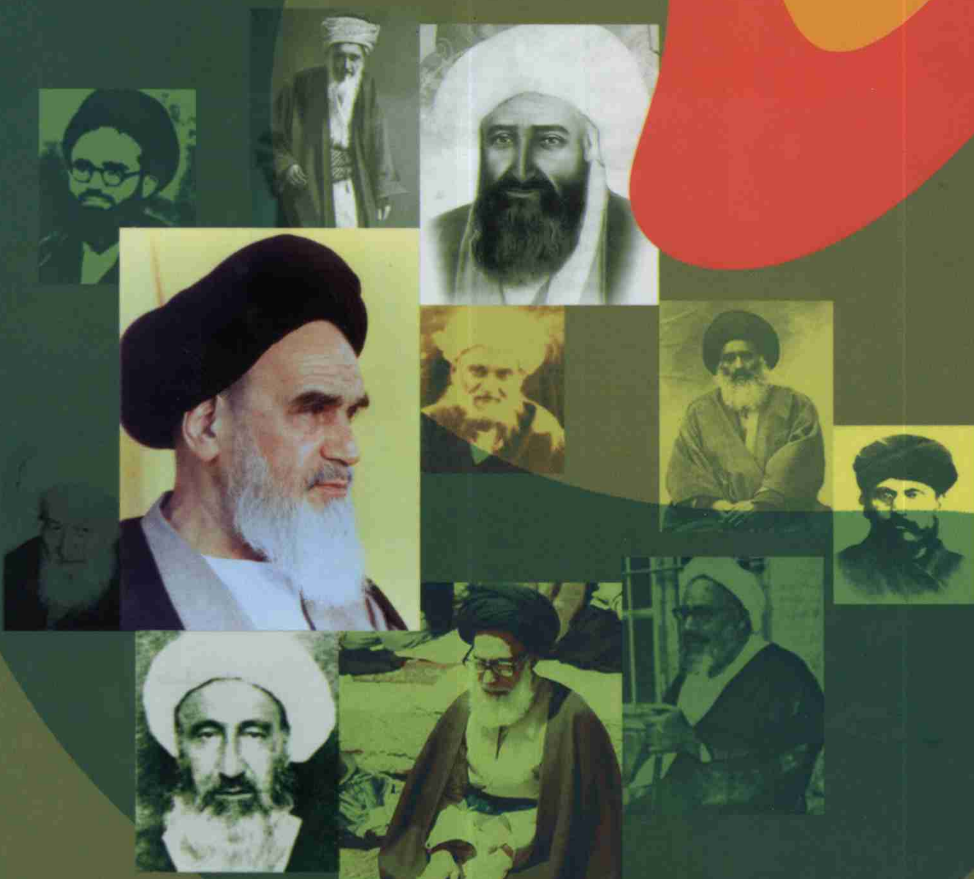
زندگی نامه مشاهیر جهان

کتاب تحقیقی برای دانش آموزان

# علمای جهان اسلام



تدوین و گردآوری : رضا شیرازی

| | |
|---|---|
| سرشناسه | : شیرازی، رضا، ۱۳۳۱ ـ |
| عنوان و نام پدیدآور | : زندگینامه مشاهیر جهان / تدوین و گردآوری رضا شیرازی. |
| مشخصات نشر | : تهران: پیام کتاب، ۱۳۸۸ . |
| مشخصات ظاهری | : ۴ ج.: مصور |
| شابک | : ج. ۱: ۹ - ۰۳ - ۵۵۷۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸ ج. ۲: ۲ - ۰۲ - ۵۵۷۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸<br>: ج. ۳: ۸ - ۰۰ - ۵۵۷۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸ ج. ۴: ۵ - ۰۱ - ۵۵۷۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸ |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیپا |
| مندرجات | : ج. ۱ دانشمندان جهان. ـ ج. ۲ علمای جهان اسلام ج. ۳ هنرمندان و سیاست‌مداران ـ ج. ۴ نویسندگان و شاعران. ـ |
| موضوع | : سرگذشتنامه ـ مجموعه‌ها |
| رده‌بندی کنگره | : ۱۳۸۸ ۹۶۵ش ۲۸ ف /۲۰۳ CT |
| رده‌بندی دیویی | : ۹۰۲/۰۲ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۱۶۶۹۱۸۸ |


انتشارات پیام کتاب

# زندگینامه‌ی مشاهیر جهان
# علمای جهان اسلام


تحقیق و تألیف : ........................ رضا شیرازی

ناشر : ........................ انتشارات پیام کتاب

حروف نگار : ........................ ابوالفضل نوفرستی

اجرای تصاویر : ........................ یوسف بابایی

چاپ دوم: ........................ ۱۳۸۹

شمارگان: ........................ ۳۰۰۰ نسخه

چاپخانه : ........................ چارگل



نشانی مرکز پخش: خیابان جمهوری اسلامی ـ بین بهارستان و استقلال

کوچه شهید مظفری ـ بن‌بست یکم ـ پلاک ۲ ـ کدپستی ۱۱۴۶۸۱۳۴۱۵

تلفن: ۳۳۹۰۵۵۱۵ ـ ۳۳۰۳۶۲۹۴ ـ نمابر: ۳۳۹۳۵۷۶۱

*Email:zamani244@Yahoo.com*

# فهرست اسامی

## علما

## مقدمه:

**با یاد دوست، که هر چه هست از اوست**

آگاهی‌های جامعه‌ی امروزی چیست؟

آیا نوجوانان، جوانان و دیگر گروه‌های جامعه‌ی اسلامی ما باید از اوضاع و احوال و پدیده‌های این جهان پهناور خبر داشته باشند یا نه؟

آیا شناسایی کسانی که در پدیده‌ها و رویدادهای دنیای ما تأثیرگذار بوده‌اند، کمکی به پیشرفت و ترّقی فکری و علمی امروز ما دارد یا نه؟

آیا شناسایی چهره‌های منفور تاریخی، برای جوینده‌ی حقایق لازم است یا نه؟

و...

بی گمان، هیچ استاد، مربی و معلمی را نمی‌توان یافت که به اینگونه پرسش‌ها پاسخ منفی بدهد. دانشجویان و دانش‌آموزان نیز در هر مقطع تحصیلی، تشنه و مشتاق دانستن و شناختن هستند. بر همین اساس و در جهت یاری رساندن به اساتید محترم دانشگاه‌ها و مربیّان و معلمان مدارس کشور، انتشارات «پیام کتاب» تصمیم دارد مجموعه کتاب‌های مختلف علمی و سودمندی را با عنوان‌های ***دایرة‌المعارف***، ***دانشنامه***، ***اطلاعات عمومی***، ***فرهنگنامه*** و... منتشر نماید.

«***زندگی‌نامه‌ی مشاهیر جهان***» یکی از همین آثار می‌باشد که از میان ده‌ها کتاب علمیِ دیگر گردآوری و تنظیم شده است.

در این کتاب سعی شده است که دانشجویان و دانش‌آموزان با مشاهیری که اثرات مثبت

و سازنده و گاه نیز اثرات منفی و ویرانگری بر جامعه داشته‌اند، آشناتر شوند. البته با اذعان و اعتراف به این که «زندگی‌نامه‌ی مشاهیر جهان» نیز مانند هر اثر دیگری نقص‌ها، کاستی‌ها و اِشکال‌هایی ممکن است داشته باشد، از مطالعه کنندگان فرهیخته انتظار دارد که نظرات و پیشنهادهای خود را جهت رفع نواقص، کاستی‌ها و اِشکال‌ها به ناشر اطلاع دهند تا انشاءالله در چاپ‌های بعد، اصلاح و جبران گردد.

**شادمان و سالم باشید!**

علما

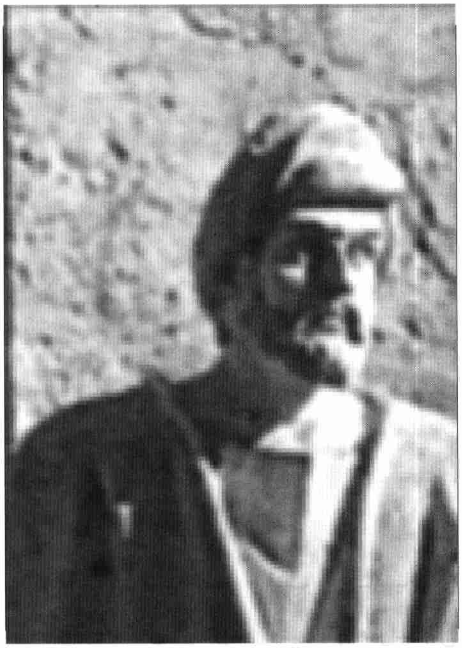


## ابن‌رشد، ابوالولید محمدبن احمد (۵۲۰-۵۹۵ ه.ق)

در قرطبه‌ی آندلس[1] متولد گردید. او شریعت اسلام را به طریق اشعری و فقه را به طریق مذهب مالکی فرا گرفت. شعر و ادب و ریاضیات و فلسفه آموخت و در دربار امیر ابویعقوب بن عبدالمؤمن تقرب یافت. کتابی به نام تهافت التهافه را در رد بر نظریات غزالی بر کتاب تهافت الفلاسفه نوشت، سپس در کتابی به نام شرح کبیر شرحی بر آثار ارسطو و تشریح عقاید وی نوشت. در اکثر عقاید استدلالی بر قرآن کریم تکیه می‌کرد. وی بعدها بر اثر بدگویی‌های اطرافیان مورد خشم و غضب خلیفه‌ی وقت یعقوب ملقب به المنصور بالله واقع گردید و به دهکده‌ی یهودی نشین سیانه در نزدیکی قرطبه تبعید شد، سپس به شهر مراکش رفت و در همان جا نیز وفات یافت. سه ماه پس از وفاتش پیکر او را به قرطبه برده و در گورستان بنوعباد به خاک سپردند.

---

۱. نیمه‌ی جنوبی کشور اسپانیا در زمان نفوذ تمدن اسلامی به نام آندلس معروف شد، دو شهر مهم آن قرطبه و غرناطه می‌باشند که امروزه به نام‌های کوردوبا و گرانادا تغییر نام داده‌اند.



## ابن شهر آشوب ( ۴۸۸ ـ ۵۸۸ هـ.ق )

ابوعبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی معروف به «رشیدالدین» از عالمان بزرگ و معروف شیعه در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است.

این فقیه فرزانه در جمادی الثانی سال ۴۸۸ ق. (و به قولی ۴۸۹ ق) به‌دنیا آمد. از این‌که به «ابن‌شهرآشوب»، پدرش و جدش نسبت «سروی» داده‌اند، برمی‌آید که اصل این خاندان بزرگ از ساری مازندران بوده است، اما درباره‌ی تولد خود وی که آیا در ساری بوده یا بغداد، نمی‌توان به یقین اظهار نظر کرد. البته بعضی از محققان تولد «ابن شهر آشوب» در بغداد را ترجیح داده‌اند.

جد او شیخ شهر آشوب بن کیاکی، از دانشمندان بزرگ شیعه و از مردم ساری بود که در گروه شاگردان نامی و ممتاز شیخ طوسی به شمار می‌رفت.

پدرش شیخ علی فرزند شیخ شهرآشوب نیز از فقیهان و محدثان فاضل و از دانشمندان بزرگ شیعه محسوب می‌شد که در تربیت فرزند خویش از جان و دل تلاش کرد.

ابن شهرآشوب قهرمان عرصه‌ی قلم و نگارش بود. او در اکثر علوم اسلامی ـ اعم از فقه، اصول، کلام، حدیث، تاریخ، تفسیر، رجال و... تألیفات و تصنیفاتی ارزنده، آموزنده و بی‌سابقه از خودِ به یادگار گذاشته که هر یک در نوع خود مهم و نشان‌گر نبوغ فکری و مقام والای علمی نویسنده‌ی آن است؛ آثاری که همواره مورد توجه و عنایت عالمان و دانشمندان قرار گرفته است.

اینک به معرفی برخی از آثار پر ارج آن دانشمند بزرگ شیعه می‌پردازیم:

۱ ـ منشأ به القرآن و مختلفه: کتابی است تحقیقی که مؤلف آن را در سال ۵۷۰ ق. در شهر حلّه به پایان برده است.

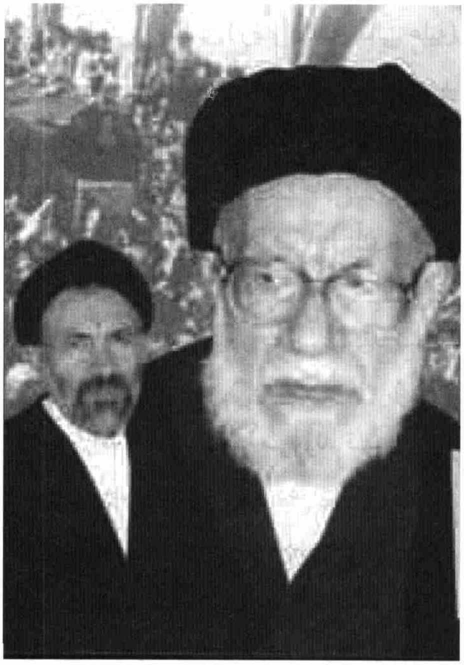
۲ ـ مناقب آل ابی طالب علیه‌السلام: ابن شهر آشوب در این اثر گران‌قدر مناقب و فضایل چهارده معصوم علیهم‌السلام را مورد بحث و شرح قرار داده است.

۳ ـ معالم العلما: او در این کتاب کم حجم و پربار پس از برشماری نام ۱۰۲۱ تن از دانشمندان شرح حال کوتاهی از زندگی آنان و آثارشان را ذکر کرده است.

۴ ـ مناقب النواصب

و شانزده اثر دیگر.

سرانجام ابن شهرآشوب، فقیه فرزانه‌ی اهل‌بیت عصمت و طهارت ـ علیهم السلام ـ پس از گذراندن صد سال عمر و حدود هفتاد سال خدمت پر تلاش به تشیع، با تحصیل، تعلیم و تربیت، تحقیق و ترویج احکام الهی و تحمل محنت‌های بسیار در راه دین و استحکام حوزه‌های علوم دینی و رفع مسایل اجتماعی مردم و مشکلات شخصی زندگی، در شب جمعه ۲۲ شعبان سال ۵۸۸ ق. در شهر حلب به دیار باقی پر کشید و پیکر عزیزش را در نزدیکی شهر در دامنه‌ی کوه جوشن، در جوار مرقد حضرت محسن بن ابی عبدالله الحسین علیه السلام دفن کردند.



## ابوترابی، سیدعلی اکبر

## (۱۳۱۸ ـ ۱۳۷۹ هـ. ش)

سیدعلی اکبر ابوترابی فرزند آیت‌اللّه سید عباس ابوترابی در سال ۱۳۱۸ هـ. ش در شهر قم دیده به جهان گشود. جد پدری سیدعلی اکبر، آیت‌اللّه حاجی سید ابوتراب حسینی ابوترابی فرد، فرزند سید حسین در سال ۱۲۵۷ هـ. ش در شهرستان قزوین به دنیا آمد.

جدّ مادری سیدعلی اکبر، آیت‌اللّه سید محمدباقر علوی قزوینی، از علمای بزرگ و مجتهدان معروف بود. وی در وصف جدش می‌گوید:

مرحوم جدّ مادری ما، در نجف اشرف به درجه‌ی اجتهاد می‌رسند. در مسجد جامع قزوین مشغول خدمت بودند تا این‌که مرحوم آقای حاج

شیخ عبدالکریم حائری (رضوان الله تعالی علیه) از اراک عازم قم شدند. مرحوم جدمان به قصد دیدار مرحوم آیت‌الله حائری به قم مشرف شدند و از قم نامه نوشتند به منزل که: «خانه و زندگی من را بفروشید. بعد از فروختن و تبدیل آن به پول نقد مرا خبر کنید.»

آن‌ها را می‌فروشند و به پول نقد تبدیل می‌کنند و به ایشان خبر می‌دهند... .

حاج آقا از قم تشریف می‌برند قزوین روز جمعه‌ای، جمعیت زیادی را دعوت می‌کنند که برای نماز تشریف بیاورند مسجد جامع و بعد از نماز، جریان را توضیح می‌فرمایند:

«من به دعوت حضرت آیت‌الله حائری به قم مشرف شدم. اهالی محترم قزوین هم بدانند که بنا نیست چیزی با خودم ببرم... برای این‌که مردم گمان نکنند که مرحوم جدّ ما، پول از قزوین برده‌اند و در قم خانه ساخته‌اند، در قزوین اعلام می‌کنند که تمام دارایی من تبدیل به این قدر پول شده و بیش از این هم با خودم به قم نبردم.»

اجداد سید علی اکبر، همه از سادات و اهل علم بوده‌اند و تا چند طبقه در نجف اشرف تحصیل کرده‌اند و مرقد جمعی از آن‌ها نیز در آن‌جاست.

پدرش سیدعباس در سال ۱۲۹۵ هـ. ش در قزوین به دنیا آمد و پس از طی مقدمات، به حوزه‌ی علمیه‌ی قم رفت. او در احضاری که به ساواک داشت، خود را چنین معرفی کرد:

«این‌جانب حدود چهل سال است، اشتغال به تحصیل علوم دینی داشته‌ام و از محضر علمای بزرگ، آقای آیت‌الله مرحوم حجت و آیت‌الله مرحوم آقای بروجردی استفاده کرده‌ام و به حمدالله به مرحله‌ی قدرت بر استنباط رسیده‌ام و اکنون در مسایل مربوطه به علم خود می‌توانم وظیفه‌ی عملی خود را استنباط کنم.»

سیدعباس، پس از رحلت پدر بزرگوارش به قزوین بازگشت و زعامت مردم را به عهده گرفت.

ساواک در سال ۱۳۵۴، ایشان را چنین معرفی کرده است:

«نام‌برده در محافل مذهبی از علمای طراز اول شناخته می‌شود، ولیکن از لحاظ ملی و سیاسی فرد مورد اعتمادی نیست.»

## تحصیلات

سیدعلی اکبر در هفت سالگی در مدرسه‌ای نزدیک محل سکونت ثبت نام کرد و تا کلاس پنجم ابتدایی به تحصیل پرداخت. در حدود سال‌های ۳۲-۳۱ به قزوین کوچ کرد و پس از اتمام کلاس ششم ابتدایی به قم بازگشت و دوران متوسطه را در دبیرستان‌های دین و دانش و حکیم نظامی سپری کرد و موفق به اخذ دیپلم در رشته‌ی ریاضی شد.

به رغم اصرار دایی خود آقا سیدعلی علوی مبنی بر ادامه‌ی تحصیل در آلمان، در سال ۱۳۳۷ به مشهد مقدس مشرف شد و در مدرسه‌ی نواب سکونت کرد. ایشان می‌گوید:

«بعد از گرفتن دیپلم، با پیشنهادی که پدرمان

به ما دادند، ما را علاقه‌مند کردند که وارد حوزه بشویم و به درس و بحث‌های حوزوی اشتغال پیدا کنیم. در این رابطه، حاج آقا والد معظم بنده، سهم بسیار زیادی دارند؛ چون ابتدا خودم تمایلی نداشتم و مرحوم دایی ما [حجت الاسلام سید علی علوی] هم اصرار داشتند که بنده را به آلمان اعزام بکنند تا در آن‌جا ادامه تحصیل بدهم... .

به هر حال، علاقه‌ی زیادی پیدا کرده بودیم که وارد حوزه بشویم. دیدیم در قم، مرحوم دایی ما پافشاری زیادی می‌کنند. با اجازه‌ی پدر بزرگوارمان به مشهد مقدس مشرف شدم که دیگر از پافشاری دایی‌مان مقداری فاصله گرفته باشم.»

سیدعلی اکبر ابوترابی، سختی زندگی طلبگی در مدرسه‌ی نواب مشهد و چگونگی ملبس شدن به لباس روحانیت را، چنین شرح می‌دهد:

«یادم هست در مشهد مقدس، فقط نان سنگک می‌خریدم. آن را خشک می‌کردم و می‌خوردم؛ چون شهریه‌ی‌مان خیلی ناچیز بود و به غیر از نان سنگک نمی‌توانستیم چیز دیگری بخوریم... .

شبی که بنده می‌خواستم مدر مشهد مقدس معمم بشوم، با مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ مجتبی قزوینی در این رابطه مشورتی داشتم. همان شب، مرحوم جدمان (آیت‌اللّه حاج سید محمد باقر علوی قزوینی) را در خواب دیدم. خواب دیدم که قبر ایشان باز شد. آب زلالی با ماهی‌های سرخی که درون آب در رفت و آمد بودند، از میان قبر می‌جوشید. بدن ایشان هم بر سطح آب بود و همین طور که آب بالا می‌آمد، بدن ایشان هم روی آب قرار گرفته بود. وقتی که آب به کف زمین رسید، نشستند روی آب و رو کردند به من و فرمودند: علی! ما نمردیم، زنده‌ایم.

دو مرتبه روی آب خوابیدند و آب رفت پایین. بنده دیگر مطمئن شدم که نظر مبارک ایشان این بوده که ما هر چه زودتر معمم بشویم؛ لذا فردای آن، مفتخر شدم به ملبس شدن به این لباس پر افتخار.»

سیدعلی اکبر ابوترابی، در اوایل دهه‌ی چهل به قم برگشت و در مدرسه‌ی حجتیه ساکن شد. پس از تبعید حضرت امام خمینی (ره) و به سردی گراییدن ظاهری حرکت‌های انقلابی، سید در سال ۱۳۴۴، به طور مخفی از راه بندر خرمشهر به بصره و از آن‌جا به نجف اشرف رفت و از محضر اساتیدی چون آیت‌اللّه وحید خراسانی، آیت‌اللّه شیخ کاظم تبریزی، آیت‌اللّه میرزا علی آقا غروی، آقا مصطفی خمینی و... استفاده کرد.

در سال ۱۳۴۹ که سطح را به پایان رسانده و در «کلیة الفقه» (مؤسسه‌ی آموزشی) وابسته به دانشگاه الازهر نیز تحصیل می‌کرد، در راه بازگشت به ایران، در مرز خسروی دستگیر و زندانی شد. چون اجازه‌ی بازگشت به نجف اشرف را نیافت، در قم ساکن شد و در ضمن تحقیق، تعلیم و تدریس، به مبارزه علیه حکومت پرداخت.

## الف ـ فعالیت‌های قبل از پیروزی انقلاب

### آشنایی با فداییان اسلام

در دورانی که مبارزات فداییان اسلام به اوج رسید، سید در سن نوجوانی قرار داشت و با شرکت در مراسم آنان، ضمن همراهی و همدلی با ایشان، خود را برای مبارزه‌ای همه جانبه آماده می‌کرد.

### ماجرای فیضیه

هنگام ایجاد غایله‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، که سیل تلگراف‌های مخالفت با آن به دربار سرازیر شده بود، سید، طلبه‌ی علوم دینی در مدرسه نواب مشهد بود. او پس از قیام خونین ۱۵ خرداد و دستگیری امام راحل، به قم آمد و در هجوم چکمه پوشان رژیم پهلوی مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

### اسارت در زندان شاه

سیدعلی اکبر ابوترابی با حضور در نجف و چاپ دروس ولایت فقیه امام و ارتباط با یاران امام حضور خود را در صحنه‌ی مبارزه حفظ کرد. وی در ۱۳۴۹/۵/۱۴ هنگام ورود به ایران در مرز خسروی دستگیر شد. جرم وی حمل ۱۲۵۴ برگ اعلامیه به امضای امام خمینی با عنوان «پاسخ به محصلین علوم اسلامی» به تاریخ جمادی الاولی ۱۳۹۰، بود. این اعلامیه‌ها را به کمک آقای حمید روحانی در داخل چمدان جاسازی کرده بودند. به رغم برخورد ساده‌ی حجت الاسلام ابوترابی با بازرسان و اعلام بی‌خبری از محتوای چمدان، ایشان را به شش ماه زندان محکوم کردند. وی بعد از سپری شدن دوران محکومیت، در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۱۷ آزاد شد. البته همچنان تحت نظر بود و اجازه‌ی بازگشت به نجف را هم نداشت.

### مبارزات مخفیانه

سیدعلی اکبر ابوترابی در این دوران به مبارزه‌ی پنهان روی آورد. ارتباطش با شهید مظلوم سید علی اندرزگو، از نقطه‌های عطف زندگی ایشان به شمار می‌رود.

رعایت اصول مبارزه‌ی مخفیانه، از طرف این دو به حدی است که تنها گوشه‌ای از فعالیت‌هایشان، آن هم در نقل خاطرات و به طور ناقص ثبت شده است و مأموران امنیتی رژیم نیز، به دلیل دست‌رسی نداشتن به ایشان، قدرت ثبت و پرونده سازی نداشتند.

### مبارزه‌ی مسلحانه

تلاش سید محدود به مکان خاصی نبود. او به لبنان رفت تا شاهد تلاش مبارزان لبنانی باشد و از نزدیک وضعیت بیت المقدس را مشاهده نماید:

«یک سفر به زیارت مسجد الاقصیٰ و خلیل الرحمان، که مرقد مطهر حضرت یوسف علیه‌السلام است، مشرف شدیم. گفتیم برویم بیت اللحم؛ همین کلیسایی که زادگاه حضرت [عیسی] علیه‌السلام است... بعد رفتیم خلیل الرحمان، بچه‌ها آن‌جا وقتی فهمیدند ما ایرانی هستیم، جایتان خالی، ما

را سنگ‌باران کردند. ابتدا تعجب کردیم که چرا آن‌ها ما را با سنگ مهمان نوازی می‌کنند. وقتی سؤال شد، گفتند که شماها بودید که بنزین دادید به اسرائیل، فلسطین را اشغال کرد...»

وی در جریان پیروزی انقلاب فرماندهی گروهی از مبارزان را در ماجرای تصرف کاخ سعدآباد بر عهده گرفت و از امکانات و وسایل کاخ حفاظت کرد. در تصرف پادگان لشکر قزوین نیز با برادر خویش حجت الاسلام سیدمحمد حسن ابوترابی نقش کلیدی بر عهده داشت و مانع خروج اسلحه و ادوات جنگی از پادگان شد.

**پس از پیروزی انقلاب اسلامی**

سیدعلی اکبر ابوترابی شهر اجدادی خود را سنگر خدمت و فعالیت، قرار داد. تشکیل کمیته‌ی انقلاب اسلامی و هدایت آن، از اقداماتی بود که برای سازماندهی و جلوگیری از هرج و مرج، ضروری بود و سید، این مهم را به عهده گرفت و پس از چندی با رأی قاطع مردم به عضویت شورای شهر انتخاب شد و سپس ریاست آن را بر عهده گرفت.

**دوران اسارت**

سید با آغاز جنگ تحمیلی، با لباس رزم از قزوین به سوی جبهه رو آورد و در کنار شهید دکتر مصطفی چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم به سازماندهی نیروهای مردمی پرداخت. وی شخصاً به مأموریت‌های شناسایی رزمی و دشوار می‌رفت. آزادی منطقه‌ی خطرناک «دُبّ حُردان» به فرماندهی وی در رأس یک گروه متشکل از یکصد رزمنده ممکن شد.

شهادت‌نامه‌ی شهید چمران، در رثای سیدعلی اکبر ابوترابی که گمان قوی بر شهادت ایشان داشت، گواهی گویا در نقش تعیین کننده‌ی ایشان در محورهای عملیاتی جنوب کشور می‌باشد.

سید در اواخر مهر ماه ۵۹ عازم اهواز شد و در استانداری با دکتر چمران دیدار کرد. دکتر چمران گفت: «جبهه‌ی «اللّه اکبر» مدت زیاد راکد بوده و از طرفی احتمال حمله‌ی دشمن نیز وجود دارد.»

با پیشنهاد او برای دیدن و ارزیابی منطقه به جبهه‌ی «اللّه اکبر» رفت. در آن‌جا قرار گذاشتند یک شناسایی از منطقه صورت دهند و بعد حمله‌ی فریبنده به دشمن داشته باشند.

به هنگام شناسایی، سرباز همراه آقای ابوترابی زخمی شد و دشمن با قطع تیراندازی و به قصد این‌که آنان را زنده دستگیر کند، راه را بر آنان بست. آقای ابوترابی آن لحظه را چنین به تصویر کشیده است:

«وقتی اوضاع را چنین دیدم، با توسل به ائمه بدون هدف مشخصی شروع به دویدن کردم. در همین حال وقتی به پشت سر خود نگاه کردم، متوجه شدم که «شنی» تانکی که مرا تعقیب می‌کرد در آمده و آن تانک دیگر قادر به تعقیب کردن من نیست. مقداری که از تانک دور شدم، دیدم دور از

انصاف است که آن برادر مجروح را تنها رها کنم. با خود گفتم: باید جای او را شناسایی کنم تا بلکه بتوانیم شب به آن محل بازگشته و آن برادر را با خود ببریم.

وقتی به طرف او می‌رفتم دیدم یک دستگاه «نفربر» از سمت ایران به سوی من می‌آید. به سرنشینان آن اشاره کردم و آن‌ها هم صدا می‌زدند «بیا! بیا.»

به خیال این‌که آن‌ها ایرانی‌اند به سمت برادر مجروح حرکت کردم تا او را هم با خود ببریم. ولی متأسفانه وقتی «نفربر» نزدیک شد، متوجه شدم آن‌ها عراقی هستند. لذا برای نجات خود به پشت تپه رفته و خودم را داخل «چاله‌ی خمپاره» انداختم. عراقی‌ها من را در چاله پیدا کردند. ولی هر چه اصرار کردند که بلند شوم، بلند نشدم و گفتم: اگر شهید شوم بهتر از این است که به اسارت درآیم.

عراقی‌ها پیاده شدند و به زور دست مرا کشیده و داخل «نفربر» انداختند. برادرانی که در آن نزدیکی بودند و با دوربین منطقه را زیرنظر داشتند، این صحنه را که دیده بودند، فکر کرده بودند من شهید شده‌ام و لذا نام مرا به عنوان شهید اعلام کردند...»

اعلام خبر شهادت حجت الاسلام ابوترابی در آن ایام بازتاب‌های وسیعی داشت و به مناسبت خبر شهادت وی مجالس متعدد بزرگداشت برپا شد.

پس از ورود به قرارگاه پشت خط دشمن، افسران عراقی سؤالاتی از آنان کردند و آقای ابوترابی به خیال این‌که بازجویی زودتر تمام خواهد شد، با زبان عربی و با کلمات مختصر جواب آن‌ها را داد و گفت:

«یک شاگرد بزازم و در منطقه، گشتی‌های شما مرا دستگیر کردند. ما در روستای مجاور جبهه شما بودیم و یک شب بیش‌تر در جبهه نبوده‌ام و هیچ اطلاعی هم از وضعیت منطقه ندارم.»

ولی آن‌ها سرباز مجروح را به هوش آوردند و با تهدید از او بازجویی کردند. وی هم برای این‌که جوابی داده باشد، گفت: «هیچ اطلاعی ندارم و مسئولیت من با ابوترابی است.»

این سخن موجب شد عراقی‌ها با تهدید و اصرار بیش‌تر با آقای ابوترابی برخورد کنند. لذا پس از اذیت و آزار وی را تهدید کردند که اگر صحبت نکنی، شب سرت را با میخ سوراخ می‌کنیم. سپس او را تحویل سربازی دادند و او را مکلف کردند که شب مانع خوابیدن آقای ابوترابی شود. آقای ابوترابی درباره‌ی آن تهدید می‌گوید:

«با این‌که عراقی‌ها هیچ وقت راست نمی‌گفتند ولی آن شب به وعده‌ی خودشان عمل کردند. آخر شب بود که دوباره همان سرهنگ برای بازجویی آمد و هنگامی که جواب‌های اول شب را گرفت. میخی را روی سرم گذاشت و با سنگ بزرگی روی آن می‌زد. صبح هیچ نقطه‌ای از سرم جای سالم نداشت و همه جایش شکسته و خون‌آلود بود.

فردای آن شب ساعت ۸ صبح بود که ما را سوار جیپی کرده و به پشت مقر فرماندهی قرارگاه در جایی که یک خط آتش تشکیل شده بود، بردند. سرهنگ یک لیوان چای جلوی ما گذاشت و گفت: «این آخرین آبی است که می‌نوشید، مگر آنچه را ما می‌خواهیم بگویید.»

پس از آن ما را سینه‌ی دیوار گذاشته و سربازها آماده‌ی آتش بودند که پس از تهدیدهای فراوان بالاخره دست از سرما برداشتند.»

عصر همان روز آنان را به «العماره» بردند. در «العماره» هنگام غروب همان سرهنگ باز هم پس از اذیت و تهدید زیاد، آنان را سینه دیوار گذاشت و فرمان آتش داد. «یک» و «دو» را گفت، ولی «سه» را صبر کرد و باز به آنان تا فردا صبح مهلت داد. شب به مدرسه‌ای که قرنطینه‌ی اسرا بوده تحویل داده شدند و همان سرهنگ از یک افسر ستوان سه خواست از آنان بازجویی کند.

افسر بعد از رفتن سرهنگ برخورد خیلی خوبی با آنان داشت و آب و غذا در اختیارشان گذاشت و صبح زود نیز به جای بازجویی چای و بیسکویت به آنان داد.

افسر که مقداری زبان فارسی بلد بود، با آنان صحبت‌هایی کرد، بدون این‌که بازجویی در میان باشد. هنگام آمدن سرهنگ گفت: «چهار ساعت است که از او بازجویی می‌کنم. جز یک شاگرد بزاز نیست و اطلاعاتی هم ندارد.»

در نتیجه سرهنگ از بازجویی‌های بعدی منصرف شد. افسر عصر همان روز آنان را تا بغداد برد و به وزارت دفاع تحویل داد. آقای ابوترابی از این افسر به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید:

«۹ سال از این واقعه گذشت و بعد از قبول قطعنامه هنگامی که به کربلا مشرف شدیم، در رواق حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام بچه‌ها حال عجیبی داشتند. من هم در جمع آن‌ها بودم که متوجه شدم یک افسر عراقی مرا صدا می‌زند. نزدیک او که رفتم به من گفت: «مرا می‌شناسی؟»

گفتم «نه.»

گفت: «من همان افسری هستم که جان تو را ۹ سال قبل نجات دادم.»

هنگام تبادل اسرا نیز وقتی در قرنطینه بودیم همین افسر به دیدن ما آمد و صورت مرا بوسید و گفت: «ما به امام خمینی رحمه‌الله و همین‌طور تمام علاقه‌مندان ایشان احترام می‌گذاریم. امروز مقام رهبری شما در منطقه تنها قدرتی است که در مقابل استکبار جهانی ایستاده است.»

این‌جا بود که متوجه شدیم این افسر هم شیعه بوده و هم نسبت به امام و انقلاب ما علاقه‌مند می‌باشد.»

آقای ابوترابی هرگز از این‌که اسیر شده بود گله نکرد. اسارت او موهبتی برای اسرای ایرانی بود چرا که ایشان در ایام اسارت به پدری مهربان و فرشته‌ی نجاتی برای اسرای غریب و خسته از ستم بود و رهنمودهای وی افزون بر آنکه تحمل اسارت را ممکن می‌ساخت، در رشد فکری و معنوی اسرا نقش به سزا داشت.

**پس از اسارت**

سرانجام پس از گذشت ده سال، سیدعلی اکبر ابوترابی، که به حق «سید آزادگان» لقب گرفته بود، با سر بلندی به میهن بازگشت. سید هیچ‌گاه از تلاش خسته نشد. او همواره در صدد به دست آوردن رضای الهی بود. نمایندگی ولی فقیه در ستاد امور آزادگان و نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در دوره‌ی چهارم و پنجم پس از آزادی، درکنار نام او قرار گرفت ولی او باز تغییری نکرد؛ همان روحانی بی‌ادعای بی‌اعتنای به چرب و شیرین دنیا باقی ماند و جز به خدا و تلاش برای آسایش و کمال خلق خدا نیندیشید.

سیدعلی اکبر ابوترابی، نمونه‌ی تحمل، خدا محوری، آرامش، تواضع و در یک کلام، مجمع خوبی‌ها بود؛ انسانی دوست داشتنی و رازداری امین و گره‌گشایی بی‌منت.

از این روست که با تصور واژه‌ی «آزادگان» ابتدا تصویر او بر آیینه‌ی خاطرها نقش می‌بندد.

**وفات**

سرانجام این بزرگوار در دوازدهم خرداد ۱۳۷۹ ش در حالی که همراه پدر بزرگوارش آیت‌الله سیدعباس ابوترابی عازم مشهد مقدس بود بر اثر تصادف دار فانی را وداع گفت. پیکر آن دو عزیز در جوار مرقد مطهر امام رضا علیه‌السلام به خاک سپرده شد.



## اراکی، آیت‌الله العظمی

**(۱۲۷۳ ـ ۱۳۷۳ هـ. ش)**

او در ۲۴ ماه جمادی الثانی، در اراک دیده به جهان گشود. پدرش، حجةالاسلام حاج احمد آقا، مشهور به میرزا آقا فراهانی از علمای مشهور آن سامان بود. مادرش نیز از نوادگان امام‌زاده سید حسن واقف[1] است.

وی پس از یادگیری خواندن و نوشتن، در نوجوانی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی اراک شد و در درس استاد سید جعفر شیثی حضور یافت و مقدمات علوم اسلامی را از او فرا گرفت. دروس سطح حوزه را نزد آیت‌الله العظمی سید محمدتقی خوانساری به خوبی پشت سر گذارد.

---

۱. این امام‌زاده در روستای افوشته‌ی شهرستان نطنز واقع شده است.

آیت‌الله اراکی هم‌زمان با تحصیل دوره‌ی سطح، در درس شرح منظومه‌ی آیت‌الله شیخ محمدباقر اراکی معروف به سلطان‌آبادی شرکت کرد و از دانش آن حکیم فرزانه خوشه‌ها چید.

ایشان سال‌ها در درس آیت‌الله العظمی آقا نورالدین اراکی و آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی شرکت کرد و از دانش و تقوای آن دو مرجع بزرگ تقلید شیعیان، بهره‌ها برد. آیت‌الله حائری علاقه‌ی زیادی به او داشت. نبوغ فکری آیت‌الله اراکی مورد توجه استاد قرار گرفت. آیت‌الله اراکی به سفارش استاد معمم شد و با یکی از بستگان ازدواج نمود.

آیت‌الله اراکی پس از سال‌ها تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی اراک، به دنبال هجرت آیت‌الله العظمی حائری یزدی به قم، وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد و در درس ایشان شرکت کرد. آیت‌الله اراکی در این سال‌ها با امام خمینی آشنا شد. وی علاقه‌ی خاصی به امام خمینی داشت و هماره از فعالیت‌های سیاسی ایشان علیه رژیم پهلوی پشتیبانی می‌نمود.

به دنبال اعلامیه‌ی کوبنده‌ی امام خمینی در سال ۱۳۴۱، علیه لایحه‌ی کاپیتولاسیون و قوانین غیر اسلامی مصوب مجلس شورای ملی، آیت‌الله اراکی نیز به پشتیبانی ایشان اعلامیه‌ای صادر کردند و خواستار لغو مصوبات مخالف اسلام شدند.

پس از دستگیری و تبعید امام خمینی، در سال ۱۳۴۲، آیت‌الله اراکی هماره از ایشان حمایت می‌کرد.

آیت‌الله اراکی در پی دستگیری و تبعید امام به نجف، همان سال به عراق و نجف رفت و در مدت اقامت تماماً میهمان حضرت امام بود. این در حالی بود که آقا از سوی رژیم تحت فشار قرار گرفته و از سوی دیگر جواب میهمانی افراد دیگر را رد کرده بود. ایشان با افتخار میهمانی امام را پذیرفت و بدون ترس و اضطراب چند روزی را در آن جا اقامت کرد.

## تدریس و تألیف

آیت‌الله اراکی در طول بیش از ۳۵ سال تدریس در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، پیچیده‌ترین مباحث علمی را با گفتاری شیوا و بیانی رسا مطرح می‌کرد. از ویژگی‌های درس ایشان، پرهیز از تکرار و زیاده‌گویی بود. کلام را گزیده و پرمعنی ادا می‌کرد. اعتقادشان بر این بود که طالب علم باید قبل از حضور در درس، مطالعه نماید.

آیت‌الله اراکی پس از وفات آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری به درخواست شماری از شاگردان او، به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت. بسیاری از استادان برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مسؤولان نظام جمهوری اسلامی سال‌ها از محضر ایشان کسب فیض نمودند.

مرجع بزرگ تقلید شیعیان در طول عمر پر برکت خویش، کتاب‌هایی نیز در علم فقه و اصول نوشت. بعضی از آثارش عبارتند از:

۱. تقریرات درس آیت‌الله شیخ محمد سلطان

العلما
۲. تقریرات درس فقه آیت‌اللّه شیخ عبدالکریم حائری یزدی
۳. تقریرات درس اصول فقه آیت‌اللّه شیخ عبدالکریم حائری یزدی
۴. حاشیه بر «عروة الوثقی»
۵. شرح «عروة الوثقی»
۶. توضیح المسائل
۷. مناسک حج
۸. رساله‌ی استفتائات و...

**برپایی نماز جمعه**

آیت‌اللّه اراکی پیش از انقلاب، نماز جمعه را در قم اقامه می‌کرد. ایشان همانند یک جلسه درس، برای نماز جمعه و خطبه‌های آن مطالعه می‌کردند... رفته رفته نماز جمعه رونق بیش‌تری گرفت و با جمعیت بیش‌تری برگزار گردید و امامت ایشان بر نماز جمعه تا بعد از انقلاب که حضرت امام به قم آمدند، ادامه داشت.

آیت‌اللّه اراکی از آغاز نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۱، هماره به پشتیبانی از ایشان برآمدند، با این که بیش از ده سال از امام خمینی بزرگ‌تر بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از دولت و نظام جمهوری اسلامی حمایت کردند.

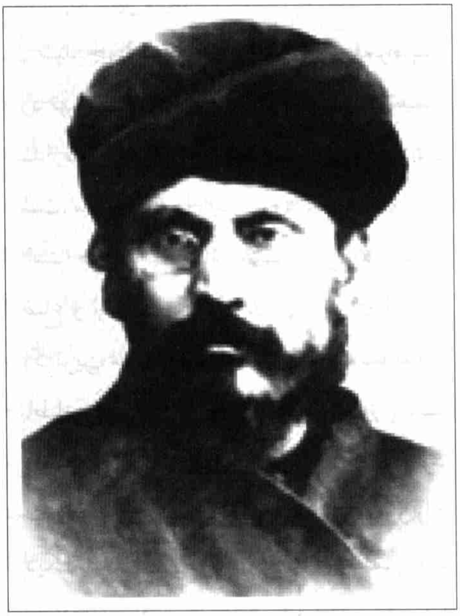
آیت‌اللّه اراکی پس از رحلت امام خمینی و انتخاب حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای به رهبری انقلاب با ارسال پیامی، از انتخاب ایشان به رهبری انقلاب اظهار خوش‌حالی نمودند. پس از رحلت امام خمینی استکبار جهانی به امید مخالفت و یا بی‌اعتنایی مراجع تقلید شیعه نسبت به انتخاب آیت‌اللّه خامنه‌ای به رهبری انقلاب، به وسیله‌ی رادیو، تلویزیون و مطبوعات به تضعیف رهبری نظام برخاستند؛ اما حمایت مراجع تقلید شیعه، به ویژه آیت‌اللّه العظمی اراکی که حدود چهل سال از آیت‌اللّه خامنه‌ای بزرگ‌تر بودند، امید دشمنان انقلاب اسلامی را به یأس مبدل ساخت. ایشان در بخشی از پیام خود چنین مرقوم داشت:

«انتخاب شایسته‌ی جناب‌عالی به مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران مایه‌ی دل‌گرمی و امیدواری ملت قهرمان ایران است، شکی نیست که در موقعیت حساس کنونی حفظ نظام جمهوری اسلامی که از اهم واجبات شرعی است، متوقف به این امر مهم می‌باشد. اینک این جانب با ابتهال و تضرع به درگاه ربوبی و با استغاثه به ناحیه‌ی مقدسه‌ی حضرت ولی عصر ـ عجل اللّه تعالی فرجه الشریف ـ دوام تأییدات و توفیقات آن جناب را در انجام این مسئولیت بسیار سنگین خواستارم.»

**رحلت**

سرانجام روح ملکوتی آیت‌اللّه العظمی اراکی در ۱۳۷۳/۷/۲۳ به ملکوت پیوست. مرجع تقلید شیعیان پس از یک قرن (تولد ۱۲۷۳ فوت ۱۳۷۳) تلاش برای هدایت مردم، دار فانی را وداع گفت و به جمع مراجع تقلید در بهشت

پیوست. دولت جمهوری اسلامی یک روز تعطیل و یک هفته را عزای عمومی اعلام نمود. پیکر پاک آن مرجع والامقام در تهران، از بیمارستان شهید رجایی تا میدان راه‌آهن بر دوش انبوه مردم تشییع شد. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب و مسؤولان نظام در این تشییع باشکوه شرکت داشتند. سرانجام پیکر ایشان با حضور مردم قم در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام به خاک سپرده شد.



## اسدآبادی، سیدجمال الدین

**(۱۲۵۴ـ۱۳۱۴ هـ.ق)**

از نوادگان امام سجاد علیه‌السلام است و خاندانش از سال ۶۷۳ ق در محله‌ی «سیدان» اسدآباد همدان جای گرفته‌اند. اغلب آنان از اهل علم و مقتدای مردم و قاضی دیار خود بودند و از میانشان خوش‌نویسان معروفی چون «میرزکی» (برادر سیدصفدر) برخاسته‌اند. این دودمان در میان مردم اسدآباد همدان به طایفه‌ی شیخ الاسلامی معروف بوده و هستند. مردم اسدآباد برای سید صفدر و نیاکان وی احترام خاصی قایل بودند؛ به خصوص این‌که سلسله کرامات و سجایای برجسته‌ای داشته‌اند.

سید صفدر و همسرش (سکینه بیگم) از یک ریشه و اصل بودند. نیای بزرگوار آن دو، «میر اصیل الدین» فرزند «میرزین‌الدین حسینی» دو پسر به نام‌های «میر رضی الدین» و «میر شرف الدین» داشت که سکینه بیگم دختر میر شرف الدین بود. او زنی با سواد و آشنا به قرآن بود که هم‌چون شوی خویش از تربیت خانوادگی و نجابت ذاتی برخوردار گشته، پیوسته در رونق کانون گرم زندگی می‌کوشید.

سیدجمال الدین در ماه شعبان ۱۲۵۴ هـ. ق (آبان ۱۲۱۷ هـ. ش) در چنین فضای پاک و معنوی پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

نبوغ ذاتی، هوش سرشار و فراست قوی سید جمال وی را از همان دوران کودکی در پی تجزیه و تحلیل محتوای داستان‌ها به آفاقی دیگر سوق می‌داد. از همان ایام کودکی به فکر چاره و علاج دردها و رنج‌ها می‌پرداخت. سیدجمال الدین با این‌که کودک بود، بازی‌هایش بزرگ‌منشانه می‌نمود و در رفتار، گفتار و کردارش آثار بزرگی و کمال هویدا بود. حیرت افزاتر این‌که بازی‌های بچه‌گانه‌اش اکثر، تهیه‌ی سفر روم و مصر و هند و

افغان و فرنگستان بوده، زاد و راحله‌ی خود را بر اسب‌های چوبی می‌بسته، خود و یکی دو نفر از اطفال را منتخب می‌کرده... با پدر و مادر و هم‌شیره‌های خود وداع می‌کرده است که باید به هند و مصر و روم و افغان و... بروم. ایشان به زبان کودکانه با او هم‌ساز می‌شدند و او هم نویدهایی چند از مسافرت خود به پدر و مادرش شرح می‌داد.

**تحصیلات**

سید از پنج سالگی نزد پدر و مادر آموزش قرآن را آغاز کرد و مقدمات عربی را طی سال‌های اول تحصیل به خوبی فراگرفت.

در همین ایام به موجب اختلافات موجود میان قبایل آن دیار و هم‌چنین تنگ نظری بعضی و نیز در پی وسعت بخشیدن به دانسته‌های خود، زادگاه خویش را ترک می‌گوید و در سال ۱۲۶۴ ق. به همراه پدرش «سید صفدر» وارد شهر قزوین می‌شود و چهار سال در آن‌جا ماندگار می‌گردد. وی با پشت‌کار و جدیت در حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر به درس و بحث پرداخت و علوم و فنون مختلف را با اشتیاق یاد گرفت و در ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول سرآمد هم‌درسان خود شد. با بهره‌جویی از سرعت انتقال و توان استنتاج خارق‌العاده با خواندن یک کتاب در رشته‌ای از علوم، سایر کتب همان رشته را خود می‌خواند یا به دیگران درس می‌داد. او احساس خستگی در تحصیل را با تفکر در آفاق وانفس می‌گذراند و بیهوده اوقاتش را از دست نمی‌داد. روزی پدر برای سرکشی به فرزند به قزوین می‌رود. در آن موقع شمال ایران در چنگال «وبا» گرفتار آمده بود. سید صفدر می‌گوید: دیدم پسرم مشغول مشاهده‌ی قلب و اعضا و جوارح مردگانی است که به مرض وبا درگذشته‌اند. به او گفتم: مردم همه از وبا می‌گریزند، تو چگونه خود را به مردگان مشغول می‌داری؟ جواب داد: می‌خواهم بدانم که این مرض در اعضا و جوارح انسان چه تأثیر دارد.

سید جمال‌الدین در سال ۱۲۶۶ همراه پدر وارد تهران شد. در این هنگام امیرکبیر در سمت صدارت اعظمی هم‌چنان قدرت را در دست داشت. سید جوان در آغاز ورود به این شهر، پس از استراحتی کوتاه اقدام به شناسایی پایتخت و اوضاع و احوال حکومتی آن می‌کند. آن‌گاه سراغ بزرگ‌ترین مجتهد وقت (آقا سید محمدصادق طباطبایی همدانی) را می‌گیرد و در پای درسش می‌نشیند، تا ضمن افزودن به معلومات خود، محیط درس و دایره‌ی نفوذ حکم آن سرور را از نزدیک ببیند. او بی‌درنگ مباحثه‌ی علمی را با استاد آغاز می‌کند، به طوری که آقا سیدمحمد صادق را خیلی زود شیفته‌ی خود می‌گرداند و استاد نیز وقتی از فضل و کمال سید آگاه می‌شود برای اولین بار عمامه بر سر شاگردش می‌گذارد.

نبوغ علمی و فضل و کمال سید به سرعت فضای شهر تهران را فرا می‌گیرد و بیش‌تر علما، فیض حضورش را غنیمت شمرده، به خدمتش

می‌رسند. آنان سپس چند روزی هم به دعوت حاج میرزا محمود طباطبایی، در منزل وی پذیرایی می‌شوند و هم‌چنان علما و طلاب به دیدارش می‌شتابند.

سید صفدر در مدت اقامت خود در تهران به اسرار پیچیده‌ای که در روح و روان فرزند دل‌بندش نهفته بود، بیش از پیش پی برد. او جوان خود را در برخورد با عالمان بزرگ و مجتهدان بلند پایه، همانند دانشمندی زبردست و مطلّع از رموز علوم یافت که زبانی گویا و سخنی نافذ داشت. براین اساس مصمم شد وی را به مرکز حوزه‌ی علوم و معارف اسلامی (نجف اشرف) ببرد و به دریای پر تلاطم علم شیخ انصاری (استاد بزرگوار خود او) وصل سازد.

سید در سال ۱۲۶۶ ق همراه پدر به قصد نجف اشرف از تهران حرکت می‌کند و بعد از سه ماه توقف در بروجرد و مباحثه‌ی علمی با عالمان آن شهر، به عتبات عالیات مشرف شده، به خدمت شیخ مرتضی انصاری ـ طالب ثراه ـ می‌رسد. وی چهار سال در خدمت آن عالم فرزانه مشغول تحصیل علوم اسلامی می‌شود و در علوم تفسیری، حدیث، فقه، اصول، کلام، منطق، فلسفه، ریاضی، طب، تشریح، هیئت و نجوم به تحقیق می‌پردازد. در تمام این مدت مخارج سیدجمال الدین را شیخ انصاری به عهده می‌گیرد و در نهایت درجات علمی او را تصدیق و به فتوا دادن در امور شرعی اجازه‌اش می‌فرماید. این در حالی بود که آوازه‌ی فراست و نبوغ سیدجمال، عالمان نجف، کربلا و سامرا را به حیرت واداشته بود، تا این که مورد حسد و کینه‌ی برخی نااهلان قرار گرفت و به توصیه‌ی استاد بزرگش، در سال ۱۲۷۰ ق. روانه‌ی شهر بمبئی در هندوستان شد.

### هجرت به نجف و هند و افغانستان

وی در ۱۶ سالگی به همراهی یکی از علمای مورد وثوق، از راه آبی (بوشهر ـ بمبئی) وارد شهر بمبئی شد، ولی از آن جایی که بمبئی بیش‌تر یک بندر تجاری بود تا یک شهر علمی، نتوانست به روح پر خروش سید آرامش لازم دهد. پس از مدتی او به طرف ایالات مرکزی هند حرکت کرد و خود را به مرزهای شرقی هند (کلکته) رسانید. در مدت دو سال اقامت در آن‌جا و ضمن ملاقات با عالمان و روشن‌فکران و مشاهده‌ی زندگی مردم به خوبی دریافت که هندوستان یک سره در اختیار دولت انگلیس است. کشور بریتانیا گرچه به اندازه‌ی یک ایالت هندوستان هم نیست و جمعیتش در مقایسه با جمعیت هندوستان ناچیز به شمار می‌رود، اما توانسته است به آسانی این کشور پهناور را زیر سلطه درآورده و تمامی منابع ملی و محصولات با ارزش و حتی جان و مال و ناموس آن‌ها را به غارت ببرد.

از این زمان بود که فعالیت‌های سیاسی و اصلاحی سیدجمال‌الدین آغاز شد. او در ضمن شناسایی استعدادهای دشمنِ استعمارگر و بررسی جنبه‌های قوت و رمز موفقیتشان، به تجزیه و تحلیل علل و منشأ ضعف و انحطاط

مسلمین برآمد و در پی یافتن راه حل‌های اساسی، شب و روز تلاش کرد. در این موقع افغانستان به تازگی از ایران جدا شده و به پشتیبانی انگلیسی‌ها بر ضد حکومت ایران شوریده و به حکومت نیمه مستقلی رسیده بود؛ بنابراین سید تصمیم گرفت به افغانستان برود و مردم آن کشور را بیدار کند و آنان را از حیله‌ی بریتانیا آگاه سازد.

او در سال ۳-۱۲۷۲ ق (۱۲۳۴ ش) به قصد مکه و زیارت خانه‌ی خدا از هندوستان خارج شد. سپس تا اواخر ۱۲۷۵ ق. از مکه مسیر مدینه، اردن، دمشق، حمص، حلب، موصل، بغداد و نجف را طی کرد و اوضاع تمامی شهرهای مهم اسلامی را بررسی نمود و در نهایت خود را به وطن اصلی (اسدآباد همدان) رساند. اما با اوضاع نابسامانی که در تهران با آن روبه‌رو شد، نتوانست در ایران توّقف کند و از همین رو از راه خراسان عازم هرات و کابل گردید. سید بعد از ورود به افغانستان، حدود پنج یا شش سال در آن کشور اقامت کرد و فعالیت‌های اصلاحی چشمگیری را به انجام رساند و رهبران سیاسی و مردم افغانستان را از نقشه‌های پشت پرده‌ی استعمار پیر، انگلیس آگاه ساخت که نمونه‌ای از آن‌ها چنین است:

۱ ـ تألیف و نشر کتاب «تتمةالبیان فی تاریخ الافغان»

۲ ـ انتشار روزنامه‌ی «شمس‌النهار»

۳ ـ اصلاح اموری از قبیل تشکیل کابینه‌ی وزرا.

۴ ـ تنظیم سپاه، ایجاد مکتب‌های لشکری و کشوری برای جوانان، توجه دادن مردم به زبان ملی، تأسیس بیمارستان، مرکز دامپزشکی، پست‌خانه و کاروان‌سراها.

با گسترش دامنه‌ی فعالیت‌های فرهنگی ـ سیاسی سید، چون دشمن خود را در آستانه‌ی نابودی می‌دید با دسیسه‌های وسیع عرصه را بر وی تنگ کرد. از این رو سید به ناچار عازم هندوستان شد، ولی به محض ورود دانست که دشمن پیش‌دستی کرده و در کمین او نشسته است. با این حال او شجاعانه وارد میدان نبرد شد و با سخنرانی‌های آتشین به روشن‌گری مردم هندوستان پرداخت.

### حضور در مصر

او در سال ۱۲۸۵ ق. از راه دریا وارد مصر شد و در مدرسه‌ی جامع الازهر با علمای بزرگ آن کشور ملاقات کرد و در اقامتگاه خود برای جوانان عرب کرسی درس برپا نمود و با سخنرانی‌های پرشور آنان را مجذوب خویش ساخت. ولی این سفر چهل روز بیش‌تر دوام نیاورد؛ زیرا حکم اخراج وی از سوی «خدیو مصر» صادر شد و سید به ناچار روانه‌ی اسلامبول گردید. وقتی ترکان عثمانی خبر آمدن سید را شنیدند، بسیار خوش‌حال شدند و دو شخصیت علمی و سیاسی امپراتور عثمانی «عالی پاشا» صدر اعظم و «فؤاد پاشا» به استقبال سید شتافتند و او را در دربار مورد تکریم و مشاوره‌ی خویش

قـرار دادنـد، ولی چـندی نگـذشت کـه در اثـر کج‌اندیشی و ترس درباریان و حسـادت «شیخ الاسلام»، سلطان عثمانی دستور داد تا سید مدتی را به خارج از اسلامبول سفر کند. از این رو، وی در سال ۱۲۸۷ ق. بـه بـهانه‌ی سـفر سـیاحتی و مشاهده‌ی آثار باستانی بار دیگر وارد کشور مصر شد. در این سفر، پس از دیداری که میان سید و ریاض پاشا (رییس دولت مصر) انجام پذیرفت، ریاض پاشا سخت شیفته‌ی کـمالات روحـی و معنوی سید شد و از او خواست تا در مصر اقامت گزیند. سیدجمال الدین از این فـرصت طـلایی استفاده جست و نخست در منزل، جلسه‌ی درس و بحث برای جوانان دانشگاهی و طلاب پرشور تشکیل داد و سپس آن را به دانشگاه الازهر انتقال داد و شاگردان بسیاری را مشتاق خویش ساخت. او علاوه بر اساتید و دانشمندان بـزرگ مـصر بـا روشن‌فکران و مردم ارتباط برقرار می‌کرد. حـتی در قهوه‌خانه‌های مصر حاضر می‌شد و افکـار و اندیشه‌های خود را برای مردم بیان می‌داشت، به طوری که در طول چند سال اقامت در آن کشور تـوانست تـحولات بـزرگی را از نـظر فـرهنگی، سیاسی و اجتماعی در اذهان مردم ایجاد کند. او با نـوشتن مـقالات گـوناگـون در روزنـامه‌های کثیرالانتشار مانند، مصر و التجاره (که با پیشنهاد وی از سوی ادیب اسحق راه‌اندازی شده بودند)، ادبیات مصر را از ریشه دگرگون ساخت و ضمن رشد و آگاهی دادن به مـردم، تـوطئه‌های پشت پرده‌ی دشمنان را برایشان معرفی کرد تا این کـه ریاض پاشا این دو روزنامه را توقیف کـرد، ولی سید هم‌چنان بـه راه خـود ادامـه داد و مـبارزه‌ی سختی را بر ضد دولت‌های خارجـی و اسـتبداد داخلی آغاز کـرد و در نـهایت شب ۱۷ رمـضان ۱۲۹۶ ق. توقیف و به «سوئز» فرستاده شد تا وی را از آن‌جا به کشور ایران گسیل کنند.

دارایی سید در مصر، منحصر به یک کتابخانه بود که هنگام توقیفش، کتاب‌های آن را مستشار انگلیسی مالیه‌ی مصر، به تـصرف خـود درآورد؛ ولی بعدها ناگزیر شد آن‌ها را در چند صـندوق نهاده به دنبال صاحبش به بندر بوشهر بفرستد.

**طلوع دیگر در هند**

سرانجام سید با شاگردش «ابـوتراب عـارف افندی» یک‌سره با کشتی وارد جدّه شد. مدتی در آن‌جا مـاند. سـپس بـه مکـه عـزیمت کـرد و بـا شخصیت‌های مهم اسلامی تماس برقرار ساخت. آن‌گاه به سوی کشور هند روانه گشت و این بـار علاوه بر مبارزه با استعمار غرب در هند، جبهه‌ی دیگری نیز بر ضد افکار روشن‌فکری در آن کشور بنا نهاد و با اندیشه‌های تجدد خواهی «سیداحمد خان هندی» که طـرفدار هـمکاری و سـازش بـا انگلیس‌ها بود، به ستیز جانانه برخاست و رهبری هر دو جبهه را به خوبی اداره نمود.

سیدجمال‌الدین در پی این اقدام بـه «حـیدر آباد دکن» تبعید شـد و حـقِّ شـرکت در مـجامع عـمومی از وی سـلب گـردید. ولی او از پـای ننشست و کتاب معروف خود را در رد طبیعیون و

افکار متجددانه‌ی آنان تألیف کرد. او این کتاب را به زبان فارسی نوشت.

## ستیز در قلب اروپا

او در سال ۱۳۰۰ ق. از هند خارج شد. نخست قصد کشور آمریکا را داشت، ولی از این سفر منصرف گشت و در ماه جمادی الاخر یا رجب همین سال وارد لندن شد. مدتی به فعالیت و شرکت در محافل علمی مشغول بود که یک باره پایتخت انگلستان را به سوی کشور فرانسه ترک گفت و در شهر پاریس برای خود مسکن گزید. در این حال او مرد جهانی شده بود، زیرا وی به تنهایی قدرت‌مندترین کشورهای موجود را به هراس و نگرانی واداشته بود. مجامع سیاسی و علمی اروپا از تلاش‌های همه جانبه‌ی وی در مشرق زمین برای زدودن جهل و نادانی، مقالات و سخنرانی‌ها ارایه داده بودند، بنابراین همگان مایل بودند این مرد افسانه‌ای را از نزدیک ببینند. مردم فرانسه و سایر مردان دانشمند و آزادی‌خواه که از کشورهای دیگر در آن‌جا به سر می‌بردند به‌سان پروانه به دور شمع وجودش گرد آمدند.

از مهم‌ترین فعالیت‌های سید در قلب اروپا، می‌توان به شرح زیر نام برد:

۱ ـ راه‌اندازی مجله‌ی معروف «عروة‌الوثقی» که با مقاله‌های پرشور و مستدل آن، دست پلید استعمار انگلیس را برای مردم، سیاست‌مداران و روشن‌فکران غافل باز نمود و دشمنان جهان اسلام را به شدت به محاکمه کشید و سرانجام دولت فرانسه به فشار و اصرار انگلیس حکم به تعطیل این مجله داد.

۲ ـ دیدار وی با «ارنست رنان» حکیم و مورخ مشهور فرانسوی. در این ملاقات بحث‌های فلسفی درباره‌ی «علم و اسلام و حقیقت قرآن» انجام پذیرفت که رنان به درستی فرهنگ اسلامی آگاه شد و از بسیاری از عقاید خود درباره‌ی اسلام و قرآن که بر خلاف تمدن و عمران می‌دانست دست برداشت.

## بازگشت به وطن

پس از سه ماه، مذاکرات سران انگلیس با سید جمال‌الدین به شکست انجامید. وی با هدف ایجاد مرکز خلافت اسلامی در جزیرة‌العرب از پاریس به سوی قطیف رهسپار گشت. در این ایام سید توسط اعتمادالسلطنه و حاج سیاح محلاتی از طرف ناصرالدین شاه به تهران دعوت شده بود. تلگراف‌ها پی در پی رسید و محافل برای حضورش در تهران آماده گردید. از این رو سید، از سفر به جزیرة‌العرب منصرف و به قصد تهران عازم شیراز شد و در روز ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۴ ق وارد پایتخت شد و در منزل حاج امین الضرب برای خود مسکن گزید. ولی دیری نپایید که مورد ترس و وحشت و کینه‌ی شاه و اطرافیان قرار گرفت. شاه به طور محرمانه از حاجی امین الضرب خواست تا عذر مهمان خود را بخواهد! از طرفی سید نیز که بنا به درخواست سیاست‌مدار و روزنامه‌نگار روسی (کاتکوف) به مسکو دعوت

شده بود، در نهم شعبان ۱۳۰۴ ق بـه آن کشـور هجرت کرد. وی در آن‌جا دو سال اقامت گزید و با رجال سیاسی، نظامی و مذهبی روسیه دیدار و مذاکره نمود. یک روز تزار روسیه از وی خواست تا «شیخ الاسلامی» مسلمانان آن کشور را به عهده گیرد؛ ولی سید در جواب گفت: من خود را مدافع منافع تمام مسلمانان جهان می‌دانم.

در این هنگام ناصرالدین شاه که برای شرکت در جشن جـمهوریت پـاریس عـازم اروپـا بـود، راهش از طریق روسیه افتاد. وی در ایـن کشـور پهناور، سـید را چـون یـاقوت درخشـان یـافت. سپس در اروپا نیز به هر جا قدم گذاشت، آثار و شهرت سید را در آن‌جا به روشنی مشاهده کرد؛ لذا از کار قبلی خود پشیمان شد و در دیداری که با سـید در مـونیخ داشت، سـعی کـرد گـذشته‌ها را جبران سازد و او را برای آمدن به ایران و اصلاح وضع سیاسی و اقتصادی کشور تشویق نماید.

سید این تقاضا را به خاطر دفـاع از وطـن و مصلحت مردم پذیرفت. نخست در محرم ۱۳۰۷ ق. وارد مذاکره با رجال سیاسی روسیه شد و آن‌ها را راضـی کـرد تـا از امـتیازاتی کـه در آن زمـان مـی‌خواسـتند از ایـران بگـیرند، دست بـردارنـد. سپس در هفتم ربیع‌الثانی هـمان سـال بـه ایـران بازگشت تا کار اصلاحات را به طور جدی آغـاز کند.

ولی در اثر توطئه‌های پشت پرده‌ی استعمار پیر (انگلستان)، زمینه‌ی بدبینی دربـاریان و شـاه فراهم شد. هنوز شش ماه از حضور سید در تهران نگذشته بود که ناگهان نامه‌ی شاه در منزل حاجی امین الضـرب بـه دست وی رسـید. وقـتی سـید جمال الدین از حکم اخراج خود آگاه گردید، به عـنوان اعـتراض بـه شـهر ری (حـرم حـضرت عبدالعظیم حسنی) عزیمت کرد و در آن‌جا اعلان تحصن نمود و با سخنرانی‌های پر شور، حرم را به دژی استوار مبدّل ساخت. چندی بـعد فشـار سفارت بریتانیا فزونی یافت و ناصر الدین شـاه حکم توقیف و اخراج وی را صادر کـرد. وقـتی دست‌خط شاه به دست «مختارخان» حاکم شهر ری رسید، بی‌درنگ بیست نفر فرّاش فـرستاد و سید را از بست حرم حضرت عبدالعظیم بـیرون آورده، در ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۸ ق. روانه‌ی غرب کشور کرد.

### غروب آفتاب

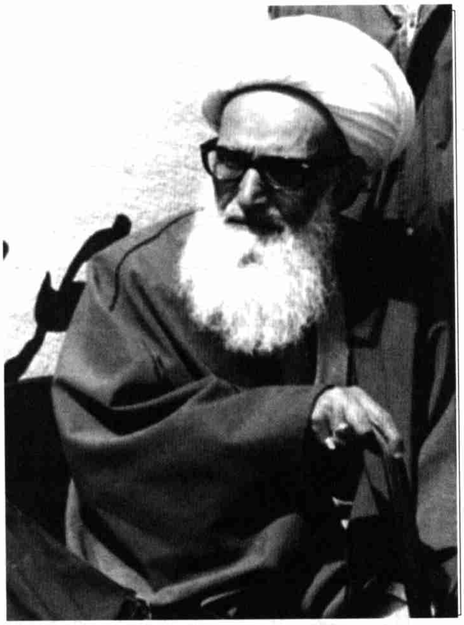
وی در نیمه‌ی اول شـعبان هـمان سـال وارد بصره شد. از آن‌جا نامه‌ای بسیار مهم و سرنوشت ساز به آیت‌اللّه میرزای شیرازی نوشت. آنگاه از عراق به سوی لندن حرکت کـرد و در آن‌جـا بـا شدت بیش‌تری اوضاع ناهنجار دربار ایران را در روزنامه‌های اروپایی افشا نمود و خـطر اسـتبداد داخلی و استعمار خارجی را بر ملل مشرق زمین توضیح داد. هم‌چنین نامه‌هایی به سران قبایل و علمای برجسته‌ی عالم اسلام، از جمله نامه‌ای به علمای بزرگ ایران تحت عنوان «حـملة القـرآن» ارسـال داشت و از خـیانت‌ها و بـی‌لیاقتی ناصرالدین شاه در اداره‌ی کشور پرده برداشت. او

با ایجاد نشریه‌ای موسوم به «ضیاء الخافقین» که اولین شماره‌ی آن در ماه رجب ۱۳۰۹ ق انتشار یافت، به فعالیت‌های افشاگرانه‌ی خود شعاع بیش‌تری بخشید تا این‌که دولت بریتانیا احساس خطر کرد و مانع از ادامه‌ی انتشار آن شد و خود سیّد را نیز به شدت در تنگنا قرار داد.

در این هنگام نامه‌ی «سلطان عبدالحمید» توسط «رستم پاشا» سفیر عثمانی در لندن مبنی بر دعوت سیدجمال الدین به «آستانه» به منظور اصلاحات سیاسی در کشور و حکومت عثمانی به دست وی رسید. از طرفی هم چون سید از مدت‌ها پیش به فکر ایجاد تقویت «جبهه‌های متحد اسلامی» در مقابل استعمار غرب بریتانیا بود، به این دعوت پاسخ مساعد داد. او با آرمانی بزرگ در سال ۱۳۱۰ ق وارد مرکز خلافت اسلامی شد تا با تأسیس جبهه‌ی واحد اسلامی، عزت و شوکت از دست رفته‌ی مسلمانان جهان را به آنان بازگرداند. حدود چهار سال برای تحقق این هدف مقدس سرمایه‌گذاری کرد و نامه‌های بسیاری به شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و فرهنگی جهان اسلام نوشت و آن‌ها نیز استقبال خوبی از این حرکت انقلابی به عمل آوردند.

از این سوی، سلطان عبدالحمید هم به خیال این‌که فردا خلیفه‌ی مقتدر عالم اسلام خواهد شد با سید جمال الدین همکاری می‌کرد، ولی هنگامی که احساس کرد تخت و تاج وی نیز باید فدای این آرمان بزرگ بشود، به بهانه‌های گوناگون مخالفت و کارشکنی‌ها را شروع کرد. او راه چاره را در آن دید که باید کار سید را یک‌سره کند و با یک ترفند شیطانی (مسمومیت) آن دانشمند سلحشور را به شهادت برساند. سرانجام این نقشه‌ی شوم در مورد سیدجمال‌الدین عملی گردید و او در سال ۱۳۱۴ ق به دیدار محبوب خویش شتافت.

پیکر پاک سید با شور و احترام مردم در قبرستان «شیخ لرمزاری» در شهر بندری استانبول به خاک سپرده شد.



## اشرفی اصفهانی، آیت‌الله شهید

**(۱۲۸۱-۱۳۶۱هـ. ش)**

در سال ۱۲۸۱ شمسی، در خمینی شهر کودکی متولد شد که عطاءالله نام گرفت. پدرش مرحوم میرزا اسدالله از علمای دین و مردی زاهد با زندگی ساده‌ای بود.

مادرش بانو «نجمه» فرزند مرحوم سید محمد تقی میردامادی، زنی با ایمان و موقّر، پاک‌دامن و صبور و فداکار بود.

نیاکان او اغلب از عالمان دین بوده‌اند. او نیز از نوجوانی و پس از گذراندن دوره‌ی مکتب‌خانه، در دوازده سالگی به توصیه‌ی پدر عالمش، از خمینی شهر عازم اصفهان می‌شود و دروس حوزه را با اخلاص و ایمان و پشت‌کار آغاز می‌کند و طی ده سال سکونت در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، دوره‌های مقدمات و سطح فقه و اصول را در محضر اساتیدی هم‌چون آیت‌اللّه سید مهدی دُرچه‌ای و سید محمد نجف‌آبادی به پایان می‌برد. سپس به قم هجرت کرده، دوره‌ی عالی و اجتهادی فقه و اصول را در محضر بزرگانی مانند شیخ عبدالکریم حائری، حاج سید محمد تقی خوانساری، سید صدرالدین صدر، سید محمد حجت و آیت‌اللّه بروجردی و فلسفه را از امام خمینی‌ﷺ فرا می‌گیرد.

## تدریس و آثار قلمی

شیخ عطاءاللّه اشرفی اصفهانی از اوایل طلبگی در اصفهان شروع به تدریس کرد و در قم نیز در مدت هفده سال اقامت، در کنار تحصیل، به تدریس و تعلیم و تربیت طلاب جوان اشتغال داشت.

آثار قلمی و علمی آیت‌اللّه اشرفی اصفهانی بدین قرار است:

۱. البیان، در موضوع علوم قرآن، به زبان فارسی

۲. تفسیر قرآن، خلاصه‌ای از تفاسیر شیعه و سنّی

۳. مجمع الشّتات، دُر اصول دین و عقاید و کلام، به زبان عربی در چهار جلد

۴. مجموعه‌ای پیرامون حروف مقطعه‌ی قرآن، به زبان فارسی

۵. کتابی در موضوع «غیبت امام عصر» (عج)

## یار و مرید امام

آیت‌اللّه اشرفی اصفهانی، از شاگردان، مریدان و یاران امام خمینی‌ﷺ بود. او نسبت به امام شناختی عمیق و ارادتی عاشقانه داشت. وی بعد از رحلت مرجع بزرگ تشیع آیت‌اللّه بروجردی، مردم را در امر تقلید به امام راهنمایی می‌کرد.

در قضیه‌ی دستگیری امام در اوایل نهضت نیز او از حامیان ایشان و تا آخر عمر هم وفادار امام بود. امام نیز از اوایل آشنایی به او عنایت و توجه داشت و در سال ۱۳۸۴ ق. اجازه‌نامه‌ای مبنی بر تصرف آیت‌اللّه اشرفی در امور حسبیه و وجوه شرعی برای وی نوشته است و همیشه در مکاتبات خویش، با احترام و عظمت از او نام می‌برد.

در دوران انقلاب اسلامی، آیت‌اللّه اشرفی اصفهانی، به عنوان یار و یاور امام، محور مبارزات مردم کرمانشاه بود و رهبری امام را همواره تبلیغ و تأیید می‌کرد و صمیمانه به ایشان عشق می‌ورزید.

**در سنگر نماز جمعه**

نقش نماز جمعه و امام جمعه در حفظ اسلام و اتحاد مسلمین، انکارشدنی نیست. با پیروزی انقلاب اسلامی، نماز جمعه اهمیت بیش‌تری پیدا کرد و با انتصاب ائمه‌ی جمعه‌ی شهرهای بزرگ از سوی امام نماز جمعه سنگر انقلاب و مبارزه شد و دیدیم که چگونه دشمنان اسلام و منافقان و عافیت‌طلبان، از نماز جمعه می‌ترسیدند و تیغ کین به روی ائمه‌ی جمعه کشیدند؛ چرا که ائمه‌ی جمعه که خون پاکشان در راه حراست از اسلام و ارزش‌های انقلاب، ریخته شد و شهدای محراب و انقلاب شدند، نقش رهبری را در هر منطقه داشتند و دارند.

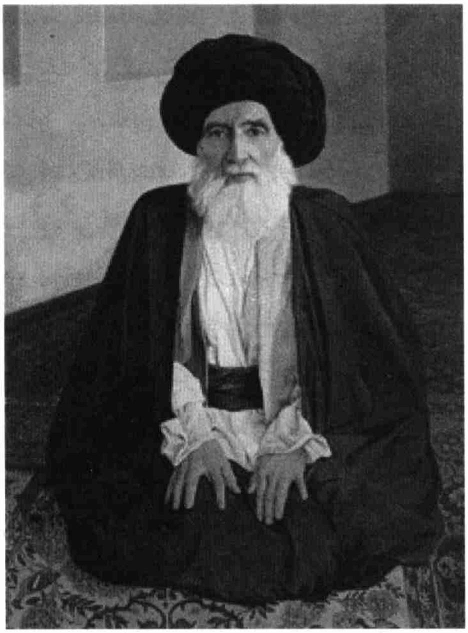
در اوایل پیروزی انقلاب، علمای کرمانشاه با نوشتن طوماری، از رهبر کبیر انقلاب امام خمینی‌ره خواستند که آیت‌اللّه اشرفی را به امامت جمعه‌ی آن شهر تعیین نمایند. امام نیز با شناختی که از ده‌ها سال قبل از آیت‌اللّه اشرفی داشت، خواسته‌ی آنان را قبول کرد و در ۱۴ ذیقعده‌ی سال ۱۳۹۹ ق. با صدور حکمی، ایشان را به امامت جمعه‌ی کرمانشاه منصوب کرد.

**شهادت**

مجاهدین خلق که به حق منافقین خلق بودند، به تحریک امپریالیسم آمریکا و دیگر دشمنان انقلاب اسلامی ایران، دست به کار شدند و با کشتن یاران امام و بمب‌گذاری در اتوبوس‌ها و معابر عمومی و مساجد کشور و کشتن مردم مسلمان و عادی ایران، به خیال خام خود، خواستند حمام خون به راه اندازند!... و بدین وسیله انقلاب و امام را از بین ببرند و خودشان به حکومت برسند و ناکامی شیطانی خود را التیام بخشند... که البته برای همیشه ناکام ماندند؛ اگرچه دستشان به خون هزاران بی‌گناه آلوده شد.

منافقان کور دل در ظهر جمعه ۲۳ مهر ماه ۱۳۶۱، در سنگر نماز جمعه‌ی کرمانشاه با منفجر کردن نارنجکی، امام جمعه‌ی هشتاد ساله و مجاهد پیر راه اسلام، آیت‌اللّه شیخ عطاءاللّه اشرفی اصفهانی را به شهادت رساندند؛ بدین‌سان چهارمین شهید محراب به پیشگاه ابدیت تقدیم شد.

پیکر مطهر این لاله‌ی خونین پس از تشییع با شکوه مردم کرمانشاه به اصفهان انتقال داده شد و پس از مراسم با شکوه دیگری در گلستان شهدای تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد.



## اصفهانی، آیت‌اللّه العظمی سید ابوالحسن (۱۲۸۴ـ۱۳۶۵ ه. ق)

سیدابوالحسن در سال ۱۲۸۴ ق. در دهکده‌ی کوچک «مدیسه‌ی» لنجان اصفهان پا به عرصه‌ی وجود نهاد. وی در اصل از سادات موسوی شهر بهبهان بود. سال‌ها پیش از تولد وی پدر بزرگش سید عبدالحمید از بهبهان به اصفهان نقل مکان کرده بود. سید عبدالحمید از عالمان وارسته‌ی نجف و از شاگردان آیت‌اللّه شیخ محمد حسن نجفی معروف به «صاحب جواهر» بود. او پس از مراجعت از نجف در اصفهان و لنجان ساکن شد و تا پایان عمر در آن‌جا به تدریس و انجام امور شرعی اشتغال داشت.

### تحصیلات

سیدابوالحسن دروس ابتدایی طلبگی را در زادگاه خود روستای «مدیسه‌ی» لنجان نزد یکی از روحانیان آن دیار آغاز نمود. پس از گذراندن دوره‌ی ابتدایی تصمیم گرفت به حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان که در آن عصر یکی از حوزه‌های مهم شیعی به شمار می‌رفت مهاجرت نماید. برای این منظور با پدرش سیدمحمد به مشورت پرداخت؛ اما پدر که از رنج‌های دوران طلبگی بر فرزند اندیشناک بود با وی موافقت نکرد. این ممانعت، رفته رفته اشتیاق تحصیل را در آن فرزند نیک فرجام شدت بخشید و وی را بر هدف خود استوارتر ساخت تا این‌که سرانجام پدر را بر این سفر آسمانی با خویش همراه ساخت.

سیدابوالحسن در اوایل بلوغ هنگامی که فقط چهارده بهار را پشت سر نهاده بود، به اصفهان رفت و در مدرسه‌ی «صدر» حجره‌ای گرفت و به درس و بحث مشغول شد. شبی از شب‌های زمستان وقتی پدرش برای دیدن فرزند خود به حجره‌ی او رفت، با وضع نابهنجاری روبه‌رو شد: حجره‌ی او را خالی از هر گونه وسایل ابتدایی برای زیستن دید، نه فرش و گلیم و زیراندازی، و نه چراغی برای روشن کردن حجره. دلسوزی‌های پدر نسبت به نوجوان بی‌قرارش بار دیگر با کلماتی مأیوس کننده روح او را آزرده خاطر و دل شکسته نمود. در این حال رو به سوی قبله ایستاد و امام زمان (عج) را مورد خطاب قرار داد و با چشمانی اشک‌بار و لحنی ملتمسانه از

مولای خود عنایتی کارساز را تقاضا کرد.

طولی نکشید که ایشان پس از مدتی فراگیری علوم دینی با قلبی شادمان به «مدیسه» بازگشت.

## در عراق

او نزدیک به ده سال چون پیکارگر میدان‌های جهاد در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، پر تلاش به تحصیل و تدریس اشتغال داشت و هنوز به سن ۲۴ قدم ننهاده بود که به منظور بالا بردن معلومات خویش در سطح عالی و بهره‌گیری از دانش شخصیت‌های علمی حوزه‌ی بزرگ نجف و سامرا در سال ۱۳۰۷ ق. رهسپار عراق گردید.

وی مدت سه سال در کربلا و سامرا به سر برد. در سامرا در درس آیت‌اللّه میرزا محمد حسن شیرازی شرکت می‌کرد. پس از آن در سال ۱۳۱۰ ق به شهر نجف اشرف رفت و تا پایان عمر در آن دیار ماندگار شد. در این سال‌ها از محضر اساتید بزرگ نجف استفاده برد تا خود، از جمله‌ی مراجع شیعه گردید.

## موقعیت علمی و مرجعیت

آیت‌اللّه اصفهانی دارای ذوقی سلیم و فهمی نیکو و نظری صائب در استنباط و درک احکام و مسایل شرعی بود و همین خصوصیت او را در مجالس علمی زبان‌زد اهل دانش نموده بود. ژرف‌نگری سید و تأمل و تعمق بسیارش در مسایل علمی ستودنی بود.

جولان فکری و پژوهش بسیار او در جوانب هر مسأله باعث می‌شد که در یک موضوع، نظریات گوناگونی در طول زمان، ارایه نماید و در مسایل پیچیده‌ی فقهی به گره‌گشایی بپردازد. با این همه تا مدت‌های طولانی حلقه‌ی درس او را شاگردانی اندک تشکیل می‌دادند. پس از این‌که میرزا محمد تقی شیرازی، مرجع تقلید شیعیان، مردم را در مسایل احتیاطی خویش به وی ارجاع داد، آوازه‌اش بالا گرفت و روز به روز بر عدد شاگردانش افزوده می‌شد، تا جایی که پس از درگذشت آیت‌اللّه سیدمحمد کاظم یزدی (۱۳۲۷ ق) حوزه‌ی درسش، پر رونق‌ترین مجمع علمی در میان مجامع علمی آن روزگار گردید.

پس از درگذشت آیت‌اللّه میرزا محمدتقی شیرازی (۱۳۲۸ ق) و آیت‌اللّه شریعت اصفهانی (۱۳۳۹ ق) سه نفر از علمای بزرگ نجف به عنوان مرجع تقلید مطرح شدند: آیت‌اللّه نایینی؛ آیت‌اللّه کاشف الغطاء و آیت‌اللّه سیدابوالحسن اصفهانی؛ ولی با درگذشت آیت‌اللّه کاشف الغطاء در سال ۱۳۴۴ ق. و درگذشت آیت‌اللّه نایینی در سال ۱۳۵۵ ق. مقام مرجعیت و زعامت دینی شیعیان، در وجود آیت‌اللّه اصفهانی متمرکز و منحصر گردید و تا ده سال بعد که زندگی را وداع کرد در این مقام باقی بود.

## ویژگی‌های اخلاقی

آیت‌اللّه اصفهانی افزون بر این‌که در علوم شرعی و معارف اسلامی تبحر خاصی داشت و در این میدان، گوی سبقت را از دیگران ربوده

بود، آراسته به صفات و ملکات اخلاقی بود. فروتنی، بزرگواری، خویشتن‌داری، ایثار، ساده‌زیستی و توکل بر خداوند و توسل به ائمه‌ی اطهار از جمله فضایل اخلاقی این آیت بزرگ الهی بود و دوست و دشمن بدان اذعان داشتند.

در سال ۱۳۴۹ ق. شخصی که به سببی با آیت‌اللّه سیدابوالحسن اصفهانی خصومت و کینه‌ای شدید در دل داشت، دست به جنایت هولناکی زد و فرزند عالم و فاضل وی را در صف نماز جماعت با خنجر مورد حمله قرار داد و به طرز فجیعی او را کشت. پس از دستگیری قاتل، آیت‌اللّه اصفهانی شخصی را به نمایندگی از طرف خود به دادگستری فرستاد تا اسباب آزادی او را فراهم کند. آیت‌اللّه اصفهانی این گونه از قاتل فرزند خود گذشت و باعث شگفتی همگان گردید.

آیت‌اللّه اصفهانی زندگی بسیار ساده‌ای داشت و به دور از هرگونه مظاهر فریبنده‌ی مادی می‌زیست. در اوایل طلبگی مجبور بود خود را با شرایط سخت و نامناسب مالی که بر حوزه‌های علمیه حاکم بود، تطبیق دهد. فشار مالی و شرایط سخت معاش به حدی بود که او مجبور شد به مدت پانزده شبانه روز با خانواده‌ی خویش در یک خرابه زندگی کند. یکی از علما در این باره می‌گوید: در خدمت آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودم. وقتی از کوچه‌ای که در آن خرابه‌ای وجود داشت، گذر کردیم، فرمود: من با خانواده‌ام پانزده روز در این خرابه ساکن بودیم. چون صاحب‌خانه‌ی ما به من گفته بود که دیگر راضی نیست در خانه‌اش باشیم، به ناچار آن‌جا را تخلیه کردیم و به این خرابه منتقل شدیم تا این‌که بالاخره موفق شدم خانه‌ای دیگر اجاره کنم.

وی پس از این‌که به مقام مرجعیت تقلید رسید و هر روز از اطراف و اکناف عالم، پول و وجوهات شرعی بسیاری به دستشان می‌رسید، باز هم‌چنان به زندگی ساده‌ی پیشین خود، زاهدانه ادامه می‌داد، و به زخارف دنیوی به دیده‌ی حقارت می‌نگریست. با این‌که خود سخت محتاج بود، نه خانه‌ی ملکی و نه خدمه‌ای داشت که در تهیه و خرید مایحتاج زندگی به وی یاری رساند. با این حال کم‌تر روزی اتفاق می‌افتاد که نیازمندی به آیت‌اللّه اصفهانی مراجعه کند و با دست خالی بازگردد. بسیار اتفاق می‌افتاد با این‌که خود سخت محتاج بود، از بخشش به دیگران دریغ نمی‌کرد و آنان را بر خود ترجیح می‌داد.

**شهامت در فتوا**

آیت‌اللّه اصفهانی در بیان احکام الهی و آنچه به نظرش صحیح می‌رسید، بسیار با شهامت بود و از کسی باکی نداشت، گرچه در ظاهر به زیان وی تمام می‌شد. او مصداق بارز آیه‌ی شریفه‌ی «... یجاهدون فی سبیل اللّه ولا یخافون لومة لائم...» بود. در راه خدا مجاهده می‌کرد و از سرزنش ملامت‌گران هراسی به خود راه نمی‌داد.

از جمله فتواهای آیت‌اللّه اصفهانی که جنجال

زیادی بر پا نمود، نظریه‌ی وی در مورد پاره‌ای از مراسم ماه محرم و عاشورا بود. وی بر این باور بود که قمه زنی و زنجیر زنی و کوبیدن طبل‌ها و برخی دیگر از مراسم که در ایام محرم و روز عاشورا مرسوم بود، از نظر شرع اسلام حرام است. چون این فتوا به سنت مردم در ماه محرم پشت پا می‌زد و از طرفی با عقاید بسیاری از روحانیون و علمای آن زمان نجف هماهنگی نداشت، باعث اختلافات و سر و صدای شدیدی شد و برخی از وعاظ در سخنرانی‌های خود آیت‌الله اصفهانی را به سختی مورد انتقاد و حتی اهانت قرار دادند. ولی وی هرگز حاضر نشد از فتوا و عقیده‌ی خود دست بردارد و خوشایند جاهلان و بی‌خردان سخن بگوید و فتوا صادر کند.

ایشان هم‌چنین در مقابل استعمارگران وحشی و مزدوران داخلی‌شان ایستادگی می‌کرد و با فتاوای خود مردم را به ایستادگی در مقابل آنان ترغیب می‌ساخت و در این راه مقدس نیز مرارت‌ها و سختی‌های بسیاری را به جان خرید.

**درگذشت**

آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی تا واپسین سال حیات خویش در نجف اشرف ماندگار بود. او در اواخر عمر خویش دچار ضعف مزاج گردید و به بیماری‌های گوناگونی مبتلا شد. ایشان در آن سال‌ها در فصل تابستان برای در امان ماندن از گرمای زیاد شهر نجف به کاظمین و سامرا می‌رفت. در آن‌جا گرچه در ظاهر در استراحت به سر می‌برد، ولی در عمل این‌چنین نبود. او به تنهایی در آن‌جا به نامه‌های زیادی که از سوی مسلمانان و دوست‌دارانش به منظور کسب نظرات فقهی و رهنمودهای علمی وی برایش ارسال می‌شد، پاسخ می‌داد و با تنی خسته و کوفته سر بر بالین می‌گذارد. چند صباحی پیش از این‌که دار فانی را وداع گوید، وضعیت مزاجی وی رو به وخامت گذاشت. به او پیشنهاد کردند که محلی دیگر را که دارای هوایی مناسب است، برگزینند. او ایران را انتخاب کرد اما خیلی زود از سفر به ایران منصرف شد و سفر به بعلبک لبنان را برگزید. پس از مدت زمان کوتاهی که ایشان در بعلبک بود، بسیاری از بزرگان و دانشمندان جبل عامل، بعلبک، بیروت، دمشق و دیگر نقاط لبنان و سوریه با وی دیدار کردند. پس از این‌که وضعیت مزاجی وی تا اندازه‌ای بهبود یافت، روزی در اثر سانحه‌ای به زمین خورد و پس از بازگشت به کاظمین در شب نهم ذیحجه‌ی ۱۳۶۵ ق. در ۸۱ سالگی دارفانی را وداع گفت.

پیکر شریف آیت‌الله اصفهانی پس از حمل از کاظمین به نجف و تشییعی کم سابقه در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کنار قبر فرزند شهیدش سیدمحمد حسن و آرامگاه آیت‌الله خراسانی به خاک سپرده شد.



## امینی، علامه‌ی (۱۳۲۰ـ۱۳۹۰ هـ.ق )

۱۳۲۰ سال از هجرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به مدینه می‌گذشت که «آقا میرزااحمد» صاحب پسر شد. پدر، چشم از رخ فرزند برنمی‌داشت و نام فرزندش را «عبدالحسین» نامید تا در سیر امامت و شهادت و حماسه و ایثار گام نهد.

روزها گذشت. فرزند به دوره‌ای از زندگی رسید که می‌توانست تعالیم پدر را به جان بپذیرد. او دیگر به بازی کم توجه شده و در عالم خیال سیر می‌کرد. آقا میرزا احمد از دانشمندان نامی تبریز که در سال ۱۳۸۷ ق. در قریه‌ی «سَرَدها» از نواحی تبریز متولد شده بود، بعد از فراگیری مقدمات، در محضر درس علامه‌ی بزرگوار مرحوم حاج میرزا اسداللّه حضور یافت و به مرتبه‌ای از دانش پژوهی رسید که صلاحیت علمی او از طرف زعیم بزرگوار حضرت آیت‌اللّه میرزا علی آقا شیرازی و فقیه برجسته حاج میرزا علی ایروانی مورد تأیید واقع شد.

علم و عمل از وی شخصیتی برجسته ساخته بود. حُسن سیرت، آراستگی طبیعت و پرهیزکاری وی زبان‌زد خاص و عام بود.

وی اکنون تربیت فرزند خویش را بر عهده می‌گرفت تا به نیکی به بار آید و با دین محمّدی و آیین علوی آشنا گردد. عبدالحسین به چنین پدری افتخار می‌کرد و خدای را سپاس می‌گفت که در خانه‌ی علم و تقوا تولد یافته و تربیت می‌شود.

آموزش علوم توسط پدر شروع شد و در طی سال‌ها آموزش ادبیات فارسی و عربی، منطق، فقه و اصول انجام گرفت. عبدالحسین همان‌گونه که دروس متداول حوزه‌های علمیه را فرامی‌گرفت و به حفظ اشعاری چون «الفیه‌ی ابن مالک» در علم نحو می‌پرداخت، در سایه‌ی هدایت پدر، اشعاری هم از بزرگان دین حفظ کرد.

از اولین شعرهایی که پدر، فرزند و شاگردش را به آموختن و حفظ آن تشویق کرد، شعری از حضرت علی علیه‌السلام بود.

### هجرت عشق

سال ۱۳۴۲ هجری بود. عبدالحسین، بیست و دو سال در کنار پدر با نشست و برخاست او و درس‌های علمی و عملی‌اش، با اسلام و قرآن آشنا شده بود و از محضر بزرگان دیگری نیز

بهره‌های علمی برده بود.

عشق به امام علی علیه‌السلام و علاقه به تحصیلات عالی وی را به کوی عشق هدایت کرد: «نجف اشرف»، شهری که سابقه‌ی تاریخی آن بر همگان روشن است و حوزه‌ی علمیه‌ی نجف از دیرباز جای‌گاهی برای رشد و تعالی دانشجویان علوم اسلامی بود. اینک مسافر عاشق می‌خواست به شهر علم وارد شود.

امینی هوا خواه علی علیه‌السلام بود و خود می‌دانست که علی علیه‌السلام او را به شهر خویش فرا خوانده است.

شهر نجف با سابقه‌ی دیرینه، از عصر شیخ طوسی مهد علم و تقوا و فضیلت بود و بزرگ دانشگاه عالم تشیع محسوب می‌گشت و با آشفته بازاری که در ایران ـ در آغاز کودتا و سپس سلطنت رضاخان ـ به وجود آمده بود، محل مناسبی برای تحصیل به شمار می‌رفت.

امینی در صدد بود با تحصیل در عتبات به جهاد علمی پردازد و عالمی فریادگر شود و مسیر حقِ را تداوم بخشد. وی با هجرت به نجف در صدد تکمیل معارف الهی بود. از این‌رو در مکتب درس حضرات آیات سیّد محمّد فیروزآبادی و سید ابوتراب خوانساری حاضر شد.

امینی در روزگاری به شهر علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام وارد شده بود که با از هم پاشیدن امپراتوری عثمانی، عراق به دست انگلیسی‌های ناپاک افتاده بود.

وی هنوز شهدای انقلاب مشروطیت را به خاطر داشت که با مظلومیتی دیگر مواجه شد و در صدد برآمد تا با یاد شهیدان راه فضیلت، امت متفرق اسلامی را به وحدت و اخوت اسلامی دعوت نماید.

علامه‌ی امینی در اوّلین تألیف خویش ابداع و ابتکاری به کاربرد که پیش از آن کسی به انجامش موفق نشده بود. با تألیف کتاب گران‌بهای «شهداء الفضیلة» گوی سبقت را از همگان ربوده و بر گذشتگان و معاصران خویش برتری یافت. او از کتاب‌های قدیمی که در معرض نابودی و فراموشی بود، گزارشاتی درباره‌ی علمای گذشته و قریب‌العهد فراهم آورده و به جاودانگی رساند.

بدین منظور بار سفر بسته و کشورها پیمود تا با رنج بسیار، که برای هر کس تحمل‌پذیر نیست، این مجموعه از شرح حال را گردآورد. کتابخانه‌های ایران و عراق را زیر پا گذاشته و در کتاب‌های خطی کم‌یاب به دنبال مردانی گشته که به راه حق شهید گشته‌اند، وی پس از صرف سال‌ها و ماه‌ها این مهم را به انجام رساند.

پس از این تألیف، به عنوان مجاهدی نستوه زبان‌زد خاص و عام شد.

علامه‌ی امینی به عنوان محدّث، مفسر، فیلسوف و متکلم و فقیه، دست به تحقیقات دامنه‌داری می‌زند. شیخ بزرگوار در صدد است فلسفه‌ی سیاسی اسلام را در هر صورت ممکن برای مردم کوچه و بازار هم قابل فهم نماید، هر چند بعضی از بزرگان علم هم از آن غافل مانده‌اند.

او با تحقیق بر کتاب «کامل‌الزیارات» ابن قولویه‌ی قمی که از مشایخ شیعه محسوب می‌گردد، معتبرترین متون زیارات را در اختیار امّت اسلام قرار می‌دهد و با تألیف «اَدَبُ الزّائر لِمَن یَمُمُ الحائر» که شرح آداب زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام است. فلسفه‌ی زیارت را بیان می‌دارد.

هم‌چنین رساله‌ای درباره‌ی «نیّت» می‌نگارد و رساله‌ای در بیان «حقیقت زیارت» تا به علمای پاکستان پاسخ داده باشد و «رساله‌ای در علم درایة‌الحدیث و...»

**شهر آرمانی غدیر**

تألیف رسالات گوناگون، جان شیفته‌ی وی را راضی نساخت؛ پس تصمیم گرفت داستان سال دهم هجرت را در خاطره‌ها زنده کند و آن زمانی است که استعمارگران با حیله‌های خاص خود امپراتوری عثمانی را از بین برده و در عرصه‌ی عقیدتی دولت سُنّی مذهبی را که به عنوان حکومت اسلامی بر سرزمین پهناوری حکومت می‌کرد، از صحنه خارج ساخته‌اند. علامه‌ی امینی به عنوان آسیب شناس اجتماعی، این‌گونه تشخیص داد که با زوال دولت عثمانی نباید به دولت‌های استعمارگر اجازه داد تا جای‌گزین دولت هر چند در ظاهر اسلامی شوند.

از دیدگاه او، امت اسلام که با زوال دولت ۶۲۳ ساله‌ی عثمانی روبه‌رو گشته و تلخی‌های بسیار چشیده، بهتر است، نظام مدینه‌ی فاضله‌ی اسلامی را که در آن اصل بنیادی غدیر مطرح است، تجربه نماید؛ نظامی که پیامبر جز به آن سفارش نفرموده است.

علامه‌ی امینی با تألیف «الغدیر» خاطرات عصر نبوی را تجدید می‌کند؛ عصری که سروری از آن امت قرآنی است و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رهبری آن را بر عهده دارد و بعد از خود، ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را معرفی کرده است.

امینی، احیاگر سنت نبوی، با «الغدیر» جلوه‌های شوکت و عظمت امت اسلامی را در خاطره‌ها زنده می‌دارد و اصل اصیل و محور حکومت قرآنی، جریان غدیر خم را یادآور می‌شود.

علامه‌ی مصلح با نقد آثار و تألیفات کسانی چون «ابن تیمیه»، «آلوسی»، «قصیمی» و «رشید رضا» در صدد برآمد وحدت و اخوت اسلامی را در جهان اسلام بگستراند و تخم‌های نفاق و تفرقه را بخشکاند. وی در پی اسناد حدیث غدیر، بیست و چهار کتاب تاریخی، بیست و هفت محدث و چهارده مفسر قرآن و هفت متکلم اسلامی را می‌یابد که به نقد حدیث غدیر پرداخته‌اند. آن‌گاه راویان حدیث غدیر از صحابه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به ترتیب حروف الفبا ذکر می‌کند.

وی یکصد و ده تن از اصحاب را نام می‌برد که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند و به نام هشتاد و چهار تابعی اشاره می‌نماید. سپس طبقات راویان حدیث غدیر از علما را برمی‌شمارد؛ از

علمای قرن دوّم هجری تا قرن چهاردهم ۳۶۰ تن را ذکر می‌کند که به نقل حدیث شریف غدیر موفق شده‌اند و علامه‌ی مجاهد برای یافتن مدارک معتبر بارها به دورترین نقاط جهان مسافرت می‌نماید تا آنچه را از دین الهی در مورد خلافت کبرا فرود آمده، به امت اسلام برساند.

وی نخست در کتاب گران‌قدر الغدیر به آیاتی که در خصوص امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرود آمده، می‌پردازد، برخی از این آیات نورانی عبارتند از:

آیه‌ی تبلیغ[1]، آیه‌ی کمال دین[2]، آیات سوره‌ی معارج[3]، آیه‌ی ولایت[4]، سوره‌ی هل اتی. هم‌چنین احادیث نبوی و سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را با آمیختگی شگرفی در آغاز و انجام سخن و یا در مقام استدلال و تأیید و تضمین یادآور می‌شود که بعضی از این احادیث به قرار زیر می‌باشند:

حدیث غدیر و ولایت، حدیث أخاء، حدیث منزلت، حدیث ثقلین، حدیث علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ، حدیث تبلیغ، حدیث انذار العشیرة، حدیث إنَّ علیاً اوّل من اسلم و آمن و صلّی، حدیث ردّالشمس، حدیث سد الابواب، و صدها حدیث دیگر که در فضل و بزرگی وصی بر حق حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر زبان پیامبر اسلام جاری گشته است.

چاپ اول کتاب الغدیر در نجف آغاز می‌شود و تا نه جلد آن به طبع رسیده و در سراسر ممالک اسلامی و غیر آن منتشر می‌گردد. با انتشار کتاب گران‌مایه‌ی «الغدیر» سیل نامه‌ها و ستایش‌ها به دانشمند فرزانه و علامه‌ی خبیر ارسال می‌شود.

این تقریض‌ها گاه از دانشمندان بزرگ شیعه و اهل‌سنت است و گاه از پادشاهان کشورهای اسلامی.

نکته‌ی واحدی که در تمام ستایش‌ها به چشم می‌خورد، پذیرش غدیر است به عنوان محور حرکت اسلامی و بنیان حکومت دینی و مذهبی اسلام. پادشاهان فرصت‌طلب درصدد هستند تا این جنبش دینی را به نفع خود به پایان رسانند؛ ولی دانشمندان از جای‌گاهی بی‌غرضانه به مسأله می‌اندیشند و در حقیقت زنجیر متصل به وحی را بعد از قرن‌ها به راهنمایی مصلح بزرگ حضرت علامه‌ی امینی می‌یابند.

## بوستان هدایت

صاحب الغدیر سال ۱۳۷۳ ق هشت سال پس از انتشار نخستین جلد «الغدیر» به تأسیس کتابخانه‌ای اقدام نمود که نام آن را «مکتبة الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام» نهاد و در روز عید غدیر افتتاح کرد.

آغاز فعالیت این کتابخانه با ۴۲۰۰۰ جلد کتاب خطی و چاپی بود.

علامه‌ی مصلح در طی سال‌های متمادی با جهان تشیع و تاریخ پرفراز و نشیب آن آشنایی کامل داشت. او به مقدار هر حرفی از کتاب الغدیر تجربه اندوخته بود و نانوشته‌هایی داشت که باید در جامعه پیاده می‌شد، تا نظام اجتماعی، نظام

---

۱. مائده، ٦٧
۲. مائده، ۵
۳. معارج ۳-۱
۴. مائده، ۵۵

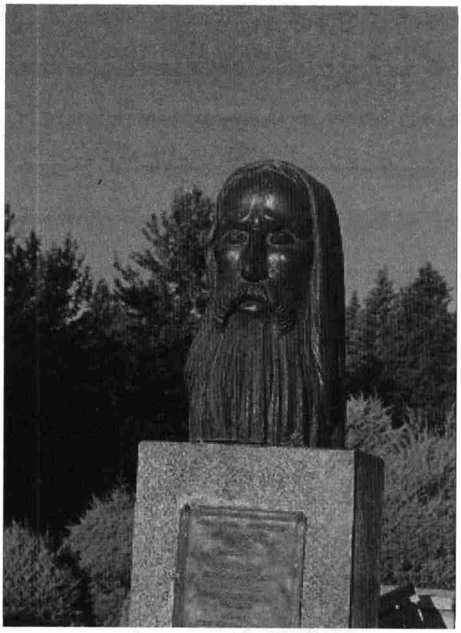
الهی گردد.

زمانی که علامه‌ی امینی از ـ دارالتبلیغ قم ـ دیدن کرد و برنامه‌های آن مؤسسه در اختیار ایشان قرار گرفت، گفت:

ـ باید درسی تحت عنوان «ولایت» غیر از آنچه در تدریس علم کلام و اعتقادات مطرح می‌شود، به طلاب آموزش داده شود.

تلاش بی‌پایان، معمار مدینه‌ی غدیر را دچار فتور جسمی کرد و بیمار شد. بیماری اندک اندک رو به فزونی گرفت. وی از کار بازماند. کتاب از جلوی دیدگانش دور شد و قلم از حرکت ایستاد. بیماری و بستری شدن علامه حدود دو سال به طول انجامید و معالجات خارج از کشور هم مفید واقع نشد تا این‌که آیتی از آیات الهی و عاشقی از عاشقان ولایت و مجاهدی نستوه روز جمعه ۱۲ تیرماه ۱۳۴۹ برابر ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۰ هجری قمری نزدیک ظهر بدرود جهان گفت. وی که همواره در نماز بود و جز به عبادت خدای کعبه و خدمت به مولود آن کاری دیگر نداشت. در شصت و هشت سالگی از دنیا رفت و جهانی را در غم ارتحال خویش فرو برد.

الغدیر وی چراغ خانه‌ی دل‌های با صفا شد و مشعل هدایت امت اسلامی.



## انصاری، خواجه عبدالله (۳۹۶ـ۴۸۱ هـ.ق)

خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی به سال ۳۹۶ هجری متولد شده و معاصر آلب ارسلان و خواجه نظام الملک و شیخ ابوسعید ابوالخیر است.

وی ملقب به شیخ الاسلام و معروف به پیر انصار و پیر هرات از دانشمندان و عارفان قرن پنجم است که در سال ۴۸۱ هـ . ق در هرات در سن ۸۵ سالگی درگذشت. از آثار مشهور او الهی نامه، زادالعارفین، مناجات نامه و رساله‌ی دل و جان را می‌توان نام برد.

مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری مسجع، لطیف، دل‌نشین، ساده و سرشار از مضامین عرفانی است:

خدایا! نام تو ما را جواز، و مهر تو ما را جهاز؛

شناخت تو ما را امان، و لطف تو ما را عیان؛
کریما! ضعیفان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی،
مؤمنان را گواهی؛
پس چه بُود که افزایی و نگاهی!



## انصاری، شیخ مرتضیٰ (۱۲۱۴-۱۲۸۱ هـ . ق)

وی روز عید غدیر سال ۱۲۱۴ هـ . ق در شهر دزفول در خانواده‌ی علم و ادب، متولد شد؛ پدرش شیخ محمد امین، نام اولین فرزندش را مرتضی انتخاب کرد.

مادر شیخ قبل از تولد وی، شبی حضرت امام صادق علیه‌السلام را در عالم رؤیا می‌بینند که قرآنی طلا کاری شده به او داد. معبرین خوابش را و عطای امام را به فرزندی صالح و بلند مرتبه تعبیر کردند و چنین شد که جهان تشیّع مفتخر به وجود این شخصیت گردید که از نسل جابر بن عبدالله انصاری، فرزندی پا به عرصه‌ی گیتی بگذارد که استمرار بخش خط ولایت و امامت باشد.

در یکی از محله‌های شهر دزفول که نامش محله‌ی مشایخ انصار و در شمال غربی بقعه‌ی معروف «سبزقبا» واقع است، گروهی که اکثر آن‌ها فقیه و اهل علم و عمل هستند زندگی می‌کنند و از آن‌جایی که جد بزرگ این خاندان جابربن عبدالله انصاری است، (۱۶-۷۸ ق و بعضی سال وفات وی را ۹۸ ق ذکر کرده‌اند) آن‌ها را جابری انصاری می‌گویند. جابربن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری از مردم مدینه و از طایفه‌ی خزرج و از اصحاب بزرگ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. عبدالله پدر جابر از بزرگان قبیله‌ی خزرج و از نخستین مسلمانان مدینه است و در بیعت عقبه شرکت نموده و از کسانی بوده که سوگند خوردند پس از مهاجرت پیامبر به مدینه جان و مال خود را فدای آن حضرت کنند. عبدالله در غزوه‌ی بدر و احد شرکت کرد و در احد از سربازانی بود که محافظت دره‌ی نزدیک به میدان جنگ به ایشان سپرده شده بود. در اواخر جنگ که نتیجه‌اش به سود مسلمانان بود، بسیاری از یارانش دره را برای جمع‌آوری غنایم ترک نمودند. عبدالله و فرمانده‌ی دسته و چند نفر دیگر برجای ماندند. سپس که جنگ مغلوب شد، گرفتار حمله‌ی قریش گردید و در راه انجام وظیفه شهید شدند.

جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۱۵۴۰ حدیث نقل کرده و اولین کسی است که قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام را چهل روز پس از

شهادتش زیارت کرده و در این موقع نابینا نبوده است. در بعضی از منابع آمده است که در زمانِ زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام جابر نابینا بوده است.

## تحصیلات شیخ در ایران

وی از دوران کودکی، عشقِ تحصیل و فراگیری معارف جاودانه و حیات‌بخش اسلام را داشت و با جدّیت بسیار تا نیمه شب به مطالعه و تألیف دروس خود همت می‌گمارد.

مرتضی ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدرش و دانشوران دزفول سپری کرد و فقه و اصول و دوره‌ی سطح را خدمت شیخ حسین انصاری (عموزاده‌اش) ـ که از فقهای سپید نام دزفول بود تلمذ نمود.

شیخ در سال ۱۲۳۲ ق به همراه پدرش به عتبات ـ کربلا و نجف ـ جهت تکمیل دروس و ترقی اندیشه‌هایش رهسپار شد.

شیخ مرتضی چهار سال از محضر دو فقیه بزرگ؛ یعنی سید مجاهد و شریف‌العلما استفاده کرد.

در سال چهارم، عده‌ای از مردم دزفول که به زیارت کربلا آمده بودند، به وی گفتند: پدرت شوق دیدار تو را دارد.

## بازگشت به وطن

شیخ به اتفاق هم‌شهریانش به زادگاهش دزفول بازگشت، اما بیش از یک سال نتوانست در دزفول بماند. شوق تحصیل او را در سال ۱۲۳۷ ق بار دیگر به عتبات کشاند. وی در مجلس درس شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطا شرکت کرد و پس از دو سال مجدداً به دزفول بازگشت.

## ازدواج شیخ

شیخ در سن ۲۵ سالگی با دختر اولین استاد خود ـ شیخ حسین ـ ازدواج کرد. اولین ثمره‌ی این ازدواج پسری بود که پس از رفتن شیخ انصاری به مسافرت متولد گردید. چون هنگام تولد دو دندان داشت و بنا به عقاید خرافی پیر زنان قدیم چنین طفلی بدیُمن خواهد بود، مامای نادان دندان‌های طفل چند روزه را کشید و کودک بیچاره از این صدمه بمرد.

## مرجعیت شیخ انصاری

عصر زندگی شیخ مصادف بود با مرجعیت عامه‌ی آیت‌اللّه شیخ موسی کاشف الغطا. بعد از مرحوم شیخ موسی، زعامت دینی به برادرش آیت‌اللّه شیخ حسن کاشف الغطا تا سال ۱۲۶۲ ق و بعد از رحلت ایشان مرجعیت عامه به آیت‌اللّه شیخ محمد حسن صاحب جواهر منتقل شد.

در سال ۱۲۶۶ ق آیت‌اللّه شیخ محمد حسن صاحب جواهر در لحظات آخر حیاتش در جمع علما و بزرگان شیعه ـ که برای تعیین تکلیف مرجعیت و زعامت دینی به حضورش رسیده بودند ـ پرسید: بقیه‌ی علمای محترم کجا هستند؟

به عرض رسید که علمای حوزه همگی در

خدمت شما هستند.

او نگاهی دیگر همراه با تبسمی نمود و فرمود: آری هستند، اما عالمی در این شهر (نجف) است که در جمع نیست.

مجدداً به عرض رسید که خیر آقا همگی خدمت شما هستند.

آنگاه فرمود: پس ملاّ مرتضی کجاست؟

عدّه‌ای به جست‌وجوی وی پرداختند. پس از مدتی او را در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام یافتند که مشغول دعا جهت بهبودی و سلامتی صاحب جواهر بود. جریان را به عرض شیخ انصاری رسانده و به حضور صاحب جواهر رسیدند. صاحب جواهر نفس عمیقی کشید و رو به حضار نمود و فرمود: «هذا مرجعکم من بعدی»؛ این مرجع شما بعد از من است.

آنگاه رو به شیخ انصاری نمود و فرمود: ای شیخ! تو هم از احتیاط خود کم کن؛ زیرا دین اسلام سهل و آسان است.

## چگونگی تدریس شیخ انصاری

از کارها و گفته‌های شیخ معلوم است که در طول عمر با برکتش همه‌ی سعی و کوشش او در راه تحصیل، تدریس و تألیف آثار علمی بوده است. از برادرش شیخ منصور نقل شده که: شیخ حتی در سفر برای وی درس می‌گفت و او تقریرات شیخ را می‌نوشت.

شیخ انصاری بعد از نمازهای یومیه به جای تعقیبات نماز، مطالب درس و اشعارالفیه ـ کتابی است در علم نحو که شامل هزار بیت شعر است، می‌خواند. وقتی از وی سؤال شد که شما با این همه مقام علمی، درس‌های دوره‌ی نوجوانی را تکرار می‌کنی؟!

در جواب فرمود: بله می‌خوانم و تکرار می‌کنم تا فراموشم نشود.

استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب عدل الهی، ص ۳۴۸ از چگونگی بیانات علمی و استدلالی شیخ به هنگام تدریس جریانی به شرح ذیل نقل می‌کند:

«سید حسن کوه‌کمری که از فضلای عصر شیخ بوده و خود مجلس درسی داشته است، یک روز در محل درس خود، پیش از آمدن شاگردان حاضر شد و دید در یک گوشه‌ی مسجد، شیخ ژولیده‌ای با چند نفر شاگرد نشسته و تدریس می‌کند. سیدحسین سخنان او را گوش داد و احساس کرد که این شیخ بسیار محققانه بحث می‌کند. روز دیگر راغب شد، زودتر بیاید و به سخنان شیخ گوش کند. آمد و گوش کرد و به اعتقاد روز پیشین افزون شد که این شیخ از خودش فاضل‌تر است... و اگر شاگردانش به جای درس او به درس این شیخ حاضر شوند بهره‌ی بیش‌تری خواهند برد.

روز دیگر که شاگردان او آمدند، گفت: رفقا! این شیخ که در آن کناره با چند شاگرد نشسته است، از من برای تدریس شایسته‌تر است و خود من نیز از او استفاده می‌کنم. همه با هم به درس او برویم.

از آن روز سیدحسین و شاگردانش در مجلس شیخ حاضر شدند. این شیخ همان است که بعدها به نام شیخ مرتضی انصاری معروف شد و استاد متأخرین لقب یافت.

## کرامات شیخ

نابغه‌ی دهر، شیخ انصاری دارای کرامات و خوارق عادات بوده است که به یک نمونه اشاره می‌شود:

در زمان شیخ روزی شخصی از تنگی معاش برای دوستش سخن راند و گفت: اگر همراهی با من بکنی در این باب فکر و تدبیری اندیشیده‌ام.

گفت: بگو اگر صلاح باشد تو را یاری کنم.

گفت: در این روزها پول زیادی نزد شیخ مرتضی آورده‌اند. ما شبانه به خانه‌ی او رفته و آن‌ها را آورده و بین خود تقسیم کنیم.

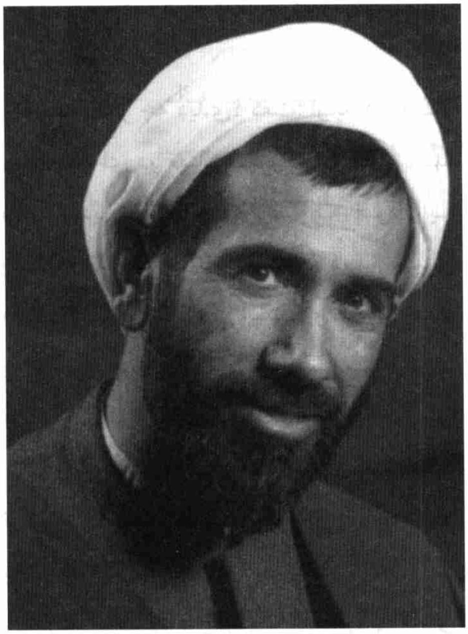
من چون این بشنیدم، او را منع کردم ولی سودی نبخشید. بالاخره با اصرار بسیار مرا با خود موافق نمود به این شرط که در بیرون منزل بایستم تا او برود و بیاید که من مباشر عملی نباشم. چون پاسی از شب رفته بود، به سراغ من آمد و به طرف منزل شیخ روانه شدیم و با تدبیری وارد دهلیز بیرونی شدیم؛ ولی من جلوتر نرفتم. دوستم از پله‌های بیرونی بالا رفت تا از پشت‌بام بیرونی به بام اندرونی درآید و از آن‌جا وارد خانه شده و دست به سرقت بزند.

مدتی نگذشته بود که با حالتی پریشان و شگفت‌آور نزد من آمد. سبب را پرسیدم. گفت: چیزی را مشاهده کردم که تا خودت نبینی تصدیق من نخواهی کرد.

گفتم مگر چه دیدی؟ گفت: از پله‌ها که بالا رفتم، سایه‌ای در مهتابی بیرونی به نظرم آمد. وقتی از دیوار بیرونی بالا رفتم که خود را به پشت‌بام اندرونی برسانم، ناگهان دیدم شیری مهیب بر کنار بام اندرونی ایستاده و آماده‌ی حمله به من بود. هر چه بالاتر رفتم خشم شیر زیادتر می‌گردید. قدری تأمل نمودم تا شاید علاجی پیدا کنم، ولی ممکن نشد. برگشتم. به او گفتم: شاید ترسیده‌ای؟! گفت: تا نبینی باور نکنی. از پله‌ها بالا برو و نگاه کن.

از پله‌ها بالا رفتم و نزدیک بام اندرونی شیری عجیب دیدم که از ترسش بدنم به لرزه درآمد. شیر نعره‌ای کشید و به سوی پشت‌بام بیرونی شد. چون این امر خارق عادت را دیدیم، از کرامات آن مرد بزرگ شیخ انصاری حمل کردیم و نادم و پشیمان برگشتیم.

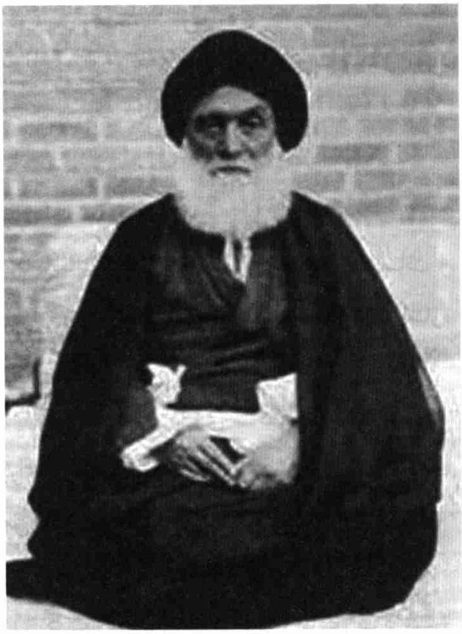
شیخ انصاری هیجدهم جمادی الثانی سال ۱۲۸۱ هـ. ق پس از ۶۷ سال عمر با برکت اما پر زحمت در نجف اشرف به بیماری اسهال، دار فانی را وداع گفت. و در صحن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مدفون گردید.



## باهنر، شهید محمد جواد

**(۱۳۱۲-۱۳۶۰ هـ . ش)**

در سال ۱۳۱۲ در کرمان متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در این شهر آموخت و در ۲۰ سالگی به قم عزیمت کرد و دروس فقه را در محضر امام خمینی (ره) به پایان رساند. سپس در محضر مرحوم آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله طباطبایی تحصیل نمود، و دانشکده‌ی الهیات و امور تربیتی را به پایان رساند. او مدتی دستگیر و در زندان قزل‌قلعه زندانی شد. در تألیف کتب درسی آموزش و پرورش فعالیت داشته و سپس به مبارزه علیه رژیم ادامه داد. در مرداد ۱۳۶۰ در زمان ریاست جمهوری شهید رجایی به نخست‌وزیری برگزیده شد و در ۸ شهریور همان سال در انفجار کاخ نخست‌وزیری به شهادت رسید.



## بروجردی، آیت‌الله العظمی سیدحسین

**(۱۲۹۲-۱۳۸۰ هـ . ق)**

در روزهای پایانی صفر ۱۲۹۲ ق. خانه‌ی حجة الاسلام حاج سید علی بن سیداحمد طباطبایی با تولد نوزادی که «حسین» نام گرفت، غرق در ذکر و سپاس پروردگار شد.

سیدحسین اندک اندک جامع‌المقدمات، سیوطی، منطق و گلستان سعدی را در مکتب آموخت و سپس در مدرسه‌ی نوربخش به تکمیل اندوخته‌ها و تهذیب نفس پرداخت. نحو، صرف، بدیع، عروض، منطق، فقه و اصول از ثمرات سال‌های تحصیل در مدرسه‌ی نوربخش شمرده می‌شد؛ سال‌هایی که سیدحسین سخت کوشید و در پناه عنایت‌های ویژه‌ی الهی به پیشرفتی

چشمگیر دست یافت.

آنگاه او عزم اصفهان کرد و پس از جلب رضایت پدر، به سمت آن سرزمین دانش خیز به راه افتاد. آقا نوح‌الدین، پسر عموی سیدحسین، در مدرسه‌ی صدر روزگار می‌گذراند؛ دانشجوی سخت کوش بروجرد یک سره نزد پسر عمویش شتافت و در حجره‌ی او اقامت گزید. رابطه‌ی پسر عموهای بروجردی بسیار نیک بود. آقا نوح‌الدین در روزهای آغازین به سیدحسین گفت: اگر می‌خواهی در دانش اندوزی و تدریس کام‌روا شوی، باید در محافل علمی سخن بگویی و در درس اشکال کنی؛ وگرنه تا پایان عمر چون من گم‌نام می‌مانی.

### نامه‌ی سرنوشت

۱۳۱۹ ق. برای گوهر یگانه‌ی بروجرد سال تحول بود. نامه‌ی پدر به دستش رسید و او را آماده‌ی سفر ساخت. پدر نوشته بود که می‌خواهد وی را به نجف گسیل دارد؛ بنابراین پس از نه سال زندگی سراسر تلاش و پژوهش در اصفهان به زادگاهش بازگشت. اندکی در آن سامان توقف کرد و سپس همراه برادر کوچکش، سید اسماعیل، رهسپار نجف شد.

آن بزرگ‌مرد هشت سال در حریم حضرت علی علیه‌السلام اقامت گزید و علاوه بر آخوند خراسانی از بزرگانی چون حضرات آیات شیخ الشریعه‌ی اصفهانی و سیدمحمد کاظم یزدی بهره‌ی کافی برد؛ گروهی از دانشجویان را از درس فصول (در علم اصول) خویش کام‌روا ساخت و سرانجام در اواخر ۱۳۲۸ به اصرار پدر راه بروجرد پیش گرفت و در ۱۳۲۹ با استقبال پرشور مردم به زادگاهش گام نهاد.

او بر آن بود که پس از اقامتی کوتاه در وطن دیگر بار سمت نجف بال گشاید و به آستان مقدس علوی پناهنده شود؛ ولی بیماری و مرگ پدر سفرش را به تأخیر انداخت.

### در برابر شب

در این سال‌ها تبلیغ بهایی‌گری از سوی برخی از مسؤولان شهر و اهانت آشکار آن‌ها به مقدسات دینی مردم، سرور مجتهدان بروجرد را در نگرانی فرو برد. او با تهران تماس گرفت، وضعیت نامطلوب برخی از ادارات را با پایتخت نشینان در میان نهاده، خواستار برکناری مسؤولان دین ستیز شد. اما چون بی‌اعتنایی سران دولت را مشاهده کرد معترضانه شهر را ترک گفت.

پیروان پاک‌دل آن مرجع روشن بین در مسجدها گرد آمدند، سخنرانان بر منبرها جای گرفتند و همه یک صدا به حمایت از مرجع دلاور بروجرد پرداختند. مسؤولان شهر که توان رویارویی با مردم را در خویش نمی‌دیدند خواسته‌ی فقیه طباطبایی را اجابت کردند و آن راهبر توانا در میان ابراز احساسات پرشور مؤمنان به شهر بازگشت.

## دیدار بزرگان

مدتی پس از بازگشت سید به زادگاهش، ورود حاج آقا حسین قمی به تهران و پیشنهادهای وی به دولت بار دیگر آن رادمرد را به عرصه‌ی تلاش‌های سیاسی آشکار کشاند. او که چون آیت‌اللّه العظمی قمی به لزوم پیروی از دستورات الهی می‌اندیشید، بر آن شد به سمت تهران رهسپار شود ولی بستگان، وی را از این کار باز داشتند. فقیه روشن بین از رؤسای عشایر خواست با تهران تماس گرفته، حمایت عشایر از پیشنهادهای حاج آقا حسین قمی را به پایتخت گزارش دهند. البته آن بزرگوار خود نیز به تهران تلگراف زد که اگر دولت سخن آیت‌اللّه قمی را نپذیرد به پایتخت خواهد رفت و مسؤولیت فرجام چنین اقدامی تنها به عهده‌ی دولت است.

در سایه‌ی تلاش‌های آن راهبر سخت کوش سرانجام دربار خواست‌های حاج آقا حسین را پذیرفت و آن بزرگوار به سمت عراق رهسپار شد. فقیه بروجردی در ملایر به دیدار آن دانشور برجسته شتافت و یک ساعت با وی گفت‌وگو کرد.

## هجرت

بیماری استاد فقیهان بروجرد را باید در شمار دیگر رُخ‌دادهای مهم سال‌های زندگی آن مرجع وارسته در زادگاهش به شمار آورد. بیماری دشواری که سرانجام با عمل جراحی و استراحت هفتاد روزه در بیمارستان فیروزآبادی تهران مهار شد.

چون او از بند بیماری رهایی یافت، با دو پیشنهاد روبه‌رو شد: از یک سو نمایندگان بروجردیان برای بازگرداندنش پیاپی به تهران می‌شتافتند. از سوی دیگر، دانشوران ساکن قم او را به زندگی در حریم حضرت معصومه علیها السلام فرا می‌خواندند. استاد برای اقامت در قم با قرآن به رایزنی پرداخت. آیه‌ی سورهٔ مؤمنون چراغ سبز الهی به این نیت پاک بود؛ پس همراه دانشمندان قم راه آن دیار پیش گرفت و در میان استقبال مردم و بزرگان حوزه بدان سرزمین آسمانی گام نهاد.

بدین ترتیب آفتاب رخشان فقاهت در چهاردهم محرم ۱۳۶۴ ق. از افق قم برآمد و جهان را از نور دانش و گرمای معنویت خود سرشار ساخت.

## مرجع مؤیّد

با رحلت مرجع بزرگوار حضرت آیت‌اللّه العظمی سیدابوالحسن اصفهانی مرجعیت گوهر یگانه‌ی بروجرد فراگیر شد و مؤمنان از هر سو به آن فقیه وارسته مراجعه کردند.

ناگفته پیداست که عنایات و تأییدات الهی در اقبال عمومی به آن فقیه وارسته نقشی سبز داشت. خاطره‌ها و سخنان بر جای مانده از دانشوران آن روزگار نشان می‌دهد که آفتاب درخشان سلسله‌ی طباطبایی زیر باران پیوسته‌ی امدادها و عنایت‌های الهی قرار داشت. برای مثال حضرت آیت‌اللّه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، که خود از بزرگان روحانیت شیعه به شمار می‌آمد، پس از

وانهادن محراب خویش به مرجع بروجردی به نجف شتافت.

یکی از نکات مهم و قابل توجه در شخصیت آیت‌الله العظمی بروجردی جامعیت علمی آن بزرگوار بود. استاد فقیهان شیعه را نمی‌توان تنها یک فقیه به شمار آورد. او از علوم دیگر روزگار به اندازه‌ای آگاهی داشت که موجب شگفتی صاحب‌نظران می‌شد. دو خاطره‌ای که تاریخ در این باره ثبت کرده است می‌تواند دلیل روشنی بر درستی این سخن باشد:

۱. وزیر فرهنگ وقت همراه مسعودی، رییس روزنامه‌ی اطلاعات، نزد ایشان شتافت. کسی که آن‌ها را خدمت آقا برده بود دست مبارکش را بوسید. در پی او وزیر فرهنگ نیز چنین کرد ولی مسعودی از این کار سرباز زد. پس از معرفی، آقا درباره‌ی تاریخچه‌ی روزنامه‌نگاری، اهداف آن، اولین روزنامه‌نگار و... سخن گفت. آن‌گاه پرسشی جغرافیایی مطرح کرد. چون وزیر فرهنگ از پاسخ بازماند، خود به تبیین پاسخ و توضیح آن پرداخت.

هنگام خداحافظی مسعودی پیش از همه دست آقا را بوسید و پس از بیرون آمدن گفت: آقا چنان پیرامون روزنامه‌نگاری صحبت کرد که گویا یک روزنامه‌نگار است.

۲. روزی دیگر سرتیپ رزم‌آرا خدمت ایشان شتافت تا قبله‌نمای اختراعی خویش را به وی بنمایاند. آقا درباره‌ی نجوم و ریاضی مطالبی بیان کرد. سرتیپ پس از خروج گفت: من خیال می‌کردم آقا تنها در فقه و اصول مجتهد است؛ ولی معلوم می‌شود در هر فنی تخصص دارد، چون مطالبی که امروز اظهار داشت از مسایل دقیقی است که حتی بسیاری از استادان از آن آگاهی ندارند.

### دربار و مرجعیت

دربار از مشکلات پیوسته‌ی فقیه پاک‌رأی بروجرد به شمار می‌آمد. تبلیغات پر حجم روزنامه‌ها و مجلات وابسته در راه دین زدایی و دور ساختن مردم از فرهنگ اصیل اسلامی مرجع بیدار شیعه را رنج می‌داد؛ بنابراین گاه بر می‌آشفت و به شاه هشدار می‌داد. روزی به اقبال، نخست‌وزیر وقت گفت: پدرش (رضاخان) بی‌سواد بود ولی یک مقدار شعور داشت. اما این، شعور هم ندارد و چیزی ملتفت نمی‌شود.

گاهی از پذیرش او خودداری می‌کرد و می‌فرمود: حتماً می‌خواهد همان‌طور که چند تا عکس با زنش در این مسافرت گرفته است بیاید با من هم عکس بگیرد.

زمانی به شدیدترین وجه ممکن در برابر نقشه‌های او می‌ایستاد؛ برای مثال وقتی شاه مساله‌ی تغییر خط ایران از فارسی به لاتین را مطرح کرد و در این راه تبلیغات فراوان انجام داد، مرجع دلاور شیعه چون سدّی آهنین در برابر دربار ایستاد و گفت:.... من تا زنده‌ام اجازه نمی‌دهم این کار را عملی کنند، به هر جا که می‌خواهد منتهی شود.

منابع موجود نشان می‌دهد که آن پیر فرزانه

در کنار کمک به انقلابیون مؤمن سیاستی بسیار دقیق داشت. او چنان می‌اندیشید که مردم برای تحمل دشواری‌ها آمادگی ندارند و اگر با فشار نیروهای دولتی روبه‌رو شوند، مرجعیت را تنها می‌نهند؛ بنابراین زمان را برای رویارویی مستقیم با دربار مناسب نمی‌دید. از سوی دیگر رها کردن شاه و راندنِ کامل وی را موجب فرو غلتیدن فزون‌تر او در دامان بیگانگان می‌دانست؛ پس گاه با وی مدارا می‌کرد تا آن جوان مغرور جای پای خود را سست نبیند و برای حفظ خویش به بیگانگان پناه نبرد.

**فصل سوگ**

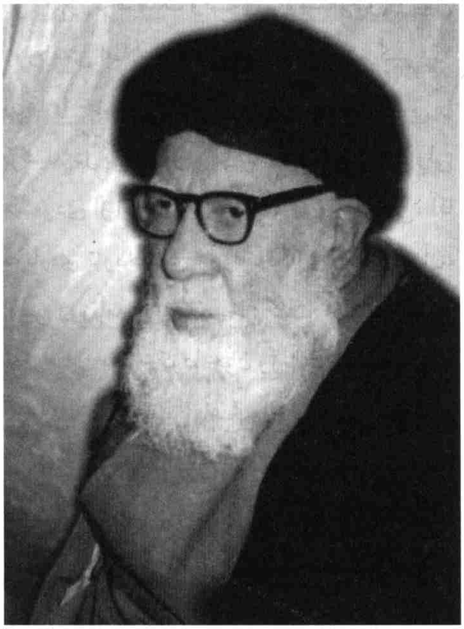
اندک اندک شوال ۱۳۸۰ ق. فرا رسید و بیماری بر پیکر مرجع نود و سه ساله‌ی جهان اسلام پنجه افکند. بیماری دشواری که با دیگر رنجوری‌های استاد فقیهان تفاوت داشت. در چنین روزهایی گروهی از ارادتمندان به عیادتش شتافتند. استاد، که بسیار اندوهگین می‌نمود، سر بلند کرد و گفت: عمر ما گذشت. ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم.

یکی از حاضران گفت: آقا، شما دیگر چرا؟ به حمدالله این همه آثار نیک از خود بر جای نهاده‌اید: شاگردان پرهیزگار تربیت کرده‌اید، کتاب‌های پرارزش به رشته‌ی نگارش کشیده‌اید، مسجدها و کتابخانه‌ها ساخته‌اید. ما باید چنین سخنی بر زبان برانیم.

فقیه پارسای شیعه فرمود: باید کردارت را خالصانه برای خدا انجام دهی؛ زیرا او به همه چیز بیناست و از انگیزه‌های بشر آگاه است.

این سخن حاضران را بسیار تحت تأثیر قرار داد.

چند روز پس از این گفت‌وگو پیکر استاد رنجورتر شد و سرانجام در سیزدهم شوال ۱۳۸۰ ه . ق برابر با دهم فروردین ۱۳۴۰ ه . ش. برای همیشه چشم از جهان فرو بست و در مسجد اعظم قم که خود بنیاد نهاده بود، به خاک سپرده شد.



## بهاءالدینی، آیت‌الله العظمی

**(۱۲۸۷ ـ ۱۳۷۶ ه. ش)**

نهمین روز فروردین ماه ۱۲۸۷ هـ.ش سپیده‌ی حیات طفلی پاک طینت در خانواده‌ای مذهبی سرزد. شور و اشتیاق آن روز با جشن ولایت و

عید غدیر سال ۱۳۲۷ قمری همراه بود و این میلاد، شادی افزون‌تری برای اطرافیان کودک به ارمغان آورد.

نام فرزند را «سید رضا» نهادند تا به برکت این نام و نورانیت آن ایام، برای همیشه «بهاءالدین» باشد. نسب نیاکان ارجمند وی به امام سجاد علیه‌السلام می‌رسد و اجداد و پدران والامقام او هریک به‌سان گوهر تابناکی در دوران ظلمت درخشش خاصی داشته‌اند. برخی از آنان عهده‌دار تولیت حرم فاطمه‌ی معصومه علیهاالسلام بودند و تنی چند از خادمان مخلص بارگاه آن پاک بانوی بلند اختر محسوب می‌شدند.

پدر سید رضا، سید صفی‌الدین بود که افتخار خدمتگزاری آستان مقدس حضرت معصومه را داشت. اُنس فراوان او با قرآن، عشق وافر به قرائت آیات الهی و حافظه‌ی چشمگیر وی موجب اعتماد علما به اندوخته‌های ذهنی سید صفی‌الدین شده بود، به طوری که او را «کشف الآیات علما» می‌نامیدند. آن چه صفات برجسته‌ای به وی بخشید، مناعت طبع، بلندنظری و اشتیاق خدمت به جامعه بود.

**دوران کودکی**

اوان کودکی سید رضا همراه با نشانه‌هایی چون حافظه‌ی فوق‌العاده، استعداد بسیار و درک جهان اطراف بود؛ به طوری که خود درباره‌ی آن دوران این چنین می‌فرماید:

«یک ساله که بودم افراد پاک طینت و نیکو سرشت را دوست می‌داشتم و علاقه‌ای قلبی به آنان پیدا می‌کردم. خیر و شر را می‌فهمیدم و بین انسان‌های خیرّ و نیکوکار و افراد شرور و طغیان‌گر فرق می‌گذاشتم.»

در شش سالگی دوره‌ی مکتب تمام شد و برای آموختن درس‌های دیگر به مکتب دیگری رفت تا در این محل نصاب الصبیان ـ که معانی لغات را به صورت شعر بیان می‌کند ـ و دیگر کتاب‌ها را بیاموزد.

روزهای تابناک این ایام همراه با طلوع آفتاب بهروزی و شادکامی سید رضا بود؛ زیرا خبر موفقیت‌های او به گوش آیت‌اللّه سید ابوالقاسم قمی رسید. ایشان که فردی فروتن و دانشمندی پارسا و مردی پر اخلاص بود، شیرین‌ترین لحظات شوق و شادمانی را با تشویق‌های پی در پی و فراگیر برای سید رضا فراهم ساخت.

پیش از دوازده سال نداشت که آمادگی خود را برای امتحان نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم ـ اعلام کرد و موفقیت تحسین برانگیز وی در مقابل حاج شیخ، شروعی خجسته برای ارتباط صمیمی با ایشان گردید.

در این زمان بود که هم‌نشین این طلبه‌ی سخت‌کوش، درس و بحث و زندگی‌اش کتاب می‌شود؛ به گونه‌ای که در نوجوانی حدود شانزده ساعت تلاش علمی نموده و لحظه‌ای از فرصت خویش را از دست نمی‌دهد. افزون بر کتاب‌های حوزوی، بسیاری از علوم مفیدی را که برای هر

طلبه ضروری است فرا گرفته، برای بهره گیری بهتر از روزها و ساعات، یک سال از مدرسه بیرون نمی‌رود، گرچه فاصله‌ی وی از مدرسه‌ی فیضه تا منزل بیش از هزار قدم نبوده است. مادرش که ساعت استراحت سید را می‌دانسته، در ساعت خاصی به فیضیه می‌رود تا فرزند خود را دیدار کند. روزهای پر فروغ و شب‌های پر توفیق آن ایام به گونه‌ای سپری می‌شده که پیش از طلوع آفتاب سه یا چهار مباحثه انجام داده، گاهی قبل از اذان صبح دو درس را پایان می‌برد.

شوق بی‌پایان و پشتکار فراوان وی در حوزه به آن جا انجامید که مدرسی موفق و پذیرفته فراهم ساخت. درس وی در بسیاری از مدارس قم شروع گشت. چند دوره «جامع المقدمات»، «سیوطی»، «مطول»، «قوانین» و پس از آن رسائل و مکاسب و کفایه تدریس نمود. در پی این توفیقات، «درس خارج» ایشان برای تربیت دانش‌پژوهان اجتهاد دوست آغاز گردید.

**جلوه‌های جاودانه**

از عواملی که باورهای اعتقادی انسان را سست می‌کند و مانع پیشرفت معنوی انسان می‌شود، شهرت‌های بی‌جا و بی‌فایده است. علاقه به معروفیت و شوق به سر زبان‌ها افتادن، نشانه‌ی ضعف ایمان و کمبودهای روحی فرد است.

بر اساس این اعتقاد، ایشان از قبول مصاحبه‌های تلویزیونی، معروفیت درباره‌ی مرجعیت، خرید منزل نزدیک حرم برای شناخته شدن بیش‌تر یا تهیه‌ی مُهر و دایر کردن دفتر مراجعات برای مرجعیت، سرباز زده و قبول نکرد. گاهی که با اصرار برخی ارادتمندان رو به رو می‌شد، می‌فرمود:

«بالاتر از این‌ها فکر کنید. گیرم نام بنده بر سر زبان‌ها افتاد. وقتی پیش خدا دستم خالی است، آن شهرت برای من چه سودی دارد؟... نام بنده موضوعیت ندارد.»

«رسیدگی به محرومان» عنوانی دیگر از صحیفه‌ی صفات این فقیه فرهیخته است. ایشان چون پدری مهربان بیش از چهل سال ره‌گشای مستمندان و فقرای آبرومند بوده‌اند، گاهی که صحبت از چگونگی امداد و کمک‌رسانی می‌شد، می‌فرمود:

«کمک‌ها را شب انجام دهید. رعایت آبروی افراد را بکنید؛ به گونه‌ای کمک کنید که شما را نشناسند. مبادا فردا شما را ببینند و خجالت‌زده گردند.»

پهنه‌ی توکل و عظمت معرفت وی به قدری است که چون سخن از داشتن و نداشتن می‌شود، می‌فرمایند: «هیچ‌گاه نمی‌گذارند درمانده شویم.»

**پندهای عارفانه**

با هم از سخنان نور آفرین و پندهای عارفانه‌ی حضرت آیت‌اللّه بهاءالدینی بهره می‌بریم:

«خداوند در وجود افراد استعدادهایی خاص

قرار داده است که باید آن‌ها را فهمید و به دست آورد، و از جهاتی نیز آنان را محروم کرده است. بنده در جوانی با کسی ملاقات کردم که از نظر درسی شاید بیست بار کتاب «سیوطی» را درس گرفته بود اما به قول خودش چیزی از آن فرا نگرفته بود؛ ولی همان شخص در معماری آن چنان مهارت داشت و در دقت و سرعت عمل قوی بود که قسمتی از ساختمان مدرسه‌ی فیضیه را بر عهده‌ی او گذاردند، توانست به خوبی آن را انجام دهد، به طوری که آن قسمت هیچ عیبی نکرده و از استحکام، ظرافت و زیبایی خوبی برخوردار است.

... اعتقاد به تقدیرات الهی، زمینه‌های خیری برای انسان‌ها فراهم می‌کند. بسیاری از حوادث که اطراف ما می‌گذرد موجب خیر و صلاح است؛ هرچند در ظاهر تلخ و ناگوار باشد.

... کارها انجام می‌شود و روزگار می‌گذرد اما آنچه برای ما می‌ماند نیات ماست. انسان در گرو نیات خویش است. مواظب باشیم نیت کار خلاف، حرف خلاف و اندیشه‌ی خلاف نداشته باشیم...

... فقر و تنگ‌دستی اصلاح‌کننده‌ی طلبه است و عزت نفس و مناعت طبع امری لازم و ضروری برای اوست. تکامل در نتیجه‌ی فشار است. اگر پیشروی می‌خواهید باید سختی بکشید.

... ما تجربه‌ی زیادی به دست آورده‌ایم و باور نموده‌ایم که برای رهایی از مشکلات راه‌هایی هست که بهترین آن‌ها را خود حس کرده‌ایم و به کمک آن‌ها به حاجت‌های‌مان رسیده‌ایم:

نذر کردن گوسفند برای فقرا، خواندن حدیث کساء به طور پی در پی، پرداخت صدقه و ختم صلوات.

... روزی صحبت از شعر و شاعری به میان آمد. با جمله‌ای کوتاه فرمودند:

بنده اشعار زیادی درباره‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام به ویژه حضرت علی علیه‌السلام شنیده‌ام؛ ولی برای من هیچ شعری هم‌چون اشعار شهریار تبریزی، جذابیت نداشته است. به همین جهت او را دعا کردم که بعداً دیدم برزخ را از وی برداشته‌اند.»

## راز و نیاز و شب زنده‌داری

عارف وارسته، حضرت آیت‌الله بهاءالدینی از جمله شخصیت‌های معنوی است که از نوجوانی به روزه و نماز شب علاقه‌مند بوده است. سال‌های بسیار اُنس ایشان با این عبادات ملکوتی، آثار و برکات فراوانی ارمغان داشته است. ایشان در این باره می‌فرماید:

«اولین باری که ارواح علمای بزرگ سراغ ما آمدند، هنگامی بود که از شدت روزه فشار سختی را تحمل می‌کردم؛ حتی افرادی چون امام خمینی توصیه به ترک روزه می‌کردند؛ اما آثار و برکاتشان بسیار بود و علاقه‌ی فراوانی به آن‌ها نشان می‌دادم.

به تهجد و نماز شب نیز عشق و علاقه‌ای زیاد در خود احساس می‌کردم؛ به طوری که خواب شیرین در برابر آن بی‌ارزش بود. این شور و عشق

به حدی بود که گاهی خود به خود و هنگام اقامه‌ی نماز بیدار می‌شدم و در شب‌هایی که خسته بودم، دست غیبی مرا بیدار می‌کرد. یادم هست در سال ۱۳۵۶ شمسی که بیمار بودم و در اثر کسالت ضعف شدیدی پیداکردم، بر آن شدم که در آن شب تهجد را تعطیل کنم. چون توان آن را در خود نمی‌دیدم؛ اما در سحر همان شب حاج آقا روح‌اللّه خمینی رحمه‌الله را در خواب دیدم که که می‌گوید: بلند شو و مشغول تهجد باش. در آن شب به خاطر سخنان ایشان مشغول نماز شب شدم.»

**با رزمندگان اسلام**

پیر پارسا و فقیه فرهیخته از جمله نیک سیرتانی بود که با حضور در جمع رزمندگان اسلام بر رزم‌آفرینی آنان لبخند سپاس و بوسه‌ی تشکر می‌زد. هماره آغوش پر مهر و محبتش بر سیمای نورانی و پیراسته‌ی شیرمردان عرصه‌های جبهه باز بود و لطف خداوند و شیوه‌ی کریمانه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام را برای آنان تفسیر می‌کرد.

گاهی که یکی از آنان در حسینیه‌ی ایشان اذان یا اقامه‌ای می‌گفت، آقا می‌فرمود:

«جملات اذان و اقامه از جان او برمی‌خیزد و با تمام اعتقاد اذان می‌گوید.»

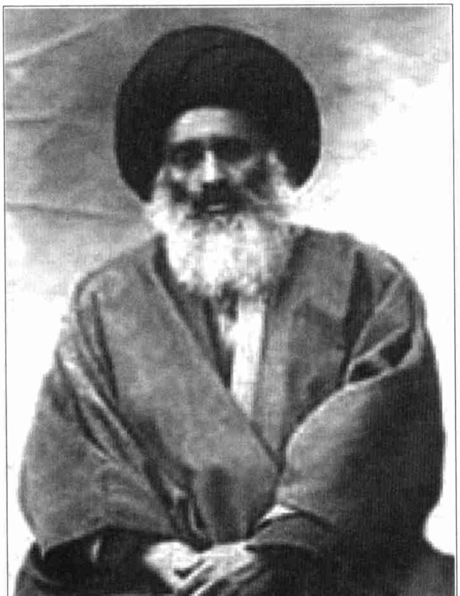
روزی که گروهی از سپاهیان اسلام برای دیدار آقا شرف‌یاب شده بودند، ایشان فرمودند: «من برای ملاقات با شما غُسل کرده‌ام!»

دغدغه‌ی خاطر و علاقه‌ی باطنی ایشان به رزمندگان موجب گردید که در برهه‌ای از دوران جنگ که فشار شدیدی بر بسیجیان و سپاهیان و ارتش وجود داشت، ایشان بفرمایند:

«امشب از فکر جبهه‌ها خوابم نبرد، چرا که می‌دیدم چه بر سر رزمندگان می‌آید.»

و چندی بعد در اثر آن اندوه به بیماری سختی مبتلا شدند.

آن بصیرت و این علاقه‌ی وافر موجب شد که با کهولت و ضعف مزاج در برخی جبهه‌ها و حمله‌ها از جمله عملیات والفجر مقدماتی حضور پیدا کنند و خاطره‌ای در دفتر وجود رزمندگان به یادگار بگذارند.



## بهبهانی، شهید آیت الله سید عبدالله

**(۱۲۶۲-۱۳۲۸ هـ. ق)**

یکی از چهره‌های مشهور و درخشان خاندان بهبهانی، سیدعبداللّه بهبهانی است. وی فرزند

سید اسماعیل بن سید نصرالله و از نوادگان امام موسی کاظم علیه‌السلام است. سید عبدالله در سال ۱۲۶۲ ق. در نجف اشرف متولد شد. وی پس از فراگیری خواندن و نوشتن، به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و پس از پایان علوم مقدماتی و سطح، نزد عالمان بزرگی چون میرزای شیرازی، آیت‌الله سید حسین کوه کمری و شیخ راضی به تحصیل پرداخت و پس از نیل به مقام اجتهاد، در سال ۱۲۹۵ ق. به ایران بازگشت و در تهران اقامت گزید. آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی، مجموعه‌ای در فقه نگاشت که شامل بیست رساله‌ی فقهی است که هر کدام مربوط به یک موضوع فقهی می‌باشد. سال تألیف این کتاب، ۱۲۹۲ ق. است.

### آغاز نهضت مشروطیت

آیت‌الله بهبهانی در تهران به انجام وظایف دینی و مذهبی اشتغال داشت و در حد توان، مشکلات اجتماعی جامعه را حل و فصل می‌کرد. به دنبال اختلافی که بین عده‌ای از طلاب پیش آمد، یکی از روحانیون به نام معتمدالاسلام رشتی، به خانه‌ی آیت‌الله بهبهانی پناهنده شد. این کار، موجب شد که عده‌ای برای آیت‌الله بهبهانی مزاحمت ایجاد کنند و او را مورد آزار و شکنجه قرار دهند. به دنبال این حادثه، اطرافیان بهبهانی از آن‌ها شکایت کردند. عین الدوله صدراعظم و داماد مظفرالدین شاه که فردی مستبد و متکبر بود و همواره در فکر تحکیم پایه‌های قدرت و حکومت خویش بود، عده‌ای از روحانیون را به این بهانه دستگیر و تبعید کرد.

آیت‌الله بهبهانی به دنبال این موضوع، برای عین الدوله پیامی فرستاد و ضمن تشکر، از وی خواست که بازداشت شدگان را آزاد کند. عین الدوله در پاسخ آیت‌الله بهبهانی گفت: دستگیری و تبعید این افراد، به خاطر اهانت به شما نبوده است تا به دستورتان آنان را آزاد کنم.

آیت‌الله بهبهانی، با این رفتار متکبرانه عین الدوله، دریافت که با صدر اعظمی جاه طلب و مغرور رو به روست که جز به خودکامگی، قدرت‌طلبی و گسترش نفوذ نمی‌اندیشد. ضعف و ناتوانی مظفرالدین شاه، موجب شده بود تا امور کشور به طور کامل به دست عین الدوله سپرده شود و ظلم و بی‌عدالتی صدراعظم مستبد، موجب نارضایتی مردم شده بود. تحولات در کشورهای دیگر و انتشار روزنامه‌ها، سطح آگاهی را در جامعه بالا برده بود. این عوامل، موجب شد که مردم در برابر حوادث و رویدادها، از خود عکس‌العمل نشان دهند. به دلیل اعتقاد و ایمان مذهبی، بدون شک، اصیل‌ترین و مهم‌ترین واکنش‌ها همواره از سوی معتقدان به اسلام، تشیّع و روحانیت صورت می‌گرفت.

با وجود مخالفت‌های آیت‌الله بهبهانی و سایر عالمان و رهبران دینی و روشن‌فکران با اعمال ظالمانه‌ی عین‌الدوله، هیچ تغییری در اداره‌ی کشور ایجاد نشد. آیت‌الله بهبهانی از این زمان، مبارزه‌ی تمام عیار خویش را با حکومت

استبدادی آغاز کرد. از این رو، برای عالمان و رهبران دینی تهران پیام فرستاد و آنان را دعوت به همکاری کرد. آیت‌اللّه طباطبایی در پاسخ به تقاضای آیت‌اللّه بهبهانی، به فرستاده‌ی وی، معتمد الاسلام رشتی، گفت: «اگر جناب آقا سیدعبداللّه مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد، من همراه خواهم بود.»

اتحاد این دو عالم برجسته‌ی پایتخت، سرآغاز مبارزه برای از بین بردن ظلم و ستم حکومت قاجار و آغاز نهضت مشروطیت ایران بود.

ظلم و ستم حاکمان و فرمانداران محلی در شهرهای مختلف، شور و هیجان مردم را برای مبارزه با حکومت افزایش می‌داد؛ اما حوادثی چون احداث بانک استقراض روس در قبرستانی قدیمی و به چوب بستن بازاریان تهران و تعطیلی بازار، موجب اوج‌گیری مبارزات شد. مردم در اعتراض به این اعمال، در مسجد اجتماع کردند. نیروهای دولتی که وضع را خطرناک دیدند، مسجد را به محاصره درآوردند و به این بنای مذهبی حمله کردند.

آیت‌اللّه بهبهانی و آیت‌اللّه طباطبایی، برای جلوگیری از خون‌ریزی، تصمیم گرفتند که به حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام پناهنده شوند. این تصمیم، در ۱۶ شوال ۱۳۲۳ ق. جامه‌ی عمل پوشید. متحصنین مبارز، خواسته‌های خود را که مهم‌ترین آن‌ها ایجاد عدالت خانه‌ای برای جلوگیری از ظلم و ستم و رعایت عدالت بود، به اطلاع دولت رساندند. این مقاومت و پایداری در تحصّن و مبارزه، موجب شد که شاه با درخواست‌های آنان موافقت کند. با اعلام موافقت با خواسته‌های متحصنین، آیت‌اللّه بهبهانی و دیگر روحانیون به شهر بازگشتند. عین الدوله که از ضعف شاه استفاده کرده بود و یکه تاز میدان سیاست و فرمانروایی کشور شده بود و انجام خواسته‌های مبارزان را خلاف منافع خود می‌دید، از اجرای این خواسته‌ها خودداری کرد و با شدت بیش‌تری با مبارزان به مقابله برخاست. از این رو، نیّرالدوله را که فردی مستبد و سخت‌گیر بود، به جای علاءالدوله به حکومت تهران منصوب کرد. او نیز برای جلوگیری از مبارزات، سید جمال الدین واعظ را به قم تبعید کرد و شیخ محمد واعظ را دستگیر و در سربازخانه زندانی کرد. این عمل، خشم و نارضایتی مردم را شدت بخشید و آنان برای آزادی شیخ محمد به سربازخانه حمله کردند. در این درگیری، یکی از طلاب به نام سیدعبدالحمید به شهادت رسید.

به دنبال شهادت وی، بازار بسته شد و شهر به حال تعطیل درآمد. آیت‌اللّه بهبهانی و آیت‌اللّه سید محمد طباطبایی، هر دو به خانه‌ی آیت‌اللّه شیخ فضل اللّه نوری رفتند و از وی تقاضا کردند تا آنان را در امر مبارزه همراهی کند. شیخ نیز قول همکاری داد و بدین ترتیب، روحانیون تهران در مبارزه با حکومت استبدادی متحد شدند. مردم، جسد طلبه‌ی شهید را به مسجد بردند و در آن جا به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی پرداختند. آیت‌اللّه

بهبهانی و دیگر روحانیون نیز در مسجد حاضر شدند. سربازان دولتی به مسجد حمله کردند. این امر، موجب نگرانی و اضطراب مردم شد. در این هنگام، از شادروان بهبهانی رفتاری دیده شد که دلیری و بزرگی او را نیک می‌رساند. بدین‌سان که بی‌درنگ خود را روی یک بلندی رسانید و سینه‌ی خود را باز کرد و رو به مردم گردانیده و به آواز بلند چنین گفت:

ای مردم! نترسید، واهمه نکنید. این‌ها کاری داشته باشند، با من دارند. این سینه‌ی من! کجاست آن که بزند؟ شهادت و کشته شدن، ارث ماست.

سخنان آیت‌اللّه بهبهانی، موجب قوت قلب و استقامت مردم گردید و مقاومت و پایداری ادامه یافت. دولت، مبارزان را تهدید کرد و از آنان خواست تا به تحصن خاتمه دهند. آیت‌اللّه بهبهانی و آیت‌اللّه طباطبایی گفتند که یا با خواسته‌های ما موافقت کنید و یا اجازه دهید که ما از شهر خارج شده، به نجف و کربلا برویم. دولت به امید این که با رفتن رهبران دینی، مخالفت با دولت کاهش می‌یابد، به آنان اجازه‌ی خروج داد و بدین‌سان، کاروان مهاجران، به سوی قم حرکت کرد. آیت‌اللّه بهبهانی به همراه دیگر رهبران مذهبی و روحانیون، به قم رفته و در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام متحصن شدند.

**تحصّن در سفارت**

با خروج رهبران دینی از تهران، مردم دچار تحیر و سردرگمی شدند و نگران آشفتگی اوضاع بودند. روشن‌فکران وابسته به بیگانه و عوامل دولت انگلستان نیز فرصت را مغتنم شمرده، مردم را به پناهنده شدن به سفارت انگلستان تحریک کردند. بدین ترتیب، مردم و مبارزان به سفارت پناهنده شدند. با القای دولت انگلیس و وابستگان آن، اهداف و خواسته‌ها تغییر کرد و نهضت عدالت خانه، جای خود را به مشروطه داد و نهضت از مسیر اصیل خود منحرف شد. این واقعه، لکه‌ی ننگی بر دامن جنبش مردم مسلمان ایران بود و پیامدهای آن تا سالیان درازی، موجب وابستگی کشور به انگلستان گردید.

**فرمان مشروطیت**

دولت عین الدوله که از مقابله با جنبش، ناتوان و درمانده شده بود، استعفا داد و شاه مشیرالدوله را به جای عین‌الدوله منصوب کرد و او با تقاضاهای متحصنین و مبارزان موافقت کرد. سرانجام، آیت‌اللّه بهبهانی و سایر مبارزان و رهبران روحانی، به تهران بازگشتند. به دنبال موافقت با خواسته‌های مبارزان، مظفرالدین شاه در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق. فرمان مشروطیت را صادر کرد و انتخابات مجلس برگزار شد.

آیت‌اللّه بهبهانی به همراه آیت‌اللّه طباطبایی و شیخ فضل اللّه نوری، در تدوین قوانین با مجلس همکاری می‌کردند.

نمایندگان مجلس، در تدوین قانون اساسی،

توجهی به قوانین اسلامی و معیارها و ارزش‌های دینی نداشتند و قوانین کشورهای غربی، مبنای قانون اساسی شده بود؛ زیرا روشن‌فکران وابسته به غرب، همواره دارای چنین تفکری بودند و از هنگام تحصن در سفارت، مبارزان و مردم را نیز با خود همراه و همگام کرده بودند. این تغییر اهداف و آرمان‌ها، موجب مخالفت روحانیون مشروعه‌خواه به رهبری آیت‌اللّه شیخ فضل اللّه نوری گردید. از این رو، آنان با تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم خواستار تدوین قوانین اسلامی شدند. آیت‌اللّه بهبهانی به همراه آیت‌اللّه طباطبایی، از طرف نمایندگان مجلس، نزد شیخ فضل اللّه رفتند و با وی، گفت‌وگو کردند و از وی خواستند تا از تحصن دست بردارد و قول دادند که کارها اصلاح شود. شیخ فضل اللّه با ذکر دلایلی، پیشنهاد آنان را نپذیرفت.

با تصویب قانون اساسی توسط مجلس، آن را برای تأیید نزد شاه بردند.

**حمله به مجلس و دستگیری بهبهانی**

محمدعلی شاه که پس از مرگ پدر، به پادشاهی رسیده بود، به علت خوی استبدادی، حاضر به پذیرش قانون نبود؛ اما با شورش‌های مردم تبریز، تهران و دیگر شهرها و حمایت عالمان نجف از قانون اساسی، سرانجام در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق. آن را تأیید و امضا کرد؛ اما همچنان درصدد انتقام جویی و برانداختن اساس مشروطیت بود. او برای اجرای اهداف پلیدش، نیروهای دولتی را مهیا کرد و لیاخوف روسی را به فرماندهی آن‌ها برگزید. نیروهای دولتی در ۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق. به فرماندهی لیاخوف روسی، به مجلس حمله کردند.

هنگامی که خبر حمله به مجلس، در شهر منتشر شد، آیت‌اللّه بهبهانی و آیت‌اللّه طباطبایی خود را به مجلس رساندند تا از درگیری و خون‌ریزی جلوگیری کنند؛ اما نیروهای نظامی دولت، به سخن کسی توجه نکردند و با نیروهای مجاهدین درگیر شدند. مجاهدان که نیروی کافی برای مبارزه نداشتند، عقب‌نشینی کردند و مجلس به دست نیروهای دولتی افتاد. در این درگیری، جمعی از مشروطه خواهان کشته شدند. آیت‌اللّه بهبهانی به همراه جمعی دیگر از رهبران و مشروطه‌خواهان، در پارک امین‌الدوله جمع شدند. نیروهای دولتی به آن جا نیز حمله کردند و آیت‌اللّه بهبهانی و آیت‌اللّه طباطبایی و فرزند آیت‌اللّه بهبهانی را دستگیر کردند و بهبهانی و فرزندش سید محمد بهبهانی را با سرنیزه و قنداق تفنگ، به شدت مجروح کردند. ریش آیت‌اللّه بهبهانی را کندند و وی را به همراه سیدمحمد طباطبایی به قزاق‌خانه انتقال دادند و پس از چند روز، آنان را نزد محمدعلی شاه بردند. محمدعلی شاه با آنان با خشونت رفتار کرد و به آنان ناسزا گفت.

خبر حمله به مجلس و کشتن آزادی خواهان و مجاهدان، موجی از خشم و نفرت را در بین مردم به وجود آورد. مردم تبریز به رهبری

ستارخان و باقرخان، با قوای دولتی به نبرد پرداختند. نیروهای بختیاری به فرماندهی سردار اسعد و نیروهای شمال به رهبری سپهدار تنکابنی، عازم تهران شدند و پس از درگیری با نیروهای دولتی، در روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق. تهران را به تصرف خود درآوردند و مجلس فعالیت خود را از سر گرفت. مشروطه طلبان، به جای مجازات مخالفان و نیروهای دولتی، از روحانیون و عالمان مشروعه طلب، انتقام گرفتند و در اولین فرصت، در یک دادگاه به ریاست شیخ ابراهیم زنجانی، آیت‌اللّه شیخ فضل اللّه نوری را به اعدام محکوم کردند و وی را به شهادت رساندند. پس از آن، آیت‌اللّه بهبهانی از نجف به ایران بازگشت. او به هنگام ورود به تهران، خطاب به آیت‌اللّه طباطبایی که به استقبال وی آمده بود، گفت:

«تو زنده ماندی و شیخ را در تهران به دار زدند و این ثلمه را به اسلام وارد ساختند؟ چرا نرفتی بند دار را بگیری و به گردن خود اندازی که این ننگ، برای اسلام پیش نیاید و این لطمه و سکته، به مشروطیت ایران وارد نشود.»

**شهادت**

پس از فتح تهران به دست مشروطه خواهان، شور و هیجان، انقلابیون را فرا گرفته بود. مجاهدان و دیگران، به انتشار مطبوعات گوناگون اقدام کردند. احزابی در کشور تشکیل شدند و هر حزبی تلاش می‌کرد تا مجلس و دولت را به دست گیرد. حزب دمکرات و حزب اعتدالیون، دو حزب عمده‌ی این مقطع از تاریخ کشور بودند. تقی‌زاده و دیگر روشن‌فکران وابسته به بیگانه، از رهبران حزب دمکرات بودند و در مقابل، آیت‌اللّه بهبهانی، آیت‌اللّه طباطبایی و اکثر روحانیون و عالمان بزرگ، عضو و یا حامی حزب اعتدالیون بودند.

دیدگاه‌های روحانیون، به ویژه آیت‌اللّه بهبهانی و آیت‌اللّه طباطبایی، با نظرات دمکرات‌ها اختلاف اساسی داشت و این، موجب اختلاف و درگیری در مجلس و خارج از آن شد و اوضاع کشور را متشنج کرده بود. روشن‌فکران غرب زده و وابسته، همواره سعی می‌کردند تا روحانیون و عالمان دینی را از صحنه‌ی اداره‌ی کشور خارج سازند. روحانیون و رهبران دینی نهضت نیز از حمایت آخوند خراسانی، شیخ عبداللّه مازندرانی و دیگر عالمان نجف برخوردار بودند. اینان نیز با صدور اطلاعیه‌هایی، دمکرات‌ها را مورد انتقاد قرار دادند و تأکید کردند که مقصود ما از حریت، آزادی از ظلم و ستم کارگزاران دولتی است و نه خروج از تعهدات و تقیّدات الهی و شرعی.

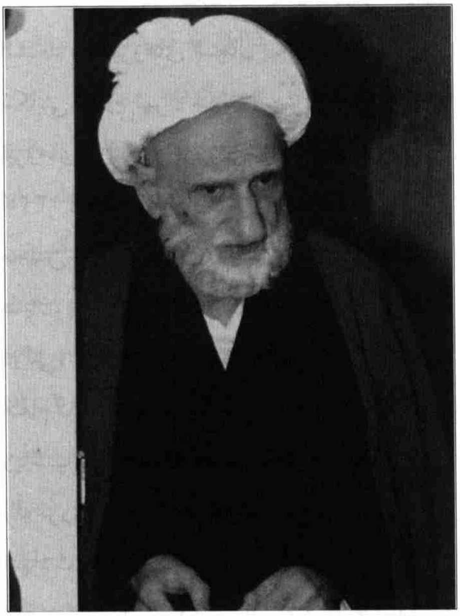
سرانجام در شب نهم رجب سال ۱۳۲۸هـ.ق حیدر عمو اوغلی و هم‌راهانش به منزل بهبهانی یورش بردند و او را که سال‌ها زندان، تبعید و شکنجه را به جان خریده بود، مظلومانه به شهادت رساندند. هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که خبر شهادت آیت‌اللّه بهبهانی در شهر منتشر شد.

مردم دست از کار کشیدند و رهسپار منزل آیت‌الله بهبهانی شدند. چون منزل او گنجایش همه‌ی جمعیت را نداشت، طلاب، علما، اصناف و جمعی از مبارزان مشروطه‌خواه، در مدرسه‌ی مروی اجتماع کردند.

سیدمحمد بهبهانی، فرزند بزرگ آیت‌الله بهبهانی، در میان حزن و اندوه هزاران نفر از افرادی که گرد آمده بودند، حاضر شد؛ اما هنوز لب به سخن نگشوده بود که صدای ناله و فریاد جمعیت بلند شد و اشک از دیدگان آنان جاری شد. سیدمحمد، خطاب به جمعیت حاضر چنین گفت:

«در مقابل آنچه خداوند مقدر فرموده است، باید تسلیم بود. مرحوم بهبهانی در راه خدمت به خلق خدا تا آخرین مرحله را پیمود و به درجه‌ی رفیع شهادت نایل شد. من از شما می‌خواهم که خون‌سردی پیشه کنید و از اختلاف و انتقام بپرهیزید.»

این سخنان که حاکی از درایت و هوشیاری، ایمان به حق، بزرگی روح و گذشت و جوان‌مردی بود، آتش خشم و نفرت مردم را سرد کرد و از یک جنگ و خون‌ریزی در تهران جلوگیری کرد. با وجود این، دو روز بازارها بسته شد و مردم در مساجد و حسینیه‌ها، به سوگواری و عزاداری پرداختند. پیکر آیت‌الله بهبهانی توسط بستگانش به نجف اشرف منتقل شد و در مقبره‌ی خانوادگی، در کنار پدر بزرگوارش، در یکی از مقبره‌های شرقی صحن مطهر امام علی علیه‌السلام به خاک سپرده شد.



## بهجت، آیت‌الله العظمی محمدتقی
## (متولد ۱۳۳۴ هـ.ق)

بهجت عارفان، در سال ۱۳۳۴ ق. در میان خانواده‌ای متدین، مذهبی و دوست‌دار خاندان عصمت علیهم‌السلام در شهرستان فومن دیده به جهان گشود.

وی در همان ابتدای کودکی، یعنی در ۱۶ ماهگی، مادر پاک‌دامن و مهربان خویش را از دست داد و طعم تلخ یتیمی را در همان کودکی چشیده است.

او در کودکی، تحت تربیت پدر بزرگوارش قرار گرفت. پدرش، کربلایی محمود، از مردان نیک و خوش‌نام فومنات بود و از طریق ساختن نوعی کلوچه‌ی سنتی و محلی مخصوص

فومنات، امرارمعاش می‌کرد.

کربلایی محمود، از ذوق ادبی و استعداد شعری نیز برخوردار بوده و اشعار فراوانی در مدح و مرثیه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام سروده و در محافل و مجالس عزاداری، به ویژه مجالس حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام، با صوت حزین و لحن جان‌سوزی نوحه و روضه می‌خواند.

آیت‌الله بهجت همراه پدر، در این مجالس و محافل شرکت جسته و از آثار معنوی این مجالس، بهره‌ها برده است.

وی قرآن و علوم متداول آن عصر را در مکتب خانه‌ی زادگاه خویش به خوبی فراگرفت و با اشتیاق فراوانی به تحصیل علوم اسلامی همّت گماشت.

بعد مقدّمات علوم دینی را نزد استادان آن دیار به خوبی آموخت.

آیت‌اللّه بهجت پس از طی تحصیلات مقدماتی در شهر فومن، در حالی که هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، در سال ۱۳۴۸ ق. جهت سیراب شدن از سرچشمه‌های زلال علم، عرفان و معنویّت، زادگاه خود را ترک کرد و رهسپار حوزه‌های علمیه‌ی عراق شد و ابتدا در کربلا رحل اقامت افکند.

### هجرت به نجف اشرف

آیت‌اللّه بهجت در سال ۱۳۵۲ ق. برای ادامه‌ی تحصیل به نجف اشرف رفت و قسمت‌های پایانی درس‌های دوره‌ی سطح را نزد عالمان آن سامان به ویژه عارف کم نظیر، آیت‌اللّه حاج شیخ مرتضی طالقانی به پایان رساند.

او پس از اتمام دوره‌ی سطح، خارج فقه و اصول و نیز اخلاق و عرفان را از جمعی از بزرگان علم و اخلاق در حوزه‌ی نجف اشرف فرا گرفت.

فرزانگان نامداری که وی در حوزه‌ی نجف اشرف از محضر آنان استفاده کرد، عبارتند از آیات عظام:

۱. سید عبدالغفار مازندرانی نجفی
۲. شیخ مرتضی طالقانی
۳. سید ابوالحسن اصفهانی
۴. آقا ضیاء الدین عراقی
۵. میرزا محمد حسین نائینی

آیت‌اللّه بهجت علاوه بر بهره‌گیری از مقام علمی استادان، از حالات معنوی آنان نیز استفاده می‌کرد.

### بازگشت به ایران

آیت‌اللّه بهجت، بعد از سالیان متمادی سکونت در جوار حرم مطهر حضرت علی علیه‌السلام و کسب علم و معرفت از انوار و برکات آن حضرت و خوشه چینی از خرمن دانش عالمان حوزه‌ی نجف اشرف و نایل شدن به مراحل والای علمی معنوی و اخذ اجازات کم نظیر اجتهاد از استادان فرزانه‌ی خویش، جهت صله‌ی ارحام در سال ۱۳۲۴ ش. برابر با ۱۳۶۳ ق. عازم ایران گردید و چند ماهی را در فومن اقامت گزید.

وی در زمان اقامت خویش در گیلان، برای دیدار و زیارت عالمان شهرهای گیلان، بدان شهرها مسافرت کرد.

آیت‌اللّه بهجت بعد از اقامتی چند ماهه در فومن، به قصد زیارت حضرت فاطمه‌ی معصومه علیهاالسلام و اطلاع از حوزه‌ی قم، عازم این شهر شد و چند ماهی آن جا توقف کرد که خبر رحلت استادان بزرگ نجف را یکی پس از دیگری شنید؛ از این رو، تصمیم گرفت که در شهر مقدس قم اقامت کند.

### استادان قم

یکی از استادان آیت‌اللّه بهجت در قم، سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای تبریزی بود.

آیت‌اللّه بهجت در قم از محضر این استاد فرزانه استفاده‌ی علمی کرد و از شاگردان ممتاز وی به شمار می‌آمد.

یکی از دیگر از استادان آیت‌اللّه بهجت در قم، آیت‌اللّه بروجردی بود.

### تدریس

آیت‌اللّه بهجت از اوایل طلبگی، به واسطه‌ی داشتن استعدادی درخشان، حافظه‌ای قوی و اراده و پشت کاری فوق‌العاده، در کنار تحصیل و تعلیم، به تدریس و تعلیم همت گماشت و سالیان متمادی در نجف و قم در سطوح مختلف فقه و اصول تدریس و در دامن پر مهر خویش، شاگردان و فرهیختگان برجسته و نامداری را تربیت کرد.

وی به خاطر شهرت گریزی، اغلب در منزل تدریس می‌کرد.

با این وجود، افراد بسیاری از درس وی استفاده کرده‌اند. برخی از شاگردان وی عبارتند از:

۱. شهید مطهری.
۲. آیت‌اللّه جوادی آملی.
۳. محمد محمدی گیلانی.
۴. محمد یزدی.
۵. احمد آذری قمی.
۶. محمد تقی مصباح یزدی و...

آیت‌اللّه بهجت در تدریس و تربیت شاگردان، روش مخصوصی داشت.

یکی از شاگردان ایشان ـ آیت‌اللّه مصباح یزدی ـ درباره‌ی شیوه تدریس اُستاد می‌گوید:

«ایشان در بیان مطالب سعی می‌کردند. ابتدا مسأله‌ای را از روی کتاب شیخ انصاری مطرح کنند و بعد هر کجا از دیگران، مخصوصاً از صاحب جواهر و مرحوم حاج آقا رضا همدانی و دیگران، مطالب برجسته‌ای داشتند، آن را نقل می‌کردند. بعد هر جا خود ایشان نظر خاصی داشتند، آن را بیان می‌کردند. این شیوه، از یک طرف باعث این می‌شد که انسان از نظر استادان بزرگ در یک موضوع آگاه بشود و در عین حال، صرفه‌جویی در وقت می‌شد.

در ضمن تدریس، در میان نکته‌هایی که از خود ایشان استفاده می‌کردیم ـ و طبعاً بعضی از

این نکته‌ها چیزهایی بود که ایشان از استادان خودشان شفاهاً دریافت کرده بودند ـ به مطالب بسیار ارزنده و عمیق و دارای دقت‌های کم نظیری بر می‌خوردیم.»

**تألیفات**

آیت‌اللّه بهجت تألیفات بسیاری در فقه و اصول دارند که اغلب آن‌ها به چاپ نرسیده است و در جواب کسانی که تقاضا کردند تا با اموال شخصی خود آن کتاب‌ها را به چاپ برسانند، گفت: هنوز بسیاری از کتاب‌های علمای بزرگ سال‌هاست که به گونه‌ی خطی مانده است؛ آن‌ها را چاپ کنید؛ نوبت این‌ها دیر نشده است.

معظم له، کار قلمی خود را در همان ایام جوانی با مرحوم محدث قمی آغاز ساخت و در تألیف سفینةالبحار آن مرحوم همکاری داشته و قسمت زیادی از سفینةالبحار خطی، به خط ایشان است.

برخی از آثار چاپ شده عبارتند از:

۱. رساله‌ی توضیح المسایل.

۲. مناسک حج.

۳. وسیلةالنجاة؛ حاشیه بر وسیلة النجاة آیت‌اللّه سیدابوالحسن اصفهانی.

۴. جامع المسایل؛ حاشیه بر ذخیرة العباد آیت‌اللّه غروی اصفهانی.

**ویژگی‌های اخلاقی و عرفانی**

برخی از شاگردان معظم له به نقل از آیت‌اللّه عباس قوچانی می‌گویند:

«وقتی که آقای بهجت خیلی جوان بودند و هنوز سنشان به بیست سال نرسیده بود، به مقاماتی رسیده بودند که ما به واسطه‌ی ارتباط نزدیک و رفاقت صمیمانه‌ای که داشتیم، اطلاع پیدا کردیم و ایشان از من عهد شرعی گرفتند تا زنده هستند، آن‌ها را جایی نقل نکنم و به نظرم همین موت اختیاری را مطرح می‌کردند.»

یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت این شخصیت ارزنده تقیّد و تعبّد اوست. ارتباط استوار با خداوند متعال، ذکرهای پی در پی، به جای آوردن نوافل، شب زنده‌داری‌های کم نظیر از ویژگی‌های وی می‌باشد. سال‌های سال است که نماز جماعت او از پر شورترین، با صفاترین و روح نوازترین جماعت‌های ایران اسلامی است. در این نماز، گاهی صدای گریه‌ی آیت‌اللّه بهجت با گریه و ناله‌ی غم‌انگیز نمازگزاران همراه می‌شود و روح‌ها به پرواز درمی‌آیند.

نماز جماعت آیت‌اللّه بهجت، همواره مورد توجه بزرگان و عالمان ربانی بوده است.

بسیاری از بزرگان همانند علامه‌ی طباطبایی، آیت‌اللّه بهاءالدینی، شهید قدوسی، علامه‌ی حسن‌زاده آملی، آیت‌اللّه جوادی آملی و... در آن شرکت می‌کردند و عنایت خاصی به نماز جماعت وی داشتند.

آیت‌اللّه بهجت یکی از برجسته‌ترین چهره‌های زاهد و وارسته‌ی زمان ما می‌باشد که حشمت علم و فضایل او، ده‌ها سال است که در

مجامع دینی و مذهبی مطرح است. وی چنان در جاذبه‌ی معنویات قرار گرفته و حقیقت و باطن دنیا را دریافته است که ذره‌ای به تعلقات و مادیات آلوده نگشته و از هر چه رنگ تعلق گرفته، آزاد است. زندگی ساده‌ی او در خانه‌ای قدیمی و محقر گواهی صادق بر روح زاهدانه‌ی این پیر فرزانه است.

هنوز هم گلیم‌های ۴۰ سال قبل در ۲ یا ۳ اتاق کوچک آن به چشم می‌آید و دیوار کهنه و فرسوده‌ی خانه از سابقه‌ی طویل آن حکایت می‌کند.

اشیایی در این منزل دیده می‌شوند که از ۵۰ سال پیش بدین سو، به این مرجع تقلید اسلامی، وفادار مانده‌اند و از زندگی او خارج نشده‌اند.

با توجه به کسالت آیت‌الله بهجت، دیدارهای وی بسیار تقلیل یافته است و از آن سو به علت کوچکی منزل، محل این دیدارها، در مسجدی در نزدیکی محل زندگی او در نظر گرفته شده است. این مسجد که امروزه فاطمیه خوانده می‌شود، خاطرات فراوانی را با این انسان بزرگ، در سینه‌ی خویش به یادگار نهاده است.

آیت‌الله بهجت حتی اجازه نداد برای چاپ رساله‌ی توضیح المسایل، از وجوهات شرعی هزینه شود و شخصی هزینه‌ی چاپ آن را به صورت قرض‌الحسنه پرداخت کرد تا پس از فروش، به او پرداخت شود.

شهرت گریزی، مبارزه با نفس و فروتنی، از دیگر ابعاد برجسته‌ی شخصیت معنوی آیت‌الله بهجت است. با این که وی فقیهی شناخته شده و هم‌رتبه‌ی مراجع پیشین بوده، بیش از ۴۰ سال است که اشتغال به تدریس خارج فقه و اصول دارد و شاگردان برجسته‌ای از حوزه‌ی درسی وی برخاسته‌اند که برخی از آن‌ها از مجتهدین صاحب نام و برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌باشند، اما وی نسبت به انتشار توضیح المسایل اقدام نکرد و استدلالش این بود که صبر کنید همه رساله‌ی خود را نشر دهند؛ بعد اگر کسی ماند و از دیگران تقلید نکرد و فقط خواست از من تقلید کند، آن وقت رساله‌ی مرا منتشر کنید.

### ویژگی‌های سیاسی

آیت‌الله بهجت معتقد است که ولی‌فقیه، باید جامعه‌ی مسلمین را با همه شئونات و ابعاد آن نگه دارد و از سوی دیگر نیز روشن است که جامعه به تشکیلات فراوان، از قبیل ارتش، آموزش و پرورش، دادگستری و... نیاز دارد.

از این رو، باید دست ولی فقیه در همه‌ی شئونات مادی و معنوی باز بوده و مبین و شارح و راهنما و حلال مشکلات باشد و در نتیجه، ولی فقیه، باید تمام شئونات امام معصوم علیه‌السلام را به استثنای آنچه مخصوص امام معصوم است، داشته باشد تا بتواند اسلام را در جامعه پیاده کند، وگرنه در صورت عدم وجود تشکیلات و تشریفات حکومتی، دشمنان نخواهند گذاشت که حکومت اسلامی پیاده شود.

در دوران ستم شاهی که همه‌ی ملت یک

پارچه و متحد به رهبری امام خمینی بر ضد حکومت منحوس پهلوی قیام کرده بودند، آیت‌اللّه بهجت از عالمان حاضر در صحنه و پشتیبان نهضت اسلامی بود.

**آیت‌اللّه بهجت از منظر بزرگان**

امام خمینی:

«جناب آقای بهجت، دارای مقامات معنوی بسیار ممتازی هستند. ایشان دارای موت اختیاری هستند.»

علامه سیدمحمد حسین طباطبایی رحمه‌الله:

«ایشان عبد صالح است.»

آیت‌اللّه سیدرضا بهاءالدینی رحمه‌الله:

«الان ثروتمندترین مرد جهان، به لحاظ معنوی، آقای بهجت است.»

استاد محمدتقی جعفری پس از اشاره به روایت (زیارت عالمان در نزد خدا، محبوب‌تر از هفتاد بار طواف خانه‌ی خدا می‌باشد) در این مورد می‌گوید:

«مصداق بارز علما، آیت‌اللّه بهجت هستند. صرف دیدن و ملاقات کردن ایشان، خود سر تا پا موعظه است. من هر وقت ایشان را می‌بینم، تا چند روز اثر این ملاقات در من باقی است.» (۱)

**دستورالعمل‌های اخلاقی**

از این فقیه ژرف‌اندیش، علاوه بر پیام‌های سیاسی و سخنرانی های عقیدتی، اخلاقی و سیاسی، در مجامع خاصی، دستورالعمل‌های اخلاقی فراوانی به یادگار مانده است. آنچه در این پیام‌ها و سخنرانی‌ها و دستورالعمل‌ها، بیش از هر چیز به چشم می‌خورد، تأکید بر انجام واجبات، ترک محرمات و رفتار بر طبق موازین دینی و اسلامی است.

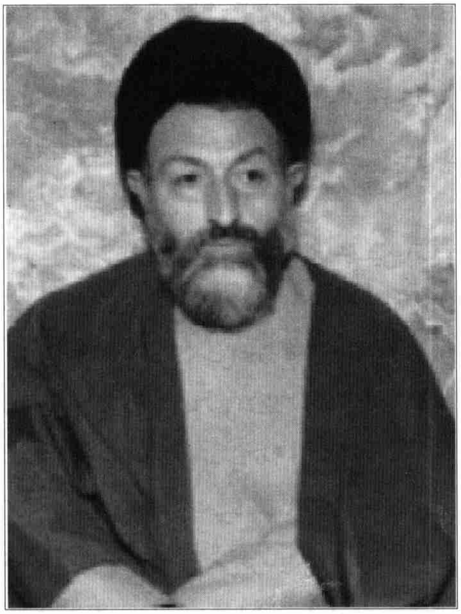
در برخی از این دستورالعمل‌ها چنین آمده است:

آقایانی که طالب مواعظ هستند، از ایشان سؤال می‌شود آیا به مواعظی که تا به حال شنیده‌اید، عمل کرده‌اید یا نه؟ آیا می‌دانید که هر کس به معلومات خود عمل کرد، خداوند مجهولات او را معلوم می‌فرماید؟ آیا باید دعوت به حق از طریق لسان باشد؟ آیا نفرموده با اعمال خودتان دعوت به حق بنمایید؟ آیا طریق تعلیم را باید یاد بدهیم یا آن که یاد بگیریم؟

آیت‌اللّه بهجت علاوه بر خدمات علمی و معنوی، دارای خدمات اجتماعی فراوانی هستند. علاوه بر کمک و مساعدت در تأسیس و مرمت مساجد و حسینیه‌ها در بعضی نقاط کشور می‌توان به حمایت مادی و معنوی در ساخت و نصب ضریح مقدس حضرت فاطمه‌ی معصومه علیهاالسلام و نیز طلا کاری گنبد حرم آن بانوی بزرگوار اشاره کرد.

---

۱- کتاب گلشن ابرار جلد ۶ ص ۳۶۷



## بهشتی، شهید آیت‌الله (۱۳۰۷ـ۱۳۶۰ ه. ش)

پدرش از روحانیان اصفهان و امام جماعت مسجد لومبان بود و به کارهای مذهبی مردم می‌پرداخت و برای تبلیغ و رسیدگی به مسایل شرعی، به روستاهای اطراف اصفهان می‌رفت و به فعالیت دینی، سخنرانی و بیان احکام مشغول بود و نماز جماعت اقامه می‌کرد و مشکلات آنان را برطرف می‌ساخت.

مادرش نیز زنی پاک‌دامن و پرهیزکار بود و در انجام احکام شرعی و آداب اسلامی دقت نظر داشت. این بانوی محترم دختر حضرت آیت‌الله حاج میرمحمد صادق خاتون آبادی است. ایشان از مراجع بزرگوار و محققان صاحب نام بود.

کودکی چهار ساله بود؛ اما با همسالان خود تفاوت داشت. اخلاق نیک او حکایت از آینده‌ی درخشانش می‌کرد. ایشان تحصیلات را در چهار سالگی در مکتب خانه‌ای آغاز نمود. خیلی سریع خواندن و نوشتن و روخوانی قرآن را فرا گرفت، تا این که بعدها به دبستان دولتی رفت. هنگامی که امتحان ورودی از او گرفتند، گفتند: باید به کلاس ششم برود ولی از نظر ما نمی‌تواند.

بنابراین او را برای کلاس چهارم پذیرفتند. پس از آنکه تحصیلات دبستانی را به پایان رساند، در امتحان ششم ابتدایی شهر، نفر دوم شد. سپس به دبیرستان سعدی رفت و سال اول و دوم را در دبیرستان گذراند.

### بر بال عشق

در ۱۴ سالگی تحصیلات دبیرستان را نیمه تمام می‌گذارد و به یک باره مسیر زندگی‌اش عوض می‌شود و شوقی برای حضور در حوزه‌ی نور احساس می‌کند و به جرگه‌ی حوزویان درمی‌آید تا با استفاده از فضای معنوی این پای‌گاه پاک، راه سعادت را در پیش گیرد و با مناجات‌های شبانه‌ی خویش در آن محیط روحانی، بتواند در هوای دوست پر و بالی بزند.

آقا سید محمد چهار سال در حوزه‌ی علمی اصفهان به تحصیل علوم دینی پرداخت و در این مدت کوتاه با پشت‌کار فراوان و استعداد درخشانی که داشت دروسی را که باید در مدت هشت سال خوانده شوند، در مدت چهار سال به پایان رساند و در ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات عالی و به دست آوردن دانستنی‌های

تازه به شهر مقدس قم عزیمت کرد تا در جوار پر برکت حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام و در محضر استادان گران‌قدر، فیض کسب کند.

در مدرسه‌ی حجتیه در حجره‌ای ساده مسکن گزید و به درس و بحث مشغول گشت و با دوستانی چون شهید مطهری (ره) و امام موسی صدر آشنا شد. در مدت شش ماه بقیه‌ی دروس سطح (مکاسب و کفایه) را به پایان رساند و در سال ۱۳۲۶ در درس خارج فقه و اصول شرکت کرد. در همین سال با هم‌فکری دوستانی چون شهید مطهری، برنامه‌ای به منظور تبلیغ مذهبی در روستاهای دور افتاده، تنظیم کردند.

هر چه بیش‌تر می‌آموخت، اندیشه‌ی او تشنه‌تر و عشق او به آموختن افزون‌تر می‌گشت. با این‌که در سال دوم دبیرستان تحصیلاتش را نیمه تمام گذاشته و به سوی حوزه شتافته بود، دوباره تصمیم گرفت که هم‌زمان با درس‌های حوزوی، فراگیری دروس ناتمام گذشته را نیز ادامه دهد. با کوشش فراوان و استعداد سرشار خویش آن دو مسیر علمی را با هم ادامه داد؛ به طوری که در سال ۱۳۲۷ موفق به اخذ دیپلم ادبی گشت و در همان سال وارد دانشکده‌ی منقول و معقول (الهیات و معارف اسلامی کنونی) شد و در رشته‌ی فلسفه به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۰ موفق به اخذ دانش‌نامه‌ی لیسانس در رشته‌ی فلسفه شد.

پس از اخذ لیسانس از تهران به قم مراجعت نمود و در درس خارج فقه و اصول شرکت جست و به موجب علاقه‌ی فراوانی که به مباحث فلسفی و عقلی داشت، در درس اسفار وشفای علامه‌ی طباطبایی حضور یافت و از شاگردان همیشگی آن درس محسوب شد. در شب‌های پنج‌شنبه و جمعه با شهید مطهری و دیگر دوستان جلسه‌ی گرم و پرشوری بر پا کردند که نتیجه‌ی آن به صورت کتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش رئالیسم» با پاورقی‌های شهید مطهری تنظیم و منتشر گردید.

پس از پنج سال تحصیل و تدریس در شهر مقدس قم، در سال ۱۳۳۵ وارد دانشکده‌ی الهیات شد و تا سال ۳۸ در آن دانشکده مشغول تحصیل در دوره‌ی دکترا بود، ولی پس از اتمام تحصیل در آن دانشکده به خاطر فعالیت‌های چشمگیر فرهنگی، تبلیغی و سیاسی که در داخل و خارج کشور به عهده داشت، نتوانست رساله‌ی دکترای خویش را ارایه دهد و این امر به تأخیر افتاد. سرانجام در تاریخ ۱۳۵۳/۱۱/۱ رساله‌ی دکترای خود را تحت عنوان «مسایل ما بعدالطبیعه در قرآن» با راهنمایی استاد شهید مرتضی مطهری ارایه و از آن دفاع کرد و موفق به اخذ دکترا در رشته‌ی فلسفه شد.

### تدوین کتب درسی

زمانی که سردمداران وابسته به غرب بر آن بودند که جامعه‌ی اسلامی ایران را به یک جامعه‌ی مادی غربی تبدیل کنند و با گذشت زمان، دین را به دست فراموشی سپارند، دکتر

بهشتی با همکاری دکتر باهنر در بخش برنامه‌ریزی کتاب‌های وزارت آموزش و پرورش، به تهیه و تدوین کتاب دینی برای مدارس اقدام کرد و از این طریق نگذاشت گرد غربت بر روی این گوهر گران‌بها بنشیند و نسل جوان را به فرهنگ غنی اسلام آشنا ساخت.

## نوید صبح

گستردگی اندیشه‌اش میان امروز و فردا پیوند می‌زد. این اندیشمند ژرف‌بین برای آینده‌ای روشن برنامه‌ریزی می‌کرد و چاره‌ی این مهم را در ایجاد تحول در حوزه می‌دید. بدین خاطر در سال ۱۳۳۹ به فکر سازماندهی درست و دقیق برای حوزه افتاد و با هم‌فکری دوستانش به این نتیجه رسید که باید تحولی اساسی توأم با نوعی برنامه‌ریزی اصولی انجام گیرد تا طلاب تحت یک برنامه‌ی منظم و مدون در بیایند و در آینده برای جامعه مؤثر و مفید واقع شوند.

بدین منظور با همکاری شهید قدوسی (ره) و دعوت از اساتید بزرگواری چون حضرات آیات مشکینی، مصباح یزدی و جنّتی اقدام به تشکیل مدرسه‌ی حقانی نمودند و آن را به مثابه‌ی پای‌گاه مهمی برای تربیت طلاب متعهد و انقلابی قرار دادند.

در سال ۱۳۴۴ برای انجام رسالت تبلیغی به آلمان سفر کرد تا امامت مسجد و تکمیل ساختمان مسجد و اداره‌ی امور مسلمانان فارسی زبان و رسیدگی به دانشجویان مسلمان مقیم آن‌جا را به عهده گیرد.

وی در مسجدی که آیت‌اللّه بروجردی برای مسلمانان ساخته بود، مشغول فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی شد و با تشکیل اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان فارسی زبان و «مرکز اسلامی هامبورگ» پای‌گاهی مهم برای جذب اندیشه‌ها و هدایت آنان به وجود آورد. البته فعالیت‌های ایشان در مدت پنج سال اقامت در آن‌جا منحصر به موارد یاد شده نبود، بلکه ایشان با تمام گروه‌ها ارتباط برقرار کرد و دامنه‌ی فعالیت‌هایش را در سطح اروپا گسترش داد.

پس از آن، انقلاب اسلامی گذرگاه‌ها و فراز و نشیب‌های مهمی را پشت سر نهاد و خون هزاران شهید و جان‌باز به ثمر نشست و انقلاب اسلامی در آستانه‌ی پیروزی قرار گرفت. حضرت امام خمینی (ره) آن روزها در پاریس پایه‌های حکومتی اسلامی را طرح‌ریزی می‌نمودند و بدین منظور شورای انقلاب را تشکیل دادند تا بتوانند قوانین کشور را بر طبق موازین اسلام و قرآن تنظیم نمایند. یکی از نخستین اعضای این شورا که از طرف حضرت امام (ره) انتخاب شد، دکتر بهشتی بود.

مدتی نیز دکتر بهشتی از طرف شورای انقلاب به دادگستری رفت تا به بازسازی این تشکیلات قضایی بپردازد و قضات انقلابی و متعهد را به کار گیرد. حضور ایشان در این مورد نیز چون گذشته مؤثر افتاد.

در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز

انقلاب، در برابر آن همه حزب سیاسی منحرف، وجود یک تشکل اسلامی پیرو راه امام برای پاسداری از ارزش‌ها ضروری بود. در آن زمان دکتر بهشتی که همواره معتقد به نظم و برنامه‌ریزی و تشکیلات بود، با صلاح‌دید حضرت امام خمینی (ره) در فروردین سال ۱۳۵۸ حزب جمهوری اسلامی را با هم‌فکری و همکاری مقام معظم رهبری حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای و دیگر دوستان تأسیس کرد تا پای‌گاهی برای سازماندهی نیروهای مسلمان و متعهد و معتقد به ولایت فقیه باشد. آیت‌اللّه بهشتی تا هنگام شهادت به عنوان دبیرکل حزب جمهوری اسلامی انجام وظیفه می‌نمود.

## تدوین قانون اساسی

پس از آنکه مجلس خبرگان توسط نمایندگان منتخب مردم تشکیل شد، دکتر بهشتی نایب رییس مجلس خبرگان بود و بیش‌تر جلسات مجلس خبرگان به ریاست ایشان برگزار می‌شد. این مدیر دلسوز نظام، به رغم مشغله‌ی کاری فراوان، با تلاش و کوشش فوق‌العاده و با هم‌فکری و همکاری یاران دلسوز امام و انقلاب، قانون اساسی جمهوری اسلامی را تدوین کردند که به تأیید امام و تصویب امت رسید. قانون اساسی در واقع خون‌بهای انقلاب اسلامی بود.

یکی دیگر از اقدامات ایشان، روشن کردن جایگاه ولایت فقیه در این نظام مقدس بود. گرچه بعضی از لیبرال‌ها و ملی‌گرایان مثل بنی‌صدر خائن با آن مخالفت می‌کردند ولی آیت‌اللّه بهشتی با دلایل و براهین مستند به مخالفان جواب می‌داد. سرانجام اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان تصویب شد.

پس از استقرار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) مسؤولیت دیوان عالی کشور (بالاترین مقام قضایی کشور) را در اسفند ماه ۱۳۵۸ به دست با کفایت آیت‌اللّه بهشتی سپرد تا زمینه‌ی اجرای قوانین اسلام با درک و درایت والای ایشان فراهم گردد و عدل و قسط در جامعه رواج یابد. ایشان نیز در طول مدت عهده‌داری این مسؤولت خطیر و شریف منشأ خیر و خدمت گشت و امور قضایی کشور را سر و سامان داد و آن را انسجام بخشید و با به کارگیری قضات عادل و عالم، نظام قضایی را دگرگون ساخت. آن همه تلاش بی‌وقفه‌ی او در این قوه، فراموش نشدنی است و به راستی که او مظهر عدالت علوی بود.

## تندیس مظلومیت

در طول تاریخ، همواره اندیشه‌های بزرگ در عصر خویش ناشناخته مانده‌اند، چون همگام با عصر خویش به پیش نرفته و پا را فراتر از عصر و اندیشه گذاشته‌اند. در این برهه شخصیت استثنایی آیت‌اللّه دکتر بهشتی نیز این چنین بود. این فرزانه‌ی بلندنگر تا هنگامی که در قید حیات بود، همچنان غریب و ناشناخته ماند.

این در حالی رخ می‌داد که نمرودیان زمان ـ آمریکا و منافقین ـ او را خوب می‌شناختند و به

خوبی می‌دانستند که او یکی از ارکان این نظام مقدس اسلامی است و نقش مهم و تعیین کننده‌ای دارد و باید از ایشان شروع کرد. آن‌ها وجود او را نیز مانعی در راه رسیدن به اهداف شومشان می‌دیدند و برای نیل به مقاصدشان اقدام به ترور شخصیتش نمودند و او را ابراهیم گونه در آتش سوزان تهمت‌ها افکندند و می‌خواستند با این شیوه این سد محکم را از مسیرشان بردارند و راهشان را هموار سازند تا به اهداف تاریک‌شان نایل آیند.

البته طراح اصلی این برنامه استعمار بود و منافقین مجریان طرح بودند. استعمار نیز هدفش آن بود که مشروطه‌ای دیگر تکرار گردد. منافقین برای انجام این هدف استعماری، شخصیت دکتر بهشتی را نشانه گرفتند و با تهمت‌هایی چون انحصار طلب، سرمایه‌دار و... سعی در خدشه‌دار کردن شخصیت ایشان داشتند و با این کارشان می‌خواستند او را از صحنه‌ی انقلاب خارج سازند. گرچه در واقع هدف ترور شخصیت دکتر بهشتی نبود، بلکه زمینه را برای کنار زدن روحانیت فراهم می‌کردند.

این دل پاک و روح بلند هرگز در دفاع از خویشتن، شمشیر بیان از نیام برنکشید؛ اگرچه گذشت زمان از حقایق پرده برداشت و واقعیت‌ها را روشن کرد.

**نشانه‌های ماندگار**

ایشان در عرصه‌ی قلم نیز برجستگی داشت و به رغم فعالیت‌های گسترده و مسئولیت‌های فراوانی که عهده‌دار بود، در زمینه‌ی نویسندگی نیز موفقیت خوبی داشته است. آثار قلمی ایشان از دو جهت حایز اهمیت است:

۱ ـ با توجه به اهمیت موضوع به رشته‌ی تحریر در آمده است؛ هم‌چون «نماز چیست؟» از آن‌جا که نماز ستون دین است و قوام ایمان بر این پایه استوار است و پذیرفتن اعمال، به این مهم بستگی دارد و بالاخره نردبانی برای رسیدن به بام بلند بندگی است.

۲ ـ با توجه به ضرورت موضوع، نگارش یافته است. ایشان با توجه به شرایط زمان و مکان و بر اساس نیاز جامعه در زمینه‌ی معینی به تحقیق و تألیف پرداخته و به منظور تفنن چنین کاری انجام نداده است. مثلاً در باره‌ی مسأله‌ی بانک‌داری اسلامی، که یک بحث مهم و مورد نیاز جامعه ماست و کم‌تر بدان توجه شده است، کتابی در این زمینه می‌نگارد و از نظر اسلام به بررسی مسأله می‌پردازد. آثار چاپ شده ایشان عبارتند از:

۱ ـ خدا از دیدگاه قرآن

۲ ـ نماز چیست؟

۳ ـ شناخت

۴ ـ شناخت دین

۵ ـ نقش دین در زندگی انسان

۶ ـ کدام مسلک؟

۷ ـ روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

۸ ـ مبارزه‌ی پیروز

۹ ـ بانک‌داری و قوانین مالی در اسلام

۱۰ ـ مالکیت

## پرواز سرخ

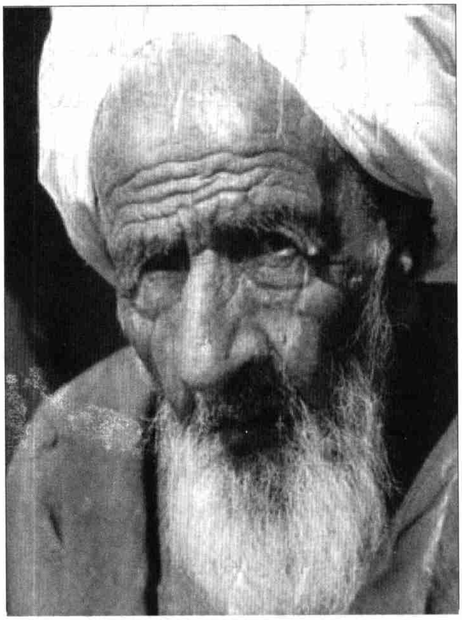
غروبی بود خون‌رنگ.

یادآور مظلومیت آلاله‌های سرخ سرزمین نینوا.

غروبی بود که بوی خون می‌داد و حکایت‌گر حادثه و هجران.

آری این غروب با غروب‌های دیگر تفاوت داشت؛ چرا که در باغ سرخ شهادت را گشوده بودند و فصل پرواز سبک‌بالان سبزاندیش سحر زاد فرا رسیده بود.

او مثل همیشه با تبسمی بر لب، قبل از غروب به دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی آمد و در جلسه‌ی اعضای حزب شرکت کرد. جلسه با قرائت قرآن که روح‌ها را با ملکوت پیوند داد، آغاز شد و پس از تلاوت قرآن، سخنرانی قافله سالار شهدای هفت تیر شروع شد، که ناگهان دست نفاق ـ سازمان مجاهدین (منافقین) خلق ـ از آستین شب به در آمد و در شبانگاه هفتم تیر، تیری روانه‌ی انقلاب اسلامی کرد که بر اثر آن آیت‌اللّه بهشتی (در ۵۳ سالگی) و بیش از هفتاد یار باوفایش به درجه‌ی شهادت نایل آمدند و با هجرتی خونین و پروازی سرخ در کنگره‌ی عرشیان جای گرفتند.



## بهلول، شیخ محمدتقی
## (۱۲۷۹ ـ ۱۳۸۴ هـ. ش)

«حاج محمد طاهر خزایی» جد شیخ بهلول که در عربستان زندگی می‌کرد، در صدد تحقیق راجع به مذهب تشیّع برآمد و پس از تحقیق بسیار به حقانیت شیعه‌ی دوازده امامی پی برد و این مذهب را برگزید و چون اهالی منطقه اهل سنّت بودند، راهی ایران شد. ورود وی به ایران با آغاز سلطنت آقامحمدخان مصادف بود. او در ایران اقامت نمود و صاحب فرزندان و نوادگان بسیار شد.

پدر شیخ بهلول، «شیخ نظام الدین» نام داشت که فرزند زین‌الدین بن ملاصادق بن محمد طاهر خزایی بود. او مجتهد شهر گناباد و سرآمد اهل زمان به شمار می‌رفت. دروس حوزوی را در گناباد شروع کرد و در همان جا با دختر مرحوم

«حاج محمد باقر» نوه‌ی عمویش که از نوادگان شیخ محمدطاهر خزایی بود، ازدواج کرد. شیخ نظام بعد از تحصیل در گناباد، چون راه کربلا بسته بود، به مشهد و مدتی بعد به سبزوار رفت و در درس خارج مرحوم «حاج ابراهیم سبزواری» درس حکمت و فلسفه‌ی حکیم حاج ملاهادی سبزواری حاضر شد. عموی شیخ بهلول، حکیم متأله «آیت‌اللّه حاج شیخ محمد حکیم خراسانی» نیز از علمای بزرگ به شمار می‌رفت.

## ولادت بهلول

هشتم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ هـ. ق (۱۲۷۹ هـ. ش) بود و شیخ نظام‌الدین در مسجد روستای بیلند گناباد مشغول نماز جماعت بود که ناگهان شخصی نفس زنان خود را به مسجد رساند و فریاد کشید: آقا همسرتان درد زایمان گرفته است. فوری به منزل بیایید.

شیخ نظام نماز را به پایان برد و عازم منزل شد. ساعتی بعد صدای گریه‌ی نوزاد در خانه پیچید. طفل که هفت ماهه متولد شده بود، چهارده ساعت بیهوش بود و زمانی که به هوش آمد، شیخ به سجده افتاد و طفل را محمدتقی نمام نهاد.

بهلول در شش سالگی به مکتب رفت. قرآن را نزد خاله‌ی پدر آموخت و در هشت سالگی حافظ کل قرآن شد. درس‌های حوزه از ادبیات تا قوانین را نزد پدر آموخت و جهت ادامه‌ی تحصیل راهی سبزوار شد و از آن‌جا به قم مهاجرت کرد. دروس سطح (رسائل و مکاسب) را نزد آیت‌اللّه آخوند ملاعلی معصومی همدانی فرا گرفت. مدتی بعد ابتدا برای زیارت و سپس برای تکمیل تحصیلات راهی نجف اشرف شد و در درس خارج آیت‌اللّه آقا سید ابوالحسن اصفهانی حاضر شد.

## آغاز مبارزه

شیخ بهلول در منبرهای خود در گناباد به مخالفت با فرقه‌ی صوفیه و افشاگری علیه آنان می‌پرداخت. وقتی پدر جان وی را در خطر دید، او را به سبزوار فرستاد. شیخ بهلول رمضان آن سال در سبزوار به منبر رفت و شروع به انتقاد از کارهای خلاف شرع دولت و مأموران حکومتی کرد. در ابتدای ماه محرم آن سال امان‌اللّه خان پادشاه افغانستان که از سفر ترکیه و دیدار آتاترک باز می‌گشت، به سبزوار رسید. پیش از آمدن او باغ ملی سبزوار را آذین بسته بودند. زنان رقصنده با مشروبات الکلی آماده پذیرایی از امان اللّه خان بودند. مؤمنین سبزوار محرمانه گریه می‌کردند، ولی جرأت مخالفت نداشتند. شیخ بهلول ساعت چهار بعد از ظهر آن روز به باغ ملی و محل جشن رفت. آن منظره را تماشا کرد و آهسته آهسته شروع به گریه کرد. به تدریج مردم دور او جمع شدند. شیخ که فرصت را مناسب می‌دید، شروع به صحبت کرد:

من تأسف می‌خورم که چرا باید شب اول محرم شهر ما مثل شام زینت شود و دشمنان دین

در این باغ عیاشی کنند و کارهای خلاف شرع انجام دهند. باید این بساط برچیده شود.

به تدریج با حضور انبوه مردمی که به حمایت از بهلول جمع شده بودند، شهردار سبزوار مضطرب و لرزان به مأموران شهربانی دستور داد بساط جشن را جمع کنند. امان اللّه خان که با خبر شده بود نظم سبزوار به هم خورده است، همراه میزبانش تیمورتاش با عجله از شهر گذشت و تا نیشابور در هیچ کجا توقف نکرد.

پس از این ماجرا شیخ بهلول با پای پیاده از سبزوار عازم قم شد؛ سفری که حدود یک ماه و نیم طول کشید.

### تخریب میدان آستانه‌ی قم

به حکم رضا شاه پهلوی قبرستان میدان آستانه‌ی قم تخریب گردید. شاه می‌خواست آن‌جا را باغ ملی کند، ولی چون می‌دانست علمای قم به او شکایت خواهند کرد، ابتدا به شهردار قم دستور داد به جای قبرستان مرکز فساد احداث کنند. این کار با مخالفت علما روبه‌رو شد و سه ماه بعد که شاه به قم آمد، مخالفت خود را به او اعلام کردند. در طی این مدت شیخ بهلول ضمن مشورت با علما و مقدسین قم به مقابله با این فعالیت‌ها پرداخت و در سخنرانی‌های آتشین به افشاگری علیه رژیم پرداخت. رییس شهربانی قم درصدد دستگیری او برآمد، اما شیخ بهلول هر بار موفق به فرار از چنگ مأموران دولتی می‌شد. این جنگ و گریز چند ماه ادامه داشت و دامنه‌ی فعالیت‌ها و مبارزات او به روستاهای اطراف کشیده شد. سرانجام مأموران او را در روستای حاجی‌آباد دستگیر کردند و زمانی که قصد انتقالش را داشتند، شیر زنی آزاده به یاریش شتافت. فاطمه حاجی‌آبادی خود را به پشت بام رساند و با فریادهای مداوم مردم را از دستگیری شیخ با خبر ساخت. مأموران وحشت‌زده پا به فرار گذاشتند و بهلول به سبزوار بازگشت و همراه مادرش به قصد زیارت عتبات عالیات راهی عراق شد. تصمیم او این بود که علاوه بر زیارت، به تکمیل تحصیلات بپردازد. اما دیدار و گفت وگویی سرنوشت ساز برگ زرین دیگری از کتاب مبارزات او را ورق زد.

روزی از روزها که شیخ بهلول در محضر پر فیض مرحوم آیت‌اللّه آقا سید ابوالحسن اصفهانی حاضر شده بود؛ استاد خطاب به او گفت:

ـ شما از چه کسی تقلید می‌کنید؟

بهلول جواب داد:

ـ از شما.

ـ من می‌گویم در این‌جا مجتهد درس خوان زیاد داریم، ولی مجتهد مبارز کم داریم. شما بهتر است به ایران برگردید و علیه رژیم رضاشاه مبارزه کنید.

شیخ امر استاد را اطاعت کرد و به ایران بازگشت و مبارزه‌اش را پی گرفت.

### واقعه‌ی مسجد گوهرشاد

رضاخان در اجرای اهداف استعمارگران،

اشاعه‌ی فرهنگ غرب را یکی از راه‌های مبارزه با اسلام می‌دانست. او پس از مسافرت به ترکیه، شدت بیش‌تری به کشف حجاب داد. رژیم در اجرای این توطئه نسبت به چند شهر بزرگ و مذهبی از جمله دو شهر مقدس مشهد و قم حساسیت بیش‌تری نشان می‌داد؛ زیرا در صورت اجرای کشف حجاب در این دو شهر، عملی شدن آن در سایر شهرها حتمی بود.

علما و مجتهدان مشهد همچون حاج آقا حسین قمی، سید یونس اردبیلی و میرزا محمد آقا زاده جلسات متعددی برگزار کردند و توطئه‌ی حجابْ زدایی و اجباری شدن کلاه شاپو و برپایی جشن‌ها و مجالس رقص و پای‌کوبی را مورد بحث و نقد قرار دادند. در نهایت تصمیم گرفتند حاج آقا حسین قمی به عنوان اعتراض به تهران برود و با او صحبت کند. حاج آقا حسین قمی در ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۵۴ هـ. ق وارد تهران شد. مردم مؤمن و دین‌باور با حرکت خود به سوی حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام و دیدار با مرجع خود آمادگی خویشتن را برای هرگونه جان‌فشانی و فداکاری اعلام نمودند. حضور گسترده‌ی دیدار کنندگان موجب وحشت دولت گردید. در نتیجه ظهر روز دوم ربیع‌الثانی ملاقات با آیت‌اللّه حاج آقا حسین قمی ممنوع اعلام شد و محل اقامت ایشان به محاصره‌ی کامل درآمد. خبر بازداشت حاج آقا حسین به مشهد رسید و حال و هوای شهر را دگرگون ساخت.

مرحوم شیخ بهلول که در زادگاهش گناباد بود، عازم شهر قائن شد و در آن‌جا از وضعیت حاج آقا حسین قمی با خبر شد و با سرعت خود را به مشهد رساند. به قصد زیارت وارد حرم شد تا بعد از آن برای دیدار آیت‌اللّه قمی عازم تهران شود. مأموران امنیتی که متوجه حضور او در حرم شده بودند، خواستند او را با خود به شهربانی ببرند، اما زوار جلوگیری کردند و شیخ به طور موقت در یکی از حجره‌های حرم تحت نظر قرار گرفت. در این هنگام فردی به نام نواب احتشام رضوی سرکشیک پنجم آستانه به دیدن او آمد. به تحریک نواب احتشام مردم شیخ بهلول را از حجره بیرون آوردند و نگهبان‌ها هم از ترس فرار کردند. شیخ بر فراز منبر قرار گرفت. مردم از هر طرف شروع به دادن شعار علیه حکومت و شاه کردند. آن‌گاه که سکوت بر مجلس حکم‌فرما شد، شیخ بهلول شروع به صحبت کرد:

«... اکنون کار از اصلاح گذشته، وظیفه‌ی ما این است که کمرها را محکم بسته و دست از جان شسته برای جهاد دینی حاضر شویم و بکوشیم تا حضرت آیت‌اللّه العظمی آقای قمی را از زندان تهران نجات دهیم. یا همه کشته شویم یا دولت موجود را براندازیم. اکنون معطل شدن شما در این مسجد بی‌فایده و ضایع کردن وقت است. زوّار هر کار می‌کنند مختارند؛ اما اهل مشهد به خانه‌های خود بروند و مایحتاج اهل و عیال خود را حداقل برای یک هفته تهیه کنند؛ زیرا کاری که در پیش رو داریم در کم‌تر از یک هفته ختم نمی‌شود و فردا صبح، اول طلوع آفتاب هر کس با

ما یار است با هر سلاحی که در اختیار دارد به مسجد حاضر شود تا ببینیم چه باید کرد.»

روز چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۳۵۴ گروه‌های مختلف مردم مشهد و روستاهای اطراف به سوی مسجد گوهرشاد حرکت کردند تا به جمع مردم و روحانیون متحصن در مسجد بپیوندند، لیکن قزاق‌های رضاخان با نواختن شیپور جنگ بی‌محابا روی مردم آتش گشودند و حدود یکصد نفر را شهید و مجروح کردند. مردم مقاوم و صبور با داس و چهارشاخ و بیل به مقابله برخاسته، به حرکت خود ادامه دادند و پس از عقب راندن قزاق‌ها به طرف مسجد سرازیر شدند. حضور زنان مسلمان در این قیام بسیار چشم‌گیر بود. نیمه‌های شب یک‌شنبه نیروهای قزاق پس از دستور رضاخان به فرماندهی سرهنگ ایرج مطبوعی در نقاط حساس مسجد گوهرشاد و اطراف آن مستقر شدند. مسلسل‌های سنگین را به بام‌های مشرف بر حیاط مسجد قرار داده، سپس حمله را آغاز کردند. هنگامی که سپیده‌ی صبح دمید، بیش از دو هزار (تا پنج هزار) شهید در مسجد گوهرشاد و در صحن و دالان‌های مسجد در خون غلتان بودند.

### به سوی افغانستان

شیخ بهلول با کمک مردم از مهلکه‌ی مسجد گوهرشاد نجات داده شد. او پیاده مشهد را به قصد افغانستان ترک کرد و پس از مدت‌ها سفر، مخفیانه وارد این کشور شد. نیروهای امنیتی او را دستگیر کردند و دولت ایران خواستار استردادش شد، اما مقامات افغان از انجام این کار سرباز زدند و شیخ به عنوان پناهنده‌ی سیاسی پذیرفته شد. اما مدت سی و پنج سال اقامت وی در افغانستان به اسارت و تبعید گذشت؛ اسارت و تبعید در زندان‌های مختلف و مناطق گوناگون افغانستان. او در این سال‌ها به چهره‌ای شناخته شده تبدیل گشت. علم و عمل این عالم مبارز شیعی همه را تحت تأثیر قرار داده بود؛ از مردم کوچه و بازار گرفته تا مسئولان سیاسی و امنیتی و از شیعیان تا اهل‌سنت افغانستان. او در سه دهه اقامت خود در عین اسارت و تبعید به تدریس پرداخت؛ سرپرست کودکان بی‌سرپرست بود؛ پرستار مهربانی بود که دستان شفابخشش بیماران بسیاری را از مرگ نجات داد و هنوز ذهن پیرمردان و پیرزنان کابل، مزار شریف، هرات، سرحدات پاکستان و... مملو از خاطرات اوست.

### سفر به مصر و عراق

شیخ بهلول پس از سی و یک سال اسارت و تبعید آزاد شد و به دمشق رفت و از آن‌جا راهی مصر گردید و در دانشگاه الازهر به تدریس علوم دینی پرداخت. در بخش فارسی رادیو قاهره هم فعالیت کرد. پس از آن برای دیدن خواهر و مادرش به نجف مسافرت نمود. پس از چند سال اقامت و فعالیت ـ نوشتن مقالات و سرودن اشعار بر ضد یهود و آمریکا به عربی و فارسی در کنار مرقد پاک و مطهر امیرمؤمنان علیه‌السلام ـ به ایران

بازگشت و همان زمان توسط نیروهای مزدور حکومت پهلوی دستگیر شد، اما مدتی بعد آزاد گشت.

## ویژگی‌های فردی

حافظه‌ی قوی: قدرت حافظه‌ی شیخ در سنین کهولت نیز کم نشد. بعضی از موضوعاتی که در ذهن حفظ کرده بود، بدین قرار است:

۱ ـ قرآن مجید

۲ ـ بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه

۳ ـ بسیاری از دعاهای صحیفه‌ی سجادیه

۴ ـ بسیاری از دعاهای مفاتیح‌الجنان از جمله دعای جوشن کبیر، دعای عدیله، مشلول، توسل، کمیل، زیارت عاشورا و...

۵ ـ حفظ ۲۰۰ هزار بیت شعر که حدود ۱۲۰ هزار بیت سروده‌ی خود ایشان بود.

۶ ـ تعداد زیادی از کتاب‌های ادبی و فقهی حوزه

۷ ـ کتاب منظومه سبزواری

ذوق شعری: شیخ بهلول ذوق و قریحه‌ی شعری داشت و اشعار بسیاری سرود.

## وفات

شیخ محمدتقی بهلول گنابادی هفتم مرداد ماه ۱۳۸۴ شمسی در سن ۱۰۵ سالگی به سبب عارضه‌ی مغزی و کهولت سن در بیمارستان خاتم‌الانبیای تهران دار فانی را وداع گفت و پس از تشییع در تهران و مشهد به زادگاهش گناباد انتقال داده شد. صبح روز ۱۲ مرداد سال ۱۳۸۴ از محل مدرسه‌ی علمیه‌ی امام رضا گناباد تا میدان بسیج این شهر تشییع شد. بعد از مراسم تشییع، پیکر این عالم ربانی برای تدفین به زمینی در ورودی شهر منتقل و به خاک سپرده شد. در مراسم تشییع پیکرش جمعیت انبوهی از قشرهای مختلف مردم، جمعی از مقامات استانی، تعدادی از ائمه‌ی جمعه و فرمانداران شهرهای خراسان مشارکت داشتند.

## پیام رهبر انقلاب

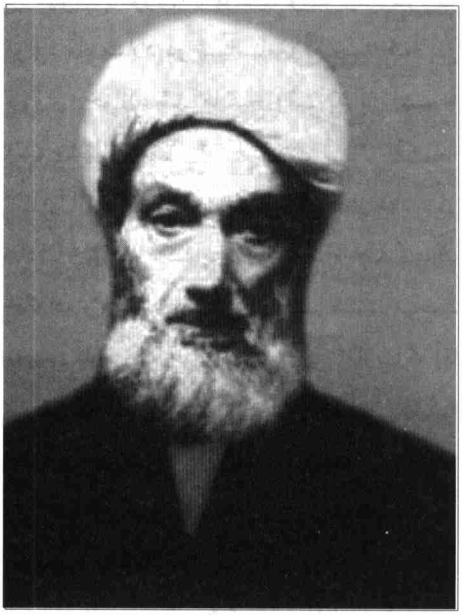
بسم اللّه الرحمن الرحیم

خبر درگذشت روحانی وارسته و پارسا مرحوم حجت الاسلام آقای شیخ محمدتقی بهلول ـ رحمة اللّه علیه ـ را با تأسف و دریغ دریافت کردم. این بنده‌ی صالح و مجاهد و پرهیزگار که عمر طولانی و پر ماجرای خود را یک سره با مجاهدت و تلاش گذرانید، یکی از شگفتی‌های روزگار ما بود. هفتاد سال پیش در ماجرای خونین مسجد گوهرشاد زبانِ گویای ستمدیدگان و حق‌طلبان شد و آماج کینه‌ی حکومت سرکوب‌گر پهلوی گشت. بیست و پنج سال مظلومانه در اسارت حکومت ظالم دیگری انواع رنج‌ها و آزارها را تحمل کرد و پس از آن سال‌ها در مصر و عراق ندای مظلومیت ملت ایران را از رسانه‌ها به گوش مسلمانان رسانید. سال‌ها پس از آن در ایران بی‌هیچ پاداش و توقعی به هدایت دینی مردم پرداخت و در سال‌های دفاع

مقدس همه جا دل‌های جوان و نورانی رزمندگان را از فیض بیان رسا و صادقانه‌ی خود نشاط و شادابی بخشید. ۹۰ سال از یک قرن عمر خود را به خدمت به مردم و عبادت خداوند گذرانید. زهد و وارستگی او، تحرک و تلاش بی‌وقفه‌ی پیکر نحیف او، ذهن روشن و فعال او، حافظه‌ی بی‌نظیر او، دهان همیشه صائم او، غذا و لباس و منش فقیرانه‌ی او، شجاعت، فصاحت و ویژگی‌های اخلاقی برجسته‌ی او، از این مؤمن صادق، انسانی استثنایی ساخته بود. اکنون این یادگار یک قرن تاریخ پر حادثه‌ی مبارزات ملت ایران از میان ما رفته و ان‌شاءالله قرین رحمت و مغفرت الهی است. به همه‌ی علاقه‌مندان و دوستان و نزدیکان آن مرحوم تسلیت می‌گویم و فضل و فیض خداوندی را برای او مسئلت می‌کنم.

سیدعلی خامنه‌ای

۱۰ مرداد ۱۳۸۴



## تهرانی، شیخ آقا بزرگ (۱۲۹۳ـ۱۳۹۸ ه.ق)

سال ۱۲۹۳ قمری، ماه ربیع‌الاول و شب پنجشنبه بود که از لطف خدا، حاج ملا علی تهرانی، صاحب پسری سالم و کامل شد.

حاج ملا علی از پیش بر آن بود که نام جدّش حاج محسن را بر فرزند نهد تا یاد او زنده بماند، اما تقارن این تولد با ماه میلاد پیامبر چنان خرسندش ساخت که اسم فرزند را محمد محسن نامید.

مادر محمد محسن زنی نیکوکردار بود که از سادات علوی محسوب می‌گشت و با نام بیگم خوانده می‌شد و دختر حاج سید عطار تهرانی بود.

پس از ده‌ها سال زمانی که هر کس برای گرفتن شناسنامه نام خانوادگی خاصی بر می‌گزید

او شهرت «منزوی» را برگزید و به این ترتیب مولود ماه میلاد در شناسنامه، «محمد مُحسن منزوی» خوانده شد اما هیچ وقت به این اسم و رسم مشهور نشد.

امّا از آن‌جا که در میان تهرانی‌ها از دیر باز عادت چنین بود که پسر را به نام جد بزرگ خانواده و به اسم «آقا بزرگ» صدا کنند، محمد محسن آقا بزرگ خوانده شد. با این تفاوت که آقا بزرگ خاندان مُحسنی به راستی «آقایی بزرگ» شد و با همین نام شهره‌ی آفاق گشت.

### دو دوره دایرةالمعارف

آثار قلمی و کتاب‌های شیخ آقا بزرگ را تا هشتاد جلد می‌توان شمرد؛ اما در میان آن همه آثار، دو اثر از همه پربارتر و جامع‌ترند:

۱. الذریعه‌الی تصانیف الشیعه، در ۲۹ جلد: بیانگر آثار قلمی و هنری شیعه در طول تاریخ.

۲. طبقات اعلام الشیعه، در حدود ۲۰ جلد، دایرةالمعارف بزرگی است که زندگی‌نامه و جایگاه دانشمندان شیعه را در هزار و صد سال گذشته به دست می‌دهد.

اکنون نخست به سراغ «الذریعه» می‌رویم تا حاشیه‌های تماشایی آن شاه‌راه بزرگ را نظاره‌گر باشیم:

پیش‌ترها حاجی خلیفه دایرةالمعارفی را در کتاب‌شناسی مسلمانان ترتیب داده و آن را با نام «کشف الظنون» منتشر ساخته بود. وی از سر تعصب مذهبی، بسیاری از آثار شیعه را نادیده گرفته و هیچ نامی از آن‌ها به میان نیاورده بود و گاه‌گاهی هم اگر از کتاب‌های شیعه یاد می‌کرد، بسیار گذرا و همراه با تحقیر و تحریف بود. به همین علت یکی دیگر از مخالفان شیعه، از سر غرض‌ورزی و عناد نوشته بود:

«شیعه را آثار یا کتاب‌هایی نیست تا آیندگان آن‌ها بتوانند در علوم مختلف از آن‌ها سود برند و آن‌ها به ناچار طفیلی دیگران بوده و بر سر سفره‌ی دیگران می‌نشینند و...»

جرجی زیدان (متولد ۱۹۱۴ م) نویسنده‌ی معروف مسیحی، جسارت و جفا را در این اجحاف و حق کشی از حد گذراند. وی پا را از همه فراتر نهاد و با غرض‌ورزی، در کتاب خود «تاریخ آداب اللغه» چنین نوشت:

«شیعه طایفه‌ای بود کوچک و آثار قابل اعتنایی نداشت و اکنون شیعه‌ای در دنیا وجود ندارد.»[۱] این‌جا بود که غیور مردان بزرگی از اندیشمندان معاصر شیعی قیام کردند تا جواب دندان شکنی به آن یاوه سرایی‌ها دهند. آنان با غیرت دینی، دست به خلق آثاری زدند که هر یک چون آذرخشی در آسمان فرهنگ و ادب غریدند و درخشیدند و آتش به خرمن خرافه بافان زدند. شیخ آقابزرگ و دو هم‌ردیف و دوست علمی‌اش، سیدحسن صدر و شیخ محمدحسین کاشف الغطا هم‌پیمان شدند تا هر یک در باب معرفی شیعه و فرهنگ غنی تشیع، کاری را به عهده گیرند و سخن این نویسنده‌ی مغرض را به دهنش باز پس

۱. الذّریعه، ج ۱، مقدمه.

بکوبند. قرار شد علامه سیدحسن صدر درباره‌ی حرکات علمی شیعه و نشان دادن سهم آنان در تأسیس و تکمیل علوم اسلامی تحقیق کنند. ثمره‌ی کار او کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» شد. این کتاب به سال ۱۳۷۰ ق، در ۴۴۵ صفحه چاپ شد. شیخ آقابزرگ در چاپ آن نیز دخالت داشت. اما علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطا قرار شد کتاب «تاریخ آداب اللغه» جرجی زیدان را نقد کند و اشتباهات وی را باز گوید. وی این کار را کرد و نقدی جامع و علمی بر هر چهار جلد کتاب زیدان نوشت. شیخ آقابزرگ ـ از میان این سه یار علمی ـ متعهد شد فهرستی برای تألیفات شیعه بنویسد.

چنین بود که کار بزرگ و جامعی با نام «الذریعه» در فرهنگ شیعه آغاز شد. ناگفته نماند که الذریعه در ۲۹ جلد انتشار یافت.

### طبقات اعلام‌الشیعه

این اثر بی‌نظیر حاصل هشتاد سال پژوهش علامه‌ی تهرانی و بزرگ‌ترین کاری است که تاکنون در علم تراجم و زندگی‌نامه‌ی بزرگان شیعه صورت گرفته است.

این دایرة‌المعارف را می‌توان به آسمانی پر از آینه تشبیه کرد که مراتب علم و فرهنگ شیعه را در طول هزار و صد سال به خوبی می‌نمایاند. محقق تهرانی در این اثر پر بار و ماندگار، زندگانی علمای شیعه را از قرن چهارم تا قرن چهاردهم به رشته‌ی تحریر کشیده است. او گذشته از عنوان کلی طبقات اعلام‌الشیعه، برای هر قرن عنوان و نام ویژه‌ای برگزیده است.

شیخ آقا بزرگ به حقیقت مردی خستگی‌ناپذیر و نستوه بود. همیشه در تلاش و تکاپو و شیفته‌ی کار و تحقیق بود. اگر مجموعه‌ی آثار ماندگارش یک‌جا گردآوری و تحقیق شود، سر به صد جلد خواهد زد. او از همان نخستین روزهای ایام جوانی دست به استنساخ ده‌ها نسخه‌ی کم‌یاب و کتاب معتبر زد و تا آخر عمرش که قامتش از خمیدگی حالت رکوع دایم یافته بود، باز سر در کتاب و دست در قلم داشت.

محقق تهرانی با وجود آن همه کار طاقت‌فرسا، هیچ وقت از محراب مسجد و سنگر سجاده غافل نبود. تا زمانی که پا به آستانه‌ی هشتاد سالگی نگذاشته بود و خارهای پیری هنوز در کویر کهن‌سالی پاهای خسته‌اش را به سختی نمی‌آزرد، سیر و سلوک هفتگی خود را که چهارشنبه شب‌ها ادامه داشت ترک نگفت. او هر شب چهارشنبه از نجف تا «مسجد سهله» را پیاده می‌پیمود تا در آن مسجد مقدس (واقع در ۱۰ کیلومتری نجف) آینه‌ی جان را با گلاب دیدگان صیقل دهد. گذشته از این‌که او با نماز و دعا در مسجد سهله اُنس و اُلفتی دیرینه و دل‌انگیز داشت، روزی سه بار جماعتی از خداخواهان و دل‌دادگان را در معراج نماز رهبری می‌کرد و در آن پروازهای عاشقانه، پیش‌نماز پرستوهای عشق و عرفان بود. تا سال ۱۳۷۶ ق، در مسجد طوسی نجف، نماز جماعت را به‌پا می‌داشت تا آن‌که در

آن سال در راه زیارت کربلا دچار تصادف شد و آسیب دید. از آن پس به علت دوری مسجد طوسی دیگر نتوانست امامت آن مسجد را ادامه دهد و ناچار «مسجد آل‌طریحی» را که به خانه‌اش نزدیک بود، برگزید و تا نزدیکی‌های وفاتش امامت آن مسجد را به عهده داشت.

### خاموشی خورشید

دوازدهم اسفند ۱۳۴۸ ش. بود. از طرفی دیگر تقویم تاریخ روز جمعه ۱۳ ذیحجه‌ی ۱۳۹۸ ق. را نشان می‌داد که ساعت یک بعدازظهر، قلب خورشید پژوهش از تپش افتاد. سید جلیلی از ارادتمندان شیخ و از علمای پارسای نجف، که بعدها با نام شهید محراب، آیت‌الله مدنی شهره‌ی آفاق شد، برای غسل و کفن پیکر پیر پژوهش‌گران قیام کرد. عصر همان روز، ساعت ۶ بعدازظهر، پیکر پاک شیخ را برای طواف بر مرقد سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام و برادرش حضرت ابوالفضل العباس به کربلا انتقال دادند.

پس از تشییع با ازدحام و احترام مردم کربلا پیکر پیر پژوهش به نجف اشرف برگردانده شد. فردای آن روز پیکر شیخ در میان سیل خروشان مردم از جامعةالنجف به سوی حرم مولای متقیان امام علی علیه‌السلام تشییع شد... شاگردان شیخ، پیکر استاد را به دور ضریح امام علی علیه‌السلام طواف دادند، سپس بنا به وصیت شیخ، به جای‌گاهی که نخست قسمتی از خانه‌ی مسکونی خودش بود و بعدها قسمتی از کتابخانه‌ی موقوفه‌ی او شده بود حمل گردید تا در آستانه‌ی کتابخانه‌ی عمومی خود دفن شود.



## جعفری، علامّه محمّدتقی

**(۱۳۰۴ ـ ۱۳۷۷ هـ. ش)**

استاد محمّدتقی جعفری در سال ۱۳۰۴ ش. در شهر تبریز به دنیا آمد. پدرش، «کریم» درس نخوانده بود، اما صدق و صفای خاصی داشت. او نانوا بود و هیچ وقت بدون وضو دست به خمیر نان نمی‌زد. حافظه‌ی این نانوای مکتب نرفته چنان قوی بود که اغلبِ سخنان واعظان شهر را با دقت و تفصیل، برای دیگران بیان می‌کرد.

در روزگاری که تبریز دچار قحطی شده بود، در یکی از شب‌ها، کریم با هزار زحمت دو عدد نان سنگک و مقداری شیرینی خرید. در بین راه

منزل، دو نفر را در خرابه‌ای دید که مشغول خوردن استخوان و لاشه‌ی گوسفند و مرغ مرده‌ای بودند. دلش به حال آنان سوخت و یکی از نان‌ها و شیرینی را به آن‌ها داد. چند قدمی دور نشده بود که نزد آن دو برگشت تا شاید بتواند کمک دیگری انجام دهد. در این هنگام دید که آنان دست به دعا بلند کردند و با سوز دل گفتند: ای مرد مهربان! خدای بزرگ و بخشنده به تو فرزندی صالح و نیک عنایت فرماید. هم‌چنان که ما را خوش‌حال کردی، خدای رحیم چشم تو را روشن کند!

همسر کریم، با سواد بود و قرآن را به خوبی می‌خواند. او قرائت قرآن را به محمّدتقی تعلیم داد. محمدتقی چنان خوب قرائت قرآن را فرا گرفته بود که وقتی در ۶ سالگی وارد مدرسه‌ی «اعتماد» تبریز شد، مدیر مدرسه، آقای جواد اقتصاد خواه، بعد از شنیدن قرائت قرآن او لبخندی زد و گفت: بارک اللّه! خیلی خوب خواندی! نیازی به درس‌های کلاس اول و دوم نداری؛ از فردا وارد کلاس سوم شو!

حافظه‌ی قوی محمدتقی همگان را به شگفتی وامی‌داشت؛ به طوری که متن کلیله و دمنه را از حفظ می‌خواند و معنای عبارات مشکل را شرح می‌داد. معلمان مدرسه‌ی اعتماد، همواره او را تشویق می‌کردند.

محمدتقی در مدرسه‌ی اعتماد تبریز مشغول تحصیل بود. او بسیار به دانش اندوزی علاقه‌مند شده بود. به همین سبب در کلاس پنجم به رتبه‌ی اول دست یافت؛ اما بخش‌نامه‌ای اوضاع را دگرگون ساخت. از مرکز دستور رسید: همه‌ی دانش‌آموزان باید لباس طوسی روشن بپوشند.

پدرش توانایی مالی نداشت تا برای فرزندانش لباس نو بخرد. محمدتقی به ناچار درس را رها کرد و به کار روی آورد. از جانب مدرسه گفتند: دولت مخارج لباس دانش‌آموزان ممتاز را می‌دهد. ولی کریم آقا حاضر نبود زیر بار منّت برود. محمدتقی در ۸ سالگی درس را ترک کرد و به عنوان کارگر کفاش مشغول به کار شد و یک سال و نیم به این کار اشتغال داشت، تا این که شبی در خواب مطالبی را گفت و پدرش که در بالینش بود، آن زمزمه‌ها را شنید:

«مراد و هدف و مقصود ما علم بود؛ افسوس که روزگار آن را از ما گرفت!»

روز بعد، پدر از محمدتقی جریان خواب را پرسید و وقتی شدت علاقه‌ی او را به تحصیل دریافت، گفت: حالا که این قدر دوست دارید درس بخوانید، درستان را ادامه بدهید! خدا روزی‌رسان است!

محمدتقی و برادرش ـ محمد جعفر ـ تصمیم گرفتند نصف روز را کار کنند و نصف دیگر را مشغول تحصیل علم شوند. در این زمان، آن‌ها وارد مدرسه‌ی طالبیّه شدند.

محمدتقی در مدرسه‌ی طالبیّه نخست «امثله» و «صرف میر» را نزد استاد سیدحسن شربیانی و «البهجة المرضیّة» و «المطول» را نزد استاد میرزا علی اکبر اهری فرا گرفت.

محمدتقی در ۱۵ سالگی و در سال ۱۳۱۹

ش. برای ادامه‌ی تحصیل، تبریز را به مقصد تهران ترک کرد.

مدرسه‌ی فیلسوف، واقع در جوار امامزاده اسماعیل و ابتدای یکی از ورودی‌های بازار قدیمی تهران، اولین جایی بود که محمد تقی برای کسب دانش قدم به آن جا گذارد. او در مدرسه‌ی فیلسوف، از استاد آیت‌اللّه حاج شیخ محمدرضا تنکابنی پدر حجت الاسلام محمدتقی فلسفی ـ «مکاسب» و «کفایة» را آموخت. آیت‌اللّه میرزا مهدی آشتیانی حکیمی بود که در مدرسه‌ی مروی تدریس می‌کرد. محمدتقی نزد آن استاد بزرگ رفت و حکمت منظومه‌ی حکیم ملا هادی سبزواری و بخشی از امور عامه‌ی اسفار را از ایشان یاد گرفت.

## روزگار سخت

روزی حجت الاسلام محمدتقی جعفری بعد از دو شبانه روز گرسنگی به بقالی محله مراجعه و درخواست یک کیلو برنج، یک سیر روغن و هفت سیر خرما کرد. مغازه‌دار اجناس مورد نظر را تهیه کرد و تحویل داد و قیمتش را طلبید. وقتی جواب شنید که دو ـ سه روز دیگر پرداخت خواهم کرد، با کمال خونسردی اجناس را گرفت و سر جای خود گذاشت و گفت: من نسیه نمی‌دهم.

محمدتقی بدون آنکه چیزی بگوید، برگشت و غمگین به حجره‌اش رفت. عصر آن روز بی‌حالی غلبه کرد و ناچار دراز کشید. در این حال سیّدی که از طلاب مدرسه بود و در همسایگی او حجره داشت، وارد شد و اشکالی راکه در یکی از مباحث کتاب معالم برایش مطرح شده بود، بیان کرد. محمدتقی با شرمندگی گفت: «فعلاً حال ندارم.»

سید قضیّه را فهمید و گفت: من کته پخته‌ام و هنوز ناهار نخورده‌ام. امروز مهمان ما باش.

کته‌ی سیّد را با هم خوردند و اشکال معالم هم به بهترین صورت حل شد.

## میهمان نجف

محمدتقی در سال ۱۳۶۳ هـ. ق. وارد نجف شد. دو یا سه روز بعد از ورود به نجف به بیماری خاصّی دچار شد که وقتی بدنش را می‌خاراند سرخ می‌شد و باد می‌کرد. یکی از طلاب آذربایجانی از او سؤال‌هایی کرد و بعد برایش آشی پخت و آورد و او که پنج ـ شش روز بود هیچ نخورده بود؛ با اشتهای تمام از آن غذا خورد و به تدریج حالش خوب شد. وقتی توان برخاستن یافت، به سرعت به حرم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رفت و نجواها کرد و اشک‌ها ریخت و گفت: «خلاصه، به ما ظرفیتی برای امتحان عطا کن و ما را بیش از این امتحان نکن.»

او با جدّیت مشغول تحصیل شد و در درس‌های استادان بزرگی شرکت کرد و از آنان بهره‌ها برد، از جمله آیت‌اللّه شیخ محمدکاظم شیرازی؛ آیت‌اللّه سیدابوالقاسم خویی؛ آیت‌اللّه سید محمود شاهرودی؛ آیت‌اللّه سید جمال

گلپایگانی؛ آیت‌الله محمد هادی میلانی؛ آیت‌الله صدرا قفقازی؛ آیت‌الله مرتضی طالقانی؛ آیت‌الله سیدمحسن حکیم و آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی.

حوزه‌ی علمیه‌ی نجف از نظر علمی و معنوی غنی و پر بار بود. در بین طلاب، روحیه‌ی یگانگی و صداقت و صمیمیت حکم‌فرما بود؛ به طوری که اگر کسی شام یا ناهار نداشت، می‌توانست به حجره‌ی طلبه‌ی دیگری برود و غذا درست کند و بخورد، بدون آن که نیازی به اجازه باشد. با آن که وضع مالی اهل علم مساعد نبود، اما روح ایثار و مهرورزی بر آن‌ها حاکم بود. محمدتقی در نجف نیز مجبور شد در کنار تحصیل، روزی چند ساعت به کار بپردازد. او مانند آخوند خراسانی ـ صاحب کفایه ـ شب‌ها زود می‌خوابید و نیمه‌های شب برای عبادت و مطالعه برمی‌خاست. در هنگام خواب چون بالش نداشت، کفش‌هایش را زیر سر می‌گذاشت.

محمدتقی در ۲۳ سالگی از آیت‌الله محمد کاظم شیرازی اجازه‌ی اجتهاد دریافت کرد و اولین کتابش را در همان زمان به نام «الامر بین الامرین» (تقریر درس‌های آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی) نشر داد. او در مسجد هندی تدریس مکاسب را نیز آغاز کرد.

### اجازه‌ی اجتهاد

محمدتقی وقتی وارد ایران شد، نخست به قم رفت؛ اما آب قم با مزاج او نساخت. پس به مشهد شتافت و به مدت یک سال در درس فقه و اصول آیت‌الله سید محمد هادی میلانی شرکت کرد. روزی در حجره‌اش مشغول مطالعه بود که داماد آیت‌الله میلانی ـ سید رسول دشتی ـ نامه‌ای را از سوی آیت‌الله میلانی به او داد. در آن چنین نوشته شده بود: «... نور چشمم، علاّمه‌ی گران‌قدر حجت الاسلام و المسلمین؛ حاج میرزا محمدتقی جعفری ـ دامت تأییداته ـ مدت زیادی از عمرش را در تحصیل معارف حقه‌ی الهیّه صرف نمود و کوشش و اجتهاد در بالا بردن علوم دینی کرد و در دروس فقه و اصول من؛ محققانه و موشکافانه حضور یافت. سپس با سپاس الهی در علوم اسلامی به مرتبه‌ای نامدار و در اجتهاد به مقامی رفیع دست یافت...»

محمدتقی نه از آیت‌الله میلانی درخواست اجازه‌ی اجتهاد کرده بود و نه از اجازه نامه‌ی ایشان اطلاع داشت. محمدتقی ۲۸ ساله متواضعانه خود را کوچک‌تر از این مسایل می‌دانست؛ با آن که در ۲۳ سالگی نیز از آیت‌الله محمدکاظم شیرازی اجازه‌ی اجتهاد دریافت کرده بود.

کم‌تر از ۲ سال در مشهد ماند و بعد به تهران مهاجرت کرد و حدود ۴ سال در مدرسه‌ی مروی به تدریس منظومه و عروةالوثقی پرداخت. به درخواست مردم، به سخنرانی در مدرسه‌ی سپهسالار نیز پرداخت. از جمله درباب ربا و حرمت آن سخن گفت. به او خبر دادند بعضی از افرادی که در جلسه‌ی سخنرانی شما حاضر

می‌شوند، خود ربا خوارند! شگفت زده پرسید: پس این‌ها که ما گفتیم تأثیرش چه بود؟! چون پاسخ شنید که: «می‌آیند و می‌نشینند و از صحبت شما لذت می‌برند؛ اما اثرش معلوم نیست!» برنامه‌ی سخنرانی را تعطیل کرد.

**حضور در انقلاب**

به تدریج، استاد جعفری برای اقشار گوناگون مردم در دانشگاه‌ها و مساجد و... به سخنرانی پرداخت. ساواک برای کنترل این جلسات، مأمورانی را می‌فرستاد تا از آن گزارش تهیه کنند. هم اکنون بیش از ۱۸۰ سند از گزارش‌های ساواک درباره‌ی علامه‌ی جعفری در دست است که در کتاب «چراغ فروزان» منتشر شده است.

چون مأموران ساواک به درستی نمی‌توانستند از مباحث علمی و فلسفی استاد آگاه شوند، به ناچار از طریق منابع و مأموران متعدد از جلسات استاد گزارش تهیه می‌کردند؛ به طوری که در طول سالیانی که استاد زیر نظر ساواک بود، بیش از ۲۰ منبع از جلسه‌های ایشان گزارش داده‌اند.

بنابر اسناد ساواک، در جلسات استاد جعفری، عموماً جوانان و دانشجویان شرکت می‌کردند و تعداد آن‌ها زیاد و حدود ۵۰۰ نفر بود.

ساواک در سال ۱۳۴۴ استاد را احضار کرد و تأکید کرد که در درس‌های خودتان دو موضوع را رعایت کنید: «۱ ـ نسبت به شاه مطلبی نگویید. ۲ ـ نسبت به اسرائیل حمله و اعتراض نکنید.»

در بهمن ۱۳۴۶، استاد برای بار دوم به ساواک احضار شد. در آبان ماه سال ۱۳۵۱، ساواک تهران به مدیر کل اداره‌ی پنجم دستور داد که مکالمات تلفنی محمدتقی جعفری را کنترل و شنود کند. ساواک یک بار نیز در ساعت ۲ نیمه شب به منزل استاد جعفری حمله کردند و تا ساعتی کتابخانه‌ی ایشان را بازرسی کردند، اما چیزی نیافتند و دست خالی بازگشتند.

**مُفسّرِ مثنوی**

استاد جعفری در نجف با کتاب اشعارِ مثنوی آشنا شد و ابیات بسیاری از آن را حفظ کرد. بعد از اقامت در تهران، از سال ۱۳۴۴ این مسأله را جدی‌تر گرفت و مجلس تفسیر برای مشتاقان تشکیل داد. مولوی در مثنوی، به بیش از $\frac{۲}{۳}$ از آیات قرآن کریم استناد کرده است. استاد جعفری می‌گفت: «مولوی در مثنوی، نگرشی قوی از نظر عرفانی، روایی و اخلاقی دارد؛ اما با این همه، معصوم نیست و نباید کورکورانه همه‌ی مطالب او را پذیرفت.»

روزی بدیع الزمان فروزانفر (۱۲۷۸ ـ ۱۳۴۹ ش.) ـ از استادان ممتاز و مشهور و بسیار سخت‌گیر دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران ـ سوار اتوبوس شد تا به مشهد برود. از قضا استاد نیز در آن اتوبوس بود که ناخواسته با یک دیگر آشنا شدند. فروزانفر که پی به عظمت علمی و گستردگی دانش ایشان برده بود، مصرانه خواست تا تدریس در دانشگاه تهران را بپذیرد؛ اما درخواستش پذیرفته نشد. روزی در جلسه‌ای؛

استاد جلال الدین همایی ـ استاد دانشگاه تهران ـ خطاب به استاد جعفری گفت: خدا را شکر می‌کنم شما با این که در نجف به تحصیل فقه و اصول اشتغال داشتید؛ از مثنوی غافل نماندید و به تحقیق درباره‌ی آن پرداختید. بعد با شیفتگی پرسید: من پس از پیامبران علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام فردی را به بزرگی مولوی سراغ ندارم. بعید می‌دانم کسی مانند او پا به عرصه‌ی وجود بگذارد؛ نظر شما چیست؟ استاد پاسخ داد: من به خود اجازه نمی‌دهم پرونده‌ی مغز بشری را ببندم. مولوی مرد بسیار بزرگ و با عظمتی بود، اما این که آیا نظیر مولوی کسی نیامده و یا نخواهد آمد؛ قابل اثبات نیست. بعد از آن نگارش تفسیر مثنوی در ۱۴ جلد، در سال ۱۳۵۳ پایان یافت.

**ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه**

ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه آغاز شد و تا پایان عمر استاد ادامه یافت و ۲۷ جلد از آن منتشر شد. علامه‌ی جعفری با تمام صلاحیت‌هایی که در شناخت هستی و جهان بینی‌های شرقی و غربی داشت، کوشید کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به درستی بشناسد و به بهترین شکلی بشناساند. در این راه، او مکاتب گوناگون و نظریه‌های مختلف را به میدان طلبید و با قدرت استدلال نشان داد که نهج‌البلاغه، کلام خالق نیست، اما برتر از کلام هر مخلوقی است و مطالب آن اگر درست و کامل روشن گردد، سراسر حقیقت و درستی است و در آن هیچ کژی و اشتباهی راه ندارد. استاد با تمام مقام علمی‌اش، بسیار متواضع بود و ظرفیت و سعه‌ی صدر شگفت آوری داشت. آیت‌اللّه سیدرضا برقعی ـ از بنیان‌گذاران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ـ نقل می‌کرد:

«در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی هنگامی که چند جلد از «ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه» منتشر شده بود، روزی به دفتر نشر رفتم. یکی از نویسندگان آمد و با عصبانیّت شروع کرد به عیب‌جویی از استاد جعفری و کتابش که این شخص کیست؟! و این چه تفسیری است؟! و این لاطائلات چیست که می‌گوید؟!

در همین هنگام، استاد جعفری وارد شد. این نویسنده‌ی پرخاش‌گر استاد را نمی‌شناخت. من هم که از قدرت استاد بر کنترل خود و تقوا و اخلاق خوششان با خبر بودم، به استاد گفتم: ایشان آقای... است و درباره‌ی مؤلف کتاب ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه سخن می‌گوید. آقای جعفری با حوصله و دقت به سخنان آن شخص گوش داد. اما هر چه بیش‌تر تأمل کرد چیزی جز چند ادعا و تعابیر ناروایی چون: «این لاطائلات»؛ «این مزخرفات» و... در کلام این فرد عصبانی نیافت. پس از روی تعجب به خنده افتاد. وقتی همه‌ی سخنان و ناسزاهای این انسان پر مدعا تمام شد؛ رو به او کردم و با دست، علامه‌ی جعفری را نشان دادم و گفتم: ایشان آقای جعفری صاحب ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه است.

از شدت خجالت صورتش سرخ شد و با نهایت شرمندگی و بدون خداحافظی و هیچ

کلامی دوان دوان بیرون رفت.

### حضور در جبهه

استاد جعفری در سال ۱۳۶۱ ، روال منظم و معمول تحقیق و تدریس و تألیف را بر هم زد و در شهر جنگ زده‌ی دزفول حضور یافت. حضور استاد در زمانی بود که دزفول مرتب موشک باران می‌شد. استاد جعفری در جمع رزمندگان اسلام حضور یافت و برای آنان سخنرانی کرد و فرماندهان جنگ و بسیجیان و پاسداران اسلام و ایران را تحت تأثیر شدید قرار داد. استاد در خانه‌ی مرحوم آیت‌اللّه سیدابوالفضل نبوی اقامت کرده بود. در همین زمان، موشک‌های دشمن چند بار شبانه به نزدیکی آن منزل اصابت کرد. به این جهت، فرماندهان به ناچار از استاد درخواست خاضعانه کردند که در سنگری اسلام را یاری کند که سنگربانی آن را حتی هزاران هزار تن از عاشق‌ترین رزمندگان اسلام هم نمی‌توانستند به عهده بگیرند. استاد پذیرفت و به سنگر تحقیق، تألیف و تدریس بازگشت.

در دهم مهرماه ۱۳۷۶، مراسم نکوداشت منزلت علمی علامه‌ی جعفری در دانشگاه تهران برگزار شد. استاد جعفری ابتدا امتناع می‌کرد و نمی‌پذیرفت که چنین بزرگ‌داشتی برگزار گردد؛ اما بعد بر اثر اصرار دانشمندان و این که چنین کاری در واقع بزرگ‌داشت علم و تحقیق است، نه صرفاً بزرگ‌داشت یک شخص؛ با کراهت پذیرفت.

### شاگردان استاد

استاد جعفری حدود ۵۰ سال به تعلیم و تربیت افراد جامعه اشتغال داشت. در این مدت طولانی بسیاری از پژوهش‌گران حوزه و دانشگاه از دروس ایشان استفاده کرده و نکته‌ها آموختند که از جمله می‌توان به دکتر «عبدالرحیم گواهی»؛ دکتر «عبداللّه نصری» و حجت الاسلام دکتر «محمّد مهدی گرجیان» اشاره کرد.

### آثار علمی

از استاد، بیش از ۱۰۰ کتاب باقی مانده است؛ از جمله:

۱ ـ ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه (۲۷ جلد).
۲ ـ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی (۱۵ جلد).
۳ ـ انسان از دیدگاه قرآن.
۴ ـ نیایش حسین علیه‌السلام در عرفات.
۵ ـ فلسفه و هدف زندگی.
۶ ـ فلسفه‌ی زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام.
۷ ـ حکمت اصول سیاسی اسلام.
۸ ـ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب و تطبیق آن دو، بر یک‌دیگر.
۹ ـ فرهنگ پیرو، فرهنگ پیش‌رو.
۱۰ ـ علم و دین در حیات معقول.

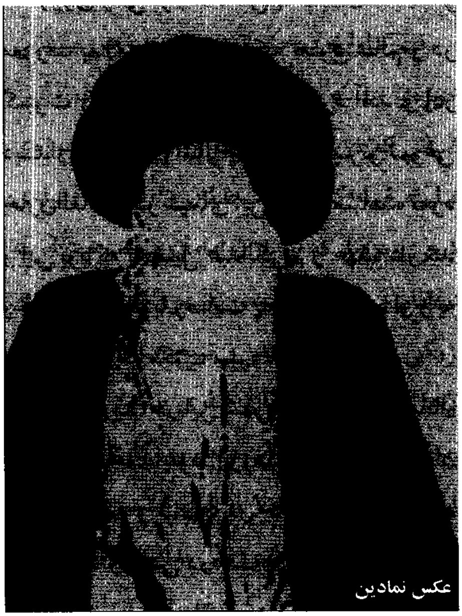
### پایان عمر

استاد در اواخر زندگی، دچار بیماری سرطان ریه شد. پزشکان این بیماری را در مرداد ماه ۱۳۷۷ تشخیص دادند. فرزند علامه، ـ دکتر

غلامرضا جعفری ـ که در نروژ مشغول تحصیل در دوره‌ی فوق دکترا بود، به ایران آمد تا ایشان را برای ادامه‌ی معالجه به آن جا ببرد. استاد هنگام خداحافظی با خانواده گفت: «این سفر بدون بازگشت است. پس از مرگ من، درباره‌ی من اغراق نکنید.» و به فرزندش گفت: «جلال الدین! حال که به عمر خود نگاه می‌کنم، می‌بینم که چه‌قدر سریع گذشت.»

در نروژ ماجرای جالبی روی داد: شبی یکی از دوستان دکتر غلامرضا جعفری او و استاد را برای شام به منزل خود دعوت کرد. استاد و فرزندش در موقع مقرر به آن جا رفتند. هنگام شام، استاد ناراحت شد و گفت: «بوی تعفن می‌آید!» هر چه به او گفته شد که تعفنی در کار نیست، نپذیرفت. سرانجام دکتر غلامرضا جعفری برخاست و همراه پدر؛ شام نخورده از آن جا خارج شدند. صبح روز بعد دکتر جعفری با آن دوست تماس گرفت تا عذرخواهی کند. اما با کمال تعجب دوستش گفت: برای شام شب گذشته نتوانستم مرغ ذبح اسلامی تهیه کنم، به ناچار از مرغ‌های معمولی استفاده کردم. از این که داشتم مرغ نجس به استاد می‌دادم؛ بسیار ناراحت بودم! و خیلی خوش‌حال شدم که ایشان شام نخوردند!

استاد جعفری در بیمارستان «لیستر» شهر لندن نیز بستری شد؛ اما سرانجام در ۲۵ آبان ۱۳۷۷ ش. به ملکوت اعلی پیوست.




## حائری، آیت‌الله عبدالکریم
## (۱۲۶۷-۱۳۵۵ هـ. ق)

سال ۱۲۶۷ هـ. ق در روستای «مهرجرد» یزد در خانه‌ی مردی پاک‌دل و پرهیزکار به نام «محمد جعفر» کودکی پا به عرصه‌ی حیات گذاشت و عبدالکریم نام گرفت. وی دوران کودکی را در دامان پُر مهر مادری سپری کرد تا به شش سالگی رسید. در آن روزگار که عبدالکریم بایستی پایش به مکتب باز می‌شد، در مهرجرد از مدرسه و مکتب خبری نبود و کودکانی که بزرگ می‌شدند، به دنبال کار و حرفه‌ی پدران خود رفته، بهار عمرشان را در مزارع سپری می‌کردند. اما عبدالکریم که گویی سرنوشتی جز این داشت، مورد لطف الهی قرار گرفت و خیلی زود وسیله‌ی درس و دانش اندوزی برایش فراهم شد.

روزی یکی از بستگانش به نام محمد جعفر معروف به (میرابوجعفر) ـ که خود عالم و در کسوت روحانیّت بود ـ به مهرجرد آمد و [در دیدار نخست] آثار استعداد و پرتو نبوغی خارق‌العاده را در سیمای این کودک مشاهده نمود و این بود که تحصیل عبدالکریم را عهده دار شد و در همین سفر با رضایت پدر و مادرش، او را به اردکان برد و به مکتب سپرد.

عبدالکریم، در این شهر ناآشنا چندین سال در رفت و آمد بود. روزها در درس استادان حاضر می‌شد و شب‌ها در خانه‌ی میرابوجعفر به سر می‌برد و گاهی در شب‌های جمعه به منظور دیدار با پدر و مادر راه مهرجرد را پیش می‌گرفت. عبدالکریم هر چند با رحلت پدر مدّتی از تحصیل باز ماند؛ امّا این فراق از مکتب چندان طول نکشید و دیگر بار شوق مدرسه و مکتب، قرار از کف اختیار او ربود و عشق به معارف قرآن در دلش جوانه زد و این بار راه حوزه‌ی علمیه‌ی یزد را در پیش گرفت.

## شوق دیدار

هنوز بیش از ۱۸ بهار از عمر عبدالکریم سپری نگردیده بود که شوق دیدار عتبات در دل وی جوشیدن گرفت و راهی سرزمین عراق شد. چهار شهر مذهبی عراق (نجف، کربلا، کاظمین و سامرا) که فرزندان پیامبر خدا را میزبان هستند و خاکشان وجود پاک امامان بزرگوار ما را در آغوش خود کشیده است، عتبات می‌گویند.

او به همراه مادر خویش با کاروان زیارتی راهی آن‌جا شد و بی‌درنگ به حلقه‌ی عالمان بزرگی که گرداگرد امامان را گرفته بودند، پیوست. عبدالکریم ابتدا چند سالی در حوزه‌ی علمیه‌ی کربلا در محضر آیت‌اللّه فاضل اردکانی بود و پس از آن با راهنمایی استادش به حوزه‌ی علمیه‌ی سامرا و به محضر میرزای بزرگ شیرازی شتافت.

وی در سال‌هایی که در حوزه‌ی علمیه‌ی سامرا حضور داشت، از خرمن دانش فقهای بزرگی چون آیت‌اللّه سیدمحمد فشارکی، آیت‌اللّه محمد تقی شیرازی و آیت‌اللّه شیخ فضل اللّه نوری، که هر یک از ستاره‌های درخشان آسمان فقاهت به شمار می‌رفتند، خوشه‌ی علم و معنویت می‌چید.

## اقامت در کربلا

آیت‌اللّه حائری پس از رحلت میرزای شیرازی راهی نجف گردید و در آن‌جا رحل اقامت افکند اما به زودی دریافت که حوزه‌ی علمیه‌ی کربلا اکنون به وجود او نیاز بیش‌تر دارد. به همین سبب شهر امام مظلومان حسین علیه‌السلام را برگزید و راهی کربلا گردید.

کربلا که روزگاری حوزه‌ی علمیه‌ی معروف و با شکوهی داشت، در آن روزها دیگر شکوه و رونق خود را از دست داده بود و هیچ جنب و جوشی در مدرسه‌های علمیه به چشم نمی‌خورد و از تراکم طلاب مثل سال‌های دوران تحصیل او خبری نبود.

آیت‌اللّه حائری در اواخر سال ۱۳۳۲ هـ. ق وقتی ماجراجویی انگلیس در عراق شدت گرفت و دامنه‌ی آشوب به شهر کربلا نیز کشیده شد، به دعوت مردم اراک عزم سفر به ایران کرد و تا سال ۱۳۴۰ که عازم قم شد، در کنار مردم این دیار و در خدمت حوزه‌ی علمیه‌ی شهر اراک بود.

آیت‌اللّه حائری به مدت هشت سال در این حوزه‌ی پر شکوه بر مسند تدریس تکیه زد و در کنار مسؤولیت سنگین مرجعیت از پرورش و شکوفایی استعدادهای طلاب جوان نیز لحظه‌ای غافل نبود و به موجب اهمیت فوق‌العاده به این امر صدها جوان پاک طینت دیگر را که امید آن می‌رفت همه در زمره‌ی مراجع بزرگ به شمار آیند، در دامان پر مهر و محبت پدرانه‌ی خود پرورش داد.

## قم شهر فضیلت

قم از بزرگ‌ترین شهرهای مذهبی جهان تشیّع به شمار می‌آید که از روزگاران نخست تولد تشیع در ایران، به مرکزیّت شیعه شهرت داشته و تاکنون نیز مرکزیّت شیعه شهرت داشته و تاکنون نیز مرکزیّت خود را در دانش و بینش اسلامی و تصمیم‌گیری درباره‌ی حوادث سیاسی و اجتماعی حفظ کرده است. این شهر همانند شهرهای نجف و کربلا در سال‌های پس از ظهور اسلام ایجاد گردید و با ورود دختر امام موسی کاظم علیه‌السلام و بعدها به سبب وجود بارگاه عظیم آن حضرت به عظمتش افزوده شد و مورد توجه مشتاقان اهل علم و ایمان قرار گرفت.

قم تاریخ درخشانی در خصوص برپایی حوزه‌ی علمیّه و پای‌گاه دینی مردم دارد. اولین کسانی که در این شهر برای تأسیس حوزه‌ی علمیّه قیام کردند، محدثان و راویان قبیله‌ی اشعری بودند که از یاران امامان معصوم علیهم‌السلام به شمار می‌رفتند. سپس ظهور شخصیت‌های بزرگی چون شیخ کلینی و شیخ صدوق و پس از آن‌ها رو آوردن شیعیان علوی بدین حوزه بر رونقش افزود. اما با این‌همه، روزگاری نیز خالی از عالمان بوده است و از قرن ششم هجری تا دوران صفویه چندان رونقی نداشته است و بر حجره‌های مدارس آن گرد غربت و تنهایی نشسته بود.

در اوایل قرن یازدهم هـ. ق چند سالی شخصیت‌های بزرگی چون صدرالدین شیرازی، فیاض لاهیجی و فیض کاشانی و بعدها میرزای قمی در مدارس این شهر به بحث و اشاعه‌ی علوم اسلامی در فقه، تفسیر کلام، فلسفه و عرفان پرداختند و با تشکیل جلسات پر شکوه علمی مدتی شعله‌ی دانش را در این شهر روشن نگه داشتند، اما پس از آن تا روزی که آیت‌اللّه حائری پا به این شهر می‌گذارد، وضع حوزه‌های علمیّه هم‌چنان اسف‌بار و مدت‌ها عظمت گذشته فراموش شده بود.

آیت‌اللّه حائری در اواخر زمستان ۱۳۰۰ هـ. ش (۲۲ رجب ۱۳۴۰ ق.) بود که با فرزند بزرگش حاج شیخ مرتضی حائری به همراه

آیت‌اللّه محمد تقی خوانساری به قصد اجابت دعوت مردم، از اراک به سمت قم حرکت کردند و در میان انبوه جمعیت استقبال کننده وارد شهر قم شدند.

## تأسیس حوزه

تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم چیزی بود که زمزمه‌ی آن قرن‌ها پیش از حوزه‌ی علمیه‌ی نجف شروع شده بود و ریشه در روایات امامان معصوم‌علیهم‌السلام داشت. امام صادق‌علیه‌السلام در قرن دوم هجری قمری به یاران خود درباره‌ی شهر قم و مرکزیت این شهر برای دانش اسلامی چنین فرموده بود:

- زود باشد که کوفه روزگاری از مؤمنان خالی گردد و دانش در آن ناپدید شود... و به شهری که آن را «قم» گویند، ظاهر شود و معدن اهل علم و فضل شود.

حضور آیت‌اللّه حائری در قم این نوید امامان بزرگوار شیعه را که همواره زبان به زبان نقل شده و در ذهن شیعیان جای گرفته بود، تحقق می‌بخشید.

اوایل بهار ۱۳۰۱ ش، پس از دو ماه اقامت آیت‌اللّه حائری در شهر قم، در منزل آیت‌اللّه پایین شهری، جلسه‌ای از طرف علما، بازاریان و کسبه‌ی تهران تشکیل شد که بزرگانی از فقهای قم چون آیت‌اللّه بافقی، آیت‌اللّه کبیر و آیت‌اللّه فیض در آن شرکت داشتند. در این جلسه، گفت‌وگو پیرامون حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ساعت‌ها به درازا کشید و سرانجام نظر نهایی به آیت‌اللّه حائری محوّل شد.

همه‌ی علما و بزرگان علم و معرفت، در قبول این امر مهم به آیت‌اللّه حائری اصرار کردند و بسیاری از بازاریان و کسبه در تأمین مالی حوزه اعلام آمادگی نمودند.

آیت‌اللّه حائری ابتدا بر این عقیده بود که بزرگان قم خود این کار را انجام دهند و از عهده‌ی این امر خطیر نیز بر خواهند آمد، امّا چون اصرار بی‌حد علما را مشاهده کرد، تکلیف را بر عهده‌ی خود ثابت دید و این نکته را بیان فرمود: «استخاره خواهیم کرد که آیا صلاح است در قم مانده، به فضلا و محصلین حوزه‌ی اراک که انتظار بازگشت مرا دارند، بنویسم به قم بیایند یا نه؟»

وی صبح روز بعد، پس از آن‌که نماز صبح را به پایان رساند، در حرم حضرت معصومه‌علیهاالسلام به دعا و نیایش ایستاد و به قرآن روی آورد. نقل است که آیت‌اللّه حائری به قرآن استخاره نمی‌کرد و می‌فرمود: من درست نمی‌فهمم که مثلاً «یسبح له ما فی السموات و الارض» نسبت به موضوع استخاره خوب است یا بد؛ اما در مورد ماندن در قم به قرآن استخاره کرد و خود را به مشیّت الهی سپرد، که آیه‌ای زیبا و مناسب حالش «... وأتونی باهلکم اجمعین»[1] خط مشی آینده‌ی او را ترسیم نمود و آیت‌اللّه حائری را مصمّم ساخت حوزه‌ی علمیه‌ی قم را سامان داده، شاگردان خود

۱. سوره یوسف، آیه‌ی ۹۳، یعنی «پدر و همه‌ی کسان خود را نزد من بیاورید.»

را از اراک به این شهر فراخواند.

با اقامت گزیدن آیت‌اللّه حائری در قم، بنیان حوزه‌ی علمیّه‌ی قم نیز نهاده شد و با گام‌های بزرگی که ایشان برداشت، این حوزه به تدریج رشد کرد و در ردیف بزرگ‌ترین حوزه‌های علمیه‌ی جهان تشیّع درآمد.

اساسی‌ترین گام آیت‌اللّه حائری پس از تأسیس حوزه، تعمیر مدارس دینی و تغییر روش آموزشی بود که تحولی عظیم را در آن‌ها به وجود آورد و دوران نابسامان حوزه‌ی علمیه‌ی قم که پس از میرزای قمی، وضع رقّت باری یافته بود، پایان گرفت. ابتکار آیت‌اللّه حائری پس از توجه دادن محصلان علوم دینی به ژرف‌نگری در درس و بحث علمی، گزینش «هیأت ممتحنه» برای گرفتن امتحان از دروس حوزوی بود که امروز چنین روشی در آموزش و پرورش همه‌ی کشورها از ضروریات کار محسوب می‌شود.

### در خدمت مردم

آیت‌اللّه حائری کسی نبود که در مقام فقاهت و رسیدگی به امور دینی، مشکلات دیگر اجتماعی و اقتصادی جامعه را به فراموشی سپارد. او در حالی که بر مسند مرجعیّت تکیه زده و استوارترین انسان عصر خود به شمار می‌رفت، در مقابل مشکلات و نیازهای مردم محروم، تحمّل را از دست می‌داد. از این جهت در کنار مسئولیت سخت اداره‌ی حوزه‌ی علمیه، برطرف کردن نیازهای اساسی مردم را از وظایف اصلی خویش می‌دانست:

در حادثه‌ی سیل ۱۳۱۳ ش. سیل، بسیاری از خانه‌های مردم فقیر ساحل رودخانه را طعمه‌ی خود ساخت و انبوهی از آنان را آواره و بی‌خانمان کرد.

در این حادثه آیت‌اللّه حائری با ارسال پیام به سایر شهرهای ایران، خواستار کمک دیگر هم‌وطنان به این شهر سیل زده شد و انبوه کمک‌های مردم را به شهر قم سرازیر ساخت.

بیمارستان فاطمی قم به پیشنهاد آیت‌اللّه حائری و با مساعدت یکی از مؤمنین به نام آقا سیدمحمد فاطمی تأسیس شد و بعدها با وجوهی از ارث آقای سهام‌الدوله توسعه یافته است.

از خدمات دیگر آیت‌اللّه حائری انتقال قبرستان قم به خارج از شهر است. در آن روزها قبرستان بزرگ قم در جوار در شمالی حرم حضرت معصومه علیهاالسلام قرار داشت و چهره‌ی ناخوشایندی به بافت قدیمی شهر داده بود و شهری که پذیرای زایران اهل‌بیت و محل درس و بحث طلاب علوم دینی به شمار می‌رفت، به صورت قبرستانی بزرگ به نظر می‌آمد و ای بسا این امر موجب هتک حرمت به مقبره‌ی بزرگان تلقی می‌شد. آیت‌اللّه حائری در این مورد نیز گام ارزشمندی برداشت و در آن سوی رودخانه که آن روزها خارج از شهر محسوب می‌شد، زمین وسیعی را خریداری و آن را تبدیل به قبرستان عمومی شهر کرد. (این قبرستان قدیمی هم اکنون به «قبرستان نو» معروف است.)

## ویژگی روحی

از خصوصیّات بارز آیت‌اللّه حائری که سایر خصوصیّات اخلاقی دیگر او را تحت‌الشعاع خویش قرار می‌داد، زهد و ساده زیستی و زندگی بی‌آلایش - قبل و پس از مرجعیّت - او بود. پای‌بندی او به طلبگی زیستن تا آخر عمر، از او تندیسی از زهد ساخته بود. او همواره خدا را شاکر بود که از همان اندک چیزی که در دست دارد می‌تواند به وضع فقرا رسیدگی کند. روزی یکی از بزرگان، عبای گران‌قیمتی را به فرزندش هدیه کرد. آیت‌اللّه حائری چون از آن مطلع گردید، با فرزندش به سخن نشست و با این جمله: «فرزندم! این عبا برای تو زیاد است.» او را متقاعد ساخت که آن را فروخته، با پولش سه عبای متوسط برای خود و دو طلبه‌ی دیگر تهیه نماید.

از دیگر ویژگی‌های روحی آیت‌اللّه حائری این‌که اخلاق بسیار خوبی در معاشرت با مردم داشت. وی کم حرف بود و با مردم با مهربانی و ملایمت رفتار می‌کرد و در برخورد با طلاب جوان، حال و روحیه‌ی آن‌ها را مراعات می‌نمود و همواره چهره‌ای بشاش و بر لب‌هایش تبسم داشت.

گاهی در دمادم سحر برای سرکشی و شناخت طلاب پر کار و سحرخیز، راهی مدارس می‌شد و در رفع مشکلات مالی و رفاهی آنان همواره تلاش می‌کرد. بارها می‌شد که به صاحبان مغازه‌های اطراف حرم مراجعه می‌کرد و بدهی طلابی را که از آن‌ها اجناس نسیه برده بودند، ادا می‌نمود.

## بردباری

صبر و بردباری یکی دیگر از خصوصیّات روحی آیت‌اللّه حائری در مقابل مشکلات بود که از وی رادمردی پر استقامت ساخته بود. ایشان در مقابل حوادث و مسایل سیاسی در اوایل شکل‌گیری حوزه که مصادف با روی کار آمدن رضاخان پهلوی و به دنبال آن ماجرای کشف حجاب بود، همواره صبر و بردباری را پیشه‌ی خود ساخت و در حراست از حوزه‌ی علمیه‌ی نوپا که انهدام آن در رأس توطئه‌ی دشمنان دین بود، تلاش بسیاری نمود و همواره می‌فرمود: «من حفظ حوزه‌ی علمیه را اهم می‌دانم.»

آیت‌اللّه حائری در ماجرای کشف حجاب بارها با رضاخان برخورد و ستیز نمود.

معروف است که پس از ماجرای کشف حجاب و کشتار مسجدگوهرشاد، ایشان هیچ‌گاه حال و روز خوشی نداشت و این اندوه را تا پایان عمر در دل داشت.

آیت‌اللّه حائری پس از عمری تلاش و تحمل رنج و مشقت، در ۸۱ سالگی، در ۱۷ ذیقعده‌ی ۱۳۵۵ هـ. ق (۱۳۱۵ هـ. ش) به دیار ابدی شتافت و در جوار مرقد قدسی حضرت معصومه‌علیهاالسلام به آغوش خاک سپرده شد.



## حکیم، آیت‌الله سید محسن
## ( .... ـ ۱۳۴۸ هـ. ش )

در قرن دهم، میرسیدعلی، پزشک ویـژه‌ی شاه عباس صفوی، همراه پادشاه به زیارت مرقد منور امیرمؤمنان علی(ع) شتافت. فضای معنوی ایـن شهر آسمانی چنان قلب پـاک پـزشک دربـار را شیفته ساخت که بی‌اختیار به تقاضای اهالی نجف پـاسخ مـثبت داده، بـرای هـمیشه خـادم آسـتان علی علیه‌السلام و حکیم ساکنان حریم آن امام راستین شد. بدین ترتیب سید علی به «حکیم» شهرت یافت و این نام را برای همیشه در فرزندانش بـه یادگار نهاد.

سـه سـده پس از ایـن مـاجرا در خـانه‌ی سیدمهدی حکیم، دانشور بزرگ نـجف، کـودکی پای به گیتی نهاد که شهرت سیدعلی را جـاودان ساخت. سیدمهدی فرزندش را مـحسن نـامید و شش سـال بـعد، در صـفر ۱۳۷۰ ق، در «بـیت جبیل» لبنان دیده از جهان فروبست.

پس از پدر، سیدمحمود، برادر بزرگ‌تر اندوه یتیمی از چهره‌ی محسن زدود و وی را به حفظ و قرائت قرآن کریم مشتاق ساخت. سیدمحسن در نــه سـالگی بـه درس‌هـای حـوزه روی آورد و سـیدمحمود، بـه عـنوان نـخستین استاد، بـرادر کـوچکش را در آمـوختن ادبـیات، مـنطق و بخش‌هایی از فقه و اصول یاری داد.

یتیم نجف، سپس در شمار شاگـردان شیخ صادق بن حاج مسعود بـهبهانی و شـیخ صـادق جواهر جای گرفت و توانست سه سال پیش از وفات آخوند خراسانی به درس خـارج آن فـقیه فـرزانـه راه یـابد. در سـال ۱۲۸۷ هـم‌زمان بـا درگذشت آخوند خراسانی در مـحفل درس آقـا ضیاءالدین عراقی حضور یافت و دو دوره اصول آن بزرگوار را درک کرد. آن‌گاه به درس فقه شیخ علی باقر جواهری شتافته، پـنج سـال از دریـای دانش آن فقیه پارسا کامیاب شـد. او در پـیشانیِ سیدمحسن آینده‌ای تابناک می‌دید، بـنابرایـن در فرصت‌های گوناگون پشت‌کارش را می‌ستود و به فــردای درخشـــانش اشـــاره مـــی‌کرد و او را از حـــمایت‌های مـــعنوی خـــویش بـــرخـــوردار می‌ساخت.

سال ۱۳۳۲ برای بیش‌تر مردم جهان بسـیار تلخ و دشوار بود. آتش نخستین جنگ جهانی هر روز شعله‌ورتر می‌شد. هر چند شیعیان همواره از

بی‌مهری دولت عثمانی رنج می‌بردند، ولی این مسأله هرگز آنان را از انجام وظیفه باز نداشت. فقیهان بزرگ نجف جهاد با کافران بریتانیایی را واجب خواندند و خود پیش‌تر از دیگران رهسپار جبهه‌های نبرد شدند. هجوم سنگین نیروهای بریتانیا سرانجام مجاهدان را عقب راند.

**پدر امت**

آشنایی با دردهای مردم، فروتنی، تقوا، روشن‌بینی و دانش فراوان از سید محسن شخصیتی دوست داشتنی ساخته بود، به گونه‌ای که می‌توان گفت پیش از درگذشت حضرات آیات عظام اصفهانی و بروجردی بسیاری از عشایر بین‌النهرین به وی گرویده بودند. با درگذشت آن مراجع بزرگ امواج توده‌های انسانی از همه‌ی کشورها سمت سیدمحسن به جنبش درآمد. هر چند همه‌ی پیروان فقهی آن مرجع وارسته از شیعیان بودند، ولی او خود را پدری مهربان برای همه‌ی مسلمانان می‌دانست. آن بزرگوار بارها به فرستادگان دربار که اندیشه‌ی ستم به اقلیت‌های نژادی و مذهبی را در سر می‌پروراندند، فرمود:

«من مایل نیستم، جز چیزی که مصلحت من و مردم، با همه‌ی گوناگونی نژادی و مذهبی، در آن است بر زبان برانم. در دیدگاه من کُرد، عرب و ترک با یک‌دیگر تفاوتی ندارند. همه‌ی آن‌ها برادران و فرزندانم هستند و خوش‌بختی آن‌ها را می‌خواهم و با همه‌ی توان و قدرتم از آنان مراقبت می‌کنم.»

روزگار زندگی حکیم را باید سال‌های طوفان نامید؛ حوادث پیاپی از هر سو بر دین باوران هجوم می‌آورد و آن‌ها را در موقعیت‌های دشوار گرفتار می‌ساخت. ایستادگی در برابر این تندبادهای سخت، تنها از کسی برمی‌آمد که توان گام نهادن در وادی پر فراز و فرود سیاست را داشته باشد و از رویارویی با سیاست‌مداران هزار چهره نهراسد. بی‌تردید مرجع وارسته‌ی نجف می‌توانست چنین رسالت دشواری را به دوش کشد و از کیان مؤمنان پاسداری کند. در دیدگاه او ره سپردن در وادی سیاست نه تنها نکوهیده نبود، بلکه عین دین و وظیفه‌ی همه‌ی مؤمنان به شمار می‌آمد.

روزی فیصل دوم، پادشاه عراق به نجف رفت. مقام‌های رسمی از حکیم خواستند تا به رسم دیرین در حرم حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام به استقبال شاه شتابد و جای خالی سید ابوالحسن را ـ که به دلیل بیماری در لبنان به سر می‌برد ـ پُر کند. آن بزرگوار همراه دو تن از استادان حوزه به ملاقات فیصل شتافت و مراسم به‌خوبی پایان یافت. چند سال بعد شاه، دیگر بار عزم نجف کرد و مقام‌های رسمی حکیم را به استقبال خواندند، ولی مرجع بیدار شیعه نپذیرفت. عبدالرسول خالصی، فرماندار کربلا، خود به دیدار حکیم شتافته، گفت: آقا! من شیعه‌ام، این کار شما اهانت به من است؛ به مصلحت شیعه نیست.

حکیم فرمود: این کار من خدمتی به همه‌ی شیعیان عراق است. ما بخشی از جواهرات

گنجینه‌ی همایونی نیستیم تا هر چند گاه پادشاه آن‌ها را از نظر بگذراند. من بار اول به دیدارش شتافتم تا مشکلات مردم را با وی در میان نهم؛ ولی گویا موضوع جدی نیست و تاکنون هیچ اقدامی انجام نداده است. هدف از این سفر تبلیغ شخصی است. من نمی‌توانم بخشی از جواهرات گنجینه‌ی همایونی باشم.

آن بزرگوار در دفاع از کیان اسلام بدین امر بسنده نکرد؛ بلکه در برابر لوایح ضد اسلامی فیصل مردانه ایستاد و از تصویب آن‌ها جلوگیری کرد. علاوه بر این وقتی نیروهای دولتی به مؤمنانی که در حمایت از مصر، علیه فرانسه، انگلیس و اسرائیل به راه‌پیمایی پرداخته بودند یورش برده، گروهی را مجروح و زندانی ساختند، مرجع روشن بین شیعه ضمن نامه‌ای به فیصل انزجار خود را از این کردار اعلام داشت و به عنوان اعتراض به مجروح و زندانی کردن مؤمنان از حضور در نماز جماعت چشم پوشید. در پی این اقدام همه‌ی نمازهای جماعت نجف تعطیل شد و موجی از اعتراض و اعتصاب بیش‌تر شهرها را فرا گرفت. دولتیان ناگزیر پوزش خواسته، زندانیان را آزاد ساختند.

با کودتای ۱۹۵۸ م دفتر پادشاهی در عراق بسته شد و شیوه‌ی جدیدی از دیکتاتوری با نام جمهوری بر کشور سایه افکند. مرجع روشن بین شیعه، که از سیاست‌های پشت پرده‌ی استعمارگران آگاه بود، از مخابره‌ی تلگراف برای عبدالکریم قاسم، رهبر کودتا سرباز زد و بدین ترتیب خود را در برابر نظام جدید قرار داد. اندکی بعد کودتاگران لزوم کنار نهادن حجاب را اعلام داشتند و از انتشار کتاب‌های اسلامی در این موضوع جلوگیری کردند. رهبر بیدار شیعه در برابر این حرکت استعماری واکنش شدید نشان داده، پیام کوبنده‌ای برای مسؤولان فرستاد؛ به گونه‌ای که آنان ناگزیر عقب نشسته، اجازه‌ی چاپ آثار دین باوران را صادر کردند. سرور فقیهان نجف، که اعتقادات مردم را در معرض خطر می‌دید نمایندگان بسیار به شهرهای مختلف گسیل داشت و سایه‌ی مرجعیت خویش را تا دورترین نقاط عراق گسترش داد. فعال ساختن مسجدها، برگزاری گردهمایی بزرگ مذهبی و ایجاد شبکه‌ای از کتابخانه‌های زنجیره‌ای در سراسر کشور، بخشی از برنامه‌های آن فقیه پاک‌رأی در پاسداری از مرزهای اعتقادی مردم به شمار می‌آید.

### فلسطین

سال ۱۳۳۸ برای مسلمانان سالی ناگوار بود. شاه ایران پرده‌های تزویر را کنار زده، رژیم اشغال‌گر قدس را به رسمیت شناخت. مرجع بیدار شیعه ضمن نامه‌ای به آیت‌الله بهبهانی در تهران، نگرانی خویش را آشکار ساخت. علاوه بر این آن بزرگوار بهره گیری از کمک‌های مردمی در راه آزادی فلسطین را ستود و دوری مسلمانان از اسلام را سبب اصلی مشکل فلسطین شمرد.

در چهاردهم رمضان ۱۳۴۱ ق. کودتای

خونین طرفداران عبدالسلام عارف به بار نشست و عارف همراه هم‌پیمانان بعثی‌اش اداره‌ی عراق را در دست گرفت. در روزهای آغازین این حرکت شوم بسیاری از مردم کوچه و خیابان در خون خویش غلتیدند و اعضای گروه‌های اسلامی با امواج سرکوب روبه‌رو شدند. نمایندگان دولت از مرجع مسلمانان خواستند تا تلگراف تأییدی به عبدالسلام بفرستد، ولی او که حزب بعث را می‌شناخت، از این کار خودداری کرد و به عنوان اعتراض، ابراز وجود در برابر خودکامگان بعثی و روحیه بخشیدن به دین باوران، سفری الهی را سازمان داد. او در این سفر همراه بسیاری از استادان، دانشوران و مؤمنان نجف از کربلا، کاظمین، سامرّا و بغداد دیدار کرد و پس از حدود یک ماه، دیگر بار به نجف گام نهاد. این سفر، که همه جا با حضور یک‌پارچه‌ی مردم همراه بود، در واقع نوعی هشدار به کودتاگران شمرده می‌شد.

ناگفته پیداست که حکیم شیعه تنها به عراق نمی‌اندیشید. در این سال‌ها مطرح شدن «لایحه‌ی انجمن‌های ولایتی و ایالتی» در ایران و نیز پس از مدتی یورش مزدوران آمریکا به مدرسه‌ی فیضیه، رهبر فرزانه را در اندوه فرو برد، بنابراین ضمن فرستادن تلگراف‌های گوناگون ناخشنودی خویش از حوادث ایران را آشکار ساخت.

آمریکا که از آینده‌ی خویش بیمناک بود، برای مهار قدرت مرجعیت شیعه، سفیرش را به همراه برخی از بلند پایگان سفارت آمریکا در بغداد، نزد سید فقیهان نجف گسیل داشت. سفیر آمریکا گفت: این وضع - حکومت عبدالرحمان عارف - برترین وضع سیاسی عراق است. از این نظام چه می‌خواهید؟!

مرجع بیدار امت یک جلد «منهاج‌الصالحین» - رساله‌ی علمیه‌ی آن بزرگوار - به سفیر داده، فرمود: این است چیزی که ما می‌خواهیم.

اما سرانجام نقشه‌های استعمارگران جامه‌ی عمل پوشید و حزب بعث با کودتا به قدرت دست یافت. مرجع بیدار شیعه که بعثیان را نیک می‌شناخت، بی‌درنگ، عشایر، دانشوران و مردم اهل سنت را در یک جبهه گردآورد تا در انجام واکنش‌های مناسب یاری‌اش دهند. ولی سیاست کودتاگران آن فقیه روشن بین را از واکنش منفی بازداشت. حزب بعث، که به چیزی جز حذف اسلام از کشورهای عربی نمی‌اندیشید، به پخش پیوسته‌ی قرآن و مراسم عزاداری سالار شهیدان از رادیو و تلویزیون پرداخت.

حکیم ناگزیر سیاست صبر و انتظار پیش گرفت و به نمایندگانش فرمان داد از هر گونه سازش یا رویارویی با کودتاگران بپرهیزند و خود نیز از پذیرش صدام خودداری کرد.

مدتی بعد چون کودتاگران ارکان قدرت خویش را مستحکم یافتند، پرده از چهره‌ی زشت خویش برداشته، ضمن اطلاعیه‌ای «ارتجاع دینی» را بزرگ‌ترین مانع در برابر احزاب خواندند. در پی این اطلاعیه تهاجم آشکار دولت بر مرزهای دین آغاز شد. برخی از مؤسسات فرهنگی مذهبی

مصادره گردید و خدمت وظیفه برای طلاب الزامی شد. مرجعیت شیعه، فرزندش را برای اعتراض به تلاش‌های دولت نزد احمد حسن‌البکر فرستاد و چون این اقدام را بی‌ثمر یافت، تصمیم گرفت خود به بغداد رفته، کارگزاران استعمار را گوش‌مالی دهد؛ بنابراین مردم را به یک همایش بزرگ مذهبی فرا خواند. در این گردهمایی بزرگ، که در صحن حضرت علی‌علیه‌السلام برگزار گردید، اطلاعیه‌ی مهم مرجعیت شیعه توسط فرزندش محمد مهدی حکیم خوانده شد.

شرایط، روز به روز دشوارتر می‌شد. مرجعیت شیعه پس از رایزنی با جمعی از روحانیان بغداد راه پایتخت پیش گرفت تا به وضعیت موجود پایان دهد. گروهی از سران نظام به امید کارگر افتادن تهدیدها و اقدام‌های خشن دولت حضور مرجع حکیم امت رسیدند، ولی با قاطعیت آن رهبر فرزانه روبه‌رو شدند.

آن بزرگوار در دیدار با فرستاده‌ی احمد حسن البکر که وی را به دستگیری تهدید می‌کرد، فرمود:

«نفرت مردم از شما به اندازه‌ای رسیده است که اگر به شما دست یابند، با گلوله شما را نمی‌کشند؛ زیرا به اندازه‌ی بهای گلوله نمی‌ارزید، بلکه شما را با دندان‌هایشان می‌کشند.»

**پرده‌ی آخر**

سرانجام بعثیان آخرین بخش از داستان ساختگی جاسوسی را به نمایش گزاردند: «مدحت الحاج سری» یکی از دستگیر شدگان بر صفحه‌ی تلویزیون آشکار شده، به جاسوسی خود و سید مهدی حکیم اعتراف کرد. روز بعد نیروهای دولتی به بهانه‌ی ایجاد فشار بر سید مهدی محل زندگی مرجع شیعه را محاصره کردند و پس از چندی آن رهبر کهن سال را در حالی که تحت مراقبت بود، با اتومبیل دولتی به کوفه فرستاده، خانه‌اش را زیر نظر گرفتند و تلفن و آب و برقش را قطع کردند. البته این پایان بی‌حرمتی‌ها نبود. در نجف چماق‌داران بعثی به خیابان‌ها ریختند، به خانه‌ی مرجع مسلمانان یورش بردند و در و دیوارش را با گِل و کثافات آلوده ساختند.

پس از این واقعه، دستگیری‌ها فزونی یافت و اندکی بعد فقیه حکیم عراق به دلیل بیماری رهسپار لندن شد. سیدمهدی که پیش‌تر از کشور خارج شده بود، نیمه شب خود را به بیمارستان رساند و درباره‌ی نتیجه‌ی حرکت مرجعیت در عراق با پدر گفت‌وگو کرد.

پس از مدتی حکیم به بغداد بازگشت و سرانجام در ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۹۰ ق. برابر با ۱۳۴۸ ش. برای همیشه دیده از جهان فرو بست. مردم عراق در تشییعی، که در تاریخ آن کشور بی‌نظیر بود، پیکرش را به نجف انتقال دادند و در کنار کتابخانه‌ای که خود بنیاد نهاده بود، به خاک سپردند.

آن بزرگوار کتاب‌ها، مسجدها، کتابخانه‌ها و مدرسه‌های بسیاری از خویش به یادگار نهاد؛

یادگارهایی که در کنار انبوه شاگردان دانشور و فرزندان شجاع و پاک‌دلش گنجینه‌ی آثار آن مرجع وارسته را پدید آوردند.



## حکیم، آیت الله شهید سید محمد باقر (۱۳۱۶ـ۱۳۸۲ ه. ش)

شهید آیت‌اللّه سیدمحمدباقر حکیم در ۲۵ جمادی الاولی سال ۱۳۵۸ ق. در شهر مقدس نجف اشرف، مرکز مرجعیت دینی تشیع متولد شد. او فرزند آیت‌اللّه العظمی سید محسن طباطبایی حکیم، مرجع تقلید شیعیان بود.

خاندان حکیم یکی از طوایف اصیل عراقی می‌باشند که نسبشان از طریق حسن مثنی، به امام حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌رسد.

اجداد خاندان طباطبایی حکیم از قرن دوم هجری در عراق اقامت گزیده، در طول تاریخ در مقابل رویدادها و حوادث سیاسی ـ اجتماعی، وظایف شرعی و اجتماعی خود را به بهترین شکل انجام داده‌اند. از میان این خاندان، عالمان معروفی در طب، اخلاق، فقه و اصول ظهور کرده‌اند.

### سیر تحصیلی و تدریس

دوران رشد و نوجوانیِ سید محمد باقر، با حوادث تلخ و گزنده‌ی جنگ دوم جهانی همراه بود؛ ولی او با آن شرایط دشوار، شبانه‌روز به تحصیل علم و کسب فضایل و معارف مشغول بود.

تحصیل را از مکتب‌خانه‌های نجف آغاز و در مدرسه‌ی ابتدایی ادامه داد و از آن جا وارد حوزه‌ی علمیه شد. در دوازده سالگی کتاب‌های قطرالندی، شرح ابن عقیل، مغنی اللبیب، حاشیه‌ی ملا عبداللّه، منطق مظفر، مطول، منهاج الصالحین و اللمعة الدمشقیه را در مدت کوتاهی فرا گرفت و به درس‌های عالی حوزه گام نهاد. متون درسی این دوره، یعنی رسایل، مکاسب و کفایة الاصول را نیز تحصیل نمود و بعد از گذر از دروس عالی، در درس‌های خارج فقه و اصول شرکت کرد و در جلسات درسی ممتازترین استادان حوزه‌ی نجف، یعنی آیت‌اللّه خویی و علامه‌ی شهید سید محمدباقر صدر، هم‌چون ستاره‌ای درخشید. نبوغ علمی، قدرت اندیشه و استعداد فوق‌العاده‌ی آن روحانی پاک مرام، تجلیل و قدردانی مدرسان و استادان حوزه را

برانگیخت و او در سال ۱۳۸۴ ق. موفق به دریافت مدرک اجتهاد در فقه و اصول و علوم قرآنی گردید.

شهید سیدمحمدباقر حکیم، برای کسب دانش و تقویت بنیان علمی‌اش در محضر استادان ممتازی حضور یافت و از یافته‌ها و اندوخته‌های گران‌بهای آنان کمال بهره را برد. از میان استادان و مربیان او، می‌توان به عالمان برجسته‌ی ذیل اشاره نمود:

۱. آیت‌اللّه سیدابوالقاسم خویی

۲. آیت‌اللّه سیدمحسن حکیم

او پدر شهید حکیم می‌باشد که علاوه بر تربیت، در تعلیم وی نیز نقش فراوانی داشته است.

۳. علامه‌ی شهید سید محمدباقر صدر

این استاد بی‌بدیل حوزه‌ی نجف، در رشد و شکوفایی شخصیت شهید حکیم سعی وافر داشته، با بذل عنایات خاص خود، او را محرم اسرار و گنجینه‌ی تمام طرح‌ها و افکار و اندیشه‌های انقلابی خود قرار داد.

شهید حکیم اکثر دروس حوزوی را نزد آیت‌اللّه صدر فرا گرفته است. او بر این باور بود که آقای صدر، رهبر شایسته و بنیان‌گذار انقلاب اسلامی عراق و الگوی مسلمانان می‌باشد.

۴. آیت‌اللّه شیخ مرتضی آل یاسین

او داماد علامه سید محمدباقر صدر و از استادان شهید حکیم به شمار می‌رود. شهید محمدباقر حکیم در سال ۱۳۸۴ ق. از این استاد، مدرک اجتهاد در فقه، اصول و علوم قرآنی دریافت کرده است.

۵. سید یوسف حکیم

وی برادر بزرگ شهید حکیم و یکی از استادان وی محسوب می‌شود. این استاد فرهیخته‌ی حوزه‌ی نجف توسط رژیم صدام مدتی زندانی گردید.

## آثار و تألیفات

آثار او در زمینه‌های علوم قرآنی، سیره‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام، حقوق، شرح حال بزرگان دینی، حکومت اسلامی و اندیشه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، نشانگر شخصیت برجسته‌ی علمی و عملی اوست. آثار پژوهشی و تحقیقی وی عبارتند از:

۱. القصص القرآنی که در موضوع شیوه‌ی داستان گویی قرآن و کتاب بندگی است. این کتاب متن درسی دانشگاه جهانی علوم اسلامی ایران به شمار می‌رود.

۲. الظاهرة الطاغوتیة فی القرآن.

۳. تفسیر سوره‌ی حمد، با مقدمه‌ای در روش تفسیر که این کتاب نیز به فارسی ترجمه شده است.

۴. تفسیر سوره‌های صف، جمعه، منافقون، حشر و تغابن.

۵. الهدف من نزول القرآن.

۶. مستشرقان و شبهات آنان درباره‌ی قرآن.

۷. علوم القرآن در دو جلد که مجموعه‌ی

درس‌های وی در دانشگاه اصول دین بغداد است و اخیراً بازنویسی و به فارسی نیز منتشر شده و به عنوان کتاب درسی در حوزه و دانشگاه تدریس شده است.

۸. روش تزکیه در قرآن و ده‌ها اثر با ارزش دیگر

**فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی**

شهید حکیم در عرصه‌ی اجتماع و فرهنگ نیز نقش گسترده‌ای را ایفا نمود. برخی اقدامات وی در این زمینه عبارتند از:

۱. تأسیس کتابخانه‌هایی به نام «مکتبة الامام الحکیم العامه» در شهرهای مختلف عراق، برای جذب جوانان مبارز و انقلابی و طرح اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله.

۲. تأسیس «مواکب الطلبة الجامعات» که با تشکیل هیئت‌های عزاداری، دانشجویان دانشگاه‌ها را هدایت و راهنمایی کرده و از انحرافات احتمالی باز می‌داشت.

۳. شرکت در کنفرانس بین‌المللی، به نمایندگی از سوی آیت‌اللّه حکیم مانند کنفرانس مکه‌ی مکرمه و کنفرانس اسلامی عمان در اردن در سال ۱۳۸۷ ق.

۴. تلاش برای نشر افکار اسلامی از طریق چاپ کتاب‌های مفید بزرگان دین؛ به عنوان نمونه، او در اوج حکومت کمونیست‌ها در عراق، تمام مشکلات را به جان خرید و کتاب فلسفتنای شهید صدر را چاپ و منتشر کرد.

۵. به عهده گرفتن ریاست شورای عالی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

۶. تاسیس دارالحکمه، شامل حوزه‌ی علمیه و مرکز چاپ و نشر و...

**در عرصه‌ی سیاست**

شهید حکیم از پدر گرامی‌اش آموخته بود که اگر معنای سیاست این است که امور مردم بر اساس اصول صحیح اصلاح شود و رفاه و آسایش بندگان خدا به دست آید ـ همچنان که ظاهر معنای صحیح سیاست همین است ـ اسلام، تمامش سیاست است و عالمان غیر از این کاری ندارند. شهید حکیم سیاست را در ردیف دیانت دانسته، از آن جانب‌داری می‌کرد.

او در ابتدای کار سیاسی خود، یک سازمان سیاسی اسلامی منظم تشکیل داد که در آن گروه‌های مختلفی از دانش آموختگان دانشگاه‌ها، کارمندان، طلاب و معلمان از سویی با معارف اصیل اهل‌بیت علیهم السلام آشنا می‌شدند و از سوی دیگر برای مقابله با اندیشه‌ها و سازمان‌های غیر اسلامی آماده می‌گردیدند و افزون بر آن، رویدادهای منطقه براساس تحلیل صحیح در جلسات آن انجام می‌گرفت.

وی در تأسیس حزب «الدعوة الاسلامیه» در کنار شهید صدر، محمدمهدی حکیم و سیدمرتضی عسکری فعالیت می‌کرد و به فعالیت‌های سیاسی ـ مردمی در آن حزب می‌پرداخت.

او در همین راستا از جنبش‌ها و گروه‌های اسلامی دیگر چه در زمان حیات پدر گرامی‌اش و چه بعد از آن حمایت و پشتیبانی می‌کرد.

اخلاص در عمل، بی‌پروایی، شجاعت، جرأت و تدبیر، از ویژگی‌های شهید سید محمدباقر حکیم بود. شاخص‌ترین عمل سیاسی و تشکیلاتی شهید حکیم، تشکیل مجلس اعلای شیعیان عراق بوده است.

این مجلس، بعد از تحولات اخیر آن کشور، یکی از سازمان‌های مؤثر، جدّی و فعال در صحنه‌ی سیاسی عراق محسوب می‌شود.

شهید حکیم به انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن علاقه‌ی شدیدی داشت. او می‌گفت: بر امت اسلامی واجب است که از امام خمینیؒ پیروی کنند؛ زیرا در این امر، مصلحت مهم اسلامی وجود دارد.

## ویژگی‌های اخلاقی

### الف) ساده‌زیستی

او از کودکی به تقوا، صبر و پایداری در راه حق عشق می‌ورزید. مانند فقیران زندگی می‌کرد و با خوراکی بسیار ساده روزگار می‌گذرانید. او بر این باور بود که اگر چیزی از لوازم زندگی تهیه می‌شود، باید ارزش مادی و معنوی آن سنجیده شود و به همسرش می‌گفت: فکر کن چیزی که قصد داری بخری، آیا ارزش دارد که در روز قیامت و روز حساب از آن باز خواست شود یا نه؟ اگر آن قدر ارزش ندارد، ضرورتی نیست که خودمان را به سختی بیندازیم. ما روحانی هستیم؛ باید ساده‌تر از بقیه‌ی مردم زندگی کنیم و این هم برای دنیایمان خوب است و هم برای آخرتمان.

### ب) عبادت و تهجّد

او به نافله‌های شب بسیار اهمیت می‌داد و اگر در جلسه‌ای فرصت نمی‌یافت نافله‌ی نمازی را بخواند، قضای آن را پس از اتمام جلسه یا روز بعد به جا می‌آورد. هر روز یک جزء قرآن می‌خواند. هرگز نماز شبش را ترک نمی‌کرد و هنگامی که دکتر به او گفته بود: روزی ۴۰ دقیقه قدم بزن؛ چون فعالیت حرکتی شما کم است، وی در منزل، وقت معینی را برای قدم زدن انتخاب کرده بود و در حین قدم زدن، نافله می‌خواند. همیشه می‌گفت: انسان باید با خدا ارتباط برقرار کند و دعا خواندن، صرفاً به لفظ و تحرک لب‌ها کافی نیست.

## شهادت طلبی

آن مجتهد مجاهد، در راه اعتلای سخن حق و کلمةالله از هیچ گونه تلاش و کوششی فروگذاری نمی‌کرد.

او حتی جان خود را در طبق اخلاص نهاد و هر لحظه آمادگی شهادت در راه خدا را داشت. وی در این زمینه، دنباله‌روی رسول خداﷺ بود؛ زیرا رهبر جهان اسلام، حضرت محمدبن عبداللهﷺ همواره آرزوی شهادت در راه خدا را داشت و می‌فرمود:

«قسم به آن که جانم در دست اوست، دوست دارم که در راه خدا نه یک بار و دوبار که چندین بار کشته و زنده شوم و بار دیگر، به شهادت برسم.»

شهید حکیم که تمام وجودش را عشق پیامبر(ص) و آموزه‌های متعالی آن گرامی فراگرفته بود، فرهنگ شهادت‌طلبی را نیز به عنوان یکی از دو پیروزی (احدی الحسنین) قلمداد می‌کرد.

هنگامی که صدام دیکتاتور ستم‌گر عراق، برادران مجاهد وی - سید علاء، سیدمحمد حسین و سید عبدالصاحب حکیم - را به شهادت رساند، به آیت‌الله سید محمدباقر حکیم پیام داد که یا دست از کارهای مبارزاتی بردارد یا آن که تمامی خاندان حکیم - و نیز خود وی - کشته خواهند شد.

شهید حکیم در پاسخ وی با کمال شهامت، آمادگی خود را برای شهادت در راه خدا اعلام کرد و در سخنرانی خود قبل از نماز جمعه‌ی تهران گفت:

«من به راه جهاد و مبارزه با رژیم بعث عراق ادامه خواهم داد و هرگز دست از جهاد برای آزادی مردم در بند عراق، بر نخواهم داشت.»

آن عارف شیدای حق، هشت بار در آستانه‌ی شهادت قرار گرفت و سرانجام در نهمین سوء قصد به همراه ۱۴۰ نمازگزار حرم علوی، به آرزوی دیرینه‌اش نایل آمد.

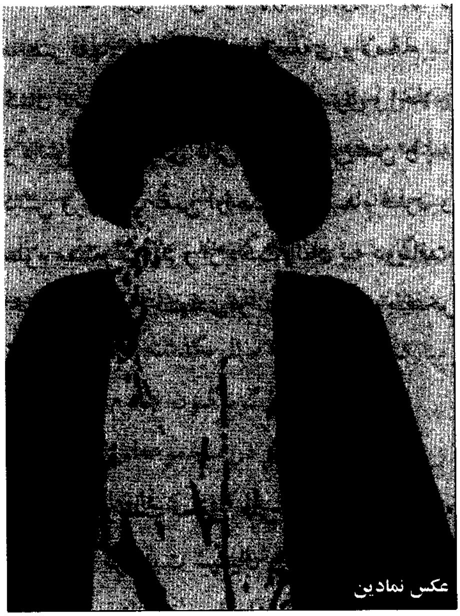
شهید حکیم که با شمّ قوی و معنوی خود، نزدیک بودن لحظات عطرآگین شهادت را حس می‌کرد، در آخرین خطبه‌ی نماز جمعه‌اش در حرم حیدری که ساعتی قبل از شهادت خود ایراد نمود، چنین گفت:

یا امیرالمؤمنین! آیا اگر ما آمدیم به عالم دیگر، از ما استقبال می‌کنی؛ همچنان که مردم عراق از ما استقبال کردند؟ آیا شما هم ما را می‌پذیری؟

همسر فداکار این شهید والامقام - خانم مامقانی - می‌گوید:

او در روز اول رجب، روز جمعه، در محراب عبادت، در حرم امیرالمؤمنین(ع) به آرزویش که خواسته‌ی تمام اولیا بود، رسید؛ زیرا او همواره در مکه از خدا چنین درخواست کرده بود: خدایا! می‌خواهم در راه تو (همانند مولایم امام حسین(ع)) شهید شوم و بدنم پاره‌پاره شود.

آری شهادت او در اول رجب سال ۱۴۲۴، روز ولادت امام محمدباقر(ع) برابر با ۸ شهریور ۱۳۸۲ در محراب عبادت و در حرم مولی الموحدین، علی(ع) واقع شد.




## حلّی، علّامه (۶۴۸ـ۷۲۶ هـ.ق)

چنان‌که نقل است: مولای متقیان علی علیه‌السلام در مسیر حرکت از کوفه به صفّین بر تپّه‌های بابل روی تل بزرگی ایستاد و اشاره به بیشه و نیزاری نمود و این سخن را فرمود: این‌جا شهری است و چه شهری!

اصبغ بن نباته از یاران نزدیک حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! می‌بینم از وجود شهری در این‌جا سخن می‌گویی؛ آیا در این‌جا شهری بود و اکنون آثار آن از بین رفته است؟

فرمود: نه؛ ولی در این‌جا شهری به وجود می‌آید که آن را «حلّه‌ی سیفیّه» می‌گویند و مردی از تیره‌ی بنی اسد آن را بنا می‌کند و از این شهر مردمی پاک سرشت و مطهر پدید می‌آیند که در پیشگاه خداوند مقرّب و مستجاب الدعوه می‌شوند.

در شب ۲۹ رمضان ۶۴۸ ق. در این شهر فرزندی از خاندانی پاک سرشت ولادت یافت که از مقرّبان درگاه باری تعالی قرار گرفت. نامش حسن و معروف به آیت‌اللّه علّامه‌ی حلّی است. مادرش بانویی نیکوکار و عفیف، دختر حسن بن یحیی بن حسن حلّی خواهر محقق حلّی است و پدرش شیخ یوسف سدیدالدین از دانشمندان و فقهای عصر خویش در شهر فقاهت حلّه است.

علّامه‌ی حلّی از طرف پدر به «آل مطهر» پیوند می‌خورد که خاندانی مقدس و بزرگ و همه اهل دانش و فضیلت و تقوا بودند. از آن‌ها آثار و نوشته‌های گران‌قدر به یادگار مانده که تا به امروز و در امتداد تاریخ مورد استفاده‌ی دانش پژوهان قرار گرفته است. آل مطهّر به قبیله‌ی بنی اسد که بزرگ‌ترین قبیله‌ی عرب در شهر حلّه است پیوند می‌خورند که مدت زمانی حکومت و سیادت از آن‌ها بود.

هنوز یک دهه از سن او نگذشته بود که با حمله‌ی وحشیانه‌ی مغولان رعب و وحشت، سرزمین‌های اسلامی را در بر گرفت. ایران در آتش جنگ مغولان می‌سوخت و شعله‌ی آن دیگر نواحی را نیز تهدید می‌کرد. در این میان مردم عراق دلهره‌ی عجیبی داشتند. هر لحظه ممکن بود لشکریان مغول از ایران به سوی عراق حرکت کنند و شهرهای آن‌جا را یکی پس از دیگری فتح نمایند. بغداد پایتخت عباسیان آخرین روزهای زوال خلافت عباسیان را مشاهده می‌کرد. مردم از

ترس حمله‌ی مغولان وحشی شهرها را خالی کرده و سر به بیابان گذاشته بودند.

شیعیان و مردم شهرهای مقدس عراق چون کربلا، نجف و کاظمین به بارگاه ملکوتی ائمه‌ی معصومین رو آورده، در حرم امن اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام پناهنده شدند و حریم دل را آرامش می‌دادند.

مردم حلّه نیز سر به بیابان و نیزارها گذاشته، بعضی به کربلای معلّا و نجف اشرف پناهنده شدند و چند نفری هم در شهر ماندند که از جمله‌ی آنان سه نفر فقیه و دانشمند به نام‌های: شیخ یوسف سدیدالدین، سید مجدالدین بن طاووس و فقیه ابن‌العزّ بودند. این دانشمندان در جایی جمع شدند و برای نجات شهرهای مقدس کربلا، نجف، کوفه و حلّه در پی چاره اندیشی برآمدند و پس از گفت‌گوی‌های زیاد و مشورت با یک‌دیگر به این نتیجه رسیدند که نامه‌ای نزد هولاکوخان پادشاه مغول بفرستند و از وی امنیت و آسایش برای شهرهای مقدس عراق درخواست نمایند.

از این پس حلّه تا اواخر قرن هشتم، به مثابه‌ی یکی از حوزه‌های بزرگ مذهب شیعی شناخته می‌شد که طلاب و اندیشمندان از گوشه و کنار مجذوب آن حوزه می‌شدند. بدین گونه وطن جمال‌الدین حسن برای وی و دیگر دانش پژوهان در سایه‌ی صلح و آرامش و به دور از جنگ و خون‌ریزی مهیّای استفاده از محضر بزرگان و عالمان دین قرار گرفت.

جمال‌الدین حسن در شهر حلّه بزیست و در محضر فقها، متکلمان و فلاسفه‌ی والامقام با کمال ادب زانو زد و از روح بلند معنوی و اخلاق و دانش آنان بهره‌ی کافی برد و خویشتن را به دانش و تهذیب نفس آراست و به تمام فنون و علوم مسلح گردید و از دست آنان به دریافت اجازه نامه‌ی اجتهادی و نقل حدیث مفتخر گردید.

**مرجع تقلید**

بعد از رحلت محقق حلّی در سال ۶۷۶ ق که زعامت و مرجعیت شیعیان را به عهده داشت، شاگردان ممتاز وی و فقها و دانشمندان حلّه به دنبال فقیه و مجتهدی بودند که خصوصیات مرجعیت و زعامت را دارا باشد تا او را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنند. آنان علامه‌ی حلّی را که از شاگردان برجسته و دست پرورده‌ی مکتب فقهی محقق حلّی بود و فقها و مجتهدان بنام آن روزگار در حوزه‌ی درس وی شرکت می‌کردند، شایسته‌ی مرجعیت و پیشوایی دین شناختند و این در زمانی بود که فقط ۲۸ بهار از عمر شریف علامه گذشته بود. این امر حاکی از نبوغ و شخصیت والای اوست که در این سنین تمام دانش‌ها و فضایل اخلاقی و کرامت‌های معنوی و انسانی را به کمال رسانده و از دیگر عالمان و مجتهدان برتری جسته و به مقام شامخ مرجع تقلید و فتوا در احکام شرع مقدس اسلام نایل گشته بود.

**گنجینه‌ی ماندگار**

تدریس و تألیف، هر یک فضیلت بسیار مهمّی برای راد مردان عرصه‌ی دانش است و علّامه شخصیتی بود که در این دو جنبه از دیگر محققان و دانشوران پیشی گرفت و سرآمد روزگار شد؛ چنان که گفته‌اند: علّامه‌ی حلّی زمانی به نوشتن کتاب‌های فقهی پرداخت که از عمر مبارکش بیش از ۲۶ سال نگذشته بود.

او در رشته‌های گوناگون علوم، کتاب‌های زیادی دارد که اگر در مجموعه‌ای جمع‌آوری شود، دایرةالمعارف و کتابخانه‌ی بسیار ارزشمندی خواهد شد.

**در خدمت امام زمان علیه‌السلام**

شب جمعه که فرا می‌رسید، بوی تربت مقدس اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و عشق زیارت حضرتش، علامه را بی‌تاب می‌کرد و از حلّه به کربلا می‌کشاند. از این رو هر هفته روزهای پنجشنبه به زیارت مولا و آقایش می‌شتافت. در یکی از هفته‌ها که به تنهایی در حال حرکت بود، شخصی همراه وی به راه افتاد و با یک‌دیگر مشغول صحبت شدند. در ضمن صحبت برای علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلی است و تبحر خاصی در علوم دارد. از این نظر مشکلاتی را که در علوم مختلف برایش پیش آمده بود از آن شخص پرسید و او به همه پاسخ گفت تا این‌که بحث در یک مسأله‌ی فقهی واقع شد و آن شخص فتوایی داد که علامه منکر آن شد و گفت: دلیل و حدیثی بر طبق این فتوا نداریم.

آن شخص گفت: شیخ طوسی در کتاب تهذیب، در فلان صفحه و سطر حدیثی را در این باره ذکر کرده است.

علّامه در حیرت شد که راستی این شخص کیست.

از او پرسید: آیا در این زمان که غیبت کبراست، می‌توان حضرت صاحب الامر(عج) را دید؟

در این هنگام عصا از دست علّامه افتاد و آن شخص خم شد و عصا را از زمین برداشت و در دست علامه گذاشت و فرمود: چگونه صاحب‌الزمان را نمی‌توان دید و حال آن‌که دست او در دست تو است!

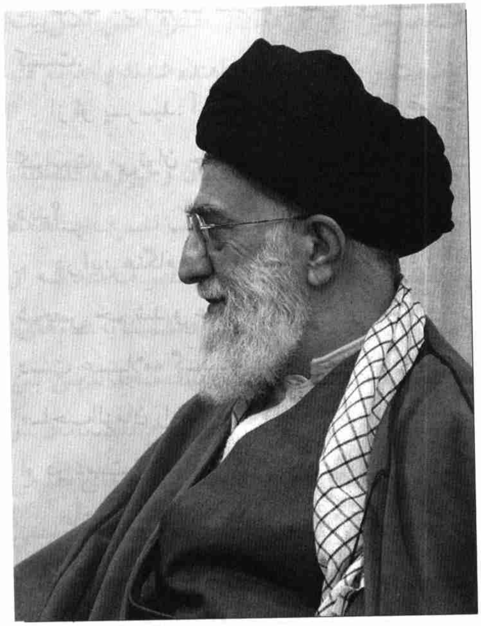
علّامه بی‌اختیار خود را در مقابل پای آن حضرت انداخت و بیهوش شد.

وقتی به هوش آمد، کسی را ندید. پس از بازگشت به حلّه به کتاب تهذیب مراجعه کرد و آن حدیث را در همان صفحه و سطر که آن حضرت فرموده بود پیدا کرد و به خط خود در حاشیه‌ی آن نوشت: این حدیثی است که حضرت صاحب الامر (عج) به آن خبر داد و به آن راهنمایی کرد.

در ۲۱ محرم این سال مرجع تقلید شیعه، فقیه و عارف فرزانه آیت‌الله علامه‌ی حلی دار فانی را وداع گفت و روح ملکوتی‌اش به سوی خدا پرواز کرد و به رضوان و لقای معبودش شتافت.

از حضور و ازدحام مردم مصیبت زده محشری به پاشد و در فضای آکنده از غم و آه،

پیکر پاک ستاره‌ی تابناک شیعی بر دوش هزاران عاشق و شیفتگان راهش از حلّه به نجف تشییع گردید و در جوار بارگاه ملکوتی مولای متقیان علی علیه‌السلام در حرم مطهر به خاک سپرده شد.



## خامنه‌ای، مقام معظم رهبری

**(متولد ۱۳۱۸ ه. ش)**

رهبر عالی قدر حضرت آیت‌اللّه سید علی خامنه‌ای فرزند مرحوم سید جواد حسینی خامنه‌ای، در روز ۲۴ تیر ماه ۱۳۱۸ برابر با ۲۸ صفر ۱۳۵۸ قمری در مشهد مقدس چشم به دنیا گشود. ایشان دوّمین پسر خانواده بوده‌اند. اوّلی «آقا سیّد محمّد» بود.

زندگی سید جواد خامنه‌ای مثل اغلب روحانیون و مدرّسان علوم دینی، بسیار ساده بود. آن روز قناعت یک فضیلت حقیقی شمرده می‌شد و در زندگی و معیشت عالمان دینی بیش‌تر و زیباتر جلوه می‌کرد و شکوهمند می‌نمود. تجمّل‌گرایی و افزون‌طلبی نیز یک رذیلت محسوب می‌شد. البته راه‌های مختلف کسب درآمدهای سرشار برای اهل دنیا آن روزها هم باز بود، امّا مردان خدا راه خود را انتخاب و به اندک گذران زندگی قناعت می‌کردند و در کمال مناعت و عزّت ارزش‌ها را پاس می‌داشتند. سید جواد از این گروه مردان خدا بود. همسر و فرزندانش نیز معنای عمیق قناعت و ساده زیستی را از او یاد گرفته بودند و با آن خو داشتند.

رهبر بزرگوار از وضع و حال زندگی خانواده‌اش در ضمن بیان نخستین خاطره‌های زندگانی خود چنین می‌گویند:

«آن وقت‌ها از لحاظ مالی در فشار بودیم؛ یعنی خانواده‌ی ما خانواده‌ی مرفّهی نبود. پدرم روحانی معروفی بود، امّا خیلی پارسا و گوشه‌گیر... زندگی ما به سختی می‌گذشت. در دوران کودکی با زحمت بسیار برای ما کفش خریده بودند که تنگ بود! پدرم دیگر قادر نبود که این‌ها را عوض بکند یا کفش دیگری بخرد. آمدند گفتند که خوب، این کفش‌ها را می‌شکافیم، اندازه می‌کنیم و برایش بند می‌گذاریم... شکافتند و بند گذاشتند، بعد زشت شد. چون بندهایش خیلی فرق داشت؛ با کفش‌های دیگر خیلی زشت و ناجور درآمده بود. چه‌قدر غصّه خوردیم. خلاصه چاره‌ی دیگری نداشتیم.»

## در حوزه‌ی علمیه

سید علی از دوره‌ی دبیرستان، خواندن «جامع المقدمات» و صرف و نحو را آغاز کرده بود. ایشان بعد از مدرسه‌ی جدید، وارد حوزه‌ی علمیه شد و نزد پدرش و دیگر اساتید وقت ادبیات و مقدمات را خواند.

درباره‌ی سبب ورودش به حوزه‌ی علمیه و انتخاب راه روحانیت می‌گویند:

«عامل و موجب اصلی در انتخاب این راه نورانی روحانیت، پدرم بودند و مادرم نیز علاقه‌مند و مشوّق بودند.»

ایشان کتب ادبی از قبیل «سیوطی»، «مغنی» و «جامع‌المقدمات» را نزد مدرّسان مدرسه‌ی «سلیمان خان» و «نوّاب» خواند و پدرش نیز بر درس فرزندانش نظارت می‌کرد. کتاب «معالم» را نیز در همان دوره خواند. سپس «شرایع الاسلام» و «شرح لمعه» را در محضر پدرش و مقداری را نزد مرحوم «آقا میرزا مدرس یزدی» و رسائل و مکاسب را حضور مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و بقیه‌ی دروس سطح فقه و اصول را نزد پدرش خواند و دوره‌ی سطح را به طورکم سابقه و شگفت‌انگیزی در پنج سال و نیم به اتمام رساند. پدرش مرحوم سیّد جواد در تمام این مراحل نقش مهمّی در پیشرفت این فرزند برومند داشت.

رهبر بزرگوار انقلاب، در زمینه‌ی منطق و فلسفه، کتاب منظومه‌ی سبزواری را ابتدا از مرحوم آیت‌اللّه میرزا جواد آقا تهرانی و بعدها نزد مرحوم «شیخ رضا ایسی» خواندند.

آیت‌اللّه خامنه‌ای، از هیجده سالگی در مشهد درس خارج فقه و اصول را در نزد مرجع بزرگ مرحوم آیت‌اللّه العظمی میلانی شروع کرده بود. در سال ۱۳۳۶ به قصد زیارت عتبات عالیات، عازم نجف اشرف شدند و با مشاهده و شرکت در درس‌های خارج مجتهدان بزرگ حوزه‌ی نجف از جمله مرحوم سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سید محمود شاهرودی، میرزا باقر زنجانی، سید یحیی یزدی، و میرزا حسن بجنوردی، اوضاع درس و تدریس و تحقیق آن حوزه‌ی علمیه را پسندیدند و پدر را از قصد خود آگاه ساختند؛ ولی پدر موافقت نکرد و پس از مدّتی ایشان به مشهد بازگشتند.

## در حوزه‌ی علمیه‌ی قم

آیت‌اللّه خامنه‌ای از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ در حوزه‌ی علمیه‌ی قم به تحصیلات عالی در فقه و اصول و فلسفه مشغول شدند و از محضر بزرگانی چون مرحوم آیت‌اللّه العظمی بروجردی، امام خمینی رحمه‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی و علّامه‌ی طباطبایی استفاده کردند. در سال ۱۳۴۳، از مکاتباتی که رهبر انقلاب با پدرشان داشتند، متوجّه شدند که یک چشم پدرشان به علّت «آب چشم» نابینا شده است و بسیار غمگین شدند و بین ماندن در قم و ادامه‌ی تحصیل در حوزه‌ی عظیم آن و رفتن به مشهد و مواظبت از پدر در تردید ماندند.

بعد به این نتیجه رسیدند که به خاطر خدا دست از قم بردارند و به مشهد بروند و از پدرشان مواظبت نمایند؛ چرا که اگر خدا بخواهد، دنیا و آخرت او را از قم به مشهد منتقل می‌کند. ایشان در این مورد می‌گویند:

«به مشهد رفتم و خدای متعال توفیقات زیادی به ما داد. به هر حال به دنبال کار و وظیفه‌ی خود رفتم. اگر بنده در زندگی توفیقی داشتم، اعتقادم این است که ناشی از همان برّی (نیکی) است که به پدر، بلکه به پدر و مادر انجام داده‌ام.»

## مبارزات سیاسی

آیت‌اللّه خامنه‌ای به گفته‌ی خویش «از شاگردان فقهی، اصولی، سیاسی و انقلابی امام خمینی(ره) هستند.» امّا نخستین جرقّه‌های سیاسی و مبارزاتی و دشمنی با طاغوت را مجاهد بزرگ و شهید راه اسلام، شهید سید مجتبی نوّاب صفوی در ذهن ایشان زده است؛ زیرا نوّاب صفوی با عدّه‌ای از فداییان اسلام در سال ۳۱ به مشهد رفته در مدرسه‌ی سلیمان خان سخنرانی پر هیجان و بیدارکننده‌ای در موضوع احیای اسلام و حاکمیت احکام الهی، و فریب و نیرنگ شاه و انگلیس و دروغ‌گویی آنان به ملّت ایران، ایراد کردند. آیت‌اللّه خامنه‌ای که آن روز از طلّاب جوان مدرسه‌ی سلیمان خان بودند، به شدّت تحت تأثیر سخنان آتشین نوّاب واقع شده بود. ایشان می‌گویند:

«همان وقت جرقه‌های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله‌ی نوّاب صفوی در من به وجود آمده و هیچ شکی ندارم که اولین آتش را مرحوم نوّاب در دل ما روشن کرد.»

## همگام با امام خمینی(ره)

آیت‌اللّه خامنه‌ای از سال ۱۳۴۱ که در قم بودند و حرکت انقلابی و اعتراض‌آمیز امام خمینی علیه سیاست‌های ضد اسلامی و آمریکا پسند محمدرضا شاه پهلوی آغاز شد، وارد میدان مبارزات سیاسی شدند و شانزده سال تمام با وجود فراز و نشیب‌های فراوان و شکنجه‌ها و تبعیدها و زندان‌ها مبارزه کردند و از هیچ خطری نترسیدند.

نخستین بار در محرّم سال ۱۳۸۳ از سوی امام خمینی(ره) مأموریت یافتند که پیام ایشان را به آیت‌اللّه میلانی و علمای خراسان در خصوص چگونگی برنامه‌های تبلیغاتی روحانیون در ماه محرّم و افشاگری علیه سیاست‌های آمریکایی شاه و اوضاع ایران و حوادث قم، برسانند. ایشان این مأموریت را انجام دادند و خود نیز برای تبلیغ، عازم شهر بیرجند شدند و در راستای پیام امام خمینی، به تبلیغ و افشاگری علیه رژیم پهلوی و آمریکا پرداختند. بدین خاطر در ۹ محرّم (۱۲ خرداد ۱۳۴۲) دستگیر و یک شب بازداشت شدند. فردای آن به شرط این که منبر نروند و تحت نظر باشند آزاد شدند. با پیش آمدن حادثه‌ی خونین ۱۵ خرداد، باز هم ایشان را از بیرجند به مشهد آورده، تحویل بازداشت‌گاه نظامی دادند.

ده روز در آن جا با سخت‌ترین شرایط و شکنجه و آزارها زندانی شدند و عمّال پهلوی موذیانه‌ترین توهین‌ها و تمسخرها را نسبت به ایشان اعمال کردند.

**بازداشت ششم**

در بین سال‌های ۱۳۵۰ـ۱۳۵۳ درس‌های تفسیر و ایدئولوژی آیت‌اللّه خامنه‌ای در سه مسجد «کرامت»، «امام حسن» و «میرزا جعفر» مشهد مقدس تشکیل می‌شد و هزاران نفر از مردم مشتاق به ویژه جوانان آگاه و روشن‌فکر و طلّاب انقلابی و معتقد را به این سه مرکز می‌کشاند و با تفکّرات اصیل اسلامی آشنا می‌ساخت. درس نهج‌البلاغه‌ی ایشان از شور و حال دیگری برخوردار بود و در جزوه‌های پلی‌کپی شده تحت عنوان «پرتوی از نهج‌البلاغه» تکثیر و دست به دست می‌گشت و فضای گرفته‌ی شهر شهادت را روشن می‌ساخت، طلّاب جوان و انقلابی که درس حقیقت و مبارزه را از محضر مقام معظم رهبری در آن سال‌ها می‌آموختند، می‌رفتند و در اطراف و شهرهای دور و نزدیک ایران، افکار مردم را با آن حقایق نورانی آشنا و زمینه را برای انقلاب بزرگ اسلامی آماده می‌ساختند.

این فعالیّت‌ها موجب شد که در دی ماه ۱۳۵۳ ساواک بی‌رحمانه به خانه‌ی آیت‌اللّه خامنه‌ای در مشهد هجوم برده، ایشان را دستگیر و بسیاری از یادداشت‌ها و نوشته‌هایشان را ضبط کردند.

این ششمین و سخت‌ترین بازداشت ایشان بود و تا پاییز ۱۳۵۴ در زندان کمیته‌ی مشترک شهربانی زندان بودند. در این مدت در سلولی با سخت‌ترین شرایط نگه داشته شدند. سختی‌هایی که ایشان در این بازداشت تحمّل کردند، به تعبیر خودشان «فقط برای آنان که آن شرایط را دیده‌اند، قابل فهم است.» پس از آزادی از زندان، به مشهد مقدس برگشتند و باز هم همان برنامه و تلاش‌های علمی و تحقیقی و انقلابی. البته دیگر امکان تشکیل کلاس‌های سابق را به ایشان ندادند.

**پایه‌گذاری «جامعه‌ی روحانیت مبارز»**

آیت‌اللّه خامنه‌ای در سال ۱۳۵۶ به اتفاق عدّه‌ای از روحانیون و علمای بزرگ قم و تهران، طرح «جامعه‌ی روحانیت مبارز» سراسر کشور را ریختند. نقش این نهاد در طول تاریخ انقلاب اسلامی و روند آن بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

رژیم جنایت‌کار پهلوی در اواخر سال ۱۳۵۶ آیت‌اللّه خامنه‌ای را با وضعی تأثّربار دستگیر و به ایرانشهر برای مدّت سه سال تبعید کرد که البتّه در اواسط سال ۱۳۵۷ با اوج‌گیری مبارزات عموم مردم مسلمان و انقلابی ایران، آن رهبر مجاهد از تبعیدگاه آزاد شده، به مشهد مقدس بازگشتند و در صفوف مقدم مبارزات مردمی علیه رژیم سفّاک پهلوی قرار گرفتند.

پس از پانزده سال مبارزه‌ی مردانه و مجاهدت و مقاومت در راه خدا و تحمّل آن همه سختی و تلخی، ثمره‌ی شیرین قیام و مقاومت و

مبارزه را دیدند و آن واقعه‌ی عظیم پیروزی انقلاب کبیر اسلامی ایران و سقوط خفّت‌بار حکومت سراسر ننگ و ظالمانه‌ی پهلوی، و در نتیجه برقراری حاکمیت اسلام در این سرزمین بود.

## در آستانه‌ی پیروزی

آیت‌اللّه خامنه‌ای در مشهد مقدس و در صفوف مبارزه‌ی مردمی بودند و امام خمینی رهبر کبیر انقلاب در پاریس؛ مبارزات مردمی به شدّت ادامه داشت و رفته رفته اوج می‌گرفت. اواخر دی ماه ۱۳۵۷ که محمدرضا شاه پهلوی خون‌خوار و جنایت‌کار مجبور به فرار از ایران شد، «شورای انقلاب اسلامی» با شرکت افراد و شخصیت‌های مبارز و بزرگی هم‌چون شهید مطهری از سوی امام خمینی در ایران تشکیل گردید، آیت‌اللّه خامنه‌ای نیز به فرمان امام بزرگوار به عضویت این شورا درآمد. پیام امام توسط شهید مطهری به ایشان ابلاغ گردید و با دریافت پیام رهبر کبیر انقلاب، ار- [illegible] هران آمدند.

## پس از پیروزی

آیت‌اللّه خامنه‌ای پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز هم چنان پر شور و پر تلاش به فعّالیت‌های ارزشمند جامعه‌ی اسلامی و در جهت نزدیک‌تر شدن به اهداف انقلاب اسلامی، پرداختند که همه در نوع خود و در زمان خود بی‌نظیر و پایه‌ای و خطیر و بسیار مهمّ بودند:

۱ـ پایه‌گذاری «حزب جمهوری اسلامی» در اسفند ۱۳۵۷ ش با همکاری و هم‌فکری علمای مبارز و هم‌رزم خود شهید بهشتی، شهید باهنر، موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی؛ در اسفند ۱۳۵۷.

۲ـ معاونت وزارت دفاع در سال ۱۳۵۸

۳ـ سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸

۴ـ نماینده‌ی امام خمینی‌رحمه‌الله در شورای عالی دفاع، ۱۳۵۸

۵ـ نماینده‌ی امام‌رحمه‌الله در سیستان و بلوچستان، در فروردین ماه ۱۳۵۸ و حلّ مشکلات و مسایل سیاسی آن دیار.

۶ـ نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۸

۷ـ حضور فعّال و مخلصانه در لباس رزم، در جبهه‌های دفاع مقدس در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و تجاوز ارتش متجاوز صدّام حسین به مرزهای ایران؛ با تجهیزات و تحریکات قدرت‌های شیطانی و بزرگ از جمله آمریکا و شوروی سابق.

۸ـ ترور نافرجام ایشان توسط منافقین خلق در ۶ تیر ماه ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر تهران.

۹ـ ریاست جمهوری؛ به دنبال شهادت مرحوم رجایی، آیت‌اللّه خامنه‌ای در مهر ماه ۱۳۶۰ با کسب بیش از شانزده میلیون رأی مردمی و حکم تنفیذ امام‌رحمه‌الله به مقام ریاست جمهوری ایران اسلامی برگزیده شدند. هم‌چنین از سال

۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ برای دوّمین بار به این مقام و مسؤولیت انتخاب شدند.

۱۰ـ ریاست شورای انقلاب فرهنگی، ۱۳۶۰

۱۱ـ رهبری و ولایت امّت، که از سال ۱۳۶۸، روز چهاردهم خرداد پس از رحلت رهبر کبیر انقلاب امام خمینی(ره) توسط مجلس خبرگان رهبری به این مقام والا و مسؤولیت عظیم انتخاب شدند.

**آثار قلمی**

در پایان این مختصر، شایسته است به آثار قلمی رهبر بزرگوار انقلاب نگاهی داشته باشیم:

**الف ـ تألیف و تحقیق:**

۱ ـ طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن

۲ ـ از ژرفای نماز

۳ ـ گفتاری در باب صبر

۴ ـ چهار کتاب اصلی علم رجال

۵ ـ ولایت

۶ ـ گزارشی از سابقه‌ی تاریخی و اوضاع کنونی حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد

۷ ـ زندگی‌نامه‌ی ائمه‌ی تشیع (چاپ نشده)

۸ ـ پیشوای صادق

۹ ـ وحدت و تحزّب

۱۰ ـ هنر از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای

۱۱ ـ درست فهمیدن دین

۱۲ ـ پیام (مجموعه‌ی پیام)

**ب ـ ترجمه:**

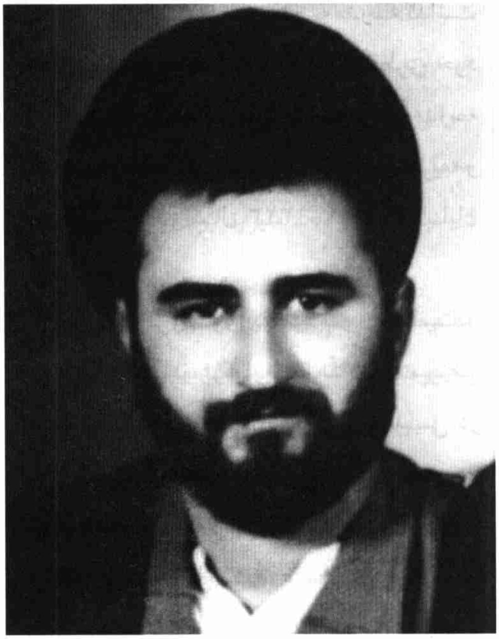
۱ ـ صلح امام حسن تألیف راضی آل یاسین

۲ ـ آینده در قلمرو اسلام، سید قطب

۳ ـ مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، عبدالمنعم نصری

۴ ـ ادعانامه علیه تمدّن غرب، سید قطب

و...



**خمینی، آیت‌الله شهید سیدمصطفی**

**(۱۳۰۹ـ۱۳۵۶ هـ. ش)**

در سال ۱۳۰۹ هـ. ش در شهر مقدس و مذهبی قم در خانه‌ی پاک و بی‌آلایش دانشمند و مجتهدی بزرگ از فضلای حوزه‌ی علمیه، فرزندی چشم به جهان گشود که بعدها منشأ تحولات عظیمی در تاریخ ایران شد.

این نوزاد را به مناسبت نامِ جد شهیدش

«مصطفی» نام نهادند.

او در دامن پدری بزرگوار و مادری پاک سرشت و در محیطی پر از معنویت و صفا و صمیمیت رشد کرد و دوران کودکی را به پایان رساند.

هفت سال از سن این مولود مبارک گذشت، و در این مدت شخصیت کودکی او رقم زده شد.

در سال ۱۳۱۶ هـ. ش قدم به مدرسه گذاشت و برای تکمیل شخصیّت خدادادی و فطری خود و نوشیدن جرعه‌های علم و دانش راهی مدرسه گردید. دوران ابتدایی را در مدرسه‌های «باقریه» و «سنایی» قم در سال ۱۳۲۳-۱۳۲۴ به پایان رساند.

علاقه‌ی فراوان وی به اسلام و روحانیت و راهنمایی‌های پدربزرگوار و دوستان دل سوزش موجب گردید که بعد از اتمام دوران ابتدایی در سال ۱۳۲۴ به صف طلاب حوزه پیوسته و در ردیف سربازان امام زمان علیه‌السلام قرار گیرد. او در راه فراگیری علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام تلاشی بی‌وقفه و فوق‌العاده داشت و خود را به طور کامل جهت کسب دانش و علم وقف کرده بود، از این رو در اندک زمانی به رشد فرهنگی و علم بالایی دست یافت و درکم‌تر از شش سال دروس سطح حوزه را به پایان رسانید.

ایشان در این دوره از اساتیدی مثل آیات بزرگوار شیخ مرتضی حائری، شهید صدوقی، سلطانی و شیخ عبدالجواد اصفهانی بهره جست.

ایشان بعد از شش سال تحصیل در ۲۲ سالگی، حدود سال ۱۳۳۰ ش به دوره‌ی تخصصی (خارج حوزه) خارج اصول و فقه وارد شده و در فقه و اصول از اساتیدی بهره برد که عبارتند از:

۱ـ آیت‌اللّه العظمی حجت
۲ـ آیت‌اللّه العظمی بروجردی
۳ـ آیت‌اللّه العظمی محقق داماد
۴ـ آیت‌اللّه العظمی امام خمینی (پدر گرامیشان)
۵ـ آیت‌اللّه العظمی شاهرودی
۶ـ آیت‌اللّه العظمی خویی
۷ـ آیت‌اللّه العظمی محمد باقر زنجانی
۸ـ آیت‌اللّه العظمی سیدمحسن حکیم

شهید حاج آقا مصطفی علاوه بر اجتهاد در فقه و اصول، در علوم معقول و منقول نیز دارای تبحر بوده است و دانش حکمت و فلسفه را از اساتید فن فرا گرفته و به سن ۳۰ سالگی نرسیده بود که جامع معقول و منقول شد.

**تألیفات**

هر شخصیت علمی ـ سیاسی را از نوشته‌هایش می‌توان شناخت. اگر کسی بخواهد مرحوم حاج آقا مصطفی را از نزدیک شناخته و ابعاد علمی ایشان را درک کند، می‌تواند با مراجعه به آثار ایشان به این مقصود نایل آید. در این خصوص مرحوم حاج سیداحمد خمینی برادر بزرگوار آن شهید می‌گوید:

«اجازه بفرمایید در این مورد مقدمه‌ای عرض

کنم و آن این است که معمولاً افراد در بازدهی علمی و اجتهادی و یا تخصصی خودشان، نیازمند به طی مراحلی هستند که بعد از آن مراحل می‌توانند تز و یا اجتهاد خود را در معرض بهره‌برداری دیگران قرار دهند، که متأسفانه ایشان پس از اتمام مراحل لازم و در آغاز تقریر و بیان نظریات علمی و اجتهادی خود به شهادت می‌رسد و در عین حال کتاب‌هایی از ایشان باقی مانده است...»

تألیفات ایشان عبارتند از:

۱ ـ القواعد الحکمیه (حاشیه بر اسفار)

۲ ـ کتاب البیع (دوره‌ی کامل مباحث استدلالی بیع در سه جلد)

۳ ـ مکاسب محرمه (در دو جلد)

۴ ـ مبحث اجاره

۵ ـ مستند تحریرالوسیله

۶ ـ تعلیقه‌ای بر عروةالوثقی

۷ ـ تفسیر القرآن کریم (در چهار جلد که ناتمام می‌باشد.)

۸ ـ تحریرات فی الاصول

۹ ـ شرح زندگانی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام (تا زندگی امام حسین علیه‌السلام)

**شهید مصطفی در نگاه بزرگان**

شخصیت علمی و سیاسی و عرفانی و عبادی شهید مصطفی خمینی بر همگان روشن است و ما به‌خاطر تبرک و تیمن، کلام عده‌ای از بزرگان را زینت بخش صفحات می‌گردانیم:

**امام خمینی:**

«من امید داشتم که این مرحوم (حاج آقا مصطفی) شخصی خدمت‌گزار و سودمند برای اسلام و مسلمین باشد ولی «لا رادَّ لِقَضائِهِ وَ اِنَّ اللّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ العالَمین.»

**آیت‌الله العظمی بهاءالدینی رحمه‌الله:**

آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، دانش‌های عقلی و نقلی، سیاست اسلامی و دینی را در جوانی یاد گرفته، و به جایی رسیده بود که از نخبگان زمان ما، بلکه عصرها و زمان‌ها بود. درست گفتار و نیک سیرت بود...

**مقام معظم رهبری**

**حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای:**

«مرحوم سیدمصطفی خمینی رحمه‌الله یکی از شخصیت‌های بالقوه و بالفعل اسلام بود. روزی که ایشان شهید شدند، در حدود سنین ۴۸-۴۷ سالگی بودند و در آن سن جزء ممتازین کسانی بود، که در حوزه‌های علمیه‌ی قم، نجف، مشهد و... وجود داشت، بنده ایشان را به عنوان یک چهره‌ی برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم از سال‌های قبل می‌شناختم.»

**آیت‌الله معرفت:**

«تواضع و فروتنی از ویژگی‌های آن مرحوم بود. این در حالی بود که ایشان هم به دلیل فرزندی امام رحمه‌الله و هم به خاطر ویژگی‌های فردی

از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بود... ایشان جلوتر از پدر بزرگوارشان حرف نمی‌زد، و اصولاً نمی‌توان آن مرحوم را از والد جدا دانست. خیلی از افراد اعتقاد داشتند که ایشان در تمام ابعاد همانند زمانی است که امام‌ؒ در سنین جوانی بودند.»

**مصطفی و امام در تبعیدگاه**

حاج آقا مصطفی به مدت یک سال در شهر «برسای» ترکیه به حالت تبعید می‌ماند، اما باز آرام ننشسته و سعی در بازگشت به ایران می‌کند و با رییس سازمان امنیت «برسای» گفت‌وگو می‌کند تا با نصیری در مورد بازگشت وی به ایران صحبت کند؛ ولی نصیری شرایط گوناگونی مطرح می‌کند. گرچه او شرایط را می‌پذیرد ولی در آخر نصیری شرط می‌کند که باید در خانه‌ی روستایی خود باشد و دو نفر مأمور مراقب او باشند و چنانچه کسی از جلوی خانه وی عبور کند کشته خواهد شد. با این شرط حاج آقا مصطفی، منصرف می‌شود.

حاج آقا مصطفی همراه پدر بزرگوارش سه شنبه ۱۳ مهر ماه ۴۴ ش از ترکیه به عراق تبعید می‌شوند و روز جمعه ۲۳ مهر ۴۴ وارد نجف اشرف می‌گردند.

امام و حاج آقا مصطفی از ترکیه با فشار حکومت ایران و عراق تبعید می‌گردند. حضرت آیت‌الله پسندیده برادر حضرت امام چگونگی ورود به بغداد و نجف را این‌گونه بیان می‌کند:

«بعد از ترکیه به بغداد می‌روند. در بغداد [آن‌ها را] در خیابان رها می‌کنند و می‌گویند خودشان بروند یک ماشین کرایه کنند که به کاظمین یا جای دیگری بروند.

بعد از این‌که به بغداد می‌رسند، خبر به یکی از علمای کربلا می‌رسد. ایشان موقعیت خیلی خوبی داشت و به علما و مردم اطلاع داد و جمعیت زیادی برای استقبال امام به بغداد رفتند و ایشان را به کربلا و سپس به نجف بردند.

حاج آقا مصطفی در عراق نیز از مبارزه دست نکشید و به دنبال اوج‌گیری نهضت رهایی بخش فلسطین، تلاش فوق‌العاده به عمل آورد که برادران روحانی خارج از کشور به پایگاه‌های فلسطین بروند و در آن جا دوره ببینند. خود ایشان هم در مسایل نظامی کار کرده و حتی با اسلحه‌های سنگین هم دوره دیده بود و آن طور که خودش نقل می‌کرد حتی ورقه‌ی هدایت تانک را نیز داشته است. او در منزل خود هم اسلحه‌هایی تهیه کرده بود و طلابی را که هنوز در مرحله‌ی ابتدایی بودند و هنوز به پایگاه‌های فلسطین نرفته بودند، با اسلحه‌های سبک تعلیم و آموزش می‌داد. اصولاً ایشان عنایت خاصی به مبارزه‌ی مسلحانه داشت و به آیه‌ی شریفه‌ی «وَأَعِدُّوالَهم مَا اسَطَعتُم من قُوَةٍ...» تمسک می‌جست و از این که مسلمانان آموزش نظامی ندارند و تعلیمات نظامی نمی‌بینند، اظهار تأسف و تأثر می‌کرد.

فعالیت‌های ایشان سبب شد که در ۲۱ خرداد

۱۳۴۸ ش. به دنبال برانگیختن آیت‌اللّه العظمی حکیم بر ضد رژیم بعث، دستگیر و به بغداد برده شود. رییس جمهور وقت (حسن البکر) به او هشدار داد که اگر مردم را بر ضد این رژیم تحریک کنید و با مخالفان رژیم عراق روابط داشته باشید، ناچار تصمیمی درباره‌ی آنان می‌گیریم که موجب ناراحتی پدرتان شود. جالب این که همین تهدید را سپهبد نصیری در سال ۱۳۴۲ ش. کرده بود.

**پرواز به سوی ملکوت**

ترس در حکومت ایران و عراق از فعالیت‌های شهید حاج آقا مصطفی عاقبت باعث شد که تهدیدشان را عملی کنند و تصمیمی را که گفته بودند به انجام رسانند. شب یکشنبه اول آبان ۱۳۵۶ ش. مصطفی را در حالی که ۴۷ بهار از عمرش می‌گذشت به طرز مشکوکی مسموم و به شهادت رساندند.

مرحوم حاج سید احمد خمینی درباره‌ی شهادت وی می‌گوید:

«آنچه می‌توانم بگویم و شکی در آن ندارم، این که ایشان را شهید کردند؛ زیرا علامتی که در زیر پوست بدن ایشان، روی سینه‌ی ایشان، روی سر و دست و پا و صورت ایشان و هم چنین لکه‌های بزرگ حکایت از مسمومیت شدید می‌کرد. من شکی ندارم که او را مسموم کردند؛ اما چه‌طور این کار صورت گرفته است نمی‌دانم؛ ولی همین قدر می‌توانم بگویم که ایشان چند ساعت قبل از شهادت در مجلس فاتحه‌ای شرکت کردند که در آن جا بعضی از ایادی رژیم پهلوی دست‌اندرکار دادن چای و قهوه‌ی مجلس بوده‌اند.»

**پیامدهای شهادت**

شهادت حاج آقا مصطفی درست مثل زندگی او ضربه‌ای مهلک بر حکومت ستم شاهی بود. خون او بود که گروه‌های مردمی را به حرکت درآورد و جرقه‌ی انقلاب زده شد. بر خلاف تصور رژیم و با شنیدن خبر شهادت حاج آقا مصطفی بازار نجف تعطیل شد.

جنازه‌ی شهید توسط یاران و شاگردان در روز اول آبان به کربلا برده شد. در این مراسم جمعیت انبوهی شرکت کردند و بیش از هفتاد دستگاه ماشین مردم را به کربلا بردند و بازگرداندند.

شهید سیدمصطفی را با آب فرات غسل دادند و پس از طواف در حرم حضرت سیدالشهداعلیه‌السلام و حضرت عباس‌علیه‌السلام ساعت ۷ بعد ازظهر به نجف اشرف بازگرداندند.

روز دوشنبه دوم آبان (۱۰ ذیقعده) جنازه‌ی آن شهید حدود ساعت ۹ صبح از مسجد بهبهانی (واقع در بیرون دروازه‌ی نجف) با شرکت انبوهی از علما و فضلا، طلاب، کسبه، اصناف و سایر اهالی نجف اشرف به طرف صحن مطهر علوی تشییع شده و در مقبره‌ی علامه‌ی حلی دفن گردید.

امام در مسجد بهبهانی حضور یافت و پس از

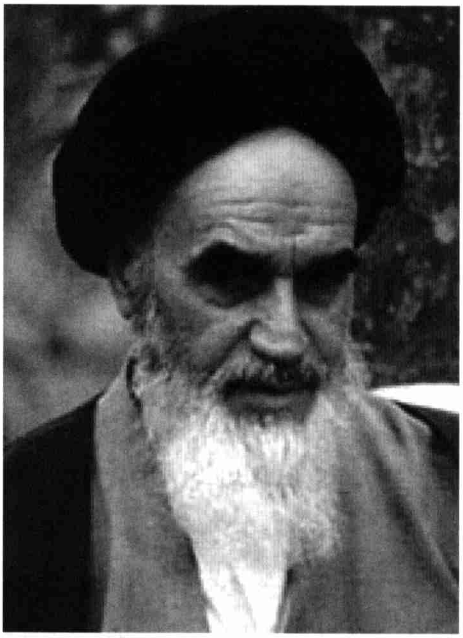
مکث کوتاه و خواندن فاتحه با گامی استوار و قامتی افراشته به خانه برگشت و در مراسم تشییع و خاک سپاری شرکت نکرد.

در کشورهای دیگر نیز از جمله پاکستان، افغانستان، عربستان، کویت، بحرین، قطر، لندن، اروپا، آمریکا، کانادا، هند و سوئد مجالس عزاداری و در بعضی جاها تظاهرات صورت گرفت و سیل تسلیت از نقاط مختلف جهان به طرف نجف سرازیر شد.

در ایران نیز مجلس عزا برپا کردند و مردم پس از سال‌ها، نام خمینی را شنیدند و خطبا و سخنرانان در منابر نام امام را بر زبان راندند. اولین مجلس ختم از طرف جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران و علمای تهران در مسجد جامع برگزار شد که انبوهی از جمعیت در آن شرکت داشتند.

مجلس بزرگ‌داشت شهید حاج آقا مصطفی نیز در مسجد ارک از طرف شهید بهشتی، مطهری و مفتح منعقد گردید و دکتر حسن روحانی از امام خمینی و نقش مؤثر ایشان در بیداری جوامع اسلامی و مبارزه با ایادی استعمار و شخصیت علمی حاج آقا مصطفی سخن گفتند.

حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیز تعطیل و شهر قم سرتاسر سیاه پوش شد و از طرف آیات عظام گلپایگانی، مرعشی و سایر مراجع، مجالسی ترتیب داده شد. بدین ترتیب دشمن که برای خاموش کردن صدای حاج آقا مصطفی او را به شهادت رسانده بود، با سیل بنیان کنی روبه‌رو گردید؛ سیلی که از مجالس فاتحه‌ی حاج آقا مصطفی آغاز گردید و با رشادت‌های قهرمانان ۱۹ دی ۱۳۵۶ ش. در قم و مجالس چهلم آنان در تبریز، اصفهان، یزد و مشهد، خروشان‌تر شد و سرانجام حکومت ستم‌شاهی را در هم کوبید و بساط عدل را گسترد.



## خمینی، امام روح الله قدس سره

**(۱۲۷۸ـ۱۳۶۸ ه. ش)**

در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری در شهرستان خمین از توابع استان مرکزی ایران در خانواده‌ی اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله‌ی زهرای اطهر علیها السلام، روح‌اللّه الموسوی الخمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد.

پدر بزرگوار امام خمینی رحمه الله مرحوم آیت‌اللّه سید مصطفی موسوی از معاصرین مرحوم آیت‌اللّه العظمی میرزای شیرازی رحمه الله پس از آن که

سالیانی چند در نجف اشرف، علوم و معارف اسلام را فرا گرفته و به درجه‌ی اجتهاد نایل آمده بود به ایران بازگشت و در خمین ملجا مردم و هادی آنان در امور دینی بود. در حالی که بیش از پنج ماه از ولادت «روح‌اللّه» نمی‌گذشت، طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمّال حکومت وقت، ندای حق‌طلبی پدر را که در برابر زورگویی‌هایشان به مقاومت برخاسته بود با گلوله پاسخ گفتند و در مسیر خمین به اراک وی را به شهادت رساندند. بستگان شهید برای اجرای حکم الهی قصاص به تهران (دارالحکومه‌ی وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردید.

بدین ترتیب امام خمینی‌ﷺ از اوان کودکی با رنج یتیمی آشنا و با مفهوم شهادت روبه‌رو گردید. وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر مؤمنه‌اش (بانو هاجر) که خود از خاندان علم و تقوا و از نوادگان مرحوم آیت‌اللّه خوانساری (صاحب زبدة التصانیف) و هم‌چنین نزد عمه‌ی مکرمه‌اش (صاحبه خانم) که بانویی شجاع و حق‌جو بود، سپری کرد؛ اما در سن ۱۵ سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم گردید.

حضرت امام از سنین کودکی و نوجوانی با بهره‌گیری از هوشی سرشار، قسمتی از معارف متداول روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه‌های دینیه، از آن جمله ادبیات عرب، منطق و فقه و اصول را نزد معلمین و علمای منطقه و بیش از همه نزد برادر بزرگش آیت‌اللّه سید مرتضی پسندیده فرا گرفت و در سال ۱۲۹۸ هـ.ش. عازم حوزه‌ی علمیه‌ی اراک شد.

اندکی پس از هجرت آیت‌اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی‌ﷺ (نوروز ۱۳۰۰ ش) امام خمینی‌ﷺ نیز رهسپار حوزه‌ی علمیه‌ی قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه‌ی قم طی کرد.

پس از رحلت آیت‌اللّه العظمی حایری یزدی تلاش امام خمینی‌ﷺ به همراه جمعی دیگر از مجتهدین حوزه‌ی علمیه‌ی قم به نتیجه رسید و آیت‌اللّه العظمی بروجردی‌ﷺ به عنوان زعیم حوزه‌ی علمیه عازم قم گردید.

مشی سیاسی حضرت امام که سخت معتقد به حفظ کیان حوزه‌ها و اقتدار روحانیت و زعامت دینی به عنوان تنها پناه‌گاه مردم در آن روزهای خطیر و پر آشوب بود، موجب می‌شد تا آن حضرت علی‌رغم شایستگی‌ها و اختلاف نظرها، همواره علم و فضل و تلاش خویش را در خدمت به تحکیم حوزه‌ی تازه تأسیس علمیه‌ی قم و به عنوان مدافعی دلسوز در کنار آیت‌اللّه العظمی حایری و بروجردی باقی بماند. پس از رحلت آیت‌اللّه بروجردی نیز امام خمینی‌ﷺ علی‌رغم روی‌کرد گسترده‌ی طلاب و فضلا و جامعه‌ی اسلامی به ایشان به عنوان یکی از مراجع تقلید، از هر گونه اقدامی که شائبه‌ی موقعیت‌طلبی و مقام‌خواهی داشته باشد به شدت پرهیز داشت.

پس از رحلت آیت‌اللّه بروجردی و تجزیه‌ی

مرجعیت عظمیٰ، رژیم شاه شتاب بیش‌تری به اصلاحات مورد نظر آمریکا داد و هم‌زمان کوشید تا امر مرجعیت را به خارج از ایران منتقل نماید.

لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط «مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب‌کنندگان و کاندیداها» تغییر می‌یافت، در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ هش به تصویب کابینه‌ی اسدالله علم رسید. امام خمینی﷫ همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه‌ی مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند.

رژیم شاه ابتدا دست به تهدید و تبلیغات علیه روحانیت زد. با وجود این، دامنه‌ی قیام رو به فزونی نهاد. در تهران، قم و برخی شهرهای دیگر بازارها تعطیل و مردم در مساجد به حمایت از حرکت علما گرد آمدند. یک ماه و نیم پس از آغاز ماجرا، دولت یک گام عقب نشست و با ارسال پاسخ مکتوب شاه و نخست‌وزیر درصدد دل‌جویی علما و توجیه آن‌ها برآمد.

سرانجام رژیم شاه تن به شکست داد و رسماً در ۷ آذر ۱۳۴۱ هیئت دولت، مصوبه‌ی قبلی را لغو کرد و خبر آن را به علما و مراجع تهران و قم اطلاع داد.

از برجسته‌ترین ویژگی‌های نهضت امام خمینی﷫، اعلام خط مشی مشخص در مبارزه، اتخاذ مواضع روشن و عدول نکردن از آن‌ها و قاطعیت در پی‌گیری هدف‌هاست که دوست و دشمن بر آن اعتراف دارند.

سال ۱۳۴۲ با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه خون‌رنگ شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می‌ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالت‌های آمریکا و خیانت‌های شاه پافشاری داشت. در ۱۴ فروردین ۱۳۴۲ آیت‌الله العظمی حکیم از نجف طی تلگراف‌هایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کیان حوزه‌ها مطرح شده بود. رژیم شاه برای ایجاد رعب و جلوگیری از پاسخ‌گویی علما به تلگراف آیت‌الله حکیم، نیروهای نظامی را به قم گسیل داشت، و هم‌زمان هیئتی را برای ابلاغ پیام تهدیدآمیز شاه به منزل مراجع تقلید فرستاد. امام خمینی از پذیرش این هیئت امتناع ورزید.

حضرت امام بدون اعتنا به این تهدیدها، پاسخ تلگراف آیت‌الله العظمی حکیم را ارسال نموده و در آن تأکید کرده بود که هجرت دسته جمعی علما و خالی کردن حوزه‌ی علمیه‌ی قم به مصلحت نیست.

امام خمینی در پیامی (به تاریخ ۱۳۴۲/۲/۱۲) به مناسبت چهلم فاجعه‌ی فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در رویارویی سران ممالک اسلامی و دول عربی با اسرائیل غاصب تأکید ورزید و پیمان‌های شاه و اسرائیل را محکوم کرد. بدین ترتیب از آغاز قیام خویش نشان داد که نهضت اسلامی در ایران از مصالح امت اسلامی

جدا نیست.

### قیام ۱۵ خرداد

ماه محرّم ۱۳۴۲ که مصادف با خرداد بود فرا رسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم مستبد شاه به عمل آورد. روز عاشورا جمعیت صد هزار نفری در تهران با داشتن عکس‌هایی از امام به تظاهرات پرداختند و در مقابل کاخ مرمر (محل استقرار شاه) برای اولین بار در پایتخت شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر دادند. روزهای بعد نیز در دانشگاه و بازار و مقابل سفارت انگلیس تظاهرات گسترده‌ای در حمایت از قیام امام برپا بود.

امام خمینی عصر عاشورا سال ۱۳۸۳ هجری قمری (۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسی) در مدرسه‌ی فیضیه نطق تاریخی خویش را ایراد کرد. بخش عمده‌ای از سخنان امام در بیان نتایج زیان‌بار سلطنت دودمان پهلوی و افشای روابط پنهانی شاه و اسرائیل اختصاص داشت.

سخنان امام خمینی هم چون پتکی بر روح شاه که جنون قدرت و تکبّر فرعونی او زبان‌زد خاص و عام بود فرود آمد. شاه فرمان خاموش کردن صدای قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب (سحرگاه پانزده خرداد ۴۲) صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل حضرت امام را محاصره کردند و ایشان را در حالی که مشغول نماز شب بود دستگیر و به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران تهران زندانی کردند و غروب آن روز به زندان قصر منتقل نمودند. خبر دستگیری امام به سرعت در شهر قم و مناطق اطراف پیچید. زن و مرد از روستاها و منازل خویش در شهر به سوی منزل قائد خود حرکت کردند. شعار اصلی جمعیت «یا مرگ یا خمینی» بود که از تمام فضای قم به گوش می‌رسید. هنگامی که سیل جمعیت از حرم حضرت معصومه بیرون آمد، رگبار مسلسل‌ها گشوده شد و تا ساعتی چند درگیری شدیدی ادامه داشت. حمام خون به راه افتاده بود. هواپیماهای نظامی از تهران به پرواز درآمدند و در فضای شهر قم برای ایجاد رعب بیش‌تر، دیوار صوتی را شکستند. قیام با سرکوبی شدید کنترل شد. کامیون‌های نظامی، اجساد شهدا و مجروحین را به سرعت از خیابان‌ها و کوچه‌ها به نقاط نامعلومی بردند. غروب آن روز شهر قم حالتی جنگ‌زده و غم‌زده داشت.

صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران، مشهد، شیراز و دیگر شهرها رسید و وضعیتی مشابه قم پدید آورد. مردم ورامین و شهرک‌های اطراف به سوی تهران سرازیر شدند. تانک‌ها و ابزار زرهی و نیروهای نظامی برای جلوگیری از ورود معترضین به شهر در سه راهی ورامین با جمعیت درگیر شدند و جمع زیادی از راه‌پیمایان را به خاک و خون کشیدند. جمعیت انبوهی در حوالی بازار تهران و

مرکز شهر نیز گرد آمده و با شعار «یا مرگ یا خمینی» به سوی کاخ شاه به حرکت درآمدند. سرانجام مأمورین نظامی و پلیس شاه با تیراندازی‌های گسترده و مستقیم و به کارگیری هرچه در توان داشتند، بر قیام مردم فائق آمدند.

روز ۱۵ خرداد در تهران و قم حکومت نظامی برقرار شد. علی‌رغم آن، روزهای بعد نیز تظاهرات وسیعی برپا بود که در هر مورد به درگیری خونین انجامید.

پانزده خرداد ۴۲ آغاز انقلاب اسلامی مردم ایران بود. امام خمینی پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت آباد منتقل شد.

شاه دو روز بعد از نهضت ۱۵ خرداد قیام مردم را بلوا و اقدامی وحشیانه و نتیجه‌ی اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه نامید و سعی کرد تا آن را به جمال عبدالناصر نسبت دهد.

خشم مردم از ادامه‌ی بازداشت امام رو به فزونی بود. از این رو رژیم ناگزیر شد در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ حضرت امام را از بازداشتگاه به منزلی تحت محاصره نیروهای امنیتی در داودیه‌ی تهران منتقل نماید. مردم تهران به محض اطلاع از انتقال رهبر، به سمت داودیه سرازیر شدند. ساعاتی از ازدحام جمعیت نگذشت که رژیم ناگزیر از پراکندن جمعیت و محاصره‌ی علنی منزل، توسط نیروهای نظامی گردید. عصر ۱۱ مرداد، روزنامه‌های رژیم شاه خبری جعلی را مبنی بر تفاهم مراجع تقلید با مقامات دولتی منتشر ساختند.

پس از این وقایع امام خمینی تحت‌الحفظ مأموران رژیم به منزلی واقع در قیطریه‌ی تهران منتقل شد و تا روز آزادی و بازگشت به قم در ۱۸ فروردین سال ۴۳ در همین محل محاصره شده اقامت داشت.

رژیم شاه در آغاز سال ۱۳۴۳ با این تصور که شدت عمل در ماجرای قیام ۱۵ خرداد مردم را متنبه و مبارزین را وادار به سکوت کرده است، کوشش داشت تا وقایع سال گذشته را فراموش شده جلوه دهد.

در شامگاه ۱۸ فروردین ۴۳ بدون اطلاع قبلی امام خمینی آزاد و به قم منتقل می‌شود. به محض اطلاع مردم، شادمانی سراسر شهر را فرا می‌گیرد و جشن‌های باشکوهی در مدرسه‌ی فیضیه و شهر به مدت چند روز برپا می‌شود. سه روز از آزادی امام نمی‌گذرد که نطق انقلابی آن حضرت، مهر بطلانی بر همه‌ی تصورات و تبلیغات رژیم می‌زند. رهبر انقلاب در نطق خویش به تفصیل، ابعاد قیام ۱۵ خرداد را برشمرده و در پاسخ به گزارش کذب روزنامه‌ها مبنی بر تفاهم ایشان با رژیم می‌فرماید: «در سرمقاله نوشته بودند که با روحانیت تفاهم شده و روحانیت با انقلاب سفید شاه و ملت موافق هستند. کدام انقلاب؟! کدام ملت؟! خمینی را اگر دار بزنند، تفاهم نخواهد کرد. با سرنیزه نمی‌شود اصلاحات کرد.»

اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ با صدور بیانیه‌ی مشترک امام خمینی و دیگر

مراجع تقلید و بیانیه‌های جداگانه‌ی حوزه‌های علمیه گرامی داشته شد و به عنوان روز عزای عمومی معرفی شد. در تیر ماه سال ۱۳۴۳، آیت‌اللّه طالقانی و مهندس مهدی بازرگان از سران نهضت آزادی ایران که به حمایت از قیام ۱۵ خرداد برخاسته بودند، در دادگاه‌های نظامی شاه محاکمه و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند.

### احیای کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی به ترکیه

شاه به تصور این‌که کشتارها و بازداشت‌ها و محاکمه‌ها، نیروی مقاومت عمده را از سر راه برداشته است، تحت فشار آمریکا در انجام اصلاحات دیکته شده‌ی کاخ سفید مصمم بود. احیای رژیم کاپیتولاسیون (مصونیت سیاسی و کنسولی اتباع آمریکایی در ایران) در دستور کار قرار گرفت. تصویب لایحه‌ی کاپیتولاسیون به وسیله‌ی مجلسین فرمایشی سنا و شورا تیر خلاصی بر استقلال نیم‌بند ایران بود. سرکوبی شدید مبارزین و حبس و تبعید آنان و حکومت پلیسی شاه نفس را در سینه‌ها حبس کرده و کسی یارای مخالفت نداشت. در این ماجرا نیز امام خمینی به قیامی دوباره برخاست. روز چهارم آبان که روز تولد شاه بود، به عنوان روز افشاگری از سوی امام خمینی انتخاب و خبر آن به وسیله‌ی نامه و ارسال پیک‌هایی از سوی آن حضرت به علمای شهرهای مختلف، منتشر گردید. شاه برای تهدید امام خمینی و بازداشتن ایشان از تصمیم به ایراد سخنرانی در این روز، نماینده‌ای به قم اعزام نمود. حضرت امام نماینده شاه را نپذیرفت.

سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام خمینی در قم را محاصره کردند. حضرت امام بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی تحت‌الحفظ مأمورین امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آن روز ساواک خبر تبعید امام به اتهام اقدام علیه امنیت کشور را در روزنامه‌ها منتشر ساخت. موجی از اعتراض‌ها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه‌ها و ارسال طومارها و نامه‌ها به سازمان‌های بین‌المللی و مراجع تقلید جلوه‌گر شد.

آیت‌اللّه حاج آقا مصطفی خمینی نیز در روز تبعید امام بازداشت و زندانی شد و پس از چندی در ۱۳ دی ماه ۱۳۴۳ به ترکیه نزد پدر تبعید گردید. دوران تبعید امام در ترکیه بسیار سخت و شکننده بود. حضرت امام حتی از پوشیدن لباس روحانیت در آن جا ممنوع شده بود؛ اما هیچ‌یک از فشارهای روانی و جسمی نتوانست آن حضرت را وادار به سازش کند.

اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید. در این مدت رژیم شاه با شدت عمل بی‌سابقه‌ای، بقایای مقاومت را در ایران درهم شکست و در غیاب امام خمینی به سرعت دست به اصلاحات

آمریکا پسند زد.

رژیم در چند مورد بر اثر فشار مردم و علما ناگزیر شد با اعزام نمایندگانی از سوی آنان برای کسب خبر از حال امام و اطمینان از سلامت وی موافقت نماید. اقامت اجباری در ترکیه فرصت مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ «تحریر الوسیله» را آغاز کند. در این کتاب که حاوی فتاوای فقهی امام خمینی است، برای نخستین بار در آن روزها، احکام مربوط به جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و مسایل روز به عنوان تکالیف شرعی فراموش شده مطرح گردیده است.

**تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق**

روز ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۴ حضرت امام به همراه فرزندشان آیت‌الله حاج آقا مصطفی از ترکیه به تبعیدگاه دوم، کشور عراق اعزام شدند. علل و انگیزه‌ها از تغییر محل تبعید امام عمدتاً عبارت بودند از: فشارهای مداوم جامعه‌ی مذهبی و حوزه‌های علمیه‌ی داخل و خارج، تلاش‌ها و تظاهرات دانشجویان مسلمان خارج کشور برای آزادی امام، تلاش رژیم شاه برای عادی جلوه دادن اوضاع و اقتدار و ثبات خویش به منظور جلب حمایت بیش‌تر آمریکا، مشکلات امنیتی و روانی دولت ترکیه، افزایش فشارهای داخلی جامعه‌ی مذهبی ترکیه و از همه مهم‌تر تصور رژیم شاه از این که فضای ساکت و سیاست ستیز آن ایام در حوزه‌ی نجف و وضعیت رژیم حاکم بر بغداد خود مانعی بزرگ برای محدود نمودن فعالیت‌های امام خمینی خواهد بود.

دوران اقامت طولانی و ۱۳ ساله‌ی امام خمینی در نجف در شرایطی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیت‌های مستقیم در حد ایران و ترکیه وجود نداشت، اما مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها آن چنان گسترده و آزاردهنده بود که امام با همه‌ی صبر و بردباری معروفش بارها از سختی شرایط مبارزه در این سال‌ها به تلخی تمام یاد کرده است؛ ولی هیچ‌یک از این مصایب و دشواری‌ها نتوانست او را از مسیری که آگاهانه انتخاب کرده بود باز دارد.

امام خمینی سلسله درس‌های خارج فقه خویش را با همه‌ی مخالفت‌ها و کارشکنی‌های عناصر مغرض در آبان ۱۳۴۴ در مسجد شیخ انصاری﷬ نجف آغاز کرد که تا زمان هجرت از عراق به پاریس ادامه داشت.

امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید، علی‌رغم دشواری‌های پدید آمده، هیچ‌گاه دست از مبارزه نکشید، و با سخنرانی‌ها و پیام‌های خویش امید به پیروزی را در دل‌ها زنده نگاه می‌داشت.

**امام خمینی و استمرار مبارزه**

هم‌زمان با افزایش تولید و بهای نفت از سال ۱۳۵۰ به بعد، شاه احساس قدرت بیش‌تری می‌کرد و به موازات آن قلع و قمع مخالفین شدت یافت. رژیم ایران در مسابقه‌ای جنون‌آمیز خرید

تجهیزات نظامی و کالاهای مصرفی آمریکا و ایجاد پایگاه‌های نظامی متعدد برای آمریکاییان در کشور و افزایش روابط تجاری و نظامی با اسرائیل را سرعت بخشید. جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال سلطنت شاهان ایران با حضور سران بسیاری از ممالک جهان با هزینه‌های گزاف بر ملت ایران تحمیل شد. این جشن‌ها نمایشی برای نشان دادن قدرت و ثبات رژیم شاه بود.

اواخر اسفند ۱۳۵۳، شاه با تشکیل حزب درباری «رستاخیز» و ایجاد سیستم تک حزبی، خودکامگی را به حدّ بالا رساند و طی یک نطق تلویزیونی اعلام کرد که تمام ملت ایران باید عضو این حزب شوند و کسانی که مخالفند باید گذرنامه‌ی خود را گرفته و از کشور خارج شوند. امام خمینی بلافاصله طی فتوایی اعلام کرد: «نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام و کمک به ظلم و استیصال مسلمین و مخالفت با آن از روشن‌ترین موارد نهی از منکر است.» فتوای امام خمینی و برخی دیگر از علمای اسلام کارساز و مؤثر افتاد. رژیم شاه علی‌رغم تبلیغات گسترده پس از چند سال رسماً شکست حزب رستاخیز را اعلام و آن را منحل کرد.

شهادت آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی در اوایل آبان ۱۳۵۶ و مراسم پرشکوهی که در ایران برگزار شد، نقطه‌ی آغازی بر خیزش دوباره‌ی حوزه‌های علمیه و قیام جامعه‌ی مذهبی ایران بود. امام خمینی در همان زمان به گونه‌ای شگفت این واقعه را از الطاف خفیه‌ی الهی نامیده بود. رژیم شاه با درج مقاله‌ای توهین‌آمیز علیه امام در روزنامه‌ی اطلاعات انتقام گرفت.

اعتراض به این مقاله، به قیام ۱۹ دی ماه قم در سال ۵۶ منجر شد که طی آن جمعی از طلاب انقلابی به خاک و خون کشیده شدند.

از روش‌های موفق امام خمینی در پیش‌برد مبارزه علیه رژیم شاه، دعوت مردم به اعتصاب و گسترش آن بود. اعتصاب‌های سراسری در ماه‌های پایانی رژیم شاه به ارکان رژیم و وزارت‌خانه‌ها و ادارات و مراکز نظامی کشیده شد و ضربه‌ی نهایی را اعتصاب کارکنان شرکت نفت و بانک‌ها و مراکز حساس دولتی وارد ساخت.

## هجرت امام خمینی از عراق به پاریس

در دیدار وزرای خارجه‌ی ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام از عراق گرفته شد. روز دوم مهر ۱۳۵۷ منزل امام در نجف به وسیله‌ی قوای بعثی محاصره گردید. رییس سازمان امنیت عراق در دیدار با امام خمینی گفته بود که شرط ادامه‌ی اقامت ایشان در عراق، دست کشیدن از مبارزه و عدم دخالت در سیاست است. امام نیز با قاطعیت پاسخ داده بود که به خاطر مسئولیتی که در مقابل امت اسلام احساس می‌کند، حاضر به سکوت و هیچ‌گونه مصالحه‌ای نیست.

روز ۱۲ مهر، امام خمینی نجف را به قصد مرز کویت ترک گفت. دولت کویت با اشاره‌ی

رژیم ایران از ورود امام به این کشور جلوگیری کرد. قبلاً صحبت از هجرت امام به لبنان و یا سوریه بود؛ اما ایشان پس از مشورت با فرزندشان (حجةالاسلام حاج سید احمد خمینی) تصمیم به هجرت به پاریس گرفت. در روز ۱۴ مهر ایشان وارد پاریس شدند. دو روز بعد در منزل یکی از ایرانیان در نوفل‌لوشاتو (حومه‌ی پاریس) مستقر شدند. مأمورینِ کاخِ الیزه نظر رییس جمهور فرانسه را مبنی بر اجتناب از هر گونه فعالیت سیاسی به امام ابلاغ کردند. ایشان نیز در واکنشی تند تصریح کرده بود که این‌گونه محدودیت‌ها خلاف ادعای دموکراسی است و اگر او ناگزیر شود تا از این فرودگاه به آن فرودگاه و از این کشور به آن کشور برود، باز دست از هدف‌هایش نخواهد کشید.

در مدت اقامت ۴ ماهه‌ی امام در پاریس، نوفل‌لوشاتو مهم‌ترین مرکز خبری جهان بود. مصاحبه‌های متعدد و دیدارهای مختلف امام، دیدگاه‌های ایشان را در زمینه‌ی حکومت اسلام و هدف‌های آتی نهضت برای جهانیان بازگو می‌کرد. به این ترتیب جمع بیش‌تری از مردم جهان با اندیشه و قیام ایشان آشنا شدند و از همین جا بود که بحرانی‌ترین دوران نهضت را در ایران رهبری کردند.

### بازگشت امام خمینی به ایران

اوایل بهمن ۵۷ خبر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. هر کس خبر را می‌شنید، اشک شوق می‌ریخت. مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند؛ چرا که هنوز دولت نشانده‌ی شاه سرِ پا و حکومت نظامی برقرار بود. امام خمینی تصمیم خویش را گرفته و طی پیام‌هایی به مردم ایران گفته بود که می‌خواهد در این روزهای سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد. دولت بختیار با هماهنگی ژنرال هایزر فرودگاه‌های کشور را به روی پروازهای خارجی بست. جمعیتی انبوه از سراسر کشور به سوی تهران سرازیر شدند و در تظاهرات میلیون‌ها تن از مردم تهران شرکت کرده و خواستار باز شدن فرودگاه‌ها بودند. جمعی از روحانیون و شخصیت‌های سیاسی در مسجد دانشگاه تهران تا باز شدن فرودگاه دست به تحصّن زدند. دولت بختیار پس از چند روز تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد.

سرانجام امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال دوری از وطن وارد کشور شد. استقبال بی‌سابقه‌ی مردم ایران چنان عظیم و غیرقابل انکار بود که خبرگزاری‌های غربی نیز ناگزیر از اعتراف شده و مستقبلین را ۴ تا ۶ میلیون نفر برآورد کردند. سیل جمعیت از فرودگاه به سوی بهشت زهرا، مزار شهیدان انقلاب اسلامی روانه شد تا سخنان تاریخی امام را بشنوند. در همین نطق بود که امام خمینی با صدای بلند فرمود: «من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم.»

شاپور بختیار ابتدا این سخن را شوخی گرفته

بود اما چند روز بیش‌تر نگذشت که در ۱۶ بهمن ۵۷ امام خمینی رییس دولت موقت انقلاب را تعیین نمود.

روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ پرسنل هوایی در محل اقامت امام خمینی (مدرسه‌ی علوی تهران) با ایشان بیعت کردند. ارتش شاه در آستانه‌ی سقوط کامل قرار گرفته بود. پیش از این بسیاری از سربازان و درجه‌داران مؤمن ارتش با فتوای امام خمینی، پادگان‌ها را ترک گفته و به صفوف ملت پیوسته بودند.

روز ۲۰ بهمن همافران در مهم‌ترین پایگاه هوایی تهران دست به قیام زدند. گارد شاهنشاهی برای سرکوب آنان گسیل شد. مردم به حمایت از نیروهای انقلابی وارد صحنه شدند. روز ۲۱ بهمن پایگاه‌های پلیس و مراکز دولتی یکی پس از دیگری به دست مردم سقوط کرد. فرماندار نظامی تهران طی اطلاعیه‌ای ساعات منع عبور و مرور را به ساعت ۴ بعدازظهر افزایش داد. هم‌زمان با آن، بختیار ـ نخست‌وزیر ـ جلسه‌ی اضطراری شورای امنیت را تشکیل داد و فرمان اجرای کودتای طراحی شده از سوی هایزر را صادر کرد. از سوی دیگر امام خمینی طی پیامی از مردم تهران خواست تا برای جلوگیری از توطئه‌ی در شرف وقوع، به خیابان‌ها بریزند و حکومت نظامی را عملاً لغو کنند. سیل جمعیت زن و مرد و کودک و بزرگ به خیابان‌ها ریخته و مشغول سنگربندی شدند. اولین تانک‌ها و تیپ‌های زرهی کودتاچیان به محض حرکت از پایگاه‌هایشان به وسیله‌ی مردم از کار افتادند. کودتا در همان آغاز با شکست مواجه شد. بدین ترتیب آخرین مقاومت‌های رژیم شاه درهم شکسته شد و صبح دم ۲۲ بهمن، خورشید پیروزی نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی و پایانی بر دوران دیرپای سلطنت شاهان ستم‌گر در ایران طلوع کرد.

مردم در سال ۵۸ در یکی از آزادترین انتخاب تاریخ ایران رأی به استقرار نظام جمهوری اسلامی دادند. متعاقب آن، انتخابات پیاپی برای تدوین و تصویب قانون اساسی و انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی برگزار گردید. امام خمینی برای استقرار ارکان نظام اسلام و تبیین هدف‌ها و اولویت‌های حکومت اسلامی و تشویق مردم به حضور در صحنه‌ها همه روزه در محل اقامت خود و در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم در دیدار با هزاران تن از مشتاقان خویش سخنرانی می‌کرد. او پس از پیروزی انقلاب در تاریخ دهم اسفند ۱۳۵۷ از تهران به قم آمده بود و تا زمان ابتلای به بیماری قلبی (۲ بهمن ۱۳۵۸) در این شهر بود.

برگزاری موفقیت‌آمیز انتخابات و مشارکت گسترده‌ی مردم، امیدهای آمریکا را در سرنگونی قریب‌الوقوع نظام اسلامی که خبر آن مرتباً در رسانه‌های گروهی غرب و بیانیه‌های ضد انقلاب داخلی منعکس می‌شد، بر باد داد.

روز ۱۳ آبان گروهی از نیروهای مسلمان دانشگاهی با نام «دانشجویان مسلمان پیرو خط

امام» سفارت آمریکا در تهران را اشغال کرده و پس از شکستن مقاومت تفنگ‌داران آمریکاییِ نگهبان سفارت، جاسوسان آمریکایی را بازداشت کردند.

امام خمینی از حرکت انقلابی دانشجویان حمایت کرد و آن را انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول نامید.

در انتخابات اولین دوره‌ی ریاست جمهوری ایران (۱۳۵۸/۱۱/۵) و در حالی که امام خمینی در بیمارستان قلب تهران بستری بود، ابوالحسن بنی صدر از رقبای خود پیشی گرفت. او مغرور از آرای به دست آمده، از آغاز بنا را بر اختلاف با جناح خط امام و مخالفت با روحانیت گذاشت. او نیز هم چون دولت موقت معتقد به سازش و زد و بندهای سیاسی با کشورهای قدرتمند بود.

سرانجام امام خمینی طی حکمی کوتاه در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل و متعاقب آن مجلس شورای اسلامی رأی به بی‌کفایتی وی داد. با سقوط بنی صدر اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، که بعد از پیروزی انقلاب از ضعف دولت موقت و حمایت‌های بنی صدر کمال استفاده را برده و تشکیلات خود را گسترش داده بودند در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ دست به اغتشاشی خونین زدند.

آیت‌اللّه خامنه‌ای روز ۶ تیر ماه ۱۳۶۰ بر اثر انفجار بمبی که منافقین در مسجد اباذر تهران کار گذاشته بودند، به هنگام سخنرانی مجروح گردید. فردای آن روز فاجعه‌ی عظیم ۷ تیر به وقوع پیوست. ۷۲ تن از کارآمدترین عناصر نظام اسلام و یاران امام خمینی که در میان آنان رییس دیوان‌عالی کشور (دکتر بهشتی)، چند تن از وزرا، تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و جمعی از مسئولین قوه‌ی قضاییه حضور داشتند، در مقرّ حزب جمهوری اسلامی بر اثر انفجار بمبی قوی که عامل نفوذی سازمان منافقین کار گذاشته بود، شهید شدند. دو ماه بعد در روز ۸ شهریور ۱۳۶۰ محمدعلی رجایی چهره‌ی محبوب مردم ایران که بعد از عزل بنی صدر از سوی مردم به ریاست جمهوری انتخاب شده بود به همراه حجةالاسلام دکتر محمدجواد باهنر [نخست‌وزیر] در محل کار خویش به شهادت رسیدند. تصمیم سریع و قاطع حضرت امام در انتخاب و نصب بلافاصله‌ی افراد به جای شهیدانی که در این حوادث از مدیریت نظام گرفته می‌شدند، در سامان دادن به امور و مأیوس کردن دشمن نقشی بس مؤثر داشت و موجب حیرت محافل خبری و سیاسی جهان بود.

### جنگ تحمیلی و دفاع ۸ ساله

شکست طرح‌های براندازی نظام جمهوری اسلامی با استفاده از محاصره‌ی اقتصادی و سیاسی که از سوی آمریکا در جهان پی‌گیری می‌شد و شکست این کشور در عملیات صحرای طبس پس از اشغال لانه‌ی جاسوسی آمریکا، و ناکامی در تجزیه‌ی کردستان، هیئت حاکمه‌ی این کشور را در سال ۱۳۵۹ به سمت تجربه‌ی راه حلّ

نظامی تمام عیار سوق می‌داد.

ارتش عراق در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تجاوز گسترده‌ی نظامی خویش را آغاز کرد. هم‌زمان، هواپیماهای نظامی عراق فرودگاه تهران و مناطق دیگر را (در ساعت ۲ بعدازظهر آن روز) بمباران کردند. ماشین جنگی صدام به سرعت کیلومترها در خاک ایران پیشروی کرد و مناطقی وسیع از پنج استان ایران را اشغال کرد. مقاومت‌های جانانه‌ی مرزنشینان در مراحل اولیه‌ی جنگ به علت عدم اطلاع و آمادگی قبلی و نداشتن تجهیزات و نیروهای نظامی با قساوت بعثی‌ها در هم شکسته شد. شهرها و روستاهای موجود در مناطق اشغالی به سرعت تخریب و به تلّی از خاک بدل شد و صدها هزار تن از خانه و کاشانه‌ی خود آواره گردیدند.

در ۱۳۶۷/۴/۲۹ با قبول قطعنامه‌ی ۵۹۸ شورای امنیّت جنگ تحمیلی هشت ساله به پایان رسید. آغازگران جنگ به هیچ‌یک از هدف‌های خویش نرسیدند، نظام جمهوری اسلامی نه تنها سرنگون نشد؛ بلکه در پرتو وحدت ملی مردم مسلمان ایران، تکلیف کلیه‌ی عوامل ستون پنجم را در داخل کشور یک‌سره کرد و اقتدار خویش را در حاکمیت بر تمامی پهنه‌های داخلی تثبیت کرد.

جنگ عراق و ایران که پایان یافت، رهبران سیاسی غرب تهاجم تازه‌ای علیه اسلام انقلابی آغاز کردند.

ماجرای تدوین و انتشار وسیع کتاب مبتذل «آیات شیطانی» نوشته‌ی سلمان رشدی و حمایت رسمی دولت‌های غربی از آن سرآغازی بر فصل تهاجم فرهنگی بود.

امام خمینی در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۵ در ضمن چند سطر کوتاه به صدور حکم ارتداد و اعدام سلمان رشدی و ناشرین مطلع از محتوای کفرآمیز این کتاب، انقلابی دیگر برپا کرد. پیامدهای این واقعه، موجودیت جامعه‌ی اسلامی را به عنوان یک امت واحده جلوه‌گر ساخت. صدور این حکم تصور اشتباه غربی‌ها را در این که ایران با پذیرش قطعنامه از هدف‌های انقلابی اسلامی خود دست کشیده است، درهم ریخت.

امام خمینی در زندگی، سخت معتقد به برنامه‌ریزی و نظم و انضباط بود. ساعات مشخصی از شبانه روز را به عبادت و ذکر حق و قرائت قرآن و دعا و مطالعه می‌پرداخت. قدم زدن و در همان حال ذکر خدا گفتن و اندیشیدن، جزیی از برنامه‌ی روزانه‌اش بود. او در حالی که عمرش به ۹۰ نزدیک شده بود، هنوز یکی از پرکارترین رهبران سیاسی جهان بود که نشاط خدمت در راه تعالی جامعه‌ی اسلامی و حلّ مشکلات آن را هیچ‌گاه، حتی در سهمگین‌ترین حوادث از دست نمی‌داد. علاوه بر مطالعه‌ی روزانه، اهمّ اخبار و گزارشات مطبوعات رسمی کشور و مطالعه‌ی ده‌ها بولتن خبری و گوش دادن به اخبار رادیو و تلویزیون داخلی از کارهای همیشگی ایشان بود. او در چندین نوبت در شبانه روز تحلیل‌ها و خبرهای رادیوهای بیگانه‌ی فارسی زبان را گوش می‌داد تا شخصاً در جریان

روند تبلیغات دشمنان انقلاب قرار گیرد و راه‌های مقابله‌ی با آن را اندیشه کند. فعالیت‌های متراکم روزانه و تشکیل جلسات با مسئولین نظام اسلامی موجب نمی‌شد تا ارتباط با قشرهای مردم عادی را به عنوان اصلی‌ترین سرمایه‌های نهضت اسلامی نادیده بگیرد. او هیچ تصمیمی را که مربوط به سرنوشت جامعه‌اش باشد نمی‌گرفت مگر آن که صادقانه با مردم در میان می‌گذاشت. مردم را محرم‌ترین کسان برای دانستن حقایق می‌دید.

چهره‌ای مصمّم و مهربان داشت؛ نگاهش پر جاذبه و سرشار از معنویت بود؛ جمعیت که در حضورش می‌نشست، بی‌اختیار غرق در جاذبه‌ی معنویش می‌شد و بسیاری از حاضران ناخودآگاه اشک شوق می‌ریختند. مردم ایران حق داشتند که سال‌ها از صمیم قلب در شعارهای دعاگونه‌ی‌شان از خدا بخواهند که عمر آنان را با افزایش لحظه‌ای بر عمر امام معاوضه کند. اگر دنیای بیگانه از معنویت باور نداشت؛ اما آنان با امام بزرگ شده بودند و قدر لحظه‌های عمر آن عزیز را در عمل می‌شناختند.

عاقبت، ساعت ۲۲/۲۰ بعدازظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ لحظه‌ی وصال بود. قلبی از کار ایستاد که میلیون‌ها قلب را به نور خدا و معنویت احیا کرده بود. به وسیله‌ی دوربین مخفی‌ای که توسط دوستان امام در بیمارستان نصب شده بود، روزهای بیماری و جریان عمل و لحظه‌ی لقای حق ضبط شده است.

روز چهاردهم خرداد ۱۳۶۸، مجلس خبرگان رهبری تشکیل گردید و پس از قرائت وصیت‌نامه‌ی امام خمینی توسط حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای که دو ساعت و نیم طول کشید، بحث و تبادل نظر برای تعیین جانشین امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد. پس از چندین ساعت، سرانجام حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای (رییس جمهور وقت) که خود از شاگردان امام خمینی و از چهره‌های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام ۱۵ خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه‌ی فراز و نشیب‌ها در جمع دیگر یاوران انقلاب جان‌بازی کرده بود، به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد.

### آثار و تألیفات امام خمینی

ده‌ها کتاب و اثر گران‌بها از امام خمینی در مباحث اخلاقی، عرفانی، فقهی، اصولی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی بر جای مانده که بسیاری از آن‌ها تاکنون منتشر نشده است. متأسفانه تعدادی از رساله‌ها و تألیفات نفیس امام در جریان جابه‌جایی از منازل استیجاری و در جریان چندین مرحله یورش مأمورین ساواک شاه به منزل و کتابخانه‌ی ایشان مفقود گردیده است.

در این‌جا بعضی از آثار و تألیفات امام خمینی را مرور می‌کنیم:

۱ ـ شرح دعای سحر
۲ ـ مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة
۳ ـ شرح چهل حدیث

۴ ـ سر الصلوة (صلاة العارفین و معراج السالکین)
۵ ـ آداب نماز (آداب الصلوة)
۶ ـ رسالهٔ لقاءاللّه
۷ ـ حاشیه بر اسفار
۸ ـ کشف الاسرار
۹ ـ رسالة الاجتهاد و التقلید
۱۰ ـ توضیح المسائل (رسالهی عملیه)
۱۱ ـ مناسک حجّ
۱۲ ـ تحریرالوسیله ـ ۲ جلد
۱۳ ـ تقریرات دروس امام خمینی
۱۴ ـ حکومت اسلامی یا ولایت فقیه
۱۵ ـ جهاد اکبر یا مبارزه با نفس
۱۶ ـ تفسیر سورهی حمد
۱۷ ـ استفتائات
۱۸ ـ دیوان شعر
۱۹ ـ صحیفهی نور
۲۰ ـ وصیتنامهی سیاسی ـ الهی
و...



## خوانساری، آیت‌اللّه سیدمحمدتقی
## (۱۲۶۷ـ۱۳۷۱ ه.ق)

در یکی از روزهای اردیبهشت سال ۱۲۶۷هـ.ق که بهار با ماه رمضان توأمان گشته بود و غنچه‌های یاد در آن می‌شکفتند، در خوانسار شهری که جای جایش چشمه‌ای سر بیرون آورده و چون نگینی سبز و بلند با دست‌هایی گشوده سخاوت را به تمام معنا به رخ می‌کشد، در خانه‌ی سید اسداللّه، عالم بزرگ شهر، نو رسیده‌ای پای در حیات نهاد که نام او را محمدتقی گزاردند.

سید محمدتقی جوانه‌ای بود رویده بر شاخه‌سار تبارک که در عرصه‌ی علم و زندگی درخت تناوری را شکل داده بودند و این، طلیعه‌ی نیکویی برای او به شمار می‌آمد. ایام مکتب آمد و سیدمحمدتقی در تیزهوشی گوی

سبقت از همگنان ربود. او در این سنین کم هم، جذبه‌های معنوی را در خود احساس می‌کرد. او که در مکتب خط را به خوبی آموخت، قرآنی را به خط خود نوشت و آن را وقف مسجد کرد.

حوزه‌ی خوانسار که در آن زمان به برکت پدران سیدمحمدتقی و دیگر فرزانه‌های علمی‌اش رونقی داشت، دومین جایی بود که سیدمحمد تقی در دامنش استواری یافت و قامت راست کرد. سرعت فراگیری سیدمحمد تقی چنان بود که به هفده سالگی نرسیده، ادبیات عرب و دیگر پایه‌های مقدماتی علوم اسلامی را فرا گرفت. او در همین مدت قسمت‌هایی هم از فقه و اصول دوره‌ی سطح را خواند.

**پای درس بزرگان**

خوانساری جوان پس از مشورت‌هایی که با پدر کرد، برای تکمیل اندوخته‌ها رهسپار حوزه‌ی دیرپای نجف شد. هجرت به نجف بر شتاب حرکت او افزود. او در نجف پس از تکمیل درس‌های ناتمام، در درس محققان بزرگ این رشته‌ها حاضر شد تا جوانه‌های اجتهاد که از توانایی در تحقیق ریشه می‌گیرد، در او برویند. خوانساری جوان چهار سال در درس فقیه و محقق بزرگ اصولی آیت‌الله آخوند خراسانی شرکت کرد. در همان حال، به درس فقیه برجسته آیت‌الله سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی هم حاضر گشت.

**بر بلندای حماسه**

با شروع جنگ جهانی اول که حکومت عثمانی به نفع آلمان درگیر این جنگ شد و در صف متحدین قرار گرفت، قلمرو عثمانی‌ها در حیطه‌ی جنگ واقع گردید. در ۲۸ آبان ۱۲۹۳ ق. بصره و حوالی آن به تصرف قوای انگلیس درآمد. موقعیتی حساس بود؛ دولت عثمانی از روحانیون کمک طلبید. علمای شیعه با آن‌که با استبداد گسترده از طرف آن دولت بر اکثریت شیعی عراق روبه‌رو بودند، نتوانستند در چنین هنگامه‌ای ناظر پای‌مال شدن سرزمین مقدس عراق شوند؛ این بود که جمع بسیاری از مراجع فتوای جهاد دادند و چون خود در سنین پیری بودند، فرزندانشان را به نیابت خویش رهسپار نبرد کردند. گروه دیگری از مجتهدان نیز خود راهی صحنه‌ی جهاد گشتند. در ایام محرم فتواهای شورانگیز جهاد شراره‌ی حماسه را به‌ویژه در جان طلایه‌داران دانش برانگیخت. در این میان آقای خوانساری نیز کرسی درس و تحقیق را رها کرد و در صف رهسپاران جهاد قرار گرفت. او به گروه مجاهدانی که به همراه آیت‌الله سیدمصطفی کاشانی عازم نبرد بودند، پیوست. این گروه سوار بر کشتی در رود دجله و فرات پیش تاختند و خود را به صفوف مقدم جبهه در حوالی بصره رسانیدند.

آقای خوانساری در سنگرهای جلوی جبهه همراه با هم‌درسان خود آقای سیدابوالقاسم کاشانی و آقای بختیاری زاده مستقر گشت. او در نبرد با هزار تیری که داشت و با مهارتی که در

تیراندازی یافته بود، سینه‌ی سپاهیان دشمن را آماج خشم ساخت. آن‌گاه که دشمن برای درهم شکستن مقاومت جنوب هجومی سخت را آغاز کرد، او پر نشاط بود و خنده‌های بلندش تعجب دوستان را برمی‌انگیخت. وقتی هم که سایه‌ی رخوت بر گروهی از جنگ‌آوران افتاد، باز فریاد او که حرام بودن عقب‌نشینی در برابر دشمن را اعلام می‌کرد. پرطنین بود. شگفت‌تر، زمانی بود که با تنگ‌تر شدن حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن مجاهدان مهیای مرگ می‌شدند و او شور نماز داشت و همگان را به آن می‌خواند، گویی نماز عاشورایی حسین علیه‌السلام در ذهنش زندگی یافته بود.

قوای دشمن پیروزی‌های شایانی در جبهه‌ی فرات به دست آورد، ولی شکست در کوت‌العماره پای رفتن را از آنان گرفت و به ناچار جبهه‌ی جنگ از جنوب به شرق تغییر یافت.

با اشغال بغداد که مقارن با پیروزی‌های دیگر متفقین بود، پایان جهاد فرا رسید. از آن سو اشغال‌گران در تعقیب نیروهای مقاومت برآمدند. دستگیری‌های وسیعی آغاز گشت و سرانجام خوانساری جوان هم که در نبرد از قسمت پا مجروح شده بود، دستگیر شد. مجاهدان عرب تنها با سپردن تعهد آزاد گشتند اما برخورد با مجاهدان دیگر متفاوت بود. انگلیسی‌ها از آزادی آنان اجتناب ورزیدند. در این میان وساطت‌هایی نیز برای آزادی آقای خوانساری صورت گرفت، ولی بی‌ثمر بود. اشغال‌گران اسرای جنگی را در بندر بصره جمع نموده، آن‌جا با کشتی‌هایی به اسارت‌گاه‌های خود در مستعمراتشان فرستادند و آقای خوانساری و قریب چهارصد تن دیگر از اسرا به جزیره‌ی سنگاپور برده شدند. چهار ماه طول کشید تا کشتی آنان در آن سرزمین پهلو گرفت. در سنگاپور، اسرا در زندانی صحرایی قرار داده شدند. در این زندان گروهی از مردمان وحشی جزیره نیز به نام کوکا به چشم می‌خوردند. آن‌ها به آدم‌خوری معروف بودند؛ از آن رو هر روز صبح که شیفت زندان‌بان عوض می‌شد، اسرا سرشماری می‌شدند. در آن محیط خشک آقای خوانساری به تلاش علمی روی آورد. او علاوه بر تدریس منطق و حکمت، خود نیز به آموختن پرداخت و توانست زبان انگلیسی را از یک راجه‌ی هندی بیاموزد. رییس زندان که متوجه‌ی مقام علمی او شده بود، با توجه به آشنایی او به زبان انگلیسی از او خواست کتابی گم‌راه‌ساز را ترجمه کند. او با آنکه روزهای سختی را پیش روی خود داشت، با این درخواست مخالفت نمود؛ شاید هم برای انتقام از این سرسختی بود که زندان‌بانان قصد جان او را کردند. او در این باره گفته است:

«روزی همه به بیرون رفته بودند و من تنها بودم. زندان‌بانان حیوانی وحشی را از آن دم در به داخل زندان ول کردند. حیوان جستی زد و به سرعت به طرف من آمد. خیلی نزدیک شد؛ اما کاری به من نداشت. به دم در رفت و دو مرتبه برگشت. چند دفعه این کار را انجام داد، ولی کاری با من نکرد.»

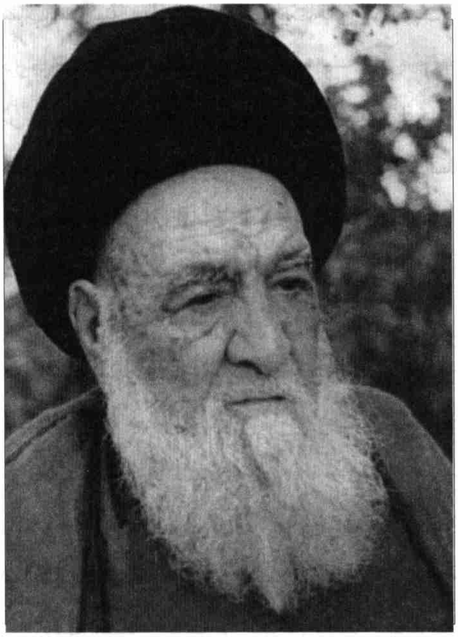
بعدها که راجه‌ی هندی آزاد شد، در آزادی آقای خوانساری کوشید. در نتیجه آقای خوانساری نیز پس از گذشت چهار سال تحمل رنج اسارت، آزاد گشت.

آیت‌اللّه خوانساری بعد از رهایی از اسارت به زادگاهش خوانسار بازگشت. پس از آن، آوازه‌ی حوزه‌ی نوبنیاد سلطان آباد اراک، در او شیفتگی نخستین را زنده ساخت و از همین رو در حوزه‌ی سلطان‌آباد به احترام آیت‌اللّه حائری در درسشان شرکت جست و خود نیز جداگانه به تدریس فقه، اصول و حکمت پرداخت. دیری نگذشت که او توجه آیت‌اللّه حائری را به خود برانگیخت. آقای خوانساری در سلک یاران نزدیک و مشاوران برجسته‌ی (هیأت استفتایی) آیت‌اللّه حائری قرار گرفت. وی در پی این نزدیکی‌ها نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری حوزه‌ی علمیه‌ی قم ایفا کرد و مشوقی در هجرت آیت‌اللّه حائری به قم بود. در سال ۱۳۱۵ ش. حوزه‌ی قم در ماتم از دست دادن بنیان‌گذارش به سوگ نشست. در آن موقعیت خطیر آیت‌اللّه صدر و آیت‌اللّه حجت و هم‌چنین آیت‌اللّه خوانساری که سه تن از شاگردان و یاران برجسته‌ی آیت‌اللّه حائری بودند، برای تصدی مسؤولیت حوزه و عهده‌داری رهبری دینی مردم مورد توجه قرار گرفتند.

## پاییز حزن

سال ۱۳۳۱ شمسی علما و مردم شهر همدان که از حال نامساعد آیت‌اللّه خوانساری با خبر بودند، از او خواستند تابستان را در هوای ییلاقی همدان سپری کند. با قبول این درخواست، آیت‌اللّه خوانساری با هم‌راهانش آیت‌اللّه اراکی، آیت‌اللّه آخوند ملاعلی همدانی. آیت‌اللّه خمینی و فرزند بزرگشان سیدمحمدباقر و آقای عراقی راهی آن‌جا گردید.

آیت‌اللّه خوانساری در استقبالی پرشور وارد شهر شد. در پی اغتنام از انفاس قدسی او مردم شهر از وی تقاضای اقامه‌ی جماعت در مسجد جامع کردند. در یکی از آن روزها که او برای برپایی نماز به مسجد می‌رفت، در بین راه دچار حمله‌ی قلبی گشت و سرانجام نزدیک‌های ظهر هفتم ذیحجه ۱۳۷۱ ق به احرام جانان درآمد و لبیک گویان به سرای او شتافت. قبر او اینک در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام هم آغوش استادش آیت‌اللّه حائری قرار دارد.



## خویی، آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم (۱۳۱۷ـ۱۴۱۳ ه.ق)

شب پانزدهم ماه رجب سال ۱۳۱۷ ه . ق. برای جهان اسلام و دنیای تشیّع، شب مبارک و فرخنده‌ای بود. در آن شب، آیت‌اللّه حاج سیّد علی اکبر، فرزند سیدهاشم موسوی خویی ـ از علمای بزرگ و نامی شهرستان خوی ـ صاحب فرزندی شد که سالیان بعد، هفتاد سال بر کرسی تدریس در مهم‌ترین حوزه‌ی علمی عالم تشیع تکیه زد و با پرورش صدها عالم و مجتهد و تألیف ده‌ها کتاب و تأسیس مراکز علمی و فرهنگی متعدد، در رأس مرجعیت جهان شیعه قرار گرفت. وی یکی از پرچم‌داران موفق علوم اسلامی در زمان معاصر گردید.

سید ابوالقاسم درباره‌ی استادان بزرگ خود در فقه و اصول، چنین می‌گوید:

من درس خارج را در محضر تعدادی از استادان بزرگ آن زمان آموختم، ولی در میان آنان از پنج نفر نام می‌برم، که خداوند روح آن‌ها را قرین رحمت فرماید:

۱ ـ آیت‌اللّه شیخ فتح اللّه، معروف به شیخ الشریعه‌ی اصفهانی؛

۲ ـ آیت‌اللّه شیخ مهدی مازندرانی؛

۳ ـ آیت‌اللّه شیخ ضیاءالدین عراقی؛

۴ ـ آیت‌اللّه شیخ محمّدحسین اصفهانی؛

۵ ـ آیت‌اللّه شیخ محمّد حسین نایینی.

از دو استاد اخیر بیش‌تر بهره بردم و یک دوره‌ی کامل از اصول را نزد آنان فرا گرفتم و برخی از کتاب‌های فقهی را نزد آنان آموختم. من درس‌های آنان را برای شماری از شاگردان آن بزرگواران تقریر می‌کردم.

مرحوم نایینی آخرین استاد بزرگوار من بود که تا آخر عمر، ملازم محضر او بودم. از او اجازه‌ی روایت گرفتم، او به من اجازه داد که کتب اربعه را از ایشان نقل کنم.

### اسطوره‌ی تدریس

یکی از بارزترین خصوصیات آیت‌اللّه خویی، اهمیت دادن به تدریس و تعلیم است. او بیش از هفتاد سال، شیفتگان معارف جعفری علیه‌السلام و تشنگان فقه امامیه را از کوثر زلال معارف آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سیراب نمود.

وی در طول این مدت، توانست با تحمل

زحمات طاقت‌فرسا، صدها مجتهد تربیت کند. بسیاری از شاگردان او به مقام مرجعیت، تدریس و اداره‌ی حوزه‌های علمیّه نایل آمده‌اند. این استاد گران‌مایه در باره‌ی اهمیت تدریس، فرمود:

«من به تجربه دریافته‌ام که انسان باید آموخته‌هایش را به دیگران بیاموزد. در درس گفتن یک نوع نبوغ برای انسان حاصل می‌شود که خیلی مفید است.»

ایشان در آغاز جوانی، به تدریس پرداخت. در این باره می‌گوید:

«زمانی که دومین جلد شرح لمعه را فرا می‌گرفتم، به تدریس اولین جلد این کتاب پرداختم.»

آیت‌اللّه خویی درباره‌ی پیشینه‌ی تدریس خویش می‌نویسد:

من بسیار تدریس کرده‌ام و در فقه، اصول و تفسیر، جلسات درس بسیاری تشکیل داده‌ام و جمعی بی‌شمار از اندیشمندان را در حوزه‌ی علمی نجف اشرف پرورش داده‌ام. من خارج مکاسب شیخ انصاری و هم‌چنین کتاب صلوة را، از اول تا آخر، دوبار تدریس کرده‌ام. در ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۷۷ هـ. ق. به تدریس کتاب عروةالوثقی پرداختم. از باب طهارت شروع نمودم و در ۲۶ ربیع‌الاول ۱۴۰۰ هـ. ق. به کتاب اجاره رسیدم و اکنون (ماه صفر ۱۴۰۱ هـ. ق.) در صدد اتمام این کتاب هستم. محاضرات خود در فن اصول را ـ از آغاز تا پایان ـ شش بار (بر صدها نفر از دانشوران) القا کردم و دوره‌ی هفتم را به سبب سنگینی وظایف و مسئولیت‌های مرجعیت، در مبحث ضدّ رها ساختم.

در سال‌های گذشته، به تدریس علم تفسیر همت گماشتم و پس از مدتی، بر خلاف خواسته‌ی قلبی‌ام، از آن دست برداشتم. چه‌قدر دوست می‌داشتم این درس ادامه می‌یافت و منتشر می‌شد. خداوند را سپاس می‌گویم که در خلال این سالیان طولانی، لحظه‌ای از تدریس باز نایستاده و به جز روزهای بیماری و سفر، همواره به تعلیم اشتغال داشتم.

**تألیفات و شاگردان**

آیت‌اللّه خویی برای نشر معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام و گسترش علوم اسلامی، لحظه‌ای نیاسود. ایشان علاوه بر پرورش شاگردان، در تألیف کتاب‌های ارزشمند علمی نیز کوشش‌های چشمگیری داشت.

شمار فراوان آثار آیت‌اللّه خویی ـ با توجه به این که وی همواره به تدریس، پاسخ به استفتائات و پرداختن به امور مرجعیت مشغول بود ـ بیان‌گر تلاش شبانه‌روزی او برای احیای فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام است. حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای در این زمینه می‌فرماید:

«باید یاد نیکی از عالم بزرگوار و مرجع عظیم الشأن که اخیراً رحلت کردند، یعنی مرحوم آیت‌اللّه العظمی آقای خویی بکنیم. ما به ایشان نه از دید یک مرجع، بلکه از دید یک محقق، مؤلف و مدرّس موفق نگاه می‌کنیم. آنچه درباره‌ی این

بزرگوار و امثال ایشان، غالباً بعد از وفات صحبت می‌شود، جنبه‌های مربوط به مرجعیت این بزرگواران است، در حالی که آنچه در زندگی این افراد و شخصیت‌های برجسته مهم است، خصوصیاتی است که مستقیماً به مرجعیت آن‌ها، مربوط نیست، بلکه می‌شود گفت مرجعیت آن‌ها ناشی از آن خصوصیات است و آن، همان جنبه‌ی علمی، تحقیقی، تدریسی و کار موفق و پی‌گیر آنان در این زمینه است. اگر شما به زندگی این بزرگوار نگاه کنید، می‌بینید حداقل در سه رشته‌ی علمی و درس مهم، دارای فرآورده‌های علمی تحقیقی هستند، که یکی فقه، دیگری اصول و سومی رجال است. این همه کتاب‌های فقهی و اصولی که شاگردان ایشان نوشته‌اند، همه از کلمات ایشان است و شما به این‌ها اضافه کنید آنچه را که از قلم خود ایشان مستقیماً صادر شده است. کتاب بزرگ و کم نظیر رجالی ایشان که ظاهراً آن را در سال‌های اواخر عمرشان نوشته‌اند - چون ذکر می‌کنند که من این کتاب را با اشتغال زیاد و در دوران پیری می‌نویسم - یک فرآورده‌ی علمی عظیم است. حال شما ببینید عالمی که این مقدار فرآورده‌ی علمی دارد، چه‌قدر می‌تواند تأثیر در حوزه‌های علمی، نه فقط در زمان خود، حتی بعد از زمان خود بگذارد.»

آیت‌اللّه خویی ۲۴ کتاب در موضوعات مختلف اسلامی تألیف نموده‌اند که عناوین آن‌ها عبارتند از:

۱ - نفحات الاعجاز (در اثبات جاودانگی قرآن)؛

۲ - البیان فی تفسیر القرآن.

۳ - معجم رجال الحدیث، این کتاب یکی از کم نظیرترین کتاب‌های رجالی شیعه می‌باشد که در بردارنده‌ی شرح حال ۱۵۷۰۶ نفر از زنان و مردان راوی حدیث می‌باشد. این کتاب برای پنجمین بار، در سال ۱۴۱۳ هـ. ق. و در ۲۴ جلد منتشر شده است.

۴ - اجود التقریرات: این کتاب تقریرات درس اصول میرزای نایینی است که آیت‌اللّه خویی آن را در ۳۱ سالگی نوشته است و...

**شاگردان**

حاصل تلاش‌های شبانه‌روزی این بزرگ مرجع شیعه که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۰ - ۱۴۱۳ هـ. ق. در مهم‌ترین مرکز علم و فقاهت شیعه، با تمام قدرت و توانایی به تدریس فقه و اصول پرداخت، صدها مجتهد می‌باشد و قشر عظیمی از علمای بزرگ ایران و سایر کشورهای اسلامی را شاگردان آن بزرگ مرجع عالم اسلام تشکیل می‌دهند. اینک شماری از آنان را ذکر می‌کنیم:

سیّدعلی خامنه‌ای، سیدابوالقاسم کوکبی، محمدتقی بهجت، میرزا جواد تبریزی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، حسن وحید خراسانی، شهید میرزا علی غروی تبریزی، سیدعلی سیستانی، آقای موسی شبیری زنجانی، سید محمد حسین فضل اللّه، اسد حیدر، شهید

سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی ـ امام موسی صدر، مسلم ملکوتی، محمدتقی جعفری، محمد جواد مغنیه، شهید سیدمحمدباقر صدر، سید عبدالرزاق مقرم، سید جلال الدین فقیه ایمانی، سید جعفر مروج جزایری، اسماعیل محقق کابلی، سید صادق روحانی، سید محمد بجنوردی، دکتر ابوالقاسم گرجی، شیخ مرتضی بروجردی، سیدرضا خلخالی، سید محمدتقی خویی، سید محمد مهدی خلخالی، میرزا رضا لطفی، سید علی شاهرودی، سید علاءالدین بحرالعلوم، شیخ محمد اسحاق فیاض، شیخ جعفر سبحانی، سید محمد روحانی، شهید سیداسدالله مدنی، احمد وائلی، ناصر مکارم شیرازی، دکتر سید جعفر شهیدی، سید جواد شبّر، سید محمدتقی حکیم، شیخ محمد علی توحیدی و سیدعلی بهشتی.

**در سنگر سیاست و مبارزه**

آیت‌الله خویی در طول سال‌های پربرکت زندگی خویش، همواره با حکومت‌های ظالم در حال مبارزه و پیکار بود. ایستادگی وی در برابر مکتب‌های مادی و دشمنان اسلام و مسلمانان بر کسی پوشیده نیست. در این زمینه نگاهی کوتاه به فهرست برخی از تلاش‌های سیاسی ایشان در پنجاه سال اخیر، خوانندگان گرامی را با زوایای زندگی سیاسی آن مرجع دوراندیش آشنا می‌کند:

فتوای تاریخی در مبارزه با مکتب ملحد کمونیستی، حکم به حرمت شرکت در حزب توده، صدور اعلامیه و اظهار نگرانی از تسلط مزدوران بیگانه و افراد نامسلمان بر نقاط حساس کشور، مبارزه با نفوذ صهیونیسم در ایران، استقامت در برابر فشارهای رژیم ستم پیشه‌ی صدام، حمایت از قیام شیعیان عراق و پشتیبانی همه جانبه از انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی‌﵀.

از آغاز حرکت مردم مسلمان ایران علیه رژیم پهلوی، آیت‌اللّه العظمی خویی با صدور اعلامیه‌ها، پیام‌ها و تلگراف‌ها، به یاری انقلاب اسلامی شتافت.

**در منظر اهل نظر**

حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب:

عمر طولانی و پر برکت این مرد بزرگ که نزدیک به یک قرن امتداد یافت، سرشار از آزمایش‌های الهی و نشان‌گر سعی و تلاش یک انسان مؤمن و پرهیزگار است. ایشان در بسیاری از علوم اسلامی رایج در حوزه‌های علمیه از اساتید مسلم و کم نظیر به حساب می‌آمد؛ فقیهی بزرگ و اصولی ای عمیق و مفسری نوآور و رجالی ای صاحب مکتب و متکلمی زبردست بود.

آیت‌اللّه شهید سید محمدباقر صدر:

این‌جانب علاقه‌ی شدید و وافر به بزرگ ما و استاد ما، سند و پشتوانه‌ی علمی ما حضرت آیت‌اللّه العظمی خویی دارم؛ استادی که چشمم

به نور معنویت درس ایشان روشن و طعم حلاوت و شیرینی معرفت را از محضر ایشان چشیدم و می‌شود گفت که بهترین نعمت‌های الهی را که همان ایمان و علم است. اگر خداوند متعال این نعمت‌ها را برای من ارزانی داشته است، این از فضل و الطاف استادم می‌باشد. آنچه من دارم، قطره‌ای از دریای بی‌کران علم ایشان است و به حق می‌شود گفت که ایشان پدر روحانی من است.

۳ـ نویسنده و متفکر شهیر عرب، شیخ محمد جواد مغنیه:

او آفتابی است که اشعه‌های روشن‌گر آن در هر زمان و به هر نقطه‌ای پرتو افکنی می‌کند. او استاد من و استاد بزرگان علم و دانشمندان نجف می‌باشد. او همانند محوری است که علوم اسلامی به دور او می‌چرخد. او کسی است که حوزه‌ی نجف مرهون زحمات و فعالیت‌های علمی وی می‌باشد.

۴ـ دکتر ابوالقاسم گرجی:

از لحاظ بیان دقیق، مستقیم، معقول و مطابق ذوق سلیمی که در عرضه‌ی نظرات داشت، نظریات ایشان پیوسته قاطعانه مبتنی بر استدلال‌های منطقی بود، لذا هم بر دل می‌نشست و هم در مغز جای‌گیر می‌شد و این نه تنها در فقه و اصول بود بلکه در همه‌ی علوم اسلامی مصداق داشت.

**ویژگی‌های اخلاقی**

آیت‌الله العظمی خویی﷫ علاوه بر مقام ممتاز علمی، دارای خصوصیات بارز تربیتی و اخلاقی بود. در این جا به برخی از خلق و خوی آن معلم اخلاق که برگرفته از گفته‌های شاگردان و نزدیکان ایشان است، می‌پردازیم:

۱ـ همت والا

آیت‌الله جعفری همدانی در خاطرات خود می‌گوید:

من با ایشان هم‌درس و رفیق صمیمی بودیم. یک وقتی ایشان به من گفت: دوست دارم مدرّس بشوم، مثل مرحوم آقا ضیا. گفتم: شما بالاتر از این هم می‌شوی و مرجعیت خواهی یافت! همان هم شد و ایشان مرجعیت یافت.

۲ـ ساده زیستی

آیت‌الله خویی از دوران جوانی تا پیری که مرجعیت جهانی یافت، زندگی طلبگی را از دست نداد. او بی‌آلایش و ساده بود و از تجمل و رفاه‌طلبی شدیداً پرهیز می‌کرد. سفره‌هایش را از غذاهای ساده تشکیل می‌داد و در صرف وجوهات شرعی کاملاً احتیاط می‌نمود.

۳ـ عشق به عبادت و ولایت

آیت‌الله خویی در کنار تحصیل و تدریس، در مکتب اساتید اخلاق و عرفان حضور یافت و به سیر و سلوک معنوی پرداخت. او برجسته‌ترین مدرس حوزه‌ی علمیه‌ی نجف بود و اکثر اوقاتش را صرف مطالعه می‌کرد، ولی عشق به پروردگار متعال، شب‌های چهارشنبه او را به مسجد سهله

(ده کیلومتری نجف) می‌کشانید.

او آن چنان از لذت عبادت سرمست می‌شد، که چهل شب چهارشنبه، پشت سر هم در مسجد سهله بیتوته می‌کرد و تا صبح، دل به خالق هستی می‌سپرد.

جذبه‌ی ولایت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام او را آن چنان واله و شیدای خویش می‌کرد که گاه چهل شب جمعه به کربلا می‌رفت و با زیارت و ذکر و دعا، قلب خود را صفا می‌داد و با عبادت عاشقانه به تهذیب نفس و خودسازی مشغول می‌شد.

آیت‌الله العظمی خویی رمز موفقیت خویش را در انس به پروردگار و ارتباط با ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام می‌دانست و از این عامل، به عنوان وسیله‌ی پیش‌رفت سود می‌جست. او آن قدر به این نکته اهمیت می‌داد که هر روز، پیش از درس، به حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌رفت.

۴ ـ احترام به بزرگان

آیت‌الله جعفر سبحانی در این زمینه می‌گوید: «او بزرگان و مراجع را بیش از حد تکریم می‌کرد. به خاطر دارم، روزی که در مسجدی درس می‌گفت، حضرت آیت‌الله سید محسن حکیم پس از درس او، در همان جایگاه تدریس می‌کرد. استاد پس از فراغت از تدریس، به خاطر مذاکره‌ی تلامیذ (و سؤالات شاگردان) کمی در جایگاه تدریس باقی ماند، که ناگهان آیت‌الله حکیم رحمه‌الله وارد مسجد شد. وقتی چشم آیت‌الله خویی به وی افتاد، با یک دست‌پاچگی خاص کفش و لوازم دیگر خود را برداشت و دست به سینه ایستاد و معذرت خواست.

۵ ـ تشویق اهل دانش

آیت‌الله خویی در مناسبت‌های مختلف، از شاگردان فاضل خود نام می‌برد و مقام و فضل آنان را می‌ستود. وقتی دانشمندی نوشته‌ی ارزشمندی را به او هدیه می‌داد، برای تشویق و بزرگ داشت وی تقریظی بر آن کتاب می‌نوشت.

ویژگی‌های اخلاقی آیت‌الله خویی فراوان است. او اسطوره‌ی اخلاق بود. هر وقت وارد مجلسی می‌شد، با صدای بلند به حاضران سلام می‌کرد، بسیار مؤدّب بود، هیچ گاه سخنی اهانت‌آمیز، حتی توهین علمی از ایشان شنیده نشد؛ به استادش، میرزای نایینی شدیداً علاقه‌مند بود و همیشه قبل از درس، حمد و سوره می‌خواندو ثوابش را به روح پاک استاد هدیه می‌کرد، در مقابل سختی‌ها و مصیبت‌های روزگار، صبر و بردباری پیشه می‌کرد و خم به ابرو نمی‌آورد، از همه‌ی مظاهر کبر و غرور دوری می‌جست، هماره به تحقیق، تألیف و تدریس مشغول بود، کمک به درماندگان، رفتار مسالمت‌آمیز با مخالفان، مهربانی با کودکان، پرهیز از تجمل گرایی، نظم، عفو و سعه‌ی صدر، از دیگر ویژگی‌های این انسان وارسته می‌باشد.

## خدمات اجتماعی

احداث کتابخانه، مدرسه، مسجد، حسینیه،

خـوابگـاه، درمـانگاه، بـیمارستان، مـؤسسه‌ی خیریه و دارالایـتام، یکـی دیگـر از خـدمات آن مرجع بزرگ جهان شیعه می‌باشد. در این جا فقط به ذکر نام مراکزی که تـوسط آیت‌اللّه العـظمی خویی تأسیس شده است می‌پردازیم:

ایران:

۱ ـ مدینة العلم، قم.

۲ ـ مـدرسه و کـتابخانه‌ی آیت‌اللّـه خـویی، مشهد

۳ ـ دارالعلم، اصفهان.

۴ ـ مجتمع امام زمان علیه‌السلام، اصفهان.

آمریکا:

۵ ـ مرکز الامام الخویی الاسلامی؛ نیویورک.

۶ ـ مرکز الامام الخویی، سـوانـزی (یکـی از شهرهای دانشگاهی جهان) این مرکز قبلاً کـلیسا بود.

۷ ـ مسجد و مرکز اسلامی، لوس‌آنجلس.

۸ ـ مسجد و مرکز اسلامی، دیترویت.

هند:

۹ ـ المجمع الشقافی الخیری، بمبئی. یکی از بـزرگ‌ترین مـؤسسات فـرهنگی جـهان اسـلام می‌باشد.

لبنان:

۱۰ ـ مبّرةالامام الخویی؛ بیروت.

فرانسه:

۱۱ ـ مرکز اسلامی.

پاکستان:

۱۲ ـ مکـتبه الـثقافة و النشـر «انـتشاراتـی»، کراچی.

مالزی:

۱۳ ـ مکتبة الثقافة و النشر، کوآلالامپور.

تایلند:

۱۴ ـ مؤسسه‌ی دارالعلم، بانکوک.

۱۵ ـ مدرسه‌ی دینی، بانکوک.

بنگلادش:

۱۶ ـ مدرسه‌ی دینی، داکا.

عراق:

۱۷ ـ مکتبة الامام الخویی، نجف اشرف.

۱۸ ـ مدرسه‌ی دارالعلم، نجف اشرف.

انگلستان:

۱۹ ـ مرکز الامام الخوئی، لندن. این مؤسسه که در شمال غربی لندن قرار دارد، قبلاً کلیسا بود.

این مؤسسه شامل: مرکز اسلامی، مـدرسه‌ی امام صادق علیه‌السلام (ویژه‌ی پسران)، مدرسه‌ی الزهرا (ویژه‌ی دختران) سـالن‌های غـذاخـوری، سـالن اجتماعات، کتابخانه‌ی عمومی، کـتاب‌فروشی و مرکز تبلیغات می‌باشد.

مجله‌ی «النور» از سوی این مرکز، هر ماه به دو زبان عربی و انگلیسی منتشر مـی‌شود کـه در گسترش معارف شیعی در میان مسلمانان اروپـا نقش به سزایی دارد. این مرکز بر تمام مؤسسات آیت‌اللّه العظمی خویی در جهان، نظارت دارد.

### سفر وصل

آیت‌اللّه خویی پس از عـمری تـلاش در راه تحقق آرمان‌های بلند اسلامی، سـرانـجام در ۹۶

در عصر روز شنبه، هشتم صفر ۱۴۱۳ ه. ق از دار فانی به سرای باقی شتافت و مرغ روحش که مالامال از عشق به اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، به سوی حق پر کشید. پیکر پاک آن فقیه فقید مانند جدش، علی علیه‌السلام و مادرش، فاطمه علیهاالسلام، مظلومانه و غریبانه، بدون تشییع در مسجد خضراء دفن شد.



**خیابانی، شیخ محمد (۱۲۹۷ ـ ۱۳۳۸ ه. ق)**

شیخ محمد خیابانی، فرزند حاج عبدالحمید تاجر خامنه‌ای و بانو رقیه سلطان، در سال ۱۲۹۷ ق در شهرک «خامنه» واقع در ده کیلومتری شهرستان شبستر دیده به جهان گشود و تحصیلات مقدماتی و ادبی را در زادگاهش گذراند. پدرش در شهر «پتروفسکی» (مخاج قلعه، مخاج کالا) پایتخت آن روز جمهوری خودمختار و مسلمان نشین داغستان، تجارت‌خانه داشت. در نوجوانی همراه پدر به پتروفسکی رفت و مدتی را در تجارتخانه‌ی او به کارهای تجاری و آموختن رمز و راز داد و سند و آشنایی با شیوه‌های اقتصادی زمانه سپری کرد. اما گرایش روحی او به فراگیری علم بیش از هر چیزی بود. از این‌رو در بازگشت به خامنه، کسب و کار تجاری را رها کرد و در تبریز به تحصیل علوم دینی پرداخت و به سلک روحانیت و علمای دین درآمد. شیخ در مدرسه‌ی «طالبیه‌ی» تبریز، ادبیات عرب، منطق، اصول، فقه، نجوم، ریاضی، تفسیر، حکمت، کلام، حدیث، تاریخ، رجال و علوم طبیعی را از اساتید فن آموخت.

شیخ به سبب اقامتش در محله‌ی «خیابان» تبریز معروف به «خیابانی» شد.

او در مسجد کریم خان، واقع در محله‌ی خیابان، نماز جماعت می‌خواند و مردم مسلمان را ارشاد می‌کرد و آنان پس از اقامه‌ی نماز، مشتاقانه پای صحبت و موعظه‌ی حکیمانه و بیدارگر او می‌نشستند. (این مسجد هنوز هم به همان نام در چهارراه منصور تبریز موجود است.)

یکی از علمای بزرگ تبریز در آن روزگار، مرحوم آیت‌الله سیدحسین خامنه‌ای، مشهور به سید حسین پیش‌نماز[1] بود که در مسجد جامع تبریز اقامه‌ی نماز می‌کرد. خیابانی هم به سبب هم‌شهری بودن با وی و هم این‌که او اندیشه‌های

---

۱. پدر بزرگ مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای.

روشن و انقلابی و اجتماعی داشت، با ایشان زود آشنا شد و همین آشنایی زمینه را برای ازدواج او با دختر آن فقیه بزرگ، یعنی «خیرالنساء» فراهم کرد. از آن پس خیابانی گاهی در مسجد جامع تبریز به جای پدر زنش، حاج سید حسین خامنه‌ای، نماز جماعت اقامه می‌کرد و از همان‌جا نیز مشهورتر گردید. می‌گویند معمولاً هزار نفر در نمازش شرکت می‌کردند. بدین ترتیب، شیخ از دوران جوانی، از طریق محراب و منبر با عموم مردم در ارتباط بود و مسایل دینی و علمی و فرهنگی و اجتماعی را برای آنان بیان می‌کرد.

**از مشروطه تا مجلس**

زندگی شیخ محمد خیابانی پس از پیروزی مشروطیت در سال ۱۳۲۴ ق (۱۲۸۵ ش) با تأسیس «انجمن ایالتی آذربایجان» در تبریز وارد مرحله‌ی تازه‌ای گردید. از فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی این انجمن مردمی، انتشار نشریه‌ی «جریده‌ی انجمن» بود که مردم را از امور سیاسی و اجتماعی آگاه می‌کرد. شیخ محمد خیابانی از اعضای برجسته‌ی انجمن بود و از ارکان فکری و رهبری آن محسوب می‌شد و بی‌گمان در هدایت آن نهاد انقلابی و مردمی، نقشی مهم داشت. او با لباس روحانی و تفنگ بر دوش در سنگرها به دفاع از شهر و ناموس و حیثیت مردم مسلمان در مقابل سپاه متجاوز عین‌الدوله می‌پرداخت و با مبارزان و مجاهدان در سنگرها می‌خوابید و به آنان دل‌گرمی می‌داد و بر مقاومتشان می‌افزود و راه آینده را روشن می‌کرد.

پس از خلع محمدعلی شاه از حکومت، انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی آغاز شد خیابانی سابقه‌ی درخشانی داشت. چهار ـ پنج سال امامت نماز جماعت، تبلیغ احکام الهی، ارشاد مردم، تدریس در حوزه‌ی علمیه، عضویت انجمن ایالتی آذربایجان و ایفای نقش رهبری و راهنمای فکری، پیکار صادقانه و دوش به دوش دیگر مجاهدان در سنگر جهاد و دفاع، موقعیت ممتازی را برای او در دل مردم تبریز و علما و رهبران مشروطه فراهم آورده بود. مردم نیز به پاس این نیک‌نامی و صداقت و شجاعت و اندیشه‌های والا، خیابانی را در سی سالگی به نمایندگی خود در مجلس شورای ملی انتخاب کردند.

خیابانی از آن پس، در سنگر قانون‌گذاری، خود را وارث هزاران شهید انقلاب می‌دانست و با موضع‌گیری‌های آگاهانه و ضد استبدادی و استعماری، در کنار نمایندگان متعهد و ارجمندی هم‌چون شهید مدرس و میرزا اسماعیل نوبری و... به دفاع از حق مسلم مردم ستم‌دیده‌ی ایران پرداخت.

از کارهای درخشان خیابانی در مجلس دوم، اعتراض شجاعانه و کارساز او علیه اولتیماتوم استعمارگرانه‌ی دولت تزار روس بود.

در ۲۴ آذر ماه ۱۲۹۰ سفارت روس دوباره با دولت ایران (ناصر الملک) تماس گرفت و خبر داد که سپاه روس در قزوین گرد آمده است، اگر تا

شش روز دیگر، همه‌ی خواسته‌های ما پذیرفته نشود، آهنگ تهران خواهند کرد!

در ۲۹ آذر ماه مجلس تشکیل جلسه داد. باز هم خیابانی و دیگر نمایندگان سخنرانی کردند و به ردّ اولتیماتوم رأی دادند.

دولت موقت ناصرالملک در روز دوم دی ماه، جلسه‌ای با حضور هیأت وزیران و نمایندگان سازش‌کار و سرد مزاج مجلس تشکیل داد. وثوق الدوله، بستن در مجلس را پیشنهاد کرد. ناصرالملک بی‌درنگ این درخواست را قبول نمود و دستور انحلال مجلس را داد و اجرای فرمان به عهده‌ی یفرم خان ارمنی - رییس شهربانی تهران و قاتل شیخ فضل اللّه نوری - واگذار شد!...

بدین ترتیب از همان روز مجلس دوم بسته شد و نمایندگان پراکنده گشتند... و بساط انقلاب و مشروطه خواهی و استقلال‌طلبی در ایران برچیده شد.

دو ماه پس از بسته شدن مجلس و شروع دوره‌ی فترت، خیابانی همراه خانواده‌اش به مشهد مقدس رفت و پس از زیارت مرقد امام هشتم علیه‌السلام و دیدار با اقوامش در خاک رضوی، از آن‌جا عازم روسیه، جمهوری ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان و داغستان شد تا در فرصتی که پیش آمده، از ممالک همسایه دیدار کند، و هم از این طریق به تبریز برگردد، چون که پس از بسته شدن مجلس، صمد خان شجاع الدوله از طرف روس‌ها، حاکم تبریز شده و محل انجمن ایالتی را ویران و بسیاری از آزادی‌خواهان را قتل عام کرده بود و لابد منتظر خیابانی و همکاران و هم‌فکرانش نیز بود. اگر خیابانی از تهران یا مشهد، به تبریز برمی گشت، بی‌شک به دست جلادان صمد خان گرفتار و کشته می‌شد.

در مهر ماه سال ۱۲۹۳ صمدخان، از سوی روس‌ها کنار گذاشته و فضای آزادی نسبی در تبریز ایجاد شد.

خیابانی از نعمت آزادی استفاده کرد و دوستان آزادی‌خواه و مبارزش را - که اغلب «دموکرات» نامیده می‌شدند - گرد آورد و کمیته‌ای تشکیل داد. سپس همه‌ی نمایندگان دموکرات و آزادی‌خواه را از سراسر آذربایجان به تبریز دعوت کرد و کنفرانسی برگزار کرد. در این کنفرانس استانی، چهارصد و هشتاد نفر شرکت داشتند. تشکیلات فرقه‌ی دموکرات، که پنج سال پیش تعطیل شده بود، دوباره تأسیس شد. در همان کنفرانس، انتشار روزنامه‌ی «تجدّد»، ارگان تشکیلات دموکرات، مورد تصویب قرار گرفت و خیابانی مدیر مسؤول و صاحب امتیاز روزنامه شد. نخستین شماره‌ی تجدّد در بیستم فروردین ماه ۱۲۹۶ (۸ رجب ۱۳۳۵) انتشار یافت. شیخ در اولین شماره‌ی تجدّد، مقاله‌ای تحت عنوان «نور حقیقت خواهد تابید» نوشت و لزوم اجرای قوانین مشروطیت و احیای آن را بیان کرد.

در همان سال خیابانی به رهبری فرقه‌ی دموکرات آذربایجان برگزیده شد و فرقه‌ی دموکرات را توسعه داد و اصلاحات اساسی در

آن ایجاد کرد. همگام با انتشار روزنامه‌ی تجدّد و سرپرستی آن و درج مقالات، دست به کارهای سازنده‌ی دیگری در جهت پیش‌بُرد اهداف و تأمین آسایش مردم و تعیین والی برای آذربایجان زد تا مردم را برای یک حرکت عظیم و همگانی آماده سازد.

**قیام**

صبح ۱۸ فروردین ۱۲۹۹ در تبریز، صبح آزادی و صحنه‌ی یکی از پرشکوه‌ترین قهرمانی‌های تاریخ ایران بود. بازار تعطیل شد، دانش‌آموزان مدارس، به حالت راه‌پیمایی در ساختمان و اطراف عمارت تجدد گرد آمدند، شعارهای ضد دولت وثوق الدوله و مزدورانش، در فضای شهر طنین افکنده بود، مردم آزادی‌خواه، مسلمان و قهرمان تبریز، به اشاره‌ی پیشوای خود خیابانی به شهربانی ریخته، آزادی‌خواهان در بند را از سیاه‌چال‌ها نجات دادند. ادارات شهر همه به دست آزادی‌خواهان افتاد. شیخ به مزدوران وثوق الدوله در تبریز اخطار کرد که هر چه زودتر شهر را ترک گویند و آنان چهارشنبه شب، تبریز را به قصد تهران ترک کردند.

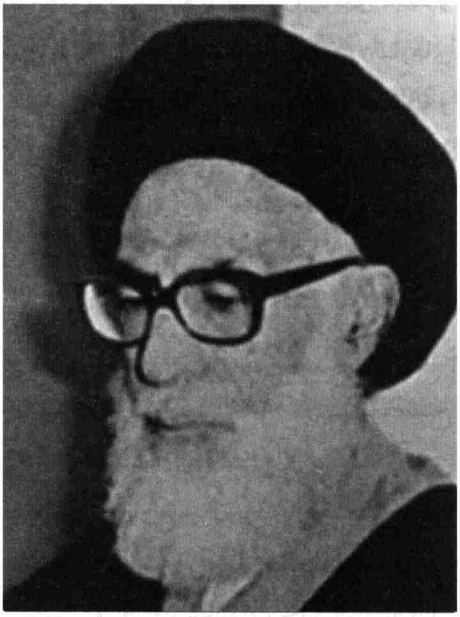
قیام پیروزمندانه‌ی مردم تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی، بیش از پنج ماه ادامه داشت. شیخ، در حیاط ساختمان تجدد به ایراد نطق‌هایی می‌پرداخت و مردم با اشتیاق تمام پای صحبتش می‌نشستند. این سخنان به زبان آذری بود و ترجمه‌ی فارسی‌اش هر روز در روزنامه‌ی تجدّد چاپ می‌شد. در این پنج ماه خیابانی و جنبش با خطرهای فراوانی مواجه بودند، اما بر همه پیروز شدند و آتش توطئه‌ها را خاموش کردند...

از طرفی دشمنان او، به ویژه از ناحیه‌ی حکومت مرکزی، هر لحظه در صدد سرکوبی او و قیامش بودند. در این مدت وثوق الدوله از نخست‌وزیری احمد شاه عزل و مشیرالدوله به جای او منصوب شد. مشیرالدوله برای شکست قیام خیابانی، مهدی قلی‌خان هدایت، معروف به مخبرالسلطنه را که وزیر مالیه‌ی او بود به سِمَت والی‌گری آذربایجان انتخاب و مأمور براندازی قیام تبریز کرد.

مخبرالسلطنه، چهره‌ای موجه و ملی داشت و به همین سبب بدون سرباز و محافظ وارد تبریز شد و کسی با او کاری نداشت. مدت‌ها سعی کرد از طریق صحبت با دوستان خیابانی، او را از ادامه‌ی نهضت باز دارد، ولی خیابانی اعتنایی نکرد و از طرفی گمان نمی‌کرد که مخبر السلطنه قصد خیانت داشته باشد. مخبر السطنه چون از راه تزویر و فریب و مذاکره نتوانست خیابانی را از راهی که در پیش گرفته منصرف سازد، با رییس قزاق‌خانه‌ی تبریز ـ که یک کلنل روسی بود ـ گفت‌وگو و تبانی نمود و نقشه‌ی سرنگونی قیام تبریز را طرح‌ریزی کرد. سرانجام در سپیده دم یکشنبه ۲۱ شهریور ۱۲۹۹، که بسیاری از نیروهای مسلح خیابانی برای برچیدن اشرار محلی به اطراف تبریز رفته بودند و نیروی اندکی

در شهر و اطراف عالی‌قاپو (مقرّ حکومت خیابانی و مرکز قیام) مانده بود، قزاق‌های مسلح به دستور کلنل روسی و مخبر السلطنه، به شهر ریختند و تمام نیروهای قیام را یا کشتند یا خلع سلاح کردند و همه‌ی مراکز آزادی‌خواهان و ادارات را به تصرف خود در آوردند و عالی‌قاپو را در اختیار خود گرفتند.

قزاق‌ها به فرمان مخبرالسلطنه به خانه‌ی خیابانی ریختند، ولی قبل از این‌که به او دست بیابند، خیابانی از راه پشت‌بام به خانه‌ی همسایه‌اش، شیخ حسن‌علی میانجی، پناهنده شده بود. شیخ حسن‌علی اصرار کرد که پیش مخبرالسلطنه برود و وساطت کند، ولی خیابانی نپذیرفت. تا این‌که بعد از ظهر ۲۹ ذیحجه‌ی ۱۳۳۸ ق مخفی‌گاه شیخ پیدا شد و با شلیک چند تیر به دست اسماعیل قزاق، در زیرزمین خانه‌ی میانجی به شهادت رسید. پیکرش را بیرون آوردند و در گورستان «سید حمزه‌ی» تبریز به خاک سپردند. بعدها آن گورستان به مدرسه تبدیل شد و پس از ویرانی مدرسه، مقبره‌ی خیابانی مظلوم هم از بین رفت.



## دستغیب، شهید آیت‌اللّه

**(۱۲۹۰-۱۳۶۰ هـ. ش)**

در عاشورای ۱۳۳۲ ق. در شیراز کودکی به دنیا آمد که چون آن ایام، روزهای پر سوز شهادت سالار شهیدان، امام حسین(ع) بود نامش را «عبدالحسین» نهادند.

خاندان عبدالحسین از سادات حسنی و حسینی به شمار می‌رفتند که از حدود چهار قرن پیش در شیراز به «دستغیب» معروف شده بودند. سیادت، نشان افتخار این خانواده بود و حلقه‌های نورانی پیوند او را (با سی و دو واسطه) به حضرت «زید شهید» فرزند امام سجاد(ع) می‌رساند.

سید عبدالحسین درس را از مکتب‌خانه شروع کرد و با فراگیری قرآن و نصاب و خواندن

چند کتاب منظوم و منثور فارسی دوره‌ی مکتب را پشت سر گذاشت. پس از آن شروع به تحصیل علوم اسلامی نمود و درس‌های ابتدایی حوزه‌ی علمیه را نزد پدر خواند و از محبت‌های پدرانه و استادانه‌اش بهره برد. در سال ۱۳۴۲ ق. در حالی که یازده ساله بود، پدر را از دست داد.

پس از فوت پدر تحصیلات را در مدرسه‌ی خان شیراز ادامه داد و از نورانیت و روحانیت مدرسه نیز بهره‌مند بود. این مدرسه انسان‌های پاک و والا تباری را در خود جای داده بود و آنان با دعاها و خلوص و معرفت خود فضای آن را عطرآگین کرده بودند. صدرالمتألهین شیرازی و بسیاری از عالمان بزرگ در این مدرسه درس خوانده بودند.

او در حوزه‌ی شیراز مدت‌ها به تحصیل پرداخت و نزد اساتیدی همچون شیخ اسماعیل، ملا احمد دارابی و آیت‌اللّه ملا علی اکبر ارسنجانی دوره‌ی مقدماتی و سطح را به پایان رساند. پایان یافتن دروس سطح حوزه‌ی او همزمان با غائله‌ی کشف حجاب رضاخانی بود. دستغیب جوان در همان سنین (حدود ۲۵ سالگی) به مبارزه با این تهاجم بزرگ پرداخت؛ اما مأموران او را زیر فشار قرار دادند و او نیز در سال ۱۳۱۴ ش. مجبور به حرکت به سوی نجف شد. در نجف اشرف تحصیلات خود را ادامه داد و با تلاش پی‌گیر در طول هفت سال به مقام شامخ اجتهاد نایل آمد.

**تلاش برای جامعه**

در سال ۱۳۲۱ ش. آیت‌اللّه دستغیب برخلاف میل خود و به توصیه‌ی استادانش به ایران بازگشت؛ بنابراین با گرفتن اجازه‌ی اجتهاد از استادانش به شیراز مراجعت کرد.

با آمدن به شیراز از ابتدا در مسجد طالبیون به اقامه‌ی جماعت پرداخت و پس از آن چون ماه رمضان نزدیک می‌شد و جمعیت زیادتر، صلاح دیده شد که طاق منبری مسجد جامع عتیق شیراز (شبستان وسطی مسجد جامع) نخاله‌برداری و آماده‌ی انجام مراسم ماه رمضان شود. این کار با زحمت فراوان انجام شد و مسجد تا حدودی آماده‌ی پذیرایی زایران خانه‌ی دوست شد.

پس از ماه رمضان و زمینه‌سازی‌ها آقای دستغیب تصمیم گرفتند مسجد را از آن غربت درآورند و آن بنای مقدس و دیرینه را احیا نمایند. بر این اساس کار را شروع کردند. پس از چندین سال تلاش پی‌گیر سید خوب شیراز و مردم مؤمن آن دیار، کار تکمیل بنا پایان یافت. از آن پس شهید دستغیب در مسجد جامع عتیق کار فرهنگی وسیعی را شروع کرد. او که از پشتوانه‌ی غنی اخلاقی برخوردار بود انسان‌های زیادی را جذب مسجد کرد؛ شیوه‌های تربیت اسلامی را در قالبی لطیف برای نسل‌های جامعه مطرح کرد و خود عملاً به تربیت جوانان و مستعدان جامعه اسلامی همت گماشت. بسیاری از سوره‌های قرآن را در آن روزگاران تفسیر کرد و زمینه‌ی تربیت عده‌ای را فراهم نمود. این برنامه‌های زندگی‌ساز تا قبل از

سال ۱۳۴۰ به خوبی پیش می‌رفت و او در این کار پر توفیق بود. علاوه بر این در شیراز نیز کارهای خدماتی فراوان را بنیان گذارد. از ساختمان مساجد و مدارس و تعمیر آن‌ها و تأسیس مراکز خدماتی و خیریّه گرفته تا ایجاد مشاغل گوناگون برای کارگران و بی‌کاران و دست‌گیری مستمندان همه را عهده‌دار شد و از عهده‌ی خدمت و تلاش به نحو شایسته برآمد.

## شایستگی‌های روحی

آیت‌اللّه دستغیب در خدمت به مردم مضایقه نمی‌کرد و زمان بسیاری به این کار اختصاص می‌داد، اما حال و هوای دعا و مناجات را رها نکرد؛ بلکه چون در عرصه‌ی اجتماع آسیب‌پذیری بیش‌تری وجود دارد، باید از سلاح و سپر دعا و یاد حق بیش‌تر سود جست.

همسر ایشان نقل می‌کند که در برخی از شب‌ها ناله‌های پر سوز و گداز آقا خواب را از من می‌ربود و نمی‌توانستم بخوابم. به غذایی ساده بسنده می‌کرد و زیاد می‌شد که به نان و پنیری راضی بود. بعضی روزها با نان و پیاز سر می‌کرد و هرگز معترض نبود.

بعضی از شب‌ها با دوست بزرگوارش حاج مؤمن پیش هم بودند و به مناجات مشغول و شب‌های ماه رمضان تا صبح به دعا و نیاز به درگاه دوست قیام می‌کردند.

برخوردهای اجتماعی، خانوادگی و تربیتی‌اش همه از خودسازی‌های پیوسته در طول عمرش حکایت می‌کرد. با این که هشت فرزند داشت، به امور همه با صبر و حوصله می‌پرداخت و خیلی مراقب بود بچه‌ها مادرشان را اذیت نکنند. اساساً او نسبت به همسرش احترام خاص قائل بود. هیچ‌گاه برای بیدار کردن بچه‌ها برای نماز صبح یا کار دیگر سرزده بر آن‌ها وارد نمی‌شد؛ بلکه در می‌زد و آن‌ها را صدا می‌کرد. یکی از دختران آن سالک پرهیزگار می‌گوید: برای نماز صبح در می‌زد و مرا چون خیلی زود بیدار می‌شدم و سحرخیز بودم، با این عنوان زیبا صدا می‌زد: خانم بهشتی، خانم بهشتی، وقت نماز است. پاشو!»

صبح‌ها به پیاده‌روی می‌رفت و از نسیم صبح‌گاه استفاده می‌کرد. در راه بازگشت نان می‌خرید و به خانه می‌آمد. سپس چای و صبحانه را آماده می‌کرد. ما را صدا می‌زند تا با هم صبحانه بخوریم.

سر سفره، بسم‌اللّه آغازین را بلند می‌گفت و پس از هر لقمه باز بلند می‌گفت: الحمدللّه. این طور بچه‌ها نیز یاد می‌گرفتند. در مسایل خانوادگی نه جبارانه برخورد می‌کرد نه بی‌تفاوت بود و نه از دیگران سلب اختیار می‌کرد. یکی از فرزندان ایشان نقل می‌کند: هنگامی که خواهرم می‌خواست ازدواج کند، چهارده ساله بود. او را در اتاق بالا صدا زد و با او حرف زد. به او گفته بود: ببین دختر جان! (آقای... را من از بچگی می‌شناسم. فرد لایقی است. این آقا از کوچکی نمازش ترک نشده. من نظرم این است که شما در

صورت ازدواج با ایشان سعادتمند می‌شوید. نظر خودت چیست؟

ـ هرچه شما بگویید آقا جان!

و آقا گفته بود: شما می‌خواهید زندگی کنید، من چی بگم؟!

در شیوهٔ زندگی معتقد بود که: ما باید از همه‌ی مردم سطح زندگی‌مان پایین‌تر باشد تا مردم به روحانیت شیعه بدبین نشوند. روزی یکی از دخترانشان به ایشان می‌گوید: آقا جان! پول بده برم لباس بخرم.

آقا می‌گوید: «وصله‌ی لباست کو؟» یعنی چنین نیست که لباس انسان تنها به دلیل اینکه نو نیست نیازمند تعویض باشد.

### زندگی مبارزاتی

آیت‌الله دستغیب از طلوع مبارزات حضرت امام‌رحمه‌الله در سال ۴۱ همراه و همگام با آن حضرت و به عنوان یک سرباز راستین مطیع و پشتیبان امام بود. او یکی از ارکان مهم انقلاب بود و منطقه‌ی فارس به برکت وجود او در انقلاب پیش‌گام شد. از همان سال‌های ابتدای حرکت‌های انقلابی، برنامه‌های اسلامی را بر ضد طاغوت با درایت رهبری کرد. از شیراز پیوسته نامه‌ها و اطلاعیه‌های امام و نیز سخنرانی‌های آتشین ایشان تکثیر می‌شود و به دورافتاده‌ترین نقاط ایران فرستاده می‌شد. یک نوار نیز به خدمت امام ارسال می‌شد و ایشان از روی تعجب می‌فرمودند: این هفته سید چه گفته! چه کرده!

ایشان در پی حمله به فیضیه به بسیاری از علما نامه نوشتند و آنان را نسبت به اعمال رژیم هشدار دادند و به همکاری و هم‌دلی برای مقابله با طاغوت پهلوی دعوت کردند. در حوادث ۱۵ خرداد سخنرانی شدیدی در مسجد گنج کرد و پس از آن شب به منزل آقا حمله شد. یاران ایشان توانستند او را از معرکه بیرون برند؛ ولی در آن شب کماندوهای رژیم وحشی‌گری‌هایی کردند که روی خون‌خواران تاریخ را سفید کرد. بسیاری را تا سرحد مرگ شکنجه کردند. عده‌ی زیادی را دستگیر کردند و چند نفر از رجال روحانی و بزرگ شهر را به تهران بردند و پس از سه روز آقا سید عبدالحسین را نیز به زندان عشرت‌آباد تهران روانه کردند. ایشان پس از مدتی به عنایت خداوند و به طور معجزه‌آسا از زندان آزاد شد و به شیراز بازگشتند.

در سال ۱۳۴۳ نیز آقا را شبانه گرفته و به زندان قزل قلعه بردند و در آن جا مدتی با شهید قاضی طباطبایی (اولین شهید محراب) در یک زندان بودند. آقا تا سال ۱۳۵۵ هم‌چنان در مبارزه بود و مسایل انقلاب و کشور را زیر نظر داشت. در آن سال مسافرتی به نجف نموده، با امام دیدار کردند و در مسایل مختلف انقلاب به بحث و گفت‌وگو نشستند. در سال بعد نیز باز به نجف و دیدار امام شتنافتند و در این نشست‌ها هم اخبار ایران به امام منتقل می‌شد و هم از امام نسبت به تسریع حرکت انقلاب دستور گرفته می‌شد.

**تألیفات**

در ذیل به ذکر نام اندیشه‌های مکتوب او اشاره می‌کنیم:

۱. آدابی از قرآن ۲. سرای دیگر ۳. معارفی از قرآن ۴. رازگویی و قرآن ۵. قلب قرآن ۶. حقایقی از قرآن ۷. معراج ۸. قیامت و قرآن ۹. بهشت جاویدان ۱۰. فاتحةالکتاب ۱۱. صلوة الخاشعین ۱۲. بندگی راز آفرینش ۱۳. ایمان ۱۴. گناهان کبیره ۱۵. گنجینه‌ای از قرآن ۱۶. سیدالشهدا ۱۷. زندگانی صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراعلیهاالسلام ۱۸. قلب سلیم ۱۹. استعاذه و...

چهل سال خدمت و تلاش پی‌گیر آیت‌اللّه دستغیب برای مردم شیراز فراموش‌ناشدنی است. عالمی شیعی که با اندیشه و عملی بسیار ارزشمند، عمر خود را در خدمت و پاس‌داری از ارزش‌های اسلام صرف کرد و برای مردم مسلمان چون پدری شفیق بود. در این جا از خدمات انجام شده‌ی او با اشاره‌ای مختصر یاد می‌کنیم:

۱. بازسازی مسجد جامع شیراز: از آثار باستانی ارزشمند که رو به ویرانی نهاده بود. آقا آن را به صورت زیبایی مرمت و بازسازی کرد.

۲. نوسازی مدرسه‌ی علمیه‌ی حکیم

۳. تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی آیت‌اللّه دستغیب

۴. مسجد الرضا

۵. مجتمع خاتم الاوصیاء

۶. مجتمع مرد اول

۷. شهرک شهید آیت‌اللّه دستغیب

۸. مسجد شهید خلیل دستغیب

۹. مسجد المهدی

۱۰. مسجد روح اللّه

۱۱. مسجد فرج آل رسول

۱۲. مسجد امام حسین‌علیه‌السلام

**شهادت**

در سال ۱۳۶۰ ش. منافقین طرح ترور آیت‌اللّه دستغیب را تهیه کرده، مدت‌ها برای جمع‌آوری اطلاعات تلاش کردند. تشکیلات منافقین زمان ترور را روز جمعه ۱۳ آبان تصویب کرد و برای این کار دختری به نام گوهر ادب آواز انتخاب شد. او به موجب مشکلات خانوادگی از کانون خانواده رهیده و در شیراز جذب تشکیلات منافقین شده بود. برنامه‌ی ترور روز ۱۳ آبان غیر منتظره به هم خورد و بخشی از تلاش گروه هدر رفت؛ اما آنان در پی فرصتی دیگر برآمده، نقشه‌ی یک ترور انتخاری را شکل دادند؛ ضارب باید طعمه‌ی هوس تشکیلات شود.

آن سوی دیگر حالات و واردات روحی آقا سید عبدالحسین به او خبر از یک واقعه می‌داد. گاهی که به آقا می‌گفتند: آقا! بیش‌تر مواظب خودتان باشید. می‌گفت: شهادت افتخار است؛ مگر شما حسودی‌تان می‌شود که من به مقامی برسم و افتخاری نصیبم شود!

آقا معمولاً شب‌ها در ساعت معینی از خواب برمی‌خاستند؛ ولی شب جمعه پس از ساعتی استراحت ناگهان از خواب بیدار شدند. سرشان را

در دستانشان می‌گیرند و مرتب «لا حول و لا قوة الا باللّه» می‌گویند. همسرش می‌گوید: آقا آب می‌خواهید؟ ناراحتی دارید؟

جوابی نمی‌شنود. اصرار می‌کند و آقا می‌گوید: دیگر جز به اشاره سخن نمی‌گویم.

مشهدی حیدر خادم می‌گوید: صبح‌ها که می‌رفتم، ایشان همیشه پشت میز نشسته بود ولی آن روز جمعه در اتاق قدم می‌زد و «لا حول و لا قوة الا باللّه» می‌گفت. همه‌ی این حالات حکایت از این داشت که بار سنگین معرفتی در جانش ریخته‌اند و او در تحمل آن از یاد حق استمداد می‌کند...

آقا به طرف نماز جمعه حرکت کرد. ناگهان در مسیر، خانمی از خانه‌ای به طرف آقا آمد. چون معمولاً افراد در راه به آقا نامه می‌دادند و آقا سخت پروا داشت که پاسداران مانع شوند، آن خانم خیلی سریع خود را به آقا رساند. در ساعت ۱۱/۲۵ دقیقه بود که در یک لحظه زمین و زمان، کوچه پس کوچه‌های اطراف خانه‌ی آقا آتش شد. انفجاری مهیب رخ داد و پس از لحظه‌ای آقا غرق در خون شد و آیت نیک کردار حق، دستغیب، صد پاره به سوی دوست عروج کرد.

چون کفن آقا را آوردند، کیسه‌ای کوچک همراه آن بود که معلوم نشد چیست. یک هفته بعد از خاک‌سپاری چندین نفر خواب دیدند که آقا می‌گوید تکه گوشت‌های من لابه‌لای دیوارها و اطراف است. آن را به من ملحق کنید!

هنگامی که آن‌ها را جمع کردند، دریافتند آن کیسه برای این مقدار از بدن آقا بوده است و این خود شاهدی دیگر بر آن بار معرفت قبل از عروج بود.



عکس نمادین

## راشد، حسینعلی (۱۲۸۴ـ۱۳۵۹ ه. ش)

ملّا عبّاس تربتی عارف نامور خراسان، در روز جمعه دوم تیرماه ۱۲۸۴ ش. (۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ ه. ق) پذیرای امانتی سترگ شد و دیدگانش به شکوفایی نخستین غنچه‌ی زندگی‌اش روشن گردید. وی به رسم بزرگ‌داشت صالحان، نام پدرش (حسینعلی) را بر این نوزاد نهاد.

حسینعلی در خانواده‌ای روحانی و در فضای سرسبز روستای «کاریزک» به رشد و تعالی رسید و در سال‌های بعد با تولّد برادر و خواهرش مراحل کودکی را به خوشی سپری کرد.

وی پس از رسیدن به شش سالگی دوره‌ی جدیدی را آغاز کرد که عبارت بود از هجرت به تربت حیدریه و اقامت در شهر. هر چند «شهرنشینی» با روحیه‌ی او و خانواده‌اش چندان سازگاری نداشت؛ ولی در پی دعوت آیت‌اللّه حاج شیخ علی‌اکبر تربتی، پدرش خانواده را برای هجرت به تربت حیدریه آماده کرد.

حسینعلی پس از گذراندن دروس مقدّماتی مکتب به آموختن علوم حوزوی علاقه‌مند شد و در مدرسه‌ی علمیه‌ی «اسحاق خانی» به تحصیل پرداخت و از محضر استادان تربت حیدریه کسب فیض کرد. در مدّت هفت سال، صرف و نحو، معانی بیان، منطق، معالم، بخشی از قوانین، جلد اوّل شرح لمعه را فراگرفته و به حفظ الفیه، تهذیب المنطق و اشعار عربی و فارسی، توفیق یافت... .

اگر چه به مدّت دو سال در تحصیلات وی وقفه ایجاد شد؛ ولی در شانزده سالگی به تشویق پدرش و همراه او به مشهد مقدّس رفت تا در جوار آستان ملکوتی امام رضاعليه‌السلام مراحل کمال و بالندگی را طی کند.

محل اقامت او در مشهد، مدرسه‌ی «دودر» بود و در این شهر مقدّس به محضر دانشوران ناموری راه یافت و از محضر آنان بهره‌مند شد. اقامت راشد در مشهد یک دهه به طول انجامید و در این فرصت طلایی به توفیقات بزرگی دست یافت.

در این‌جا مناسب است که یکی از خاطرات دوران تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد را از زبان آن عالم جلیل‌القدر بشنویم:

«... سالی بر سر موضوعی کوچک، از پدرم قهر کردم و بی‌خداحافظی به مشهد رفتم. چون به مشهد رسیدم، از کرده‌ی خود سخت پشیمان گشتم و دریافتم که در میان صدها میلیون افرادی که در روی زمین‌اند و در سینه‌ی هر یک دلی می‌تپد، فقط دو دل هست که برای من می‌تپد و آن دو دل، پدر و مادر من است... سرانجام به خود جرأت دادم و نامه‌ای مبنی بر اعتراف به تقصیر و طلب عفو نوشتم... پاسخ مشروحی از پدرم رسید... نوشته بود: «پس از رفتن نور چشمی، من و مادرت خیلی نگران بودیم که مبادا بر آن فرزند عزیز بد بگذرد تا به‌حمداللّه نامه‌ات رسید و از دو جهت باعث مسرت گشت؛ یکی با خبر گشتن از سلامتی آن نور چشمی، دیگر آن که دانستیم آن نور چشم مکرم در یاد پدر و مادر مهجور خود هست...»

وی در سال ۱۳۱۰ هـ. ش. حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد را به قصد عتبات عراق ترک کرده و در نجف اشرف به تکمیل تحصیل پرداخت. وی خارج اصول را از محضر آیت‌اللّه نایینی و خارج فقه را نزد مرجع عالی قدر شیعه آقا سید ابوالحسن اصفهانی فرا گرفت... .

هنوز چند ماهی از سکونتش در نجف نگذشته بود که به دلیل ناسازگاری آب و هوا سخت بیمار شد و به سفارش پزشکان ناگزیر به بازگشت گردید. گرچه اقامت یک ساله برای

شیفته‌ی علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام خوشایند نبود، لیکن در ورای آن، حکمت و رازهایی نهفته بود که مرور زمان به درخشش آن کمک کرد.

سرانجام راشد پس از اخذ درجه‌ی اجتهاد و اجازه‌ی روایی از برخی بزرگان نجف اشرف همانند آیت‌اللّه العظمی نایینی به ایران بازگشت.

آقای راشد پس از بازگشت به ایران برای سپری کردن دوره‌ی نقاهت به شیراز رفت و نزدیک به یک سال و نیم در این شهر سکونت گزید. اقامت او در سرزمین شعر و ادب برکات گوناگونی در پی داشته که مهم‌ترین آن نبوغ وی در سخنرانی و شکوفایی او در فنّ بیان است. خود او در این خصوص می‌گوید:

«در سال ۱۳۱۲ هـ. ش.... روز یازدهم محرّم برای استماع روضه، به منزل آیت‌اللّه آقای شیخ جعفر محلاتی رفته بودم؛ آقایان اهل منبر تأخیر کرده بودند... از من پرسیدند: آیا شما اهل منبر هستید؟ گفتم: هنوز منبر نرفته‌ام. گفتند: آیا علاقه دارید این منبر را تا آمدن آقایان نگه دارید؟

قدری فکر کردم و چون چند سالی درس گفته بودم و شاگردانی که به درس من می‌آمدند، می‌گفتند بیان تو جذاب است؛ این بود که پیشنهاد آن‌ها را پذیرفتم و برای اوّلین بار منبر رفتم و اتفاقاً بسیار مورد توجه واقع شد؛ به طوری که بعداً مرا به ادامه‌ی این کار وادار کردند...»

آری بدین ترتیب، طلبه‌ی ۲۸-۲۹ ساله‌ی تربتی در مساجد و محافل شیراز به منبر رفته و به ترویج قرآن و معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام پرداخت.

اقامت در شیراز و میهمان نوازی اهالی آن گرچه مورد پسند او قرار گرفته بود؛ لیکن شیراز را به مقصد اصفهان ترک کرد تا مدّت زمانی نیز در این شهر سرسبز و فرهنگی به تجربه آموزی بپردازد.

پس از ورود خطیب توانا به اصفهان، مردم از طبقات مختلف به مجلس وعظ وی شتافته و از بیانات مستدل، شیرین و آموزنده‌ی وی بهره‌مند می‌شدند. اقبال مردمی آن‌چنان پرشکوه بود که حتی در پشت بام‌های مسجد سیّد، مسجد نو و دیگر مساجد، جمعیت مشتاق موج می‌زد و عطش دل‌های اهالی فزونی می‌یافت...

### در قفس اهریمنان

یکی از حوادث تلخ در زمان اقامت آقای راشد در اصفهان، دستگیری وی توسّط حکومت منفور رضاخان و به زندان افتادن است. به درد دل آن روحانی مردمی و شجاع، دل می‌سپریم که می‌فرمود:

«... نزدیک به سه سال در اصفهان بودم... بی‌آن‌که مرتکب جرمی شده باشم، چند ماهی مرا زندانی و پس از آن از شغل خود محروم کردند در اثر فشار زیادی که بر این جانب وارد شد، مبتلا به یک نوع کسالت عصبی گشتم به نام «اپیلپسی»[1] که هم‌چنان باقی است و این مرض، نشاط مرا خیلی کم کرد و به قوه‌ی حافظه‌ام زیان وارد آورد و بسیاری از محفوظات مرا از میان برد.»

۱. اپیلپسی: نوعی بیماری صرع است.

### سکوت در تهران

روحانی زجرکشیده‌ی تربت پس از رهایی از زندان به جانب تهران رهسپار شد. وی از همان سال ورود به این شهر (۱۳۱۶ هـ. ش.) به تدریس، تألیف و گاهی نیز منبر می‌پرداخت. گرچه با وجود خفقان رضا خانی منبرهای او و دیگر سخنوران بسیار محدود و مخفیانه بود؛ گذشت زمان و سقوط و تبعید شاه دگرباره مردم را به صحنه کشانید و مجالس دینی و مذهبی گسترده و علنی شد.

بی‌شک در وجود آقای راشد سجایای ارزنده‌ای بود که استقبال عمومی مردم را در پی داشته است؛ از این رو شیفتگان معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام از وی دعوت به عمل می‌آوردند و با حضور خود به خطابه‌اش رونق بیش‌تری می‌بخشیدند.

حجةالاسلام و المسلمین راشد به سبب شناخت علمی و تجربی از افکار و روحیات افراد، زیاد منبر نمی‌رفت و بیش‌تر در ماه‌های محرم، آن هم در مسجد شیخ عبدالحسین (مسجد ترک‌ها) و برخی از منازل به سخنرانی و موعظه می‌پرداخت.

روش وی در خطابه چنین بود که نخست به تحلیل، بررسی و تفسیر آیه‌ای می‌پرداخت و سپس از احادیث، داستان‌ها و سروده‌های متناسب با موضوع منبر استفاده می‌کرد و در پایان نیز با خواندن چند جمله‌ی عربی از مقاتل اصلی، به روضه‌خوانی می‌پرداخت.

### بر بال امواج

سالیان سال از راه‌اندازی رادیو در ایران می‌گذشت و حکومت ضدّ دینی رضاخان نیز آوای شیطانی را در محیط زندگی، علم و کار طنین‌انداز کرده بود. پس از تبعید وی (۲۰ شهریور ۱۳۲۰ هـ. ش.) محافل مذهبی حضور خود را آرام آرام نشان دادند. با فرا رسیدن ماه محرّم، عاشقان امام حسین علیه‌السلام آزادانه به سوگواری پرداخته و بغض و اشک‌های دیرینه را به خروش و جوشش درآوردند و دانشمند مصلح و آگاه تربت نیز در مجالس حسینی به وعظ و ذکر مصیبت پرداخت.

شرایط زمانی و اجتماعی موجب شد که حکومت پهلوی از وی جهت سخنرانی در رادیو دعوت به عمل آورد و این، آغاز یک حادثه‌ی مبارک و استثنایی بود. آن خطیب پرآوازه در این رابطه چنین گفته است:

«در ایّام عاشورای سال ۱۳۶۱ قمری یعنی اوایل بهمن ۱۳۲۰ شمسی، از این بنده دعوت شد که شب تاسوعا و عاشورا و یازدهم محرّم در «رادیو تهران» سخنرانی کنم. از این دعوت حُسن استقبال کردم؛ زیرا همیشه عقیده داشتم که باید در رادیو سخنرانی دینی هم باشد... باری، خدا خواست و سخنرانی کردم و در آن سه‌شب مورد توجه عموم واقع شد؛ به طوری که عموم طبقات درخواست کردند اقلاً هفته‌ای یک شب در رادیو سخنرانی دینی باشد. این باعث شد که مجدداً از این بنده دعوت شد که شب‌های جمعه در رادیو

تهران سخنرانی کنم...»

سخنان روح نواز آقای راشد علاوه بر ایران در برخی کشورها نیز مورد توجه قرار گرفت؛ به طوری که حتی عدّه‌ای از غیر مسلمانان هم تحت تأثیر کلمات شیرین و مستدل وی، نسبت به مباحث اسلامی علاقه‌مند شده بودند...

بی‌تردید اکتفا کردن به مسجد و مدرسه برای افرادی چون راشد نوعی گناه شمرده می‌شد؛ لذا در سنگر دانشگاه مطبوعات و رادیو نیز به ترویج ارزش‌های قرآنی و هدایت و اصلاح فرد و جامعه پرداختند.

### بر کرسی تدریس

آقای راشد از همان دوره‌ی آغازین طلبگی به تدریس نیز همّت می‌ورزید؛ چرا که این کار منافع متعددی را در پی دارد که مهم‌ترین آن‌ها، تقویت آموخته‌ها و تربیت نسلی هوشمند است. اما درخشان‌ترین برگه‌ی زندگی معلمی وی، ورود به «دانشگاه الهیّات» و پرورش فرهیختگان است.

آقای راشد در طول فعالیت علمی خود شاگردان متعددی را پرورش داده است که هر یک باعث افتخار حوزه و دانشگاه بوده و هستند؛ از جمله: دکتر مهدی محقّق، سیّدجعفر شهیدی، محمّدابراهیم آیتی بیرجندی، سیّد جعفر سجادی و شهید آیت‌الله مطهری.

از آن‌جا که جامعه‌ی اسلامی و محافل علمی با شخصیت «شهید مطهری» آشنایی دارند، سزاوار است که نوع رابطه‌ی علمی و عاطفی آن استاد والامقام و این شاگرد برجسته را با دقّت مرور کنیم؛ چرا که «سیمای حقیقی استاد» را می‌توان در «آینه‌ی زندگی شاگردان» به خوبی مشاهده کرد. شهید مطهری در خصوص آقای راشد می‌گوید:

«حجره‌ی من در قم همیشه مرکز علمای خراسان بود و مرحوم ملاّعباس تربتی ـ پدر راشد ـ هر وقتی که می‌آمد، در حجره‌ی من منزل می‌کرد و آقای راشد هم هر وقتی به قم می‌آمدند، در حجره‌ی من مسکن می‌کردند و ایشان با من روابط خیلی نزدیک دارند...»

شهید مطهری در رشته‌ی معقول «دانشکده‌ی علوم معقول و منقول» شرکت کرد و در امتحانات کتبی قبول شد؛ در جلسه‌ی امتحان شفاهی، آقای راشد به ایشان فرمود:

آقای مطهری! ما دیگران را با بحث‌های خودمان امتحان می‌کنیم؛ ولی شما را با یک بحث تفألی، امتحان می‌کنیم.

آن‌گاه کتاب «منظومه»ی ملاّ هادی سبزواری را باز کرده و از آقای مطهری سؤال می‌کنند. ایشان نیز با تسلّط کامل، بحث را از «منظومه» به «اشارات» و از «اشارات» به «اسفار» برده و به تجزیه و شرح آن می‌پردازند. در این‌جاست که آقای راشد با شگفتی و لبخند به وی می‌گوید:

صبر کن، ما از بیست بالاتر نداریم؛ این، نمره‌ی بیست! حالا مطلب را ادامه بده تا ما استفاده کنیم.

وقتی شهید مطهری مطالب توضیحی را به

پایان می‌رساند، از سوی استادانِ ممتحن مورد تشویق قرار گرفته و آقای راشد هم دوبار چنین می‌فرماید: «واقعاً بهره بردم!»

**راه‌یابی به مجلس**

پس از روی کار آمدن دولت دکتر مصدق (۱۳۳۰ هـ. ش.) و در پی درخواست‌های مردم تهران، حجةالاسلام و المسلمین راشد جهت «نمایندگی» کاندید شد و در ایّام انتخابات بدون هیچ هزینه و شگرد تبلیغاتی از سوی اهالی تهران رأی آورد و به مجلس شورای ملّی راه یافت؛ امّا بعد از مدّتی اوضاع نامناسب مجلس موجب اذیّت روحی وی شد. او به این مطلب چنین اشاره می‌کند:

«هر روز بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی به امضای چند نفر می‌آورند که امضا کنم و چون قصد و انگیزه‌ی آن‌ها را از صدور چنین اعلامیه‌ها نمی‌دانم، از امضا و تأیید آن‌ها خودداری می‌کنم و از این رو، با تضادّی که از نظر فکری با نمایندگان دارم، ادامه‌ی خدمت نمایندگی برایم میّسر نیست و استعفا خواهم کرد.»

او بعد از نوشتن استعفا در برخی از جلسات و گفت و گوهایش، چنین می‌گفت:

«از همان روزهای اول قانون و آیین‌نامه‌ها را خواندم و خود را آماده کردم که خدمتی بکنم؛ ولی پس از مدتی دانستم این مجلس آن مجلسی نیست که در ذهن داشتم!»

امّا این استعفا از سوی مجلس پذیرفته نشد و حقوق نمایندگی و حقوق استادی مدرسه‌ی سپهسالار (شهید مطهری) هم به وی داده نشد؛ از این رو به یکی از شاگردانش (دکتر سیّد جعفر شهیدی) بیان داشت:

«این‌ها استعفای مرا نمی‌پذیرند؛ چون می‌خواهند مرا محاصره‌ی اقتصادی بکنند... من برای گذراندن زندگی روزانه، گاه ناچارم به حقوق معلمی دخترم ناخن بزنم...»

با این وجود، زمانی که حقوق او را یک جا پرداخت کردند، وی تمام آن مبلغ را نزد برادرش به تربت حیدریه فرستاد تا برای احداث حمام بهداشتی آن شهر مصرف شود.

**ویژگی‌ها**

با وجود شهرت و موقعیت درخشان علمی و اجتماعی به «خود بزرگ‌بینی» دچار نشده و نسبت به همگان ـ خصوصاً خانواده، استادان و دوستان ـ فروتنی و تواضع نشان می‌داد. به قول استاد محمّد تقی شریعتی (متوفای ۱۳۶۶ هـ. ش.):

«همین آقای راشد خودمان با آن که استاد بزرگ و شخصیّت برجسته‌ی کشوری و حتّی جهانی است و مدرس مراحل عالیه‌ی دروس حوزوی و دانشگاهی است؛ مع‌ذلک وقتی در مشهد با مادر روستایی ساده‌پوش و قدیمی‌اش همراه می‌شود، چنان در قفای مادر بزرگوارش مؤدب و با عزّت و احترام حرکت می‌کرد که انگار غلام است!»

### تقوای مالی

در عصر حکومت منحوس پهلوی وقتی می‌خواستند خانه‌های اطراف مجلس شورای ملّی را خراب کنند، اعلام کردند که خانه‌ها را از مالکان آن‌ها متری فلان مقدار خریداری می‌کنند؛ هر کس اعتراضی دارد بنویسد تا رسیدگی شود. کسی به جز آقای راشد اعتراض نکرد. مسؤولان حکومتی از اعتراض و عدم موافقت خطیب مشهور بیمناک شدند. از این‌رو، از وی دعوت کردند تا در صورت اصرار نسبت به وی اهانت روا دارند. پس از آمدن راشد از او پرسیدند: اعتراض شما چیست؟

ایشان فرمود: «حقیقتش این است که، این خانه را من سال‌ها قبل و به قیمت خیلی کم خریده‌ام و در این مدّت زمان طولانی مخروبه شده و به نظر من قیمتی که شما پیشنهاد کرده‌اید، زیاد است. من راضی نیستم از بیت‌المال قیمت بیش‌تری برای خانه‌ام بگیرم!»

بُهت و تعجّب همه را فرا گرفت. یکی از اعضای آن کمیسیون که از اقلیت‌های دینی بود، از جا برخاست و راشد را بوسید و گفت: اگر اسلام این است، من آماده‌ام برای مسلمان شدن!

### ساده زیستی

وی از همان دوران کودکی شیوه‌ی سیر و سلوک را در رفتار و گفتار پدرش احساس کرده و رمز سعادت را در مفاهیم والایی چون: عبادت، تقوا، خدمت و قناعت یافته بود. از این رو با وجود فراهم بودن امکانات و ابزار رشد اقتصادی، از «رفاه گرایی» و «ثروت اندوزی» خودداری می‌کرد و تا لحظه‌ی وداع نیز به زرق و برق مادّیات علاقه نشان نداد.

استاد سید جعفر شهیدی می‌گوید:

«او دغدغه‌ی دنیا و مادّیات را نداشت؛ برای همین، در طول عمرش منزل مسکونی مناسبی به دست نیاورد... اگر آقای راشد یک جواب آری می‌داد و یا سری برای ثروتمندان و رجال درباری تکان می‌دادند و موافقت می‌کردند که در مجالس ختم و روضه‌خوانی آنان منبر بروند، خانه‌ها برایش آماده می‌کردند... عصر روزی که فردایش راشد به جوار حقّ رفت، به عیادت آن مرحوم رفتم. نگاهم به اطراف خانه دوخته شد؛ شگفتا که پس از سی سال، اثاث خانه همان بود که در خانه‌ی کوچه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار دیده بودم...»

### میراث مکتوب

افرادی چون آقای راشد به سبب هوش و استعداد خدادادی، محیط و خانواده‌ی روحانی و علمی، روحیه‌ی تحقیق و مطالعه، سفرهای مختلف، بهره‌مند شدن از محضر استادان متعدد و درک صحیح از مسؤولیت خواص نسبت به جامعه و آینده به موفقیت‌های شایان توجهی رسیده‌اند که لایق «اسوه شدن» هستند. اگر بخواهیم مجموعه‌ی آثار بیانی و قلمی به یادگار مانده از وی را یادآور شویم، در سه عنوان قرار خواهد گرفت:

**الف) تألیف**

۱ ـ دو فیلسوف شرق و غرب.

وی که خود دروس فلسفه را از محضر بزرگان حوزه آموخته بود و به سبب مطالعه‌ی وسیع در مکاتب و ادیان، با نظرات اندیشمندان غیر مسلمان نیز آشنایی داشت، به شرح و مقایسه‌ی دو نظریه‌ی فلسفی (حرکت در جوهر ملاّصدرا و نسبیت انیشتین) پرداخت که در سال ۱۳۱۸ هـ. ش. به زیور چاپ آراسته شد.

۲ ـ تنظیم فهرست کتب عربی، برای کتابخانه‌ی مجلس شورای ملّی.

۳ ـ تفسیر قرآن (سوره‌ی حمد و بقره). متأسفانه وی به علّت بیماری ـ حادثه‌ی زندان اصفهان ـ و جو نامطلوب فرهنگی و اجتماعی از تفسیر سوره‌های دیگر قرآن بازماند.

۴ ـ فضیلت‌های فراموش شده.

وی در این کتاب به زندگی و ویژگی‌های پدرش مرحوم ملاّعباس تربتی پرداخته است. نگارش این اثر در تابستان (۱۳۵۴ هـ. ش.) بوده که به سبب استقبال گسترده و توصیه‌ی افرادی چون: آیت‌اللّه جنّتی و آیت‌اللّه خزعلی، بارها به چاپ رسیده است. در ضمن برگردان آن به زبان عربی و اردو نیز از سوی انتشارات اطلاعات صورت پذیرفته است.

**ب) مقالات**

از جمله اقدامات علمی این روحانی مُصلح نگارش مقالات فرهنگی و اجتماعی و ارسال آن به روزنامه‌ها و مجلات بود. نشریاتی چون: مکتب تشیّع، مجله‌ی مهر، مجله‌ی شهربانی، مجله‌ی ایران امروز و روزنامه‌ی اطلاعات.

شایان توجه است که مجموع مقالات وی در روزنامه‌ی اطلاعات (۱۳۱۹ تا ۱۳۲۴)، توسط همین نشریه به چاپ رسیده است.

**ج) سخنرانی‌ها**

برنامه‌های رادیویی آقای راشد در محافل مردمی و علمی از بازتاب چشمگیری برخوردار شده بود. برخی از بازاریان و ناشران به مکتوب نمودن آن مبادرت ورزیدند و مجموعه‌هایی از سخنرانی‌های ایشان را منتشر ساختند.

**عروج**

سرخی افق، تصویر وداع را در نگاه یاران جلوه‌گر می‌نمود. گویی منبر و مدرسه نیز آخرین نغمه‌های کبوتر حقّ را بر بلندای زمین و زمان خبر می‌داد و روزهای آبان ۱۳۵۹ هـ. ش. خزانی دیگر را به ارمغان می‌آورد.

بیماری در وجود سخنور نستوه شدّت یافته است؛ از این رو پزشک پس از معالجه به تسّلای وی پرداخته و می‌گوید:

نترسید، مسأله‌ی مهمّی نیست! ان‌شاءاللّه خوب می‌شوید!

در این هنگام آن مبلّغ اسلام با صدایی دل‌نشین پاسخ می‌دهد:

«این را بدانید که این جانب به اندازه‌ی سر

سوزن از مرگ نمی‌ترسم. من وظیفه‌ی خودم را انجام داده‌ام، عمر خودم را نیز کرده‌ام، به هیچ وجه علاقه‌ای به دنیا ندارم؛ پس چرا از مرگ باکی داشته باشم!؟»

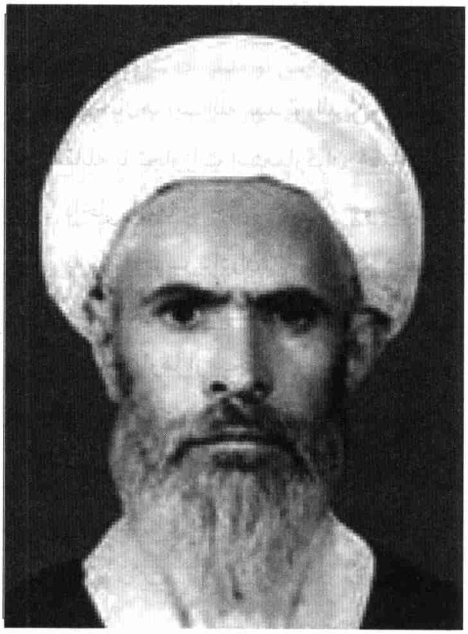
سرانجام در نیمه‌ی شب هفتم آبان ماه ۱۳۵۹ ه . ش. به سبب سکته‌ی مغزی در ۷۵ سالگی جهان فانی را وداع نموده و ندای آسمانی را لبیک گفت و در کمال ناباوری پیکر مطهرش غریبانه تشییع شده و در قطعه‌ی ۸۳ بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد...

گرچه در روز خاک‌سپاری پیکر مرحوم حجةالاسلام و المسلمین راشد گرد و غبار غربت و مظلومیت، آسمان دیدگان را تاریک ساخته بود؛ اما گذشت زمان حقایق دیگری را در مقابل دل‌های بیدار آشکار کرد. از این رو به مناسبت‌های مختلف هم‌چون سالگرد این عالم بزرگوار، شیفتگان دین و دانش، به بزرگ‌داشت آن فقید سعید پرداخته و با سرودن شعر، نگارش مقاله و... ارادت قلبی خود را ابراز می‌دارند.

در همین راستا، «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» در ۲۷ دی ماه ۱۳۷۹ ه . ش برای آن مرحوم مجلس نکوداشتی بر پا کرده و دانشوران حوزه، دانشگاه و... به معرفی خدمات ارزنده‌ی آن روحانی مصلح و فیلسوف پرداختند.

کجا «راشد» ز خیل خاکیان بود؟!

که جان پاکش از افلاکیان بود



## ربّانی شیرازی، آیت‌الله

## (۱۳۰۱ـ۱۳۶۰ ه. ش)

در سال ۱۳۰۱ شمسی کودکی به دنیا آمد که او را عبدالرحیم نام نهادند. تا سن ۲۰ سالگی نزد پدر، آداب زندگی معاشرت، تحصیل و کسب و کار را فرا گرفت.

عبدالرحیم پس از آموختن روش زندگی و چگونگی اداره‌ی آن ـ از محضر پدر بزرگوارش ـ تصمیم به زندگی مستقلی گرفت. ابتدا مغازه‌ای کوچک در بازار شیراز دست و پا کرد و از کنار پدر به آن جا رفت. انصاف او با مشتریان سبب شده بود که بیش‌تر اوقات دکانش محل ازدحام جمعیتی باشد که برای خرید سوغات به بازار آمده بودند. زایران مرقد مطهر احمد بن موسی (شاه چراغ) از مغازه‌ی عبدالرحیم اجناسی ـ از

قبیل مهر و تسبیح، سجاده، انگشتر ـ خریداری می‌کردند.

در آن سال‌ها آیت‌اللّه سید نورالدین حسینی ـ برای مقابله با تجاوزات استعمارگران خارجی و عمّال داخلی آن‌ها به حریم اسلام و روحانیت ـ حزبی به نام «حزب برادران» تأسیس کرده بود. عبدالرحیم که از قبل بنیان‌گذار این حزب را می‌شناخت و بارها از مجلس وعظ و دانش او بهره‌مند شده بود به عضویت حزب برادران درآمد و فعالیت‌های سیاسی خود را رسماً شروع کرد.

## تحصیل

ربّانی شیرازی در کنار فعالیت‌های حزبی، برای تکمیل اطلاعات دینی به مدرسه‌ی علمیه‌ی آقاباباخان رفت.

آیت‌اللّه ربّانی شیرازی در سال ۱۳۲۷ شمسی پس از کسب علم و معرفت در حوزه‌ی علمیه‌ی شیراز ـ در زمان مرجعیت آیت‌اللّه بروجردی ـ به قم مشرف شد. چند سالی در مدرسه‌ی حجتیه مسکن گزید و از درس اساتید و مراجع معظم آن زمان از جمله حضرت آیت‌اللّه بروجردی ـ بهره‌مند شد تا آن که ازدواج کرد و به منزلی که در یکی از محله‌های مستضعف‌نشین قم اجاره کرده بود نقل مکان نمود. او بنا داشت از سهم امام مصرف نکند و به همین سبب برای امرار معاش به بیع و شرا پرداخت؛ چون کتاب شناس بود، بیش‌تر سعی می‌کرد که از طریق خرید و فروش کتاب هزینه‌ی زندگی‌اش را تأمین کند گاهی هم فرش معامله می‌کرد.

حضور آیت‌اللّه ربّانی شیرازی در حوزه‌ی درس حضرت آیت‌اللّه بروجردی به گونه‌ای ملموس و محسوس بود که اگر تصادفاً روزی نمی‌توانست در کلاس درس حاضر شود، همگان متوجه عدم حضور وی می‌شدند. بارها اتفاق افتاده بود که آیت‌اللّه بروجردی از میان آن همه شاگرد که به درس وی حاضر می‌شدند، سراغ آقای ربّانی را گرفته بود.

فقط قدرت علمی و دقت نظر مرحوم ربّانی نبود که منزلت وی را نزد استاد بالا برده بود؛ روح دینی و فکر روشن و تقوای شدید او در امر دین نیز از دیگر علل علاقه‌ی آیت‌اللّه بروجردی به وی به شمار می‌رفت و این اعتماد استاد به شاگرد تا جایی بود که کراراً آقای ربّانی را به عنوان نماینده‌ی خویش برای رسیدگی به امور مسلمین به شهرهای مختلف بفرستد.

## تألیفات

۱. بنا به پیشنهاد آیت‌اللّه العظمی بروجردی مبنی بر تشکیل و تأسیس مکتب فقهی جدیدی ـ تحت عنوان ـ «فقه الحدیث» آیت‌اللّه ربّانی یکی از سه نفر شاگردان ممتاز و قبول‌شدگان از بین شصت نفر شاگردان برجسته‌ی معظم‌له بود ـ که در احیای وسایل الشیعه از طریق تصحیح و تعلیق و چاپ، همت گمارد. ضمن این که در گروهِ تدوین کتاب «جامع الحدیث» نیز حضور فعال

داشت.

۲. تصحیح و تعلیق بر بحارالانوار

۳. قضاء الحقوق فی ترجمة الصدوق

۴. حرکت طبیعی از دو دیدگاه

**کادرسازی**

آیت‌اللّه ربّانی از سال ۱۳۴۹ ش با مطرح شدن حکومت اسلامی از ناحیه‌ی امام خمینی‌ﷺ درصدد برآمد تا با سازمان‌دهی روحانیون انقلابی و فرستادن آن‌ها به نقاط مختلف کشور به پرورش کادرهای لازم برای شرکت در یک قیام همگانی و به دست گرفتن پست‌های کلیدی در حکومت آینده بپردازد. طولی نکشید که ثمره‌ی این فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی به صورت هیئت‌ها، جمعیت‌ها، جلسات، انجمن‌های مختلف اسلامی در سراسر کشور ظاهر شد و حتی برخی از آن‌ها، برای تشکیل حکومت اسلامی دست به اسلحه بردند و با زبان گلوله با رژیم شاه سخن گفتند.

یکی از گروه‌های فعالی که با آیت‌اللّه ربّانی در تماس مستقیم بودند و پای‌گاه مرکزی آن‌ها در شهر نهاوند قرار داشت، گروه ابوذر بود.

در رابطه با گروه ابوذر و دستگیری کادر مرکزی آن؛ منزل آیت‌اللّه ربّانی در قم به محاصره‌ی ساواک قم درآمد و سپس به داخل خانه‌ی ایشان هجوم بردند و او را با خشونت تمام دستگیر و در حضور همسر و فرزندانش زیر ضربات مشت و لگد و قنداق تفنگ و... به شهربانی بردند.

ساواک قم پس از مدتی که نتوانست هیچ‌گونه اعترافی از آیت‌اللّه ربّانی بگیرد و یا به مدرکی دست پیدا کند، وی را به زندان قصر تهران منتقل و به سه سال و یک ماه حبس محکوم ساخت با این که ابتدا قرار بود به همین مدت به شهرستان چابهار تبعید گردد.

پس از مبارزات مستمر حضرت امام خمینی‌ﷺ علیه رژیم شاهنشاهی و سقوط آن در سال ۱۳۵۷ شمسی و پیروزی انقلاب و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی، عده‌ای گمان می‌کردند که دیگر وقت آن است که به گوشه‌ی خلوت و راحتی بروند و خستگی دوران مبارزه را از تن به در کنند، اما هجوم همه جانبه‌ی دشمنان انقلاب به نظام نوین، نشان داد که چنین نیست و به قول حضرت امام با پیروزی انقلاب فقط نیمی از راه طی شده و نیم دیگر آن که عبارت از حفظ و حراست از انقلاب و دستاوردهای آن است، باقی مانده است.

شروع جنگ‌های داخلی در مناطق مختلف کشور و مخصوصاً در استان‌های مرزی مثل کردستان، سیستان و بلوچستان، آذربایجان، فارس و... حکایت از این داشت که پیش‌بینی شاه، مبنی بر این که با رفتن او، ایران به ایرانستان تبدیل می‌شود، در حالِ وقوع است.

در چنین شرایطی آیت‌اللّه ربّانی شیرازی اولین کسی بود که مجدداً برای دفاع از انقلاب پیش‌قدم شد و در میدان خطر حاضر گردید. او با

صلاح‌دید حضرت امام‌ﷺ در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۴ ابتدا به کردستان و سپس به آذربایجان عزیمت کرد.

توانایی آیت‌اللّه ربّانی در حل مشکلات کردستان و آذربایجان و برخورد واقع‌بینانه و اصولی او با حوادث و جریانات دو منطقه‌ی مزبور سبب شد که اندکی پس از شروع غایله‌ی استان فارس، امام امت او را طی حکمی به آن منطقه فرستاد و مقامات اجرایی محل را موظف به پیروی از ایشان نمود.

در پی این فرمان تاریخی؛ آیت‌اللّه ربّانی به آن منطقه عزیمت کرد و با برخورد اصولی و حکیمانه در مقابل خوانین قشقایی، توانست شورش آن‌ها را مهار کند و گلوله را به گل تبدیل نماید.

یکی دیگر از ویژگی‌های آیت‌اللّه ربّانی شیرازی مبارزه‌ی وی با سازش‌کاران مکتبی و جریانات فکری انحرافی و التقاطی بود. او به همان نسبت که در مقابل مخالفان سیاسی و عقیدتی خود انعطاف‌پذیر بود و سعی در جذب آن‌ها می‌کرد به هیچ وجه حاضر به هیچ‌گونه عقب‌نشینی و گذشتی در مقابل انحرافات کسانی که با ذهن دیگران می‌اندیشیدند و دست‌پخت مکاتب شرق و غرب را با نام اسلام، به خورد مردم می‌دادند، نبود.

آیت‌اللّه ربّانی یکی از شش فقیه شورای نگهبان و یکی از نمایندگان مؤثر مجلس خبرگان تهیه و تدوین قانون اساسی بود که توانست بسیاری از منویّات خود را به صورت قانون جلوه‌گر سازد. از جمله‌ی آن‌ها رد قانون ملی کردن تجارت خارجی و هم‌چنین رد بند چهارم (بند جیم) قانون اصلاحات ارضی و زمین‌های شهری بود.

**ترور ربّانی شیرازی**

مواضع قاطعانه‌ی آیت‌اللّه ربّانی شیرازی دشمنان ایشان را بر آن داشت که وی را مورد تهدید قرار دهند و وقتی صلابت و تهور ایشان را مشاهده کردند دست به ترور او زدند و در تاریخ ۶۰/۱/۹ در راه بازگشت از جهاد سازندگی، برای چندمین بار او را مورد سوءقصد قرار دادند. یکی از گلوله‌ها به گردن وی اصابت کرد...

رفت و آمدهای مکرر و مداوم ایشان از شیراز به تهران و بالعکس، که جهت انجام مسئولیت‌ها و وظایفی که به عهده‌ی وی بود، دشمنان ربّانی را به این فکر واداشت که با استفاده از حربه‌ی تصادف به زندگی سراسر جهاد و مبارزه‌ی وی خاتمه دهند. لازم به ذکر است که ایشان چه در دوران تصدی نمایندگی مجلس خبرگان و چه در زمان عضویت در شورای نگهبان نیمی از یک هفته را در تهران و بقیه را در شیراز به سر می‌بردند و غالباً راه طولانی بین شیراز و تهران را نیز با اتومبیل طی می‌کردند.

تا این که در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۷ که برای شرکت در جلسات شورای نگهبان از شیراز عازم تهران بودند، در بین راه دلیجان و محلات،

اتومبیل ایشان پس از ترکیدن لاستیک آن توسط گلوله از جاده منحرف و واژگون شد. هنوز ساعاتی از انتقال ایشان به درمانگاه نگذشته بود که خبر رسید روح پاکش از محنت‌آباد دنیا پرواز کرد.



## زمخشری (۴۶۷ـ ۵۳۸ هـ.ق)

ابوالقاسم محمودبن عمر از عالمان اهل تسنن بود که در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت و بیان و ادبیات عرب استاد بود. نسب وی به زمخشر از آبادی‌های خوارزم می‌باشد و به فخر خوارزم نیز شهرت داشت. در ضمن مسافرت‌های خود مدت نسبتاً طولانی در مکه اقامت نمود و به همین مناسبت به جارالله (همسایه‌ی خدا) معروف گشت.

عاقبت وی در جرجانیه‌ی خوارزم درگذشت.

از آثار معروفش می‌توان کشاف در تفسیر قرآن؛ معضل والانموذج در نحو، مقدمة الادب که کتاب لغت عربی به فارسی می‌باشد و هم‌چنین کتب لغوی و ادبی الفائق فی غریب الحدیث را نام برد. کتب اساس البلاغه، اعجب العجب فی شرح لامیة العرب، و اطواق الذهب که کتابی ادبی و اخلاقی است، از دیگر آثار وی می‌باشد.



## سبزواری، ملا هادی (۱۲۱۲-۱۲۸۹ هـ . ق)

در سال ۱۲۱۲ ق. در شهر سبزوار و در خانه‌ی حاج میرزامهدی ـ یکی از انسان‌های وارسته و مؤمن سبزوار ـ کودکی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و هادی نام گرفت.

او هشت سال داشت که به جمع محصلان علوم مقدماتی پیوست و در اوان نوجوانی ادبیات عرب (صرف و نحو) را فرا گرفت و دیری نگذشت که به جلسات درس‌های بالاتر راه یافت.

هر چند در ده سالگی پدرش را از دست داد اما توانست به کمک یکی از اقوام خویش راه‌های سخت آینده را هموار سازد. پسر عمه‌اش حاج ملا حسین سبزواری که خود اهل فضیلت و دانش بود، در ادامه‌ی تحصیل وی را یاری کرد. و با کمک او راهی حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد شد و ده سال در کنار بارگاه امام رضا﷣ به تحصیل پرداخت.

### به دنبال حکمت

اصفهان در داشتن حوزه‌های علمیه‌ی پر رونق، تاریخ درخشان دارد و گذشته‌ی این شهر با خاطرات بزرگان بسیاری نقش بسته است.

حضور ملا هادی در حوزه‌ی اصفهان از روزی آغاز شد که وی در سفر حج از راه اصفهان گذر می‌کرد. چون هنوز موسم حج نبود، مدتی در این شهر اقامت گزید.

ملا هادی که هنوز تا موسم حج فرصت داشت لحظاتش را مغتنم شمرده، در درس بزرگان شرکت جست. او چند وقتی به درس آیت‌الله کوشکی رفت و احساس کرد این درس برایش چون گم‌شده‌ی گران‌قیمتی بوده که اکنون بدان دست یافته است. بیان شیوا و عمق معلومات استاد وی را هر روز شیفته‌تر می‌نمود. از همین رو تصمیم گرفت سفر حج خود را به سفر در سلوک دانش و معارف تبدیل کند و در اصفهان ماندگار شود. سفر ملا هادی به هشت سال اقامت در اصفهان انجامید و در این مدت خود را به زیور

دانش و معارف آراست و به برکت بزرگان آن سامان در علم حکمت افق‌های جدیدی فرا راهش گشوده گردید.

ملا هادی در سال ۱۲۴۲ به مشهد بازگشت و پنج سال در مدرسه‌ی حاج حسن مشغول تدریس شد.

### تألیفات حکیم

عظمت تألیفات حکیم سبزواری بر اهل دانش و حکمت پوشیده نیست. ما در این‌جا با بررسی آثار ارزشمند وی، گوشه‌ای از افق فکری و وسعت علمی ایشان را معرفی می‌کنیم:

۱ ـ منظومه و شرح منظومه‌ی سبزواری: این اثر نفیس و کم نظیر حاصل تلاش بیش از بیست سال از عمر با برکت حکیم در سنین جوانی است. خودش در آخر کتاب تاریخ شروع را سال ۱۲۴۰ ق و زمان ختم آن را سال ۱۲۶۱ ق یاد کرده است.

حاج ملا هادی پس از فراغت از تألیف منظومه و شرح آن ابتدا خود به تدریس آن پرداخته و پس از پایان دوره‌ی اول آن، فرزند بزرگ حکیم، آخوند ملا محمد تدریس مجدد آن را برای شیفتگان حکمت به عهده گرفته است. در اهمیت این کتاب شریف همین بس که از زمان تألیف تاکنون همواره در حوزه‌های علمیه و حتی در عصر حکیم در مرکز علوم عقلی تهران جزو کتاب‌های درسی بوده است.

شرح منظومه که اکنون چون ستاره‌ای پر فروغ در محافل علمی و فکری می‌درخشد، حاوی دو علم منطق و حکمت می‌باشد.

۲ ـ دیوان حاج ملا هادی: این کتاب که اشعارش بالغ بر هزار بیت است غزلیات و رباعیات و... بسیار زیبای عرفانی را در بر گرفته است و نشان می‌دهد که این عالم بزرگوار در فنّ شعر و ادب نیز توانایی کامل داشته است.

۳ ـ اسرارالحکمه فی المفتتح و المغتتم

۴ ـ شرح فارسی بر برخی از ابیات مشکل مثنوی مولانا و بسیاری از کتاب‌های دیگر...

### شخصیت حکیم در فراسوی مرزها

در حال حاضر شعاع فکری و عظمت علمی حکیم، سرزمین‌های بسیار دور را نیز در نوردیده است. آرا و عقاید او در حکمت در میان دانشمندان جهان مطرح بوده و از طرف آنان مورد توجه قرار گرفته است. امروزه کم‌تر دانشگاهی پیدا می‌شود که در آن‌جا علوم عقلی و فلسفه‌ی شرق مورد توجه قرار نگیرد و نامی از ملا هادی سبزواری در آن‌جا نباشد. برای نمونه در آثار اقبال لاهوری، اندیشمند مسلمان پاکستان می‌خوانیم: «پس از ملاصدرا، فلسفه‌ی ایرانی با ترک آیین نو افلاطونی، به فلسفه‌ی اصیل افلاطون روی آورد که نماینده‌ی بزرگ این گرایش جدید ملا هادی سبزواری است. او بزرگ‌ترین متفکر عصر اخیر ایران است. بنابراین بررسی فلسفه‌ی او برای شناخت نحوه‌ی تفکر اخیر ایران لازم است...

هم‌چنین پرفسور توشی هیکو ایزوتسو،

دانشمند ژاپنی و استاد فلسفه‌ی دانشگاه مک گیل کانادا و استاد ممتاز دانشگاه توکیو، پیرامون شخصیت فلسفی و عرفانی حاج ملا هادی می‌گوید: «حاج ملا هادی سبزواری متفکری است که اثر معروف «منظومه و شرح آن» از اوست و به اتفاق همگان بزرگ‌ترین فیلسوف ایرانی در قرن نوزدهم بود. در عین حال وی در میان استادان و بزرگان عارف آن عصر مقام اول را داشت.»

## زاهد فقیر نواز

حکیم با همه‌ی بزرگواری شخصیت علمی خویش روح بلندی داشت و زندگی را تنها از دریچه‌ی حکمت و فلسفه نمی‌نگریست؛ به گونه‌ای که گاهی هم صحبتی با فقرا و هم‌نشینی با طبقات دیگر جامعه را مغتنم می‌شمرد؛ زاهدانه می‌زیست و به اشراف و حتی شخص شاه نیز بی‌توجه بود. روزی ناصرالدین شاه در سبزوار به خانه‌ی وی آمد و او با غذای ساده‌ی خود از شاه پذیرایی کرد و در مقابل اصرار شاه هیچ چیز از وی قبول ننمود.

وی باغ انگوری داشت که با دست‌رنج خود از آن محصول برمی‌داشت و همه ساله به هنگام فصل برداشت ابتدا سهمی را بین نیازمندان تقسیم می‌کرد و سپس دوستان خویش را به همراه طلاب علوم دینی به آن‌جا دعوت می‌نمود تا حاصل دست‌رنج خود را با دیگران مصرف کند.

حکیم خود در دوران زندگی کار می‌کرد و بسیار اشتیاق داشت که از دست‌رنج خود استفاده کند. وی از بیت‌المال هیچ ارتزاق نمی‌کرد.

او در تمام مدت عمر در یک خانه‌ی بسیار ساده زیست. دارایی حکیم منحصر به یک جفت گاو و یک باغچه بود. او هر آن چه را که مورد نیاز بود، با دست‌رنج خود به دست می‌آورد و نان سالیانه‌ی خود را با زراعتی که خود آن را به عهده داشت مهیا می‌کرد. گفته‌اند: حاج ملا هادی یک روز از قنات عمید آباد و یک شبانه روز از قنات قصبه را مالک بود و خودش با استفاده از این دو آب به کشت گندم و پنبه و سایر مایحتاج زندگی اقدام می‌کرد و سالانه سی خروار غله و ده بار پنبه از زمین خویش برداشت می‌کرد و از باغی که در بیرون شهر واقع بود سالانه چهل تومان سود به دست می‌آورد. قسمتی از مجموع این درآمدها را برای امرار معاش خویش و باقی‌مانده را بین فقرا و نیازمندان تقسیم می‌نمود.

## وفات حکیم

حکیم سبزواری پس از هفتاد و چند سال طلوع بر عالم اندیشه در عصر روز بیست و هشتم ذی‌الحجه سال ۱۲۸۹ ق. دار فانی را وداع گفت و جامعه‌ی مسلمانان و حوزه‌های علمی را در ماتم فرو برد. پیکر پاک و مطهر آن عالم فرزانه با شرکت اقشار مختلف مردم سبزوار و در حالی که دوستان و شاگردان آن بزرگوار با شدت حزن و اندوه اشک می‌ریختند، تشییع شد و در بیرون دروازه‌ی سبزوار به نام دروازه نیشابور (معروف

به فلکه‌ی زند) دفن گردید.



## سعیدی، شهید آیت‌الله

**(۱۳۰۸ـ۱۳۴۹ هـ. ش)**

در زمانی که محو فرهنگ ملی اسلامی مردم آغاز شده بود و در سایه‌ی سر نیزه‌ی قزاق‌ها، سکوت در کوچه‌ها مستانه عربده می‌کشید، در تاریخ ۱۳۰۸ ش. در نوغان مشهد صدای نوزادی نه تنها سکوت خانه را شکست بلکه فریادی شد ماندگار و جاوید علیه سکوت و خفقان.

سیداحمد پدرش به پاس قدردانی از رضای آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پس از سال‌ها فرزند پسری را به او هدیه کرده بود، نام زیبای محمدرضا را بر او نهاد و برای تحویل دادن او به مکتب حیات‌بخش حوزه به تعلیم و تربیت وی پرداخت.

زمانی سیدمحمدرضا به اقیانوس حوزه گام نهاد که هر کس دم از مذهب می‌زد، آینده‌اش قلم سرخ می‌خورد تا چه رسد که در ترویج آن عبای پیامبر را بر دوش کشد.

سعیدی پس از پایان دروس سطح و بهره‌مند شدن از استادان نامدار حوزه‌ی مشهد راهی قم شد و در درس مرجع عالی‌قدر شیعه آیت‌اللّه بروجردی شرکت کرد و از محضر پر فیض ایشان کسب معرفت نمود. اما در این هنگام آوازه‌ی رادمردی به نام حاج آقا «روح اللّه»، سعیدی را به درس او کشید. سعیدی به محض ورود به درس او گم‌شده‌ی خود را یافت و همه چیزش را به نگاهش باخت. احساس می‌کرد که هر جا مراد او حضور می‌یابد سکوت رخت برمی‌دارد و این سرآغاز فریادش شد. عشق و علاقه‌ی سعیدی نسبت به امام روح اله موسوی خمینی در هیچ قاموسی نمی‌گنجید و هیچ واژه‌ای توان ترسیم آن را نداشت. این عشق و علاقه یک طرفه نبود چرا که امام در نامه‌ای به او واژه‌ها را ناتوان‌تر و علیل‌تر از آن می‌داند که با کمک آن‌ها محبت خود را به او نشان دهد و در قسمتی از آن چنین می‌نویسد:

«من از افرادی مثل شما آن‌قدر خوشم می‌آید که شاید نتوانم عواطف درونی را آن‌طور که هست ابراز کنم. من قادر نیستم عواطف امثال شما را جواب بدهم، لکن خداوند متعال قادر است.»

امام که قبل از آغاز نهضت روحانیت طوفانی را در وجودش به پا کرده بود، شاهد اولین تجربه‌ی زندان وی گشت. او که به اتفاق آقای خزعلی، آقای مکارم و آقای سبحانی و آقای

دوانی برای سفری تبلیغی به خوزستان رفته بود، در «خسروآباد» آبادان برای اولین بار میله‌های سرد زندان را تجربه کرد که با وساطت فضلا پس از چندی از زندان آزاد گشت.

**جرقه‌ی قیام**

لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، باعث عکس‌العمل و صدور اعلامیه‌های شدیداللحن امام و سرآغاز قیام روحانیت و مردم به رهبری امام گشت. دستگاه حکومتی اوج رذالت خود را در مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز و فیضیه‌ی قم به تصویر کشید. سعیدی که خود در این نهضت شرکت کرده بود، پس از فروکش کردن تهاجمات دستگاه به همراه برخی از فضلای قم روانه‌ی کویت شد. روز ۱۱ محرم همان سال از فاجعه‌ی خونین ۱۵ خرداد و دستگیری امام با خبر شد.

خشم سراپای وی را گرفت. نخست با دیگر فضلای ایرانی نامه‌هایی را به آیت‌اللّه حکیم و آیت‌اللّه خویی نگاشت، اما روح بی‌آرام او مانع آن شد که تنها به این مقوله اکتفا کند و با شناخت کامل از دستگاه اطلاعاتی قوی شاه در کویت به حسینیه‌ی «فحیعل» بازگشت و نیروهای اطلاعاتی را به تعجب واداشت. او که می‌دانست در بازگشت توسط دستگاه امنیتی کشور دستگیر می‌شود، تا آزادی امام در کویت در خانه‌ی حجةالاسلام سیدعباس مُهری ماندگار شد.

سعیدی در ماه صفر سال بعد مخفیانه و با لباس‌های مبدل، کویت را به قصد ایران ترک کرد.

از آن‌جا که در بینش سعیدی بیرون آمدن یک طلبه از لباس روحانی کاری منحوس به شمار می‌رفت، نامه‌ای به این مضمون به امام نوشت:

«سیدی و مولایم! با قیافه‌ای منحوس وارد قم شده‌ام و اجازه‌ی ملاقات می‌خواهم.»

امام نیز با روی گشاده سعیدی را به حضور پذیرفت و مرید و مراد پس از ماه‌ها هم‌دیگر را در آغوش گرفتند.

عکس‌العمل شدید امام در مقابل لایحه‌ی خفت‌بار کاپیتولاسیون در مهر ماه ۱۳۴۲ منجر به تبعید امام به ترکیه و سپس نجف گشت. هشدار سعیدی با ده‌ها تن از فضلای دیگر حوزه‌ی قم در نامه‌ای به هویدا به سال ۴۴/۷/۳۰ نشان‌گر پی‌گیری او و دیگر فضلای قم برای بازگرداندن حضرت امام بود. سعیدی تنها با فرستادن نامه، اظهار هم‌دردی و همراهی با امام را در قالب نوشته‌ها کافی نمی‌دانست، بلکه احساس می‌کرد که امام را باید به حوزه‌ی علمیه‌ی نجف شناساند؛ از این‌رو مخفیانه و از راه‌ها و گذرگاه‌های مخفی مرز به عراق و به نجف اشرف رفت. او در یکی از مدارس علمیه طی جلساتی بر فراز منبر به معرفی چهره‌ی واقعی امام و بُعد علمی ایشان پرداخت و با بیان شخصیت مرادش بر شمار مریدانش افزود.

**سعیدی در مسجد امام هفتم علیه‌السلام**

سعیدی در فراق امام ماندن خود را در قم به صلاح نهضت روحانیت نمی‌دانست و بر آن شد که فریاد علیه نظام را به گوش سایرین برساند؛ از

این‌رو نخست به تفرش رفت و در آن‌جا به افشاگری فجایع رژیم سفاک پهلوی پرداخت. در این زمان بود که از سوی مردم تهران برای اقامه‌ی نماز جماعت و سخنرانی در مسجد امام موسی بن جعفرعلیه‌السلام دعوت شد. سعیدی این فرصت طلایی را از دست نداد؛ چرا که پایتخت را محلی خوب برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود می‌دانست. سال ۱۳۴۵ ش. که سال ورود سعیدی به محله‌ی غیاثی و مسجد امام موسی بن جعفرعلیه‌السلام بود، نقطه‌ی عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی است. امام در همان روزهای نخست با فرستادن نامه‌ای به سعیدی حرکت او را مورد تأیید قرار داد و چنین نگاشت:

«از این‌که تهران تشریف برده‌اید، از جهتی خوش‌وقت شدم؛ چون مرکز از هر جا بیش‌تر احتیاج به علمای عاملین دارد. مساعی جمیله‌ی جناب‌عالی مورد تقدیر و تشکر است.»

در پی برگزاری مجلس فاتحه از سوی سعیدی برای شهید سیدکاظم قریشی وی به تاریخ ۴۵/۵/۸ به اتهام «اقدام علیه امنیت داخلی مملکت» از طرف شهربانی دستگیر و به دست سیاه‌دلان ساواک سپرده شد. سعیدی در تاریخ ۴۵/۷/۱۱ از زندان آزاد و استوارتر و راسخ‌تر از قبل وارد میدان شد تا بار دیگر شیشه‌ی عمر سکوت را با فریاد خویش بر سنگ زند.

سعیدی در بهار ۱۳۴۶ مخفیانه از ایران خارج شد و خود را به جوشش گاه فریاد رساند. وی پس از ملاقات با حضرت امام در نجف اشرف با روحیه‌ی مضاعف به ایران بازگشت. در کنار سخنرانی‌های گرم و آتشین تلاش برای تشکل گروه‌ها، چاپ فتواهای حضرت امام و راه‌اندازی نشریه‌ای به نام نشریه‌ی مسجد امام هفتم‌علیه‌السلام از فعالیت‌های دیگر اوست.

**اعلامیه‌ی فریاد**

در پس هجوم سرمایه‌داران غرب به سوی ایران حوزه‌ی علمیه‌ی قم طی اعلامیه‌ای در اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ ضمن محکوم کردن این حرکت غرب و مشی وطن فروشانه‌ی دستگاه سلطنتی به افشاگری این جنایت بزرگ دست زد. سعیدی که می‌دید پس از این اطلاعیه، سکوتی مرگ‌بار سراسر محافل مذهبی و روشن‌فکری را فراگرفته است، قلم به دست گرفت و قبل از این‌که شیشه‌ی عمر سکوت را بشکنند، با خون خود بار دیگر این جمله را امضا کرد «اِن کانَ دینُ مُحَمَّدٍ لَمْ یَسْتَقِمْ اِلاّ بِقَتْلی فَیاسُیُوفُ خُذینی.»

اعلامیه و نامه‌ی تند سعیدی خطاب به علمای شهرهای ایران، رژیم منحوس پهلوی را به وحشت انداخت. دستگاه اطلاعاتی رژیم به خوبی به این موضوع پی برد که اگر دیر بجنبد، سعیدی علما را به دادن فتوا علیه این قرارداد راضی می‌کند؛ از این‌رو با بسیج نیروها، خود را مهیای یک اقدام سفاکانه کرد.

سپهبد مقدم چنین دستور داد:

خواهشمند است دستور فرمایید نام‌برده‌ی بالا را احضار و به وی تذکر داده شود از تحریک

افکار عمومی علیه اقدامات دولت خودداری نماید و در غیر این‌صورت تصمیمات شدیدی درباره‌ی وی گرفته خواهد شد. حتماً رفتار و گفتار مشارالیه را دقیقاً تحت مراقبت قرار دهند و نتیجه را اعلام دارند.

در زیر دستور مقدم پی‌نوشت شده است:

ریاست اداره‌ی یکم فرمودند: با توجه به این‌که قرار است نام‌برده دستگیر شود؛ لزومی به ارسال نامه‌ی فوق نیست. «پرونده‌ی محمدرضا سعیدی بایگانی شود.»

خفاشان ساواک که سال‌ها انتظار چنین روزی را داشتند، خود را آماده‌ی دستگیری فریادگر حماسه‌ها کردند. سعیدی با دلی آکنده از درد در روز ۱۱ خرداد ماه ۱۳۴۹ پس از اتمام نماز راهی خانه شد. ساعت یک بعدازظهر بود و سعیدی آماده‌ی استراحت و صرف ناهار شد که جلادان پهلوی به منزل او یورش بردند.

سپس ساواک دست به کاری بی‌سابقه در تاریخ جنایات خود زد.

گذشت ۱۰ روز از تاریخ دستگیری تا شهادت نشان از سال‌ها خشم اندوخته‌ی حکومت مزدور و خروش بی‌پایان سعیدی دارد.

عقربه‌ی ساعت ۹ شب چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ را نشان می‌داد. بعضی از سلول‌هایی که در مجاورت سلول سعیدی در زندان قزل‌قلعه قرار داشت، عمداً بازنگه داشته بودند. ناگهان برق زندان خاموش شد.

وحشت سراپای زندانیان را فرا گرفت. رفت و آمد در راه‌روی زندان شروع و مسیر گام‌های جلادان تا سلول سعیدی امتداد داشت که ناگهان صدای کش مکش از سلول سعیدی با فریاد او به پایان رسید.

سکوتی مرموز راه‌روی زندان را فرا گرفت. با روشن شدن برق، زندانیان از سلول‌ها بیرون ریختند و به سوی سلول سعیدی رفتند و با پیکر بی‌جان سعیدی در حالی که عمامه‌ی سیاه او دور گردنش پیچیده شده بود روبه‌رو شدند.



## سیدبحرالعلوم (۱۱۵۵-۱۲۱۲ هـ . ق)

محمدمهدی، فرزند سیدمرتضی طباطبایی بروجردی، از نوادگان امام حسن مجتبی علیه‌السلام در یک خانواده‌ی روحانی و پرهیزکار، در شب جمعه از ماه شوال ۱۱۵۵ ق. / ۱۱۱۳ ش. در شهر کربلای معلی پا به عرصه‌ی هستی نهاد. شبی

که سید به دنیا آمد، پدر وی در عالم خواب دید که امام رضاعلیه‌السلام دستور دادند «محمدبن اسماعیل بن بزیع» (از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جوادعلیهم‌السلام) شمعی بر فراز بام خانه‌ی سید مرتضی برافروزد. وقتی محمدبن اسماعیل آن شمع را روشن کرد، نوری از آن شمع به آسمان بالا رفت که نهایت نداشت.

پدر از آن رؤیای راستین بیدار می‌شود و هم‌زمان، خبر مولود تازه رسیده را به او می‌دهند.

او از دوران کودکی در دامن پر مهر و محبت مادر پاک‌دامنش و در پرتو توجهات پدر بزرگوارش سیدمرتضی (متوفای ۱۲۰۴ ق.) به آداب و اخلاق اسلامی خو گرفت و رفته رفته رشد یافت. پس از گذراندن دوره‌های علوم مقدماتی و سطح (فقه و اصول)، در آغاز بلوغ به درس خارج که از سوی پدرش تدریس می‌شد راه یافت و پس از پنج سال درس و بحث فشرده به مقام بلند اجتهاد نایل آمد.

## سفر حجاز

سیدبحرالعلوم در اواخر سال ۱۱۹۳ ق. راهی حجاز شد. استقبال شایان مردم و شخصیت‌های محافل علمی از او موجب شد که به مدت دو سال کنار خانه‌ی خدا اقامت ورزد و به درس و بحث بپردازد.

تسلط او به فقه اهل‌سنت و حسن معاشرت و سخاوتش او را چنان در میان ساکنان آن دیار و خصوصاً اهل علم، محبوب ساخت که هر روزه شماری از مردم و دانشمندان به دیدنش می‌رفتند و از وی کسب فیض می‌نمودند. شگفت آن‌که پیروان هر کدام از مذاهب چنین می‌پنداشتند که بحرالعلوم پای‌بند به مذهب ایشان است. او تمام این مدت را با تقیه گذرانید و جلسه‌ی درس او در علم کلام طبق مذاهب چهارگانه دایر بود. در اواخر توقف در مکه، مذهب خود را اعلان فرمود. وقتی خبر اظهار مذهب او به گوش پیروان مذاهب دیگر رسید، از اطراف به دور او ریخته، با وی به مناقشه پرداختند و او با دانش انبوه خود بر تمامی آن‌ها برتری پیدا کرد و همه‌ی آن‌ها را با دلیل‌های قوی و منطقی به سوی حقیقت اسلام مجذوب ساخت.

تعیین و تثبیت جایگاه انجام اعمال حج و مرکزیت دادن به مواقیت احرام به طوری که از نظر شرعی صحیح واقع شود و هم‌چنین اصلاح مواقف حج، یکی از گام‌های ارزشمند سید بحرالعلوم بود؛ زیرا این مکان‌های مقدس قبل از او چندان مشخص نبود.

علاوه بر این‌ها، سنگ‌های فرش شده در حرم را که حجاج بر آن اقامه‌ی نماز می‌کردند تعویض نمود و سنگ‌های معدنی را خارج کرد و سنگ‌هایی را که از نظر شیعه سجده بر آن‌ها صحیح است، جای‌گزین نمود. از آثار معنوی حضور این مرد بزرگ در حجاز، شیعه شدن امام جمعه‌ی مکه در هشتاد سالگی است.

## سرّ عشق

به منظور درک بیش‌تر عظمت و بزرگی سید بحرالعلوم یک نمونه از ارتباط و دیدارهای وی با حضرت مهدی (عج) را بیان می‌کنیم:

آخوند ملازین‌العابدین سلماسی ـ از شاگردان و یاران نزدیک سید ـ می‌گوید: ایامی که در جوار خانه‌ی خدا نزد سید به خدمت مشغول بودم، روزی اتفاق افتاد که در خانه چیزی نداشتیم. مطلب را به سیّد عرض کردم. چیزی نفرمود. از عادات جناب بحرالعلوم این بود که صبح اول وقت طوافی دور کعبه می‌کرد و به خانه می‌آمد و به اتاقی که مخصوص خودش بود، می‌رفت. ما قلیان تنباکویی برای او می‌بردیم که از آن می‌کشید و برای هر صنفی بر طریق مذهبش درس می‌گفت. در آن روزی که از تنگ‌دستی شکایت کردم، چون از طواف برگشت، به حسب عادت قلیان را حاضر کردم که ناگهان کسی در را کوبید. سید بحرالعلوم به شدّت مضطرب شد و به من گفت قلیان را بگیر و از این‌جا بیرون ببر. آن‌گاه خود با شتاب به طرف در رفت و آن را باز کرد. شخص بزرگواری در لباس عربی داخل شد و در اتاق سید نشست. سید در نهایت فروتنی و ادب دم در نشست. ساعتی نشستند و با یک‌دیگر سخن گفتند. آن‌گاه برخاست و در خانه را باز کرد و دست مهمان را بوسید. او را بر ناقه‌ای که دم در خانه خوابانده بود سوار کرد. مهمان رفت و بحرالعلوم با رنگ دگرگون بازگشت و حواله‌ای به دست من داد و گفت: این حواله‌ای است برای مرد صرافی که در بازار صفاست. نزد او برو و هر چه بر او حواله شده بگیر. آن حواله را گرفتم و آن را نزد همان مرد که سید سفارش کرد بود، بردم. مرد چون حواله را گرفت به آن نظر نمود و آن را بوسید و گفت: برو چند باربر و کارگر بیاور.

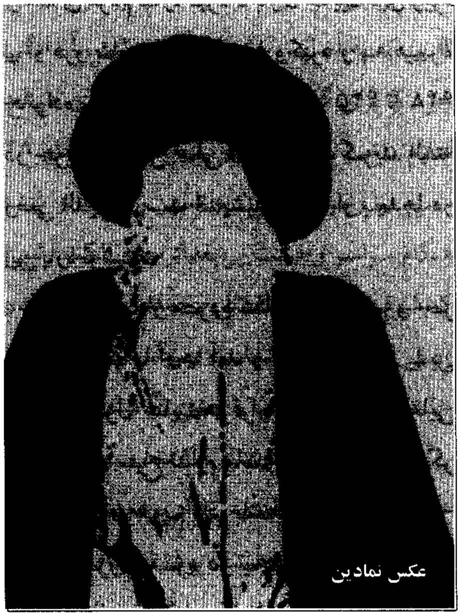
پس رفتم و چهار باربر آوردم. به قدری که آن چهار نفر قدرت حمل داشتند، پول آن زمان را برداشتند و به منزل آوردند. من فوری برگشتم نزد آن صراف که از حال او و نویسنده‌ی حواله جویا شوم که او چه کسی بود. وقتی رفتم نه صرافی را دیدم و نه مغازه‌ای را که دیده بودم. از مغازه صراف پرس و جو کردم. گفتند: ما اصلاً در این‌جا دکان صرافی ندیده‌ایم.

## غروب آفتاب

سیدبحرالعلوم به علت بیماری مدتی توان تدریس نداشت و در منزل به مطالعه و تألیف مشغول بود. سرانجام در روز ۲۴ ذیحجه (یا رجب) سال ۱۲۱۲ ق. رُخ از دیار فانی برتافت و به عالم بالا پرواز کرد.

درگذشت سید در عالم اسلام اثری عمیق بر جای گذاشت و دنیای شیعه را در ماتم فرو برد.

پیکر مطهر او پس از تشییع با شکوه و اقامه‌ی نماز، در جنب مرقد شیخ طوسی در نجف دفن شد.




## سید بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ه.ق)

در پانزدهم ۵۸۹ ق. تولد نوزادی خانه‌ی سعدالدین ابوابراهیم موسی بن جعفر را از شادی و نشاط آکنده ساخت. ابوابراهیم نوزاد نیمه‌ی محرم را به یاد نیای ارجمندش علی نامید.

علی اندک اندک در محضر پدر بزرگی چون ورام و پدری مانند سعدالدین ابوابراهیم با الفبای زندگی آشنا شد. او به زودی دریافت که ریشه در آسمان دارد و با سیزده واسطه با امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیوند می‌خورد.

چون رضی الدین سید علی بر بام بلند فقه فراز آمد، استادان حلّه از وی خواستند تا راه دانشوران گذشته را پیش گیرد و با نشستن در جایگاه فتوا مردم را با حلال و حرام الهی آشنا سازد. ولی ستاره‌ی خاندان طاووس نمی‌توانست به آن پیشنهاد پاسخ مساعد دهد. آیات پایانی سوره‌ی الحاقه (ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین؛ و اگر محمد به دروغ سخنانی به ما نسبت می‌داد او را گرفته، رگ گردنش را قطع می‌کردیم و هیچ یک از شما نمی‌توانستید ما را از این کار بازداشته، نگه دارنده‌اش باشید.) همواره در ژرفای روانش طنین می‌افکند و او را از نزدیک شدن به فتوا باز می‌داشت. او چنان می‌اندیشید که وقتی پروردگار، پیامبرش را چنین تهدید کرده و از نسبت دادن سخنان و احکام خلاف واقع به خویش بازداشته است، هرگز اشتباه و لغزش مرا در فتوا نخواهد بخشید؛ بنابراین راه خویش را از مفتیان جدا ساخت.

ناگفته پیداست که این پایان پیشنهادها نبود. صرافان حله هرگز نمی‌توانستند گوهر یگانه‌ی آن دیار را نادیده گرفته، از آن به سوی دیگری رو کنند؛ بنابراین دیگر بار به آستانش روی آورده، از او خواستند داوری شهر را به عهده گیرد.

سید فرمود: مدت‌هاست میان خرد و نفسم درگیری است... من در همه‌ی عمر هرگز نتوانستم بین این دو دشمن داوری کرده، میانشان آشتی برقرار سازم! کسی که در همه‌ی عمر از یک داوری و رفع اختلاف ناتوان باشد، چگونه می‌تواند در اختلاف‌های بی‌شمار جامعه داوری نماید؟ شما باید در پی کسی باشید که خرد و نفسش آشتی کرده، به یاری هم بر شیطان چیرگی

یافته باشند... چنین کسی توان داوری درست دارد.

خلیفه دامی تازه گسترده، به رضی‌الدین چنین پیشنهاد کرد: وزارت بپذیر و هر چه مصلحت می‌دانی انجام ده؛ من تا پایان راه کنارت خواهم ماند و در یاری‌ات از هیچ کوششی کوتاهی نخواهم کرد.

سید چون همیشه از پذیرفتن پیشنهاد سر باز زد، ولی خلیفه بر خواسته‌اش پای فشرد. سرور پارسایان حله گفت: اگر مراد از وزارت من آن است که چون دیگر وزیران، بی‌توجه به آیین وحی به هر وسیله‌ی ممکن کارهای وزارتی را به فرجام رسانم، پس نیازی به من نیست؛ وزیران کنونی چنین کرداری انجام می‌دهند.

اما اگر مراد آن است که به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کنم، بی‌تردید درباریان یعنی بستگان و خدمت‌گزاران بر آن گردن نمی‌نهند و تحمل نمی‌کنند. البته آن‌ها تنها نخواهند بود. پادشاهان و بزرگان پیرامون کشور نیز زیر بار نمی‌روند...

هر چند این گفتار منطقی خلیفه را از پافشاری فزون‌تر بازداشت، ولی روان آسمانی سید دیگر توان ماندن در سرزمین دام‌های شیطانی را از دست داده بود؛ بنابراین، پس از پانزده سال، پایتخت را ترک گفت و به سمت زادگاهش رهسپار شد.

در حدود ۶۴۰ ق. سید برنامه‌ای نوین برای زندگی‌اش پی‌ریزی کرد. او چنان اندیشید که باید از همه‌ی مردم کناره گیرد تا باران عنایت‌های ویژه بر او فرو بارد؛ پس استخاره کرد و به همراه خانواده به نجف شتافت و از سال ۶۴۵ تا ۶۴۸ در حریم مقدس علی‌علیه‌السلام اقامت گزید. البته رضی الدین درست اندیشیده بود. او بعدها در این باره نوشت:

در نجف از مردم کناره می‌گرفتم و جز فرصتی اندک با آن‌ها آمد و شد نمی‌کردم. بدین سبب مشمول عنایت‌ها قرار گرفتم؛ عنایت‌هایی در دین، که سراغ ندارم مانند آن را به کسی دیگر از ساکنان آن حریم داده باشند.

آن بزرگ مرد در نجف آرامگاهی برای خویش ساخت و در روزهای پایانی سال ۶۴۸ راه کربلا پیش گرفت. او سه سال نیز در حریم امام حسین‌علیه‌السلام زیست. آن‌گاه رهسپار سامرا شد تا نخستین کسی باشد که با خانواده در این سه شهر زیسته و بدین ترتیب از همسایگان رسمی معصومان آن دیار به شمار آید. البته علاوه بر این نوعی بریدن و دور شدن تدریجی از بستگان و آشنایان نیز مورد توجه وی بوده است.

هر چند فقیه وارسته‌ی حله به سوی سامرا راه می‌سپرد ولی به دلیلی ناگفته در بغداد فرود آمد و از سال ۶۵۲ ق. دیگر بار در خانه‌ی قدیمی‌اش اقامت گزید؛ اما این توقف با اقامت روزگار جوانی تفاوت بسیار داشت. بیش‌تر وقت سید در خلوت می‌گذشت و به چیزی جز عبادت، راهنمایی مراجعه کنندگان و دستگیریِ نیازمندان نمی‌اندیشید. در سال ۶۵۵ ق. لشکر مغول به

عراق یورش برد و بغداد را محاصره کرد. رضی الدین که به آسایش مؤمنان می‌اندیشید، آمادگی خود را برای گفت‌وگو با مغولان درباره‌ی صلح اعلام داشت، ولی خلیفه نپذیرفت. سرانجام ۲۸ محرم فرا رسید. مغولان به شهر ریختند و شب هنگام سراسر وحشت بر بغداد سایه افکند؛ شبی که شرف الدین ابوالفضل محمد، برادر گران‌قدر رضی الدین نیز به شهادت رسید. سید پارسای حله خاطره‌ی آن شب را چنین نگاشته است:

«این واقعه در دوشنبه ۲۸ محرم بود و من در خانه‌ی خود در المقندیه بغداد بودم... آن شب را که شب هراس و وحشت بود، تا بامداد بیدار ماندیم. خداوند ما را از آن حادثه‌ها و رنج‌ها سالم نگاه داشت...»

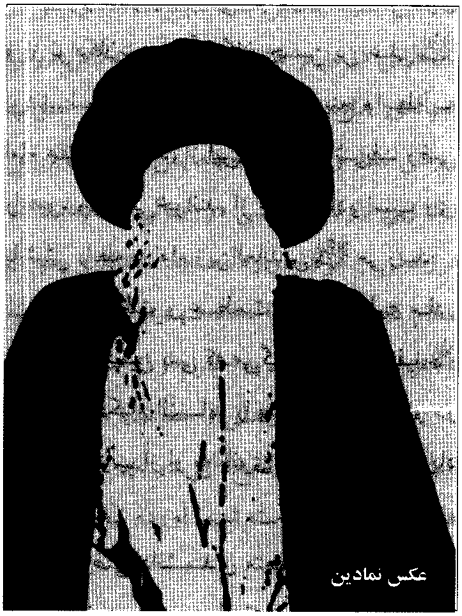
هلاکوخان مغول فرمان داد دانشوران شهر در مدرسه‌ی المستنصریه حاضر شوند و درباره‌ی این پرسش که «آیا فرمانروای کافر عادل برتر است یا مسلمان ستم‌گر» حکم دهند.

رضی الدین از جای برخاسته، برتر بودن فرمانروای کافر عادل را تأیید کرد. در پی او دیگر فقیهان نیز به تأیید حکم پرداختند.

فرمانروای مغول در دهم صفر ۶۵۶ سید را فراخوانده، امان نامه‌ای برای او و یارانش صادر کرد. سید که در پی راهی برای بیرون بردن مؤمنان از پایتخت بود، هزار تن را گردآورده، با حمایت سربازان هلاکوخان آنان را به حله رساند و در نخستین فرصت خود به پایتخت بازگشت تا شاید مؤمنی را از دردی برهاند یا بی‌گناهی را از کیفر رهایی بخشد.

در این روزگار هلاکو از وی خواست مقام نقابت علویان را بپذیرد.

رضی الدین که در آغاز این پیشنهاد را رد کرده بود، با شنیدن پیامدهای رد درخواست هلاکوخان از زبان خواجه نصیرالدین طوسی، ناگزیر این مقام را پذیرفت و برای بیعت علویان مراسم ویژه‌ای برگزار کرد. سه سال پس از آن، روزی بیماری بر پیکر سرور فقیهان عراق سایه افکند و سرانجام در بامداد دوشنبه سال ۶۶۴ روان الهی‌اش به آسمان پر کشید.


عکس نمادین

## سیدرضی (۳۵۹ـ۴۰۶ هـ.ق)

هنوز بیش از یک قرن از غیبت خورشید پر فروغ آسمان امامت و ولایت ـ حضرت مهدی (عج) ـ نگذشته بود که ستاره‌ای از افق بغداد درخشیدن

گرفت و نور امیدی بر دل عاشقان و منتظران نشاند.

او به سال ۳۵۹ ق. در محله‌ی شیعه نشین کرخ بغداد، در خانه‌ای که از گُل‌های عطرآگین ایمان و اخلاص و روشنایی علم و عمل آذین بندی شده بود، دیده به جهان گشود و نام زیبای «محمد» به خود گرفت. محمد که بعدها به «شریف رضی» و «سیدرضی» شهرت یافت، از خاندانی برخاست که همه از بزرگان دین و عالمان و عابدان و زاهدان و پرهیزکاران کم مانند روزگار بودند.

پدر و مادر سیدرضی هر دو از سادات علوی و از نوادگان سرور آزادگان حسین بن علی علیه‌السلام بودند. نسب وی از جانب پدر با پنج واسطه به امام هفتم می‌رسد، از این رو گاهی شریف رضی را «موسوی» می‌خوانند. از طرف مادر نسب وی با شش رابطه به امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌رسد.

در جلالت و عظمت شأن فاطمه مادر سیدرضی همین بس که می‌گویند: شیخ مفید رحمه‌الله کتاب «احکام النّساء» را برای او نوشته و در مقدمه‌ی کتاب از او به بانوی محترم و فاضله یاد کرده است.

سیدرضی دانشمندی متعهد، وظیفه‌شناس و عاشق خدمت بود. او تحصیل علم را برای روشن‌گری افکار و اندیشه‌های جامعه می‌خواست و از نفوذ اجتماعی و سیاسی خود به منظور تشکل نیروهای مخلص و یاری رساندن به هم‌نوعان خود استفاده می‌کرد. سیدرضی هیچ‌گاه خود را در کنج کتابخانه و گوشه‌ی مسجد و مدرسه محبوس و محصور نساخت و هرگز در را به روی خود نبست. جوان‌مردی هم‌چون سیدرضی رسالت خود را فقط در بحث و تحقیق و تألیف و شعر و شاعری نمی‌دید؛ بلکه با پیروی از جدّ بزرگوارش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به دستگیری از محرومان و ستم‌دیدگان می‌شتافت و نصرت دین خدا را هدف نهایی خود قرار داده بود. از طرف دیگر مایل نبود در صف حکومت مردان فرومایه و غاصبان خلافت قرار گیرد. او شیفته‌ی خدمت بود نه تشنه‌ی قدرت؛ از این رو تنها مسئولیت‌هایی را به عهده گرفت که ویژگی‌های مردمی داشت؛ مانند نقابت علویان، امارت حاجیان و دیوان مظالم.

سیدرضی در ماه محرم سال ۴۰۶ ق. در سن ۴۷ سالگی چشم از جهان فروبست و جهان علم و عالم تشیع را در غم و ماتم فرو برد... نوشته‌اند سید مرتضی استوانه‌ی علم و تقوا و سیاست، از درگذشت مرموز و ناگهانی برادرش چنان متأثر و متأسف شد که تاب دیدن جنازه‌ی او را نیاورد و از شدت حزن و اندوه به حرم مقدس کاظمین علیهما‌السلام پناه برد.

انبوه مردم جنازه‌ی سیدرضی را تشییع کردند و فخرالملک وزیر بر جنازه‌ی وی نماز خواند و پیکر پاکش را در خانه‌ی خود به امانت دفن و بعدها به حرم امام حسین علیه‌السلام منتقل کردند.



عکس نمادین

## سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ هـ . ق)

سیدمرتضی در ماه رجب سال ۳۵۵ هجری قمری در شهر بغداد دیده به جهان گشود. نامش علی فرزند «ابواحمد حسین» فرزند موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم فرزند امام موسی بن جعفر علیه‌السلام است که نسب او با پنج واسطه به امام هفتم علیه‌السلام می‌رسد و کنیه‌اش ابوالقاسم است و پدر و مادرش نیز از افراد لایق آن روزگار بودند. پدرش حسین موسوی به «طاهر اوحد ذوالمناقب» معروف بود که منصب نقابت و رسیدگی به کار و زندگی سادات دودمان ابوطالب و مسئولیت نظارت بر دیوان مظالم و سرپرستی زایران خانه‌ی خدا را که از منصب‌های مهم آن روز بود به عهده داشت. مادرش نیز بانویی علوی نژاد و هم‌نام حضرت فاطمه علیهاالسلام؛ زنی بزرگوار و دانشمند بود که شیخ مفید پیشوای شیعیان، کتاب «احکام النسا» را به خاطر او تألیف و تدوین کرده است.

پیشوای شیعه «شیخ مفید» شبی در خواب دید حضرت فاطمه زهرا دخت گرامی پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دست دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را گرفته، آن‌ها را نزد او آورد و پس از سلام گفت: «جناب استاد! این دو، پسران من هستند، به آن‌ها علم فقه و احکام دین بیاموز!» استاد از خواب برخاست و پس از انجام کارهای لازم و با اندیشه‌های مختلفی که گریبان‌گیر او بود به محفل درس خود که مسجد براثا واقع در محله‌ی شیعه نشین بغداد بود، آمد و پس از لحظاتی درس را شروع کرد. در کلاس درس مسأله‌ی خاصی پیش نیامد و موضوع خواب روشن نشد ولی چند لحظه پس از پایان درس دید زنی باوقار خاصی در حالی که دست دو فرزندش را گرفته، وارد مسجد شدند و پس از سلام نشستند. وقتی استاد فهمید که او فاطمه دختر ناصر کبیر است به احترام او از جا برخاست.

مادر دو فرزند (علی و محمد) خطاب به استاد گفت: «جناب شیخ! این دو بچه، پسران من هستند، آنان را خدمت شما آوردم تا علم فقه بیاموزند.»

مرجع بزرگ شیعه فوری به یاد خواب شب گذشته افتاد و شروع به گریستن نمود. همه‌ی حاضران مبهوت شدند و سبب گریه‌ی او را سؤال کردند. استاد لب به سخن گشود و خواب شب گذشته خود را که تعبیر شده بود برای آنان نقل

کرد. سپس با کمال اشتیاق، تعلیم و تربیت آن دو برادر را به عهده گرفت و در پیش‌بُرد آنان به درجات علمی و عملی همّت گماشت و آن‌چنان درهای علوم و معارف اسلامی را به روی آنان گشود که هر دو از نوابغ روزگار و عالمان نام‌دار به شمار آمدند.

سید مرتضی (علی) تا آن زمان که خود برفراز کرسی استادی تکیه زد، نزد شماری از پاکان عصر خویش برای فراگیری علوم آسمانی به ادب زانو زد و بهره‌ها برد. در ذیل یادی از آن خدا ترسان عرصه‌ی علم خواهیم کرد:

۱ ـ شیخ مفید (متوفی ۴۲۳ ق)

۲ ـ ابومحمد هارون فرزند موسی تلعکبری (متوفی ۳۸۰ ق)

۳ ـ شیخ محمد صدوق (متوفی ۳۸۱ ق)

۴ ـ حسین بن علی بن بابویه برادر شیخ صدوق و...

## حوزه‌ی درس سید

حوزه‌ی درس او ویژگی‌هایی داشت که به سختی می‌توان نمونه‌ی آن را در درس دیگر عالمان یافت. از ویژگی مجلس درس او این بود که همه گونه افراد با هر عقیده‌ای می‌توانستند در محضر او حضور یابند و از علوم مختلفی که وی تدریس می‌کرد استفاده نمایند. نقل شده زمانی مردی یهودی که از قحطی و تنگ‌دستی رنج می‌برد به حضور استاد رسید و از وی تقاضای یادگیری علم نجوم کرد. سیدمرتضی با گشاده رویی تقاضای او را پذیرفت و دستور داد هر روز مبلغی به او بپردازند. آن مرد یهودی مدتی در درس استاد شرکت کرد و زندگی خود را از طریق همان مبلغ گذراند و پس از گذشت مدتی نه چندان زیاد، تحت تأثیر عظمت و برخوردهای مکتبی سید مرتضی قرار گرفت و مسلمان شد.

مرحوم محدث نوری می‌نویسد: «سید مرتضی ـ قدس سرّه ـ علوم زیادی را تدریس می‌کرد.»

خصوصیت دیگر حوزه‌ی درس او این بود که به هر شاگردی به فراخور حالش شهریه می‌پرداخت. نقل شده که این استاد بزرگوار به شاگرد ممتازش شیخ طوسی ماهانه دوازده دینار می‌پرداخت.

ویژگی دیگر درس او این بود که بزرگان بسیاری در آن شرکت می‌کردند، حتی گاهی استاد عالی قدرش شیخ مفید؛ نیز در درس او حضور می‌یافت.

## دارالعلم و کتابخانه‌ی سیّد

در زمان سید مرتضی‌ﷺ شهر بغداد در مدتی کوتاه شاهد گسترش علم و ادب بود. در آن روزگار شیفتگان دانش و معرفت از دورترین نقاط جهان به آن‌جا می‌آمدند تا از محضر استادانی چون سید مرتضی توشه‌ای گرفته، به دیار خود بازگردند و اقوام خود را ارشاد نمایند. در ظاهر هیچ مشکلی برای تحصیل علوم و معارف انسانی و اسلامی فرا روی آنان دیده نمی‌شد جز فقر و تنگ‌دستی افراد ـ به‌ویژه در

سال‌هایی که قحطی شدید در شهر رخ نمود و مردم از جمله دانش پژوهان را در تنگنا و سختی قرار داد. در آن سال‌ها طلاب بیش از دیگران برای تأمین زندگی و نیازمندی‌های تحصیلی خود در زحمت بودند و کتابخانه‌ای نیز در آن زمان در شهر وجود نداشت. از این‌رو سید مرتضی بر آن شد تا بخشی از خانه‌ی خود را به اهل علم اختصاص دهد تا شاگردان و دانش پژوهان با استفاده از آن و کتابخانه‌اش، به تحقیق و مطالعه و مذاکرات علمی و تألیف بپردازند؛ که آن مرکز بعدها «دارالعلم» نامیده شد. مرحوم علامه‌ی امینی می‌نویسد: «ابن طیّ» گفته: او اوّلین کسی است که خانه‌اش را دارالعلم قرار داد و برای مباحثه و مناظره آماده کرد.

## تألیفات سید مرتضی

خداوند متعال به سید مرتضی ذوق و استعدادی سرشار داده بود و او نیز از این نعمت بزرگ الهی به خوبی بهره‌برداری کرد و در نتیجه‌ی تلاش و کوشش در مدتی نه چندان طولانی هنرمندی صاحب قلم، شاعری متعهد، مجتهدی عارف، محقّقی توانا، اسلام‌شناسی ورزیده و آگاه و خدمت‌گزاری لایق و دلسوز برای اسلام و مسلمانان گردید. او علاوه بر داشتن مسئولیت‌های مهم اجتماعی و تربیت شاگردان، تألیفات مهمی در زمینه‌ی فقه و اصول، تفسیر، علوم قرآن، کلام، حدیث و ادبیات به جامعه عرضه کرد که تعدادی از آن‌ها در ایران و کشورهای عربی چاپ و منتشر شده است و دانشمندان و ادبا از آن‌ها استفاده می‌کنند.

مرحوم علامه‌ی امینی در الغدیر نام ۸۶ اثر او را بیان کرده و مرحوم سید محسن امین نیز نام ۸۹ کتاب وی را بر شمرده و آن‌ها را ستوده است.

یکی از کتاب‌های وی دیوان معروف او با بیست هزار بیت است. او علاوه بر مقام علمی و اجتهاد دارای ذوق شعر و ادب بود و در زمان ایشان غیر از برادرش سید رضی شاعری همانندش نبود.

کتاب دیگر او «امالی» است که در موضوع فقه و تفسیر و حدیث و شعر و فنون ادب است.

نکته‌ی مهمی که در تألیفات وی وجود دارد این است که در هر زمینه که وارد تحقیق شد، سنگ تمام را گذاشته و آنچه در آن موضوع قابل بحث و تحقیق بوده بیان کرده است. از این رو حضرت امام خمینی (ره) در مورد کتاب «شافی» که در بحث امامت نگاشته شده، چنین فرموده است:

«کتاب شافی سید مرتضی عَلَم الهدی (متوفی در سال ۴۳۶) که بهترین کتاب‌ها و مشهورترین مصنفات در این باب است که در دست‌رس همه است؛ و هر چه متأخرین درباره‌ی امامت نوشتند، کم‌تر از آن است که در شافی سیدمرتضی تحقیق کرده است.»

## وصیّت تکان دهنده و عشق به نماز

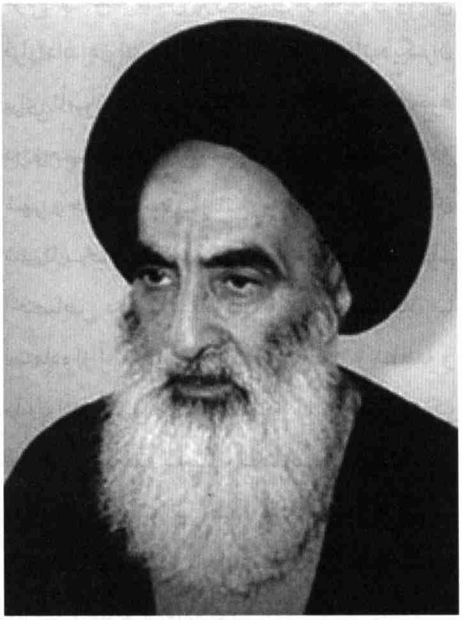
سیدمرتضی در وصیت خود چنین آورده

است: «تمام نمازهای واجب مرا که در طول عمرم خوانده‌ام به نیابت از من دوباره بخوانید.»

وقتی این سخنان از ایشان نقل شد، نزدیکان و اطرافیان شگفت زده شدند و پرسیدند: چرا؟! شما که فردی وارسته بودید و اهمیت فوق‌العاده‌ای به نماز می‌دادید، علاقه‌مند و عاشق نماز بودید و همیشه قبل از فرا رسیدن وقت نماز وضو گرفته، آماده می‌شدید تا وقت نماز فرا رسد، حال چه شد که این گونه وصیت می‌کنید؟!

سید در پاسخ فرمود: آری من علاقه‌مند به نماز بلکه عاشق نماز و راز و نیاز با خالق خود بودم و از این راز و نیاز هم لذّت فراوان می‌بردم، از این رو همیشه قبل از فرا رسیدن وقت نماز لحظه شماری می‌کردم تا وقت نماز برسد و این تکلیف الهی را انجام دهم. به دلیل همین علاقه‌ی شدید و لذت از نماز، وصیت می‌کنم که تمام نمازهای مرا دوباره بخوانید؛ زیرا تصوّر من این است که شاید نمازهای من صد در صد خالص برای خدا انجام نگرفته باشد، بلکه درصدی از آن‌ها به خاطر لذت روحی و معنوی خودم به انجام رسیده باشد! پس همه را قضا کنید؛ چون اگر یک درصد از نماز هم برای غیر خدا انجام گرفته باشد شایسته‌ی درگاه الهی نیست و می‌ترسم به همین سبب اعمال و راز و نیازهای من مورد پذیرش خدای منّان قرار نگیرد!

سید مرتضی سرانجام پس از عمری پربار و انجام کارهایی بزرگ و ارزنده در حدود هشتاد سالگی در روز یکشنبه ۲۵ ربیع‌الاول ۴۳۶ ق. در شهر بغداد به جوار حق شتافت.



## سیستانی، آیت‌اللّه العظمی سیدعلی (متولد۱۳۴۹ هـ.ق)

اجداد آیت‌اللّه سیدعلی سیستانی، اصالتاً اهل اصفهان بوده‌اند. سیدمحمد (جدّ اعلای وی) که از سادات علوی حسینی و از نوادگان فیلسوف شهیر، سید محمدباقر داماد (متوفای ۱۰۴۱ ق.) می‌باشد به عنوان شیخ الاسلام (امام جمعه) از طرف حکومت شاه سلیمان صفوی، در منطقه‌ی سیستان منصوب شد و به آن‌جا هجرت کرد. از این رو، این خاندان، به «سیستانی» معروف شده‌اند. اولین فردی که از سیستان به مشهد مهاجرت کرد و سپس برای تحصیل به نجف رفت، سیدعلی بوده است. سیدعلی، فقیهی کامل، عالمی بزرگوار و مجتهدی عالی قدر بود که در

نجف از شاگردان ملاعلی نهاوندی و در سامرا از اطرافیان آیت‌اللّه العظمی میرزا محمدحسن شیرازی و آیت‌اللّه سید اسماعیل صدر بود.

شهر شهادت (مشهد رضوی)، در بهار ۱۳۴۹ ق. شاهد شکفتن گلی در گلستان رضوی بود. پدر عالم و فرهیخته‌اش، این کودک را به نام جد بزرگوارش «علی» نام‌گذاری کرد.

سیدعلی در خانواده‌ی علم و تقوا تربیت یافت. وی مقدمات علوم حوزوی را نزد پدر بزرگوارش آموخت و برای فراگیری آموزه‌های پر ثمر دینی، راهی حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد مقدس شد.

## استادان

۱. شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری (متوفای ۱۳۵۵ ق.) که ادبیات عرب و علوم بلاغت را نزد وی فرا گرفت.

۲. میرزا مهدی اصفهانی (۱۳۰۳ ـ ۱۳۶۵ ق.) که فقه، اصول و علوم عقلی و معارف الهی را نزد وی آموخته است.

۳. میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۰۶-۱۳۷۲ ق.)

۴. میرزا هاشم قزوینی، (متوفای ۱۳۳۹ ق.)

۵. شیخ مجتبی قزوینی.

## حوزه‌ی علمیه‌ی قم

این عالم عامل در سال ۱۳۶۸ ق. برای تکمیل اندوخته‌های علمی خود و بهره‌مندی از چشمه‌سار علوم حوزوی راهی قم شد. در آن هنگام، دانش پژوهان معارف دینی، از سرچشمه‌ی فیاض و احیاگری که از قله‌ی مرجعیت عام شیعه در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، آیت‌اللّه العظمی بروجردی می‌جوشید، جان تشنه‌ی خود را سیراب می‌کردند. سیدعلی نیز در بحث‌های خارج فقه و اصول این استاد بزرگ حضوری جدی داشت و از اندیشه‌های خلاق وی بهره‌ی بسیاری برد.

این سید سپید اندیش، در کارنامه‌ی علمی خویش، شاگردی آیت‌اللّه سیدمحمد حجت کوه‌کمری (۱۳۱۰-۱۳۷۲ ق.) را نیز دارد.

## هجرت به نجف اشرف

سیدعلی در سال ۱۳۷۱ ق. پس از هجرت از سرزمین خورشید (خراسان) و توقف چهار ساله در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، با هدف رسیدن به منبع پر فیض دانش علوی و استفاده‌ی بیش‌تر از محضر عالمانِ فرهیخته، به حوزه‌ی کهن و پرآوازه‌ی نجف اشرف هجرت کرد و در جوار جد بزرگوارش، حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام رحل اقامت افکند و با شور و نشاط بسیار، به تحصیل پرداخت و بر اندوخته‌هایش افزود.

وی هم‌چنین از درس آیت‌اللّه خویی (۱۳۱۷-۱۴۱۳ ق.) بهره‌مند گردید و بیش از ده سال در نجف اشرف در محضر این مرجع بزرگوار تحصیل نمود و هم‌زمان از مجلس درس زعیم بزرگوار حوزه‌ی نجف، آیت‌اللّه سیدمحسن حکیم (متوفای ۱۳۰۸ ق.) نیز استفاده کرد.

یکی دیگر از استادان ژرف اندیش و متبحر وی در علم اصول آیت‌اللّه شیخ حسین حلی بوده است که آیت‌اللّه سیستانی نزد وی یک دوره اصول فقه را تحصیل نموده است.

**در سنگر تدریس**

آیت‌اللّه سیستانی در سال ۱۳۸۱ ق. درس خارج فقه خود را در نجف اشرف شروع کرد. مبنای وی در آغازین روزهای بحث، مکاسب شیخ مرتضی انصاری بود و پس از گذشت چند سال «العروة الوثقی» (سید محمدکاظم یزدی) را مبنای مباحث اجتهادی خود قرار داد و بر این کتاب گران‌سنگ حاشیه‌ای نگاشت و تاکنون ابواب مختلف آن را برای سربازانِ امام زمان (عج) تدریس نموده است.

وی، مباحث اصول را از سال ۱۳۸۴ ق. آغاز کرد و تاکنون چند دوره اصول را برای دانش پژوهانِ حوزه‌ی علمیه‌ی نجف تدریس کرده است.

**تألیفات و آثار**

آثار تحقیقی - پژوهشی که این مرجع عظیم الشأن در زمینه‌های مختلف فقهی، اصولی، کلامی و... به رشته‌ی تحریر درآورده و به چاپ رسیده‌اند، به شرح ذیل است:

۱. تعلیقة علی العروة الوثقی.
۲. الرّافد فی علم الاصول.
۳. قاعده لاضرر و لاضرار.
۴. مناسک حج.
۵. المسائل منتخبیّه.
۶. ملحقات مناسک حج.
۷. منهاج الصالحین (۳ جلد).
۸. مختصر توضیح المسایل.
۹. توضیح المسایل.
۱۰. احکام نوجوانان و جوانان.
۱۱. فقه برای غرب نشینان (الفقه للمقرّبین)
و آثار بسیار دیگر

**در سنگر مرجعیّت**

انتقال تدریجی مرجعیّت آیت‌اللّه سیستانی، هنگامی آغاز شد که وی در سال ۱۴۰۹ ق. به عیادت استاد بزرگوارش، حضرت آیت‌اللّه خویی مشرف شد و استاد از وی درخواست کرد که به جای او در مسجد خضرای نجف، امامت جماعت آن‌جا را به عهده بگیرد. وی در ابتدا این مسئولیت خطیر را نپذیرفت، اما استاد اصرار کرد و آیت‌اللّه سیستانی پس از چند روز، موافقت خود را اعلام کرد.

از آن سال تا سال ۱۴۱۴ ق. که این مسجد از طرف رژیم بعثی صدام بسته شد، نماز جماعت توسط وی در این مسجد اقامه شد. در پی این قضیّه، جمعی از عالمان نجف بعد از فوت آیت‌اللّه سیدنصراللّه مستنبط از آیت‌اللّه خویی درخواست کردند که وی فردی را که دارای صلاحیت مرجعیت در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف باشد، معرفی کند.

وی آیت‌اللّه سیستانی را که از جهت علمی، اخلاقی و اجتماعی مورد تأیید بود، انتخاب و معرفی کرد.

آیت‌اللّه سیستانی در تداوم راه استادش، ضمن اقامه‌ی نماز در مسجد خضرا در آن جا شروع به تدریس کرد و روش و سیره‌ی استاد خویش را پی‌گیری کرد.

پس از وفات آیت‌اللّه خویی، وی بر جنازه‌ی او نماز خواند و پس از او، زمام مرجعیّت حوزه‌ی علمیه‌ی نجف را به دست گرفت.

## موضع‌گیری‌های سیاسی ـ اجتماعی

آیت‌اللّه سیستانی در طول حیات پر بار خود، به ویژه در نجف اشرف، مرارت‌های بی‌شماری را متحمّل شد. وی برای حفظ حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، با مدارا در همه‌ی زمینه‌ها، کوشید تا بهانه‌ای به دست رژیم صدام ندهد. از این‌رو، حدود ۲۶ سال از منزل خود در نجف، خارج نشد. پس از سقوط رژیم بعثی، هنگامی از منزل خارج شد که برای معالجه‌ی قلب و چشم، مدت کوتاهی به انگلستان رفت و سپس سریع به عراق بازگشت و همچنان خود را در منزل زندانی کرد. از وی در خصوص عدم حضورش در مجامع عمومی پرسیدند که او در پاسخ فرمود:

«حضور من در مجامع عمومی، نشانی از رضایت از اوضاع جاری کشور است؛ در صورتی که این گونه نیست و من از حضور بیگانگان (اشغال‌گران آمریکایی، انگلیسی و غیره) به شدت ناراضی هستم.»

## خصوصیات اخلاقی

ویژگی‌های اخلاقی آیت‌اللّه سیستانی عبارتند از:

۱. توجه و احترام به آرای دیگران و نقل نظرات آن‌ها؛ گرچه آن افراد در زمره‌ی شخصیت‌های معروف نباشند.

۲. تجلیل از استادان خود و نقل خاطراتی آموزنده از آن بزرگان برای شاگردانش.

۳. رعایت ادب در گفت‌وگوها و بحث‌های علمی.

۴. تشویق طلاب به پرسش از استاد و گرفتن جواب منطقی.

۵. عدم توجه به منصب و مقام.

۶. پوشیدن لباس ساده و کم بها و زندگی در منزل محقر و استیجاری با لوازم زندگی مختصر در نجف اشرف.

۷. دوری از غوغا سالاری.

۸. تواضع نسبت به افراد به ویژه اهل علم.

۹. بی‌اعتنایی به ثروت.

۱۰. توجه به نیازمندان و بخشش به آنان.

۱۱. توسعه ندادن منزل که این عمل را حتی برای مقلدان خود هم جایز نمی‌داند.

۱۲. توقف دایمی در نجف و عدم استفاده از مکان‌های خوش آب و هوای عراق، یکی دیگر از خصوصیات زاهدانه‌ی اوست.

## اجازه‌نامه‌ها

آیت‌اللّه سیستانی در ۳۱ سالگی موفق به دریافت اجازه‌ی اجتهاد و اجازه‌ی نقل روایت به صورت کتبی از دو نفر از استادان مشهور حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف، یعنی آیت‌اللّه خویی و شیخ حسین حلی گردید. هم‌چنین وی از شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز اجازه نامه دریافت داشته است.

## مراکز علمی و تحقیقی

یکی از فعالیّت‌های جاودانه و خدمات پسندیده‌ی دفتر آیت‌اللّه سیستانی، احداث مراکز علمی - پژوهشی است. این مراکز عبارتند از:

۱. مرکز تحقیقات اسلامی المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله

در شهر قم قرار دارد و در خصوص پاسخ به شبهات اعتقادی فعالیّت دارد.

۲. مؤسسه‌ی امام علی علیه‌السلام

این مؤسسه برای ترجمه‌ی آثار شیعه به ۲۵ زبان زنده‌ی دنیا، مانند انگلیسی، عربی، اردو، اندونزیایی، اوگاندایی، فیلیپینی، هندی، فنلاندی، آفریقایی، آلمانی، روسی. چینی و... فعالیت می‌کند. این مرکز، شعبه‌ای در «لندن» دارد که برخی از کتاب‌های شیعی را به زبان انگلیسی چاپ و منتشر کرده است. این مؤسسه شعبه‌ای نیز در «بیروت» دارد که آثار مؤلفین شیعه را به زبان‌های زنده‌ی دنیا چاپ و منتشر کرده است.

۳. مؤسسه‌ی برنامه‌ریزی کامپیوتری امام رضا علیه‌السلام

این مؤسسه در راستای تحقیقات خود از استادان متبحر و متخصص حوزوی از شهرهای قم و تهران در زمینه‌ی اشکال متحرک «انیمیشن»، در خصوص تبیین مفاهیم اسلامی برای جوانان و نوجوانان، به زبان‌های عربی، انگلیس و فارسی فعالیت می‌کند. یکی از تولیدات این مؤسسه، سخت‌افزار (CD) هُدی است که در آن، قرآن به هشت زبان ترجمه شده و مباحث آن بالغ بر ۲۰۰۰۰ مدخل است.

۴. مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام

این مرکز، در خصوص طبّ اسلامی در شهر قم فعالیت می‌کند و در روش علمی خود، متکی به آیات و احادیث در عرصه‌ی بهداشت جسم و روان است و در بسط و گسترش طب اسلامی و روش‌های بهره‌گیری از آن فعالیت دارد.

۵. مؤسسه‌ی بانک اطلاعاتی علوم اسلامی

این مؤسسه در سال ۱۳۷۸ ش. در قم، فعالیت خود را شروع کرد و کتاب‌های چاپ شده توسط مؤلفین و ناشرین را به سه زبان عربی، فارسی و انگلیسی معرفی می‌کند و در اختیار علاقه‌مندان می‌گذارد و نیز در سایت مخصوص ارایه می‌نماید. این مؤسسه آثار چاپ شده، زیرنظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را سالانه در مجموعه‌ای به نام «مرجع» چاپ و منتشر می‌کند.

۶. مؤسسه‌ی بررسی‌های فلکی و نجومی

این مؤسسه در سال ۱۴۱۸ ق. در قم و در محلی به مساحت ۸۰۰ متر مربع، همراه با امکانات و ابزارهای پیشرفته و لازم، مثل

تلسکوپ و دوربین، به شبکه‌ی فضایی جهانی متصل گردیده است. این مرکز دارای کتابخانه‌ای اختصاصی، مربوط به فلکیّات، به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی است. این مرکز اول هر ماه قمری را به رصد هلال می‌پردازد و هم‌چنین استفاده از تجهیزات مخصوص رصد را به دانشجویان حوزوی و دانشگاهی آموزش می‌دهد و هر ماه نشریه‌ای به نام پیش‌بینی وضعیت هلال در آغاز ماه‌های قمری منتشر می‌کند.

۷. مرکز جهانی اطلاع رسانی آل البیت علیهم‌السلام

این مرکز در قم فعالیت دارد و با راه‌اندازی پایگاه بزرگ اینترنتی (الشیعه) پاسخ‌گوی پرسش‌های مخاطبین خود در سراسر جهان به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، آذری، ترکی، استانبولی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، چینی، روسی، اندونزیایی، تایلندی، هندی، بنگالی و سواحیلی می‌باشد. استقبال اقشار مختلف مردم در ایران از راه‌اندازی این پایگاه اینترنتی سبب شد تا نمونه‌ی این مرکز اطلاع رسانی با نام مقدس ائمه علیهم‌السلام در برخی از شهرهای ایران مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

**مرکز احیای میراث اسلامی**

این مرکز در قم قرار دارد و در زمینه‌ی عکس‌برداری از نُسخ خطی، غیر خطی و مطبوعات چاپ سنگی فعالیت دارد. این مرکز به محققان و پژوهش‌گران در خصوص بهره‌مندی از آثار خطی نایاب، کمک می‌کند.

**کتابخانه‌های تخصصی**

یکی دیگر از فعالیت‌های مهم دفتر آیت‌اللّه سیستانی، در راستای خدمت رسانی به محققان و پژوهش‌گران در عرصه‌های مختلف علمی، تأسیس کتابخانه‌های تخصصی در شهر قم است.

این کتابخانه‌ها عبارتند از:

۱. کتابخانه‌ی تفسیر و علوم قرآنی.

۲. کتابخانه‌ی علوم حدیث (در سال ۱۳۷۶ ش. تأسیس شده است.)

۳. کتابخانه‌ی فقه و اصول (در سال ۱۳۷۵ ش. تأسیس شده است.)

۴. کتابخانه‌ی فلسفه و کلام.

۵. کتابخانه‌ی ادبیات (در سال ۱۳۷۶ ش. تأسیس شده است.)

۶. کتابخانه‌ی تاریخ (در سال ۱۳۷۴ ش. تأسیس شده است.)

۷. کتابخانه‌ی محقّق طباطبایی (در سال ۱۳۷۶ ش. به پاس خدمات محقق توانا، آیت‌اللّه سید عبدالعزیز طباطبایی تأسیس شده است.)

دیگر مراکز فرهنگی متعلق به آیت‌اللّه سیستانی عبارتند از:

۱. مرکز فرهنگی الزهرا

این مرکز در قم قرار دارد و مخصوص بانوان است.

۲. مرکز فرهنگی آیت‌اللّه حائری

خانه‌ی مسکونی مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، آیت‌اللّه شیخ عبدالکریم حائری یزدی را خریداری و تبدیل به مرکز فرهنگی کرده است تا

پایگاهی برای مؤلفانی باشد که درباره‌ی زندگی معصومین علیهم‌السلام آثاری را خلق می‌کنند. این مرکز هر سال به مؤلفان برگزیده، جوایزی را اهدا می‌کند.

۳. مرکز فرهنگی آل البیت علیهم‌السلام

این مرکز در قم قرار دارد و در چند بخش فعالیت دارد:

۱. مرکز عقاید اسلامی ۲. اخلاق و تربیت ۳. میراث فکری ۴. تاریخ تمدن‌ها

این مرکز فرهنگی تاکنون کتاب‌هایی پیرامون موضوعات مختلف به چاپ رسانده است.

۴. مرکز ارسال اقلام فرهنگی

این مرکز در قم قرار دارد و در زمینه‌ی ارسال محصولات فرهنگی به متقاضیان در ایران و دیگر کشورها فعالیت می‌کند.

۵. مرکز اعزام مبلغ و بعثه

این مرکز در قم است و در دو بخش فعالیت دارد: ۱. اعزام مبلغ به شهرهای ایران و خارج از ایران؛ بنا به درخواست مراکز اسلامی و به مناسبت‌های مختلف. ۲. تأسیس دفاتر نمایندگی در کشورهای مختلف و اعزام نماینده از طرف آیت‌اللّه سیستانی به این کشورها؛ به ویژه در ایام حج این نمایندگان، پاسخ‌گوی مسایل شرعی مراجعین می‌باشند.

## مجمع استفتا

این مجمع، پاسخ‌گوی استفتائاتی است که از سراسر جهان به پایگاه اطلاع رسانی آل البیت علیهم‌السلام در ایران می‌رسد و پاسخ‌ها، از طریق اینترنت در دست‌رس افراد قرار می‌گیرد.

## مراکز خدمت رسانی

این مراکز در قم به چند بخش تقسیم می‌شوند و عبارتند از: الف) تأمین مسکن طلاب. ب) درمانگاه خیریه. ج) کمک به نیازمندان.

الف) بخش تأمین مسکن طلاب با مشارکت جمعی از خیرین در قم، اقدام به ساختن ۳۰۰ واحد مسکونی در شهرک آیت‌اللّه سیستانی، ۲۰۰ واحد در مجتمع مسکونی مهدیه، ۵۰ واحد در مجتمع مسکونی الزاهراء و ۱۸۰ واحد در مجتمع مسکونی سراجه نموده است.

ب) بخش درمانگاه برای خدمت رسانی به بیماران بی‌بضاعت، یکی دیگر از فعالیت‌های نماینده‌ی آیت‌اللّه سیستانی در قم است که با احداث درمانگاه خیریه‌ی امام صادق علیه‌السلام در سال ۱۳۷۸ ش. شروع به فعالیت کرده است. احداث یک بیمارستان شبانه‌روزی در یکی از روستاهای قم (دستجرد) از دیگر فعالیت‌های این بخش است.

ج) بخش کمک رسانی به مهاجرین افغانی در ایران و پناهندگان عراق که بالغ بر ۶۰ هزار نفر هستند، از فعالیت‌های این بخش است.

## محبوب‌ترین رهبر عراق

براساس یک نظرسنجی که توسط مؤسسه‌ی بین‌المللی جمهوری خواهان، زیر مجموعه‌ی

حزب جمهوری خواه آمریکا انجام شد و یکی از جامع‌ترین نظرسنجی‌ها از مردم عراق از زمان سقوط صدام حسین می‌باشد، چنین آمده است:

«آیت‌اللّه علی سیستانی، محبوب‌ترین شخصیت مردمی در عراق است.»

روزنامه‌ی انگلیسی گاردین، با اشاره به تلاش احزاب سیاسی در عراق، برای شرکت در انتخابات آینده‌ی این کشور نوشت:

«احزاب شیعه در عراق با تشکیل یک ائتلاف قدرتمند سیاسی در این کشور، در تلاشند تسلّط خود را بر انتخابات نشان دهند. این ائتلاف که هفته‌ها از تشکیل آن می‌گذرد، حاصل مذاکرات خصوصی است و نتیجه‌اش، اعلام یک فهرست مشترک از نامزدهاست.

روند این ائتلاف، تحت نظارت قدرتمندترین روحانی شیعه در عراق، آیت‌اللّه العظمی سیدعلی سیستانی است. وی مشاورانی جهت متحد کردن احزاب مختلف شیعه و نامزدهای مستقل برگزیده است. اگر چه وی به دنبال هیچ نقش سیاسی برای خود نیست؛ اما نفوذ این آیت‌اللّه، تضمینی است بر این که دولت، یک شخصیت پر نفوذ مذهبی دارد و اسلام، کانون و اصل قانون اساسی خواهد بود.

### قانون اساسی عراق و هشدار به سازمان ملل

در تاریخ ۸۳/۳/۱۹ ش. آیت‌اللّه سیستانی در خصوص مشروعیت دادن به قانون اساسی موقت عراق؛ به سازمان ملل چنین هشدار داد:

«جناب دبیر کل!

مطلع شدیم که برخی تلاش می‌کنند قانون به اصطلاح اداره‌ی عراق را در قطع‌نامه‌ی جدید شورای امنیت به منظور مشروعیت دادن به آن بگنجانند.

این قانون که شورای غیرمنتخب مردم در سایه‌ی اشغال‌گران وضع کرده است، مجمع ملی را در تدوین قانون اساسی دایمی عراق محدود می‌کند.

گنجاندن قانون اداره‌ی عراق در قانون اساسی موقت در قطع‌نامه‌ی شورای امنیت، با قوانین مغایرت دارد و اغلب مردم عراق با آن مخالفند. از این رو، هر تلاشی برای مشروعیت دادن به این قانون، اقدامی برخلاف خواست مردم عراق خواهد بود و نتایج خطرناکی در پی خواهد داشت. خواهشمند است اعضای شورای امنیت را از محتوای این نامه مطلع کنید.»

### دفاع از حقوق شیعیان

آیت‌اللّه سیستانی در دفاع از حقوق شیعیان در عراق چنین فرموده است:

«من تلاشم این است که حقوق شیعه در عراق از دست نرود. من نمی‌خواهم وارد سیاست شوم؛ اما قانون اساسی مهم است و من تا پای جان خواهم ایستاد تا این قانون، حقوق شیعیان را حفظ کند.»

آیت‌اللّه سیستانی در تاریخ ۱۳۸۳/۷/۸ ش. درباره‌ی مقدمات برگزاری انتخابات سالم در

عراق ابراز نگرانی کرد و به لوایح و شروطی که برای انتخابات تدوین شده بود، اشاره کرد و آن را غیر مناسب خواند؛ ولی معتقد بود که باید امکانات مناسب برای انتخابات حقیقی و واگذاری اختیار به مردم در موعد مقرّر فراهم شود. وی هم‌چنین اعلام کرد:

«مردم در انتخابات آزاد هستند و نقش مرجعیت، بیدارسازی مردم است و نمایندگان وی حق دخالت در مسایل انتخاباتی را ندارند و انتخابات باید به صورت آزاد برگزار شود.»

ایشان در پاسخ به اتهامات وزیر دفاع عراق در باره‌ی جانبداری از احزاب سیاسی عراق چنین فرمود:

«بسیاری از مقامات مسئول و دیپلمات‌های کشورهای همجوار که من تابعیت آن را دارم، از من درخواست دیدارهایی داشته‌اند؛ اما من مخالفت کردم؛ در حالی که درِ دیدار و گفت‌وگو را روی هیچ مسئول عراقی نبسته‌ام و در دیدارهایم هیچ محدودیت حزبی یا سیاسی را در نظر نگرفته‌ام؛ اما امروز مرا متهم می‌کنند که از حزب خاصی حمایت می‌کنم! من برای جلوگیری از چنین شکاف‌ها و افزایش چنین اتهاماتی، کمیته‌ای شش جانبه تشکیل دادم تا فهرستی برای انتخابات ارایه کند که این فهرست، ۱۰۰٪ عراقی باشد و بتواند آینده‌ی کشور را تأمین و تضمین کند.

برای من، بسیار دردناک است که برخی طرف‌ها و شخصیت‌ها مرا متهم می‌کنند که درصدد عملی کردن طرح گروه‌ها یا احزاب خاصی هستم.»

**دفاع تاریخی**

آیت‌اللّه سیستانی در واکنش به اتهامات حازم الشعلان، وزیر دفاع پیشین و در حمایت از حقوق ملت عراق در تاریخ ۱۳۸۳/۹/۲۹ ش. خطاب به مردم عراق فرمود:

«در تمام ۵۵ سالی که در عراق هستم، به دو چیز فکر نکرده‌ام؛ اول جانب‌داری از شیعیان عراق، به دلیل شرایط سیاسی آن‌ها و دوم حمایت از کردهای عراق به دلیل شرایط خاص آن‌ها و تمام فکر و خیال من، خدمت به ملت عراق بوده است. این مطالبات و اهداف را حتی قبل از آن که به مرجعیت عالی و دینی عراق برسم، در سر داشتم. من بر تمام این مطالبات، حتی در زمان نظام سابق عراق در دیدارهایی که با اعضای این نظام داشتم، تأکید می‌کردم.»

سرانجام، استقامت مرجع بزرگوار شیعه در عراق به نتیجه رسید و سردمداران کاخ سفید تسلیم اراده و صلابت آیت‌اللّه سیستانی شدند و اعتراف کردند که تعویق انتخابات در عراق، منوط به اظهار نظر آیت‌اللّه العظمی سیستانی است.

آیت‌اللّه سیستانی بر انتخابات در عراق در تاریخ مقرر (۳۰ ژانویه ۲۰۰۵ م) تأکید و مردم عراق را به شرکت همه جانبه در این انتخابات تشویق کردند.

### تهدید القاعده

در پی ترور شیخ محمود مداینی، نمایندهی آیت‌اللّه سیستانی در عراق، در تاریخ ۱۳۸۳/۱۰/۲۴ ش. این گروهک جنایتکار، رهبر مردم عراق، آیت‌اللّه العظمی سیستانی را نیز مورد تهدید قرار داده است. به دنبال این تهدید، پلیس نجف اعلام کرد:

«آیت‌اللّه سیستانی، مرجع عالی‌قدر شیعیان است و احترام ایشان بر همه‌ی ما واجب است و تا آخرین قطره‌ی خونمان از معظم له دفاع خواهیم کرد و در ضمن ما تدابیر امنیتی ویژه‌ای را برای برگزاری انتخابات ۳۰ ژانویه اتخاذ کرده‌ایم.»

آیت‌اللّه سیستانی در مورد تهدید به ترور؛ از مردم عراق خواست تا خویشتن‌داری خود را حفظ کنند. هیئت علمای اسلامی (مهم‌ترین گروه اهل تسنن در عراق)، ترور نماینده‌ی آیت‌اللّه سیستانی را با انتشار اطلاعیه‌ای محکوم کردند. سخن‌گوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نیز این اقدام تروریستی را محکوم کرد.

### مرجعیت، برنده‌ی بزرگ انتخابات عراق

در پی پیروزی ائتلاف عراق که مورد تأیید آیت‌اللّه العظمی سیستانی است و ۴۸٪ آرا (شامل ۱۳۱ کرسی مجمع ملی عراق) را از آنِ خود کرد، خبرگزاری‌ها از جمله خبرگزاری فرانسه طی گزارشی در این خصوص چنین اعلام کرد:

«آیت‌اللّه سیستانی، برنده‌ی بزرگ انتخابات عراق است. مردم در شهر نجف به او عشق می‌ورزند و اگر از آن‌ها بپرسید به چه دلیل رأی داده‌اند، یک صدا جواب می‌دهند: چون سیّد علی سیستانی سفارش کرده است. او با وجودی که در جمع ظاهر نمی‌شود، در همه جای شهر حضور دارد و احکامش به جان خریده می‌شود. چهره‌ی جدی او با ریش بلند خاکستری و عمامه‌ی سیاهش، آیت‌اللّه خمینی ﷺ را به یاد می‌آورد. در هر کجا که نگاه می‌نشیند، حضور دارد.

مردم می‌گویند: اعتمادشان به آیت‌اللّه مطلق است و حاضرند اوامرش را اطاعت کنند. تفاوتش با سیاست‌مداران در این است که وی از آن‌ها می‌خواهد مغزشان را به کار گیرند... او با آن‌ها همانند یک انسان رفتار می‌کند؛ در حالی که ارزششان، در زمان حکومت صدام، در حد یک حیوان بوده است. مردم بسیار چیزها می‌گویند که جز از عشق، حکایت ندارد.»

پیروان این مرجع دینی، او را به داشتن اراده‌ی ثابت و والا می‌شناسند و او را مرد خستگی‌ناپذیر می‌دانند. از هنگام سرنگونی رژیم صدام، در (اسفند ۱۳۸۱ ش.) اکثریت ملت عراق، یعنی شیعیان را برای به دست گرفتن زمام امور کشور، از طریق برگزاری انتخابات سراسری هدایت کرد و هدفش را با پیروزی ائتلاف عراق یک‌پارچه، به رهبری سید عبدالعزیز حکیم محقق نمود.

### آیت‌اللّه سیستانی و طیف‌های سیاسی عراق

آیت‌اللّه سیستانی به نمایندگان منتخب شیعیان توصیه کرده است که وحدت خود را حفظ و با نمایندگان سنی مذهب همکاری کنند. وی گفت:

«ما باید اولین کسانی باشیم که با درک شرایط سنی‌ها، از حقوق آن‌ها دفاع کنیم. اقلیت، باید به اکثریت احترام بگذارند و اکثریت نیز باید با اقلیت با انصاف و عدالت رفتار کنند. ضمناً نباید حقوق زن‌ها را فراموش کرد و باید شخصیت‌های شایسته‌ای را برای تدوین قانون اساسی انتخاب کرد.»

آیت‌اللّه سیستانی معتقد به تقدم حکم ولی فقیه، بر دیگر مجتهدان، در امور عامه است.

آیت‌اللّه سیستانی در پاسخ به استفتای جمعی از مقلدانش که «اگر حکم مرجع تقلیدی با حکم ولی فقیه فرق داشت، هم در مورد حکومتی و هم غیرحکومتی، مقلد باید از کدام اطاعت کند؟» فرمود: «حکم کسی که ولایت شرعی دارد، در امور عامه که نظام جامعه و معاش مردم بر آن مبتنی است، بر همه نافذ است؛ حتی بر مجتهدان دیگر.»

وی هم‌چنین در پاسخ به سؤال دیگری درباره‌ی حدود اختیارات ولایت فقیه گفت: «در اموری که مربوط به حفظ نظام است، فقیه مقبول، نزد عامه‌ی مؤمنین ولایت دارد.»



### شاه‌آبادی، آیت‌اللّه محمدعلی

**(۱۲۹۲-۱۳۶۹ هـ. ق)**

در سال ۱۲۹۲ ق. در محله‌ی حسین‌آباد اصفهان در خانه‌ی آیت‌اللّه میرزا محمد جواد بیدآبادی طفلی پا به عرصه‌ی وجود نهاد که او را «محمدعلی» نامیدند.

آیت‌اللّه بیدآبادی که خود فقیهی وارسته بود، به تربیت فرزندانش همت و توجه فوق‌العاده‌ای داشت و به برکت همین تلاش، فرزندانش هر یک چون ستاره‌ای تابناک بر تارک حوزه‌های علمیه درخشیدند.

محمدعلی، مقدمات علوم را نزد پدر آموخت و آن‌گاه در کلاس درس برادر بزرگ‌ترش (شیخ احمد مجتهد) که یکی از اساتید معروف آن روز اصفهان بود، حاضر شد. چون به دهمین بهار

عمرش قدم نهاد، در درس آیت‌الله میرزا هاشم خوانساری (نویسنده‌ی کتاب مبانی الاصول) شرکت نمود و معلم درس ریاضیات وی نیز آقا میرزا عبدالرزاق سرتیپ بود.

در سال ۱۳۰۴ ق. ناصرالدین شاه قاجار، آیت‌الله بیدآبادی را به همراه دو فرزندش محمد علی و علی‌محمد به تهران تبعید کرد. محمدعلی در تهران در درس فقه و اصول آیت‌اللّه میرزا حسن آشتیانی ـ که خود از شاگردان بزرگ آیت‌الله شیخ مرتضی انصاری بود ـ شرکت نمود و فطرت توحیدی و عشق به شناخت معارف الهی او را به درس فلسفه‌ی حکیم بزرگ میرزاابوالحسن جلوه مشتاق ساخت.

میرزا محمدعلی نخستین سال‌های بلوغ را پشت سر می‌گذاشت که در کلاس درس عرفان نشست و آن‌گاه که وارد هیجدهمین سال عمر خود شد، در سال ۱۳۱۰ ق. به درجه‌ی اجتهاد نایل آمد...

در سال ۱۳۲۰ ق. میرزا محمدعلی به قصد عزیمت به نجف اشرف و حضور در درس آیت‌الله العظمی محمد کاظم خراسانی (مشهور به آخوند خراسانی) ابتدا راهی اصفهان شد و پس از دو سال اقامت در آن‌جا راهی نجف گردید. در این سفر مادر و پدر همسرش نیز او را همراهی می‌کردند.

در این زمان میرزا محمدعلی با آنکه خود مجتهد بود با شور و شوقی وصف‌ناپذیر در درس آخوند خراسانی حاضر می‌شد. اقامت ایشان در نجف هفت سال طول کشید و طی آن توانست در دو دوره‌ی کامل درس خارج اصول آخوند شرکت کند که نتیجه‌ی آن یک دوره شرح بر کتاب کفایةالاصول است که به قلم ایشان نگارش یافته است.

آیت حق، شاه‌آبادی بعد از هشت سال اقامت در عراق به رغم میل باطنی خود و به خاطر درخواست مادرش ـ که دوری از دیگر فرزندان کاسه‌ی صبرش را لبریز کرده بود ـ به طرف ایران حرکت کرد. آن‌گاه که علمای سامرا دریافتند که ایشان در حال آماده سازی وسایل سفر برای حرکت به طرف ایران است، با اصرار زیاد از ایشان خواستند که در سامرا بماند؛ ولی ایشان رضایت مادر را که رضایت خداوند در آن بود به تدریس و اقامت در سامرا ترجیح داده و به طرف اصفهان به راه افتاد.

چون مردم تهران از ورود آیت‌الله شاه‌آبادی به ایران مطلع شدند، از ایشان خواستند که به تهران برود. وی پذیرفت و چون منزل ایشان در خیابان شاه‌آباد (جمهوری اسلامی کنونی) بود، به آیت‌الله شاه‌آبادی معروف شد.

ایشان نخست در منزل اقامه‌ی جماعت و سخنرانی می‌نمود و بعد به سبب کمبود جا سنگر را به مسجد سراج‌الملک منتقل کرد.

آن بزرگوار از سال ۱۳۳۰ ق. تا ۱۳۴۷ ق. در تهران اقامت داشت. در آن زمان چون تازه رضاخان به قدرت رسیده بود، یکی از مهم‌ترین اقدامات آیت‌اللّه شاه‌آبادی مبارزه با ظلم

ستم‌شاهی وی بود؛ چنان‌که امام «قدس سره» می‌فرمایند:

«مرحوم آیت‌اللّه شاه‌آبادی علاوه بر آن‌که یک فقیه و عارف کامل بودند، یک مبارز به تمام معنا هم بودند.»

در اوج خفقان رضاخانی، آیت‌اللّه شاه‌آبادی از علمای تهران و دیگر شهرها خواست که در اعتراض به ستم‌های شاه در پناه حضرت عبدالعظیم در شهر ری گرد آمده، متحصّن شوند.

آن بزرگوار حدود پانزده ماه به تحصن ادامه داد و آن‌گاه در سال ۱۳۴۷ ق. راهی شهر مقدس قم شد و به تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی همت گمارد.

یکی از افرادی که از محضر این عالم بزرگ کسب فیض نمود، امام امت (ره) است که نزد آیت‌اللّه شاه‌آبادی کتاب‌های عرفانی فصوص الحکم، مفتاح‌الغیب و منازل السائرین را فرا گرفت.

مهم‌ترین اقدام فرهنگی ایشان تدریس و بعد از آن تألیف است.

وی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم روزی نه تا ده درس تدریس می‌کرد. نکته‌ی جالب توجه این‌که هر یک از علما که در درسی از درس‌های ایشان شرکت می‌کرد، استاد را در همان رشته‌ی خاص بسیار می‌ستود؛ چنان‌که امام (ره) که در درس‌های عرفان ایشان حاضر می‌شد، استادش را در عرفان فوق‌العاده می‌ستود و آیت‌اللّه میرزاهاشم آملی (ره) معتقد بود مهارت ایشان در فقه و اصول بیش از فلسفه و عرفان است.

آنچه ایشان تدریس می‌نمود عبارت بود از:

۱. فقه و اصول (دوره‌ی سطح و خارج)

۲. تفسیر

۳. عرفان

۴. فلسفه و منطق و... که دانش پژوهان بسیاری از آن‌ها استفاده می‌کردند. در ذیل نام چند تن از آنان را یادآور می‌شویم:

۱. حضرت امام خمینی (ره)

۲. آیت‌اللّه حاج شهاب‌الدین مرعشی نجفی

۳. آیت‌اللّه حاج میرزاهاشم آملی

۴. آیت‌اللّه شیخ محمدرضا طبسی نجفی

۵. آیت‌اللّه حاج محمدثقفی تهرانی (پدر همسر حضرت امام) و...

سرانجام در ساعت ۲ بعداز ظهر روز پنجشنبه سوم آذر ۱۳۲۸ ش. (سوم صفر ۱۳۶۹ ق.) پس از هفتاد و هفت سال عمر پر برکت روح او به ملکوت اعلی پرواز کرد.

جنازه‌ی پاک او با تشییع هزاران نفر از مردم مؤمن به حضرت عبدالعظیم منتقل و در مقبره‌ی شیخ ابوالفتوح رازی (مفسر بزرگ) مدفون گشت.




## شبستری، شیخ محمود (۶۸۷ـ۷۲۰ هـ.ق)

شیخ محمودبن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری تبریزی معروف به شیخ سعدالدین یا نجم الدین از مشاهیر متصوفه‌ی قرن هشتم است.

وی در قصبه‌ی شبستر در هفت فرسنگی تبریز در سال ۶۸۷ هـ. ق متولد شد. شیخ در عهد الجایتو و ابوسعید (۷۰۳ تا ۷۳۶) در تبریز مردی نام آور شد و در شمار بزرگان عصر خود درآمد.

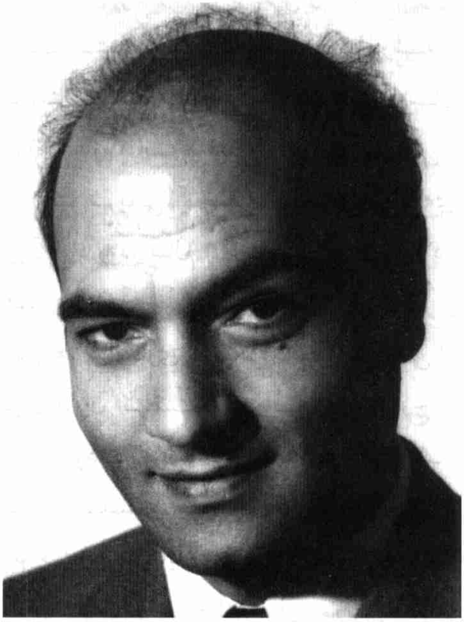
وی مؤلف مثنوی معروف «گلشن راز» که شرح‌های بسیاری به زبان فارسی بر آن نوشته‌اند می‌باشد که به زبان‌های انگلیسی و آلمانی نیز ترجمه شده است.

وفات شیخ محمود را به اختلاف بین سال‌های ۷۱۸ تا ۷۲۰ هـ. ق نوشته‌اند. از او چند اثر منظوم و منثور باقی است. آثار منظوم او عبارتند از: ۱ـ گلشن راز ۲ـ سعادت نامه.

آثار منثورش: ۱ـ حق الیقین ۲ـ مرآت المحققین ۳ـ مراتب العارفین

گلشن راز منظومه‌ای است در قالب مثنوی شامل ۱۰۰۲ بیت که شیخ محمود آن را در پاسخ به پانزده پرسش از امیر سیدحسین هروی صوفی معروف سروده است:

چه خواهد مرد معنی زان عبارت
که دارد سوی چشم و لب اشارت
چه جوید از رخ و زلف و خط و خال
کسی کاندر مقامات است احوال



## شریعتی، علی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ هـ. ش)

دکتر علی شریعتی، در دوم اذر ماه ۱۳۱۲ در دهکده‌ی مزینان از توابع سبزوار در کنار کویر، به دنیا آمد. دوران دبستان و دبیرستان را در ابن‌یمین

مشهد گذراند و از سال نهم وارد دانش‌سرای مقدماتی شد. پس از دو سال، در اطراف مشهد به آموزگاری پرداخت و ضمن تدریس موفق به اخذ لیسانس گردید. در دبیرستان با جنبش نوین اسلامی از طریق کانون نشر حقایق اسلامی آشنا شد و از طریق فعالیت در کانون نیز با افکار نهضت خداپرستان سوسیالیست آشنا گردید و سخت به آنان گرایش پیدا کرد. شریعتی به صف نهضت مقاومت ملی ایران پیوست و سرانجام نیز همراه بسیاری دیگر در سال ۱۳۳۶ در مشهد دستگیر و به تهران اعزام شد...

پس از ترک زندان، تحصیل را ادامه داد و به سبب استعداد شگرفش شاگرد اول رشته‌ی ادبیات دانشگاه تهران شد و بالاخره در سال ۱۳۳۸ عازم فرانسه گردید.

دکتر شریعتی، نخستین شماره‌ی ماه‌نامه‌ی ایران آزاد را در سال ۱۳۴۱ منتشر ساخت و در همین دوران با جبهه‌ی آزادی بخش الجزایر و المجاهد همکاری نزدیکی داشت. شریعتی از بنیان‌گذاران «نهضت آزادی ایران» در خارج از کشور بود. در فرانسه با نویسندگان بزرگی آشنا شد و فلسفه‌ی غربی و علم جامعه‌شناسی آموخت. پس از پایان تحصیلات و کسب دکترا در جامعه‌شناسی و تاریخ اسلام از سوربن به سوی وطن حرکت کرد و در مرز ایران به جرم فعالیت‌هایش علیه حکومت، دستگیر و روانه‌ی زندان گردید.

پس از آزادی از زندان، سرانجام در سال ۱۳۴۵ به استادی تاریخ دانشگاه فردوسی پذیرفته شد و از همین دوران است که نقش سازنده و انقلابی وی در صحنه‌ی مبارزات تجلی می‌یابد. با قبول دعوت بنیان‌گذاران حسینیه‌ی ارشاد سلسله درس‌های وی تحت عنوان تاریخ ادیان و اسلام‌شناسی با استقبال عمومی روبه‌رو می‌گردد و دانشجویان زیادی در آن جلسات شرکت می‌کنند، اما سرانجام حسینیه‌ی ارشاد بسته و دکتر متواری می‌شود.

شریعتی پس از دستگیری پدر و به سفارش دوستانش ناگزیر از معرفی خود شده و ۱۸ ماه گرفتار زندان و شکنجه می‌گردد. در مدت زندان آثار و متن سخنرانی‌های او با وجود ممنوعه بودن به سرعت پخش و در کشورهای بسیاری به زبان‌های مختلف منتشر و شهرتش سرزبان‌ها می‌افتد.

حکومت بر اثر فشارهای زیاد، او را از زندان آزاد می‌کند، ولی او مجبور می‌شود که در سال ۱۳۵۶ ایران را ترک و راهی اروپا گردد.

دکتر شریعتی روز یکشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ به طور مشکوک و نامعلومی در لندن زندگی را وداع می‌گوید. جسدش را یارانش در روز یکشنبه ۶ تیر همان سال در جوار مرقد حضرت زینب علیهاالسلام در سوریه به امانت می‌گذارند. بسیاری از آثار دکتر که بیش از ۲۰۰ جلد می‌باشد در تیراژهای زیاد تاکنون به چاپ رسیده است.



## شریعتی، محمّد تقی (۱۲۸۶ ـ ۱۳۶۶ هـ. ش)

محمدتقی شریعتی مزینانی، فرزند سوّم آقا شیخ محمود مزینانی در سال ۱۲۸۶ ش. در مزینان ـ از روستاهای کویری تابع سبزوار ـ متولد شد.

پدرش، آقا شیخ محمود ـ روحانی دانشمند و پرهیزکار معروف روستای مزینان ـ از تحصیل کرده‌های حوزه‌ی مشهد مقدّس بود، که سطوح مختلف درس‌های حوزوی، مانند فقه و اصول و فلسفه و کلام را نزد استادان بزرگ آن حوزه خوانده و به مراتبی از علم و کمال دست یافته بود.

شیخ محمود را برخی از محترمین مزینان پس از مرگ پدرش از مشهد به مزینان دعوت کردند و او به جای پدر ـ که از عالمان محل بود ـ به انجام وظایف و امور دینی، اقامه‌ی نماز جماعت، تبلیغ و ارشاد اهالی و توابع آن‌جا پرداخت.

مادر استاد، سیّده آغا بی‌بی، از زنان مؤمن و صالح و مورد احترام و توجه مردم مزینان بود. جدّ پدری استاد، ملا قربان علی بهمن آبادی، فرزند ملا هادی بهمن آبادی بود. وی علاوه بر اندوخته‌های علمی در فقه و اصول، در حکمت و فلسفه از شاگردان برجسته‌ی حاج ملا هادی سبزواری به شمار می‌رفت و با وی در مسایل مختلف، مکاتباتی داشت.

ملا قربان علی، پس از تحصیلات و کسب معلومات دینی، به روستای زادگاهش بازگشت و به فعالیت‌های دینی و امور شرعی اهالی و توابع مزینان مشغول گردید. چندی پس از اقامتش، عده‌ای از نیکوکاران مزینان در آن‌جا مدرسه‌ی علمیه‌ای بنا کردند و پس از تکمیل و آماده شدن، مسئولیت اداره و تدریس آن مدرسه را به عهده‌ی آخوند ملا قربان علی گذاشتند. او تا آخر عمر در مزینان ماند و ضمن انجام کارهای یک روحانی محل، به تدریس و تعلیم طلاب پرداخت و عده‌ای را تربیت کرد.

### تحصیلات و استادان

عالم زاده‌ی روستایی، پس از طی دوران کودکی به مکتب خانه‌ی محل رفت. در آغاز، قرآن و پس از آن خواندن و نوشتن را فرا گرفت. در نوجوانی مقداری از درس‌های مقدماتی حوزه مثل صرف، نحو و منطق را نزد پدر و عمویش شیخ حسن مزینانی آموخت. در هفده سالگی

برای ادامه‌ی تحصیل به مشهد مقدس ـ قبله‌ی عاشقان ولایت و طالبان علم ـ روانه گردید و در «مدرسه‌ی فاضل خان» که سابق بر آن دو تن از برادرانش شیخ قربان علی و میرزا محمد در آن‌جا حجره داشتند و از طلاب مشهور آن مدرسه بودند اقامت گزید.

محمدتقی با جدیت و عشق فراوان ادبیات عرب و معانی بیان را که از پایه‌های درک و فهم صحیح متون درسی حوزوی و قرآن کریم، و احادیث و روایات می‌باشند، نزد استادان مشهور آن وقت، یعنی آقا شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری معروف به ادیب اول و پس از وفات وی نزد آقا شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری معروف به ادیب ثانی خواند. کتاب شرح لمعه را پیش حاج میرزا احمد مدرس یزدی و مرحوم ارتضا که از مدرسان مدرسه‌ی یاد شده بودند، فرا گرفت. کتاب «قوانین الاصول» را نزد حاج شیخ محمد کاظم دامغانی و «مکاسب محرمه» را در محضر آقا میرزا حسین فقیه سبزواری خواند و سایر کتاب‌ها و درس‌های سطح عالی حوزه را نزد حاج شیخ هاشم قزوینی، میرزا ابوالقاسم الهی، آقا شیخ محمود حلبی و... آموخت. در این سال‌ها نیز مقداری از معارف ناب قرآنی را از عالم ربانی، آقا میرزا مهدی اصفهانی کسب کرد. استاد می‌گوید:

«... می‌خواستم به مقام اجتهاد برسم؛ ولی رضاخان مدارس را برچید و طلاب را به نظام وظیفه برد یا آن‌که مجبور کرد هر کدام کسب و کار دیگری پیش بگیرند...» پس از آن، شرایطی پیش آمد که وی در ادامه‌ی تحصیلات به مطالعه روی آورد و برای رفع پاره‌ای از اشکالات که در اثنای مطالعه پیش می‌آمد، نزد استادان و عالمان می‌رفت و با طرح اشکالات خود، از راهنمایی و ارشاد آنان بهره‌مند می‌شد.

دانشور جوان مزینانی با استفاده از امکانات موجود مثل مدرسه و استاد و با به کارگیری استعداد و حافظه‌ای قوی، شوق، و ذوق سرشار، با دلی محکم و اراده‌ای استوار و تحمّلی ستودنی، تمام سعی و تلاش خود را در جهت مطالعات وسیع و همه جانبه، کسب نظریات علمی و آشنایی با آرای جدید به کار برد و به قله‌های رفیع اطلاعات روز دست یافت و زمینه‌ی آمادگی تربیت دینی نسل جوان و دفاع را در سنگرهای عقل، علم و دین برای مقابله و رویارویی با دشمنان آگاه و ناآگاه در خود فراهم ساخت.

### انتخاب راه

استاد پس از کسب دانش‌های مختلف و اندوخته‌های مطالعاتی، بر آن شد تا بنا به روایت مشهور «زَکَاةُ العِلمِ نَشرُهُ.» برای ترویج و تبلیغ دینی، راه تعلیم و تربیت را با تدریس در پیش گیرد؛ زیرا در آن شرایط زمانی و مکانی، برای روحانی متعهد و روشن‌فکری چون او، بهترین مکان، مدرسه و بهترین شغل، معلمی بود. وی با این تشخیص درست، به پای‌گاه مدرسه و سنگر کلاس دست یافت و با عشق عمیقی که به تربیت

نسل جوان داشت به تدریس تعلیمات دینی و دیگر آموزش‌های لازم برای دانش‌آموزان پرداخت، و کار تربیت دینی جوانان مشهد را در حالی که هیچ مجلسی و محفلی برای هدایتشان وجود نداشت و یا اندک و غیر مناسب با افکار و روحیات آنان بود، آغاز کرد.

استاد شریعتی از سال ۱۳۰۹ ش. ابتدا در مدرسه‌ی ملّی «شرافت» مشهد، کار تدریس را آغاز کرد و چند سال بعد که صلاحیت علمی و شایستگی تدریس وی ـ به خاطر سابقه‌ی تدریس ـ از سوی اداره‌ی فرهنگ تأیید شد و طبق مقررات اداری به طور رسمی استخدام گردید، در دبیرستان «ابن‌یمین» هم به تدریس پرداخت. فعالیت‌های ضمن تدریس وی، موجب شد که مسئولیت اداره‌ی هر دو نوبت روزانه و شبانه آن دبیرستان را به عهده بگیرد. وی علاوه بر تدریس و کارهای یاد شده در دبیرستان «شاه رضا»ی آن روز و دبیرستان «فردوسی» نیز ساعاتی را به تدریس ادبیات و شرعیّات اختصاص داد.

به بیان خاطراتی کوتاه از آن دوره که استاد در یکی از نشست‌های خصوصی تعریف کرده، توجه کنید:

«... اما فکر کردم در این راه ـ تعلیم و تدریس ـ بهتر می‌توان خدمت کرد؛ پس معلّمی را انتخاب کردم...»

... صبح زود از منزل بیرون می‌آمدم؛ سلامی به حضرت رضا علیه السلام می‌دادم و از آن‌جا به درس مکاسب آقای سبزواری می‌رفتم؛ و بعد از آن‌جا به مدرسه می‌رفتم. نه تنها نظامت مدرسه، بلکه کفالت و اداره‌اش هم با من بود...

هنگامی که علی اصغر حکمت ـ وزیر وقت آموزش و پرورش ـ به مشهد آمد و از مدرسه‌ای که استاد شریعتی مدیریت آن را به عهده داشت، دیدن کرد، با تعجب و در مقام تحسین گفت: چنین مدرسه‌ای در انگلستان هم نیست!

بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ ش. تحولات و پیش آمدهای فراوانی در ایران بروز و ظهور کرد. یکی از آن‌ها این بود که فضای سیاسی برای فعایت گروه‌های مختلف سیاسی، در سراسر کشور باز شد، تبلیغات ضد دینی و ضد خدایی در سطح فرهنگیان، دانشجویان، دانش‌آموزان، و... آغاز گردید. در مناطق شمالی کشور که زیر نفوذ اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت، حزب توده که از همه قوی‌تر بود و در شهرهای مشهد، کرمانشاه و همدان شعبه‌هایی دایر نموده بود، فعالیت خود را شروع کرد. مبلغان و طرف‌داران این حزب، با سر دادن شعارهایی شدید و داغ، با جاذبه‌های کاذب و دیگر گروه‌ها به شکل‌هایی دیگر، به جذب جوانان سرگشته و تحصیل‌کرده‌ی بی‌پناه پرداختند. صدها کتاب، مجله و روزنامه‌ی ترجمه شده را که حاوی سخنانی درباره‌ی مرام و مسلک حزب توده بود، در سطح دوره‌های متوسطه، دانش‌سرا، دانشگاه و... توزیع و منتشر کردند. در مقابل، دفاعیات و اقدامات مراکز دینی و عالمان هم کم نبود، ولی در خور نیاز و جبران و مقابله نبود. در چنین روزگاری که حزب توده و

دیگران، کمر همت برای نابودی دین اسلام و فروختن وطن، بسته و به ویژه خطه‌ی خراسان و جوانان آن‌جا را مورد هدف قرار داده بودند، استاد شریعتی برای دفاع از اسلام و اعتلای آن و حفظ وطن و بر ملا ساختن بطلان این گونه مرام‌ها و مسلک‌های پوشالی و شعارهای توخالی فعالیت‌های خود را دو چندان نمود. وی کلاس‌های تدریس را بیش‌تر در دانش‌سرای مشهد که یکی از مراکز فعالیت حزب توده بود، قرار داد. معلمان و شاگردان دانش‌سرا که در طول شبانه روز در آن جا بودند، از کلاس‌های درس استاد استفاده‌ی شایانی می‌بردند و گفته‌های استاد را می‌نوشتند. تأثیرات مثبت این دوره‌ی تدریس استاد سبب شد که عده‌ی زیادی از جوانان فریب خورده، آگاه شوند و دست از آن مرام‌ها بردارند و به دین خدا رو، آورند. این نخستین مرحله‌ی مبارزه استاد با توده‌ای‌ها بود و او در این جریان، کوشید تا بی‌پایگی و بی‌اساسی مرام کمونیسم و مارکسیسم را خوب نشان دهد.

### کانون نشر حقایق اسلامی

فعالیت‌های فرهنگی ـ دینی استاد، منحصر به کلاس‌های درس در آموزش‌گاه‌های متوسطه و دانشگاه نبود؛ بلکه جلسات تفسیر قرآن کریم و سخنرانی‌های وی که پر بارتر از کلاس‌ها بود و مورد استفاده عده‌ی بیش‌تری قرار می‌گرفت، به صورت سیّار در منازل برگزار می‌شد. مطالب اعتقادی و حقایق قرآنی، با زبانی ساده و جذاب، برای نسل جوان، بیان و به پرسش‌ها و شبهات مطرح شده، پاسخ‌های کافی داده می‌شد و جلسات همواره پر شورتر و شلوغ‌تر، با استقبال روبه‌رو می‌گردید. علاوه براین، با تغییراتی هم که بعد از اختناق حکومت رضاخان و آزاد شدن مراسم مذهبی در مردم و محافل دینی پیش آمده بود، و نسل جدید هم کم و بیش با فرهنگ‌ها و پیش‌رفت‌های صنعتی آشنا گشته بود، به‌طور طبیعی عطش شدیدی در جامعه‌ی آن روز، نسبت به شناخت دین و شرکت در جلسات دینی به وجود آمده بود.

در چنین شرایطی، استاد پیشنهاد داد تا محلی مناسب، برای تشکیل جلسات اجاره کردند و با نصب تابلوی «کانون نشر حقایق اسلامی» بر بالای سر در آن مرکز تبلیغی و تعلیمی فعالیت‌های اسلامی استاد تمرکز یافت، و برنامه‌های یاد شده ادامه پیدا کرد و به قول استاد حکیمی «با تأسیس کانون (در سال ۱۳۲۳ ش. در مشهد) استاد شریعتی توانست یکی از مدرسه‌های اندیشه‌ی اسلامی را پی ریزد و بگستراند...».

برنامه‌های این مرکز، در شب‌های جمعه، تفسیر قرآن و در شب‌های شنبه، سخنرانی پیرامون نهج‌البلاغه بود و یک شب هم در وسط هفته، استاد عدّه‌ای از تحصیل کرده‌های سطح بالا را برای مباحثه و مناظره با کمونیست‌ها تعلیم می‌داد. سایر فعالیت‌های دینی و مذهبی هم در مناسبت‌های مختلف انجام می‌شد و تا سال

۱۳۳۶ ش. ادامه داشت.

با روی‌دادهای سیاسی و اجتماعی‌ای که در این سال‌ها پیش آمد، کانون که از مراکز فعال و حساس دینی و سیاسی به شمار می‌رفت، از سوی رژیم پهلوی تعطیل گردید.

با تعطیل شدن کانون و بازداشت استاد و عده‌ای از یاران و همکاران وی این فعالیت‌ها متوقف شد. پس از آن، عالم بزرگ مشهد و مرجع تقلید بیدار شیعه، آیت‌اللّه سیدمحمد هادی میلانی، از استاد شریعتی خواست که مجالس تفسیر قرآن و سخنرانی‌های خود را در منزل وی شروع کند.

با شروع برنامه‌ها، آیت‌اللّه میلانی، همانند قبل، از کانون حمایت و پشتیبانی می‌کرد و بعضی شب‌ها در مجلس شرکت می‌کرد. حدود سه سال، کانون در منزل وی برنامه داشت تا آن که در سال ۱۳۳۹ ش. کانون با حمایت آیت‌اللّه میلانی گشایش یافت و فعالیت‌ها ادامه پیداکرد و از آن به بعد هم آیت‌اللّه میلانی در جلسات رسمی کانون چه در ساختمان اصلی و چه در جلسات تابستانی که در منازل اشخاص تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد.

استاد شریعتی، با آن که شخصیتی فرهنگی ـ مذهبی بود، اما به خاطر داشتن دو صفت ممتاز دین باوری و زمان‌شناسی، دین را از سیاست جدا نمی‌دانست و براساس این شناخت، در امور سیاسی اجتماعی تا آن‌جا که تشخیص می‌داد و ضرورت اقتضا می‌کرد، مشارکت داشت و با سخنرانی و نوشتن بیانیه‌ها و... اقدامات مناسبی انجام می‌داد.

از شروع چهاردهمین دوره‌ی مجلس شورای ملّی، (اسفند ماه ۱۳۲۳ ش.) تا سقوط دولت دکتر محمد مصدق در مرداد ماه ۱۳۳۲ ش. استاد به طور پیوسته در صحنه‌های مختلف سیاسی کشور فعالیت داشته است.

وقتی در سال ۱۳۲۸ ش. جبهه‌ی ملی، به رهبری دکتر مصدق تشکیل و موضوع ملی شدن صنعت نفت مطرح شد، و آیت‌اللّه سید ابوالقاسم کاشانی، در این صحنه و سنگر مجلس شورا، فعالیت‌هایی را شروع کرد، استاد، رهبری مبارزات ضد دیکتاتوری و استعماری مردم را در استان خراسان بر عهده گرفت و به نهضت مقاومت ملی پیوست.

در سال ۱۳۲۹ ش. وقتی جمعیت مؤتلفه‌ی اسلامی در مشهد تشکیل شد، استاد شریعتی و دیگر مؤسسان کانون نشر حقایق دینی، با آن جمعیت همراه و اولین اقدام سیاسی را آشکار نمودند.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۱ ش. استاد برای نمایندگی از سوی مردم مشهد در مجلس شورای ملی ـ دوره‌ی هفدهم ـ نامزد گردید؛ اما انتخابات این دوره در مشهد، به علت حضور و نامزدی وی متوقف شد.

در تیر ماه این سال، پس از انتخاب قوام السلطنه به نخست‌وزیری، استاد با عدّه‌ای از یاران مبارز و مدافع اسلام و استقلال کشور، نهضت

مقاومت ملی را در مشهد سازماندهی کرد و طی یک سخنرانی پرشور، به افشای توطئه‌های دشمنان نهضت پرداخت. او به دنبال این سخنرانی، دستگیر و بازداشت شد. اما با تظاهرات و پشتیبانی مردم مشهد آزاد و مجدداً به صف مبارزان پیوست.

در سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ ش. با دوستانش از لایحه‌ی «محدودیت اختیارات شاه»، با برگزاری تظاهرات و سخنرانی حمایت کرد.

سال ۱۳۳۲ ش. که نهضت «ملی شدن صنعت نفت»، با رهبری و همکاری روشن‌فکران متعهد و روحانیّت مبارز در سطح کشور به اوج رسید، کانون نیز فعالیت‌های دینی و سیاسی خود را گسترش داد که تا سال‌های بعد ادامه یافت.

در شهریور ماه سال ۱۳۳۶ ش. استاد و شانزده تن از یاران و شاگردانش ـ به ویژه فرزندش، دکتر علی شریعتی ـ به اتهام مخالفت با شاه و ایراد سخنرانی‌های تند و تحریک‌آمیز و فعالیت‌های دیگر سیاسی در کانون نشر، دستگیر و با هواپیمای ارتشی از مشهد به تهران منتقل و از آن‌جا به زندان قزل قلعه برده شده، زندانی شدند. پس از یک ماه و چند روز استاد و هم‌راهان، به تدریج از زندان آزاد شده، به مشهد بازگشتند. استاد شریعتی از یک سو به خاطر علاقه‌ی شدید به پیش‌برد اهداف دینی و از سوی دیگر، چون هم‌رزم و هم‌سنگر با آیت‌اللّه طالقانی و شهید مطهری بود، نقش فعال و سهم به‌سزایی را در پیش‌برد نهضت، در خرداد ماه سال ۱۳۴۲ ش. و بعد از آن تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ ایفا کرد. در سال ۱۳۴۵ ش. که آیت‌اللّه طالقانی در زندان رژیم به سر می‌برد، استاد به تهران دعوت شد و در مسجد هدایت تهران که در آن روز تنها مرکز بیان تفسیر و هدایت‌های قرآنی و مرکز تجمع مبارزان و انقلابیون دینی بود، تفسیر قرآن می‌گفت و به هدایت دینی ـ سیاسی جوانان می‌پرداخت.

در این سال‌ها که حسینیه‌ی ارشاد در تهران احداث و افتتاح شد، از سوی استاد شهید مطهری و هیئت مدیره‌ی حسینیه برای ایراد سخنرانی از استاد دعوت به عمل آمد و وی تا سال ۱۳۴۹ ش. در تهران ماند و در مناسبت‌ها در مسجد یاد شده و حسینیه‌ی ارشاد، سخنرانی‌های هفتگی داشت.

استاد شریعتی در سال ۱۳۵۲ ش. به جرم فعالیت‌های سیاسی پسرش، دکتر شریعتی، به صورت گروگان، دستگیر و بیش از یک سال در زندان‌های اوین و قصر زندانی گردید تا این که در پایان اسفند ماه ۱۳۵۳ ش. از زندان آزاد شد.

استاد شریعتی در همان روزهای آغازین پیروزی انقلاب اسلامی از مشهد مقدس به تهران آمد و با وجود ناتوانی‌های ناشی از کبر سن، تلاش‌های بسیاری در جهت معرفی اسلام و انقلاب اسلامی انجام داد. او در مدت اقامتش در چندین مصاحبه‌ی تلویزیونی، رادیویی و مطبوعاتی شرکت کرد و این فرصتی شد تا بسیاری از کسانی که تنها اسمی از او شنیده بودند،

بـا دانش و بـینش و شـخصیت اسـتوار دیـنی، اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی وی آشنا شوند.

با نزدیک شدن روزهای برگزاری انـتخابات مجلس خبرگان رهبری، استاد از سوی بسیاری از گروه‌ها و احزاب مذهبی و سـیاسی، نـامزد ایـن مجلس گردید، ولی چـند روز قـبل از بـرگزاری انتخابات، عذر و انصراف خود را به علت بیماری و عدم تـوانـایی بـر انـجام کـارهای مـنظم، طـی اطلاعیه‌ی کوتاهی اعلام کرد.

## ویژگی‌های استاد

در وجود استاد شریعتی، کمالات و صـفات ویژه‌ای جمع شده بود. به خاطر این ویـژگی‌ها، می‌توان او را یکی از اصیل‌ترین چهره‌های تفکر اسلامی و تبلور باورهای دینی و نمونه‌ی اخلاق قرآنی در سده‌ی اخیر دانست.

در شـرح خـصوصیات اسـتاد شـریعتی، بزرگواران بسیاری - چه آنان کـه بـا او ارتـباط و معاشرت داشته‌انـد و چـه کسـانی کـه از خـرمن اندیشه و دانش‌های او بهره‌مند شده‌اند - سخن‌ها گفته یا کتاب و مقاله نوشته‌اند. از میان آن‌ها توجه خـوانـندگان را بـه قسـمت‌هایی از نـوشته‌ها و گفته‌های دوست مشفق و گرامی استاد شریعتی، استاد محمدرضا حکیمی جلب می‌کنیم:

در شخصیت استاد شریعتی - در واقـع - دو چیز بسیار چشمگیر بود:

۱ - دین باوری: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا اُنزِلَ إلَیهِ مِن رَبِّهِ وَ الْمُؤمِنُونَ کُل آمَنَ...»؛ فرستاده‌ی خـدا، بـه آنچه از پروردگار خویش بر او نـازل گشـته بـود ایمان داشت و مؤمنان هم...».

۲ - زمان‌شناسی؛ «العٰالِمُ بِزَمٰانِهِ لاٰتهجُمُ عَلَیهِ اللَّوٰابِس؛ کسی که زمان (و محتوای فکری زمان) را بشناسد، مورد تهاجم هیچ شک و شبه‌ای قرار نـمی‌گیرد.» و البـته «زمـان‌شناسی» مـفید، زمان‌شناسی مؤمنانه است که در آن زمان‌شناسی، دیـن بـا زبـان عـصر تـبیین مـی‌شود؛ مـانند زمان‌شناسی اسـتاد شـریعتی... و در ایـن زمـان، زمـان‌شناسی زنـدگی، عـقیده است و جـهاد؛ عـقیده‌ای دیـن شـناسانه بـه دیـن و جـهادی خداپسندانه در راه دین و زندگی استاد شریعتی، تجسم زیبایی بود از «اِنَّ الحیاة عقیدة و جـهاد»؛ ایمانی استوار و جهادی مستمر.

استاد با حقوق ماهانه‌اش کـه در حـدود ۳۵ ریال بود، بـا هـمسر و چـند فـرزند، بـه سـختی امـرارمـعاش مـی‌کرد و چـون بـیش‌تر مسئولان فرهنگ آن زمان خراسان، از توده‌ای‌ها بودند، در هفته بـیش از چـهار سـاعت درس بـرای اسـتاد نمی‌گذاشتند؛ ولی ایشان در طول هفته، بین ۸ تا ۱۲ ساعت مجانی تـدریس قـبول مـی‌کرد تـا بـا جوانان تماس بیش‌تری داشته بـاشد و شـبهات بیش‌تری را پاسخ داده و در نجات نسل جوان به خوبی ادای وظیفه کند.

در منزل ایشان، غیر از شب‌هایی که سخنرانی داشت، هر شب پس از نماز مغرب و عشا جلسه بود و افراد مـختلف شـرکت مـی‌کردند، و بـرای سئوالات خود پـاسخ مـی‌گرفتند و ایـن جـلسه،

اغلب تا نیمه شب طول می‌کشید و استاد بعد از آن به مطالعه یا استراحت می‌پرداخت... .

تبلیغ اصلی ایشان، روی قرآن کریم بود که فهمید و فهمانید؛ پس از آن، نهج‌البلاغه... .

من کسی را سراغ ندارم که مثل ایشان بر نهج‌البلاغه تسلّط داشته باشد. او مثل کسی که در خانه‌ی حضرت علی علیه‌السلام بوده و از حضرت نهج‌البلاغه را درس گرفته باشد، به زیبایی خطبه‌ها را شرح می‌داد و ترجمه می‌کرد و تابلوهای زیبایی از سخنان آن حضرت ترسیم می‌نمود. سخنرانی‌های استاد، بسیار متین، محکم، بلیغ و برای جوانان، بسیار پر جاذبه بود. هسته‌ی اصلی جوانان متدّین و روشن مشهد، دست پروردگان استاد شریعتی بودند. ملحدترین ملحدان، پای سخنرانی ایشان می‌آمدند...»

**آثار قلمی استاد**

از استاد شریعتی آثار سودمندی به صورت نوشتار، گفتار و ترجمه به جا مانده است که به ترتیب سال‌های انتشار عبارتند از:

۱ ـ تأثیر هنرهای مسلمین به ویژه ایرانیان در علوم و صنایع اروپا که مجموعه مقالات استاد است و در بیش از ۹۰ صفحه چاپ و در دست‌رس همگان قرار گرفت.

این اثر، قبل از سال ۱۳۲۰ ش. در روزنامه‌ی آزادی مشهد منتشر شده بود.

۲ ـ عبّاسه؛ این کتاب، ترجمه‌ی کتاب «عبّاسه، اخت الرشید» نوشته‌ی جرجی زیدان مصری است. استاد در سال‌هایی که در مدرسه‌ی این یمین تدریس می‌کرد، آن را ترجمه کرد که به صورت مقالاتی در روزنامه‌های خراسان و آزادی چاپ می‌شد و سپس به صورت کتاب چاپ و منتشر شده است.

۳ ـ اصول عقاید و اخلاق شریعتی؛ استاد، این کتاب را که درباره‌ی اعتقادات و اخلاق بود، برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه و دبیرستان‌هایی که در آن‌ها تدریس می‌کرد، به نام «اخلاق شریعتی» نوشت. نخست در سال ۱۳۲۱ ش. در مشهد چاپ شد و سال‌های بعد با تصحیح و تصرفات ۱۷ بار چاپ و منتشر شد.

۴ ـ مبانی اقتصادی در اسلام؛ مؤلف کتاب، عبدالحمید جودة السّحار و مترجم آن، استاد شریعتی است.

۵ ـ تعلیمات دینی؛ قسمت اول این کتاب را استاد برای کلاس اول دبیرستان نوشت. این کتاب در شهریور ماه ۱۳۲۵ ش. منتشر شد.

۶ ـ کارنامه‌ی کانون نشر حقایق اسلامی؛ برای شناخت کانون نشر و اهداف مهمی که موجب تشکیل آن شد، این کتاب تحت عنوان اولین نشریه‌ی کانون در سال ۱۳۲۶ ش. در خراسان انتشار یافت.

۷ ـ فایده و لزوم دین؛ این کتاب مجموعه سخنرانی‌های استاد در رادیو مشهد است.

شهید مطهری، درباره‌ی این کتاب می‌گوید:

من این کتاب (فایده و لزوم دین) را اخیراً خوانده‌ام. چه‌قدر کتاب خوبی است؛ برای تمام

طبقات و من از اول تا آخر آن را با دقّت خواندم؛ بسیار خوب بود.

۸ ـ موعود اُمم؛ این کتاب مجموع دو سخنرانی استاد در نیمه‌ی شعبان ۱۳۷۹ ق. ۱۳ رجب ۱۳۸۰ ق. در دانشگاه مشهد است که به صورت کتاب، در چندین نوبت، از سوی انتشارات حسینیه‌ی ارشاد منتشر شده است.

۹ ـ نیایش؛ این کتاب، نوشته‌ی الکسیس کارل است که دکتر شریعتی آن را ترجمه کرده، سپس استاد در متن ترجمه، مقدمه‌ای با عنوان «فطری بودن دعا و آثار آن» نوشته است. نخست آن را انجمن اسلامی دانشجویان مشهد، در سال ۱۳۳۹ ش. چاپ و بعد شرکت سهامی انتشار در مهر ماه ۱۳۴۶ ش. اقدام به چاپ و نشر مجدد آن کرد.

۱۰ ـ چرا حسین قیام کرد؟ این کتاب، نقل و تکمیل سخنرانی استاد در سوم شعبان ۱۳۴۱ ش است که در کانون نشر حقایق اسلامی ایراد شده است.

۱۱ ـ تفسیر نوین؛ این تفسیر که شامل جزء سی‌ام قرآن مجید است، حاصل جلسات تفسیری استاد در محل کانون نشر حقایق اسلامی است.

۱۲ ـ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنّت؛ این کتاب، حاصل ۲۳ جلسه سخنرانی است که به طور متوالی در شب‌های شنبه و به مدت شش ماه، از آغاز تأسیس حسینیه‌ی ارشاد در آن جا ایراد شده است.

۱۳ ـ وحی و نبوّت در پرتو قرآن؛ این کتاب در قطع وزیری و در ۴۸۰ صفحه در سال ۱۳۴۹ ش. در خراسان چاپ و منتشر شد.

۱۴ ـ مقدمه‌ی استاد بر کتاب «قرآن و پدیده‌های طبیعت»، نوشته‌ی یحیی نظری.

۱۵ ـ امامت در نهج‌البلاغه

۱۶ ـ از چشمه‌ی کویر؛ این کتاب، حاوی ۲۳ مقاله از استاد است و برخی از آن‌ها سخنرانی‌های ضبط شده در کانون نشر حقایق اسلامی است.

### وفات

استاد شریعتی، بیش از ۶۰ سال به کار تدریس، تعلیم، سخنرانی و تألیف پرداخت و تا آن زمان که توان جسمی‌اش اجازه می‌داد، چشمش می‌دید و دستانش قدرت نوشتن و زبانش یارای تکلّم داشت، بهترین استفاده را از سلاح قلم و بیان کرد و در نشر حقایق تشیّع راستین، هیچ کوتاهی نورزید. تا آخرین روزهای عمر بابرکتش، منزل او، مورد توجه اهل نظر و وجودش، شمع محفل دوستان و روشن‌فکران مذهبی بود. او که عمری را در شهر شهادت و در جوار آستان ملکوتی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و با استمداد از انوار ولایت، به خدمات ثمر بخش و فرهنگ آفرین، در حوزه‌ی دین در جامعه‌ی اسلامی اشتغال ورزیده بود، سرانجام در آخرین روزهای نخستین ماه بهار سال ۱۳۶۶ ش. ( ۱۳۶۶/۱/۳۱) مرغ روحش از قفس آزاد شد و به جوار رحمت حق پرکشید. در مراسم تشییع و تدفین او، انبوهی از دانشوران، شاگردان، استادان و عالمان دینی خراسان شرکت

کردند و پس از نماز و طواف، پیکرش را در جوار «بقعه‌ی رضوی» در «صحن آزادی»، حجره‌ی ۲۶ به خاک سپردند.

حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای به مناسبت درگذشت استاد محمدتقی شریعتی؛ این پیام را صادر کرد:

«درگذشت متفکر و محقق اسلامی، استاد محمدتقی شریعتی(قدس سره) را به همه‌ی دوستان، علاقه‌مندان، شاگردان و به‌ویژه بازماندگان ایشان تسلیت می‌گویم و رحمت و غفران الهی را برای آن فقید سعید مسألت می‌کنم.

این رادمرد دینی، از پیش‌روان و پایه‌گذاران اندیشه‌ی «بازگشت به قرآن و نهج‌البلاغه» و مفسر قرآن و مدرس و شیفته‌ی نهج‌البلاغه بود. خدمات ارزنده‌ی او در تعلیم و تربیت اسلامی نسل جوان و مبارزه‌ی پی‌گیر و دشوار او با تفکرات الحادی آن هم در هنگامی که روش‌های مناسب برای این مقابله فکری و سیاسی کم‌تر شناخته شده و میدان در برابر تبلیغات گروه‌های الحادی وابسته، کاملاً گشوده بود، یکی از صفحات درخشان زندگی اوست. هم‌چنین مبارزات او در دوران نهضت ملی که تحرک سیاسی مردم در خراسان را جهت و محتوایی اسلامی می‌بخشید، سند افتخار دیگری در پرونده‌ی آن زندگی پربار و شرافت‌مندانه است. او که از خانواده‌ای روحانی برخاسته و سال‌ها در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، مدارج علوم دینی را پیموده بود، بی‌شک یکی از پرسوزترین و مخلص‌ترین اندیشمندان و مبلغان اسلامی بود که استحکام اندیشه را با نوآوری در روش، به هم آمیخته و برای نسل تحصیل کرده و با فرهنگ، «متاع فکری جذابی» را ارایه کرد. زندگی او سراسر به تعلیم و تعلم و در بهشتی از صفا و پاک‌دامنی گذشت. رحمت خدا بر او و حشرش با محمّد و آل محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) باد که عمر را به عشق و ثناگویی آنان به سر آورده بود...

سیدعلی خامنه‌ای

رییس جمهوری اسلامی ایران




## شهید اول ( ۷۳۴ ـ ۷۸۶ هـ.ق )

سال ۷۳۴ قمری است. جبل عامل، این سرزمین مبارک و مرتبط با فلسطین و قدس به خود می‌بالد. گویا حادثه‌ای اتفاق افتاده است، حادثه‌ای بس بزرگ و شادی بخش، خورشیدی از افق شهرک جزین درخشید که همه جا را نورانی کرد.

شهید اول از فقهای ناموری است که پدر و اجدادش همه از دانشمندان به نام بودند. وی در خاندانی زندگی کرد و تربیت شد که همه اهل دین و دانش و فضیلت و تقوا بودند و همت بلند در نشر معارف اسلامی داشتند و از مدافعان واقعی اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به شمار می‌آمدند.

«شهید اول» دوران کودکی را در زادگاهش «جزین» سپری نمود و در محیطی آکنده از معنویت و روحانیت، در موقعیتی استثنایی رشد کرد. وی از آغاز کودکی، از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود و بیش از اندازه به فراگیری دانش و رسیدن به فضایل اخلاقی و معنوی علاقه داشت. او تا ۱۶ سالگی در وطنش بزیست و از محضر پدر بزرگوارش که استادی فاضل بود، مقدمات علوم دینی و فقه را آموخت. در این مدت نیز از محضر عموی پدرش «شیخ اسدالدین صائغ جزینی» بهره‌ی کافی برد و مقدمات علوم ریاضی را فرا گرفت.

مدرسه و حوزه‌ی علمیه‌ی حلّه در قرن هشتم هجری از رونق خوبی برخوردار بود و اندیشمندان بزرگ شیعه در آن‌جا حضور داشتند؛ به طوری که تشنگان دانش و فقاهت از هر سو به آن سرچشمه‌ی دانش و فضیلت روی می‌آوردند. در این زمان حوزه‌ی درس فخر المحققین، فرزند نابغه‌ی علامه‌ی حلی، اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. از این رو شهید، آهنگ این شهر شیعه‌نشین و فقیه پرور را کرد و در سال ۷۵۰ ق در حالی که شانزده بهار از زندگی‌اش گذشته بود، برای تکمیل معلومات خویش و رشد فکری و علمی بیش‌تر و استفاده از گنجینه‌ی دانش دانشمندان بزرگ و فقهای نامی، به عراق هجرت کرد و وارد شهر تاریخی حله شد. نقل شده است که شهید، اولین شخصی بود که از جبل عامل برای تحصیل علم به عراق مهاجرت کرد.

شهید پنج سال در حله ماند و در آن‌جا از محضر فقهای شیعی که همه از دانشوران و فقهای سترگ این دیار بودند، استفاده کرد و به زینت دانش، تهذیب اخلاق و تزکیه‌ی نفس، بیش از پیش آراسته گردید.

وی با نبوغ و پشتکار در تحصیل علوم، در سال ۷۵۱ ق. در هفده سالگی، از دست فخر المحققین به دریافت گواهی اجتهاد و نقل حدیث موفق شد و نیز دومین و سومین اجازه را در سال ۷۵۶ ق. از او دریافت کرد و نیز از دست تاج‌الدین ابن معیّه حسنی، به اخذ گواهی اجتهاد و نقل حدیث مفتخر گشت.

شهید پس از رسیدن به مدارج عالی علمی و مسلح شدن به سلاح علم و عمل در سال ۷۵۵ ق به وطنش «جزین» بازگشت؛ چرا که وی فقیهی برازنده، متکلم و محدثی آگاه و ادیبی گران‌مایه گشته بود.

در زمان شهید اول وضع سیاسی و اجتماعی کشورها و شهرهای اسلامی نابسامان بود و هر لحظه ممکن بود افرادی از این وضع آشفته سوء استفاده کنند و در نهایت فکر انحرافی را در بین

مسلمانان منتشر نمایند. اما در عین حال چون شهید اول، از مقام بلند و نفوذ کلام عجیبی برخوردار بود و حتی حاکمان و زمام‌داران برای سخنان و دستورهای وی اهمیت به سزایی قایل بودند، نمی‌گذاشت افرادی در جامعه‌ی اسلامی با افکار انحرافی، بدعت در دین اسلام به وجود بیاورند و از قدرت حاکمان برای جلوگیری از بدعت‌ها و انحرافات استفاده می‌کرد.

در عصر او شخصی به نام محمد یالوشی عاملی، پرچم مخالفت برداشت و به دنبال فتنه و آشوب در بین امت اسلامی برآمد. وی گرچه در آغاز از شاگردان شهید اول بود و در سخنوری برازنده و بیانی شیرین و جذاب داشت؛ ولی از راه شعبده و تردستی، مسیر سحر و کهانت را پیمود و کم‌کم به جایی رسید که ادعای نبوت کرد و از راه نیرنگ، مردم را به مذهب جدیدی فرا خواند.

شهید اول، سحر او را از طریق سحر باطل نمود و در برابر این شخص و دعوتش ایستاد و فتوای قتل او را صادر کرد و برای جلوگیری از نشر این بدعت جدید و در نطفه خفه کردن این فتنه، حکومت دمشق را وادار کرد که لشکری را آماده کند. آن‌گاه که لشکر آماده شد، به فرمان شهید به مقر محمد یالوشی و پیروانش در جبل عامل حرکت کرد. بین آن‌ها در آن نقطه جنگ و درگیری شروع شد و سرانجام محمد یالوشی کشته شد و بسیاری از نیروهایش از بین رفتند.

**در زندان**

عاشقانش از راه‌های دور و نزدیک به خانه‌ی او می‌شتافتند و پروانه وار به گرد شمع فروزان و مشعل هدایت می‌چرخیدند و خدا را پیوسته شاکر بودند که چنین شخصیتی را به آنان ارزانی داشته است.

اما چهره‌ی زمان عوض شد و شهید اول، این تجسّم دانش، تقوا و عدالت در سال ۷۸۴ ق به زندان افتاد و خورشید دین مدت یک سال در زیر ابرهای مخوف تعصب و حسد قرار گرفت و از دید شاگردان و علاقه‌مندان پنهان شد.

مرد تقوا و دانش درگوشه‌ی زندان از خویش دفاع کرد و در ضمن اشعاری که برای شاه فرستاد چنین نوشت:

به جانم قسم! هیچ‌گاه جنایتی را مرتکب نشده‌ام و کسی که ظلم و جنایتی را مرتکب نشده است، چرا عذر خواهی کند؟ شما نباید به گفتار سخن‌چینان که از دروغ و دشمنی گفته شده است، گوش دهید.

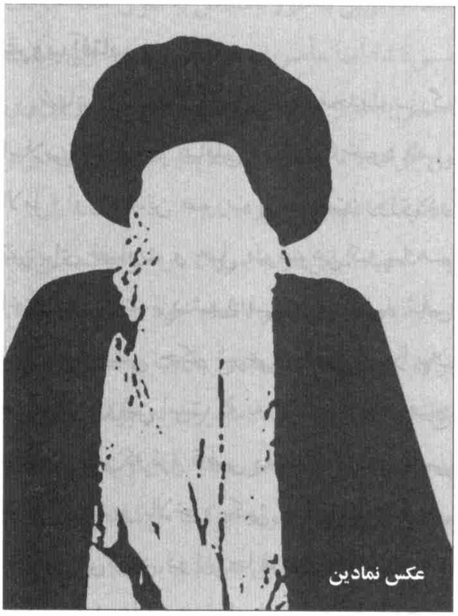
خدا را، خدا را گواه می‌گیرم که من از این اتهامات به دور هستم. عقیده‌ی خالص من دوستی و محبت پیامبر ﷺ و عشق ورزیدن به کسانی است که پیامبر را دوست دارند و دوست‌دار صحابه و هم‌راهان پیامبر می‌باشم.

او سپس آزادی خویش را درخواست می‌کند که مورد موافقت قرار نمی‌گیرد.

... عاقبت مجلس محاکمه‌ی ایمان، تقوا و فقاهت شیعی با حضور شاه و قاضی القضاة

دمشق و دیگر قضات درباری آراسته گردید و سخنان شهید در جلسه‌ی محاکمه هم اثری نبخشید و حکم از پیش تعیین شده‌ی قاضی چنین اعلام شد: من ریختن خون او را واجب می‌دانم!

و عاقبت، او را در شهر شام به شهادت رساندند.




## شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ هـ . ق)

زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی معروف به «شهید ثانی» از بزرگ‌ترین و والاترین فقیهان و دانشمندان شیعه در سده‌ی دهم هجری است. وی در سال ۹۱۱ ق. در شهرک «جبع» در جنوب لبنان دیده به جهان گشود. پدر وی «نورالدین علی» مردی فاضل و از عالمان با فضیلت جبل عامل بود.

شهید ثانی در نه سالگی پس از آنکه روخوانی قرآن مجید را فرا گرفت، تحصیلات خود را آغاز کرد. نخستین معلم وی پدرش علی بن احمد عاملی بود که شهید، ادبیات عرب و کتاب‌های «مختصر النافع» تألیف محقق حلی و «اللمعة الدمشقیه» از محمد بن مکی «شهید اول» و برخی کتاب‌های دیگر را از محضر وی فرا گرفت. اما افسوس که وی در حساس‌ترین دوران زندگی خود پدر را از دست داد و در حالی که بیش از چهارده بهار از زندگانی خود را پشت سر نگذاشته بود در سال ۹۲۵ ق. به سوگ پدر نشست.

شهید پس از درگذشت پدر بزرگوارش برای ادامه‌ی تحصیل به روستای «میس» واقع در جبل عامل رفت؛ زیرا در آن‌جا دانشمند و محققی بزرگوار به نام «شیخ علی بن عبدالعالی میسی» زندگی می‌کرد که در ضمن شوهر خاله‌ی او بود؛ بنابراین وی با آسودگی بیش‌تری می‌توانست در آن‌جا از محضر آن عالم روحانی استفاده کند.

شهید ثانی مدت هشت سال در «میس» به سر برد و در این مدت کتاب‌های «شرایع الاسلام» محقق حلّی و «ارشاد الاذهان» علامه‌ی حلی و «قواعد» شهید اول (محمدبن مکی) را که همه‌ی آن‌ها در موضوع فقه است، از محضر استاد نام‌برده فرا گرفت.

### سفرهای علمی و زیارتی

شهید در سال ۹۳۳ «میس» را به قصد

روستای «کرک نوح» ترک کرد. وی در آن‌جا به محضر دانشمند و محقق عالی‌قدر «سید بدرالدین حسن اعرجی» شتافت و حدود یک سال نزد وی به شاگردی و بهره‌وری علمی پرداخت؛ اما دیری نگذشت که استاد وی دیده از جهان فرو بست و شهید ثانی را در غم هجران و فراق خویش نشاند و از ادامه‌ی تحصیل در خدمت او محروم ساخت...

شهید ثانی پس از سفرهای علمی و زیارتی خود به شهرهای دمشق، قاهره، مکه و مدینه که دو سال به طول انجامید، سرانجام در سال ۹۴۴ ق به زادگاه خود «جبع» بازگشت، بازگشتی که کوله‌باری از دانش و تجربه و معلومات و خرمنی از نور را به همراه داشت و شهید این همه را به مدد توفیقات الهی و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر خویش کسب کرده و برای هم‌وطنان خود به ارمغان آورده بود.

در این تاریخ آوازه‌ی دانش و مقام بلند شهید ثانی در بیش‌تر سرزمین‌های اسلامی پیچیده بود و مردم جبل عامل مشتاق دیدار با او بودند، به ویژه مردم «جبع» که برای ورود او لحظه شماری کرده، بی‌صبرانه در انتظار مقدم فقیه و پیشوای بزرگ و هم‌وطن خود بودند و در آن روز استقبال با شکوهی از وی به عمل آوردند.

شهید ثانی نویسنده‌ای زبردست و بسیار پرکار بود و با اطلاعات علمی وسیعی که در علوم مختلف به ویژه در فقه داشت، توانست در مدت عمر کوتاه خود (۵۵ سال) آثار علمی و بسیار ارزنده‌ای در موضوعات مختلف به جامعه و فرهنگ اسلامی عرضه بدارد و بر میراث پربار اسلامی بیفزاید. شهید بیش از هفتاد کتاب و رساله در موضوعات گوناگون نوشته است که دو کتاب «شـرح‌لمعه» و «مسالک» وی در فقه، و «منیةالمرید» در اخلاق و تعلیم و تربیت از جمله مهم‌ترین آن‌هاست.

## غروب آفتاب

شهادت شهید ثانی بنابر آنچه محدث بزرگ اسلامی شیخ حرّ عاملی در کتاب خود «امل الامِل» آورده بدین صورت بوده است: روزی دو نفر برای قضاوت و حل موضوعی که با هم اختلاف داشتند نزد شهید می‌روند. شهید ثانی نظر خود، یعنی حکم شرعی و فقهی آن را بیان می‌نماید. روشن است که به قول معروف هیچ وقت دو نفر که نزد قاضی رفته‌اند، هر دو راضی برنمی‌گردند و بالاخره یکی حاکم و دیگری محکوم می‌گردد. در این‌جا فردی که قضاوت و حکم شهید علیه وی تمام شده بود، با ناراحتی زیاد به سراغ قاضی شهر «صیدا» می‌رود که فردی بسیار متعصب و سیاه دل و از قاضیان درباری به نام «معروف» بود. او در آن‌جا از شهید ثانی و نحوه‌ی قضاوت وی شکایت می‌کند. قاضی معروف هم مأموری را برای دستگیری شهید به «جبع» می‌فرستد؛ اما او موفق به دستگیری شهید نمی‌شود. از این سبب و در آن نامه یادآور می‌شود که در این‌جا مردی شیعی مذهب پیدا شده و از

مرام و مکتب تشیع تبلیغ می‌کند و مردم را گم‌راه می‌کند!

سلطان سلیم هم مأموری را برای دستگیری شهید به زادگاه او «جبع» می‌فرستد و می‌خواهد تا شهید ثانی را زنده نزد وی ببرند.

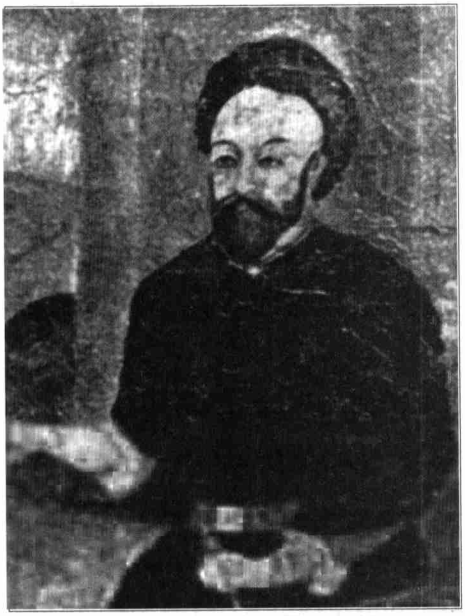
شهید ثانی پس از اطلاع از این موضوع صلاح می‌بیند مدتی از «جبع» دور شود و مخفیانه زندگی کند؛ بنابراین به طور ناشناس به سوی مکه حرکت می‌کند؛ اما مأموران در بین راه به وی دست می‌یابند و او را دستگیر می‌کنند و از وی می‌خواهند تا همراه آن‌ها به اسلامبول (مرکز حکومت عثمانی) برود.

شهید ثانی از مأموران درخواست می‌کند اجازه بدهند وی سفر ناتمام خود را به پایان برده، برای آخرین بار کعبه‌ی دل‌ها و قبله‌ی آمال خانه‌ی را زیارت کند. مأموران درخواست وی را پذیرفته، شهید، خانه‌ی خدا را زیارت می‌کند و بعد به سوی اسلامبول حرکت می‌کنند.

وقتی به دهکده‌ای به نام «بایزید» در نزدیکی قسطنطنیه (اسلامبول) می‌رسند، مردی به آنان برخورد می‌کند و گویا با مأمور دستگیری شهید سابقه‌ی آشنایی داشته است. او با مأمور درباره‌ی شهید گفت‌وگو می‌کند که کیست و چه کاره است و او را به کجا می‌برد. آن مأمور هم ماجرا را برای وی بیان می‌کند. آن فرد شیطان صفت و دیوسیرت در گوش مأمور زمزمه می‌کند که اگر شهید ثانی را زنده به درگاه سلطان ببرد، به موجب کوتاهی و سهل‌انگاری که نسبت به دستور سلطان داشته است (اجازه دادن به شهید برای زیارت خانه‌ی خدا) مؤاخذه می‌گردد. افزون بر این او در آن‌جا (اسلامبول) دوستان و یارانی دارد که ممکن است در بین راه یا هنگام ورود به شهر وی را شناخته، او را از چنگ وی آزاد کنند، و تازه جان خود مأمور نیز در معرض خطر قرار می‌گیرد؛ بنابراین بهتر است او را همان‌جا کشته، سر وی را نزد سلطان ببرد.

آن مأمور سیاه دل نیز تسلیم سخنان شیطانی آن فرد می‌شود و همان‌جا در کنار دریا آن فقیه بزرگ و عالم ربانی و مرد خدا را به شهادت می‌رساند و دست ناپاک خود را به خون یکی از بهترین و پاک‌ترین فرزندان اسلام و قرآن آلوده می‌سازد.

سپس سر مبارک شهید را از تن جدا کرده، در ظرفی نهاده، روانه‌ی درگاه سلطان سلیم می‌گردد و پیکر مطهر شهید را همان‌جا روی خاک در ساحل دریا رها می‌نماید.



## شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۰ هـ. ق)

نسبت خاندان شیخ بهایی به حارث همدانی، یار وفادار حضرت علی علیه‌السلام می‌رسد. جبل عامل، زادگاه شیخ بهایی، زادگاه مجتهدان، دانشمندان و نویسندگان بزرگ شیعی مانند محقق ثانی، شهید اول و شهید ثانی است.

ابوذر غفاری، نخستین مبلغ شیعه در منطقه‌ی شام و لبنان است. وی در دورانی که از جانب عثمان در شام تبعید بود، به تبلیغ فرهنگ تشیع در آن سامان پرداخت و بذر تشیع را در آن دیار افشاند. از آن هنگام تاکنون، جبل عامل مهد دانشوران پارسای شیعی بوده و هست.

### میلاد

در ۱۷ ذیحجه ۹۵۳ ق در روستای «جَبَع» (زادگاه شهید ثانی) نوزادی چشم به جهان گشود که وی را محمد نامیدند. محمد در دامان پاک خانواده‌ای روحانی تربیت یافت. لبنان کنونی در آن عصر مهد فرهنگ تشیع بود و محمد دوران کودکی و نوجوانی را در آن سرزمین پاکان سپری کرد. خواندن و نوشتن، قرآن، احکام شرعی و نماز را نزد مادر، پدر و معلمان پرهیزکار جبع و بعلبک فرا گرفت و با مهر علی علیه‌السلام و اولادش رشد یافت.

### کوچ سبز

محمد هنوز سیزده بهار بیش‌تر شکوفایی باغ‌های سیب جبل عامل را ندیده بود که آهنگ سفری دراز نمود. او در دوران جوانی می‌باید همسری نیکو برای خود انتخاب نماید و از این رو با دقت لازم و به پیشنهاد پدرش، با خانواده‌ای اصیل که نور علم و ایمان در آن تابیده بود، وصلت کرد.

پدرش پس از شهادت شهید ثانی تصمیم گرفت مهر از آب و خاک بر کند و عازم مهد تازه‌ی شیعه، ایران شود. پدرش علاقه‌ی خاصی به شهید ثانی داشت. شهید ثانی نیز زادگاهش «جبع» و سالیانی استاد وی بود و در مسافرت‌های مصر و استانبول ایشان را همراه داشت.

پس از شهادت استاد که به تحریک علمای سنی و به دست کارگزاران حکومت عثمانی صورت گرفت، جبل عامل برای شیعیان و علمای شیعی ناامن می‌نمود و از آن سو حکومت نوپای

صفوی با به رسمیت شناختن مذهب شیعه در کشور، بستر مهاجرت علمای شیعه از سراسر دنیا به ایران را فراهم نمود. بسیاری از دانشمندان بزرگ شیعی که از آزار ابرقدرت بزرگ آن عصر (امپراتوری عثمانی) به تنگ آمده بودند، به ایران آمدند و حوزه‌های علمیه‌ی ایران را رونقی تازه بخشیدند.

شاه طهماسب در سال ۹۶۲ ق. قزوین را پایتخت ایران قرار داد. قزوین در ایام حکومت وی دوران اوج طلایی خود را می‌گذراند. در همین زمان علمای شیعه از سراسر جهان به قزوین آمدند و بدین سان حوزه‌ی علمیه‌ی قزوین تأسیس شد. چنین به نظر می‌رسد که بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قزوین، محقق ثانی است.

شیخ بهایی علوم اسلامی را در حوزه‌های علمیه‌ی قزوین و اصفهان فرا گرفت، او سالیان دراز به کشورهای اسلامی سفر کرد و از محضر بسیاری از علما کسب فیض نمود.

شیخ بهایی مدت‌ها شیخ الاسلام هرات و در آن دیار پاسخ‌گوی احکام شرعی مردم بود. وی پس از مدتی از این سمت کناره گرفت و به سفرهای علمی و تحقیقی پرداخت.

شیخ بهایی ۳۰ سال در سفر بود. به مصر، سوریه، حجاز، عراق، فلسطین، افغانستان و... رفت و با علما و مردم آن مناطق به گفت‌وگو پرداخت. او مبلغ نستوه تشیع بود و رنج سفر را به جان خرید و برای زنده نگه‌داشتن فرهنگ شیعی زحمت فراوان متحمل شد. مشکلات سفر در آن دوران فراوان بود. خطر حمله‌ی دزدها، گرگ‌ها، گم کردن راه، تشنگی و در بیابان ماندن و ده‌ها خطر دیگر در برابر اراده‌ی پولادین او ناچیز می‌نمود. او دل به حجره‌ی مدرسه، دربار، مقام شیخ الاسلامی، ریاست علمای شیعه و مرجعیت مردم نبست و برای مبارزه با شبیخون دشمنان اسلام به فرهنگ تشیع در کنج حجره سنگر نگرفت، بلکه میان توده‌ی مردم شتافت، با دردها آشنا شد و آن‌گاه به مداوای جامعه‌ی مریض اسلام پرداخت. او لحظه‌ای از تحصیل، تدریس، تبلیغ، عبادت و تألیف غافل نبود و برخی از کتاب‌هایش را در سفرها نوشت. قم، کرمانشاه، گنجه، تبریز، هرات و مشهد شهرهایی هستند که میزبان قلم او بودند.

این عالم وارسته در سفرها با علمای اهل‌سنت به گفت‌وگو می‌نشست و فقیهان بلند پایه‌ی اهل‌سنت را گرامی می‌داشت، نزدشان زانوی ادب به زمین می‌زد و از دانش آن‌ها بهره می‌جست. در قدس با «ابن ابی‌اللطیف مقدسی»، در دمشق با «حافظ حسین کربلایی» و «حسن بورینی» و در حَلَب با «شیخ عمر عرضی» دیدار کرد.

شیخ بهایی پس از سال ۱۰۰۶ ق. شیخ الاسلام اصفهان بود. اصفهان در سال ۱۰۰۶ ق. از سوی شاه عباس کبیر پایتخت ایران شد. با انتخاب اصفهان به پایتختی، مهاجرت علمای شیعه از سراسر جهان اسلام به این شهر رونق

گرفت. مدت زمانی بعد شیخ از مقام «شیخ الاسلامی» استعفا داد و از سال ۱۰۱۲ ق. تا سال ۱۰۱۹ ق. به سفر رفت. سپس به اصفهان برگشت و تا آخر عمر در آن شهر ماند و به عنوان «شیخ‌الاسلام» ریاست علمای شیعه را بر عهده گرفت.

**حب وطن**

پیامبر گرامی اسلام فرموده است: حب الوطن من الایمان؛ علاقه‌ی به وطن جزء ایمان است. شیخ بهایی تفسیری نو از این حدیث ارایه می‌کند که بسیار در خور تأمل است. تقریباً همه‌ی افرادی که این حدیث را معنا کرده‌اند، وطن را وطن جغرافیایی و زادگاه دانسته‌اند. برخی از روشن‌فکران نیز این حدیث را به چیزی در تأیید ناسیونالیسم، وطن پرستی و ملی گرایی تفسیر کرده‌اند؛ اما شیخ بهایی در تفسیری تازه از این حدیث چنین می‌سراید:

این وطن، مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهری است کو را نام نیست
زان‌که از دنیاست این اوطان تمام
مدح دنیا کی کند خیر الانام
ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر
کاورد رو سوی آن بی‌نام شهر
تو در این اوطان غریبی ای پسر
خو به غربت کرده‌ای، خاکت به سر
آن‌قدر در شهر تن، مانده‌ای اسیر
کان وطن یک باره رفتت از ضمیر
رو بتاب از جسم و جان را شاد کن
موطن اصلی خود را یاد کن

**وصال**

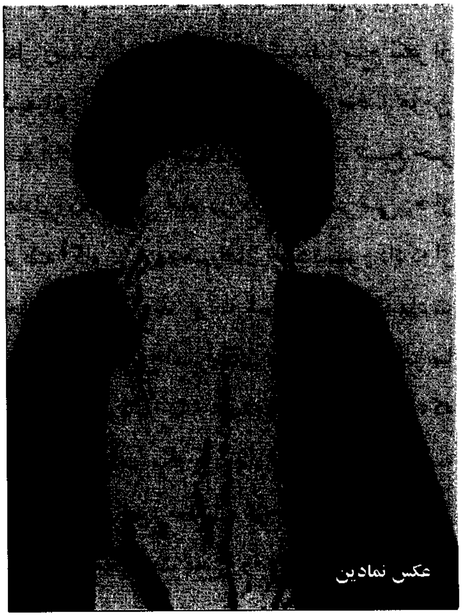
زمانی شیخ بهایی به همراه گروهی از شاگردانش برای خواندن فاتحه به قبرستان رفت. او بر سر قبرها می‌نشست و فاتحه‌ای نثار گذشتگان می‌کرد، تا این‌که به قبر باباركن الدین - یکی از عرفا - رسید. آوایی شنید که سخت او را تکان داد. از شاگردانش پرسید: شنیدید چه گفت؟

گفتند: نه.

شیخ بهایی پس از آن، حال دیگری داشت. همواره در حال دعا و گریه و زاری بود. گرچه او هیچ‌گاه از عبادت غافل نبود، ولی اکنون بیش از پیش، به مناجات و دعا اهمیت می‌داد. مدتی بعد شاگردانش از او پرسیدند: آن روز چه شنیدی؟

او گفت: به من گفتند: آماده مرگ باشم.

شش ماه گذشت. دوازدهم شوال ۱۰۳۰ ق. فرا رسید. مرگ به پیشواز شیخ بهایی آمد. او نیز سبکبال به سوی معبود پر کشید. بیش از پنجاه هزار نفر مردم اصفهان در تشییع جنازه‌ی او شرکت داشتند. اصفهان پایتخت صفویه غرق در ماتم بود. ملامحمد تقی مجلسی بر وی نمازگزارد و سپس پیکرش را به مشهد مقدس برد و بنابر وصیتش او را در خانه‌اش که نزدیک حرم امام رضا علیه‌السلام قرار داشت، به خاک سپردند. اکنون آرامگاه شیخ بهایی در یکی از رواق‌های حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام قرار دارد.


عکس نمادین

## شیخ حُرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ هـ. ق)

شیخ محمدبن حسن حُرّ عاملی در سال ۱۰۳۳ ق در روستای «مشغره» از توابع جبع چشم به جهان گشود. صاحب اعیان الشیعه درباره‌ی این منطقه می‌نویسد:

«جبع، یکی از مراکز مهم جبل عامل است که شخصیت‌های ارزنده‌ای هم‌چون شیخ بهایی و شهید ثانی، تحویل جامعه‌ی اسلامی داده است.»

سر سلسله‌ی خاندان شیخ حر عاملی «حربن یزید ریاحی» نخستین قربانی عشق حسین علیه‌السلام در روز عاشوراست. شیخ حر در خانه‌ی «آل حر» قامت راست کرد، خانه‌ای که سخاوت، بارزترین خصلت اهل آن به شمار می‌رفت و روی گشاده و اخلاق نیکوی آنان زبان‌زد عام و خاص بود و نسل در نسل به عنوان حاملان دُرّ گران‌بهای علم و ادب و پرچم شهادت و شهامت شناخته می‌شدند.

### محل تدریس و شاگردان شیخ

شیخ حر تنها مرد تتبع، تحقیق و نگارش نبود؛ بلکه در تدریس و تربیت شاگردان از مردان موفق زمان خود به شمار می‌رفت. محل تدریس او در مشهد مقدس، صحن حضرت ثامن‌الائمه بود. گرچه به درستی از عدد شاگردان شیخ اطلاعی در دست نیست، از مکان و گفتار هم‌عصران شیخ این‌چنین به نظر می‌آید که درس شیخ یکی از باشکوه‌ترین کلاس‌های درس در عصر وی بوده است.

### هجرت

چهل سال از عمر پربار شیخ حر عاملی می‌گذشت که او برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم علیه‌السلام از «مشعر» عازم «مشهد» شد. اما چیزی نگذشت که با واقعیت‌های جامعه‌ی آن روز تشیّع در ایران روبه‌رو گشت. شیخ حر با آن‌که از واژه‌ی شاه و شاهی نفرت داشت و عزلت و ریاضت را بر حضور و ریاست ترجیح می‌داد، در حساس‌ترین برهه‌ی تاریخ تشیّع به دیگر عالمان شیعه اقتدا کرد و با پذیرفتن برخی مسئولیت‌های اجتماعی در حساس‌ترین نقطه‌ی ایران (خراسان) که در معرض تهاجم ازبک‌ها و اهل‌تسنن هم مرز ایران بود، دین خود را در صحنه‌ی سیاست نیز به تشیّع ادا کرد. پذیرفتن

مقام شیخ الاسلامی از سوی شیخ حر به ماجرای سفرش به اصفهان باز می‌گردد که او از طرف علامه‌ی مجلسی به دیدار کاخ شاه رفته بود.

**شیخ حر**

در مجلس شاه سلیمان بدون اجازه‌ی شاه در بالای مجلس و نزد شاه نشست ـ به طوری که بین او و شاه یک متکا بیش نبود. شاه پس از نشستن رو به شیخ کرد و گفت به من گفته‌اند تو از علمای جلیل و بزرگ عرب محمد بن حسن حر عاملی هستی. حال به من بگو فاصله‌ی میان حر و خر چه‌قدر است؟

شیخ بی‌درنگ (به شوخی) گفت: یک متکا شاه از شجاعت و حاضر جوابی شیخ یکه خورد.

شیخ حر عاملی چه در زمان سکونت خود در جبل عامل و چه در ایران چندین مرتبه به زیارت خانه‌ی خدا و عتبات عالیات موفق گردید. در سال ۱۰۸۸ که شیخ در مکه‌ی مکرمه حضور داشت، فاجعه‌ای دردناک به وقوع پیوست. این واقعه در مقدمه‌ی آمل‌الامل چنین آمده است: «در سال ۱۰۸۸ به خادمین (خائنین) حرم کعبه خبر دادند که کسانی دیوار کعبه‌ی مطهر را آلوده به نجاست کرده‌اند.

خبر به سرعت در مکه پیچید و گفت‌وگو شروع شد. عاقبت دشمنی قدیمی اهل‌تسنن با شیعیان سبب شد تا این هتک حرمت را به شیعیان نسبت دهند. عده‌ای از ترکان و برخی از عرب‌ها با هم قرار گذاشتند که هر کجا شیعه‌ای را بیابند، به قتل رسانند. چون به حرم رسیدند، پنج نفر از شیعیان را که یکی از آن‌ها میرزا سید محمد مؤمن استرآبادی بود به شهادت رساندند. شیخ حر عاملی که در این ایام در مکه به سر می‌برد از توطئه آگاه شد و به هم‌راهان خود دستور داد که از خانه بیرون نروند. او با شنیدن خبر شهادت سیدمحمد مؤمن استرآبادی و شیعیان دیگر با هم‌راهان خود به خانه «سیدموسی بن سلیمان» که یکی از اشراف مکه بود پناه برد. سید موسی به کمک یاران خود مخفیانه شیخ حر عاملی و سایر شیعیان را به سمت یمن روانه ساخت و آنان را از این مهلکه نجات داد.

**غروب در قدر**

شیخ حر عاملی این فرزانه‌ی روزگار سرانجام در بیست و یکم ماه رمضان ۱۱۰۴ ق. در هفتاد و یک سالگی چشم از جهان فرو بست. در حجره‌ای از حجره‌های صحن شریف امام رضا علیه‌السلام جنب مدرسه‌ی میرزا جعفر به خاک سپرده شد.




## شیخ صدوق (۳۰۶ـ۳۸۱ هـ.ق)

محمدبن علی بن بابویه معروف به «شیخ صدوق» در حدود سال ۳۰۶ ق. در شهر «قم» متولد شد.

نام «قم» همیشه با تاریخ و فرهنگ تشیع همراه بوده و اهل آن از روزگار قدیم در گرایش به اسلام و عشق به پیشوایان دین پیش‌گام بوده‌اند.

شهری که در دامان خود، عالمان، محدثان و اسلام شناسان بزرگ و کم نظیری را پرورش داده است. پای‌گاهی که مرکز علوم اسلامی چون حدیث، تفسیر، فقه و تاریخ بوده و اکنون نیز به صورت دانشگاه بزرگ تعالیم اسلامی و مکتب تشیع درآمده است.

### نسب و نژاد

یکی از معروف‌ترین خاندان‌های بزرگ که بیش از سیصد سال در مرکز ایران دانشمندان نامور از آن برخاسته‌اند، خاندان «بابویه» است که «صدوق» بزرگ‌ترین شخصیت این خاندان به شمار می‌رود.

«بابویه» جدّ اعلای صدوق است. اولین کسی که از این خاندان لقب «بابویه» گرفت پدر صدوق یعنی «علی بن حسین بن موسی بن بابویه» است.

«ابن بابویه» خود از دانشمندان بنام شیعه بوده و بیش از یکصد کتاب در موضوعات مختلف نگاشته است. وی پیشوای شیعه در قم و اطراف آن در زمان خود بوده و در عصر امام حسن عسکری علیه‌السلام و غیبت صغرای حضرت ولی عصر(عج) و در عهد نیابت خاصه‌ی «حسین بن روح» می‌زیسته است.

این عالم بزرگ و وارسته و پارسا در قم مغازه‌ای داشت که در کنار کارهای علمی بخشی از وقت خود را به کسب و کار می‌پرداخت و با درآمد آن مخارج زندگی خویش را تأمین می‌کرد.

### تولد

سالیانی طولانی، آنچه روح پدر را آزرده می‌ساخت نداشتن فرزند بود، گرچه پنجاه بهار از عمر او می‌گذشت و رو به پیری می‌رفت؛ اما هرگز از رحمت الهی ناامید نبود و بارها از خدای خویش درخواست کرده بود تا فرزندی به او عطا کند، ولی از گرهِ کار مطلع نبود.

روزی بر آن شد تا نامه‌ای به امام و پیشوای خود حضرت مهدی (عج) بنویسد و از ایشان

بخواهد تا برایش دعا کند. به دنبال فرصتی مناسب و فردی مطمئن بود تا به واسطه‌ی او نامه را ارسال کند تا آن‌که زمانی کاروانی از قم به عراق می‌رفت. در آن کاروان یکی از دوستانش به نام «ابوجعفر» را یافت که می‌توانست نامه‌ی وی را به مقصد برساند.

او نامه‌ای به محضر پیشوای خود ولی عصر (عج) نوشت و به وی سپرد تا در عراق به «حسین بن روح» ـ سومین نماینده‌ی حضرت امام زمان (عج) که پیام‌های مردم را بدون واسطه به آن حضرت می‌رساند. ـ بدهد و از او بخواهد که این نامه را به حضرت برساند.

ابوجعفر می‌گوید من نامه‌ی او را به نماینده‌ی مهدی موعود (عج) رساندم و پس از سه روز به من خبر داد که حضرت برای «ابن‌بابویه» دعا کرد و در آینده‌ی نزدیک خداوند به او فرزندی خواهد داد که منشأ برکات زیادی خواهد شد. به هر تقدیر این بشارت به «ابن بابویه» رسید و پس از مدتی در پی ازدواج با کنیزی دیلمی خداوند، «محمد» را به او عطا فرمود که در آن سنین مایه‌ی امید و چشم روشنی پدر گشت و سپس پسر دیگری به او داد و نامش را «حسین» نهاد.

## دوران تحصیل

«محمد» در سنین کودکی فراگیری دانش دینی را نزد پدر آغاز کرد و تحصیلات ابتدایی و رشد اولیه‌ی او در علوم، در شهر قم، که آن روز، محضر دانشمندان و محدثان بود، به انجام رسید.

او با جدیّت تمام و سعی پیگیر به فراگیری علم و معرفت همّت گماشت. روزی نمی‌گذشت که بر اندوخته‌های علمی‌اش افزوده نگردد. عمده‌ی مطالب را از پدر خود «علی بن بابویه» آموخت و افزون بر آن در مجالس و محافل درسی بزرگان علم و ادب حاضر می‌شد. پس از آن‌که به مرتبه‌ی بالایی از تحصیل رسید، برای درک محضر اساتید بزرگ و حدیث شناسان آن دوران سفرهای علمی خود را آغاز کرد و شاید بتوان گفت یکی از عوامل مؤثر در موفقیت وی اساتید بسیار زیادی است که دیده و از خرمن علوم آن‌ها خوشه‌ها برگرفته است. از همین رو نمی‌توان به طور کامل اساتید او را شمارش کرد.

## اقامت در ری

یکی از حوادث مهم دوران زندگی شیخ صدوق روی کار آمدن سلسله‌ی ایرانی نژاد و شیعی مذهب آل بویه بود که میان سال‌های ۳۲۲-۴۴۸ هجری قمری بر بخش بزرگی از ایران و عراق و جزیره تا مرزهای شمالی شام فرمان راندند.

هجرت شیخ صدوق از قم به ری و اقامت در آن‌جا نیز به درخواست یکی از حاکمان این سلسله، «رکن الدوله‌ی دیلمی» بوده است.

## عصر حدیث

عصر صدوق را باید «عصر حدیث» نامید. دوره‌ای که با حرکت علمی «کلینی» آغاز شد و با

تلاش‌های پی‌گیر و بی‌وقفه‌ی «صدوق» ادامه یافت.

شیخ کلینی که او نیز از «کلین» به «ری» هجرت کرد و در آن‌جا کتاب «کافی» اولین کتاب از مجموعه‌ی چهارگانه‌ی روایی شیعه را نگاشت، با این حرکت علمی جدید، مکتب حدیث نگاری اهل‌بیت علیهم‌السلام را پی نهاد که دیگران از جمله شیخ صدوق، بنای مستحکم ضبط و نشر حدیث را بر آن بنیاد نهادند.

صدوق برای ادامه‌ی راهی که کلینی در آن قدم نهاده بود، سفرهای علمی خود را آغاز کرد، که این بخش زندگی او را می‌توان فصل جدیدی نامید.

**سفرهای علمی**

با مطالعه و دقت در این بخش از زندگانی «صدوق» درمی‌یابیم که عشق به جمع‌آوری احادیث در وجود او موج می‌زده و حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دینی و نشر و توزیع آن‌ها را سر لوحه‌ی کار خود قرار داده بود و برای رسیدن به این هدف، از بلخ و بخارا تا کوفه و بغداد و از آن‌جا تا مکه و مدینه سفر کرده و به تمام مراکز اسلامی آن زمان ـ اعم از شیعه و سنی ـ سر زده است و چه بسیار که در این سفرها با مشکلات فراوانی مواجه گشته ولی همه را به جان خریده و غم غربت را تحمل کرده و با کوله‌باری از احادیث پیامبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام از سفر بازگشته است.

او به هر شهری وارد می‌شد به دنبال نخبگان می‌گشت و از دانش آنان بهره می‌گرفت و نیز علاقه‌مندان علوم دینی را از منبع سرشار اندوخته‌های خود سیراب می‌کرد.

پرداختن به نوشته‌های صدوق خود کتاب مستقلی را می‌طلبد و بجاست که «کتاب‌نامه‌ی صدوق» نگارش یابد و نوشته‌های این دانشمند گران‌مایه به جامعه‌ی علمی و اسلامی شناسانده شود.

شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب «الفهرست» نوشته است: وی (صدوق) نزدیک به سیصد کتاب تألیف کرده است.»

نجاشی در کتاب «رجال» خود که بعد از فهرست شیخ نوشته شده، ۱۹۸ کتاب صدوق را نام برده است.

این در حالی است که اهمیت صدوق به زیادی تألیفات وی نیست؛ بلکه به سودمندی کار اوست. نظم و تدوینی که وی در احادیث معصومین علیهم‌السلام به وجود آورده است تا عصر او سابقه نداشته و این نیز حکایت از تسلط بسیار عمیق وی بر روایات دارد.

مشهورترین و بزرگ‌ترین کتاب صدوق ـ پس از مدینة العلم ـ کتاب ـ من لایحضره الفقیه» است که یکی از «کتب اربعه‌ی» روایی شیعه به شمار می‌رود.

این کتاب در بردارنده‌ی نزدیک به شش هزار حدیث می‌باشد که براساس موضوعات مختلف فقهی تدوین شده است.

از آثار مهم دیگر صدوق می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا، خصال، امالی، علل الشرایع، ثواب الاعمال، عقاب الاعمال و...

اما مهم‌ترین کتاب شیخ صدوق که خود نیز از آن یاد کرده و تا زمان پدر شیخ بهایی مورد استفاده‌ی عالمان دینی بود، کتاب «مدینةالعلم» است که مفقود گشته و با کمال تأسف به دست ما نرسیده است.

بنا به نوشته‌ی ابن شهرآشوب در کتاب معالم العلما، کتاب مدینةالعلم ده مجلد و من لایحضره الفقیه چهار مجلد است و از این نوشته معلوم می‌شود که مدینةالعلم بیش از دو برابر من لایحضره الفقیه بوده است.

شیخ طوسی، شیخ منتجب الدین و دیگران از این کتاب به عنوان یکی از مهم‌ترین تألیفات صدوق یاد کرده‌اند و بسیاری از بزرگان دین از کتاب مدینةالعلم روایت نقل کرده‌اند.

شیخ صدوق به خوبی دریافته بود که بهترین شیوه برای حفظ و حراست از سخنان پیشوایان دین که در هر زمان ممکن است مورد تعرض و دست‌بُرد خائنان قرار گیرد، علاوه بر حفظ و تدوین و نگارش آن‌ها، انتقال به سینه‌ی دل‌سوختگان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد. از همین رو هرگاه حدیثی از کسی می‌شنید به خاطر می‌سپرد، با قلم می‌نوشت و با زبان به دیگران می‌آموخت و این امر سبب شد تا کم‌تر عالمی در آن عصر باشد که شیخ صدوق از او بهره نگرفته و کم‌تر طالب دانش که او را عطایی از علوم وحی و عصمت نبخشیده باشد. در تمام شهرهایی که او سفر کرده است، جمع زیادی از دانشمندان از خرمن دانش او خوشه‌ها برگرفته و بهره‌های فراوان برده‌اند که عدد شاگردان وی را متجاوز از صدها تن نوشته‌اند. از میان شاگردان وی که سرآمد همه‌ی آن‌هاست می‌توان دانشمند بلند آوازه‌ی شیعه، محمد بن محمد بن نعمان، معروف به «شیخ مفید» را نام برد که به حق برازنده‌ی این لقب بود و خدمت بسیاری به دین و دیانت کرد و آثار به جای مانده از وی حکایت از وسعت معلومات او دارد.

شیخ صدوق رحمه‌الله سرانجام پس از عمری تلاش و تحقیق در سنگر علم و فرهنگ اسلامی، در سال ۳۸۱ ق در ۷۵ سالگی دعوت پروردگار خویش را لبیک گفت و در جوار رحمت بی‌منتهای او جای گرفت.



عکس نمادین

## شیخ طوسی (۳۸۵ـ۴۶۰ ه.ق)

محمد بن حسن طوسی در ماه رمضان سال ۳۸۵ ق. در خانه‌ای محقر اما سرشار از نور ایمان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. زادگاه وی شهر طوس بود. محمد تا سال ۴۰۸ ق. در این شهر اقامت کرد و در طول این مدت مقدمات علوم متداول در آن عصر را فرا گرفت و در بهار جوانی از محصلین فاضل و درس خوانده گردید.

در ۲۵ ربیع الاول ۴۳۶ ق روح ملکوتی سید مرتضی بعد از ۸۰ سال عمر گران‌بار، تعلق زمینی را رها کرد و به سوی معبود شتافت و پس از آن شیخ طوسی رهبر و پیشوای مذهب تشیع گردید و دوازده سال بعد از سیدمرتضی در بغداد بر دنیای شیعه زمامت داشت. او با دوراندیشی وصف نشدنی، صفحات طلایی ناگشوده‌ی تاریخ اسلام و شیعه را، به معنای واقع جلوه‌ای بدیع بخشید.

در آن ایام از دورترین نقاط مملکت اسلامی، دانش پژوهان و فقیهان برای حل مشکلات علمی خود به منزل و محل درس شیخ می‌آمدند تا از افکار و اندیشه‌های این فرزانه‌ی دوران به اندازه‌ی ظرفیت وجودی خود پیمانه‌های علم و معرفت برگیرند. در تاریخ آمده است: سیصد تن از مجتهدان شیعه شاگرد وی بودند و از عالمان اهل تسنن آن‌قدر از این منبع فیض استفاده کرده‌اند که به شمارش درنیاید.

شمار آثار شیخ ـ اعم از کتاب و رساله ـ به ۵۱ مجلد می‌رسد که گاه بعضی از این مجلدات ده جلد کتاب قطور را در برمی‌گیرد. موضوعات این کتاب‌ها تحت عناوینی چون تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه، کلام، رجال و فهرست، تاریخ و مقتل، جواب مسایل شرعی و اعتقادی و دعا مندرج است.

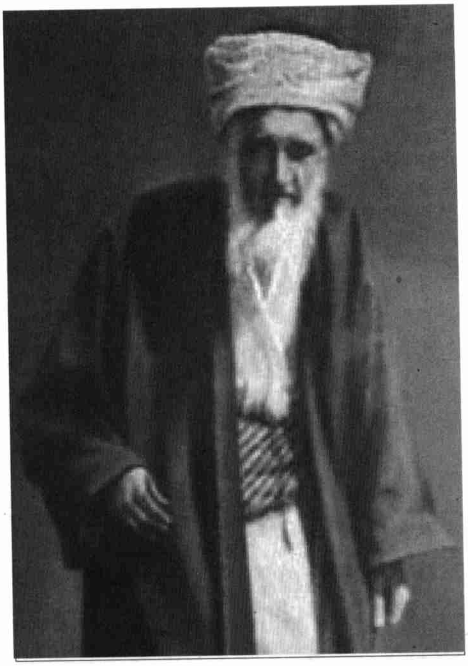
التبیان فی تفسیر القرآن (در ده جلد) از آثار تفسیری اوست.

تهذیب و استبصار دو اثر او در علم حدیث است که در کنار کافی (شیخ کلینی) و من لایحضره الفقیه (شیخ صدوق)، کتب اربعه را تشکیل می‌دهند.

محرم سال ۴۶۰ هجری با روزها و شب‌های غم‌آلود، نزدیک می‌شد. روزها در پرده‌ی سیاه عزای حسینی با شب‌های خرابه نشینان آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم‌نوا شده بودند. در گوشه‌ای از

نجف اشرف دلی شکسته و قلبی آکنده از تأسف و اندوه، متعلق به پیری وارسته و عارف، آخرین آهنگ‌های حیات را می‌نواخت تا روح خسته و ملول این جسم مطهر و نحیف را در سفری آسمانی و روحانی آزاد کند. شب ۲۲ محرم سال ۴۶۰ ق فرا رسید. ملایک که در انتظار رؤیت خورشید آسمان عشق و معرفت، سال‌ها چشم به راه بودند، عاقبت در این شب حزن‌انگیز، روح ملکوتی آقا و مراد شیعیان، شیخ طوسی را چون نوری آسمانی به میهمانی خدا بردند تا در پرتو عظمت آن نفس پاکیزه، تقربی نصیبشان گردد. آری؛ مردی بزرگ پس از گذراندن ۷۶ سال زندگی پر برکت و سعادت با عشق وصال حق شتابان به سوی خدا رخت بربست.

شیخ را در خانه مسکونی‌اش در نجف دفن کردند. این خانه بنا بر وصیت وی تبدیل به مسجد شد و هم اکنون در سمت شمال بقعه‌ی علوی به نام مسجد طوسی معروف است.



## شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ه.ق)

... این مشعل تابناک و فروزنده در یازدهم ذیقعده‌ی ۳۳۶ قمری در عکبرای بغداد پای هستی بر جهان گذارد و «محمد» نام وی گردید. از آن‌جا که پدر او شخصی پارسا و مذهبی بود و به تعلیم و تربیت اشتغال داشت، «ابن‌المعلم» لقب وی شد و پس از چندی «عکبری» و «بغدادی» دو لقب دیگر او گردید.

محمّد دوران کودکی خود را با «بزرگی» می‌گذراند. فراست و تیزهوشی او خبر از گذشته‌ای پاک؛ از خاندان خویش و آینده‌ای روشن، در بغداد و جهان اسلام می‌داد. عشق و شور فراوان به تحصیل موجب شد که همراه پدر به بغداد رفته و فراگیری علم و دانش را آغاز کند. او از نشاط وافر و فرح‌بخش بسیاری در مطالعه

برخوردار بود. عطر اخلاص در وجود محمد کار را به‌آن‌جا رسانید که در پنج سالگی برای او از ابن ابی‌الباس اجازه‌ی روایت گرفته‌اند و در حالی که هفت سال و چند ماه داشت از ابن سمّاک نقل روایت کرده است.

وی فرزانه‌ای تلاش‌گر گردید، به طوری که پیش از دوازده سالگی از برخی محدثان روایت اخذ کرده و از استاد خویش، شیخ صدوق قبل از بیست سالگی حدیث شنیده است.

دفتر زندگی معلّم امت، شیخ مفید، صحیفه‌ای سپید و نورانی است که دست‌خط مبارک سلاله‌ی یاسین، حضرت بقیةاللّه الاعظم ارواح العالمین له الفداء در آن به چشم می‌خورد.

در اواخر ماه صفر بود که نامه‌ای از طرف حضرت برای شیخ فرستاده شد. بوسه‌ی سپاس و اشک شوق او بر نامه آمد و چون آن را گشود دست‌خط زیبایی رخ نمود:

لِلاَخ السّدید والولیّ الرشید الشیخ المفید...؛ برادر گرامی؛ استوار و دوست راه یافته، شیخ مفید...»

در توقیعی دیگر و لطفی افزون‌تر؛ در پنج‌شنبه ۲۳ ذیحجه‌ی هجری نامه‌ای دیگر از طرف حضرت به افتخار شیخ صادر شد:

«بسم‌اللّه الرحمن الرحیم؛ سلام اللّه علیک ایها النّاصر للحق الدّاعی الیه بکلمة الصدق...»

به‌نام خداوند بخشنده‌ی بخشایش‌گر، سلام خدا بر تو ای یاری کننده‌ی حق و دعوت کننده به سوی او از کسی که با صدق و راستی به سوی خدا دعوت می‌کنی!...»

برخی بر این باورند که در طول ۳۰ سال، ۳۰ توقیع و نامه‌ی شریف از ناحیه‌ی مقدس حضرت ولی عصر (عج) برای شیخ مفید صادر شده که در عنوان بسیاری از نامه‌ها این جمله‌ی نورانی دیده می‌شود: «برادر گرامی و استوار؛ شیخ مفید!»

**داستان‌هایی از زندگانی شیخ**

«ایمان راسخ» و «انبوه دانش» شیخ به همراه «اخلاص و پشت‌کار» کیمیایی چشمگیر بود که وجود شیخ را نورانیّتی خیره کننده بخشیده بود و کار وی را بدان‌جا رسانید که چون فتوایی را به‌طور غیر عمد و به اشتباه جواب داد، حضرت ولی عصر (عج) خود با پیغامی آن را اصلاح فرمود. پس از مدّتی که مرحوم مفید آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف گردید، آن حضرت طی نامه‌ای خطاب به شیخ فرمود:

«بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست که شما را استوار کرده و نگذاریم در خطا بیفتید.»

مقام علمی و منزلت معنوی شیخ در آن حد بود که در خواب، دختر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ حضرت زهرا علیهاالسلام را دید که دست عزیزان خود امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را در دست داشته و خطاب به شیخ فرمود: «ای شیخ! به این دو فقه بیاموز.»

ساعاتی بعد حیرت مرحوم مفید بر طرف شد؛ چراکه مادر سیّد مرتضی و سیّد رضی را دید که دست دو فرزند خود را در دست داشته و به

شیخ گفت: «ای شیخ! به این دو فقه یاد بده.» وقتی در مسأله‌ای فقهی بین استاد و شاگرد؛ شیخ مفید و سیّد مرتضی اختلاف نظر پیش آمد و با بحث و ارایه‌ی دلیل مشکل حل نشد، هر دو راضی به قضاوت امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شدند. مسأله را بر کاغذی نوشته و بالای ضریح مقدّس حضرت گذاردند. صبح روز بعد که کاغذ را برداشتند، دست‌خطی مزیّن به چنین نوشته‌ای دیدند که:

«أَنْتَ شَيْخِيَ و مُعْتَمِدِي وَالْحَقُّ مَعَ وَلَدِي عَلَمِ الْهُدىٰ» (ای شیخ!) تو مورد اطمینان من هستی و حق با فرزندم سیّد مرتضی؛ علم‌الهدی است.

اشتغالات اجتماعی و دل مشغولی‌های تحصیلی و علمی، شیخ را از فتوحات معنوی غافل نساخته بود. هر روز که می‌گذشت شکوفایی اخلاقی و عطر ملکوتی بر شاخسار وجود این فقیه فرهیخته بیش‌تر و افزون‌تر می‌گردید.

صدقات بسیار، خشوع و خضوع فراوان، روزه‌ها و نمازهای بی‌شمار و ساده پوشی شیخ اثری ژرف در دیدگان دوست و دشمن گذارده بود. هم رنگی او با اقشار کم درآمد و فقیر جامعه و دوری گزیدن از دنیای فانی موجب آرامش نفس و اطمینان خاطر آن فرزانه‌ی والا گوهر شده بود؛ به‌طوری که رسیدن به قله‌ی تکامل و تهذیب نفس برای او آسان شده و ارجمندی شخصیّت شیخ را پدید آورد. سخنان و دستورالعمل‌های شیخ نه تنها «نسخه‌ای کارآمد»، بلکه «دارویی شفابخش» حساب می‌شد و نورانیّتی ویژه با خود داشت. از تأثیر کلام شیخ و تربیت اخلاقی وی همین بس که «ابوالقاسم علی» فرزند شیخ راه روشن و نورانی پدر را ادامه داده و صاحب شخصیّت قابل توجهی در جامعه‌ی شیعی به حساب آمده است.

## در عرصه‌ی تدریس و تألیف

جاذبه‌ی فوق‌العاده و پشت‌کار فراوان شیخ مفید موجب جذب شاگردان بسیاری به حوزه‌ی درس وی گردید و باعث تألیف آثاری گران‌بها و ارزشمند شد.

این عالم فهیم و بلند همت با احاطه و تسلطی اندیشمندانه پای به میدان نبرد علمی فرهنگی گذارد و با استفاده از مبانی علم کلام و اصول فقه، راهی هموار و روشن در بحث و استدلال بر روی شیعیان گشود.

از یک سو گروه بی‌شماری از دانشمندان مذاهب مختلف را تربیت نمود و مشعل‌های فروزانی چون سیّد مرتضی، سیّد رضی، شیخ طوسی، نجاشی و ده‌ها نفر دیگر را تحویل حوزه‌های علمی و دینی داد و از سوی دیگر قلم به دست گرفت و با این سلاح برق‌آسا و ژرف، تحوّلی ایجاد کرد.

اصول فقه را با سبکی شیوا و دل‌پذیر فراهم آورد، علم کلام را از غنای بیش‌تری برخوردار کرد و در اصول دین و عقاید، موضوعات خاصی چون اثبات امامت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را از

قرآن به طور بسیار نفیس تدوین نمود.

قلم روان و دل‌پذیر این شیخ اندیشمند بود که غیبت امام زمان علیه‌السلام را زیبا توضیح داد و تاریخ زندگانی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را در کتاب‌های گوناگونی ـ چون ارشاد و جَمَل ـ به رشته‌ی تحریر درآورد.

نخستین روزهای رمضان ۴۱۳ هجری آغاز شده بود که غبار غم سراسر دل‌های پاک را فرا گرفت. شهر بغداد جامه‌ی سیاه به تن کرد، و رودهای مصیبت و اندوه از گوشه و کنار، سیل ماتم و عزا به سوی میدان شهر روانه ساخت. هشتاد هزار نفر سوگوار اشک یتیمی ریخته و عاشورایی دیگر در ماه رمضان به پا کردند.

پیکر شیخ مفید بر دستان انبوه خلایق تشییع شد و همگان به امامت سیّد مرتضی بر او نماز گزاردند. ساعاتی بعد بدن آن فرزانه‌ی آسمانی در کاظمین دفن شد.



عکس نمادین

## صاحب جواهر (۱۲۰۰-۱۲۶۶ هـ . ق)

در سال ۱۲۰۰ ق. فرزندی در خانه‌ی شیخ محمدباقر نجفی به دنیا آمد که او را محمد حسن نامیدند.

نیاکان محمدحسن از اصفهان به نجف اشرف هجرت کرده بودند.

هنوز کودکی بیش نبود و تازه خواندن و نوشتن را فراگرفته بود که وارد حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف شد. دروس مقدمات و سطح را به سرعت گذراند و در نوجوانی به درس خارج فقه و اصول راه یافت.

محمدحسن سالیان دراز در عالی‌ترین سطح دروس حوزه‌ی علمیه، در درس آیت‌اللّه شیخ جعفر کاشف الغطا، آیت‌اللّه سیدمهدی بحر العلوم، آیت‌اللّه سید جواد عاملی و آیت‌اللّه شیخ

موسی کاشف الغطا شرکت کرد و با پشت‌کار و نبوغی که داشت توانست در ۲۵ سالگی به درجه‌ی اجتهاد نایل آید و نگارش کتاب بی‌همتای «جواهر الکلام» را آغاز کند. شیخ سپس به تدریس علوم دینی همت گذارد.

حوزه‌ی علمیه‌ی نجف به برکت تدریس صاحب جواهر رونق تازه‌ای گرفت. شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد:

«صاحب جواهر این امتیاز را نیز بر دیگر عالمان داشت که عموم شاگردانش از علمای بزرگ و سرشناس بودند و در محضر درس او جمع فراوانی تربیت شده، در گوشه و کنار جهان پخش گردیدند و بعد از او مقام مرجعیت یافتند و بر کرسی فتوا نشستند که عدد آنان زیاد و شمارش آنان کار مشکلی است.»

## ولایت فقیه

ولایت فقیه از دیرباز در حوزه‌های علمیه‌ی شیعه مطرح بوده و اصل ولایت فقیه نزد همه‌ی فقها مسلم است، اما در محدوده‌ی اختیارات فقیه اختلاف است. صاحب جواهر درباره‌ی ولایت فقیه می‌نویسد:

«اگر ولایت عامه‌ی فقیه نباشد، بسیاری از کارهای مربوط به شیعیان معطل می‌ماند.»

ایشان علمایی را که درباره‌ی ولایت فقیه تردید دارند به سختی مورد نکوهش قرار داده و می‌نویسد:

«این افراد طعم فقه را نچشیده و از فرمایش ائمه علیهم‌السلام چیزی نفهمیده‌اند.»

ساختن گل‌دسته برای مسجد کوفه، احداث وضوخانه و مکانی برای سکونت خادمان مسجد سهله، بنای ساختمان حرم حضرت مسلم بن عقیل (س) و حرم هانی بن عروه (س) در کوفه از کارهای عمرانی صاحب جواهر است.

وی لباس‌های بسیار تمیز می‌پوشید و ظاهری بس آراسته داشت. بسیار قانع، فروتن و شکیبا بود. به شاگردانش احترام خاصی می‌گذاشت و طلبه‌های کوشا و با استعداد را گرامی می‌داشت. روزی در وسط درس به امتیاز چهار تن از شاگردانش تصریح کرد؛ کاری که از استادان و مراجع تقلید کم‌تر رخ می‌دهد. آن چهار نفر عبارت بوده‌اند از: ۱ ـ حاج ملا علی کنی ۲ ـ شیخ عبدالحسین، معروف به شیخ العراقین ۳ ـ شیخ عبدالرحیم بروجردی ۴ ـ شیخ عبداللّه نعمت عاملی.

او تلاش دیگران را می‌ستود و آنان را تشویق می‌نمود. زمانی «ازری» شاعر عرب قصیده‌ی بسیار زیبایی در مدح اهل‌بیت می‌سراید که به قصیده‌ی «هانیه» مشهور است. صاحب جواهر در مقام قدردانی از او می‌گوید: آرزو دارم قصیده‌ی «هانیه»ی ازری در نامه‌ی عمل من نوشته شود و کتاب «جواهر» من در نامه‌ی عمل او.

## انتخاب اصلح

اواخر ماه رجب ۱۲۶۶ ق. بود و صاحب جواهر در بستر بیماری بود که دستور داد علمای

بزرگ نجف نزد او بیایند. همه با چهره‌ای غمناک از مریضی مرجع تقلید شیعیان، حاضر شدند. صاحب جواهر نگاهی به حاضران انداخت و گفت:

ـ شیخ مرتضی کجاست؟

ـ نیامده است.

ـ بگویید بیاید.

شیخ انصاری را یافتند و پیغام ایشان را به او رساندند. شیخ انصاری به محضر استاد شرف‌یاب شد. استاد به او فرمود:

ـ در چنین وقت حساسی ما را رها می‌کنی؟

شیخ انصاری گفت: رفته بودم مسجد سهله برای بهبود حال شما دعا کنم.

صاحب جواهر فرمود:

زمام امور دینی را که به من مربوط می‌شود، بعد از خودم به شما می‌سپارم و این امانتی الهی است در نزد شما و پس از من، شما مرجع تقلید شیعیان خواهید بود. سعی کنید زیاد جانب احتیاط را نگیرید. احتیاط زیاد، زحمت است. دین اسلام، دین جامع و سهل است.

روز اول شعبان ۱۲۶۶ ق. فرا رسید. جواهر بی‌نظیر شیعه، فقیه بلند آوازه، آیت‌اللّه شیخ محمدحسن نجفی نفس‌های آخر عمر را می‌کشید و شهادتین را بر زبان جاری می‌ساخت. او عمری در راه اسلام زحمت کشیده بود و اینک می‌رفت تا به سوی ملکوت پر بگشاید.

هنگامی که آفتاب به وسط آسمان رسید، آفتاب عمر صاحب جواهر غروب کرد. شیعیان غرق در عزا شدند و تشییع جنازه‌ی با شکوهی برگزار شد. پیکر پاکش را در مقبره‌ای که خودش جنب مسجدش آماده کرده بود به خاک سپردند.



## صدر، امام موسیٰ
## (۱۳۰۷ ـ ۱۳۵۷ هـ. ش مفقودالاثر)

«سیدموسی صدر» در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۰۷ ش. و در عصر حکومت فرعونی در شهر قم دیده به جهان گشود.

پدر وی آیت‌اللّه العظمی سیدصدرالدین صدر در زمان تحصیل خود در نجف اشرف حرکت‌های مترقی و نوجویانه را در عراق رهبری می‌کرد. نام او هنوز با نهضت ادبی آن کشور همراه است. وی پس از مهاجرت به ایران در شهر مقدس مشهد سکونت گزید. اندکی بعد به دعوت مرجع عالی‌قدر و بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم،

فرزانه‌ی دوراندیش حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، به منظور معاونت و جانشینی ایشان به شهر قم هجرت کرد و پس از سال‌ها تلاش و خدمت، در همان‌جا دارفانی را وداع گفت.

شهید والامقام و اندیشمند بزرگ اسلامی آیت‌اللّه سیدمحمدباقر صدر، پسر عمو و شوهر خواهر سیدموسی بود. وی رهبری انقلاب عراق را به عهده داشت و در پی مبارزه‌ی پی‌گیر با حکومت بعثی و پشتیبانی از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی رضوان‌اللّه‌علیه همراه خواهرش «بنت الهدی» که او نیز یکی از مبارزان و نویسندگان فرزانه‌ی عراق بود، زیر شکنجه‌ی صدام خون‌خوار، به شهادت رسید.

اجداد پدری سیدموسی را بیش‌تر عالمان تلاش‌گر و مجاهدان سخت‌کوش تشکیل می‌دهند که هر یک در عصر خود طلایه‌دار رهایی مردم از ظلم و جهل و مبشر نور و معرفت بوده‌اند. سید موسی از ذریه‌ی پیامبر اسلام و فرزند پاکی از خاندان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به شمار می‌آید. وی با ۳۳ واسطه‌ی درخشان از طرف پدر به جدش امام هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام پیوند می‌خورد.

**ورود به حوزه و دانشگاه**

هر چند وی هم‌پای گذراندن درس‌های دبستان و دبیرستان به دروس حوزوی نیز اشتغال داشت؛ امّا شروع به تحصیل تمام وقت او در حوزه‌ی علمیه‌ی قم از سال ۱۳۶۰ ق. مقارن ۱۳۲۰ ش. آغاز شد. تحصیلات حوزوی سید موسی در قم بیش از یک دهه به طول انجامید. وی پس از گذراندن دوره‌ی مقدمات و سطح متوسط و عالی، در درس خارج فقه و اصول و فلسفه‌ی استادان نامی و بزرگ حوزه شرکت جست.

او در کنار تحصیل و تدریس درس‌های حوزه، برای ورود به دانشگاه در آزمون کنکور سراسری شرکت می‌جوید و پس از موفقیت در دانشکده‌ی حقوق تهران مشغول تحصیل می‌شود و در نهایت به اخذ درجه‌ی لیسانس حقوق اقتصادی نایل می‌آید.

وی هم‌چنان از روح بلند و استعداد سرشار خود کمک می‌گیرد و علاوه بر تسلط کامل به دو زبان فارسی و عربی، به فراگیری زبان‌های فرانسه و انگلیسی همت می‌گمارد و در این راه نیز پیروز و سربلند بیرون می‌آید. او فرصت‌های طلایی دوران جوانی را به آسانی از دست نمی‌دهد و از لحظه‌های هر چند کوتاه آن استفاده‌های بلند و پایدار می‌کند. وی در سال ۱۳۳۲ ش. پدر گران‌قدر خود را از دست می‌دهد. در همان سال از قم هجرت آغاز کرده، وارد حوزه‌ی علمیه‌ی نجف می‌شود.

سید موسی‌صدر در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف نیز همانند قم، در میان دوستان هم‌درس و هم‌بحث خود هم‌چنان برتری علمی خویش را حفظ نمود و با نبوغ و استعداد حیرت‌انگیز خود همه را به شگفتی و غبطه واداشت؛ به طوری که

هرگاه دوستان هم‌سطح در محافل علمی و در جلسات درس و بحث با گفتار محکم وی مواجه می‌گشتند، بی‌اختیار شیفته‌ی قدرت علمی و اندیشه‌ی وی می‌شدند.

بزرگان و مراجع تقلید نجف نیز برای شخصیت جامع و کامل وی احترام خاصی قایل بودند و با چشم عظمت و امید به او نظر می‌کردند، حتی برخی از آنان که در درس خود اجازه‌ی اشکال به هیچ کس نمی‌دادند، به نشان تجلیل از شخصیت سیدموسی صدر به گفتار و ایرادهای او با دقت تمام گوش فرا می‌دادند.

همه‌ی این‌ها حکایت از آن داشت که او به درجه‌ی والای اجتهاد نایل آمده است، ولی نه آن اجتهاد مرسومی که بسیاری از آن بهره داشتند، بلکه اجتهاد وی نشأت گرفته از فقه سنتی و الهام یافته از اجتهاد جواهری بود که او را همانند «محقق اردبیلی»ها و «شیخ انصاری»ها، فقیهی زمان شناس، آگاه و درد آشنای دوران کرده بود. او علاوه بر داشتن ملکه‌ی خلوص، تقوا و زهد که برای هر مجتهد ضروری است، دارای زیرکی، هوش و فراست فراوانی بود که به وی توان آن را می‌داد تا رهبری و هدایت جامعه‌ی بزرگ اسلامی را بر عهده بگیرد.

## آغاز هجرت

سیدموسی در سر هوای زیارت داشت؛ زیارت کانون‌های عشق و عاطفه‌ی خفته در عراق، «عتبات عالیات». این در حالی بود که از رحلت جان‌سوز مجاهد بزرگ سید عبدالحسین شرف‌الدین حدود دو سال می‌گذشت. هنوز مردم لبنان سر و سامان نیافته بودند و به دنبال یافتن رهبری مجاهد و آگاه لحظه شماری می‌کردند. آن‌ها هر چند گاهی با سید موسی تماس می‌گرفتند و در این اواخر نیز با ارسال نامه‌ای به طور رسمی از وی برای سفر به لبنان دعوت به عمل آورده بودند. از طرف دیگر در همین زمان نامه‌ی دیگری از سوی رهبر شیعیان جهان، آیت‌الله بروجردی، به سید موسی صدر رسید و آن عالم درد آشنا ایشان را برای قبول آن مسؤولیت خطیر مکلّف کرد.

همه‌ی این‌ها نشان می‌داد که دیگر عذری برایش باقی نمانده و از هجرتی ناگزیر گریزی نبوده است. از این رو مسافرت به عراق را نمی‌توان تنها یک سفر زیارتی نامید، زیرا او به دنبال این سفر، سری به کشور لبنان زد تا از نزدیک با مردم سخن گوید و با موقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها بیش از پیش آشنا شود و آن وقت تصمیم نهایی خود را در مورد ماندن در آن کشور، بگیرد.

سید موسی صدر پس از زیارت عتبات عالیات، در زمستان سال ۱۳۷۹ قمری مطابق با سال ۱۳۳۸ ش. نخست برای یک بازدید ۳۰ روزه وارد کشور لبنان شد. ولی پس از بررسی اوضاع آشفته‌ی آن کشور و مشاهده‌ی نابسامانی‌های شیعیان و مسلمانان جنوب، به شدّت احساس وظیفه نمود و بر خلاف میل

باطنی خود تصمیم به ماندن گرفت.

سیدموسی صدر پس از ورود به کشور لبنان، شهر «صور» را برای ایفای مسؤولیت بزرگ خود انتخاب کرد و در مسجد جامع آن به اقامه‌ی نماز جماعت مشغول گردید. او با مطالعه‌ی دقیق اوضاع، به خوبی دریافت که ریشه‌ی اصلی همه‌ی این گرفتاری‌ها فقر فرهنگی و اقتصادی است. از این رو، با یک برنامه‌ریزی اساسی نخست به جنگ فقر فرهنگی رفت و علاوه بر ایراد سخنرانی، تشکیل کلاس‌های منظم در دبیرستان‌ها و مراکز فرهنگی و هنری دیگر، با جوانان روشن‌فکر آن سامان ارتباط نزدیک برقرار نمود.

وی با سخن رسا و روشن‌گرانه‌ی خود، پوچی فرهنگ غرب و مادّی‌گری را برای آنان توضیح داد و با الهام از قرآن، سنت و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام منطق اسلام را به مثابه‌ی قوی‌ترین و پر محتواترین منطق روز معرفی کرد. جوانان که تا آن روز ندیده و باور نمی‌کردند که یک روحانی و رهبر مذهبی این چنین با سیمایی گشاده در برابر آن‌ها مانند پدری مهربان سخن بگوید، شیفته‌اش شدند. به علاوه آن‌ها به قدری از معارف اسلام و تشیّع فاصله داشتند که نمی‌توانستند قبول کنند این سخنان از منابع دین مقدس اسلام و تشیّع گرفته شده است.

سید موسی هر چند که در شهر صور سکونت داشت، هفته‌ای دو روز برای سخنرانی در دبیرستان عاملیه به بیروت سفر می‌کرد و دبیران و دانش‌آموزان آن‌جا را نیز از سرچشمه‌ی زلال شریعت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله سیراب می‌نمود و با گفتار و کردار دل‌پسند خود همه را بی‌اختیار شیفته‌ی معارف الهی و مکتب امامان معصوم علیهم‌السلام می‌کرد.

مردم شیعه‌ی لبنان که جمعیت اکثر آن کشور را تشکیل می‌دادند، احتیاج به مرکز سازماندهی قانونی برای خود داشتند تا از حقوق طبیعی و شخصیت انسانی آنان به خوبی حراست نماید.

سید موسی صدر برای گرفتن حقوق قانونی شیعیان رهسپار بیروت شد و مبارزه‌ی وسیعی را در این خصوص آغاز نمود. وی تمام نیروی خود را به کار گرفت تا یک مجلس قانونی برای شیعیان آن کشور تشکیل دهد. در حرکت نخست، موضوع را به طور جدی با شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مذهبی شیعه و غیرشیعه‌ی لبنان در میان گذاشت و هدف خود از تأسیس این مرکز را برای آنان توضیح داد. در این میان مخالفت‌ها و کارشکنی‌هایی از طرف دولت‌های عربی و برخی از شخصیت‌های داخلی آغاز گردید، ولی او هیچ وقت از پای ننشست و به تلاش‌های پی‌گیر خود ادامه داد.

بر خلاف کارشکنی‌ها و مخالفت‌های گوناگون، سرانجام تلاش‌های مخلصانه‌ی سید موسی صدر به نتیجه رسید و نمایندگان شیعیان در مجلس شورای لبنان، به پیشنهاد وی طرح قانونی را تقدیم مجلس کردند که در روز سه‌شنبه ۶ صفر ۱۳۸۷ ق. به تصویب مجلس و امضای

رییس جمهور لبنان رسید.

براساس این طرح قانونی شیعیان اجازه داشتند مجلسی را به نام «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» برای دفاع از حقوق حقه‌ی خود تأسیس نمایند. پس از گذراندن مراحل قانونی، در تابستان سال ۱۳۸۹ ق. مجلس اعلای شیعیان در لبنان به طور رسمی و قانونی شروع به فعالیت کرد و باز با دست‌های پر توان سید موسی صدر صفحه‌ی درخشان دیگری بر مبارزات تاریخی مردم شیعه‌ی لبنان اضافه شد.

**سازمان «جنبش مستضعفان»**

سید موسی صدر شخصیتی بود که ده‌ها سال از زمان خود جلوتر بود و حوادث و مشکلات را قبل از وقوع شناسایی کرده، در پی علاج و پیش‌گیری برمی‌آمد. او در مدت چند سال اقامت خود در لبنان به این نتیجه رسیده بود که جوانان این کشور زمینه‌های مساعدی برای فداکاری در راه تحقق آرمان‌های مقدس اسلامی دارند؛ از این رو برای سازماندهی، تربیت و تشکل نیروهای بالقوه‌ی آنان و آگاهی هر چه بیش‌تر و بهتر جوانان از جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی، اقدام به تأسیس سازمانی به نام «حرکة المحرومین» نمود، تا برای مبارزه‌ی اساسی با دشمنان اسلام در منطقه، از نیروهای کارآمد، با ایمان و جان بر کفی برخوردار باشد.

شهید بزرگ دکتر مصطفی چمران که از طرف امام موسی صدر به مسؤولیت سازماندهی این جنبش منصوب شده بود چنین می‌نویسد:

«... شیعیان فوج فوج وارد این نهضت می‌شدند؛ احزاب را رها می‌کردند و به این سازمان می‌پیوستند. سازمانی مکتبی و براساس ایدئولوژی اسلامی، براساس خط علی و حسین علیهما‌السلام... . نمی‌خواستیم سازمان به صورت دکان درآید و هر کس و ناکس و با هر فکر غلطی وارد آن شود و خدای نکرده حزبی دیگر مثل احزاب فاسد لبنانی به وجود آید که کارشان دروغ و تهمت و کار چاق کنی و خوردن اموال مردم و حکومت و تقسیم منافع است. از همان اول تأکید کردیم که ما ایجاد حرکت کرده‌ایم نه حزب، و حرکت از مبارزه با نفس و تربیت نفس و اخلاق شروع می‌شود...»

**سازمان نظامی «اَمَل»**

پس از آنکه سازمان‌های اداری، تشکیلاتی و عقیدتی با موفقیت کامل راه‌اندازی شد و با استقبال پرشور مردمی روز به روز پایه‌هایشان استوارتر گردید، نوبت به مرحله‌ی سوم سازماندهی رسید. در آن زمان احزاب و گروه‌های چپ‌گرا و راست‌گرا هر کدام برای خود ارتشی کوچک تشکیل داده، برای تحقق آرمان‌های حزب متبوع خود، هر چند گاهی از آن استفاده می‌کردند. این ارتش‌ها غالباً چون از انگیزه و آرمان دینی و مذهبی تهی بودند در برابر تهدیدات نظامی کشورهای بیگانه، از کارآیی لازم برخوردار نبودند، به همین علت امنیت مرزهای

کشور لبنان به آسانی آسیب‌پذیر می‌شد.

برای از بین بردن چنین حالتی، و در پی ایجاد امنیت داخلی و خارجی کشور لبنان، تأسیس یک سازمان نظامی قوی، ضروری به نظر می‌رسید؛ سازمانی که افراد آن با داشتن آگاهی‌های سیاسی، مذهبی و نظامی، پاسدار مرزهای عقیده و نظام باشند. از این تاریخ بود که پایه‌های یک سازمانی نظامی به نام «افواج مقاومت لبنان» (اَمَل) پی‌ریزی گردید.

به طور کلی خط مشی اساسی و دورنمای فعالیت‌های امام موسی صدر در طول اقامت وی در لبنان را می‌توان در عنوان‌های زیر خلاصه کرد:

۱ ـ جانب‌داری از اصل هم‌زیستی صلح‌آمیز فرقه‌های مذهبی و طایفه‌ای چندگانه‌ی کشور لبنان و مبارزه با تلاش‌های مذبوحانه در جهت تجزیه‌ی کشور.

۲ ـ حراست از اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز لبنان و فلسطین و حمایت همه جانبه از انقلاب فلسطین و مردم آواره‌ی آن.

۳ ـ تلاش برای رفع هرگونه اختلاف، و کوشش در پی تحقق اصلاحات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

۴ ـ مردود شمردن هرگونه تعصبات فرقه‌ای و مذهبی و دوری از جنگ و ستیز فرقه گرایانه.

۵ ـ ارج نهادن به اصل دفاع از خویشتن برای هر گروه، دسته و افراد.

۶ ـ مبارزه‌ی مداوم با دولت غاصب اسرائیل.

۷ ـ مبارزه با هر گونه تجاوز خارجی به کشور لبنان.

۸ ـ تلاش در جهت جلوگیری از احتمال سرکوبی انقلاب فلسطین.

در این‌جا به خصوصیات اخلاقی و برجستگی‌های روحی امام موسی‌صدر پرداخته می‌شود تا رمز موفقیت و پیروزی وی بیش از پیش آشکار گردد:

### ساده‌زیستی

او در اوج عظمت و منزلت بود و بالاترین قدرت سیاسی و مذهبی را در دست داشت و بر قلوب میلیون‌ها انسان در کشورهای مختلف ـ اعم از شیعه، سنی و مسیحی ـ حکومت می‌کرد. بزرگی شخصیت او همه‌ی صاحب‌منصبان ظاهری را به کرنش و کوچکی وا می‌داشت.

با همه‌ی این‌ها او هنوز در نظر خود همان طلبه‌ی ساده بود. در برخورد با وی هیچ احساس نمی‌شد که وی رییس «مجلس اعلای شیعیان لبنان» است و آن همه عاشق و جان‌باخته و طرف‌دار دارد. با همه‌ی فعالیت‌های زیادی که در اجتماع داشت در انجام امور خانه چون پخت و پز، شستن لباس و اموری از این قبیل به خانواده کمک می‌کرد.

### همراه با مردم

کوچه پس کوچه‌های شهرها و قصبات سراسر لبنان یک صدا شهادت می‌دهند که امام

موسی صدر همیشه در کنار مردم می‌زیست، به دیدار آن‌ها می‌رفت، با مهربانی و تواضع فراوان با آنان صحبت می‌کرد و به سخنان هر یک گوش می‌داد. عشق به توده‌ی مردم از چشمان پر فروغ وی همیشه موج می‌زد. او می‌گفت:

«... جای من اکنون در میان شماست، پایگاه من در قلب‌های شماست. قدرت من به دستان شماست، حافظ و نگه‌دار من چشمان شما هستند، برنامه‌های من به دست شما اجرا خواهند شد، هیچ کس و هیچ چیزی را در این دنیا بر شما ترجیح نخواهم داد...»

چهار بار دشمنان و مزدوران آن‌ها نقشه کشیدند تا وی را ترور کنند، ولی هیچ وقت موفق نگردیدند. در یکی از این عملیات ناموفق چند جوان شیعه‌ی عضو حزب کمونیست «جبهه‌ی شعبیه» به رهبری «جرج حبش» که فریب خورده و مأموریت یافته بودند تا امام موسی صدر را به شهادت برسانند، با «آرپی جی» بر سر راه وی کمین می‌کنند تا ماشین او را هدف قرار دهند، اما به خواست خدا، امام موسی صدر مدتی زودتر از همان راه گذشته بود.

پس از گذشت ساعاتی از این حالت، جوانان امل منطقه را محاصره کرده و آن‌ها را دستگیر می‌کنند و همه به مأموریت خود اعتراف می‌نمایند. سپس آنان را به حضور امام موسی صدر می‌برند. او نیز بلافاصله دستور آزادی آنان را صادر می‌کند.

## مرد صلح و دوستی

امام موسی صدر با پیروان ادیان و مذاهب، روابط صمیمانه‌ای داشت. پیش از ورود وی به لبنان، میان مسیحیان و مسلمانان آن کشور بر اثر اختلافات موجود شکاف بزرگی پدید آمده بود و هر روز که می‌گذشت با نقشه‌های دشمنان، این جدایی عمق بیش‌تری می‌گرفت. او پس از آمدن به این ناحیه مصمم شد با تلاش و استقامت خود این فاصله را از میان این دو طایفه‌ی بزرگ دینی بردارد و آن‌ها را با هم‌دیگر دوست و مهربان سازد.

وی در مراسم جشن و سوگواری هم‌وطنان مسیحی شرکت می‌کرد و در غم و شادی آنان خود را سهیم می‌دانست. در کلیساهای آنان حاضر می‌شد و معاشرت دوستانه‌ای با آن‌ها داشت. بدین ترتیب در مدت کوتاهی این برخوردهای سنجیده، موجب گشت که جامعه‌ی مسیحیان یک پارچه شیفته‌ی امام موسی صدر شوند، به طوری که مکرر از وی دعوت به عمل می‌آوردند تا در مراسم دینی و مذهبی آنان شرکت جسته، برای آنان سخنرانی کند.

نزدیک به بیست سال تلاش مداوم و حیرت‌انگیز امام موسی صدر در لبنان، تحول عجیبی را در خاورمیانه پدیدآورد. وی علاوه بر فعالیت‌های در لبنان مسافرت‌های بسیاری به کشورهای آفریقا، مصر، اروپا و... انجام داد و با شرکت در کنگره‌های مختلف اسلامی با مسلمانان دنیا و رهبران دینی، مذهبی و سیاسی آنان ارتباط

فکری برقرار کرد. او با سخنرانی‌های جذاب و روشن‌گرانه‌اش در دل اکثر توده‌های مردم کشورهای اسلامی و غیر اسلامی به طور شگفت‌آوری برای خود و افکار و اندیشه‌هایش جای باز کرد و در تلاش بود تا شالوده‌ی یک حکومت و امت واحده‌ی اسلامی را در سرتاسر جهان پایه‌ریزی کرده، مسلمانان را از چنگال استعمارگران غارت‌گر رهایی بخشد. این درست در حالی بود که صدای نسیم صبح رهایی (انقلاب اسلامی ایران) از کوچه‌های ماتم گرفته‌ی شهر نجف به آسمان بلند شده بود و مردم ایران و مسلمانان جهان را به طلوع خورشیدی بی‌غروب بشارت می‌داد و منشأ همه‌ی گرفتاری‌های ملل مسلمان و محروم را سه دولت ستم‌گر آمریکا، روسیه و انگلیس معرفی می‌کرد.

وقتی این ندای شورانگیز در سرتاسر جهان طنین افکند، امام موسی صدر جزو نخستین شخصیت‌هایی بود که به دعوت این صدای آشنا پاسخ مساعد داد و در ضمن مقاله‌ای در اوایل شهریور ۱۳۵۷ ش. (یک هفته قبل از ناپدید شدن) در روزنامه‌ی «لوموند» به طور رسمی از انقلاب اسلامی به عنوان ادامه‌ی حرکت انبیا نام برد و امام خمینی رضوان اللّه علیه را یگانه رهبر بزرگ این انقلاب، به دنیا معرفی کرد.

در این زمان بود که سردمداران دنیای غرب و شرق به‌شدّت غافلگیر شده، هراس و اضطراب بر وجودشان مستولی گشت. پشتیبانی امام موسی صدر ـ به مثابه‌ی یک شخصیت موجّه و صاحب نفوذ در منطقه ـ از حرکت و انقلاب امام خمینی، مشکلی بسیار جدی بود که دشمنان به هیچ وجه نمی‌توانستند از کنار آن به سادگی بگذرند. آن‌ها به روشنی می‌دانستند که اگر بازوان پرتوان امام موسی صدر با مشت‌های گره خورده‌ی امام خمینی همراه شود، دیگر هیچ فرصتی برای ادامه‌ی حیات و اجرای سیاست‌های شوم و توسعه‌طلبانه‌ی آنان در منطقه وجود نخواهد داشت. این بود که باز به روش‌های شیطانی خود روی آوردند. آن‌ها چندین بار به کمک نوکران خویش در لبنان، اقدام به ترور امام موسی صدر کردند، ولی در هر بار رسوا و ناکام شده، تیرشان به سنگ خورد.

به‌ناچار نقشه‌ی دیگری کشیدند و تصمیم گرفتند تا به دست یکی دیگر از ایادی نقاب‌دار خویش در منطقه، وی را از دست امت اسلامی گرفته و منطقه را از وجود پر توان و ثمربخش او برای همیشه تهی سازند. بعضی از دولت‌های مرتجع یا به‌ظاهر انقلابی هم که وجود پُر قدرت امام موسی صدر در منطقه را یکی از بزرگ‌ترین عوامل سقوط خود در آینده می‌دانستند، دست همکاری به این ایادی سپردند و در نهایت همه‌ی دستگاه‌های جاسوسی و امنیتی دشمنان در منطقه و جهان، دست به دست هم دادند تا این بزرگ مرد را از صحنه خارج سازند.

**آدم‌ربایی**

از نخستین روزهای جای‌گزین شدن امام

موسی صدر در لبنان، دولت و رهبر لیبی یکی از سر سخت‌ترین دشمنان وی به شمار می‌رفت. در مرداد ماه ۱۳۵۷ هـ . ش امام موسی صدر قصد سفری به کشور الجزایر داشت. به دنبال آن تماس‌هایی حاصل شد و بلافاصله از طرف دولت لیبی دعوتی رسمی از امام موسی صدر برای سفر به آن کشور به عمل آمد. روز نوزدهم رمضان وی از الجزایر وارد کشور لیبی شد.

در یکی از نشست‌ها امام موسی صدر با عقاید جنون‌آمیز قذافی که خود را «جانشین خدا در زمین» می‌خواند، به‌شدت مخالفت کرد و با شهامت، پیامدهای شوم این طرز تفکر انحرافی را به وی گوش‌زد نمود.

بعد از یک هفته اقامت در لیبی، امام موسی صدر تصمیم گرفت روز بیست و پنجم رمضان ۱۳۹۸ ق. (۹ شـــهریور ۱۳۵۷ ش / ۳۱ اوت ۱۹۷۸ م) آن کشور را به قصد لبنان ترک گوید. تا ساعت دو و سی دقیقه‌ی بعدازظهر همین روز، وی در جلوی هتل محل اقامت خود مشاهده گردیده ولی بعد از آن با دو تن از هم‌راهان خود «شیخ محمد یعقوب» و «عباس بدرالدین» ناگهان ناپدید شده است.

هنگامی که خبر ربوده شدن امام موسی صدر انتشار یافت، بی‌تابی و نگرانی جهان اسلام را فراگرفت و ملت‌هایی که کوچک‌ترین شناختی از وی داشتند به غم و اندوه فرو رفتند. مردم لبنان یک‌پارچه به هیجان درآمدند و اعتصاب سرتاسری همه جا را از تحرک باز داشت.

در این حال روزنامه‌های وابسته به دولت لیبی مانند «السفیر» در پی انحراف افکار عمومی، با تیترهای بزرگ و با آب و تاب فراوان اعلان کردند که: امام موسی صدر برای همکاری با انقلاب ایران و مبارزه بر ضد شاه مخفیانه به ایران سفر کرده است. ولی کسی به این حرف‌ها گوش نمی‌داد. اعتراض و راه‌پیمایی هم‌چنان ادامه داشت و هر روز بیش از روز گذشته بر شور و هیجان و اعتراض مردمی افزوده می‌شد.

حضرت آیت‌اللّه العظمی امام خمینی رضوان اللّه علیه پس از اطلاع از ربوده شدن امام موسی صدر به شدّت ناراحت گشته، بی‌درنگ تلگرامی بدین شرح خطاب به یاسر عرفات مخابره کردند:

بسم‌اللّه الرحمن الرحیم

«جناب آقای یاسر عرفات رییس کمیته‌ی اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین!

از سلامت جناب حجة‌الاسلام آقای سید موسی صدر رییس مجلس شیعیان لبنان هیچ گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی این جانب است. از جناب عالی تقاضا دارم که هر چه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده و این جانب را از سلامت ایشان آگاه گردانید. توفیق جناب عالی را در اهداف اسلامی خواستارم.»

### تلگراف به حافظ اسد

پس از برگزاری یکی دیگر از اجلاس‌های کنگره‌ی صمود در سوریه، امام خمینی ضمن ارسال تلگرافی به حافظ اسد رییس کنگره‌ی

صمود، خواستار تحقیق اعضای کنگره در مورد ناپدید شدن امام موسی صدر گردید. متن این پیام تاریخی بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم

«پس از اهدای سلام، این جانب از غیبت حجةالاسلام و المسلمین آقای سیدموسی صدر نگران و متأثرم. از جناب عالی تقاضا دارم که این موضوع را با سران کشورهایی که در قضیه‌ی فلسطین اجتماع کرده‌اند، در میان گذارید و اهتمام آنان را جلب نمایید. ما و ملت ایران در این عصر، گرفتار رژیمی هستیم که با اتکا به پشتیبانی آمریکا، ملت را در آتش دیکتاتوری و کشتارهای دسته جمعی و سلب همه‌ی آزادی‌ها می‌سوزاند. ما از شما سران دولت‌های اسلامی برای رهایی ملت بی‌پناه ایران کمک می‌خواهیم. برادران مسلمان شما در زیر چکمه‌ی دژخیمان شاه خرد شده‌اند و حکومت نظامی که در اکثر شهرستان‌های مهم ایران برپاست، ملت را به جان آورده است. از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌شود: «کُلُّکُم رٰاعٍ وَ کُلُّکُم مَسئُولٌ عَن رَعیَّتِهِ» همه‌ی افراد و از جمله شما سران دولت‌های اسلامی که قدرت دفاع از ملت مظلوم ما را دارید مسئول هستید.»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمینی



## صدر، شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر

**(۱۳۵۳-۱۴۰۰ هـ. ق)**

سیّدمحمد باقر صدر در ۲۵ ذیقعده‌ی ۱۳۵۳ ه. ق در شهر مقدس کاظمین دیده به جهان گشود. اجدادش همه از عالمان دین بودند: پدرش سیدحیدر که جوان‌مرگ شد، پدربزرگش آیت‌الله العظمی سیداسماعیل صدر که یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعه در نیمه‌ی اول قرن چهارده اسلامی بود و در سال ۱۳۳۸ ق. وفات کرد. دیگر اجدادش که شاخه‌هایی سرسبز و پربار از شجره‌ی پربرکت «خاندان صدر» و از تبار غیرتمند و پاک امام کاظم علیه السلام بوده‌اند و در سرزمین ایران، لبنان و عراق از پاسداران فرهنگ و اندیشه و دانش و دین به‌شمار می‌رفته‌اند.

برادر بزرگ و معلّمش سیداسماعیل نیز از

علما و مجتهدان پر تلاش و جوان نجف بود که در سال ۱۳۸۸ ق. در چهل و هشت سالگی در گذشت.

خواهرش «آمنه بنت الهدی صدر» یکی از زنان دانشمند، شاعر، نویسنده و معلم فقه و اخلاق بود که در مسیر جهاد و مبارزه، با برادرش سیدمحمدباقر همگام شد و سرانجام سرنوشت هر دو به شهادت و سعادت ابدی ختم گشت.

سیدمحمد باقر، از پنج سالگی به مدرسه رفت و تا یازده سالگی دوره‌ی ابتدایی را به اتمام رساند. در این دوران، نبوغ شگفت‌انگیز و استعداد سرشار خدادادی او درخشید و تعجب آموزگاران خود را برانگیخت؛ به طوری که اولیای مدرسه تصمیم گرفتند او را به مدرسه‌ی کودکان تیزهوش و نابغه بگذارند تا با هزینه‌ی دولت درس بخواند و پس از طی مراحل لازم و قانونی او را به دانشگاه‌های اروپا یا آمریکا اعزام کنند و در رشته‌های علوم جدید تحصیل کند و به کشور خود بازگردد.

او به تحصیل علوم دینی و پرداختن به رشته‌ی کار پدرانش گرایش داشت و از طرفی مادر و برادر بزرگش رضایت ندادند که او با پول دولت وابسته به غرب و دست‌اندرکاران خود باخته‌ی آموزش و پرورش آن روز عراق، درس بخواند...

بالاخره با راهنمایی دو دایی فقیه و دانشمندش آیت‌اللّه «شیخ محمد رضا آل یاسین» و آیت‌اللّه «شیخ مرتضی آل یاسین» به فراگیری دروس حوزوی و علوم دینی پرداخت.

در سال ۱۳۶۵ ق. که دوازده ساله بود، همراه برادرش سیداسماعیل به نجف اشرف رفت تا در محضر اساتید بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی شهر امامت، به تحصیلات عالی بپردازد. او دوره‌ی عالی فقه و اصول را نزد مرحوم آیت‌اللّه العظمی سیدابوالقاسم خویی و مرحوم آیت‌اللّه شیخ محمدرضا آل یاسین گذراند و فلسفه‌ی اسلامی (اسفار ملاصدرا) را از مرحوم «شیخ صدرابادکوبه‌ای» آموخت. در کنار آن، طی سال‌ها، فلسفه‌ی غرب و نظرات فلاسفه‌ی غیرمسلمان را به دقت مورد تحقیق و نقد قرار داد. کتاب «فلسفتنا» (فلسفه‌ی ما) گویای ابعاد گسترده‌ی اندیشه‌های فلسفی سیدمحمّد باقر صدر است.

در دیگر رشته‌های علوم، مثل حدیث، رجال، درایه، کلام و تفسیر نیز سال‌ها به تحصیل و تحقیق و مطالعه پرداخت و به کمال رسید.

**تعلیم و تربیت**

سیدمحمدباقر از بیست سالگی با تدریس کتاب «کفایة الاصول»، تعلیم و تربیت طلاب جوان را آغاز کرد. از بیست و پنج سالگی به تدریس خارج اصول و از بیست و هشت سالگی به تدریس دوره‌ی خارج فقه براساس کتاب «العروة الوثقی» پرداخت. بعدها فلسفه و تفسیر قرآن نیز تدریس می‌کرد. او در طول نزدیک به سی سال تدریس و تعلیم، شاگردانی جوان،

محقق، پرشور، متقی متفکر، آگاه، مجاهد و سیاست‌مدار تربیت کرد که هر یک از آن‌ها بعدها پرچم‌دار نشر علم و فرهنگ و آیین جهاد در راه خدا شدند و بعد از استادشان، راه علمی، فکری و سیاسی ـ اجتماعی او را ادامه دادند.

## حمایت از امام

سیدمحمدباقر صدر، نهضت امام خمینی در ایران را روزنه‌ی امیدی برای نجات امّت اسلامی می‌دانست؛ بنابراین از آغاز نهضت اسلامی امام در سال ۱۳۴۲ ش. آن را تحت نظر داشت و از امام و حرکتش حمایت می‌کرد.

در تاریخ ۹ جمادی الثانی ۱۳۸۵، حضرت امام خمینی از تبعیدگاه ترکیه به نجف اشرف منتقل شد. ورود امام به حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، جنب و جوشی در آن ایجاد کرد. علما و روحانیون نجف درباره‌ی استقبال از امام، نظرات مختلفی داشتند. آیت‌اللّه صدر با اشتیاق تمام به همراه عدّه‌ای از علمای دیگر، در مراسم استقبال و پیشواز از امام شرکت و شاگردان و هم‌فکرانش را نیز به آن دعوت کرد... در تمام چهارده سال اقامت امام در نجف، سیدمحمّد باقر با ایشان ارتباط نزدیکی داشت و به امام عشق می‌ورزید؛ عشقی که تا آخر عمر در بین او و امام موجود بود.

## دوران مرجعیت

دوران مرجعیت آیت‌اللّه سیّدمحمدباقر صدر، پس از وفات آیت‌اللّه حکیم (۱۳۰۹ ق) آغاز شد و بسیاری از مردم عراق از او تقلید کردند.

در سال ۱۳۹۲ ق. رژیم بعث عراق، بیش از پیش از تحرک‌های ضد استبدادی حزب دعوت اسلامی و دیگر گروه‌های مبارز و مسلمان به وحشت افتاد؛ بنابراین با یورش به خانه‌های مبارزان و مجاهدان، عده‌ی زیادی را دستگیر و زندانی کرد. آیت‌اللّه صدر نیز با این‌که بیمار بود و در بیمارستان نجف بستری شده بود، تحت نظر مأموران سازمان امنیت رژیم بعث قرار گرفت. تا این‌که با اعتراض مردم و علما، سازمان امنیت دست از او برداشت.

در سال ۱۳۹۴ ق. رژیم بعث عراق، پنج تن از شاگردان و مریدان صدر را دستگیر و اعدام کرد. این گروه شهیدان، طلایه‌دار شهدای انقلاب اسلامی عراق بودند. این حادثه اثر ناگوار و سنگینی بر روح آیت‌اللّه صدر گذاشت و مدت‌ها به سختی متأثر و بیمار بود.

از حوادث مهم دیگر در دوران مرجعیت آیت‌اللّه صدر، حرکت اربعین سال ۱۳۹۷ بود. مردم نجف از قدیم هر سال در روز اربعین حسینی، مویه کنان و عزادار، با پای پیاده از نجف تا کربلا راه‌پیمایی می‌کنند. در آن سال، آیت‌اللّه صدر هر چه در توان داشت، به هیئت‌های عزادار مساعدت کرد تا مراسم شورانگیز اربعین را هر چه با شکوه‌تر برگزار نمایند. آن روز ده‌ها هزار نفر در قالب عزاداران حسینی، اعتراض خود را علیه سلطه‌ی ضد انسانی رژیم بعث عراق، اعلام

کردند.

به دنبال آن قیام تاریخی، آیت‌اللّه صدر را دستگیر و به سازمان امنیت بغداد منتقل کردند. در آن‌جا پس از بازجویی، هشت ساعت زیر شکنجه‌ی جسمی و روحی قرار دادند. آثار آن شکنجه‌ها تا آخر عمر در بدنش هویدا بود و به سختی می‌توانست از پله‌ها بالا برود.

یکی از برنامه‌های خطرناک رژیم بعثی عراق، «بعثی کردن نظام آموزش و پرورش» بود. به همه‌ی دست اندرکاران امور تعلیم و تربیت از مدارس گرفته تا دانشگاه‌ها تکلیف کردند که به حزب بعث عراق بپیوندند و برنامه‌های ضد اسلامی آن را در تمام سطوح آموزش کشور اجرا کنند... در این هنگام، آیت‌اللّه صدر در مقام مرجعیت و یگانه پرچم‌دار مبارزه با حزب کافر بعث، با صدور فتوایی، پیوستن به حزب و هرگونه همکاری با آن را تحریم کرد. این فتوا، تکلیف مردم را روشن ساخت و مردم از پیوستن به حزب و عضویت در آن پرهیز کردند.

**در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی**

آیت‌اللّه صدر، از حامیان صادق امام خمینی و انقلاب اسلامی بود. امام در پاریس بود که سیّدمحمدباقر صدر، طی نامه‌ای پشتیبانی خود را از ایشان و ملت انقلابی ایران اعلام و از مقام شهدای انقلاب، تجلیل کرد. همین فعالیت‌های او بود که ملت مسلمان عراق را به سوی حمایت از مردم ایران سوق می‌داد و رژیم آمریکایی صدام حسین ـ حاکم خون‌خوار عراق ـ و خشمگین می‌کرد. در شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که شب پیروزی شکوهمند مردم مسلمان و انقلابی ایران به رهبری امام خمینی (ره) بر طاغوت آمریکایی ـ رژیم محمدرضا پهلوی ـ بود، آیت‌اللّه صدر در مسجد جواهری نجف اشرف به منبر رفت و برای مردم مسلمان عراق از انقلاب اسلامی ایران و نقش امام خمینی در احیای اندیشه‌های دینی و اصلاح امت اسلام، سخن گفت و تکلیف مردم عراق را در برابر حکومت ضد دینی بعث، معین کرد: قیام!... قیام...

فردای آن شب، مردم عراق به دعوت رهبر خود، برای حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری امام خمینی، در بسیاری از شهرهای عراق راه‌پیمایی کردند.

از کارهای شگفت‌انگیز آیت‌اللّه صدر برای بیداری مردم عراق و آماده کردن آن‌ها برای قیام و حرکت در مقابل حکومت آن کشور، برگزاری تفسیر موضوعی قرآن بود آن هم بعد از تعطیل کردن درس خارج فقه.

در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف کم‌تر دیده شده بود که یک مرجع تقلید تفسیر قرآن بگوید، آن هم به جای درس خارج فقه، که این بیش‌تر مایه‌ی تعجب دیگران می‌شد، به طوری که برخی از شاگردان او در این باره از وی سؤال کردند و او جواب داد:

«برای من، تدریس و تألیف و تحقیق، شکل حرفه و هدف را در زندگی ندارد، بلکه ادای

وظیفه‌ی شرعی به هر نحو ممکن برای من از همه چیز مهم‌تر است.»

درس تفسیر قرآن جنب و جوشی در میان توده‌ی مردم به وجود آورده بود. حکومت ظالمانه‌ی صدام از این پدیده‌ی خجسته‌ی اسلامی، به وحشت افتاد و برای جلوگیری از هرگونه تحرک، در یک یورش وحشیانه، همه‌ی نمایندگان آیت‌اللّه صدر را در تمام شهرهای کشور دستگیر و زندانی کرد. شهید صدر روز ۱۶ رجب ۱۳۹۹ را روز اعتراض و اظهار انزجار از اعمال ظالمانه‌ی رژیم اعلام کرد. مردم به اطاعت رهبر و مرجع تقلید خود برخاستند، دست از کارهای خود کشیدند، بازارها را تعطیل کردند و برای بیعت با رهبرشان به خانه‌ی او شتافتند... همان شب آیت‌اللّه صدر دستگیر و روانه‌ی بغداد شد. در سازمان امنیت بغداد، از او خواستند که دست از پشتیبانی انقلاب اسلامی بردارد و مردم عراق را تحریک نکند. اما او شجاعانه جواب داد:

«من یک مسلمانم و در برابر سرنوشت همه‌ی مسلمانان جهان ـ و نه تنها عراق و ایران ـ مسؤولم و باید به وظیفه‌ی شرعی خود عمل کنم و وظیفه‌ی شرعی منحصر به ایران و عراق نیست. حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن هم، یک وظیفه‌ی شرعی است.»

همان روز بنت الهدی ـ خواهر ایشان ـ به ایراد سخنرانی در حرم امام علی علیه‌السلام پرداخت و از مردم خواست که به خیابان‌ها بریزند و در مقابل دستگیری آیت‌اللّه صدر، به رژیم بعثی اعتراض کنند. همین‌گونه نیز شد و رژیم برای ایجاد آرامش و جلوگیری از گسترش اعتراض مردم، مجبور شد آیت‌اللّه صدر را آزاد کند.

## صدر شهادت

روز ۱۸ رجب ۱۳۹۹، خانه‌ی آیت‌اللّه صدر و کوچه‌های اطراف آن از اول صبح تا پاسی از شب، مملو از جمعیتی بود که دیروز برای آزادی رهبرشان دست به تظاهرات اعتراض‌آمیز زده بودند و امروز آمده بودند تا بار دیگر با او بیعت کنند.

رژیم ستم پیشه‌ی صدام حسین، از تجدید پیمان امّت مسلمان عراق با مرجع و رهبرشان، سخت به وحشت افتاد و برای قطع رابطه‌ی مردم با آیت‌اللّه صدر، نیروهای امنیتی را در سر کوچه‌ی آیت‌اللّه صدر و کوچه‌های اطراف، مستقر کرد. بدین گونه محاصره‌ی نُه ماهه‌ی خانه‌ی آیت‌اللّه صدر آغاز شد.

در مدت نه ماه محاصره، رژیم با فرستادن مأموران و مزدوران خود نزد آیت‌اللّه صدر، سعی کرد او را از راهی که در پیش گرفته، منصرف کند، ولی آیت‌اللّه صدر ثابت و استوار ایستاد و همچنان از انقلاب اسلامی ایران و امام و مردم انقلابی ایران حمایت کرد و هرگز به خواسته‌های رژیم خون‌خوار صدام، گردن ننهاد. تا این‌که در بعداز ظهر گرم و سوزان روز شنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۴۰۰ (۱۶ فروردین ۱۳۵۹)، «ابوسعید» رییس سازمان امنیت نجف، با عدّه‌ای از مزدوران

امنیتی، آیت‌الله صدر را دستگیر و به سرعت از نجف به بغداد منتقل کرد. آیت‌الله صدر این بار می‌دانست که دیگر بر نخواهد گشت، چون وقتی ابوسعید جنایت‌کار گفت: «آماده باشید به بغداد برویم.» به آرامی گفت:

ـ من خیلی وقت است که آماده‌ی شهادتم.

فردای آن روز، حکومت جبار بغداد اقدام به دستگیری بنت الهدی کرد؛ چون بیم داشت مبادا بنت الهدی بار دیگر مردم را به اعتراض و تظاهرات دعوت کرده و رژیم را رسوا نماید.

برزان ابراهیم، برادر ناتنی صدام و رییس سازمان امنیت کشور، در زندان از آیت‌الله صدر خواست که فقط چند کلمه علیه امام خمینی و انقلاب اسلامی بنویسد، تا آزاد شود، وگرنه کشته خواهد شد.

آیت‌الله صدر خواسته‌ی آدم‌کش را ردّ کرد و گفت:

من آماده‌ی شهادتم، هرگز خواسته‌های غیرانسانی و ضد دینی شما را قبول نخواهم کرد و راه من همان است که انتخاب کردم...»

وقتی که مزدوران بعثی، از منصرف کردن آیت‌الله صدر و خواهرش مأیوس شدند، آن دو علوی پاک نژاد مظلوم را در روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۴۰۰ (۱۹ فروردین ۱۳۵۹) زیر شکنجه به شهادت رساندند. جنازه‌ی آن دو شهید در جوار مرقد امام علی علیه‌السلام، در آرامگاه خانوادگی «شرف الدّین» به خاک سپرده شد.

**باقیات صالحات**

آثار قلمی متفکر بزرگ، شهید سیّدمحمد باقر صدر، همه علمی، تحقیقی، ابتکاری، کم نظیر و مورد استفاده و مراجعه‌ی اندیشمندان و اهل علم و مصداق روشن «باقیات صالحات» است.

در این‌جا به معرفی فهرست گونه‌ی برخی از این آثار درخشان می‌پردازیم:

۱ ـ فدک فی التاریخ (فدک در تاریخ)

۲ ـ فلسفتُنا (فلسفه‌ی ما)

۳ ـ اقتصادنا (اقتصاد ما)

۴ ـ المدرسة الاسلامیة، بحث‌های اجتماعی و اقتصادی است.

۵ ـ بحث حول المهدی علیه‌السلام

۶ ـ بحث حول الولایة.

۷ ـ المدرسة القرآنیة، درس‌های تفسیر موضوعی قرآن.

۸ ـ نظام العبادات فی الاسلام (نظام عبادی از نظر اسلام) و...



## صدوقی، آیت‌الله شهید

### (۱۲۸۵ـ۱۳۶۰ هـ. ش)

روز هشتم ماه صفر ۱۳۲۷ قمری فرزندی در خانه‌ی میرزا ابوطالب به دنیا آمد که مایه‌ی چشم روشنی اهل خانه شد و لبخند شکر و رضا را بر لبان میرزا ابوطالب نشاند. پدر نام او را «محمد» گذاشت و وجودش را به نام مبارک رسول گرامی اسلام تبرک نمود.

آیت‌الله صدوقی در هفت سالگی پدرش را از دست داد و در نه سالگی مادر را و بدین‌سان در اولین مراحل حیات دو یاور خود را از دست داد. با از دست دادن پدر، پسرعمویش میرزا محمد کرمانشاهی سرپرستی او را به عهده گرفت.

آیت‌الله صدوقی تحصیل را از مکتب‌خانه‌های قدیم آغاز کرد و از همان ابتدا هوش سرشارش موجب اعجاب همگان بود. در سن ۱۳ سالگی وارد مدرسه‌ی عبدالرحیم خان یزد شد و به کسوت اهل علم و روحانیان درآمد. مقدمات علوم اسلامی را تا لمعه (شهید اول) و قوانین الاصول (میرزای قمی) فرا گرفت و پس از آن به اصفهان رفته و در مدرسه‌ی علوم دینی امام صادق چهارباغ ساکن شد؛ اما بروز برخی مشکلات از جمله کمبود امکانات و شدت سرما و یخبندان آن سال او را مجبور به بازگشت به یزد کرد و تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان بیش از یک سال نپایید.

### استادان

شهید صدوقی در ایام حیات پر برکت علمی خویش از استادانی بهره گرفته است که به ذکر نام آنان این اوراق را متبرّک می‌نماییم:

۱. امام خمینی رحمه‌الله

۲. آیت‌الله شیخ عبدالکریم یزدی

۳. آیت‌الله سید صدرالدین صدر

۴. آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری

۵. آیت‌الله سید محمد حجت کوه کمره‌ای

از جمله استادانی که شهید صدوقی در یزد از محضرشان بهره برده است، می‌توان از سید علی محمد کازرونی که ایشان از این استاد فرزانه با عنوان سید الاستاد یاد می‌کرد و آقا شیخ غلامرضای فقیه خراسانی که از روحانیان خدوم و نیک سرشت آن دیار بوده، یاد کرد.

## دوران مبارزه و اندیشه‌های سیاسی

مبارزه‌ی او از زمان رضاخان آغاز شد. دسیسه‌های رضاشاه ضربه‌های سهمگینی بر تشکیلات مذهبی و حوزه‌های علمیه زد و از این رهگذر سختی‌های فراوانی را بر روحانیان و اقشار مذهبی هموار کرد. در این جو یأس و ناامیدی، شهید صدوقی چهره‌ی پر نشاط و مقاوم حوزه بود که در جلسات، روح امیدواری و مقاومت را در روحانیان حوزه می‌دمید و این خصوصیتی بود که بسیاری از عالمان آن زمان توجه داشتند و در شرح زندگی آن بزرگ‌مرد بیان شده است...

در حمایت از گروه فداییان اسلام از هیچ کاری فروگذار نبود؛ به طوری که سید عبدالحسین واحدی برای پنهان شدن به خانه‌ی او پناه می‌برد و ایشان او را دو روز پشت آینه‌ی دیواری اتاق پنهان می‌کند و او را از دست مأموران رژیم نجات می‌دهد.

با رسیدن سال ۱۳۳۰ و فوت رهبر مذهبی یزد عالم پرهیزگار و عابد پاک طینت آقا شیخ غلامرضا فقیه خراسانی با درخواست مردم و توصیه‌ی حضرت امام و بزرگان، ایشان به یزد هجرت می‌کند و در آن جا نیز مبارزات را ادامه می‌دهد و چنان وسیع و فراگیر عمل می‌کند که تمامی استان یزد و بخشی از مناطق دیگر ایران به صحنه‌ی مبارزات علیه رژیم تبدیل می‌شود. از آن پس در اکثر مقاطع مهم علما و روحانیان یزد همراه شهید صدوقی اعلامیه می‌دادند و یا شهید صدوقی خود به تنهایی به افشاگری می‌پرداخت.

در پانزدهم خرداد در مبارزه با مظاهر فساد و تمدن غرب، کشف حجاب، تبدیل تاریخ شمسی به تاریخ شاهنشاهی که مورد اعتراض بسیاری از روحانیون بود و هم‌چنین جشن‌های هنر و در خیلی از وقایع سیاسی و اجتماعی آن روز این پیر روشن ضمیر یزد؛ صدوقی بزرگ بود که به میدان می‌آمد؛ فریاد می‌زد؛ اعلامیه می‌داد و شجاعانه حرف خود را می‌زد. در اوج حرکت‌های انقلاب خروشی فزون‌تر یافته بود و از هیچ تلاشی فروگذار نبود. در آن زمان در حدود ۷۰ سال عمر داشت؛ اما برای هم‌دردی با تبعیدیان به آنان سر می‌زد و یا فرزندش حاج شیخ محمدعلی صدوقی را به عنوان نماینده می‌فرستاد تا از مبارزان دربند دل‌جویی کند.

## خدمات اجتماعی، مذهبی و عمرانی

او از پیروان «مکتب شمع» بود و از شاهدان بزم «سوختن» و «ذوب شدن». می‌خواست بسوزد و روشن‌گر باشد؛ سختی‌ها را به جان می‌خرید تا «تن‌ها» از اسارت فقر رهایی یابند. از زندگی انگلی می‌گریخت و طلب‌کارانه در اجتماع راه نمی‌رفت بلکه تلاش می‌کرد تا از سفره‌ی دیگران نخورد و گره‌ای را از زندگی خود و هم‌نوعانش باز کند. اگر بخواهیم خدمات اجتماعی، مذهبی و عمرانی آن بزرگ را برشماریم در حوصله‌ی این کتاب نیست و ما به مختصری در این باب بسنده می‌کنیم. او در بنا و تعمیر ۱۸ مسجد شریک خیر

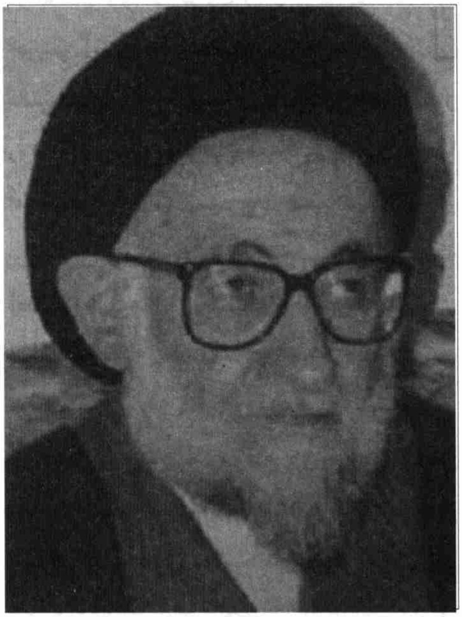
شد و موفق به تأسیس و تعمیر ۱۹ مدرسه‌ی علوم اسلامی گردید؛ سازمان‌های خیریه و بیمارستان و خدمات اجتماعی فراوانی را از خود به یادگار گذاشت...

**شهادت و پرواز**

سازمان منافقین در راستای هدف پلید از بین بردن نخبگان نظام، ترور آیت‌الله صدوقی را در دستور کار قرار داد. آن‌ها چندین بار او را مورد سوءقصد قرار دادند: بار اول شخصی که خود را در لباس طلبگی درآورده بود، قصد ترور ایشان را داشت که مأموران او را با اسلحه و مواد منفجره دستگیر کردند. مرتبه‌ی دوم موتور سواری در تهران به آقا حمله کرد که با محافظان شهید صدوقی درگیر شد و با تیراندازی پاسداران از مهلکه گریخت. مرتبه‌ی سوم در تهران به اتومبیلش یورش بردند و ناکام ماندند.

در آخرین روزها، آقا که ۷۵ سال سن داشت، ضعیف و رنجور شده بود. روزی می‌گفت: آیت‌الله مدنی را شهید کردند؛ آیت‌الله دستغیب را شهید کردند، ولی می‌ترسم من در بستر بمیرم و توفیق شهادت را نیابم.

مدت‌ها بود در تعقیبات نمازها از خداوند طلب شهادت می‌نمود. از چندین هفته قبل از شهادت آقا، جوانی در حدود ۲۵ ساله با لباس بسیجیان در مسجد آقا پیدا شده بود و زاهدانه به مسجد رفت و آمد می‌نمود. این برخورد او باعث می‌شد کسی به او مشکوک نشود. روز دهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۰ با روز جمعه هم‌زمان شد. آیت‌الله صدوقی غسل جمعه نمود و به طرف مسجد ملا اسماعیل حرکت کرد. خطبه‌های نماز جمعه را خواند و سپس به نماز ایستاد. چون نماز تمام شد، یکی از پاسداران آقا کفش‌های آقا را جلوی پایش جفت کرد و قبل از این که آقا پایش را در کفش کند، یک‌باره همه چیز عوض شد. جوان منافق از پشت سر به آقا هجوم آورد و گردن آقا را گرفت و سخت به عقب کشید. ناله‌ای از آقا برخاست و ناگاه صدای انفجار مهیبی در فضای مسجد پیچید. آقا از پشت به زمین افتاد. پهلو و کمرش دریده و متلاشی شده بود. بدین‌سان پیر خسته دل ۷۵ ساله جام وصال نوشید.



### ضیاء آبادی، آیت‌الله سیدمحمد
### (۱۳۰۷ ه. ش ـ.....)

آیت‌الله سیدمحمد ضیاء آبادی در سال ۱۳۴۷ ه. ق (۱۳۰۷ ه. ش) در قریه‌ی ضیاءآباد واقع در ۴۵ کیلومتری شهرستان قزوین و در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود. سادات ضیاءآباد از سادات جلیل‌القدر حسینی منطقه‌ی قزوین هستند و به شغل کشاورزی مشغول می‌باشند. پدرش سیدمحمود ضیاءآبادی از روحانیان متقی، مورد اعتماد، محل پناه مردم و خوش‌نام بود که در کنار تبلیغ، اقامه‌ی نماز و مطالعه‌ی روزانه‌ی کتب مذهبی، مخارج خانواده‌ی نه نفری خود را با کشاورزی تأمین می‌کرد.

سید محمد با تشویق والدین بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ برای تحصیل علوم اسلامی به شهرستان عالم‌پرور قزوین رفت و در مدرسه‌ی التفاتیه که از مدارس کهن قزوین به شمار می‌رود، سکونت گزید و مشغول فراگیری علوم اسلامی گردید. سید مقدمات (صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع و منطق) را نزد استاد برجسته آقا شیخ یحیی مفیدی فراگرفت. شیخ یحیی از شاگردان برجسته‌ی آیات عظام حائری، نائینی و عراقی بود و بعد از اتمام تحصیلات و اخذ اجازه‌های اجتهاد، به علت بیماری به قزوین برگشت و مدیریت مدرسه‌ی التفاتیه را عهده‌دار گردید. از دیگر اساتید سید، آقا میرزا عبدالرحیم سامت قزوینی است که معالم و قوانین را نزد وی فرا گرفت.

#### حوزه‌ی علمیه قم

آیت‌الله سیدمحمد ضیاءآبادی بعد از مدتی اقامت در حوزه‌ی قزوین، در سال ۱۳۲۸ ه. ش راهی حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد و به مدت ۱۲ سال از محضر اساتید این شهر استفاده کرد.

#### اساتید درس خارج

۱ ـ آیت‌الله سیدحسین طباطبایی بروجردی

آیت‌الله ضیاءآبادی همانند بسیاری از شخصیت‌ها در درس پربرکت فقه این استاد شرکت می‌کرد. او می‌گوید:

«آیت‌الله العظمی بروجردی موقعیت علمی و معنوی بسیار ممتازی میان فقهای شیعه داشت و

با این‌که به علت اشتغالات سنگین علمی و مسئولیت زعامت و رهبری دینی، یک درس فقه می‌فرمود، ولی همان یک درس بسیار پر محتوا و عمیق بود و به گونه‌ای تدریس می‌فرمود که مسایل برای همگان قابل درک و فهم بود؛ به قدری روان تدریس می‌کرد که جای هیچ‌گونه ابهامی باقی نمی‌گذاشت.»

۲ ـ امام خمینی

آیت‌اللّه ضیاءآبادی از تربیت یافتگان ویژه‌ی مکتب علمی امام خمینی به شمار می‌رود. وی در درس اصول و فقه، به ویژه درس خارج مکاسب حضرت امام شرکت می‌کرد و از محضر آن بزرگوار بهره‌مند می‌شد. خود می‌گوید:

«زمانی که به درس حضرت امام رفتم و از نزدیک با محتوای درسی معظم‌له آشنا شدم، احساس کردم که با وجود چنین درس پر فایده‌ای نیازی به شرکت در درس سایر اساتید ندارم؛ لذا در ایام اقامت در قم سه استاد داشتم: آقای بروجردی، امام و آقای طباطبایی. درباره‌ی امام و ویژگی‌های درس معظم‌له سخنان فراوانی از سوی شاگردان برجسته‌ی آن بزرگوار در منابع، کتب و مجلات آمده است که بنده هم تأیید می‌کنم.»

۳ ـ علامه‌ی سید محمد حسین طباطبایی (م: ۱۴۰۲ هـ. ق)

آیت‌اللّه ضیاءآبادی از محضر علمی این حکیم نامدار و مفسر الهی بهره برد؛ مخصوصاً این‌که درس اسفار اربعه‌ی ملاصدرا را طی ۵ سال در محضر وی فرا گرفت و آن را با یار باوفای خویش آیت‌اللّه محمدی گیلانی مباحثه کرد. مدتی هم به درس تفسیر آن بزرگوار حاضر شد و روش‌های نوین برداشت تفسیری آن بزرگوار را آموخت. وی مانند بسیاری از فضلای فاضل و برجسته‌ی حوزه، در دروس خصوصی علامه که فقط در شب‌های پنج‌شنبه و جمعه به صورت سیار و در منازل اعضا برگزار می‌گردید، شرکت می‌کرد.

آیت‌اللّه ضیاءآبادی وقتی در حوزه‌ی قزوین بود، هر کتابی را که تحصیل می‌کرد، مراحل پایین‌تر آن را برای طلاب تدریس می‌کرد. وقتی هم که به قم آمد ضمن تحصیل، بارها کتب معالم، قوانین و لمعه را برای جمعی از طلاب و فضلا در یکی از اتاق‌های صحن نو و یا در مدرسه‌ی زیر کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه تدریس کرد.

### هجرت به تهران

آیت‌اللّه ضیاءآبادی در سال ۱۳۴۰ هـ. ش و بعد از رحلت آیت‌اللّه بروجردی به تهران مهاجرت کرد و اکنون، بیش از ۴۰ سال است که در این شهر مشغول خدمات علمی و فرهنگی است.

معظم‌له در طول بیش از ۴۰ سال اقامت در تهران منشاء خدمات علمی و فرهنگی و عمرانی زیادی شد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ ـ تدریس: بعد از اقامت در تهران آیت‌اللّه حاج شیخ احمد مجتهدی تهرانی از وی دعوت

کرد برای طلاب مدرسه‌ی علمیه تحت مدیریتش تدریس کند. او هم اکنون بیش از ۴۰ سال است که در این حوزه به تدریس علوم اسلامی شامل مطول، معالم، لمعتین، رسایل و مکاسب و کفایةالاصول اشتغال دارد و از مدرسان کارآمد و موفق آن حوزه است.

۲ ـ صفیر هدایت:

آیت‌الله ضیاءآبادی درباره‌ی جلسات طولانی تفسیر قرآن و زیارت جامعه و عاشورا می‌گوید:

«در حدود سال ۱۳۵۰ هـ . ش جمعی از مؤمنان مرا برای اقامه‌ی نماز جماعت به مسجد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در حوالی خیابان ایران، خیابان سقاباشی دعوت کردند. در آن‌جا به پیشنهاد برخی از دوستان جلسات سیار تشکیل یافت که هر شب جمعه در منازل افراد منعقد می‌شد و من سخنرانی می‌کردم. فرصت را غنیمت شمردم تا با افزایش مطالعات، به تفسیر قرآن بپردازم. من علاقه‌ی زیادی به تفسیر قرآن داشتم، اما نمی‌شد آن را بر منابر عمومی مطرح کرد، ولی جلسات هفتگی که افراد ثابتی در آن شرکت دارند، زمینه‌ی خوبی برای این کار بود. پیشنهاد کردم قرآن را از اول تفسیر کنم و موافقت شد. از آن روز تاکنون از اول قرآن تا سوره‌ی رعد را تفسیر کرده‌ایم. ناگفته نماند برخی دیگر از سوره‌های قرآن خصوصاً جزء آخر قرآن کریم را نیز تفسیر کرده‌ایم.

به دنبال جلسات تفسیری، تشکیل جلسات شرح و تفسیر زیارت جامعه‌ی کبیره را در صبح‌های جمعه، با همان شکل سیار منعقد کردیم و طی ۱۰ سال زیارت جامعه‌ی کبیره و زیارت عاشورا را برای آن دوستان شرح و تفسیر کردم.

بعدها بنیاد فرهنگی الزهرا علیهاالسلام که توسط جمعی از نیکوکاران اداره می‌شد بر آن شدند که نوارهای جلسات تفسیری را پیاده و بعد از اصلاح و بازبینی این‌جانب، منتشر سازند که این کار ادامه دارد. هم‌چنین بعد از مدت‌ها نوارهای شرح دعای زیارت جامعه به دست آمد که آن نیز به همین شیوه چاپ و منتشر می‌شود. این دو کار به صفیر هدایت (تفسیر قرآن) و صفیر ولایت (تفسیر و شرح دعا) نام‌گذاری شده‌اند. جلسات تفسیری، اخلاقی برای جوانان هم داشتیم که به صورت هفتگی برگزار می‌گردید که در آن‌جا مطالب به صورت مختلف و آزاد ارایه می‌شد. یادم می‌آید ساواک نیز روی این جلسات حساس شده بود و ما را به کلانتری احضار و سفارش کرد که در این جلسات نباید سخنان سیاسی گفته شود.»

۳. تفسیر قرآن کریم:

آیت‌الله ضیاءآبادی از چهره‌های ارزشمند و مفسران بزرگ شیعه است.

۴. سخنرانی:

آیت‌الله ضیاءآبادی از سخنرانان دانشمند ساکن تهران است که به علت قدرت والای علمی و معنوی، آشنایی با مبانی اسلامی و قرآنی، شناخت مسایل روز و دارا بودن قدرت بیان و

خطابه و شیوایی سخن درخشش خاصی در مجالس عمومی و خصوصی دارد؛ به گونه‌ای که یکی از منابر وی در جلد اول مجموعه‌ی گفتار وعاظ آمده و معظم‌له نیز در ردیف وعاظ و خطبای ممتاز و طراز اول کشور قرار داده شده است. وی یکی از روحانیان و مبلغان موفق در امر وعظ و تبلیغ در تهران است و چون سخنانش با چاشنی قرآن، روایت و مطالب آموزنده‌ی اخلاقی همراه است، مشتاقان زیادی دارد. اخلاص، تواضع، عمل به گفتار، متانت و شیوایی سخن، و بهره‌گیری از ظرافت‌های اخلاقی و قرآنی از ویژگی‌های ایشان به شمار می‌رود.

۵. تألیفات ارزشمند:

۱ ـ امامت

۲ ـ بیان قرآن: این کتاب شامل بخشی از تفسیر سوره‌ی قیامت است و به این پرسش پاسخ می‌دهد که: «آیا اهل‌بیت علیهم‌السلام و قرآن مبین همدیگرند؟»

۳ ـ تفسیر سوره‌ی انفال

۴ ـ تفسیر سوره‌ی یونس

۵ ـ تفسیر سوره‌ی توبه (۲ جلد)

۶ ـ تفسیر سوره‌ی یوسف

۷ ـ توسل: نویسنده درباره‌ی توسل و معنا و مفهوم واقعی آن سخن گفته و این کتاب به پاسخ شبهات وهابیت که توسل را شرک می‌دانند، اختصاص دارد. وی درباره‌ی توسل تکوینی و ارتباط توحید و توسل و شرک، به تفصیل سخن می‌گوید.

۸ ـ شب مردان خدا: آداب و فضیلت نماز شب.

۹ ـ موعظه یا راه پیش‌گیری از نفوذ شیطان در دل انسان.

۱۰ ـ شرح و تفسیر دعای توبه از صحیفه‌ی سجادیّه.

۱۱ ـ در جست‌وجوی دین

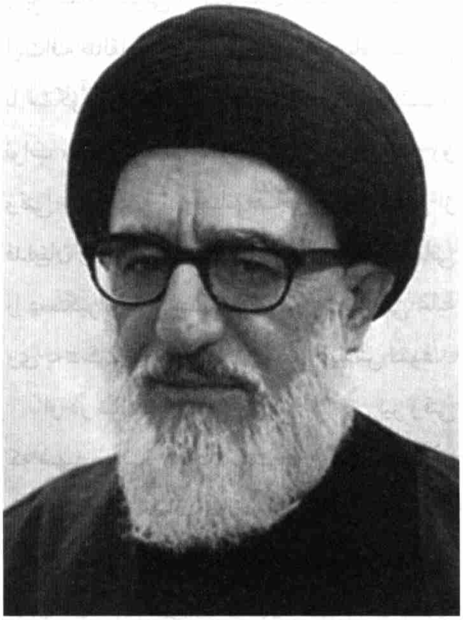
۱۲ ـ حج برنامه‌ی تکامل: این کتاب در ۵۱۶ صفحه‌ی برای اولین بار در سال ۱۳۹۴ هـ. ق و نیز با اضافات و ملحقات برای دومین بار در سال ۱۴۰۱ هـ. ق در دارالکتب الاسلامیه به چاپ رسید.

۱۳ ـ قرآن و قیامت: این کتاب در ۸۰۶ صفحه تدوین یافته، در سال ۱۳۶۸ هـ. ق (۱۳۵۷ شمسی) در مکتبة صدوق به چاپ رسیده و شامل ۱۴ بخش است.

۱۴ ـ قساوت بیماری مهلک: یکی از بلاهای اجتماعی بشر در طول تاریخ قساوت است که اکثر سردمداران و ظالمان و ستمگران تاریخ به واسطه‌ی ابتلای به این بیماری، جنایات دهشت‌انگیزی را مرتکب شده‌اند. حرمله‌ها، شمرها، حجاج بن یوسف‌ها، حمید بن قحطبه‌ها و... تجسم قساوت و سنگ‌دلی ظالمان هستند. آیت‌الله ضیاءآبادی پیرامون این بیماری خطرناک اخلاقی و اجتماعی کتابی را در ۱۱۲ صفحه تألیف نمود که در سال ۱۳۹۱ هـ. ق (۱۳۵۱ هـ. ش) در تهران به چاپ رسید.

**خدمات عمرانی:**

معظم‌له تاکنون با کمک افراد خیّر و نیکوکار توانسته است خدمات عمرانی و خدمات دینی ارزشمندی به همنوعان ارایه نمایند، خصوصاً در بخش تأمین جهیزیه‌ی دختران بی‌بضاعت و تأمین مسکن افراد نیازمند فعال بوده است.



## طالقانی، آیت‌الله سیدمحمود

**(۱۲۸۷-۱۳۵۸ هـ. ش)**

در زمستان سال ۱۳۲۹ ق. صدای نوزادی در فضای خانه‌ی ساده‌ی آیت‌الله سیدابوالحسن طالقانی پیچید که نامش را «محمود» گذاشتند و پدرش پشت جلد قرآن نوشت:

«سیدمحمود روز شنبه، چهارم ربیع‌الاول ۱۳۲۹ ق. به دنیا آمد.»

تو گویی همین نوشتار کوتاه بود که پیوندی ناگسستنی بین او و قرآن ایجاد کرد.

سیدمحمود دوران کودکی را تا ده سالگی در روستای «گلیرد» طالقان سپری نمود و همان‌جا خواندن، نوشتن و مقدمات علوم اسلامی را فراگرفت و در مکتب پدر ـ که عالمی سیاست‌مدار بود ـ مبارزه با استبداد در ذهن او نقش بست.

سپس همراه خانواده به تهران رفت که هم‌زمان بود با دوران دیکتاتوری رضاخان و مبارزه‌ی روحانیون علیه وی و این نقشی به‌سزا در شکل‌گیری فکر سیاسی‌اش داشت و از همان هنگام او را وارد میدان مبارزه با ستم کرد.

سید محمود در نوزده سالگی برای فراگیری بیش‌تر و دقیق‌تر علوم اسلامی به قم رفت و از درس استادانی بزرگ چون آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری بهره‌ی فراوان برد.

دانش پژوه جوان، مدتی نیز برای بهره‌گیری از درس علمای برجسته‌ی نجف، راهی آن مرکز بزرگ علمی شد؛ اما دوباره به قم و مدرسه‌ی فیضیه برگشت.

آیت‌الله طالقانی پس از سال‌ها تحصیل در قم، از آیت‌الله حائری یزدی، بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم، اجازه‌ی اجتهاد گرفت و با عزمی راسخ و گامی استوار، راهی تهران شد و در مدرسه‌ی عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق) به آموزش علوم اسلامی پرداخت.

او که از مدت‌ها پیش دردِ جامعه و مردم را حس کرده بود و تنها راه نجات را دربازگشت به

اسلام و قرآن می‌دانست، با برقراری جلسات تفسیر قرآن در این راه گام نهاد.

**مجاهدی نستوه**

روزی در چهارراه «گلوبندک» تهران، بین زنی مسلمان و مأموری مزدور درگیری به وجود آمد که مأمور فرومایه سعی داشت چادر را از سر زن مسلمان برگیرد؛ ولی او مقاومت می‌کرد.

آیت‌اللّه طالقانی که از آن‌جا در حال عبور بود، با صحنه‌ی کش‌مکش آنان روبه‌رو گشت؛ از این رو با مأمور گلاویز شد و آن زن را از چنگش رها ساخت.

به دنبال این درگیری، بیگانه پرستان، آقای طالقانی را به جرم اهانت به مقامات بلند پایه‌ی کشوری بازداشت و به شش ماه زندان محکوم کردند.

با سقوط رضاخان و بر سر کار آمدن شاه جوان و بی‌تجربه، فضای فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی تا اندازه‌ای باز شد؛ در این هنگام آیت‌اللّه طالقانی برای آشنایی هر چه بیش‌تر نوجوانان و جوانان با معارف اسلامی، به تشکیل «کانون اسلام» دست زد و برای فراگیر کردن فعالیت زیربنایی‌اش به انتشار مجله‌ی «دانش‌آموز» از طرف کانون، همت گماشت.

به دنبال پایه‌گذاری نهضت ملی نفت به رهبری آیت‌اللّه کاشانی و حرکت یک‌پارچه‌ی مردم در پشت سر او، برای ستاندن حق خویش از انگلیس غارت‌گر، آیت‌اللّه طالقانی همگام با قهرمان مبارزه، علیه استعمار به قیام پیوست و یکی از یاران نزدیک آقای کاشانی در این راه شد و با زبان گویا و برنّده‌ی خود به افشاگری و روشن‌گری پرداخت.

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آن‌گاه که رژیم کودتایی جای پایش را محکم کرد و به انتقام جویی از فداییان اسلام پرداخت، آیت‌اللّه طالقانی آن‌ها را در خانه‌اش پناه داد، ولی با مشکوک شدن مأموران به منزل وی، شهید نواب و یارانش، آن‌جا را ترک کردند. از این رو وقتی ساواک به آن خانه هجوم برد، کسی از فداییان را در آن نیافت. با این حال آقای طالقانی را دستگیر و بازداشت کرد. اما چون مدرکی علیه وی به دست نیاورد، پس از مدتی آزادش نمود.

او در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ ش. نیز وقتی که شهید نواب، مورد تعقیب قرار گرفت، وی را در روستاهای اطراف طالقان پناه داد.

در محیط خفقان ستم‌شاهی، مسجد هدایت، سنگر مبارزه‌ی آیت‌اللّه طالقانی علیه رژیم پلیسی پهلوی بود و حدود سی سال سخنان آتشین مجاهد نستوه، به اجتماع این مسجد شور و گرمی می‌بخشید و تشنگانِ حقیقت را سیراب می‌کرد.

پس از روی کار آمدن دوباره‌ی محمدرضا پهلوی با کودتای ۲۸ مرداد و به کمک سازمان جاسوسی آمریکا، عده‌ای از مبارزان از جمله آیت‌اللّه طالقانی با انگیزه‌ی مذهبی و ملی، برای ادامه دادن مبارزه، نهضت مقاومت ملی را بنیان نهادند.

نهضت، فعالیت‌های پی‌گیری داشت تا این که در سال ۱۳۳۶ ش. ساواک با یورشی سنگین، عده‌ای زیاد از اعضایش را دستگیر و زندانی کرد. به این ترتیب آقای طالقانی نیز دستگیر و روانه‌ی زندان گردید و بیش از یک سال در زندان به سر برد. او پس از آزادی به منظور ایجاد یک کانون مبارزه با هدف مذهبی و برای مخالفت آشکار با شاه و نزدیک کردن دو قشر دانشگاهی و حوزوی به یک‌دیگر، با همکاری عده‌ای «نهضت آزادی» را تأسیس کرد.

در تابستان ۱۳۳۹ ش. رژیم کودتایی برای قانونی جلوه دادن حکومت و سلطه‌ی خویش در صدد برگزاری انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی به صورت فرمایشی بود که مجاهد نستوه در سنگر مسجد هدایت برای رو کردن دست بازی‌گران صحنه‌ی سیاسی کشور به سخنرانی پرداخت.

رژیم برای جلوگیری از رسوایی بیش‌تر مسجد هدایت را بست. از این رو محل سخنرانی‌ها از مسجد به منزلی منتقل شد و ده روز آخر ماه صفر، آیت‌اللّه طالقانی و شهید مطهری به بررسی مسایل سیاسی ـ اجتماعی و افشاگری علیه حکومت پرداختند.

سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ یادآور حماسه‌ی بی‌نظیر ملت ایران علیه دولت چهار روزه‌ی قوام بود که او را مجبور به استعفا کرد. به همین دلیل، پس از کودتای ۲۸ مرداد، رژیم برای محو آن روز از یادها تلاش بسیار کرد.

**همگام با امام**

در سال ۱۳۴۱ ش. به دنبال حرکت امام خمینی (ره) علیه انقلاب سفید شاه، آیت‌اللّه طالقانی (ره) نیز برای برداشتن نقاب از چهره‌ی نوکران استعمار به افشاگری دست زد.

رژیم سر سپرده که مصمم به اجرای برنامه‌ی دیکته شده از سوی آمریکا بود، آقای طالقانی را دستگیر و روانه‌ی زندان کرد.

چند ماهی از دستگیری مجاهد نستوه گذشت، اما رژیم پهلوی در پی دست‌آویزی بود تا او را مدت طولانی‌تری در زندان نگه دارد. از این رو پیش از فرا رسیدن ماه محرم ۱۳۴۲ ش. وی را آزاد کرد تا با توطئه‌ای جدید، دوباره او را راهی زندان کند؛ نقشه این بود که مقداری مواد منفجره را در خانه‌اش پنهان نماید، آن‌گاه او را به جرم تهیه و نگه‌داری مواد منفجره، به عنوان یک شورشی تروریست دستگیر نموده، به پای میز محاکمه بکشاند.

هر چند آیت‌اللّه طالقانی پی برده بود که این عمل رژیم باید در راستای توطئه‌ای باشد، اما با این حال تصمیم گرفت در ماه محرم، یزیدیان زمان را رسوا کند.

او در مسجد هدایت به بیان واقعیت‌های جاری کشور و آنچه در زندان می‌گذشت پرداخت و شاه را با انقلاب سفیدش مورد شدیدترین حملات قرار داد و با استفاده از سخنان سرور شهیدان کربلا، مردم را به قیام علیه حکومت پهلوی فراخواند.

سخنرانی او یازده شب ادامه یافت و چون آگاه شد که ساواک، فردا شب تصمیم به دستگیری‌اش دارد، به لواسانات رفت.

به دنبال دستگیری امام در شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (شب دوازدهم محرم) و قتل عام مردم در روز پانزده خرداد، اعلامیه‌ای با عنوان «دیکتاتور خون می‌ریزد» در سرتاسر ایران منتشر شد که شاه را بیش از پیش رسوا کرد.

ساواک، آیت‌اللّه طالقانی را سبب انتشار اعلامیه دانست و در تعقیب او به لواسانات هجوم برد و مجاهد نستوه برای در امان ماندن مردم از اعمال جنون‌آمیز ساواک، از اختفا بیرون آمد و خودش را تسلیم کرد. به این ترتیب دوباره در ۲۳ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر شد و بعد از چهار ماه بازداشت، در ۱۳۴۲/۷/۳۰ در بی‌دادگاه نظامی محاکمه گردید و پس از بارها محاکمه در ۱۳۴۲/۱۰/۱۶ به ده سال زندان محکوم شد.

او در زندان با وجود شکنجه‌های بی‌رحمانه، به برقراری جلسات تفسیر قرآن، نهج‌البلاغه و تاریخ اسلام برای زندانیان مسلمان همت گماشت و برای ایجاد وحدت بین مبارزان مسلمان نخستین نماز جماعت را در زندان برپا نمود و استقامت وصف ناپذیرش در برابر شکنجه‌های خون‌آشام ساواک، مایه‌ی قوت قلب دیگر زندانیان بود.

سرانجام رژیم پلیس پهلوی بر اثر فشار افکار عمومی و واکنش‌های بین‌المللی به ناچار او را در سال ۱۳۴۶ ش. آزاد کرد.

او در سال ۱۳۵۰ نیز دستگیر و به مدت سه سال به شهر زابل تبعید شد و سپس به بافت اعزام و پس از مدتی آزاد شد.

### آرزوی دیرینه

آیت‌اللّه طالقانی از زمره‌ی متفکرانی بود که گام‌هایی برای اتحاد جهان اسلام برداشت. او در کنفرانس‌های متعددی، گاه به عنوان نماینده‌ی شخصیت‌های بزرگی چون آیت‌اللّه کاشانی و بروجردی و گاه به طور مستقل، شرکت نمود.

وی در حمایت از تأسیس «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» که توسط آیت‌اللّه بروجردی با همکاری اندیشمندان «الازهر» مصر به ویژه «شیخ محمد شلتوت» ایجاد شده بود، نوشت:

«راه تقریب، که جمعی از علمای بیدار و مجاهد پیش گرفته‌اند، همین است که با نور تفکر، محیط ارتباط اسلامی را روشن سازند و با نوک قلم، باقی‌مانده‌ی ابرهای تاریک را از افق فکری مسلمانان زایل گردانند تا وحدت واقعی پایه گیرد، نه اتحاد صوری و قراردادی.»

در ۱۳۲۷/۲/۲۵ ش. هم‌زمان با خروج آخرین سرباز انگلیس از خاک فلسطین، «بن گورین» رییس یکی از سازمان‌های صهیونیستی، خبر شوم تأسیس دولت اشغال‌گر اسرائیل را اعلام کرد.

از آن تاریخ به بعد، تلاش‌های گسترده‌ای در ابعاد مختلف برای حمایت از حقوق مردم فلسطین صورت گرفته است.

آیت‌الله طالقانی نیز از مبارزانی بود که هرگز در برابر این تجاوز، سکوت نکرد و در کنفرانس‌های متعدد از حق ملت فلسطین دفاع کرد.

وی در خطبه‌ی نماز عید فطر سال ۱۳۴۸ ش. به مسأله‌ی فلسطین پرداخت و ضمن آگاه کردن مردم از وضعیت مسلمانان فلسطین و یادآوری مسؤولیت آنان در این مبارزه، از آن‌ها خواست تا فطریه‌ی خود را برای کمک به مبارزان مسلمان هدیه کنند.

با گسترش این حرکت نو، در سال بعد همگام با نمازگزاران مسجد هدایت، نمازگزاران حسینیه ارشاد و تعدادی از مساجد با راهنمایی‌های آیت‌الله مطهری و عده‌ای دیگر، فطریه‌ی خود را به مبارزان فلسطینی هدیه کردند.

## انقلاب اسلامی ایران

نفس‌های رژیم به شمارش افتاده بود و خزان عمرش فرا می‌رسید؛ دستگاه حاکم از هیچ جنایتی شرم نداشت، از این رو آیت‌الله طالقانی را در پاییز ۱۳۵۴ برای انتقامی سخت، بار دیگر دستگیر کرد.

آقای طالقانی دو سال بدون محاکمه، سخت‌ترین شکنجه‌های روحی و جسمی را در زندان تحمل نمود و در سال ۱۳۵۶ ش. رژیم برای جلوگیری از فشارهای بین‌المللی، به جهت مشخص نبودن جرم و مدت محکومیت او، وی را با وجود کهولت سن و ضعف جسمانی به ده سال زندان محکوم کرد.

او سه سال را با بدترین شرایط در زندان گذراند. سلولش یک سلول کوچک و نمور بود که حتی پنجره‌ی کوچک آن را با رنگ سیاه آغشته بودند و در طول شبانه‌روز، فقط یک ساعت برای انجام نظافت وی را به حیاط کوچک پشت زندان می‌بردند.

به دنبال عقب‌نشینی رژیم در مقابل موج اعتراضات مردم مسلمان، در پاییز ۱۳۵۷ هـ. ش بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد گردیدند که از آن جمله آیت‌الله طالقانی بود.

او در هشتم آبان ۱۳۵۷ آزاد شد و در جمع انقلابیون پرشورِ مسلمان قرار گرفت و در نخستین پیامش مردم را به وحدت و پیروزی از رهبری یگانه‌ی امام فراخواند.

محرم سال ۱۳۵۷ ش. (آذر ماه) برای انقلاب لحظه‌ی حساس و سرنوشت سازی بود. آیت‌الله طالقانی همگام با امام، برای شدت بخشیدن به قیام مردم، در اول محرم با بهره‌گیری از سخن آغازین امام حسین علیه‌السلام در نهضتش، پیامی حماسی برای ملت ایران فرستاد که منجر به راه‌پیمایی‌ها و اعتصابات گسترده‌ای گردید.

او برای وارد کردن ضربه‌ی نهایی بر پیکر رو به زوال حکومت پهلوی، تصمیم گرفت همراه امام، پیامی دیگر به مناسبت روز تاسوعا (نهم محرم) صادر کند و از این رو، بدون توجه به اخطارهای پی در پی مقامات دولتی و حکومت نظامی مبنی بر منصرف شدن از فرستادن پیام‌های

انقلابی، در روز چهارم محرم پیامی دیگر برای ملت ایران فرستاد و اعلام کرد که خود نیز در راه‌پیمایی روز تاسوعا شرکت خواهد نمود.

این اعلامیه همراه پیام امام و تأکید دیگر رهبران روحانی، غوغایی به پا کرد، به طوری که در تهران حدود چهار میلیون نفر به خیابان‌ها ریختند و حمایت خود را از رهبری امام خمینی (ره) و برقراری حکومت اسلامی اعلان نمودند.

پس از ورود امام به ایران و به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی، آیت‌اللّه طالقانی پشت سر ایشان قرار گرفت و بازویی توانا برای آن رهبر الهی گردید و اطاعت از حضرتش را بر همه واجب می‌دانست. بالاتر از این‌ها پیر مجاهد، امام را نعمتی عظیم از جانب خداوند برای ملت ایران می‌شمرد و قدردانی نکردن از آن را سبب دچار شدن به عذاب الهی می‌دانست. در مقابل بدخواهان و گروه‌های تفرقه افکن ـ که تلاش می‌کردند تا وانمود سازند که او نظر مثبتی درباره‌ی رهبری امام ندارد ـ قاطعانه ایستاد و فرمود: این مخلصی که نسبت به رهبری ایشان بارها و بارها نظر داده‌ام و رهبری قاطع ایشان را برای خودم پذیرفته‌ام و همیشه سعی کردم که از مشی این شخصیت بزرگ و افتخار قرن مشی من خارج نباشد.

به دستور امام پیش نویس قانون اساسی جدید فراهم گردید و انتخابات مجلس خبرگان به منظور بررسی نهایی آن برگزار شد و آیت‌اللّه طالقانی به عنوان نماینده‌ی اول مردم تهران در مجلس خبرگان تعیین گردید.

او با وجود تمام مشکلات و بیماری، این مسئولیت سنگین را پذیرفت و در سنگر مجلس به پاسداری از ارزش‌های انقلاب و خون شهیدان پرداخت.

با برپایی حکومت جمهوری اسلامی، او به واسطه‌ی یکی از شخصیت‌ها، برگزاری نماز جمعه در سرتاسر ایران را به امام پیشنهاد کرد که با موافقت وی، این مراسم وحدت بخش در سرتاسر میهن اسلامی برگزار گردید.

به این ترتیب نخستین نماز جمعه‌ی تهران به امامت آیت‌اللّه طالقانی در پنجم مرداد ۱۳۵۸ در دانشگاه تهران برپا شد و بیش از یک میلیون نفر در آن شرکت کردند.

او هفت نماز جمعه را اقامه کرد که آخرین آن در بهشت‌زهرا، در شانزدهم شهریور سال ۱۳۵۸ بود.

**چکیده‌های قلم**

اگر چه زندگانی آیت‌اللّه طالقانی سراسر مبارزه بود و بارها زندانی و تبعید گردید، اما با این حال آثار ارزشمندی از خود به جا گذاشت.

۱ ـ «پرتوی از قرآن» که شامل تفسیر سوره‌های فاتحه، بقره، آل‌عمران، ۲۲ آیه‌ی ابتدای سوره‌ی نساء و تمامی سوره‌های جزء سی‌ام قرآن است.

۲ ـ مقدمه، توضیح و تعلیق بر کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة» آیت‌اللّه نایینی.

۳ ـ اسلام و مالکیت

۴ ـ ترجمه‌ی جلد اول کتاب «امام علی بن ابی‌طالب» نوشته‌ی عبدالفتاح عبدالمقصود

۵ ـ «به سوی خدا می‌رویم» که سفرنامه‌ی حج است.

۶ ـ پرتوی از نهج‌البلاغه

۷ ـ آینده‌ی بشریت از نظر مکتب ما

۸ ـ آزادی و استبداد

۹ ـ آیه‌ی حجاب

۱۰ ـ مرجعیت و فتوا

۱۱ ـ درسی از قرآن

۱۲ ـ درس وحدت

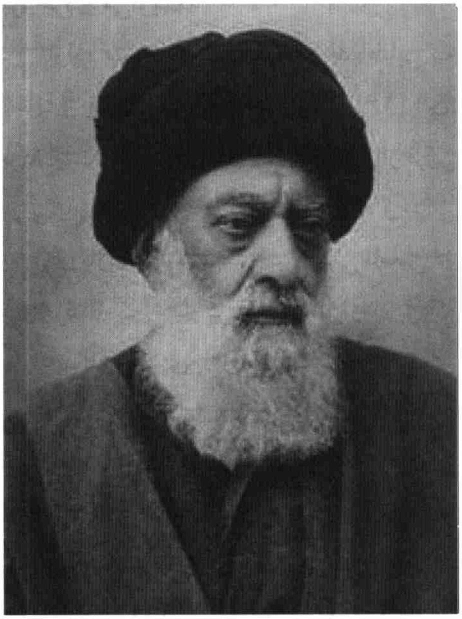
**وفات**

او پس از سال‌ها مبارزه، در ساعت ۱/۴۵ بامداد روز دوشنبه ۱۳۵۸/۶/۱۹ به سوی حق شتافت و ملتی در غم فراقش غرق ماتم شد.

انبوه جمعیت، پیکرش را برای خاک سپاری به بهشت‌زهرا بردند و صبح سه‌شنبه در میان شیون و ناله‌ی مردم، آن پیکر عزیز در خاک پنهان گشت و دولت یک روز تعطیل و سه روز عزاداری عمومی اعلام کرد.

امام خمینی (ره) غم خود را از آن حادثه‌ی جان‌کاه در پیامش به ملت داغ‌دار ایران چنین بیان کرد:

«... آقای طالقانی، یک عمر در جهاد و روشن‌گری و ارشاد گذراند. او شخصیتی بود که از حبسی به حبسی و از رنجی به رنج دیگر در رفت و آمد بود و هیچ‌گاه در جهاد بزرگ خود سستی و سردی نداشت. من انتظار نداشتم که بمانم و دوستان عزیز و پر ارج خودم را یکی پس از دیگری از دست بدهم. او برای اسلام به منزله‌ی حضرت ابوذر بود و زبان‌گویای او چون شمشیر مالک اشتر برنده بود و کوبنده. مرگ او زودرس بود و عمر او پر برکت.»



## طباطبایی، آیت‌الله سیدمحمّد

**(۱۰۹۰-۱۱۶۰ هـ. ق)**

سیدمحمد طباطبایی، نوه‌ی دختری ملا محمدتقی مجلسی می‌باشد؛ محمدتقی مجلسی چهار دختر داشته است که یکی از آن‌ها آمنه بیگم جدّه‌ی سیّد محمد طباطبایی بوده است.

سیدمحمد پس از نشو و نما در زواره و اصفهان، تحصیلات مقدماتی و مقداری از

درس‌های سطح حوزوی را در اصفهان فرا گرفت و بعد برای تکمیل تحصیلات به عراق مهاجرت نموده و سرانجام در نجف مسکن گزید. از نوه‌اش، سیدجواد طباطبایی نقل شده که نجف، وطن دوم او بوده است. این نکته منافاتی با آن ندارد که وی در خلال اقامت در این شهر مقدس، به شهرهای ایران مسافرت نموده است. آیت‌الله بروجردی می‌نویسد:

«اولین مسافرت سید محمد طباطبایی به نجف و اقامتش در آن‌جا، قبل از سال ۱۱۲۶ ق. بوده است؛ آن هم در مدتی نامشخص و از قراین برمی‌آید مدتی از نجف به اصفهان آمده و سپس به عراق بازگشته است. هم‌چنین مدتی نامعین در بروجرد اقامت اختیار کرد و در همین زمان بود که سیدعبدالله جزایری با او ملاقات کرد و نسخه‌ای از رساله‌اش را که در آن سال از تألیفش فارغ شده بود، به وی داد. او پس از مدتی سکونت در بروجرد، دوباره به نجف اشرف بازگشته، مدتی را در آن‌جا ماند و در اواخر عمر به ایران بازگشت. وی مدتی نیز در کرمانشاه اقامت کرد. علت اقامت وی در این شهر، این بود که اهل تصوف در آن جا مشغول تبلیغ مسلک خود بودند و مردم را از موازین شرع جدا می‌کردند و با رفتار و کردارهای افراطی و متباین با اصول ارزشی اسلام، مردم را منحرف می‌کردند. هنگام عبور سیدمحمد طباطبایی از این مناطق مردم شهر عاجزانه از وی خواستند تا آن‌ها را از این وضع آشفته و نگران کننده نجات دهد. او نیز به دلیل توانایی علمی و مسئولیت شرعی جهت پاسخ‌گویی به ندای مؤمنین این دیار دعوت آنان را اجابت کرد و در آن جا با برنامه‌های اصلاحی، ارشادی و تبلیغی خود، این علف‌های هرز را ریشه کن کرد؛ سپس به بروجرد رفت.

**استادان**

۱. پدر

از نوشته‌ها و کوشش‌های فرهنگی سید محمد طباطبایی برمی‌آید که وی نزد استادان برجسته درس خوانده است؛ اما متأسفانه به استادان او اشاره‌ای نشده است؛ ولی از بررسی‌ها و قراین برمی‌آید که پدرش انسان فاضلی بود و به همین دلیل هم با خاندان علم و فضیلت، به ویژه خاندان مجلسی، ارتباط داشته و برای کسب علم و آگاهی از زواره به اصفهان می‌رفت، بنابراین، نخستین استاد او، پدرش می‌باشد که فرزند را در سنین کودکی و نوجوانی آموزش داده است.

۲. فاضل هندی

آیت‌الله بروجردی بر حسب طبقه‌ی علمی، خاطر نشان ساخته که سیدمحمد از محضر بهاءالدین محمد اصفهانی، مشهور به فاضل هندی از چهره‌های دوره‌ی صفوی استفاده کرده است. در منزلت علمی این استاد، همین بس که وی در سنین قبل از بلوغ، نوشتن را آغاز کرد و در این ایام، به قوه‌ی استنباط به منابع فقهی و روایی دست یافت.

۳. ملا ابوالحسن شریف

شخصیت دیگری که سید محمد از حوزه‌ی درسی او بهره برده است، ملا ابوالحسن شریف، از شاگردان بزرگ علامه‌ی مجلسی می‌باشد. وی جد مادری شیخ محمد حسن نجفی، نویسنده‌ی کتاب جواهر الکلام است.

**کمالات علمی**

سیدمحمد برحسب توانایی‌های علمی، استعداد و ذهنی خلاق و تربیت‌های پدر و تحت تأثیر تعلیمات استادانی بلند پایه و عالی شأن، به مقامات علمی و معنوی رسید و در زمره‌ی عالمان بزرگ، فقیهان و حکیمان اواسط قرن یازدهم هجری قرار داشت. او برای این که درجات و مراتب فقهی خویش را قوی‌تر نماید و به قله‌ی فقاهت برسد، در آستانه‌ی فتنه‌ی افغان‌ها یا بعد از آن و با سقوط اصفهان، در سال ۱۱۳۵ ق. از این شهر هجرت کرد و به نجف اشرف رفت و در آن جا ضمن کسب فیض از بزرگان حوزه، خود به تدریس و تحقیق و تدوین آثار در موضوعات گوناگون معارف اسلامی پرداخت.

**فضایل اخلاقی و تلاش‌های اجتماعی**

از مجموعه آثار و نوشته‌های سیدمحمد طباطبایی برمی‌آید که وی هیچ‌گاه در مسیر زندگی از توجه به نعمت‌های الهی، اندیشه در خصوص معاد و فردای جاوید غافل نبوده است. تنوع موضوعاتی که از قلم وی دور نمانده است، فقط مقامات علمی و احاطه‌ی او بر علوم و معارف گوناگون را به اثبات نمی‌رساند؛ بلکه عناوینی که او برای تحقیق و تألیف برگزیده است، مؤیّد این حقیقت است که در برابر مسایل اجتماعی و فرهنگی عصر خود، احساس مسئولیت می‌کرده و در صدد بوده است به شبهه‌های پیش آمده پاسخ گوید.

او در مسیر اصفهان به نجف، وقتی احساس کرد که ضلالت صوفیان افراطی، مردم نواحی غرب ایران را در فشار قرار داده است و امکان دارد در باورهای شیعیان این منطقه تردید و خدشه وارد شود، از پی‌گیری کارهای علمی در نجف صرف‌نظر کرد و با دلسوزی و توانمندی علمی، در میدان نبرد با خرافه و بدعت حضور یافت و پیروزمندانه حرکت مزبور را خاموش و بی‌خاصیت ساخت.

از ویژگی‌های دیگر این دانشمند فقیه و فرزانه، اظهار حق‌شناسی در خصوص پدرش بوده است؛ تکریم وی از پدرش، تنها به دلیل پرورش‌های اخلاقی و شکوفایی تربیتی انجام گرفته در حق وی نیست؛ بلکه مقام علمی و فقهی او را نیز یادآور می‌شود و برای پدر از پیشگاه خداوند مغفرت طلب می‌نماید و در مواردی از اقوال و محصولات فکری او استفاده می‌کند.

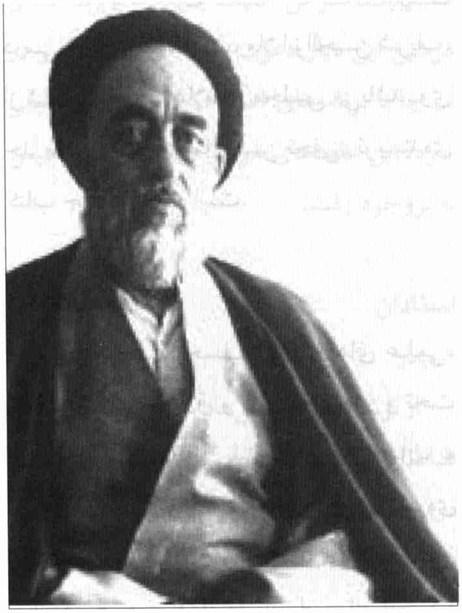
سیدمحمد طباطبایی علاوه بر تحصیل، تدریس و فعالیت‌های تبلیغی، آثار متعددی در قالب کتاب و رساله در موضوعات گوناگون فقه، اصول، حکمت، کلام، تاریخ، نجوم و عرفان تألیف کرده است که مجموعاً دوازده اثر از این

عالم متقی، با عنایت آیت‌اللّه سیدمحمد باقر طباطبایی سلطانی که از نوادگان سیدمحمد است، با عنوان مجمع الفوائد در سال ۱۴۰۶ ق. به طبع مزین گردید.

### غروب خورشید در غرب ایران

در خصوص سال‌های آخر زندگی سیدمحمد طباطبایی و مکان اقامت او در چنین ایامی، نظرات متفاوتی مطرح گردیده است. سیدمحمد علوی طباطبایی می‌نویسد:

«پس از آن که میرسید محمد، بساط صوفی و صوفی‌گری را از مناطق غربی ایران برچید، به عراق رفت و بعد از مدتی به ایران بازگشت؛ اما هنگام مراجعت، در شهر کرمانشاه، سلامتی او دچار مخاطره گشت و در بستر بیماری قرار گرفت و در همان شهر دعوت حق را اجابت نمود. به فاصله‌ی چند روز، خبر تأسف بار ارتحال سید محمد، اهالی بروجرد را در موجی از اندوه و ملال فرو برد و جمع کثیری از آنان بی‌صبرانه به جانب کرمانشاه حرکت کردند و جنازه‌ی وی را که برای حمل به نجف در مکانی به امانت گذاشته بودند، به بروجرد حمل کردند و آن را در همان محله‌ی صوفیان که به یمن قدم وی از لوث اهل تصوف پاک شده بود، دفن کردند.»



### طباطبایی، علامه‌ی (۱۲۷۹ ـ ۱۳۶۰ هـ. ش)

خاندان محمد حسین، خانواده‌ی اصیل بود. «سراج‌الدّین عبدالوهاب» جدّ معروف اوست که با وساطت وی، نبرد خونین دولت ایران و عثمانی، در سال ۹۲۰ قمری پایان یافت و «مرحوم میرزا محمدتقی قاضی طباطبایی» شخصیّت دیگری است که از قرن‌ها پیش تاکنون شرافت و بزرگواری را از آن خاندان بزرگ قاضی طباطبایی تبریز کرده است.

دوران کودکی «محمّد حسین» با طوفان حوادث و بلا همراه بود. بیش از پنج بهار از عمر عزیزش نگذشته بود که مادری مهربان و با فضیلت را از دست داد. بغض غم و اندوه بی‌مادری او را رها نکرده بود که گرد یتیمی بر وجودش سنگینی کرد و از دیدن روی پدر محروم

شد. همراه با برادر کوچک‌تر خود تنها ماند؛ امّا دست لطف خداوندی سایه‌بان مرحمتی بر سر او بود. مدّت زیادی از تحصیل او نمی‌گذشت که علاوه بر قرآن مجید، کتاب‌های گلستان، بوستان، اخلاق مصوّر، تاریخ معجم، ارشاد الحساب، نصّاب الصبیان و دیگر کتاب‌های متداول در مدارس آن روز را فرا گرفت.

صرف و نحو و معانی و بیان را نزد استاد خویش مرحوم شیخ محمدعلی سرابی آموخت و پس از آن با گامی بلند و همّتی فراتر، سطوح عالی در فقه، اصول، فلسفه و کلام را در زادگاه خود نزد اساتید آن خطّه تحصیل کرد. روح لطیف او، ذوقی هنری به وی بخشیده بود؛ دست‌مایه‌ای که با کمک آن توانست خوش‌نویسی را در اوان عمر خود از آقا میرزا علی نقی بیاموزد.

با سپری شدن ایّام تلخ و ناکامی طفولیّت، شکوفه‌های رشد و تکامل بر شاخسار وجود سیّد محمّد حسین نمایان شد. وی از سال ۱۲۹۷ ش. تا ۱۳۰۴ علوم بسیاری آموخت. در این مدّت، تمامی درس‌های مربوط به سطح را فرا گرفت و با شور و شوق بسیاری کتاب‌های مربوط به ادبیات، فقه، اصول، کلام و معارف اسلامی را آموخت.

عشق و شور به تحصیل و تکامل استاد را بر آن داشت که از شهر خویش رو به «نجف اشرف» هجرت کند تا از شراب عشق علی‌علیه‌السلام جامی نوشیده و طریق معرفت و راه رستگاری را بهتر و بیش‌تر بپیماید.

با اوّلین نگاه به قبّه و بارگاه امیرالمؤمنین آخرین کلام خویش را زده و می‌فرماید:

«یا علی! من برای ادامه‌ی تحصیل به محضر شما شرف‌یاب شده‌ام، ولی نمی‌دانم چه روشی پیش گیرم... از شما می‌خواهم که در آنچه صلاح است، مرا راهنمایی کنید.»

چند روزی نمی‌گذرد که نصرالله و یاری الهی به دست مولای متقیان به سوی استاد می‌آید. شخصیّت وارسته‌ای چون حاج میرزا علی آقا قاضی‌قدس‌سره به سراغ وی آمده و خطاب به او این‌گونه می‌گوید:

«کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید؛ خوب است علاوه بر تحصیل، از فکر تهذیب خود غافل نماند.»

مفسر فرزانه مدّت یازده سال کنار مرقد نورآفرین امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام کسب علم کرد. وی خوشه‌چینی زبردست بود که بیش‌ترین استفاده را از فرصت فراهم آمده نمود. فقه، اصول، فلسفه، ریاضیات و رجال را از محضر اساتیدی چون: آیت‌الله نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسین بادکوبه‌ای، سید ابوالقاسم خوانساری، حجّت، حاج میرزا علی ایروانی و میرزا علی اصغر ملکی فرا گرفت.

سرسلسله‌ی اساتید ایشان مرحوم قاضی است؛ شخصیّتی که «سیّد محمّد حسین» را «علّامه» کرد و جام وجود این انسان پاک را جرعه‌های حیات ابدی و معنویت جاودانه بخشید.

## بازگشت به تبریز

دست تقدیر، رجعت فرزانه‌ی اندیشمند را رقم زد. پس از سال‌ها اندوختن معارف ناب، در سال ۱۳۱۴ ش مجبور به بازگشت به زادگاه خویش گردید. دوران تلخ‌کامی و غربت از مهد علم و دانش از این زمان شروع شد؛ امّا مدتی نگذشت که لطف خفی الهی خود را از سراپرده‌ی حکمت خداوندی نشان داد. کار تدریس و تحقیق شروع شد و اوّلین غنچه‌های «المیزان» با نمودی در «بحارالانوار» بر شاخسار اندیشه‌ی علّامه رویید.

دوران ده ساله‌ی اقامت علامه در تبریز همراه با تدریس و تألیف سپری شد و فصلی جدید از حیات وی را فراهم کرد. تا این که «فیض روح‌القدس» بار دیگر مدد فرمود و با آمدن چنین آیه‌ای در استخاره، علّامه راهی قم گردید:

**«هُنَالِکَ الْوَلَایَةُ لِلّٰهِ الْحَقُّ هُوَ خَیْرٌ ثَوَاباً وَ خَیْرٌ عُقْباً»**[1]

(در آن جا، یاری به خدای حق تعلّق دارد، اوست بهترین پاداش و بهترین فرجام.)

آن روز حوزه‌ی علمیّه‌ی قم از ضربات سهمگین رضاخان، رهایی یافته بود و با حضور آیات و مراجع بزرگواری چون آیت‌اللّه بروجردی انسجام بیش‌تری پیدا کرده و فرصتی طلایی فراهم آمده بود تا علّامه‌ی طباطبایی، نیازهای جامعه را سنجیده و بر طبق آن‌ها، برنامه‌ای منظم و کارآمد تنظیم کند. تفسیر و فلسفه درس‌هایی بود که ـ بر اساس احساس وظیفه‌ی علّامه ـ شروع شد و تعجب بسیاری را برانگیخت؛ چرا که تدریس تفسیر دانشی به دور از تحقیق تلقی می‌شد؛ امّا پشت‌کار و اخلاص علّامه کار را به جایی رساند که «المیزان» حاصل سال‌های تلاش و تدریس گردید.

درس فلسفه نیز در آن عصر خوش‌نام نبود. از این رو تلاش‌های بسیاری در تعطیل این درس انجام می‌شد؛ امّا رفتار مؤدبانه‌ی استاد و برخورد مهربانانه‌ی آیت‌اللّه العظمی بروجردی ابرهای تیره‌ی سوءتفاهم‌ها را کنار زد و سعایت‌ها را بی‌اثر نمود.

به هر روی تشکیل جلسات عمومی و خصوصی این عالم فرهیخته و حضور شاگردان اندیشمندی چون آیت‌اللّه مطهری باعث نقد و بررسی فلسفه‌های غربی ـ مخصوصاً ماتریالیسم دیالکتیک ـ گردید و آثار و برکات جاودانه‌ای در تدوین کتب فلسفی همراه خود آورد.

## یادگارهای ماندگار

«انبوه دانش» و «کیمیای ایمانِ» علّامه، آثاری گران‌بها و جاودانه به‌سان مشعلی فروزان فرا راه دانش‌پژوهان آفرید. کتاب‌هایی چون:

### ۱ ـ تفسیر المیزان

دایرةالمعارفی از معارف و در بر دارنده‌ی بحث‌های اعتقادی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی و... با تکیه بر قرآن کریم. اثری سترگ که استاد

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۴.

شهید مطهری ۶۰ سال یا ۱۰۰ سال دیگر را زمان درک عمق و ارزش این کتاب می‌داند. این کتاب ثمره‌ای کم‌نظیر از بیست سال تلاش شبانه روزی علّامه است. نقطه‌ی آغازین این تألیف به برکت غور و ژرف‌نگری در روایات بحارالانوار بود. علّامه سبک این تفسیر را از مرحوم قاضی آموخت و در قم عملی ساخت.

**۲ـ بداية الحكمة**

کتابی که یک دوره تدریس فشرده‌ی فلسفه برای دوستداران علوم عقلی در قم و سپس دانشگاه‌های کشور گردید.

**۳ـ نهاية الحكمة**

این اثر برای تدریس فلسفه با توضیحی بیش‌تر، عمقی افزون‌تر و سطحی عالی‌تر تدوین شده است.

**۴ـ اصول فلسفه و روش رئالیسم**

بینش علّامه پیرامون نظرات مادیون و ماتریالیست‌ها باعث فراهم آوردن این اثر گردید. برکت این کتاب موجب هدایت بسیاری از جوانان مسلمان و نجات آنان از هلاکت کفر و الحاد شد. اثری که پاورقی‌های استاد مطهری عنایتی افزون بدان بخشیده است.

**۵ـ حاشیه بر کفایه**

کتابی اصولی پیرامون قوانین استنباط است که به تازگی چاپ شده است.

**۶ـ شیعه در اسلام**

دوره‌ای کامل از اعتقادات و معارف شیعه در این اثر نفیس به چشم می‌خورد.

**۷ـ مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن**

او که محققی فرانسوی است، پیرامون چگونگی شیعه و مباحث اعتقادی و... مذاکراتی با علامه داشته که در این کتاب وجود دارد.

**۸ـ خلاصه‌ی تعالیم اسلام**

خلاصه‌ی آنچه هر مسلمان متعهد باید از آن آگاهی داشته و خود رابدان زینت دهد، در این اثر بیان شده است.

**۹ـ سنن النّبی**

سیره و روش رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در بین مردم و همراه خانواده در این اثر به چشم می‌خورد و حدود ۴۰ کتاب دیگر.

**شاگردان**

شاگردان علّامه، ده‌ها نفر از بزرگان و فرهیختگان کنونی در حوزه‌های علمیه می‌باشند که به تنی چند از آنان اشاره می‌شود:

۱ـ شهید مرتضی مطهری ۲ـ شهید سیّد محمّد حسینی بهشتی ۳ـ امام موسی صدر ۴ـ ناصر مکارم شیرازی ۵ـ شهید محمد مفتح ۶ـ

شیخ عباس ایزدی ۷ـ سید عبدالکریم موسوی اردبیلی ۸ـ عزالدّین زنجانی ۹ـ محمّد تقی مصباح یزدی ۱۰ـ ابراهیم امینی ۱۱ـ یحیی انصاری ۱۲ـ سید جلال‌الدین آشتیانی ۱۳ـ سید محمّد باقر ابطَحی ۱۴ـ سید محمد علی ابطحی ۱۵ـ سید محمّد حسین لاله زاری ۱۶ـ حسین نوری همدانی ۱۷ـ حسن حسن‌زاده‌ی آملی ۱۸ـ سید مهدی روحانی ۱۹ـ علی احمدی میانجی ۲۰ـ عبداللّه جوادی آملی و...

علامه‌ی طباطبایی این عالم سترگ و تابناک، چهره‌ای الهی بود که با دو بال قرآن و عترت پرواز کرد. به بلندای جاودانگی و ابدیت رسید و برای همیشه اسطوره‌ای شکوهمند گردید. در این فرصت برآنیم تا گوشه‌هایی از زندگی سراسر روشن او را یادآور شویم.

یکی از شاگردان ایشان که مدت سی سال با استاد مأنوس بوده، پیرامون خصوصیّات اخلاقی آن عالم فرزانه چنین نوشته است:

«علّامه انسانی وارسته، مهذّب، خوش اخلاق، مهربان، عفیف، متواضع، مخلص، بی‌هویٰ و هوس، صبور، بردبار، شیرین و خوش مجلس بود. من در حدود سی سال با استاد حشر و نشر داشتم... به یاد ندارم که در طول این مدت حتی یک بار عصبانی شده باشد و بر سر شاگردان داد بزند یا کوچک‌ترین سخن تندی یا توهین‌آمیزی را بر زبان جاری سازد. خیلی آرام و متین درس می‌گفت و هیچ‌گاه داد و فریاد نمی‌کرد، خیلی زود با افراد انس می‌گرفت و صمیمی می‌شد. با هر کس حتی کوچک‌ترین فرد طلّاب چنان اُنس می‌گرفت که گویا از دوستان صمیمی اوست... گاهی که به عنوان استاد مورد خطاب قرار می‌گرفت می‌فرمود: «این تعبیر را دوست ندارم. ما این جا گرد آمده‌ایم تا با تعاون و هم‌فکری، حقایق و معارف اسلامی را دریابیم.» استاد بزرگوار بسیار مؤدب بود و به سخنان دیگران خوب گوش می‌داد. سخن کسی را قطع نمی‌کرد و اگر سخن حقی را می‌شنید تصدیق می‌کرد. از مباحثات جدلی گریزان بود ولی به سؤال‌ها، بدون خودنمایی پاسخ می‌داد.»[1]

دختر استاد چگونگی برخورد پدر خود را با اطرافیان این‌گونه بیان می‌کند:

«اخلاق و رفتار ایشان در منزل «محمّدی» بود. هرگز عصبانی نمی‌شدند و هیچ وقت صدای بلند ایشان را در حرف زدن نشنیدیم. در عین ملایمت، بسیار قاطع و استوار بودند و مقیّد به نماز اوّل وقت، بیداری شب‌های ماه رمضان، قرائت قرآن با صدای بلند و نظم در کارها بودند. دست رد به سینه‌ی کسی نمی‌زدند و این به سبب عاطفه‌ی شدید و رقت قلب بسیار ایشان بود.

... بسیار کم حرف بودند و پر حرفی را موجب کمی حافظه می‌دانستند. بسیار ساده صحبت می‌کردند؛ به طوری که گاهی آدم گمان می‌کرد این یک فردی عادی و عامی است... می‌گفتند شخصیت را باید خدا بدهد و با چیزهای دنیوی

---

۱. یادنامه‌ی علامه‌ی طباطبایی، از آیت‌اللّه ابراهیم امینی.

هرگز انسان شخصیّت کسب نمی‌کند... آرام و صبور با مسایل برخورد می‌کردند. با این که وقت زیادی نداشتند ولی طوری برنامه‌ریزی می‌کردند که روزی یک ساعت بعدازظهرها درکنار اعضای خانواده باشند... رفتارشان با مادرم بسیار احترام‌آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می‌کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگومگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم... آن دو واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصی‌شان را کس دیگری انجام دهد... ایشان برای بچه‌ها مخصوصاً دخترها ارزش بسیاری قایل بودند و...

### ارجعی الی ربّک

... سرانجام پس از ۸۱ سال و ۱۸ روز عمر با برکت و زندگی پر تلاش، روح پاک و الهی آن حکیم عارف و مفسّر وارسته به دیار قدسی و ملکوت رهسپار شد.

آری در ۱۸ محرم ۱۴۰۲ قمری (۲۴ آبان ۱۳۶۰ شمسی) غبار غم و بیرق ماتم در سراسر میهن اسلامی برپا شد و دل‌های پاک اندیشمندان و بزرگان عرصه‌ی علم و دانش غرق اندوه گردید.



عکس نمادین

### طبرسی، علامه‌ی (۴۶۸ ـ ۵۴۸ ه.ق)

علامه‌ی بزرگوار امین الاسلام، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از جمله اندیشمندان نادری است که هر چند در دانش‌های رایج عصر خویش خبره بود؛ اما منزلت او در تفسیر، تمام ابعاد و جوانب علمی‌اش را زیر نفوذ قرار داده، وی را به مثابه‌ی مفسّری سُترگ در دنیای دانش و معرفت معرفی کرد.

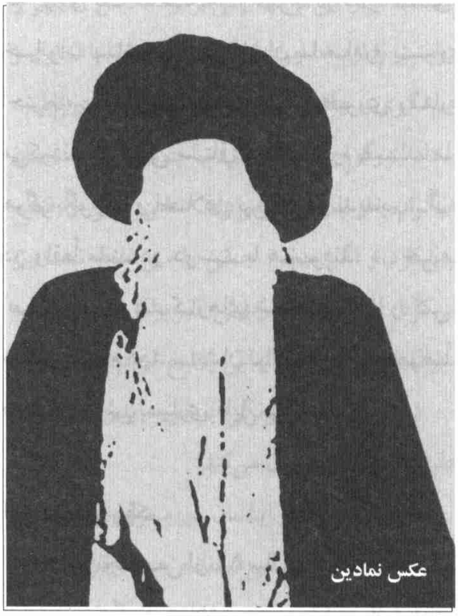
او به سال ۴۶۸ دیده به جهان گشود و حسن بن فضل طبرسی پدر او را «فضل» نامید. اصل و منشأ «فضل بن حسن» طبرسی «تفرش» بوده و به همین سبب به «طبرسی» معروف و مشهور گشته است. هر چند دلیلی بر ولادت یا اقامت او در آن دیار علم خیز در دست نیست. در مقابل، گروهی از شرح حال نویسان، طبرسی را اهل طبرستان

(مازندران امروز) دانسته‌اند؛ لیکن وجود دلایلی روشن بر یکی بودن طبرس و تفرش آن ادعاها را مخدوش می‌سازد.

اندیشه‌ی خدمت به قرآن از اوان جوانی در ذهن علامه جای داشت و زندگی‌اش آمیخته با آن کتاب الهی بود. احیای معارف آن معجزه‌ی بی‌بدیل و یگانه و نوشتن تفسیر از آرزوهای اصلی او به شمار می‌رفت. خدای دانا توفیق عرضه‌ی آثار جاودان و میراث ماندگار را به او ارزانی داشت. در حالی که سن علامه از شصت تجاوز کرده و موهای سرش به سپیدی گراییده بود، سه کتاب تفسیر قرآن را به سبک‌های مختلف به رشته‌ی تحریر درآورد. او چنان ابتکاری را در تفسیر قرآن به کار بست که تا قرن حاضر، مفسّران دیگر بر آستان تفسیر او اعتکاف کرده، از خرمن بی‌پایانش ـ که الهام گرفته از مکتب اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بود ـ استفاده کردند.

امام مفسران، امین الاسلام طبرسی پس از هفتاد و نه (یا هشتاد) سال زندگی با برکت و سراسر خدمت به اسلام و مردم، شبانگاه روز نهم ذیحجه‌ی سال ۵۴۸ ق. در شب عید قربان در شهر سبزوار به دیار حق شتافت و جهان اسلام را در عزایش به سوگ نشاند.

پیکر پاک علامه از سبزوار به مشهد مقدس انتقال یافت و در نزدیکی حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام در محلی به نام قبرستان قتلگاه به خاک سپرده شد. آرامگاه او که در ابتدای خیابان طبرسی واقع شده، از آغاز، محل زیارت مؤمنان بوده است و در سال ۱۳۷۰ به موجب طرح توسعه‌ی اطراف حرم، به داخل باغ رضوان انتقال داده شد.




## عاملی، بهاءالدین (۹۵۳-۱۰۳۱ هـ. ق)

شیخ الفقها، استاد الحکما، رییس الادبا، علامه‌ی دهر، بهاءالدین محمد بن حسین عاملی یکی از ریاضی‌دانان بلند آوازه‌ی ایرانی است که در سال «۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م» در جبل عامل و در خانواده‌ای ایرانی دیده به جهان گشود.

او در فقه، فلسفه، حکمت، عرفان، نجوم، معماری و ادب نیز تبحر کافی داشت و در هر یک از این علوم، اثری ارزشمند از خود بر جای نهاد. او واقعاً از مفاخر اسلام و از نوادر دانشمندان مسلمان، و از اکابر عرفا و حکما در دوران صفویه است. کم‌تر دانشمندی است که در آثارش غور

کند و لب به ستایش وی نگشاید. او هفت ساله بود که در سفری با پدرش بـه ایـران آمـد و در قزوین که در آن روزگار مهد علم و محل تجمع علما و دانشمندان بزرگ بود، رحل اقامت گزید. همان‌جا بود که در کودکی به واسطه‌ی هـوش و ذکاوتی که در فراگیری علوم داشت، به درجه‌ی استادی رسید. وی در جوانی از طرف شاه عباس صفوی، لقب «شیخ الاسلام» گرفت.

از اساتید این شیخ بزرگوار، نخست پـدرش حسین بن عبدالعمر عاملی بود و سـپس حکـیم مولی عبدالله بن حسین یزدی، صاحب حاشیه‌ی تهذیب المنطق بود. شـاگـردانش، دانشـمندان و فـلاسفه‌ی بـزرگی چـون: مـلاصدرای شـیرازی، ملاحسن فیض کـاشانی و گـروه بسـیار دیگـری بودند که همگی در مکتب او تربیت یافتند.

مردم معاصر شیخ، از او عـجایب و غـرایب بی‌شماری دیده و شنیده بودند، چنان‌که بـرخـی وی را مردی معجزه‌گر و جادوگر می‌پنداشتند...

از جمله کارهای شگفتی که به شـیخ نسـبت می‌دهند، شکافتن اتم و دست یـافتن بـه نـیروی درونی آن و نیز شـمعی بـود کـه در تـون حـمام اصفهان به مدت بسیار طولانی و بدون ایـن کـه تغییری در شمع رخ دهد، آب حمام را گرم نگاه می‌داشت. هم‌چنین وی مخترع ساعتی خـودکار است که احتیاجی به کوک کردن نداشت.

می‌گویند این دانشمند درباره‌ی شمع حـمام اصـفهان گـفته بـود: «اگـر روزی فـضای آن را بشکافند، شمع خاموش خواهد شد.» لذا وقـتی عده‌ای از محققین خاورشناس، دستگاه مزبور را (در اواخر زندیه) از زیرزمین بیرون کشیدند و به خارج از ایران فرستادند، دیگر نـتوانسـتند آن را روشن کنند.

## مهم‌ترین آثار او

تذکره نویسان، قریب یکصد اثر از او در علوم و فنون مختلف ذکر نموده‌اند که کتب زیر از جمله مهم‌ترین آن‌هاست:

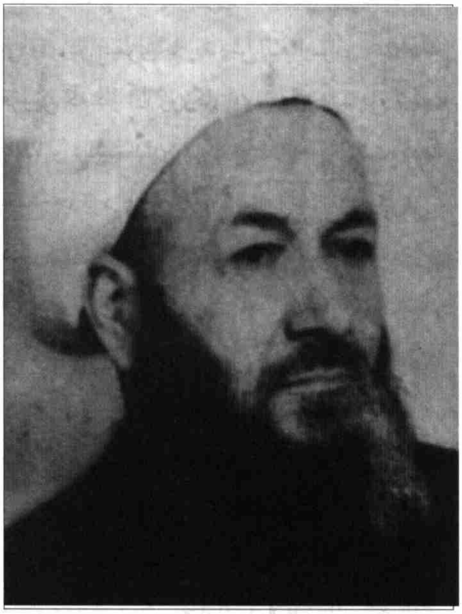
۱ ـ بـحرالحسـاب ۲ ـ تشـریح الافـلاک ۳ ـ جـامع عـباسی ۴ ـ جـواب مسـایل عـجیبه ۵ ـ اسرارالبلاغه ۶ ـ کشکول ۷ ـ خلاصة الحساب.

اما عمده شهرت شیخ بیش‌تر بـه جـهت دو کتاب اخیرالذکر است، به ویـژه کـتاب آخـر کـه دانشمندان بسیاری بر آن شروح مختلف نوشته‌اند و بارها در ایران، هند، ترکیه، عراق، مصر، آلمان و فـرانسـه چـاپ شـده و در بـرخـی مـدارس کشورهای مذکور تدریس شده است.

یکی از نکات مهمی که در این کـتاب آمـده است، بحث درباره‌ی اعداد مزدوج ۲ ۴ ـ ۸ + ۱۶ ـ ۳۲ ـ ۶۴ ـ ۱۲۸ ـ ۲۵۶ ـ ۵۱۲ ـ ۱۰۲۴ است که عدد ۲ جذر و ۴ را مال و ۸ را کعب و در نتیجه مـال‌المـال = ۱۶ و مـال‌الکـعب = ۳۲ و کـعب الکعب = ۶۴ و مال‌الکعب = ۱۲۸ و مال‌الکعب الکعب = ۲۵۶ و کعب‌الکعب‌الکـعب = ۵۱۲ و مال‌المال کعب الکعب = ۱۰۲۴ انتخاب می‌کنند و سپس روی عدد ۱۰۳۴ توقف شده و آن را به نام «اُم» یعنی مادر به کار می‌برند. امروزه در یک

کامپیوتر هم به همین ترتیب محاسبه می‌شود؛ با این تفاوت که به جای کلمه‌ی «اُم» آن را یک بایت یا بیت می‌گویند، که اغلب کامپیوترها تا ۸ بیت مجهز هستند؛ یعنی تا ۸ بار عدد ۱۰۲۴ را محاسبه می‌کنند. معمولاً حافظه‌ی یک کامپیوتر با به کار بردن ۸ حساب می‌شود که چند کیلو بایت است و روشن شدن هر چهار چراغ، مساوی با یک کیلوبیت و یا همان عدد «اُم» شیخ بهایی است که مال المال کعب الکعب و برابر با ۱۰۲۴ است که جهان ریاضی نجومی از آن استفاده کرده است.

سرانجام، این ریاضیدان بزرگ در سال «۱۰۳۱ ه / ۱۶۲۱ م» در سن هفتاد و هفت سالگی در اصفهان درگذشت. قریب به پنجاه هزار نفر جنازه‌ی او را تشییع نمودند و جسدش را به مشهد مقدس منتقل نموده و در جوار قبر مطهر علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام به خاک سپردند. قبر او اکنون زیارت‌گاهِ زایران و جهان‌گردان جهان است.



## غفاری، شهید آیت‌الله

### (۱۲۹۳ ـ ۱۳۵۳ ه. ش)

تابستان سال ۱۳۳۵ ق. برابر با ۱۲۹۳ ش. نوزادی در خانه‌ی محقر حاج عباس در آذرشهر دیده به جهان گشود.

پدر نوزاد به خاطر ارادت قلبی که به حضرت امام حسین علیه‌السلام داشت، نام او را حسین نهاد.

حسین در فضای کاملاً معنوی و با تربیت مادری مهربان و عاشق ولایت و دوست‌دار حضرت زهرا علیهاالسلام رشد کرد و سایه‌ی پدری مؤمن و متقّی بر سرش بود. پدر و مادر حسین آینده‌ای روشن و سرافرازانه را در پیشانی فرزندشان مشاهده می‌کردند.

مادر، نهایت سعی و کوشش خود را برای تربیت اسلامی فرزند مبذول می‌داشت و هر چه

در توان داشت، در رشد و تعالی حسین مضایقه نمی‌کرد. همین تربیت سالم و شیرپاک بود که از این فرزند، فرزانه‌ای مجاهد پرورش داد که آن همه شجاعت و شهامت و سرافرازی را از خود نشان داد.

شهید آیت‌اللّه شیخ حسین غفاری از شش سالگی تحصیل را آغاز نمود. مقدّمات دروس را در زادگاهش آذرشهر در محضر حجةالاسلام و المسلمین میرزا محمد حسن منطقی دهخوارقانی فراگرفت. آن گاه وارد حوزه‌ی علمیه‌ی تبریز شد و در این حوزه از جلسه‌ی درس بزرگان، کسب دانش نمود و تلاش و کوشش فراوان برای فراگیری علوم دینی از خود نشان داد. بعضی مواقع شب‌ها تا صبح مطالعه می‌کرد. او در حوزه‌ی علمیه‌ی تبریز برجستگی خاصی از خود نشان داد تا آن‌جا که زبان‌زد هم‌درسان و هم بحث‌هایش شده بود. اساتید وی نیز از تلاش و فعالیت او اظهار رضایت می‌کردند.

شهید غفاری آنگاه مصمم شد تحصیلات خود را در کنار بارگاه فاطمه‌ی معصومه علیها السلام کریمه‌ی اهل‌بیت عصمت و طهارت ادامه دهد؛ لذا برای بهره‌گیری از جلسات درسی اساتید بزرگوار قم از تبریز به قم مشرف شد و در این حوزه، فقه و اصول و مراحل عالی را از محضر بزرگان فرزانه‌ای چون آیات عظام فیض، قمی بروجردی و خوانساری فرا گرفت.

**اساتید و شاگردان:**

شهید غفاری در طول حیات طیبه‌ی خود از استادان فرزانه‌ای بهره گرفت که با ذکر نام تنی چند از آنان این اوراق را متبرک می‌نماییم:

۱ ـ امام خمینی (ره)

۲ ـ آیت‌اللّه آقا سیدمحمد حجّت کوه کمره‌ای (ره)

۳ ـ آیت‌اللّه العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (ره)

۴ ـ علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان (ره)

۵ ـ آیت‌اللّه آقا سیداحمد خوانساری (ره)

۶ ـ آیت‌اللّه آقا سید محسن میرغفاری آذرشهری

۷ ـ آیت‌آللّه حاج میرزا علی مقدس (مشهور به حاج مقدس آقا)

۸ ـ آیت‌آللّه حاج شیخ علی پیش‌نماز دهخوارقانی مشهور به (توتونچیان)

**مقام علمی**

آیت‌اللّه مجاهد شیخ حسین غفاری از بُعد علمی نیز دارای ویژگی‌هایی بود. آن بزرگوار از همان اوایل طلبگی با جدّیت تمام در حوزه‌های درسی اساتید حاضر می‌شد و با تلاش و مطالعه‌ی مضاعف، یافته‌های خود را به سایر دوستان و هم‌درسانش انتقال می‌داد.

آیت‌اللّه غفاری از اول طلبگی هم‌زمان با تحصیل علوم دینی کار تدریس را نیز انجام

می‌داد. در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۳ ش. مکتب زینبیه‌ی آذرشهر شاهد تجمع عاشقان علم و دین بود که در اطراف شمع وجود استاد شهید غفاری گرد می‌آمدند.

در این مکتب که علاقه‌مندان و دانش پژوهان دینی حضور می‌یافتند، محفلی بسیار صمیمی و گرم بود. در جلسات درس شهید غفاری ابواب الجنان و جامع عباسی و دیگر کتب فقهی و اخلاقی و قرآنی نیز تدریس می‌شد. آیت‌اللّه غفاری جزوه‌ای را تهیه کرده که مخصوص بحث‌های قرآنی بود و قریب به ۳۰ نفر در این درس شرکت می‌کردند.

آیت‌اللّه غفاری پس از مدتی محل تدریس خود را تغییر داد. در مدرسه‌ی بالای مسجد حاج کاظم آذرشهر قریب به سه ماه جلسات درس و بحث داشتند و آن‌گاه به قم عزیمت نمودند.

جلسات شهید غفاری در قم و تهران در مساجدالهادی و خاتم الاوصیا ادامه داشت و اشخاص فرزانه‌ای از شمع وجود آیت‌اللّه غفاری بهره‌ها می‌بردند.

در مسجدالهادی تهران، دانش جویان و طلاب بسیاری به طور مرتب و منظم در جلسات بحث گردهم می‌آمدند و از بحث‌های شیوا و صحبت‌های صریح و انقلابی شهید غفاری استفاده می‌کردند.

هم‌زمان با قیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ ش. آیت‌اللّه غفاری پشت سر امام از آرمان‌های والای او پشتیبانی کرد و دوران رنج و محنت و زندان و حبس را سپری نمود.

در طول تحصیل در قم نیز هرگاه فرصتی می‌یافت، به روستاها و شهرهای اطراف می‌رفت و به مبارزات پی‌گیر با استبداد و هم‌چنین به اشاعه‌ی فرهنگ غنی اسلام می‌پرداخت و اذهان پاک روستاییان را از غبار نیرنگ‌های رژیم مستبد شاه می‌زدود.

آیت‌اللّه غفاری رژیم شاه را غاصب می‌دانست و اعتقاد داشت رژیم پهلوی با کودتا بر سر کار آمده و باطل است؛ لذا با اصل رژیم مخالفت می‌کرد. آن بزرگوار پس از مهاجرت به تهران در سال ۱۳۳۹ ش. رسماً در جریان کار مبارزات سیاسی کشور قرار گرفت. البته آن زمان طبیعی بود که مبارزه با رژیم مستبد محمدرضا خانی روحیه‌ای خاص را طلب می‌کرد و آیت‌اللّه مجاهد غفاری این روحیه‌ی والای مبارزه‌ی با استبداد را داشت و از هر لحظه و هر زمان و مکانی نهایت بهره‌برداری را می‌کرد و علیه رژیم ستم شاهی سخن می‌گفت. عوامل استبداد نیز از او ترس و واهمه‌ای فوق‌العاده داشتند.

### زندان و شکنجه

تمام دوران زندگی آیت‌اللّه غفاری مقارن با حکومت پهلوی و همراه با رنج و محنت بود. مشاهده‌ی اوضاع نابسامان، مخالفت رژیم با روحانیت اصیل، محدود کردن مبارزان مسلمان، ترغیب و تشویق مردم به بی‌دینی و کشف

حجاب، آزادی عمل فرقه‌ی ضالّه‌ی بهاییت، و ریشه‌های افکار انحرافی باعث می‌شد که او لب به اعتراض گشاید و در هر موقعیتی افشاگری نماید و چه رنج‌ها و دردها که در این راه متحمل شد.

آیت‌اللّه غفاری خودش بارها دستگیر و زندانی شد؛ اما دستگیری و حبس فرزندانش، همسرش و برادرش رنج و درد او را مضاعف بلکه چند برابر می‌کرد؛ لکن همانند مولای خودش حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام چون کوه استوار و با صلابت ایستادگی می‌کرد. آنچه عوامل طاغوت و ساواک را آزار می‌داد، روحیه‌ی مقاوم و استوار ایشان بود. به طور کلی حبس‌های شهید غفاری از سال ۱۳۴۰ آغاز و تا دی ماه ۱۳۵۳ ش. ادامه داشت. ۱۳ سال آخر عمر شریفش سراسر مبارزه و جانفشانی در راه آرمان‌های مقدس امام خمینی بود. در سال ۱۳۴۱ سخنرانی‌هایش عموماً به افشاگری مواضع غیراسلامی رژیم اختصاص داشت. چندین بار مستقیماً با دستگاه رژیم پهلوی درگیر شد.

در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ ش. مأمورین شاه به خانه‌اش هجوم آوردند و با لباس منزل او را به کمیته‌ی شهربانی بردند. در طول مدّت بازداشت و بازجویی‌ها اراده‌ی قاطع و شجاعت بی‌نظیر آیت‌اللّه غفاری تمامی مأموران را به حیرت واداشته بود؛ چرا که بازداشت‌ها، بازجویی‌ها، حبس‌ها و شکنجه‌های بی‌رحمانه، نه تنها کوچک‌ترین اثر منفی در روح بزرگ و مقاوم او نداشت، بلکه پس از هر بار زندانی شدن با روحیه‌ای قوی‌تر و شجاعتی بیش‌تر به مبارزه ادامه می‌داد. موقعی که زجر و شکنجه به سختی آزارش می‌داد، نام مبارک امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را بر زبان می‌راند و دیگر زندانیان را به استقامت و پای‌داری و صبر دعوت می‌کرد.

**خدمات اجتماعی و عمرانی مذهبی**

شهید آیت‌اللّه غفاری منشاء خیرات و خدمات بسیاری در زمینه‌های اجتماعی بود و در سه دوره‌ی متفاوت در طول زندگی از جمله نوجوانی در آذرشهر بین سال‌های ۳۰-۳۵ در قم و از سال ۳۵ تا ۵۳ در تهران اقدامات فراوان و مفیدی به حال جامعه داشت، از جمله:

الف: احداث و تکمیل مساجد خاتم الاوصیاء ـ الهادی ـ شیخ فضل اللّه نوری در تهران.

ب: رسیدگی به محرومان و مستضعفان در تبریز ـ تهران و آذرشهر و...

ج: برپایی مجالس بحث و گفت‌وگو در موضوعات علمی و فقهی.

او عاشق خدمت به خلق خدا بود و از هر فرصت ممکن و به‌دست آمده، بهره‌ها می‌برد و در راه رضای معبود قدم برمی‌داشت.

مجالس وعظ و سخنرانی او نیز حال و هوایی دیگر داشت و چه بسیار از طبقات مختلف جامعه و مخصوصاً روشن‌فکران مذهبی، دانشجویان و طلاب جوان دورش حلقه می‌زدند و از انوار نورانی و دانش و تربیت وی بهره‌ها می‌بردند.

**آثار و تألیفات**

آیت‌اللّه غفاری نه تنها در جبهه‌ی مبارزه با طاغوت پیش‌تاز بود و زندان‌های مخوف شاه او را از حرکت و شتاب باز نمی‌داشت، بلکه هر روز پرشورتر از روز قبل به مبارزه‌ی بی‌امان ادامه می‌داد. او همراه با مبارزه‌ی پی‌گیر با طاغوت، فعالیت‌ها و تلاش‌های علمی و عملی و ادبی و قلمی نیز داشت.

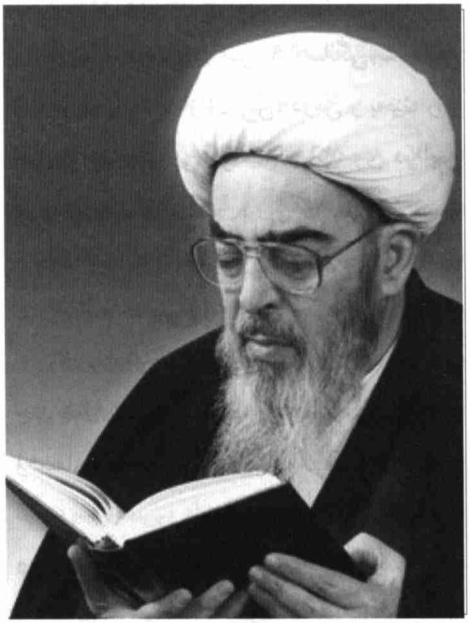
از جمله آثار قلمی آن بزرگوار، حاشیه‌ی مفصلی بر عروة‌الوثقی است. نوشته‌ها و آثار خطی گوناگون دیگری نیز داشته که در هجوم ساواک به منزلشان در چندین نوبت از بین رفته است. بعضی نوارهای سخنرانی و دست نوشته‌هایی نیز از آن بزرگوار مانده است.

از جمله آثار علمی و ادبی قطعات جذاب و شیوایی است که منتسب به شهید آیت‌اللّه غفاری است و از مصادیق آن‌ها سروده‌ی ذیل می‌باشد:

عاشق چو رو به کعبه‌ی صدق و صفا کند
احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند
در پیش راه بادیه گیرد غریب وار
ترک عشیره و بلد و اقربا کند
از صدق چون قدم بنهد در فنای عشق
اول به پای دوست سر و جان را فدا کند
آن‌جا که موقف عرفان محبت است
بر جای سنگ‌ریزه سر از کف رها کند
آن‌گاه دست و روی نشوید ز خون خویش
برخیزد و نماز شهادت ادا کند

این عاشق و عارف مجاهد پس از سال‌ها تلاش، مجاهدت، استقامت صبر و پای‌داری، زندان و شکنجه، عاقبت دعایش مستجاب شد و در غروب ششم دی ماه سال ۱۳۵۳ ش. در اوج مظلومیت اما سرافرازانه چون سرو سهی در محبس تنگ و تاریک و ظلمانی شاه، با دست و پای شکسته و دندان‌های خرد شده و محاسن خونین به دیار ابدیت شتافت و روح بلندش پس از ۱۳ سال تحمّل زجر و شکنجه به ملکوت اعلی پیوست.

ساواک شبانه پیکر مطهر او را به قم فرستاد تا مظلومانه دفن شود؛ ولی طلاب و مردم قم از موضوع با خبر شدند و در تشییع جنازه‌ی با شکوه ایشان در صبح روز ۷ دی ماه ۱۳۵۳ ش. شرکت کردند و با فریاد غفاری ما کشته شد، به خون خود آغشته شد، پیکر مطهر این اسوه‌ی مقاومت را از حرم حضرت معصومه علیهاالسلام تا قبرستان دارالسلام قم تشییع کردند.



**فاضل لنکرانی، آیت‌الله العظمی محمد (۱۳۱۴ـ۱۳۸۶ ه. ش)**

ارکوان یکی از مناطق حومه‌ی شهر لنکران در جمهوری آذربایجان است؛ محلی که فاضل لنکرانی پدر آیت‌الله فاضل لنکرانی در سال ۱۳۱۴ ه. ق. در آن‌جا به دنیا آمد. وی در حدود سال ۱۳۳۰ ق. به اردبیل و بعد از سه سال به زنجان رفت و در سال ۱۳۳۷ ق. راهی مشهد شد.

معنویت و صفای خانواده و ارتباط پدر با بزرگان دینی، دست به دست هم داد و از فرزند این عالم ربانی، کودکی علاقه‌مند به علوم دینی ساخت؛ به گونه‌ای که وی می‌نویسد:

«پس از پایان تحصیلات ابتدایی، بی‌درنگ به تحصیل علوم دینی پرداختم؛ زیرا از اوان کودکی، علاقه‌ی فراوانی به این رشته در خود احساس می‌کردم. در آن زمان که سال‌های حاکمیت طاغوت به شمار می‌رفت، خفقان شدیدی در کشور ما حاکم بود. با این حال، هر وقت موضوع انشایی به ما داده می‌شد، ضمن آن از ما می‌پرسیدند که پس از پایان دوره‌ی ابتدایی در چه رشته‌ای ادامه‌ی تحصیل خواهید داد؟ (من) تمایل شدید خود را به ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی علوم دینی، پس از پایان دوره‌ی ابتدایی پنهان نکرده، با آب و تاب تمام در ورقه‌ی انشا شرح می‌دادم؛ حتی در امتحان نهایی پایان دوره‌ی ابتدایی، عنوان رتبه‌ی اول در شهرستان قم را احراز کردم و به همین مناسبت، کتاب‌هایی که با دست خط رییس آموزش و پرورش وقت توشیح شده بود، از طرف اداره‌ی فرهنگ به من داده شد.»

**به سوی مرزبانی**

الف) مقدمات و سطح

پس از پایان تحصیلات ابتدایی، در ۱۳ سالگی، فراگیری علوم حوزوی را آغاز کرد و به دلیل هوش سرشار، موفق شد طی ۶ سال دوره‌ی مقدمات و سطح را به پایان برساند.

استادان دوره‌ی سطح:

۱. آیت‌الله منتظری که بخشی از لمعه را نزد وی فرا گرفت.

۲. اسدالله نوراللهی نجف آبادی، قسمتی از لمعه.

آیت‌الله فاضل درباره‌ی او می‌نویسد:

«وی از مدرسان ارزنده‌ی آن زمان بود. وی

حوزه‌ی قم را ترک کرد و در شهرستان، به ارشاد مردم پرداخت.»

۳. آیت‌اللّه فاضل (پدر)، بخشی از رسائل و مکاسب.

۴. آیت‌اللّه سید محمدباقر سلطانی (۱۴۱۸ ق.)، قسمتی از رسائل و مکاسب.

۵. شیخ عبدالجواد جبل عاملی سدهی اصفهانی (۱۴۰۷ ق.)، کفایه.

۶. شیخ مرتضی حائری (۱۳۶۴ ش.)، کفایه.

۷. علاوه بر این اشخاص، از شهید صدوقی (۱۳۶۰ ش.) هم باید نام برد.

آیت‌اللّه فاضل، درباره‌ی خاطرات اوایل تحصیل می‌گوید:

«مسأله‌ای که در پیشرفت تحصیلی‌ام اثر تعیین کننده‌ای داشت، این بود که در آن روزهایی که مرحوم آیت‌اللّه بروجردی تازه به قم تشریف آورده بودند، روزی به وسیله‌ی یکی از آشنایان به یکی از آبادی‌های قم دعوت شد. در این سفر من نیز همراه مرحوم والد در محضر ایشان بودیم. در آن روزها، من مطول می‌خواندم. حضرت آیت‌اللّه بروجردی، شعری از مطول عنوان فرمود و سؤالاتی در باره‌ی نکات ادبی آن مطرح نمود و من بلافاصله پاسخ گفتم و ایشان مبلغ پنجاه تومان ـ که در آن زمان، مبلغ زیادی به حساب می‌آمد ـ به من جایزه داد. این واقعه و تشویق آن مرجع بزرگ، در روحیه و علاقه‌ی من نسبت به درس و اعمال دقت هر چه بیش‌تر در آن، تأثیر شگفت‌انگیزی به جای گذاشت.»

ب) دوره‌ی خارج

آیت‌اللّه فاضل در سن ۱۹ سالگی به درس خارج راه یافت و از آن پس، درس و بحث را با جدیتی مضاعف پی گرفت. اساتید وی در این دوره عبارتند از:

۱. آیت‌اللّه العظمی بروجردی.

۲. امام خمینی (۱۳۶۸ ش.).

۳. علامه‌ی طباطبایی (۱۳۶۰ ش.) که طی چند سال، تفسیر و بخشی از منظومه‌ی سبزواری و اسفار ملاصدرا را نزد وی فراگرفت.

## دوستان و هم بحث‌ها

از عوامل مؤثر در پیشرفت آیت‌اللّه فاضل لنکرانی علاوه بر استعداد خوب و استادان مناسب، مباحثه‌ی علمی درس‌ها بود. وی می‌گوید:

«از وقتی که مطول می‌خواندم، هم مباحثه‌ای برای خود انتخاب کردم که تا پایان دوره‌ی سطح و حتی قسمتی از خارج، کلیه‌ی دروس را با ایشان، بحث و بررسی می‌کردیم. در آن زمان، روزهای سرد زمستانی صبح زود هنوز آفتاب بالا نیامده، مجبور بودیم بحث‌های خودمان را در ایوان‌های بقعه‌ی صحن، در آن شرایط سخت و آزار دهنده دنبال کنیم و غیر از این هم چاره‌ای نداشتیم.»

این هم مباحثه‌ی او، شهید آیت‌اللّه سید مصطفی خمینی (۱۳۵۶ ش.) بود.

وی در اغلب درس‌ها، با آیت‌اللّه فاضل

همدرس بود. آیت‌اللّه فاضل لنکرانی از آشنایی خود با شهید مصطفی خمینی چنین یاد می‌کند:

«من و مرحوم حاج آقا مصطفی در دوران دبستان، همکلاس بودیم و بنابراین، بین ما دوستی بسیار محکمی برقرار بود. از این جهت نیز من با حضرت امام خمینی ـ رضوان اللّه علیه ـ آشنا بودم؛ حتی پس از تمام کردن دبستان، و ورود به دوره‌ی تحصیلاتِ روحانیت نیز من و حاج آقا مصطفی هم بحث و اغلب همدرس بودیم. حاج آقا مصطفی خمینی (رحمةاللّه علیه) از لحاظ حافظه و استعداد بی‌نظیر بود. آن مرحوم، بین حافظه قوی و استعداد را جمع کرده بود و انصافاً نابغه‌ای بود.»

آیت‌اللّه اشراقی نیز از دوستان و همکاران علمی آیت‌اللّه فاضل، در برخی تألیفات بود. آیت‌اللّه فاضل، خاطره‌ای را از وی چنین نقل می‌کند:

«آقای اشراقی برایم نقل کردند؛ ایشان که از دوستان قدیمی من بود و مدتی هم با [او و] مرحوم آقا مصطفی، سه نفری مباحثه می‌کردیم، گفتند: تازه با خانواده‌ی امام وصلت کرده بود؛ تابستان بود و حضرت امام برای ییلاق به همدان رفته بود. در همان زمان، روابط ایشان در ظاهر با آیت‌اللّه بروجردی خوب نبود. من برای دیدن امام به همدان رفتم. با خود فکر کردم حالا که امام قدری از آیت‌اللّه بروجردی رنجش خاطر دارد، بد نیست انتقادی از آیت‌اللّه بروجردی بکنم. تا شروع کردم، امام قیافه‌شان را درهم کشید و سرش را پایین انداخت؛ بعد سر برداشت و فرمود: آقای اشراقی! من به کسی اجازه نمی‌دهم به زعیم مسلمین اهانت کند؛ هر کس و در هر مقامی که باشد.»

**ارادت خالصانه به امام**

اعتماد عمیق و ارادت خالصانه‌ی آیت‌اللّه فاضل لنکرانی به استاد و مراد خویش، سبب شد تا از همان آغاز تحصیل، هیچ شک و تردیدی در حقانیت بینش و مطالب وی نداشته باشد و به همین دلیل، وی از فعال‌ترین عالمان مبارز به شمار می‌رود. مبارزات وی از هنگام شکل‌گیری نخستین جمعیت فضلای جوان حوزه در زمان آیت‌اللّه بروجردی آغاز شد؛ جمعی که در گام نخست، در فکر اصلاح حوزه، تبلیغ در مناطق دور دست و... بودند و از آن پس در دوران مبارزه با اعلامیه و اطلاعیه‌هایی که تأیید و امضا می‌کرد، به نهضت اسلامی کمک می‌کرد.

آیت‌اللّه فاضل قبل از انقلاب سهم مهمی در مبارزات در ابعاد مختلف، از جمله مبارزه با افکار انحرافی داشت و حتی به مدت دو سال در بندر لنگه و یزد در تبعید به سربرد. در همان جا علاوه بر فعالیت علمی ـ انقلابی (شرح تحریر الوسیله‌ی امام خمینی)، توسط آیت‌اللّه صدوقی با مردم یزد دیدارهای سازنده‌ای داشت و آن‌ها را در راه و مسیر مبارزه نیز قرار می‌داد.

وی بعد از انقلاب نیز در سنگرهای مختلف برای انقلاب تلاش کرد. وی به امر امام مدتی

مسئولیت دادگاه انقلاب قم را عهده‌دار شد و نمایندگی دوره‌ی اول مجلس خبرگان رهبری از استان مرکزی و ریاست عالی شورای مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم به مدت ۱۰ سال از دیگر مسئولیت‌های وی به شمار می‌رود.

**دفاع از نظریه‌ی ولایت فقیه**

آیت‌اللّه فاضل، همواره از مدافعان سرسخت ولایت فقیه بوده است و در این راه، علاوه بر مباحث نظری، گاهی خاطراتی هم از استادانش نقل می‌کرد و از جمله درباره‌ی آیت‌اللّه بروجردی که بحث ولایت فقیه را به طور مستقل نکرده بود، معتقد است که وی همانند امام، نظرش بر ولایت مطلقه‌ی فقیه بود و به عنوان مؤید این سخن می‌گوید:

«شاهدم این است که ایشان به هنگام تأسیس مسجد اعظم، ناچار شدند حیاطی را که وضوخانه‌ی آستانه و در کنار آن بقعه‌هایی بود و در این بقعه‌ها قبرهایی وجود داشت، خراب کنند و جزء صحن مسجد اعظم قرار دهند. ایشان وضوخانه و بقعه را خراب کردند (البته بدون این که اصل قبرها از بین برود) و جزء مسجد اعظم قرار دادند. کسی به ایشان اعتراض می‌کند که حیاط مربوط به آستانه است و بقعه‌ها مربوط به دیگران، شما به چه مجوزی آن‌ها را تصرف کردید؟ ایشان لبخندی می‌زنند و می‌فرمایند: معلوم می‌شود این آقا هنوز ولایت فقیه برایش جانیفتاده است.»

**دفاع از تشیّع**

آیت‌اللّه فاضل لنکرانی به مناسبت‌های مختلف سعی در برانگیختن عزم و اراده‌ی روحانیانی داشته که سپاه تبلیغی اسلام و تشیّع می‌باشند. وقتی جمعی از مبلغان مرکز تخصصی سفیران هدایت حوزه‌ی علمیه و روحانیان اعزامی از سوی واحد اعزام دفتر آیت‌اللّه فاضل لنکرانی، به مناطق محروم در مهر ماه ۱۳۸۲ ش. با ایشان دیدار کردند، چنین گفت:

«شیعه، مظلوم‌ترین گروه در عالم است. همه‌ی فرق، علیه شیعه به پا خاسته‌اند و شما عراق و تهاجمات علیه شیعه را می‌بینید، با این که تنها گروهی که حرف حق می‌زند، شیعه است. البته عده‌ای می‌خواهند اصل اسلام را نابود کنند؛ لذا در این شرایط، وظایف روحانیت با سابق تفاوت زیادی دارد و با این وسایل تبلیغی و ماهواره و اینترنت که به کار گرفته‌اند و جوانان را به سوی بی‌اعتقادی سوق می‌دهند، وظیفه‌ی ما صد برابر شده است.»

**تدریس**

آیت‌اللّه فاضل لنکرانی تدریس را از سال‌های سوم، چهارم تحصیل (۱۵-۱۶ سالگی) آغاز و بیش از نیم قرن همچنان به تدریس علوم آل محمد اشتغال داشت.

آیت‌اللّه فاضل بیش از ۳۵ سال به تدریس خارج فقه و اصول مشغول بود و بسیاری از طلاب حوزه‌ی علمیه در درس وی حاضر

می‌شدند. در کنار تدریس، عشق به اهل‌بیت علیهم‌السلام سبب شد تا سال‌ها امام جماعت مهم‌ترین پایگاه مداحان و واعظان شهر قم (تکیه‌ی آقا سیدحسن) را بر عهده گیرد و پس از رحلت آیت‌اللّه العظمی مرعشی، به درخواست طلاب و مردم و سرپرستی حرم مطهر، امام جماعت آن مکان مقدس را عهده‌دار شد که هزاران نفر به امامت ایشان نماز جماعت را برگزار می‌کردند. این ارادت به خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام هم‌چنین باعث شده بود هر هفته در روزهای جمعه و سال روز وفات معصومان علیهم‌السلام ، مجلس مصیبت و روضه و به مناسبت تولد ائمه علیهم‌السلام مجلس جشنی در بیت پدری ایشان برگزار می‌شود.

## تألیفات و آثار علمی

۱. «تفصیل الشریعة» شرحی است عربی بر کتاب تحریرالوسیله‌ی امام خمینی که ۲۵ جلد از آن چاپ شده و ۵ جلد دیگر آماده‌ی چاپ است.

۲. حاشیه بر عروةالوثقی (عربی)

۳. نهایةالتقریر، تقریرات درسی آیت‌اللّه بروجردی در بحث نماز، در سه جلد، به زبان عربی که چاپ شده است.

۴. حاشیه بر کتاب الطهارة «مصباح الفقیه» محقق همدانی (عربی)

۵. شرح «الاجتهاد و التقلید» از کتاب «العروةالوثقی» (عربی)

۶. کتاب الصوم

۷. کتاب القضا

۸. المسایل المستحدثه

۹. رساله‌ای در حکم نماز در لباس مشکوک (عربی)

۱۰. رساله‌ای در خلل حج و عمره (عربی)

۱۱. الاحکام الواضحه (فتاوای عربی)

۱۲. احکام الحج، حاشیه بر حج «تحریر الوسیله» (عربی)

و بیش از ده‌ها اثر با ارزش دیگر.

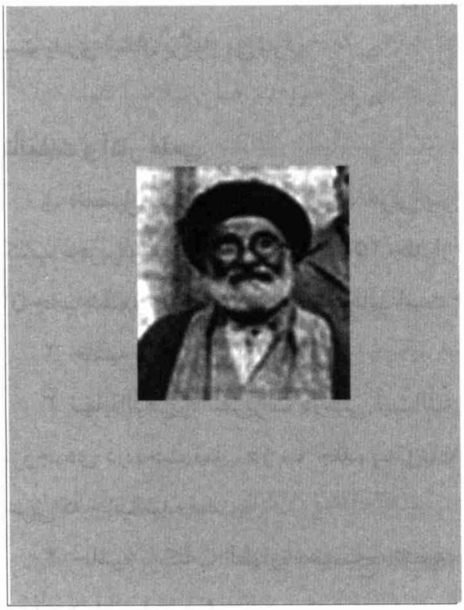
## شخصیت و خدمات علمی

آیت‌اللّه العظمی فاضل لنکرانی، به دلیل برخورداری از استعداد فراوان و تلاش پی‌گیر، در ۲۵ سالگی به درجه‌ی والای اجتهاد نایل آمد و این امر به تأیید استاد بزرگوارش، حضرت آیت‌اللّه العظمی بروجردی رسید. وی بعد از رحلت آیت‌اللّه العظمی اراکی نیز از سوی جامعه‌ی مدرسین ـ به همراه شش نفر دیگر ـ به عنوان فرد شایسته‌ی مرجعیت معرفی شد.

آیت‌اللّه فاضل علاوه بر تأسیس مرکز اعزام مبلغ که سال‌هاست فعالیت می‌کند، برای ترویج و اعتلای مکتب تشیع و گسترش حوزه‌ی فقه و فقاهت و تربیت فقیهان و مجتهدان شایسته، مرکز فقهی ائمه‌ی اطهار که مرکزی آموزشی پژوهشی است را تأسیس کرد. این مرکز، تاکنون به توفیقات بسیاری در بخش آموزش محققان و تحقیق و تألیف کتاب‌ها و تشکیل کتابخانه‌ی تخصصی فقه دست یافته است. آنچه اشاره شد تنها بخشی از فعالیت‌های این بزرگوار است و به دلیل

محدودیت باید فرازهایی از خدمات اجتماعی وی در حمایت از رزمندگان در طول دوران جنگ، همراه با مردم در راه‌پیمایی‌ها، عکس‌العمل به موقع در حوادث مربوط به جهان اسلام و همراهی و همدلی صمیمانه با رهبر انقلاب در برهه‌های مختلف را در فرصت‌های دیگر مطالعه کرد.

این مجاهد فرزانه روز شنبه ۱۳۸۶/۳/۲۶ شمسی بر اثر عارضه‌ی قلبی رحلت کرد.



## فیروزآبادی، آیت‌الله سیّدرضا

**(۱۲۸۸ ـ ۱۳۸۵ ه.ق)**

سیدرضا در سال ۱۲۸۸ ق. که سال قحطی و گرسنگی بود، چشم به جهان گشود. او که در یک

خانواده‌ی اصیل، مؤمن و کشاورز بـه دنـیا آمـده بود، تحت تربیت پدر و مادری دلسوز و مهربان قرار گـرفت و بـا رسـیدن بـه سـن تـحصیل، بـه مکـتب‌خانه رفت و بـا فـرا گـرفتن مـقدّمات و ادبیات، در زادگاهش رشد و نمو یافت.

**درخشش در تهران**

سیدرضا، برای ادامه‌ی تحصیل و فـراگـیری عـلوم اسـلامی بـه تـهران رفت و در مـدرسه‌ی «آصفیّه‌ی» این شهر به کسب علوم و معارف دینی پرداخت. وی روزها مشغول درس و بحث بود و شب‌هـا جـهت اسـتراحت بـه مـنزل خـویشانش می‌رفت.

او در این ایّام با دو مشکل اساسی مواجه بود؛ هم باید از مادر و برادرانش سرپرستی مـی‌کرد و آن‌هـا را در کشـاورزی و امـرارمـعاش یـاری مـــی‌رساند و هـــم بـــه درس و بـــحث‌هایش می‌پرداخت. علاوه بر ایـن، پـرداخـتن بـه امـور اجتماعی نیز از دیگر دغدغه‌های فکری آن عالم برجسته بـود. بـه ایـن جـهت، نـاگـزیر سـاعات زندگی‌اش را تقسیم کرده بود. وی از صبح شنبه تا ظهر چهارشنبه در تهران اقامت داشت. مهم‌ترین اشـتغال او در ایّـام تـحصیل، رسـیدگی بـه امـور اجتماعی بود. از بعد از ظهر چهارشنبه تا عـصر جمعه، به فیروزآباد برمی‌گشت و به امور خانواده می‌پرداخت و در کارهای کشاورزی به برادرانش کـمک مـی‌کرد و بـا راهـنمایی آن‌هـا، مـخارج زندگی‌شان را تهیه می‌کرد.

سه تن از اسـتادان بـرجسـته‌ای کـه آیت‌اللّـه فیروزآبادی در تهران، نزد آنـان دروس سـطح را فراگرفت، عبارتند از:

۱. حاج میرزا مسیح طالقانی
۲. آقا سیّد ریحان اللّه کشفی بروجردی
۳. حاج سیّد علی‌اکبر تفرشی

**در سرزمین امامان علیهم‌السلام**

جوان پـرتلاش سـرزمین ری، پس از مـدتی تحصیل در تهران، برای زیارت و ادامه‌ی تحصیل به عراق مهاجرت کرد و از فضای معنوی حریم حسینی و علوی استفاده کرد. او بعد از ورود بـه عراق، وارد شهر کربلا شد و بعد از زیارت حرم امام حسین و ابوالفـضل العـباس علیهماالسلام، در درس آیت‌اللّه حاج سیّد اسماعیل صدر حاضر شد و به مدت چهار ماه، بهره برد. پس از آن، برای زیارت و افزایش معلوماتش، رهسپار حـوزه‌ی عـلمیه‌ی نجف‌اشرف شد. بـزرگان زیـر از بـرجسـته‌ترین استادان آیت‌اللّه فیروزآبادی در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف بودند:

۱. ملّا محمّد کـاظم خـراسـانی مـعروف بـه آخوند خراسانی.
۲. حاجی میرزا حسین خلیلی تهرانی.
۳. سیّد محمّدکاظم طباطبایی یزدی.
۴. آیت‌اللّه شریعت اصفهانی.

وی تـــحصیلش را بـــا هـــمّت و پشت‌کـــار شگفت‌انگیزی ادامه داد تا این که موفّق به دریافت اجازه‌ی اجتهاد شد.

**ویژگی‌های اخلاقی**

یکی از امتیازات آیت‌اللّه فیروزآبادی این بود که وی در بر خورد با اقشار مختلف مردم، از حسن معاشرت و سیرت پاک برخوردار بود. آنچه در زیر می‌آید، محورهای شایستگی‌های اخلاقی او که هر یک مایه‌ی عبرت و نشانه‌ی عقل و درایت اوست:

**۱. اطاعت و بندگی**

وی از سنین کودکی به عبادت و راز و نیاز عشق می‌ورزید. هنوز چند بهار از زندگی پربارش نمی‌گذشت که اعمال عبادی خویش را انجام می‌داد. وی در ضمن وصایایی که در ۱۴ آبان ۱۳۳۷ ، در ۹۰ سالگی، در جمع اعضای خانواده‌اش ایراد کرد، به عبادات دوران کودکی‌اش اشاره کرده، می‌گوید:

«از چهار سالگی، شروع کردم به نماز خواندن؛ چیزی بلد نبودم؛ گریه می‌کردم؛ پدرم کلمه به کلمه می‌آموخت و من در تعقیب او کلمه‌ها را ادا می‌کردم و افعال را به جا می‌آوردم.

در ۶ سالگی دیدم پدر و مادرم روزه می‌گیرند؛ پرسیدم: چرا شما چیزی نمی‌خورید؟ می‌گفتند: خدا فرموده. گفتم: پس اگر خدا فرموده، من هم می‌گیرم. گفتند: خدا به تو واجب نکرده. گفتم: واجب هم نکرده باشد، باز روزه می‌گیرم؛ علی‌رغم میل پدر و مادرم روزه می‌گرفتم.»

**۲. ترحّم بر حیوانات**

یکی از نشانه‌های بارز انسان‌های مؤمن، مهربانی و ترحّم بر مخلوقات خداست. عالم فرهیخته‌ی دیار ری، در همان گفتار اخلاقی‌اش، سخنی دارد که بیانگر محبت و نشانه‌ی لطف و احسانش به حیوانات و پرندگان می‌باشد:

«... تا این‌که مرا بردند تهران و مدرسه گذاشتند. یک پول ناهار هم قرار شد به بنده بدهند. شب می‌رفتم منزل خویشانم به جهت شام. پول ناهار را ـ من ناهار نمی‌خوردم ـ جمع می‌کردم. شب جمعه که می‌شد، می‌رفتم نزدیک سیّد اسماعیل که ـ حالا در تهران معروف است ـ آن‌جا گنجشک فروشی بود؛ گنجشک هم یکی ده‌شاهی یا یک عباسی بود. هر چه گنجشک بود، به اندازه‌ی پولم می‌خریدم؛ همه را آزاد می‌کردم.»

از نکات برجسته‌ی دیگر این است که وقتی مورچگان را می‌دید که با زحمت زیاد به آشیانه‌های خود دانه می‌برند، مقداری دانه، نزدیک لانه‌ی آن‌ها می‌ریخت تا آن‌ها با زحمت کم‌تر معاش خود را تهیه کنند.

**۳. ایمان به تساوی حقوق انسان‌ها**

میزان معرفت و کانون محبتش به آیین اسلام، موجب شد تا وی افراد را از روزنه‌ی شرع بنگرد و آن‌ها را دارای حقوقی یکسان بداند و ذاتاً میان آنان تفاوت قایل نشود.

**۴. اسوه‌ی خدمت‌گزاران**

او با عشق و علاقه و همّت و پشت‌کار، ثابت کرد که انسان با دست خالی نیز می‌تواند خدمت‌گزار دین و جامعه باشد. وی خود آستین همّت بالا زد و سرانجام به مقام ارجمند «اسوه‌ی خدمت‌گزاران» دست یافت. وی در بخشی از وصایای حکیمانه‌اش می‌گوید:

«خدا را شاهد می‌گیرم؛ اگر کسی در صدد خدمت به خلق باشد، اگر خدا صلاح بداند، در هر دو دنیا به او عوض می‌دهد. از خودمان چیزهای بزرگ، عبادت‌های بزرگ، خدمت به خلق، خدمت به بیچارگان به یادگار بگذاریم. جمع کردن مال و گذاشتن و رفتن، هنر نیست. چه بسیار افرادی که مال جمع کردند، گذاشتند و رفتند.

در هر صورت، بر ما واجب است همیشه عبادت خدا، خدمت به خلق خدا، احترام خلق خدا را داشته باشیم.»

**۵. سیرت نیکو**

وی در رفتار و کردار با دیگران، شیوه‌ی خداپسندانه‌ای اختیار کرده بود. با مردم با صمیمیت، ملایمت و صادقانه رفتار می‌کرد. از برخوردهای خشونت‌آمیز و غضبناک پرهیز می‌نمود و به حدّی اخلاق اسلامی را رعایت می‌کرد که مورد محبّت دیگران قرار می‌گرفت.

**۶. بذل مال و انفاق ماندگار**

انفاق و دستگیری از مستمندان و درماندگان، از دیگر ویژگی‌های اخلاقی آن فاضل ارجمند بود. وی در حد توان، دست فقیران و بینوایان را می‌گرفت و گره از مشکلات آنان می‌گشود. یار و یاور درماندگان و بی‌بضاعتان بود. نسبت به بینوایان، سخت دلسوز و فداکار بود و قدرت تحمّل رنج و عذاب آنان را نداشت. داشتن این روحیه، او را وادار کرده بود تا در سال ۱۳۲۶ ه. ش در رأس هیئتی جهت رسیدگی به امور سیل‌زدگان، به خرمشهر عزیمت کند و از نزدیک مصایب مردم و عشایر محروم آن شهر را مورد رسیدگی قرار دهد.

**۷. مهرورزی و دلسوزی**

او نسبت به دیگران، دلسوز و مهربان بود. در شادی آنان، شادمان و در غم آنان، غمناک می‌شد. وی در سال‌های شورانگیز جوانی که در حوزه‌ی علمیه‌ی تهران مشغول تحصیل بود. شبی برای نماز به مسجد جامع که نزدیک مدرسه‌اش بود، رفت. هنگام بازگشت شخصی را دید که در کوچه، زیر برف خوابیده است. نزدش رفت و پرسید: چرا این‌جا خوابیده‌ای؟ او در حالی که ناله می‌کرد، گفت: جایی ندارم و رویم هم نمی‌شود که به خانه‌ی کسی بروم؛ تب کرده‌ام و حالم خیلی بد است.

او را به حجره‌اش برد و تا فردای آن شب از او پرستاری کرد.

**۸. در اندیشه‌ی مرگ**

آن عالم فرهیخته، از همان آغاز زندگی، خود را مهاجری می‌دید که دیر یا زود باید از قفس تنگ دنیا برهد و به عالم جاویدان آخرت بپیوندد. او این احساس غریب را از کودکی به همراه داشت و همین تصویر آن سفر بی‌بازگشت، او را فوق‌العاده خدوم و نیکوکار ساخت. به همین جهت، تا غروب زندگی، از ساختن و سوختن باز نایستاد.

**خدمات جاویدان**

آیت‌اللّه فیروزآبادی نه با احساس و شعار، بلکه با عشق و شور، در جهت رفع نیازهای مردم کوشید و از خود بناهای ارزشمندی به یادگار گذاشت؛ بناهایی که امروزه تصویری از خدمات او را به نمایش می‌گذارند و او را به عنوان سرمشق خادمان و اسوه‌ی دلسوزان معرفی می‌کنند. بخشی از جویبارهای ماندگاری که از چشمه‌ی زلال همّت او نشأت گرفته‌اند، عبارتند از:

**الف) بیمارستان**

او طی سال‌های ۱۲۹۴ تا بعد از ۱۳۲۲ ش. یعنی در دوره‌های سوم، ششم، هفتم و چهاردهم، نماینده‌ی مجلس بود. سال‌ها حقوق نمایندگی‌اش را دریافت نکرد تا جایی که مورد اعتراض دیگر نمایندگان قرار گرفت. اعتراضات آنان او را به فکر فرو برد و اندیشه‌ی یاری محرومان، افکارش را پریشان کرد. آنگاه با همّت بالا و ایمان راسخ، قامت برافراشت و به ساختن بیمارستان «فیروزآبادی» همّت گماشت.

طبق بعضی از نوشته‌ها، فکر اولیه‌ی ساخت این بیمارستان، توسط شهید مدرّس مطرح شده بود و آیت‌اللّه فیروزآبادی با همّت والای خویش، دعوت آن شهید گران‌قدر را اجابت کرد و آستین همّت برافراشت و به پیشنهاد شهید مدرّس، آن بیمارستان را به نام خودش، نام‌گذاری کردند.

**ب) مساجد**

آیت‌اللّه فیروزآبادی یکی از نیکوکاران موفقی بود که عطش خدمتش هرگز فروکش نکرد. او همواره در پی ساختن و سازندگی بود. یکی از آثار نیک آن عالم وارسته، تأسیس ده‌ها مسجد در مناطقی چون ری، فیروزآباد، عمادآور و شهریار بود. بزرگ‌ترین این مساجد، مسجد جامع فیروزآبادی است که در جنب مزارش ـ شهر ری ـ قرار دارد و با مناره‌ای بلند و زیبا، منظره‌ی با شکوهی به وجود آورده است.

**ج) بنیاد فیروزآبادی**

از آن جایی که آیت‌اللّه سیّدرضا فیروزآبادی تشنه‌ی خدمت و عاشق خدمت‌رسانی بود، با این مقدار، عطشش فرو ننشست و فعالیّت‌هایش را ادامه داد. یکی دیگر از کارهای پر ارج و زیبایش، ساخت و تأسیس مؤسسه‌ی فرهنگی تربیتی «بنیاد فیروزآبادی» بود. وی این اقدام خداپسندانه را بعد از فراغت از ساخت بیمارستان، آغاز کرد. این

مجموعه که دارای پرورشگاه، دارالایتام، دبستان و دبیرستان بود، برای تربیت و تعلیم کودکان فقیر و یتیم و نونهالان بی‌بضاعت در نظر گرفته شد.

**فعالیّت‌های سیاسی**

عالم گران‌قدر شهر کهن ری، دارای شم سیاسی، کیاست و مردم‌داری بود. او سیاست را ملازم روحانیت می‌دانست و به همین جهت، هم‌زمان با اشتغال به تحصیل، به بحث و مطالعه در امور سیاست و اداره‌ی امور کشور پرداخت.

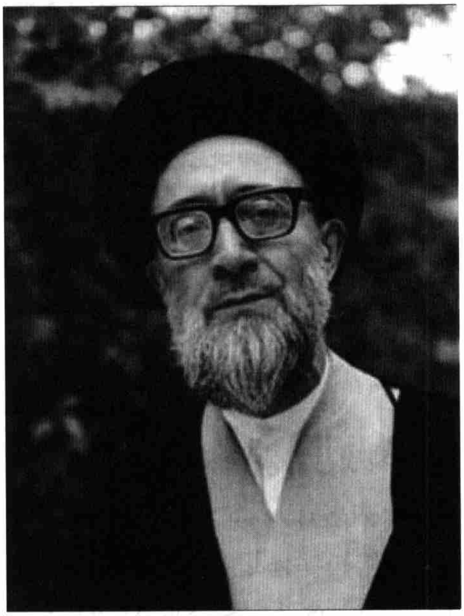
**۲. همکاری با شهید مدرّس**

آیت‌اللّه فیروزآبادی در زمان نمایندگی، نظرات خویش نسبت به مصالح کشور و حفظ حقوق ملّت را بدون ترس و واهمه، ابراز می‌داشت و از هیاهو و جنجال آفرینی رضاخان و برخی از نزدیکانش نمی‌هراسید.

در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملّی بود که زمزمه‌ی جمهوریت در ایران به وجود آمد. در آن سال، چند نفر در ورامین، در جریان انتخابات نمایندگان مجلس کشته شدند. این عالم انقلابی معتقد بود که در شرایط کنونی، نظام جمهوریت، کارگشا و پسندیده نیست؛ زیرا خود شاهد بود که این نظام، برای کسانی که برای جان انسان‌ها ارزش قایل نیستند و بر سر مسأله‌ی انتخابات، چندین نفر را می‌کشند، سودمند نیست. به این جهت، عملاً در صف حامیان شهید مدرّس ـ که قهرمان مبارزه با جمهوریت بود ـ قرار گرفت و با تطمیع و تهدیدهای موافقان نظام جمهوری، دست از مخالفت برنداشت. علاوه بر این، با حضور اصناف تهران در منزلش، انجمنی بر ضد نظام جمهوری به وجود آورد و سرانجام از طرف حکومت نظامی وقت، در جلسه‌ای که در یکی از شب‌ها پیرامون این مسأله تشکیل شده بود، دستگیر شد.

**غروب غم‌انگیز**

سرانجام این عالم عامل، پس از یک عمر تلاش و سازندگی، در روز پنجشنبه هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۸۵ ق. برابر با چهارده مرداد ۱۳۴۴ ش. در سن ۹۷ سالگی چشم از جهان فروبست و پس از تشییع و تجلیل فراوان، در مقبره‌ای که قبلاً برای خود آماده کرده بود، دفن گردید.



## قاضی طباطبایی، شهید آیت‌الله

**(۱۲۹۴ـ۱۳۵۸ ه. ش)**

چند ساعتی از طلوع آفتاب یکشنبه ششم جمادی الاول سال ۱۳۳۱ ق. نگذشته بود که خورشیدی دیگر از افق تبریز طلوع کرد؛ پسری که با تولد خویش صفای خانه را دو چندان ساخت و با گشودن چشمان کوچک و معصوم خود، سرور و شادی را به ارمغان آورد.

بعد از گذشت چند روز، پدر و مادر با ایمان نوزاد نام نیکو و زیبای «محمدعلی» را برای تازه تولد یافته انتخاب نمودند.

پدر بزرگوار سیدمحمدعلی، حاج سید باقر مشهور به «میرزا باقر» یکی از ستارگان درخشان و عالمان بزرگ، از سادات اصیل و مشهور به علم و تقوا و جهاد خطه‌ی عالم پرور آذربایجان بود.

دوران کودکی سیدمحمدعلی در دامن پر مهر و محبت پدر و مادری سپری می‌شد که خود از تربیت یافتگان سعادتمند مکتب اسلام بودند.

### نخستین گام

بعد از تسلّط رضاخان بر مقدّرات کشور ایران و گستردن بساط ظلم و ستم و اسلام ستیزی که می‌رفت تمام مقدّسات را از بین ببرد، بار دیگر حماسه سازان همیشه بیدار به رهبری روحانیت آگاه، در سراسر مملکت عَلَم مخالفت برافراشتند و در مقابل اعمال خلاف شرع و ضد انسانی حکومت شوریدند.

این بار هم مثل گذشته تبریز قهرمان پرچم نهضت اسلامی را بر دوش گرفت و هماهنگ با سایر شهرها خروشید و موج اعتراض به راه انداخت.

در آن هنگام که سیدمحمدعلی نوجوانی ۱۶ ساله بود با چشمان تیزبین خود برخوردهای سیاسی و شیوه‌های هدایت مردم را از پدر که دوشادوش بزرگ عالمان شهر به عهده داشت، دنبال می‌کرد و راه و رسم مبارزه می‌آموخت.

در سال ۱۳۴۷ ق. به دنبال قیام مردم تبریز به دستور حکومت دست نشانده و تحمیلی رضاخان پهلوی سیدمحمدعلی به همراه پدر گرامی‌اش راهی تبعیدگاه شد و به مدت دو ماه ناگزیر به اقامت اجباری در تهران گردید. از آن جا بار دیگر به مشهد مقدس تبعید شد و یک سال در آن دیار پاک، دوران تبعید خود را گذراند.

دژخیمان پهلوی به این مقدار هم رضایت ندادند و در غیاب آقا میرزا محمدباقر دستور دادند که خانه‌اش را در تبریز خراب نموده و جزو خیابان سازند، بدون این‌که ضرر و زیان وی را جبران نمایند.

**پیوند با آفتاب**

سیدمحمدعلی قاضی از همان دوران جوانی، به ماهیت ضد مذهبی رژیم جبّار و خون‌خوار پهلوی پی برد. او که خود در ۱۶ سالگی طعم تلخ تیر زهرآلود نظام ستم‌شاهی را چشیده بود، از دیدن آن همه ظلم و ستم که هم‌چون صاعقه بر سر مردم فرود می‌آمد، رنج فراوان می‌کشید و در تب و تاب شدیدی می‌سوخت و می‌ساخت. این بود که تصمیم قاطع بر مبارزه علیه استبداد گرفت و در این راه کمر همت بربست.

در آن روزگاران اختناق که تاریکی ظلم و ستم سراسر ایران زمین را فراگرفته بود، تنها خورشید حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود که با تابش نور امید، دل‌های پرسوز سلحشوران را به روز روشن نوید می‌داد و آنان را در برافروختن مشعل آزادی و برافراشتن پرچم اسلام ناب محمدﷺ هدایت می‌کرد.

طلبه‌ی جوان، سیدمحمد علی قاضی در پی خورشیدی می‌گشت تا در روشنایی آن با گام‌های پر صلابت به جهاد خود سرعت بیش‌تری بخشد.

دیری نپایید که آرزوی وی جامه‌ی عمل پوشید و چشم پر انتظارش به جمال عالم‌تاب، ابرمرد تاریخ، حضرت امام خمینی (ره) روشن گشت.

حضرت امام خمینی (ره) در آن موقع از برجسته‌ترین اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود و در رشته‌ی فلسفه دو کتاب مهم «شرح منظومه» و «اسفار» را تدریس می‌کرد. تبحّر علمی و روش جالب تدریس و خصوصیات ارزشمند اخلاقی و منش‌های والای روحی امام، باعث شده بود که حوزه‌ی تدریس ایشان پرجمعیت‌ترین جلسه‌ی درس حوزه باشد.

سیدمحمد علی طباطبایی با شور و شوق وصف ناپذیری در این دو درس امام شرکت جست و از همان زمان رابطه‌ی نزدیک و پیوند عمیقی بین او و رهبر کبیر انقلاب برقرار شد. وی ضمن استفاده‌های علمی، با بهره‌جویی از افکار بلند استادش‌به تلاش و کوشش جهت دست‌یابی به آرمان‌های مقدس انقلاب اسلامی پرداخت. اقامت ایشان در شهر مقدس قم که از سال ۱۳۵۹ ق. شروع شده بود به مدت ده سال به طول انجامید. وی در این مدّت علاوه بر درس‌های حضرت امام از محضر آیات عظام، سید محمد حجت کوه کمری، سیدصدرالدین صدر، سید محمدرضا گلپایگانی و دیگر اساتید زبردست بهره‌های شایانی برد.

سیدمحمد علی قاضی در سال ۱۳۶۹ ق. تصمیم بر هجرتی دیگر گرفت و این بار راه نجف را در پیش گرفت.

اقامت در نجف و استفاده‌های علمی و

معنوی از حوزه‌ی علمیه را می‌توان از بهترین و شاداب‌ترین روزگاران عمر آیت‌اللّه قاضی طباطبایی به حساب آورد؛ چرا که در آن ایام با شور و شوق به تحکیم مبانی فکری خود پرداخت و به درجات عالی فقاهت و اجتهاد رسید و از مراجع بزرگی مثل آیت‌اللّه العظمی حکیم و آیت‌اللّه العظمی کاشف الغطاء و دیگران به اخذ اجازه‌ی اجتهاد نایل آمد.

آیت‌اللّه سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی در سن ۴۲ سالگی با کوله‌باری از علم و دانش و معرفت، حوزه‌ی نجف را پشت سر گذاشت و به سوی زادگاه خود تبریز رهسپار شد تا به وظایف بس سنگین خود در جهت اشاعه‌ی فرهنگ غنی و پویای آیین حیات بخش اسلام بپردازد.

آیت‌اللّه قاضی به خاطر مبارزات بی‌امانش، سال‌هایی از عمر پربرکت خود را در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها سپری کرد. یکی از محل‌های تبعید وی بافت کرمان بود.

روز سی‌ام آذر ماه ۱۳۴۷ ش. مصادف بود با یوم‌اللّه عید سعید فطر. در شهر تبریز نماز پر صلابت عید فطر در جوّ معنوی به امامت عالم ربّانی حضرت آیت‌اللّه سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی برگزار شد. ایشان که هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد، از این اجتماع با شکوه نهایت استفاده را کرد و علیه رژیم سخنرانی کرد و ضمن گفتاری آتشین نقاب از چهره‌ی کریه رژیم پهلوی برگرفت و روابط خفّت بار دولت با رژیم غاصب و نامشروع صهیونیستی را محکوم کرد. غروب همان روز برای ادامه‌ی نماز مغرب و عشا به مسجد شعبان آمد و بعد از نماز و پاسخ به ابراز احساسات مردم از مسجد خارج شد.

هنوز چند قدمی از در مسجد دور نشده بود که مزدوران وطن فروش وی را احاطه کردند و با اجبار سوار ماشین کردند. سپس او را به بافت کرمان تبعید نمودند.

بعد از بافت کرمان، ایشان را به زنجان تبعید کردند و بعد از اتمام آن در تاریخ ۱۳۴۸/۹/۶ به تبریز مراجعت کرد.

### قیام خونین

در پی مبارزات ستم‌شاهی مردم و رهبری پیامبر گونه‌ی امام خمینی (ره) سراسر ایران به انبار باروت مبدّل شده بود.

در استان آذربایجان، حضرت آیت‌اللّه قاضی با همکاری و هم‌فکری علمای بزرگ از جمله مجاهد نستوه آیت‌اللّه سید حسن انگجی (ره) با انتشار بیانیه‌ای مردم همیشه در صحنه‌ی آذربایجان را به شرکت در مراسم یادبود شهدای قم دعوت کرد.

سه‌شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ شهر تبریز حال و هوای دیگری داشت. مجلس باشکوهی در مسجد جامع میرزا یوسف برپا بود و مردم دسته دسته برای عزاداری می‌آمدند. مزدوری به ساحت مقدس مسجد اهانت کرد و... زمان انفجار فرا رسیده بود. جوانی از غیرت‌مندان تبریز که از پاره کردن اعلامیه و سخنان توهین‌آمیز آن دژخیم به

هیجان آمده بود، با وی گلاویز شد. او با استفاده از کلت جوان مجاهد را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند. در این لحظه مردم خشمگین جنازه‌ی خون آلود جوان قهرمان را برداشته، هم‌چون سیل خروشان به طرف خیابان‌ها راه افتادند و سینماها و مشروب فروشی‌ها و مراکز فرقه‌ی ضالّه‌ی بهایی و طاغوتیان و ساختمان حزب منفور رستاخیز و تعدادی از بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی را به آتش کشیدند.

دلاور مردان تبریز با این حماسه‌ی سرنوشت ساز خود چنان ضربه‌ای بر پیکر دشمنان اسلام و قرآن فرود آوردند که تا به امروز نظیرش را ندیده بودند.

**در سنگر جمعه و جماعت**

یکی از دستاوردهای مهم انقلاب اسلامی، احیای سنت آیین عبادی، سیاسی نماز جمعه و اقامه‌ی آن می‌باشد. بعد از پیروزی انقلاب به دستور حضرت امام (ره) در تهران و چند شهر بزرگ مراسم پربار نماز جمعه برپا گردید. در مرداد ماه ۵۸ طی حکمی از سوی رهبرکبیر انقلاب، حضرت آیت‌اللّه قاضی به عنوان نماینده‌ی تام‌الاختیار و امام جمعه‌ی تبریز منصوب گردید و همه هفته با حضور در مراسم با شکوه نماز جمعه به ایراد خطبه و ارشاد و راهنمایی مردم می‌پرداخت.

هنوز شش ماه از طلیعه‌ی انقلاب شکوهمند اسلامی نگذشته بود که ستاره‌ی درخشانی از آسمان پرفروغ علم و فقاهت غروب کرد. این بار دست پلید استکبار جهانی از آستین کثیف، گروهک منحرف فرقان بیرون زد و ناجوانمردانه استاد بزرگ حوزه و دانشگاه آیت‌اللّه مطهری را به شهادت رساند...

وقتی خبر شهادت مظلومانه‌ی استاد مطهری، به گوش آیت‌اللّه قاضی رسید، بسیار متأثر شد و همواره به اطرافیان خود می‌گفت: کاش بنده هم مثل استاد مطهری، روزی به شهادت برسم.

و چند روز بعد دعایش مستجاب شد!

سرانجام بعد از عمری مجاهدت و تعلیم و تربیت و نویسندگی، به تاریخ ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۵۸ در حالی که روز عید قربان نماز عید را خوانده بود، در هنگام شب بعد از نماز مغرب و عشا در مسجد قربانی دین خدا گشت و بار دیگر گروه فرقان با این جنایت هولناک دل امت و امام را جریحه دار ساخت.

**ره‌آورد فکری**

شهید محراب آیت‌اللّه قاضی از جمله قلم به‌دستان پرکاری بود که در طول عمرشان با تلاش گسترده و نیّتی خالصانه توانست تحقیقات ارزنده‌ای را با بیانی رسا و قلمی شیوا و نثری استوار به جهان وسیع فرهنگ اسلامی عرضه بدارد.

کار تحقیقاتی و نویسندگی آن بزرگوار از دو جهت حایز اهمیت است: یکی نوشتن کتاب‌های مستقل در رشته‌های مختلف که مورد نیاز بود و

تألیفی صورت نگرفته بود. دیگر، با تصحیح و مقدمه نویسی بر آثار گران‌قدر دانشمندان و چاپ مجدّد آن‌ها افکار بلند و ارزشمند آنان را احیا کرد.

ره‌آورد فکری شهید قاضی که به یادگار مانده است، عبارتند از:

۱ ـ الاجتهاد والتقلید (عربی ـ خطی)

۲ ـ الفوائد (فقهی ـ تاریخی)

۳ ـ خاندان عبدالوهاب (فارسی ـ خطی)

۴ ـ کتاب فی علم الکلام (عربی ـ خطی)

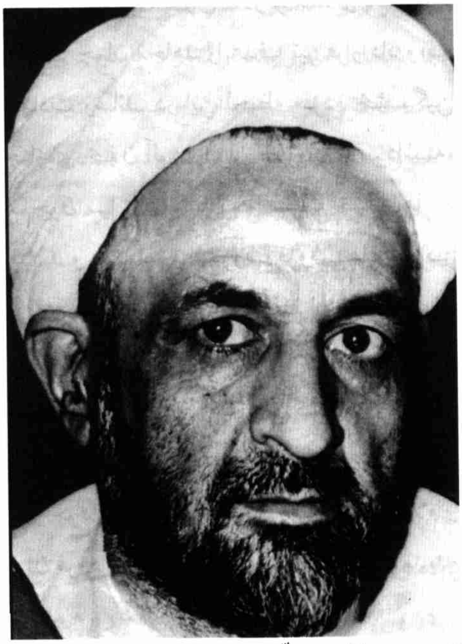
۵ ـ فصل الخطاب فی تحقیق اهل الکتاب (عربی ـ خطی)

۶ ـ السعادة فی الاهتمام علی الزیارة (عربی ـ خطی)

۷ ـ سفرنامه‌ی بافت (بافت کرمان)، (فارسی ـ خطی)

۸ ـ حاشیه بر کتاب رسائل شیخ انصاری (ره)

و...



## قدوسی، آیت‌الله شهید

**(۱۳۰۶ ـ ۱۳۶۰ هـ. ش)**

در دوازدهم مرداد ۱۳۰۶ شمسی، در شهر نهاوند فرزندی به دنیا آمد که نامش را علی نامیدند. پدرش «آخوند ملا احمد» از علمای بزرگ شهر بود که پس از سال‌ها تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف به زادگاه خود برگشت و به ارشاد مردم پرداخت.

علی دوران کودکی و نوجوانی را تحت تربیت درست خانواده سپری کرد. با خواندن، نوشتن، قرآن، نماز و احکام شرعی آشنا شد و سرانجام در سنین نوجوانی وارد حوزه‌ی علمیه شد.

در آن ایام رضاشاه با کشف حجاب، مخالفت با برگزاری مجالس روضه، متحدالشکل کردن لباس‌ها و اقدام‌های دیگر درصدد دین‌زدایی بود.

او بعد از بازگشت از ترکیه به ایران بر آن شد تا همانند آتاتورک، به مبارزه با دین و روحانیت بپردازد. در چنین دورانی، حوزه‌ی علمیه‌ی قم در انزوا به سر می‌برد. مدرسه‌های علمیه خلوت یا بسته بود و بسیاری از روحانیون به اجبار، خلع لباس شدند. رضاشاه از هر فرصتی استفاده نمود تا مانع فعال شدن حوزه‌های علمیه شود. علی در چنین دورانی، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم مشغول تحصیل بود و در نهایت تنگ‌دستی از تحصیل دست برنداشت. مقدمات علوم اسلامی را نزد استادانی فرزانه مانند آیت‌اللّه صدوقی فرا گرفت و از محضر استادان اخلاق حوزه بهره جست. او از ابتدای طلبگی به تهذیب اخلاق، ساده‌زیستی، نظم و استفاده از فرصت‌ها اهمیت بسیار می‌داد. پشت‌کارش موجب شد تا دروس مقدمات و سطح حوزه را به پایان برساند و وارد عالی‌ترین مرحله‌ی دروس حوزه شود. علی سال‌ها در درس خارج آیت‌اللّه بروجردی و امام خمینی رحمه‌الله شرکت کرد و از خرمن دانش آن‌ها، خوشه‌ها چید.

او بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه را حفظ بود و علاقه‌ی بسیاری به اهل‌بیت داشت و همیشه در مجالس سوگواری شرکت می‌کرد. بسیار محتاط بود و از غیبت و دروغ، پرهیز می‌جست و به درس و بحث علاقه‌ی وافری نشان می‌داد.

**مجاهد پیرو امام**

آیت‌اللّه قدوسی با اندیشه‌های سیاسی امام خمینی رحمه‌الله به خوبی آشنا بود. او پس از افشاگری‌های امام خمینی رحمه‌الله در سال ۱۳۴۱ که علیه لایحه‌ی کاپیتولاسیون و دیگر مصوبات خائنانه‌ی دولت و مجلس صورت پذیرفت، با هم‌فکرانش به پشتیبانی از قیام همت گماشت. او در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید امام خمینی رحمه‌الله در ۱۳ آبان ۱۳۴۲ همراه همه‌ی طلبه‌ها، استادان و مردم انقلابی به صحنه آمد و به مبارزه با رژیم پهلوی پرداخت. اوج مبارزات آیت‌اللّه قدوسی در آن دوران، همکاری گسترده‌اش با هیأت مدرسین بود. هیأت مدرسین نخستین تشکیلات منسجم روحانیت بود که در سال ۱۳۳۷ در زمان مرجعیت آیت‌اللّه العظمی بروجردی تأسیس شده بود.

آیت‌اللّه قدوسی در دوران مبارزات در حالی که بسیاری از انقلابیون در زندان‌های رژیم پهلوی به سر می‌بردند، به خانواده‌های آنان رسیدگی می‌کرد.

**پایگاه فضیلت**

ایام پایداری مدرسه‌ی حقانی از فصول درخشان زندگی آیت‌اللّه قدوسی است. آیت‌اللّه قدوسی با هم‌فکری برخی از استادان برجسته‌ی حوزه در پی تغییرات بنیادی در ساختار اداری - آموزشی حوزه برمی‌آید. بدین خاطر تصمیم می‌گیرند نقشه‌ی خود را ابتدا از مدرسه‌ای آغاز نمایند تا پس از موفقیت، در سراسر حوزه‌های علمیه اجرا نمایند. آیت‌اللّه العظمی میلانی که با

برنامه‌های اصلاحی آنان موافق بود، مدرسه‌ی علمیه‌ای را در قم به آن‌ها واگذار نمود.

مدرسه‌ی حقانی در سال ۱۳۴۳ با مدیریت آیت‌اللّه قدوسی و با همکاری شهید بهشتی، آیت‌اللّه مصباح یزدی و آیت‌اللّه جنتی آغاز به کار می‌نماید. آیت‌اللّه قدوسی با دعوت از اساتیدی با تجربه و انقلابی مانند آیت‌اللّه مشکینی، آیت‌اللّه جنتی، آیت‌اللّه محمدی گیلانی، بنیه‌ی علمی مدرسه را تقویت نمود. نظم در حوزه‌های علمیه در جایگاه خود قرار نداشت، اما مدرسه‌ی حقانی نخستین مدرسه‌ی علمیه‌ی قم بود که بسیار منظم بود. آیت‌اللّه قدوسی نظم شدیدی را در مدرسه به اجرا درآورد و در مدت چهارده سال اداره‌ی مدرسه، همواره به رعایت مقررات مقید بود.

**پیش‌تازان عدالت اسلامی**

آیت‌اللّه قدوسی همراه روحانیت مبارز در برپایی راه‌پیمایی‌ها نقش رهبری داشت.

او در کمیته‌ی استقبال از امام، بسیار زحمت کشید. پس از پیروزی انقلاب، از سوی امام مأموریت یافت تا در دادگاه‌های انقلاب به قضاوت بپردازد؛ چه این که بسیاری از مسؤولان بلندپایه‌ی رژیم پهلوی، فرماندهان ارتش و ساواک که در شهادت هزاران نفر نقش داشتند، دستگیر شده بودند.

مدتی بعد وی از سوی امام مأمور اداره‌ی امور ستاد انقلاب اسلامی در قم می‌شود و با ورود امام به قم، آیت‌اللّه قدوسی در دفتر ایشان به خدمت مشغول می‌شود.

آن روزها دادگاه‌های انقلاب در شهرها، بدون هماهنگی با یک‌دیگر کار می‌کردند. اوایل انقلاب، به دلیل فروپاشی رژیم، ارکان اداری کشور از هم پاشیده شد؛ بنابراین نیاز بود که دادگاه‌های انقلاب در یک هدف مشترک قرار بگیرند و سازمان‌دهی شوند. بدین علت امام خمینیؒ، در سال ۱۳۵۸، آیت‌اللّه قدوسی را به دادستانی کل انقلاب برمی‌گزینند. محاکمه‌ی ساواکی‌ها، مسؤولان رده بالای رژیم پهلوی و ضد انقلابیون بر عهده‌ی دادگاه‌های انقلاب بود.

گروه التقاطی فرقان با ترور آیت‌اللّه مطهری و برخی از سران سیاسی ـ فرهنگی خطر بزرگی برای انقلاب بود. آیت‌اللّه قدوسی توانست با کمک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، اعضای این گروهک ضد انقلاب را شناسایی و دستگیر نماید.

آیت‌اللّه قدوسی در طول مدت تصدی ریاست دادستانی انقلاب، از مزایای قانونی شغل خود استفاده نکرد. او حتی حاضر نشد در منزل مصادره‌ای که در اختیارش گذاشته بودند، اقامت کند. می‌گفت: «بگذارید جنازه‌ام را از منزل مصادره‌ای بیرون نیاورند.» سرانجام؛ اصرارِ دوستان بر سکونتِ در منزلِ مصادره‌ای را نپذیرفت و منزلی اجاره کرد.

ریاست قوه‌ی قضاییه پس از تصویب قانون اساسی، به شورای عالی قضایی سپرده شد. آیت‌اللّه قدوسی نیز عضو شورای عالی قضایی بود. او با هم‌فکری شهید بهشتی توانست

وضعیت نابسامان قوه‌ی قضاییه را سر و سامان بخشد.

## وصل جانان

محمد حسن، فرزند بزرگ آیت‌الله قدوسی دانشجوی رشته‌ی جامعه‌شناسی دانشگاه مشهد در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، در مشهد زخمی شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تأسیس انجمن اسلامی دانشگاه مشهد بسیار فعال بود. با شروع جنگ تحمیلی، به جبهه رفت و در پانزدهم دی ۱۳۵۹ در هویزه به شهادت رسید. آیت‌الله قدوسی پس از شنیدن خبر شهادت فرزند، در حالی که قطرات اشک از چشمانش جاری بود به همسرش می‌گوید:

«مواظب باش برای چیزی که در راه خدا داده‌ای، طاقت خود را از دست ندهی و ضجّه و ناله نکنی!»

شهادت آیت‌الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران انقلاب در هفتم تیر ۱۳۶۰، برای آیت‌الله قدوسی که بیش از بیست سال با او آشنایی داشت بسیار دردآور بود. قرار بود آیت‌الله قدوسی هم در آن جلسه شرکت کند، اما خداوند نخواسته بود که آن روز پیمانه‌ی عمرش به سر آید.

هنوز یک ماه از شهادت آیت‌الله بهشتی نگذشته بود، که فاجعه‌ی انفجار نخست‌وزیری و شهادت رجایی و باهنر، ضربه‌ای سهمگین بر روح آیت‌الله قدوسی وارد می‌سازد.

آیت‌الله قدوسی در انتظار شهادت بود. بسیاری از دوستان قدیمی و صمیمی‌اش به فیض شهادت نایل شده بودند. سرانجام او نیز به آرزوی خود رسید و در صبح شنبه، ۱۴ شهریور ۱۳۶۰، یک هفته پس از شهادت شهیدان رجایی و باهنر، با بمبی که منافقین در دادستانی کارگذاشته بودند، به شهادت رسید و به یاران خود پیوست.



عکس نمادین

## قوچانی، آقا نجفی (۱۲۹۵ـ۱۳۶۳ ه.ق)

در سال ۱۲۹۵ ه. ق (۱۲۵۷ ه. ش) در روستای «خورده» از روستاهای دامنه «شاه جهان» به دنیا آمد و نامش را سیدمحمد حسن گذاشتند. این ده در شرق استوا واقع شده است و بدین جهت در اصطلاح محلی به ده «آفتاب برآمد» معروف بود. این لغت به مرور زمان تغییر یافت و به خَرْوَه و سپس در نوشته‌ها به خسرویه تبدیل شد.

پدر بزرگ وی سیدجواد نام داشت؛ به همین

خاطر برخی از فرزندان سیدمحمد حسن شهرت جـوادی را بـرای خـود بـرگزیدند. پـدر سید مـحمدحسن، مـحمد نـجفی و فـارسی زبـان و مادرش کرد زبان بود.

سید پس از آنکه درس را در مکتب خانه به پایان برد، تصمیم گرفت در ده بماند و در کارهای کشاورزی به پدر کمک کند، اما پدر قبول نکرد و اصرار نمود که برای ادامه‌ی تحصیل بـه قـوچان برود. حتی کتاب جامع‌المـقدمات را بـا زحـمت فراوان برای او تهیه کرد و در سال ۱۳۰۸ هـ. ق (۱۲۷۰ هـ. ش) او را به قوچان برد و در حجره‌ی یک استاد اسکان داد.

آقا نجفی عوامل، سیوطی، شرح قَطر و جامی و شرح نظام و حاشیه‌ی ملاعبدالله و مغنی را به اتمام رساند.

پس از مـدتی اقـامت در قـوچان، بـه دلیـل کسالت به روستا بازگشت و چهل روز در بستر بیماری افتاد. در همان ایام (۱۳۱۱ هـ. ق) قوچان بر اثر زلزله زیر و رو شد.

وی عازم سبزوار شد و در مدرسه‌ی حاج ملا هادی، شمسیه‌ی مطول و شرایع را آغاز کرد، اما شش ماهی نگذشته بود که عازم مشهد شد.

در مشهد مقدس سه کـتاب فـوق را تکـمیل نمود و شرح لمعه، معالم، قوانین، شرح مطالع و شرح تجرید قوشچی را نیز خواند.

## اصفهان

آقا نجفی در سـال ۱۳۱۳ هـ. ق (۱۲۷۴ هـ. ش) بـه اتـفاق دوست یـزدی خـود مسـیری پـر دردسـر را بـرای کسب عـلم انـتخاب کـرد و بـه حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان رفت.

در آن‌جا منظومه‌ی حاج ملا هادی سبزواری را نزد آخوند ملا محمد کاشی بـه اتـمام رسـاند. رسائل را نزد آقا شیخ عبدالکریم گزی که محققانه درس می‌گفت، خـوانـد. فـقه را نـزد آقـا نـجفی اصفهانی و دو برادرش ثـقة‌الاسـلام و حـاج آقـا نورالله فراگرفت و قوانین را نزد شیخ علی بابا به اتمام رساند و به پیشنهاد ایشان یک درس فقه و یک درس اصـول را از مـحضر آقـاسید بـاقر دُرچه‌ای آموخت.

آقا نجفی قوچانی با یکی از مشایخ خراسان که از نجف اشرف آمده بود، آشنا شد و مدتی نزد او درس گـرفت. شیخ خـراسـانی ویـژگی‌هایی حوزه‌ی نجف اشرف و درس آخوند خراسانی را برای او گفت و همین، انگیزه‌ی سفر آقا نجفی به نجف اشرف شد.

او در شانزدهم رجب سال ۱۳۱۸ (۱۲۷۹ هـ. ش) وارد نجف اشـرف شـد و از اسـتادان مـهم حوزه بهره گرفت و در سـال ۱۳۲۵ (۱۲۸۶ هـ. ش) ازدواج کرد.

## استادان

۱ ـ آخوند خراسانی
۲ ـ شریعت اصفهانی
۳ ـ شیخ عبدالکریم گزی
۴ ـ نورالله اصفهانی

۵ ـ محمدباقر اصطهباناتی: شرح هدایه‌ی ملا صدرای شیرازی را نزد وی فرا گرفت.

۶ ـ ملا محمد کاشی: منظومه‌ی سبزواری را در اصفهان نزد او خواند.

۷ ـ فاضل تهرانی: مطول را در مشهد مقدس نزد وی خواند.

**اجتهاد**

آقا نجفی پس از تحصیل در نجف احساس کرد توان استنباط احکام شرعی را پیدا کرده است. او می‌نویسد: «یک دو سالی بعد از نجف آمدن، فهمیدم مجتهد شده‌ام. غالباً در مسایل معنونه رأی من با رأی آخوند توافق داشت قبل از آن که او اظهار رأی کند. فعلاً تقلید آخوند نمی‌کنم الا در موارد نادری که نرسیده‌ام استنباط کنم.»

وی مدت ۲۰ سال و ۱۵ روز در نجف مقیم شد و پس از آن به قصد زیارت امام هشتم به مشهد آمد و در قوچان به دیدار اقوام رفت.

مردم قوچان او را دعوت کردند و وی در آن‌جا ماندگار شد و بقیه‌ی عمر را به هدایت ورتق و فتق امور مردم پرداخت.

**آثار**

**۱ ـ شرح دعای صباح**

مرحوم آقا نجفی این کتاب را در ۲۱ شوال ۱۳۲۷ هـ. ق (۱۲۸۷ هـ. ش) در نجف اشرف به نگارش درآورد.

**۲ ـ عذر بدتر از گناه**

تلفیقی از نثر عربی و فارسی درباره‌ی مشروطیت ایران است که در سال ۱۳۲۸ هـ. ق (۱۲۸۸ هـ. ش) نگاشته شد.

**۳ ـ حیات الاسلام فی احوال آیةالملک العلام:**

در سال ۱۳۲۹ هـ. ق (۱۲۹۰ هـ. ش) در نجف اشرف تدوین شد. این کتاب با نام برگی از تاریخ معاصر با تصحیح آقای رمضانعلی شاکری در سال ۱۳۷۸ هـ. ش به چاپ رسید.

کتاب شامل اعلامیه‌ها، تلگرام و مکاتباتی است که بین مرحوم آخوند خراسانی (ره) و دربار ایران و سران قبایل و عشایر و عالمان دینی رد و بدل شده است.

**۴ ـ سیاحت شرق**

آقا نجفی قوچانی سوانح عمر یا سرگذشت نامه و سفرنامه‌ی خود را تحت نام سیاحت شرق نگاشته است. این کتاب با نثر ساده و بی‌تکلّف نوشته شده و از ابتدای کودکی تا مرحله‌ی نیل به مقام اجتهاد در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف را در برمی‌گیرد. آقا نجفی با زبردستی یک نویسنده‌ی هنرمند و یک روان‌شناس و جامعه‌شناس تیزبین، تصویری دقیق از زندگی مردم روزگار خود به ارمغان آورده است و رنج و فقر طلبه‌ای محروم اما سرشار از شوق ایمان و علم را بازگو نموده است.

ویژگی‌های کتاب را در چند جمله می‌توان

بیان کرد:

۱ ـ سادگی و صداقت در روایت و بیان

۲ ـ بیان گفتاری و محاوره‌ای که از صنعت‌پردازی‌های کلیشه‌ای به دور است.

۳ ـ شخصیت‌پردازی نمادین و همه جانبه که با شخصیت‌های قالبی و قراردادی تفاوت دارد.

۴ ـ برخورد عادلانه و عالمانه با قضایا و...

**۵ ـ سیاحت غرب یا سرگذشت ارواح پس از مرگ**

این کتاب در سال ۱۳۱۲ هـ . ش به نگارش درآمد و در سال ۱۳۴۹ به چاپ رسید.

کتاب، بیانگر سیر ارواح برزخی است. مرحوم آقا نجفی فوت مثالی خود را مبنا قرار داده و به استناد آیات و روایات مراحل سفر برزخ را با کنایات و مثال‌های مخصوص درهم آمیخته است. به جای مفهوم عبادت، فضیلت اخلاق، صفای دل، پاکی روح و عشق به اولیای حق، رفیقی خوش‌رو به نام هادی و به جای گناه و عصیان و ظلم که در دنیا مرتکب شده است، زشت رویی به نام سیاه را در عالم برزخ مجسم می‌سازد که همیشه همراه اوست.

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دام عزه) می‌فرمود:

«در مورد آقا نجفی باید عرض کنم: اول بار، سیاحت غرب را مرحوم شهید مطهری به من معرفی کردند. کتاب سیاحت شرق شرح حال زندگی مرحوم آقا نجفی است. سیاحت غرب هم مربوط به اصطلاحات عرفا و مراحل عالم بعد از مرگ و بزرخ است. مرحوم مطهری معتقد بود که مرحوم آقانجفی سیاحت غرب را از روی خیالات ننوشته بلکه از روی مکاشفه نوشته است.»

**۶ ـ رساله‌ی سفری کوتاه به آبادی‌های اطراف قوچان**

**۷ ـ شرحی بر کتاب «پسران من»**

کتاب پسران من از تألیفات پُل دومر آمریکایی در زمینه‌ی اخلاق و تربیت جوانان و عشق و آزادی است که مرحوم آقا نجفی قوچانی این شرح را به خط خود در سال ۱۳۵۲ هـ . ق (۱۳۱۲ هـ . ش) نگاشته است.

وی در این شرح، مطالب کتاب پل دومر را با مبانی اخلاق اسلامی مقایسه و تطبیق می‌کند و سپس برتری و فطری بودن اخلاق اسلامی را با استناد به آیات و روایات به اثبات می‌رساند.

## ویژگی‌های او

**۱ ـ تأثیر معنوی**

یکی از کسانی که تحت تأثیر معنوی آقانجفی قوچانی قرار گرفت، مرحوم شهید مطهری بود. مقام معظم رهبری می‌فرماید:

«مطهری (رضوان الله تعالی علیه) در دامان چند معلم خوب پرورش یافته بود... مرحوم آقای مطهری ماجرای معاشرت یک ماه رمضان یا دو ماه رمضان خودشان را مرحوم آقا نجفی قوچانی برای من نقل می‌کردند. آن مرد بزرگواری که این سیاحت شرق و سیاحت غرب را نوشتند که تأثیر

مقامات معنوی و تربیت و منش آن مرد بر روح مرحوم مطهری (رضوان اللّه علیه) معلوم می‌شود...»

## ۲ـ دوری از شهرت

مقام معظم رهبری در این باره نیز می‌فرماید:

«مرحوم آقا نجفی به قم می‌رفت و با آقای مطهری هم حجره می‌شد. شاید هم مثلاً در حجره‌ی نزدیک ایشان بود. معمولاً در ماه رمضان اهل علم در شهرهای خودشان می‌مانند، منبر می‌روند، نماز جماعت مفصل می‌خوانند و مردم به آن‌ها توجه دارند. مرحوم مطهری می‌گفت: ماه رمضان که می‌شد می‌آمد و در مدرسه‌ی دارالشفا با من هم حجره می‌شد. بعد هم بزرگان آن روز قم مثل مرحوم خوانساری، مرحوم صدر و... به دیدن ایشان می‌آمدند و احترام می‌کردند که نماز جماعت بخواند، ولی ایشان قبول نمی‌کرد و می‌گفت: من قوچان را رها کردم، آمدم این‌جا. حالا می‌گویید این جا امام جماعت بشوم؟!»

## ۳ـ مثنوی خوانی

او کتاب مثنوی معنوی را در روزگاری که خواندن آن گمراهی شمرده می‌شد، درس می‌داد و در تفسیر و بیان آن استاد بود. او مثنوی خوان‌هایی داشت که می‌خواندند و او معنا و تفسیر می‌کرد و با نقل احادیث گوشه‌ها و زوایایی از ذهن تاریک افراد را روشن می‌ساخت. تمام شاگردان او مثنوی را تفسیر می‌کردند.

## ۴ـ آگاه به زمان

آقا نجفی اوضاع عراق را در جنگ جهانی اول توضیح می‌دهد و ضمن اظهار تأسف از بی‌توجهی مسلمانان در مبارزه با استعمارگران، می‌نویسد:

«... انگلیس داخل عراق گردید و بدیهی است که قبله و معراج حرکات او دنیاست و به حکم الناس علی دین ملوکهم، نهروانی‌هایی از مسلمانان که در وجهه‌ی باطنی آنان نیز دنیا بود، ظاهر گشت که بی‌پروا افتخار می‌کردند و مشی انگلیس را دلیل بر حقانیت خود می‌گرفتند.»

## ۵ـ تزکیه‌ی نفس

علم اگر بر پایه‌ی تزکیه نفس استوار نباشد نتیجه‌ای جز گمراهی نخواهد داشت. این مطلب را روایات نیز تأیید می‌کند. آقا نجفی می‌نویسد:

«... طلبه باید اولاً در تغسیل باطن خود جدیت نماید چنانچه در اول طفولیت است و باطن او هنوز چرکین و نجس نشده، مواظب باشد که نجس نشود. پس در اولین وهله از روی تقلید هم که باشد علم، عمل و اخلاق را دارا بشود. پس از آن با جدیت مشغول تحصیل حقیقت علم گردد.»

## ۶ـ نماز شب

مناسب‌ترین وقت برای شستن رذایل نفسانی سحر است که ریا هم در آن راهی ندارد. آقا نجفی می‌نویسد:

«... در این حجره‌ی تازه که حجره‌هامان وصل به هم بود از میان تاقچه سوراخی نمودیم و ریسمانی در آن کشیدیم که یک سر ریسمان در حجره‌ی رفیق بود و یک سر در حجره‌ی من. وقت خواب آن سر را رفیق به پا و یا دست خود می‌بست و این سر ریسمان را من به دست خود می‌بستم که سحر هر کدام زودتر بیدار شویم دیگری را بدون این‌که صدایی بزنیم، توسط همان ریسمان بیدار کنیم که مبادا طلبه‌ای از صدای ما بیدار شود و راضی نباشد.»

**فرزندان**

آقا نجفی در نجف اشرف صاحب پنج فرزند شد که دو دختر و یک پسر او فوت کردند. وی به همراه دو دختر خود به ایران مراجعت کرد و در ایران نیز صاحب دو دختر شد که همگی مرحوم شده‌اند.

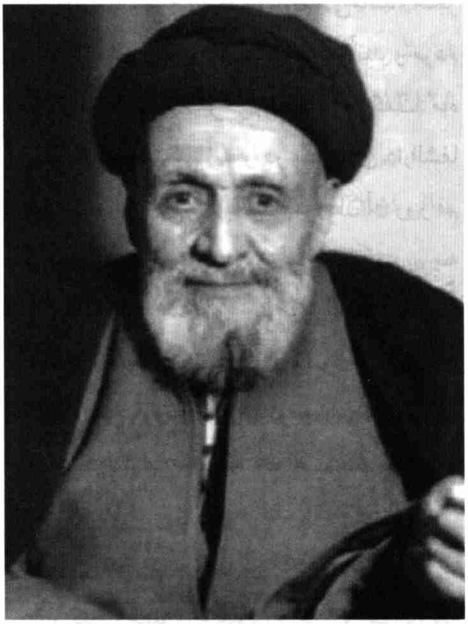
در سال‌های آخر، آنگاه که دو دختر نوجوان و تازه عروسش یک پس از دیگری رخت به سرای باقی می‌کشند و همسرش نیز دار فانی را وداع می‌گوید، با دلی انباشته از اندوه می‌نویسد:

«پس از سه سال، عیال نیز مرحوم شد. دنیا هم بنا گذاشت که خود را جمع نماید؛ امّا قبل از آن‌که او به من پشت کند، من به او پشت نمودم... من که چهل سال به حال طلبگی به سر برده بودم در چند صباحی که می‌خواست به دنیا آشنا شوم، هنوز اقبال نکرده رو به ادبار گذاشت.»

**وفات**

وی پس از یک عمر تلاش در شب جمعه ۲۶ ربیع الثانی سال ۱۳۶۳ (۹ اردیبهشت ۱۳۲۲) دار فانی را وداع گفت و در یکی از اتاق‌های منزل خود به خاک سپرده شد.

مزار وی در شهر قوچان که در اوایل انقلاب به کمک مردم بازسازی شد، کمی بالاتر از تقاطع میلان شهید رازقی قرار دارد، و هم اکنون مورد توجه و زیارتگاه مردم قوچان است.



## کاشانی، آیت‌الله (۱۲۶۴ ـ ۱۳۴۰ هـ. ش)

در سحرگاهی مبارک از سال ۱۲۶۴ ش. در تهران، سپیده‌ای نمایان گشت که او را «ابوالقاسم» نامیدند.

پدرش، آیت‌الله حاج سید مصطفی کاشانی، از علما و مراجع بزرگ شیعه در عصر خویش بود

که در سال ۱۲۸۰ ش. از ایران به نجف اشرف هجرت کرد و به تحقیق و تدریس پرداخت.

سیدابوالقاسم که در این هنگام، جوانی شانزده ساله بود، همراه پدر عازم نجف اشرف گردید و در آن‌جا علاوه بر استفاده از حلقه‌ی درس پدر و دیگر اساتید، دوره‌ی سطح را به پایان برد و سپس در درس آیت‌اللّه میرزامحمد تقی شیرازی و آیت‌اللّه آخوند خراسانی شرکت جست.

او از همان آغاز جوانی به نکته سنجی و دقت نظر مشهور شده و در دانش سرآمد بود؛ به‌طوری که در ۲۵ سالگی به درجه‌ی اجتهاد دست یافت و بزرگانی مانند آیت‌اللّه شیخ الشریعه‌ی اصفهانی، آیت‌اللّه آقا ضیاءالدین عراقی و آیت‌اللّه صدر در نوشته‌های خود، مقام علمی‌اش را با القابی نظیر «شکافنده‌ی دریای علم»، «کلید درگنج‌های دقیق» و... ستودند و آیت‌اللّه میرزامحمد تقی شیرازی، تقلید از وی را تأیید نمود.

او از جوانی دارای افکار آزادی‌خواهانه و ستم ستیز بود و از این رو در منطقه‌ای به وسعت جهان اسلام با استعمار و استبداد وارد مبارزه شد.

آیت‌اللّه کاشانی در نهضت مشروطه، مشاور شخصیتی چون آیت‌اللّه آخوند خراسانی (از رهبران اصلی نهضت) بود و او را در تصمیم‌گیری‌ها و تنظیم اعلامیه‌ها یاری می‌داد.

در جنگ جهانی اول ـ که نیروهای انگلیسی بعضی از شهرهای عراق از جمله «فاو» و «بصره» را اشغال کرده بودند، آیت‌اللّه کاشانی به دلیل جوان و پرشورتر بودن، در صف اول نبرد علمای شیعه با متجاوزین قرار داشت. آنان با جنگ‌های چریکی و پی‌درپی، نیروهای دشمن را در منطقه‌ی «کوت‌العماره» زمین‌گیر کرده و سرانجام پس از هیجده ماه جنگ و مقاومت، به کمک دولت عثمانی، نیروهای انگلیسی را وادار به تسلیم نمودند.

## انتقام جویی استعمار

با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، استعمار انگلیس که از مبارزات آیت‌اللّه کاشانی در عراق ضربات سختی خورده بود، با شایعه کردن همکاری او با آلمانی‌ها، تصمیم به دستگیری‌اش گرفت تا بدون مزاحمت وی بتواند در انتخابات دوره‌ی چهاردهم مجلس دخالت کند. به همین منظور در خرداد ۱۳۲۲ چند افسر انگلیسی برای دستگیری آن روحانی مجاهد به منزلش هجوم بردند. اما بر اثر هوشیاری و فداکاری یارانش ناکام ماندند. آیت‌اللّه کاشانی به ناچار مخفی گردید.

کاشانی مدت یک سال، مخفیانه به مبارزه‌اش ادامه داد تا این که انگلیسی‌ها در هنگام انتخابات مجلس از محل اقامتش در تهران (امام‌زاده قاسم شمیران) با خبر شده و او را دستگیر کردند. با وجود این‌که وی از سوی مردم تهران به عنوان نماینده انتخاب گردیده بود، به دستور فرستاده‌ی ارتش متفقین، از لیست اسامی نمایندگان حذف شده و به زندان روس‌ها در رشت فرستاده شد. او

پس از چندی به زندان انگلیسی‌ها در اراک و سپس به زندانی در کرمانشاه منتقل گردید.

سرانجام پس از تحمل یک سال و چهار ماه زندان در سخت‌ترین شرایط، در ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ آزاد گشت و روز جمعه، سی و یکم شهریور، در میان انبوه استقبال کنندگان وارد تهران شد.

در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس، نخست وزیر (قوام‌السلطنه) در صدد بود تا آن را به صورت فرمایشی برگزار کند. مجاهد نستوه برای افشا کردن ماهیت قوام به پاخاست و پس از سخنرانی در تهران، عازم مشهد شد و در شهرهای مسیرش، مردم را از وابسته بودن قوام به انگلیس و دخالت او در انتخابات آگاه می‌کرد. قوام از این اقدام به وحشت افتاد و او را در تیرماه ۱۳۲۵ در بین راه شاهرود ـ مشهد دستگیر و به بهجت‌آباد قزوین تبعید نمود.

آیت‌الله کاشانی یک سال در تبعید به سر برد تا این که بر اثر فشارهای سیاسی از سوی علما و مردم، در ۲۱ خرداد ۱۳۲۶ آزاد گردید و دوباره به تهران برگشت.

شاه ایران پس از قوام، عبدالحسین هژیر، یکی دیگر از نوکران استعمار را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد.

کاشانی که از وابستگی هژیر اطلاع داشت، به مخالفت برخاست و در ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ یعنی روزی که قرار بود هژیر برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس برود، مردم را به راه‌پیمایی در جلوی مسجد فراخواند. مردم در آن روز تظاهرات پرشوری به راه انداختند، به گونه‌ای که عده‌ای در درگیری با مزدوران رژیم به شهادت رسیدند.

مخالفت‌های آیت‌الله کاشانی سبب گشت تا در آستانه‌ی تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی، او را از ایران دور گردانند. از این رو پس از واقعه‌ی ساختگی ترور ناموفق شاه به‌دست فخرایی در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷، به دستور هژیر، آیت‌الله کاشانی را به بهانه‌ی دست داشتن در ترور دستگیر و به لبنان تبعید کردند.

پس از تشکیل مجلس شانزدهم، منصورالملک، نخست‌وزیر وقت ایران با فرستادن تلگراف، از آیت‌الله کاشانی عذرخواهی کرد و خواستار بازگشت وی به ایران شد و او در روز بیستم خرداد ۱۳۲۹ به وطنش برگشت.

سپهبد رزم‌آرا به منظور تمدید و توسعه‌ی امتیاز نفت جنوب (قرارداد گس ـ گلشاییان) در پنجم تیر ۱۳۲۹ به مقام نخست‌وزیری رسید.

روحانی مجاهد که هدف روی کارآمدن رزم آرا را دریافته بود، با نخست‌وزیر به مخالفت برخاست و مردم و نمایندگان را از نقشه‌ی شوم دشمن آگاه کرد.

به دنبال مخالفت وی با رزم‌آرا، بازار تهران به حال تعطیل درآمد و هزاران نفر در میدان بهارستان اجتماع کرده تا از ورود او به مجلس جلوگیری کنند.

آیت‌الله کاشانی برای جلوگیری از تصویب قرار داد نفت در مجلس، اعلامیه‌ای خطاب به

ملت ایران، دربـاره‌ی مـلی کـردن صـنعت نـفت صادر کرد.

### ملی شدن صنعت نفت

پس از ترور رزم‌آرا، هیچ‌کس جرأت مقاومت در برابر طرح ملی شدن صنعت نفت را نداشت. از ایـن رو بـا تـلاش تـعداد کـمی از نـمایندگان مجلس، در ۲۴ اسفند ۱۳۳۹، طرح مـلی شـدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی به تـصویب رسـید و در ۲۹ اسـفند هـمان سـال از تـصویب مجلس سنا نیز گذشت. به این ترتیب در اثر تلاش و فداکاری مردم به رهبری آیت‌الله کاشانی یکی از آرزوهـای مـلت سـتم‌دیده‌ی ایـران، بـه ثـمر نشست.

حسـین عـلاء کـه پس از رزم‌آرا بـه نـخست وزیری رسیده بود، بیش از دو مـاه دوام نـیاورد. بـعد از اسـتعفای عـلاء، دکـتر مـصدق در هـفتم اردیـبهشت ۱۳۳۰ بـه نـخست‌وزیری رسـید و آیت‌الله کاشانی در حمایت از او اعلام داشت که دست وی را در انـتخاب وزیـران بـاز خـواهـد گذاشت و هیچ گونه دخالتی در این باره نخواهد کرد.

او برای پشـتیبانی از دولت دکـتر مـصدق در برابر کارشکنی‌ها و تهدیدهای انگلستان، مردم را به اجتماع در میدان بهارستان فرا خـوانـد و طـی پیامی که برای اجتماع کـنندگان فـرستاد، آنـان را نسـبت بـه کـارشکنی‌های انگـلیس و هـم‌دستی آمریکا با وی، آگاه کرد.

پس از تهدید دولت مصدق از سوی استعمار مبنی بر دخالت نظامی و گسیل داشتن چهار هزار چترباز و حرکت ناوهای جنگی به طرف سواحل ایران، مجاهد نستوه با شجاعتی حسینی، از اعلام جهاد سخن به میان آورد و گفت: اگر انگلیسی‌ها به خاک ایران تجاوز کنند، خوزستان را برای آن‌ها به جهنم تبدیل می‌کند.

در نتیجه انگلیس مـوقعیت را بـرای دخـالت نظامی مناسب نـدید و بـا هـمکاری آمـریکا بـه محاصره‌ی اقتصادی ایران دست زد.

### توجه به جهان اسلام

آیت‌الله کاشانی هیچ‌گاه از مسایل جهان اسلام غـافل نـبود؛ از ایـن رو در سـال ۱۳۲۶ ش. کـه تأسیس دولت غـاصب اسـرائیل اعـلام گـردید، اعلامیه‌ای خطاب به مسلمانان جهان صادر کرد و در آن، ضمن بر شمردن اهداف تشکیل سازمان ملل و شـعارهای دروغـین آن، بـه مـوضع‌گیری ظالمانه‌ی سازمان ملل درباره‌ی اندونزی، مصر و فلسطین اشاره کرد و رأی این سازمان در تقسیم سرزمین فلسطین بین صهیونیست‌های مـهاجر و مردم عرب و مسلمان آن را زیـر سـؤال بـرد. او مسلمانان را نسبت به فسادی کـه دولت غـاصب اسرائیل در آینده ایجاد خواهد کرد، هشدار داد و از آنان خواست تا تـمام کـوشش خـود را بـرای ریشه کن کردن این غده‌ی سرطانی به کار گیرند.

او مردم ایران را به تظاهرات بر ضد اسرائیل غاصب دعـوت کـرد کـه در روز بـیستم دی‌مـاه

۱۳۲۶ ، بیش از سی هزار نفر در تهران به این دعوت لبیک گفتند.

## نخست‌وزیری چهار روزه

دکتر مصدق در ۱۳۳۱/۴/۲۵ نسبت به در اختیار گرفتن وزارت جنگ (که به دست شاه بود) با شاه اختلاف پیدا کرد و به‌دنبال آن بدون این که مجلس یا کسی دیگر را در جریان قرار دهد، استعفا داد.

شاه نیز با اشاره‌ی انگلیس، احمد قوام را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد. قوام برای کنترل اوضاع، به فریب و تهدید مردم دست زد تا استعمار را در برگرداندن منافع از دست رفته‌اش یاری دهد.

در فضایی که کسی جرأت اعتراض نداشت و همه مهر خاموشی بر لب زده بودند، آیت‌اللّه کاشانی خروشی دیگر آغاز کرد و با نادیده گرفتن یاوه‌های قوام، یک بار دیگر ملت ایران را برای به نمایش گذاردن قدرت خویش به قیام دعوت کرد.

آیت‌اللّه کاشانی در مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی اعلام داشت: روی کار آمدن قوام، زیرنظر انگلیسی‌ها بود و ما تا آخرین قطره‌ی خون ایستادگی خواهیم کرد و اگر قوام تا ۴۸ ساعت دیگر، استعفا ندهد، کفن می‌پوشم و پیشاپیش صفوف مردم مسلمان حکومت او را سرنگون خواهم کرد.

پس از این مصاحبه، مردم با هجوم یک پارچه و جان‌فشانی بسیار، در کم‌تر از بیست ساعت دولت قوام را ساقط کردند و نخست وزیری قوام چهار روز بیش‌تر طول نکشید.

به این ترتیب دکتر مصدق بعد از پنج روز خانه‌نشینی و انزوا، دوباره به نخست‌وزیری رسید.

## منزوی کردن آیت‌اللّه کاشانی

در این هنگام استعمار انگلیس برای ضربه زدن به جبهه‌ی انقلابیون، نقشه‌ی ترور شخصیت کاشانی را اجرا کرد و تبلیغات وسیعی علیه او به راه انداخت؛ دشمنان آگاه و دوستان نادان دست به دست هم داده تا به آرزوی استعمار جامه‌ی عمل بپوشانند و ضمن ایجاد شکاف بین مصدق و آن عالم بیدار، عده‌ای به طرفداری از مصدق، خانه‌ی آیت‌اللّه کاشانی را با مواد آتش زا، چوب و سنگ مورد حمله قرار دادند.

با این حال، وقتی این روحانی دلسوز نسبت به دولت مصدق احساس خطر کرد در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ نامه‌ای به مصدق نوشت و او را از وقوع یک کودتا به دست زاهدی آگاه کرد.

ولی با تأسف در اثر بی‌توجهی، سهل‌انگاری و همکاری مصدق با عوامل کودتا در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرلشکر زاهدی به کمک آمریکا کودتا کرد و مصدق بدون هیچ‌گونه مقاومت شایسته‌ای کشور را به دشمن سپرد و نتایج سال‌ها تلاش و فداکاری ملت بر باد رفت.

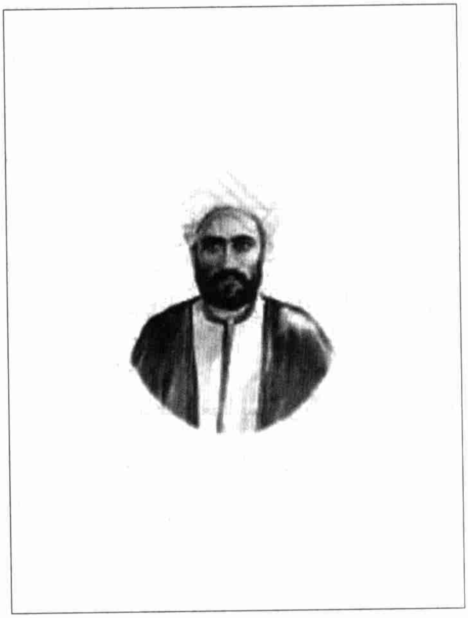
زاهدی پس از به قدرت رسیدن، امینی را به منظور امضای قراردادی با کنسرسیوم نفتی

متشکل از کمپانی‌های نفتی انگلیس، آمریکا، هلند و فرانسه تعیین نمود.

در این هنگام آیت‌اللّه کاشانی با فریادی حسینی، سکوت مرگ‌بار حاکم بر جامعه را شکست و با صدور اعلامیه‌ای، مردم را از خیانت‌های زاهدی و هجوم دوباره‌ی استعمارگران به کشور، آگاه کرد و درباره‌ی رابطه با انگلستان اعلام کرد: روزی که دولت تجدید رابطه را اعلام بکند، روز عزای ملی است و مردم باید نوار سیاه به سینه‌ی خود نصب کنند.

در سال ۱۳۳۴ ش. شاه برای این‌که در پیوستن به پیمان «سنتو» مشکلی از جانب کاشانی نداشته باشد، ترتیبی داد تا در دی‌ماه او را به بهانه‌ی شرکت در ترور رزم‌آرا دستگیر و روانه‌ی زندان کنند. آن‌گاه وی را پس از شکنجه‌های بسیار به پای میز محاکمه کشیدند و تا آستانه‌ی اعدام پیش بردند. ولی به موجب اعتراض روحانیت، به‌ویژه آیت‌اللّه بروجردی، به ناچار از اعدامش دست کشیده و پس از مدتی آزادش کردند.

سرانجام روحانی مجاهد با دلی پر خون از شکست نهضت و برقراری دوباره‌ی حکومت فساد، در ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ چشم از جهان فرو بست و پیکرش در میان انبوه مشتاقان تا حرم حضرت عبدالعظیم رحمه‌الله تشییع گردید و بین مزار آن حضرت و امام‌زاده حمزه به خاک سپرده شد.



## کاشف الغطا (۱۲۹۴ـ۱۳۷۳ هـ.ق)

شیخ محمدحسین کاشف الغطا در سال ۱۲۹۴ ق. در محله‌ی عمّاره‌ی نجف دیده به جهان گشود.

جدّ او آیت‌اللّه شیخ جعفر کاشف الغطا (متوفای ۱۲۲۸ ق.) سرشناس‌ترین و پرآوازه‌ترین فرد این خاندان است و فرزندان و نوادگان وی از دانشمندان و مجتهدان بزرگ عراق بودند.

محمدحسین در ده سالگی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی نجف شد. ادبیات عرب، حساب، نجوم، فقه و اصول را با پشت‌کار و شوق فراوان فراگرفت.

محمدحسین در کنار تحصیل علوم حوزوی به مطالعه‌ی عمیق در ادبیات عرب پرداخت. ذوق ادبی خوبی داشت. نثر و نظم زیبای نوشته‌ها و سروده‌های او از ابتدای نوجوانی، هویدای روح

لطیف و مهربانش بود. محمدحسین از ابتدای نوجوانی به سرودن شعر و نویسندگی پرداخت. پانزده ساله بود که کتاب «العبقات العنبریه...» را درباره‌ی خاندان خود نوشت. هنوز هیجده بهار بیش ندیده بود که دروس سطح حوزه را به پایان برد و به درس خارج فقه و اصول آیت‌اللّه سیدمحمد کاظم یزدی و آیت‌اللّه آخوند خراسانی راه یافت.

آیت‌اللّه کاشف الغطا پس از سال‌ها تحصیل و رسیدن به مقام اجتهاد، به تدریس آموخته‌هایش برای طلاب جوان پرداخت. ده‌ها طلبه در مسجد هندی و مقبره‌ی میرزای شیرازی در صحن حرم حضرت علی‌علیه‌السلام گرد می‌آمدند و در درس او شرکت می‌جستند.

**سه یار**

استعمارگران برای چپاول کشورهای اسلامی بهترین راه را در تفرقه انداختن بین مسلمانان دیده‌اند. برخی از دانشمندان اهل سنّت نیز ناآگاهانه آب به آسیاب دشمن می‌ریخته‌اند. گروهی نیز آگاهانه به شیعه حمله‌ور شده و در سخنان و کتاب‌هایشان علیه شیعه وارد میدان شده‌اند. جرجی زیدان (متوفای ۱۹۱۴ م) نویسنده‌ی شهیر اهل‌سنت درباره‌ی شیعه می‌نویسد: «شیعه طایفه‌ای کوچک بود که آثار قابل اعتنایی نداشت. اکنون شیعه‌ای در دنیا وجود ندارد.» از آن پس سه دانشمند شیعی با هم‌پیمان می‌بندند که به معرّفی شیعه و آثار آن بپردازند. آیت‌اللّه سیدحسن صدر (متوفای ۱۳۵۴ ق) و علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (متوفای ۱۳۸۹ ق) با کاشف الغطا عهد می‌بندند که به یاوه‌های جرجی زیدان پاسخ دهند. قرار شد که آیت‌اللّه صدر درباره‌ی نقش شیعیان در تأسیس علوم اسلامی کتابی بنویسد. او پس از سال‌ها تحقیق موفق شد کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلامیه» را بنویسد.

علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی متعهد شد که فهرستی برای کتاب‌های نوشته شده به دست شیعیان بنویسد. او سالیان دراز به کاوش و جست‌وجو پرداخت و به کشورهای اسلامی سفر کرد. با تلاشی جان‌فرسا، با مراجعه به کتابخانه‌های فراوان توانست فهرست آثار شیعیان در طول تاریخ، که شامل بیش از پنجاه هزار کتاب در موضوع‌های مختلف را، از فقه، اصول، فلسفه، تفسیر، کلام، ادبیات، پزشکی، فیزیک، جبر، مثلثات، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا و... بود. تهیّه نماید و به معرّفی اجمالی آن‌ها بپردازد. «الذریعه الی تصانیف الشیعه» اثر گران‌سنگ او در ۲۹ جلد به چاپ رسید.

کاشف الغطا کتاب «تاریخ آداب اللغة» جرجی زیدان را نقد کرد. نقد کاشف الغطا بر کتاب جرجی زیدان، در «بوینوس آیرس» آرژانتین به چاپ دوم رسید.

**سفرهای پربار**

کاشف الغطا در سفر حج با دانشمندان اهل‌سنّت حجاز به گفت‌وگو نشست و آن‌ها را به

وحدت فراخواند. «نزهةالسمر و نهزةالسفر» سفرنامه‌ی حج اوست. سپس به سوریه و لبنان رفت و مسلمانان را با ترفندهای استعمارگران و راه‌های مبارزه با آن‌ها آشنا کرد و با علمای شیعه و سنی سخن گفت. پرهیز از اختلاف و همکاری دانشمندان شیعه و سنّی از سخنان اوست که با اندیشمندان در میان می‌گذاشت. کاشف الغطا در لبنان ازدواج کرد. پس از ماه‌ها اقامت در لبنان که به گفت‌وگو با دانشمندان برجسته‌ی شیعه، سنی و مسیحی، نقد مقاله‌ها و فعالیت‌های تبلیغی و علمی گذشت، به مصر رفت و به تدریس در «الازهر»، بزرگ‌ترین حوزه‌ی علمیه‌ی جهان اهل‌سنّت پرداخت. او که نفوذ مسیحیت در مصر را احساس می‌کرد، با کشیشان درباره‌ی انجیل و مسیح علیه‌السلام سخن گفت و اسلام را به آن‌ها معرفی کرد. «التوضیح فی بیان ما هو الانجیل و من هوالمسیح» نوشته‌ی اوست که جلد اول آن در سال ۱۳۳۱ ق. در «صیدا» چاپ شد. مجتهد جوان با شور و شعف وصف ناپذیری به تبلیغ فرهنگ شیعه و دعوت تمام مسلمانان به یک پارچگی در راه مبارزه با استعمار پرداخت. او هنوز به چهل سالگی نرسیده بود ولی اندیشه‌ی پربار و سخنان جذّابش همه را شیفته ساخته بود.

**دفاع از وطن**

جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۲ ق. آغاز شد. انگلستان بسیاری از شهرهای عراق را تصرّف کرد. کاشف الغطا خود را به «کوت» که خط مقدّم نبرد با انگلیسی‌ها بود، رساند و اسلحه به دست گرفت و از میهنش دفاع کرد. مراجع تقلید شیعه فتوای جهاد داده بودند و بسیاری از مجتهدان، استادان و طلبه‌های حوزه‌های علمیّه در خط مقدم جبهه با متجاوزان می‌جنگیدند. کاشف الغطا بارها به جبهه رفت و در کنار رزمندگان سلحشور به دفاع از وطن پرداخت.

**مدرسه‌ی کاشف الغطا**

برخی از مقلدان آیت‌اللّه سیّدمحمد کاظم یزدی که پس از فوت او، از کاشف الغطا تقلید می‌کردند، نزدش آمدند و با اصرار از او خواستند که رساله‌ی عملیه‌ی خود را چاپ کند. «شرح تبصرة المتعلمین» و «وجیزة الاحکام» نوشته‌ی اوست که در پی اصرار مقلدانش نوشته شده است.

کاشف‌الغطا در طول سالیان دراز تدریس شاگردان بسیاری تربیت نمود. آیت‌اللّه العظمی سیّد محسن حکیم، آیت‌اللّه محمد جواد مغنیه (نویسنده‌ی معروف) و شهید آیت‌اللّه قاضی طباطبایی (امام جمعه‌ی تبریز) از شاگردان اویند.

تولیت مدرسه‌ی علمیه‌ی «معتمد» با پیشینه‌ی یک قرن بر عهده‌ی خاندان کاشف‌الغطا بود. این مکان که زمانی رونقی چشمگیر داشت، به مرور زمان رو به خرابی نهاد اما ایشان آن را بازسازی کرد و رونقی تازه بخشید.

**فلسطین در اسارت**

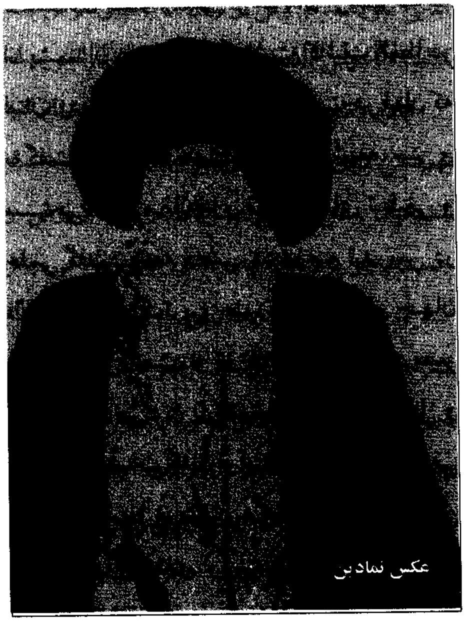
صهیونیست‌ها در سال ۱۳۲۷ ش / ۱۳۶۷ ق

/ ۱۹۴۸ م فلسطین را اشغال کردند. در همین ایام برخی از دولت‌های عربی به نبرد با متجاوزان برخاستند. کاشف‌الغطا پیامی برای رزمندگان مسلمان فرستاد و آن‌ها را به ادامه‌ی نبرد تشویق نمود. او همواره در سخنرانی‌ها و پیام‌های خویش از فلسطین یاد می‌کرد و مسلمانان را به آزاد سازی آن فرا می‌خواند.

آیت‌اللّه کاشف‌الغطا همواره در مسایل سیاسی دخالت می‌کرد. برخی از کج‌اندیشان که دین را از سیاست جدا می‌دانستند، از او می‌پرسیدند که چرا در سیاست دخالت می‌کند؟ او در پاسخ می‌گفت: اگر سیاست به معنای پند، راهنمایی، نهی از فساد، نصیحت و مبارزه با استعمار است، من اهل سیاستم. آری، من تا فرق سر غرق در سیاستم و چنین سیاستی از واجبات است. پدر، پدربزرگ، جدّ و تمام خاندان من، بیش از سیصد سال رهبری دینی جهان اسلام را بر عهده داشتند. در زیارت جامعه، درباره‌ی ائمه‌ی معصوم آمده است. شما سیاست‌مداران مردم هستید. سیاست ما سیاست پیامبر و امامان است.

زمانی هم کاشف‌الغطا نامه‌ای به محمدعلی جناح، اولین نخست‌وزیر پاکستان می‌نویسد و هدف‌های استعماری پیمان‌های نظامی آمریکا را به او گوشزد می‌کند.

آیت‌اللّه العظمی شیخ محمد حسین کاشف الغطا سرانجام پس از عمری تلاش خستگی‌ناپذیر، در ذیعقده‌ی ۱۳۷۳ ق، رخت از جهان بربست. تشییع جنازه‌ی با شکوه او در نجف تا قبرستان وادی‌السلام گویای علاقه‌ی وافر مردم به او بود. مراسم یادبود رحلت او در عراق، ایران، پاکستان، لبنان و بسیاری از کشورهای مسلمان برگزار شد.




## کُلینی (۲۵۹-۳۲۹ هـ. ق)

در زمانی که صدایی جز صدای سم اسبان بنی‌عباس در سرزمین‌های اسلامی به گوش نمی‌رسید، در سرزمین ایران یعنی قلب تشیّع - روستای «کلین»[۱] - در خانه‌ای آکنده از عشق اهل‌بیت علیهم‌السلام کودکی متولد شد که تاریخ حیات او با «غیبت صغری» عجین شد. محمّد نامی بود که یعقوب بن اسحاق برای فرزند خویش برگزید و اذان و اقامه اولین کلماتی بودند که گوش او را

۱. کلین روستایی در ۳۸کیلومتری شهر ری.

نوازش دادند. اوّلین کلاس درس او دامان پاک و پر مهر مادری عطوف و عفیف بود. محمّد مراحل ابتدایی علوم اسلامی را نزد پدر و دایی بزرگوارش علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان که از استادان علم حدیث بود، گذراند. وی پس از گذراندن دوران آغازین تحصیل و آشنایی با منابع رجالی و حدیثی، از کلین مهاجرت کرد و با کوله‌باری از معرفت و شناخت مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام برای شکوفایی خلاقیت‌های درونی و سیراب شدن از دریای بی‌پایان علوم وحی و پیمودن کمالات اخلاقی و انسانی به «ری» وارد شد.

## گزینش هدف

در هنگام ورود کلینی به «ری»، بیش‌تر مردمان این شهر از پیروان مذاهب حنفی و شافعی بودند؛ اما به دلیل وجود شیعیان دل‌باخته‌ای در اطراف این شهر، اکثر اهل تسنن «ری» همواره تحت تأثیر اخلاق و رفتار اسلامی آن‌ها قرار داشتند. از این رو این دیار به شهری شیعه نشین معروف بود.

عصر کلینی را باید عصر حدیث نامید، زیرا نهضتی که برای فراگیری و نوشتن احادیث آغاز شده بود، سراسر ممالک اسلامی را فراگرفته بود و تشنگان علم حدیث از این شهر به آن شهر و از این محفل به آن محفل در جست‌وجوی روایتگری بودند تا از او حدیثی فراگیرند و بر اندوخته‌های خویش بیفزایند. تلاش اهل سنت در این عصر به قدری چشمگیر بود که می‌توان گفت اهل سنت هر چه دارد، از این عصر دارد. در این عصر که زمانش به حدود تقریبی یک قرن می‌رسد کتاب‌های شش‌گانه‌ی حدیثی اهل‌سنت (صحاح ستّه) تدوین شد.

کلینی در این عصر مشغول فراگیری و نوشتن احادیث بود. در این زمان شاگردان امام هادی علیه‌السلام، و امام حسن عسکری علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام هنوز زنده بودند، اما از آن‌ها جز کتاب‌ها و جزوه‌های کوچک و پراکنده چیزی در دست نبود و بسیاری از این کتاب‌ها و جزوه‌ها نیز در همین عصر از بین رفت.

خطر نابودی احادیث، این میراث گران‌قدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام هر لحظه احساس می‌شد، زیرا با وفات این حاملان احادیث و غیبت امام زمان علیه‌السلام شیعیان از این سخنان گران‌بها محروم می‌شدند. کلینی با شناخت عصر خود و موقعیت حساس زمانی و درک این‌که تشیع اگر از این مرحله به سلامت بگذرد برای همیشه از انحراف و التقاط رهایی یافته است، برای تکمیل هدف و رسالت خویش به قم شهر محدثان و شاگردان اهل‌بیت علیهم‌السلام مهاجرت کرد. در این زمان در قم راویان و محدثان در هر مسجد و حسینیه‌ای به نقل حدیث می‌پرداختند و بسیاری از اینان در شمار آخرین محدثانی بودند که بدون واسطه از زبان ائمه علیهم‌السلام حدیث شنیده بودند. وجود این فرزانگان موجب شد که عاشقان کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام به این شهر مهاجرت کنند و

کلینی یکی از این افراد بود. او با استفاده از محضر استادان بزرگی چون احمدبن محمد بن عیسی اشعری، احمد بن ادریس قمی (معروف به معلم)، عبدالله بن جعفر حمیری (مؤلف کتاب قرب الاسناد) و فرزند او محمدبن عبدالله حمیری به فراگیری حدیث پرداخت. استادان و محدثانی که کلینی برای شکوفایی اندیشه‌ی خدایی خود از آن‌ها بهره جسته است، حدود سی و پنج نفر می‌باشند. بی‌شک همه‌ی استادان کلینی در تشکل شخصیت او نقش داشته‌اند اما در این میان به رادمردی برمی‌خوریم که کلینی را با او و او را با کلینی می‌شناسیم. کسی که نامش در یک سوم سلسله سندهای روایات کافی است. او علی بن ابراهیم قمی است که کتاب تفسیر او پایه‌ی تفسیرهای تشیع گردید. شاید اگر کلینی پروانه‌وار به گرد شمع وجود او نمی‌چرخید و او را لحظه‌ای چه در حال بیماری و چه سلامت، در خانه و مدرسه رها می‌کرد و از او غافل می‌ماند، روایات و احادیثی که سلسله سندش به او ختم می‌شود، چون دیگر آثار او برای همیشه از میان می‌رفت؛ اما کلینی این اقیانوس حدیث را رها نساخت. او که تشنه‌ی کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، جرعه جرعه نوشید و به این نوشیدن اکتفا نکرد بلکه دریایی از این کوثر عشق را برای شیعیان پس از خود به یادگار نهاد.

**هجرتی دیگر**

گرچه قم مرکز تشیع به شمار می‌رفت و هر جوینده‌ی کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام را سیراب می‌کرد اما عطش سیری‌ناپذیر کلینی او را بر آن داشت تا آن دیار مقدس را به امید یافتن روایات و احادیث ناشنیده ترک کند. او روستاها و شهرهای بی‌شماری را پشت سر نهاد و هر جا محدثی می‌یافت از او حدیث فرا می‌گرفت. کوفه یکی از شهرهایی بود که کلینی به آن قدم نهاد. در آن زمان کوفه یکی از مراکز بزرگ علمی به شمار می‌رفت و کم‌تر محدث و یا محققی بود که در سفرهای خود به آن شهر وارد نشده و از محضر عالمان آن‌جا استفاده‌ای نکرده باشد.

**ثقة‌الاسلام**

کلینی پس از کسب علم و حدیث از ده‌ها استاد و محدث در شهرها و روستاهای آن زمان، سرانجام به بغداد رسید. او در مسافرت‌های خویش چنان علم و فضل خود را به نمایش گذاشته و تصویری از شیعه‌ی واقعی را در اذهان مردم هر دیار باقی نهاده بود که هنگام ورود به بغداد فردی گم‌نام نبود. شیعیان به او افتخار می‌کردند و اهل سنت به دیده‌ی تحسین به او می‌نگریستند. تقوا، علم و فضیلت او در اندک مدتی موجب شد که هم شیعه و هم اهل سنت در مشکلات دینی به او مراجعه کنند؛ به‌طوری که عامه و خاصه در فتاوا به او روی می‌کردند و به همین سبب او اولین کسی بود که به لقب ثقة‌الاسلام شهرت یافت.

### تألیف کافی

بغداد برای کلینی سرزمین تألیف بود. وی در آن‌جا فرصت یافت تا اندوخته‌های سال‌ها رنج و مشقت را در مجموعه‌ای گردآوری کند. او که کمبودهای جامعه‌ی شیعی را به خوبی درک کرده بود و می‌دید که با غایب شدن امام زمان (عج) و دست‌رسی نداشتن همگی شیعیان به نواب خاص آن حضرت، جای کتابی که در بردارنده‌ی تعالیم اسلامی و شیعی باشد، خالی است، تلاش خود را در پی تنظیم احادیث گردآوری شده، جهت داد و برای شیعیان دستورالعمل و کتاب هدایتی ارزشمندی در کنار قرآن تألیف کرد تا این کتاب مفسر و مبین تعالیم و احکامی باشد که قرآن به صورت کلی بیان کرده است.

مجموعه کتاب «الکافی» ـ که شامل اصول کافی (دو جلد)، فروع کافی (پنج جلد) و روضه‌ی کافی (یک جلد) است و در بردارنده‌ی شانزده هزار و یکصد و نود و نه (۱۶۱۹۹) حدیث از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام می‌باشد ـ کتابی است که کلینی در طی بیست سال تلاش خستگی‌ناپذیر به تألیف آن موفق شده است.

### سبک کلینی

روش کلینی در ترتیب احادیث هر باب این است که حدیث صحیح‌تر و روشن‌تر را در اول باب قرار داده و سپس به همین ترتیب احادیث مبهم و مجمل را ذکر کرده است.

از کلام بزرگان نقل شده است که امام زمان (عج) فرموده‌اند:

«الکافی کاف لشیعتنا»: «کافی»، شیعیان ما را کافی است.

کلینی در زندگی سراسر نور و پربار خود علاوه بر تدوین و تألیف مجموعه‌ی الکافی، کتاب‌های الرد علی القرامطه، تفسیر رؤیا (تعبیر خواب)، مجموعه شعر (حاوی قصایدی که شعرا در مناقب و فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام سروده‌اند)، کتاب رسایل ائمه علیهم‌السلام و کتاب رجال را تألیف کرده است.

### کلینی بر مسند تدریس

کلینی در مسیر تحقیق و نگارش از تغذیه‌ی فکری شاگردانی که به امید کسب علم از محضرش به بغداد سفر کردند، لحظه‌ای غافل نبود. او در بارور کردن اندیشه‌ی خدایی شاگردانش از جان مایه گذاشت. بسیاری از بزرگان از او روایت نقل کرده‌اند.

### عروج کلینی

کلینی پس از هفتاد سال زندگی که بیست سال آن تلاش و تحقیق همراه با رنج‌ها و غربت‌ها برای تدوین کتاب کافی بود، از این جهان عروج کرد. او غروب نکرد بلکه با کتاب ارزشمند کافی همواره در آسمان تشیع پرتو افشانی می‌کند. او گرچه در قفس دنیا زیست اما در فضای بهشت تنفس می‌کرد، چرا که همه‌ی لحظه‌های عمرش

را با کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام سپری کرد و سرانجام در ماه شعبان سال ۳۲۹ ق. عروج کرد.



## گلپایگانی، آیت‌الله العظمی

**(۱۲۷۶ـ۱۳۷۲ هـ.ش)**

در هشتمین روز ماه ذیقعده‌ی ۱۳۱۶ ق در بخش «گوگد» گلپایگان، کودکی پا به عرصه‌ی وجود نهاد که به مناسبت تقارن ولادتش با سال‌روز ولادت امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نامش را «محمدرضا» و کنیه‌اش را ابوالحسن و لقبش را هبةالله نهادند. پدرش آقا سید محمدباقر امام، عالمی معروف به زهد و تقوا، و پای‌بند به آداب و مستحبات دینی و کوشا در امر به معروف و نهی از منکر بود که هم‌اینک مرقدش مورد احترام و زیارت مردم است.

محمدرضا در سه سالگی مادر و در نه سالگی پدرش را از دست داد و دوران کودکی را با مشکلات و سختی‌های فراوان و از دست دادن پدر سپری کرد و تحصیلات ابتدایی را در مکتب‌خانه گذراند.

### تحصیل و تدریس

نوجوانی بیش نبود که شوق تحصیل علوم اسلامی او را مشتاق آیت‌الله محمدتقی گوگدی گردانید و نزد ایشان ادبیات عرب را فرا گرفت. سپس نزد آیت‌الله سید محمد حسن خوانساری ـ برادر مهتر آیت‌الله العظمی سید احمد خوانساری ـ زانوی ادب به زمین زد و ادبیات و بخشی از سطوح را نزد وی آموخت.

نوزده ساله بود که به سوی اراک شتافت و در مدرسه‌ی آقا سید ضیاءالدین به تکمیل سطوح عالیه پرداخت و در ۱۳۳۷ ق. شایستگی حضور در درس خارج فقه و اصول حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را پیدا کرد و تا سال ۱۳۴۰ ق. در آن شهر از آن مرجع بزرگ بهره برد. در ۲۴ سالگی در پی مهاجرت استادش آیت‌الله حائری به قم و تأسیس حوزه‌ی علمیه در این شهر مقدس، به قم آمده و در مدرسه‌ی فیضیه سکونت گزید و درس‌ها را با آیت‌الله سید احمد خوانساری به مباحثه نشست. استاد با مشاهده‌ی استعداد و فهم شاگرد سخت‌کوش خود به او بسیار علاقه‌مند شد و او را در شمار اصحاب خاص و هیأت استفتا قرار داد و تصحیح کتاب «الصلاة» خود را به او و

آیت‌الله اراکی واگذار نمود. ایشان نیز تا پایان عمر استاد ملازم درس ایشان بود.

ایشان در سال ۱۳۴۱ ق. در قم به مدت هشت ماه از محضر آیات عظام میرزای نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی استفاده برد.

وی از آیت‌الله حائری اجازه‌ی اجتهاد و از مرحوم حاج شیخ عباس محدّث قمی و آقا شیخ محمدرضا اصفهانی اجازه‌ی نقل روایت اخذ کرده است.

از آغاز ورود به قم در سال ۱۳۴۰ ق. به تدریس کتاب‌های رسائل، مکاسب و کفایه اشتغال ورزید و پس از وفات استادش آیت‌الله حائری تدریس خارج فقه و اصول را شروع نمود. ایشان در طول بیش از هفتاد سال تعلیم دانش اهل‌بیت، صدها تن از ستارگان درخشان آسمان علم را به جامعه‌ی اسلامی تحویل داده است.

## تقریرات و تألیفات

درس‌های آن فقیه اهل‌بیت را عده‌ی بسیاری به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. بعضی کتاب‌ها که به چاپ رسیده است عبارتند از:

۱. کتاب الحج، سه جلد تاکنون
۲. الهدایة الی من له الولایة، درباره‌ی ولایت فقیه
۳. کتاب القضاء در دو جلد
۴. کتاب الشهادات
۵. کتاب الطهارة
۶. حاشیه بر عروة الوثقی
۷. حاشیه بر وسیلة النجاة
۸. رساله‌ی صلاة الجمعة
۹. رساله‌ی فی المحرمات بالنسب
۱۰. مسایل الحج و...

آیت‌الله العظمی گلپایگانی در طول سی و دو سال مرجعیت یکی از ارکان فقاهت بودند و روزانه استفتائات گوناگون از سراسر جهان به محضر ایشان فرستاده می‌شد. از همین رهگذر در تمام ابواب فقه فتوا داده‌اند و هم‌اینک مجموعه‌های بسیاری از فتاوای او در دسترس است.

## مبارزات سیاسی

آیت‌الله العظمی گلپایگانی از آغاز حرکت شجاعانه‌ی روحانیت به رهبری امام راحل، به مبارزات پی‌گیر و بی‌امان خویش با دیو استبداد پرداخت و نخستین اعلامیه‌ی اعتراض به لایحه‌ی ننگین «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» در مهر ماه ۱۳۴۱ ش. از سوی ایشان صادر شد. به دنبال آن بود که پیام‌ها و بیانیه‌های ایشان تا سقوط رژیم پهلوی ادامه یافت.

برخی از اقدامات آن جناب در برابر رژیم منحوس شاه عبارتند از: سر باز زدن از ملاقات با شاه و نخست‌وزیران و فرستادگان دربار، تحریم برنامه‌ی اوقاف و اعلامیه علیه معاملات و همکاری با سازمان اوقاف، قطع شهریه‌ی کسانی که با اوقاف همکاری می‌نمودند و تحریم امامت جماعت و گوش ندادن به سخنرانی آنان،

اعتراض شدید و پیام کوبنده علیه تغییر تاریخ هجری به تاریخ منحوس شاهنشاهی، مخالفت صریح با حزب رستاخیز و تحریم شرکت مسلمانان در آن. اعتراض شدید علیه گسترش بی‌بند و باری و فساد و فحشا و رواج منکرات و فرستادن نامه‌ی سرگشاده به شاه و تذکر عواقب وخیم آن، مخالفت و اعتراض علیه تاج‌گذاری شاه و انتخاب ولیعهد، پیام جهت تجلیل از مقام شهید سعیدی و اعلام مجلس ختم برای ایشان در مسجد اعظم و شکستن سدّ رعب و ممنوعیت برپایی مجالس بزرگ‌داشت و مطرح شدن نام حضرت امام در آن مراسم، پی‌جویی حال تبعیدشدگان و سرکشی به خانواده‌های آنان، حمایت از مقام و موقعیت حضرت امام خمینی، به ویژه در برابر اهانت روزنامه‌ی اطلاعات به امام راحل و تاکید بر مقاومت روحانیت و پی‌گیری اعتراض‌ها و راه‌پیمایی‌ها و صدور اعلامیه‌های روشن‌گرانه و کوبنده در لحظات حساس و...

این اقدامات باعث شد که مزدوران رژیم برای لطمه زدن به ساحت ایشان از هیچ کاری فروگذار نکنند و دو بار (سوم فروردین ۱۳۴۲ در مدرسه‌ی فیضیه و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ ش) به سوی ایشان حمله کرده، قصد ضرب و جرح آن مرجع بزرگوار را داشتند که لطف خدا و جان‌فشانی‌های اطرافیان باعث حفظ ایشان شد.

پس از پیروزی انقلاب نیز همواره در جهت تأیید کامل مواضع حضرت امام و تقویت موقعیت ایشان به عنوان رهبر نظام و فراخواندن مردم به پیروی کامل از حضرت امام، توصیه به افراد صالح برای شرکت در مناصب دولتی، طرح مباحث مورد نیاز حکومت اسلامی در درس خارج فقه (قضا، حدود و شهادات)، شرکت در مراسم انتخابات و صدور پیام‌های گوناگون مبنی بر شرکت مردم در انتخابات، تقویت دولت اسلامی و حرام شمردن مخالفت با دستورها و مقررات دولت و نهی از فروش اجناس قاچاق، حمایت مادی و معنوی از رزمندگان اسلام در طول جنگ تحمیلی و ارسال هیأت‌های مختلف به جبهه‌های نبرد و اجازه‌ی مصرف ثلث در مخارج جبهه‌ها و بر عهده گرفتن ساختمان مراکز درمانی و بهداشتی استان‌های زلزله‌زده در زلزله‌ی خرداد ۱۳۶۹ و ده‌ها اقدام دیگر فعال بودند.

### مؤسسات

مرجع بزرگ شیعه علاوه بر تدریس و تربیت عالمان دین، تألیف، فتوا، رهبری و روشن‌گری جامعه‌ی شیعه به بنیان نهادن ده‌ها مؤسسه‌ی فرهنگی و دینی در گوشه و کنار جهان و آبادانی صدها مسجد و مدرسه در سراسر کشور دست یازید که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. دارالقرآن الکریم: اولین مؤسسه‌ی قرآنی کشور است که در سال ۱۳۵۲ پا گرفت و به کار چاپ و نشر قرآن مجید، ترجمه‌ی دقیق قرآن، بررسی اغلاط ترجمه‌های موجود و تصحیح آن‌ها، تشکیل موزه‌ی قرآن، گردآوری نسخه‌های خطی و چاپی قرآن، تشکیل کتابخانه‌ی تخصصی قرآن،

چاپ و توزیع کتاب‌های قرآن، نشر مجله‌ی «رسالة القرآن و پیام قرآن»، تشکیل «کنفرانس علوم و مفاهیم قرآن»، چاپ مجموعه‌ی مقالات و سخنرانی‌های آن پرداخته است.

۲. بیمارستان: که با بخش‌های قلب، جراحی، زایمان، اورژانس، داخلی، اطفال، اعصاب و رادیولوژی یکی از بزرگ‌ترین بیمارستان‌های کشور به شمار می‌رود و تاکنون منشأ خدمات بسیار به روحانیون و مردم و رزمندگان اسلام در طول جنگ تحمیلی بوده است.

۳. کتابخانه: با داشتن حدود یکصد هزار جلد کتاب چاپی و دوازده هزار جلد کتاب خطی یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های کشور به شمار می‌رود.

۴. مجمع جهانی اسلامی در لندن

۵. مرکز معجم المسائل الفقهیة

۶. مسجد عظیم و با شکوه (در قم)

۷. بیمارستان زنان و زایشگاه حضرت ولی عصر (عج) در قم

۸. مدرسه‌ی علمیه در گلپایگان

۹. مدرسه‌ی امام مهدی علیه‌السلام در قم

۱۰. مدرسه‌ی علمیه که اینک در کنار مسجد اعظم و مدرسه‌ی فیضیه، سه قطب عمده‌ی تدریس در حوزه‌ی علمیه‌ی قم به حساب می‌آید و روزانه صدها طلبه در آن جا به تحصیل فقه و اصول می‌پردازند.

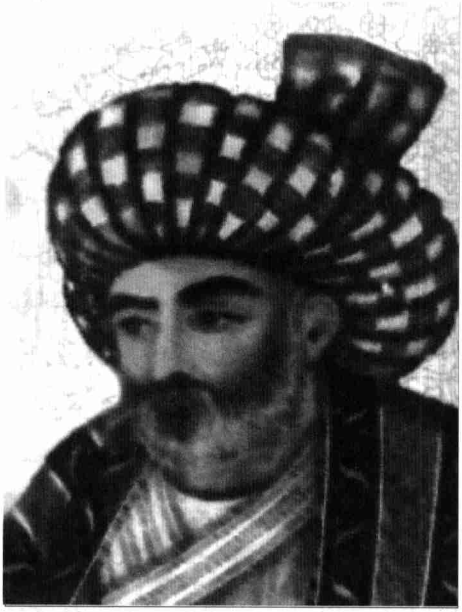
۱۱. دارالایتام

۱۲. مؤسسه‌ی خیریه‌ی حضرت ولی عصر (عج)

**وفات**

سرانجام آن عبد صالح خدا پس از عمری سرشار از توفیق و پر بار از خدمات دینی و علمی و پس از طی بیماری کوتاه مدت، در ۹۶ سالگی در شام‌گاه روز پنجشنبه ۱۸ آذر ۱۳۷۲ (۲۴ جمادی الثانی ۱۴۱۴ ق) ندای حق را لبیک گفت و فقدانش قلب تمام مسلمین جهان را در هم فشرد.

روز دوشنبه ۲۰ آذر با حضور خیل عظیم و پر شکوه مردم قم پیکر ایشان تشییع و نماز به امامت حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی ـ داماد آن مرحوم ـ بر ایشان خوانده شد و در مسجد بالاسر مرقد مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام، در جوار تربت استادش به خاک سپرده شد.



## مجلسی، علامه محمدباقر

**(۱۰۳۷-۱۱۱۱ هـ. ق)**

او در خاندانی رشد و نمو کرد که از نیمه‌ی قرن پنجم هجری به تشیّع در میان مردم مشهور بودند. بسیاری از افراد این خانواده در قرن دهم و یازدهم از دانشمندان معروف زمان به شمار می‌رفتند. پدر بزرگش «ملا مقصود» از دانشمندان با تقوا و از مروجین مذهب تشیّع بود. وی به خاطر کلام زیبا و اشعار دل‌نشین و رفتار و گفتار نیکو در محافل و مجالس به «مجلسی» لقب یافته بود و خاندان عالی‌قدر آنان نیز بدین نام شهرت یافته بودند.

او درس و بحث را در چهار سالگی نزد پدر آغاز کرد و نبوغ سرشارش به حدی بود که در چهارده سالگی از فیلسوف بزرگ اسلام ملاصدرا اجازه‌ی روایت گرفت. سپس در حضور استادانی بزرگ، زانوی ادب به زمین زد و از خرمن علم و معرفت هر یک خوشه‌ها چید. در این کوشش خستگی‌ناپذیر پای درس بیش از بیست و یک استاد نشست و از افکار و عقاید و اندیشه‌های مختلف آنان بهره جست.

وی در اندک زمانی بر دانش‌های صرف و نحو، معانی و بیان، لغت و ریاضی، تاریخ و فلسفه حدیث و رجال، درایه، اصول، فقه و کلام احاطه‌ی کامل پیدا کرد.

### محراب بحار

علامه‌ی مجلسی با خود چنین اندیشید که باید گُهرهای گران‌بهای اهل‌بیت را که از اطراف و اکناف جمع کرده است، در قالب محرابی زیبا به نام «بحارالانوار» بگنجاند تا نه تنها طلاب بلکه تمام شیعیان در این محراب به سوی قبله‌ی دل‌ها یعنی کلام اهل‌بیت به نماز عشق بایستند و بدین وسیله راه را از چاه و درست را از نادرست تشخیص دهند.

از این رو دست به کاری عظیم زد و شروع به نگارش این دایرةالمعارف بزرگ تشیع کرد.

علامه در مقدمه‌ی بحارالانوار چنین می‌نگارد: «در آغاز کار به مطالعه‌ی کتاب‌های معروف و متداول پرداختم. بعد از آن به کتاب‌های دیگری که در طی اعصار گذشته به علل مختلف متروک و مهجور مانده بود، رو آوردم. هر جا که نسخه‌ی حدیثی بود سراغ گرفتم و به هر

قیمتی که ممکن شد، بهره‌برداری می‌کردم. شرق و غرب را جویا گشتم تا نسخه‌های بسیار گردآوری نمودم. در این مهم دینی جماعتی از برادران مذهبی مرا یاری نمودند و به شهرها و قصبه‌ها و بلاد دور سر کشیدند تا به فضل الهی مصادر لازم را به‌دست آوردند...

بعد از تصحیح و تنقیح کتاب‌ها بر محتوای آن‌ها واقف شدم و نظم و ترتیب کتاب‌ها را نامناسب دیدم و دسته‌بندی احادیث را در فصل‌ها و ابواب متنوع راه‌گشای محققان و پژوهش‌گران نیافتم. از این رو به ترتیب فهرستی همت گماشتم که از هر جهت جالب و مفید باشد. در سال ۱۰۷۰ هجری این فهرست را ناتمام رها کردم و از فهرست بندی سایر کتاب‌ها دست کشیدم که اقبال عمومی را مطلوب ندیدم و سران جامعه را فاسد و نامطبوع دیدم... ترسیدم که در روزگاری بعد از من باز هم نسخه‌های تکثیر شده‌ی من متروک و مهجور شود و یا مصیبتی از ستم غارت‌گران زحمات مرا در تهیه‌ی نسخه‌ها بر باد دهد. لذا راه خود را عوض کردم ـ از خدا یاری طلبیدم. ـ و به کتاب بحارالانوار پرداختم.

... در این کتاب پربار قریب ۳۰۰۰ باب طی ۴۸ کتاب علمی خواهید یافت که شامل هزاران حدیث است، شما در این کتاب برای اولین بار با نام برخی از کتاب‌ها آشنا می‌شوید که سابقه‌ی علمی ندارد و طرح آن کاملاً تازه است.

پس ای برادران دینی که ولایت امامان را در دل و ثنای آنان را بر زبان دارید، به سوی این خوان نعمت بشتابید و با اعتراف و یقین کتاب مرا دست به دست ببرید و با اعتماد کامل به آن چنگ بزنید و از آنان نباشید که آنچه را در دل ندارند، بر زبان می‌آورند.

حضرت امام خمینی (ره) درباره‌ی بحارالانوار می‌فرماید: «بحار، خزانه‌ی همه‌ی اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده، چه درست باشد یا نادرست. در آن کتاب حدیث‌هایی هست که خود صاحب بحار آن‌ها را درست نمی‌داند و او نخواسته کتاب علمی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتاب‌ها را فراهم کردی.

علامه‌ی مجلسی قهرمان عرصه‌ی سیاست است؛ اما به موجب کینه‌ورزی و عناد مستشرقان و روشن‌فکران غرب‌زده هم‌چنان مظلوم تاریخ سیاست است. علامه پس از فوت مرحوم ملا محمدباقر سبزواری در سال ۱۰۹۰ هجری به منصب شیخ الاسلامی دست یافت و در این مسند خدمات بسیاری را در مقوله‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی به ایران و تشیع نمود. بزرگ‌ترین کار علامه‌ی مجلسی در صحنه‌ی سیاست که به نفع تشیع و مکتب آن ختم شد، مبارزه با صوفیان بود.

علامه‌ی مجلسی در دوایر دولتی و هم‌چنین نظام‌های مختلف اداری از قدرت آن‌ها کاست.

علامه علاوه بر مبارزه با صوفیان، با کشیشان دربار، بیگانگان، نمایندگان مؤسسات و شرکت‌های غربی به مبارزه پرداخت. روزی به علامه‌ی مجلسی خبر دادند که بت‌پرستان در شهر

اصفهان در خانه‌ای بُتی قرار داده‌اند و برای نیایش و پرستش آن بت به آن خانه می‌روند. علامه بعد از تحقیق و آگاه شدن از محل بت، فتوای خراب کردن آن را صادر کرد.

پس از مرگ شاه سلیمان، درباریان و خواجه سرایان، حسین میرزا (سلطان حسین) را که مورد علاقه‌ی مریم بیگم عمه‌ی شاه بود، بر تخت نشاندند.

شاه در وقت تاج‌گذاری به صوفیان اجازه نداد چنان‌چه مرسوم بود شمشیر را به کمر او ببندند و علامه‌ی مجلسی را پیش خواند و درخواست کرد که این تشریفات را او انجام دهد.

علامه‌ی مجلسی در تالار آینه این مراسم را انجام داد. شاه رو به علامه کرد و گفت: به ازای این خدمت چه تقاضایی داری و چه پاداشی می‌طلبی؟

علامه از شاه چیزی خواست که در ذهن هیچ یک از حاضران حتی علمای آن زمان نقش نبسته بود.

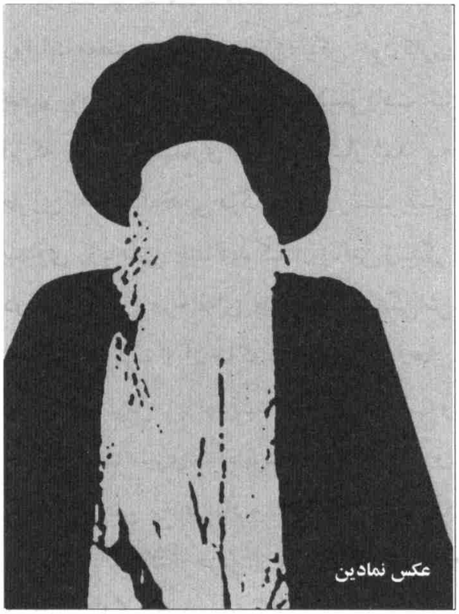
او به شاه گفت: تقاضا دارم شاه فرمانی صادر کند و نوشیدن مسکرات، جنگ میان فرقه‌ها و هم‌چنین کبوتربازی را نهی فرماید.

شاه با رضایت خاطر پذیرفت و فوری فرمانی را به همان مضمون صادر کرد.

علامه هم‌چنین او را ترغیب کرد که فرمانی دیگر برای طرد صوفیان از شهر امضا کند. این پیروزی بزرگی برای علامه‌ی مجلسی و نجات ایران در آن وضعیت حساس بود که در غرب، عثمانی‌ها، در شرق ازبک‌ها، در جنوب شرقی گورکانی‌ها و در شمال روس‌ها و در جنوب شرکت‌های هلندی و هند شرقی چشم طمع به آن دوخته بودند.

اما در این میان رشته‌ی خیانت از دست خواجه سرایان و درباریان که به دنبال عیش و نوش و راحت‌طلبی بودند بیرون آمد و با توطئه‌ی مریم بیگم (عمه‌ی شاه) شاه را به دامان می‌خوارگی و لذت جویی سوق دادند و عملاً قدرت را از علامه‌ی مجلسی گرفتند و کشور رو به ضعف نهاد. نکته‌ی مهمی که در سیاست علامه‌ی مجلسی در دربار به چشم می‌خورد، این است که در زمان علامه‌ی مجلسی هیچ برخوردی بین ایران و همسایگان اهل سنت رخ نداد و به هیچ یک از ولایت‌های اهل تسنّن ایران از سوی شیعیان تعدی نشد و ایران در کمال آرامش به سر برد، اما هنگامی که علامه‌ی مجلسی در ۲۷ رمضان ۱۱۱۱ ق. چشم از جهان فرو بست، شمارش معکوس سقوط دولت صفویه آغاز شد و در همان سال ولایت قندهار سقوط کرد.

پیکر پاک علامه‌ی مجلسی در کنار مسجد جامع اصفهان و جنب مدفن پدر فرزانه‌اش محمدتقی مجلسی به خاک سپرده شد و زیارتگاه شیعیان جهان شد.


عکس نمادین

## مجلسی، محمدتقی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ هـ. ق)

محمدتقی در سال ۱۰۰۳ ق. در شهر بزرگ و زیبای اصفهان؛ پایتخت صفویه، چشم به دنیا گشود و به مبارکی نهمین امام معصوم علیه‌السلام او را محمدتقی نام نهادند.

مولا علی مجلسی از همان اوان کودکی محمد تقی، اعتقادات و مبانی دینی را به او تعلیم می‌داد؛ از خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از معاد و دوزخ و بهشت، برایش سخن می‌گفت. نماز را به او آموخته بود و او را همراه خود به مجالس مذهبی می‌برد. محمدتقی نیز به دین و مسایل دینی علاقه نشان می‌داد و آن گونه که خود نقل کرده است کودکان را با آیات قرآن و روایات، به انجام کارهای خوب و ترک کارهای زشت فرا می‌خواند. برای همین در حلقه‌ی بازی کودکان رفتار او بیش‌تر به بزرگان می‌نمود تا کودکان.

او گام‌های بعدی تحصیل و دانش را تحت نظر پدرش استوارتر برداشت و پس از آن با استادان بزرگ حوزه‌ی اصفهان آشنا شد و به راهنمایی پدرش به درس علامه مولا عبداللّه شوشتری (یکی از علمای بزرگ حوزه‌ی اصفهان) راه یافت.

سال ۱۳۳۴ ق. آن‌گاه که سی و یک بهار از عمر مجلسی می‌گذشت، فصل دیگری در زندگی او باید آغاز می‌شد؛ فصل استقلال علمی، و ثمر دادن. اما او در آن سال‌ها سودای دیگری در سر داشت؛ سودای خلوت گزیدن و سیر و سلوک. از نظر او هنوز راه بسیاری مانده بود که باید طی می‌شد، سفری از خویش و در نوردیدن خود و خواسته‌های لجام گسیخته‌اش. عزم مجلسی بر چنین سفری بود. گرچه از سال‌ها قبل این سفر برای وی آغاز شده بود؛ اما گویی سفر به نجف، که سفری در بُعد مکانی بود، به سیر روحی او گستره‌ی تازه‌ای می‌داد.

نجف، شهر علی علیه‌السلام، بستر رویش علوم و معارف اسلامی بود و فضای آن از وجود بارگاه آن حضرت، طهارت و صفای خاصی داشت؛ خاکی مقدس و فضایی ملکوتی. نجف علاوه بر آن‌که در آن زمان یکی از حوزه‌های معروف و معتبر شیعه بود، پیکر مقدس سرور پرهیزکاران عالم و اسوه‌ی زاهدان را در خود جای داده بود.

اکنون محمدتقی در کنار بارگاه سید اوصیا و پدر ائمه علیهم‌السلام از عنایت‌های آن بزرگ بهره‌مند

می‌شد. خودش درباره‌ی آن دوران می‌گوید: «در حوالی روضه‌ی مقدس ـ در مقام مهدی (عج) ـ شروع به مجاهده‌ی نفس نمودم و خداوند به برکت مولای ما ـ که درودهای خدا بر او باد! ـ باب‌های مکاشفه را که عقل‌های ضعیف تحمل آن را ندارند، بر روی من گشود.»

دوران اقامت مجلسی در نجف را باید حد فاصل دو مرحله‌ی متمایز زندگانی او دانست. در پایان این دوران، او همتی فراتر از خود یافته بود و می‌خواست که رسالت خود را در هدایت و ارشاد مردم نیز به انجام برساند. اکنون رؤیای صادق، که یکی از راه‌های الهام از عالم غیب به انسان است، برای او راه می‌گشود. در خواب علی علیه‌السلام را دید که به او می‌فرمود: به اصفهان برگرد.

او اصرار فراوانی می‌کرد که حضرت اجازه دهد در جوار بارگاهش اقامت داشته باشد. امام علیه‌السلام فرمود: وجود تو در اصفهان برای هدایت مردم مفیدتر است.

پس از آن مجلسی به اصفهان بازگشت و به تألیف و تدریس مشغول شد.

### به سوی حدیث

احادیث و گفتار معصومین علیهم‌السلام برای محمدتقی مجلسی ارزشی والا و بی‌حساب داشت، چرا که او تهذیب نفس و رشد و ارتقای روحی را که برنامه‌ی زندگی‌اش بود، با راهنمایی و هدایت معصومین علیهم‌السلام میّسر می‌دانست.

او پیش‌تر تصمیم داشت به شرح و تفسیر روایات معصومین علیهم‌السلام بپردازد؛ لیکن چون کاری عظیم بود، در خود این جرأت را نمی‌یافت. تا این‌که زمانی به بیماری سختی دچار شد؛ به طوری که تا چند قدمی مرگ رفت. در بستر همان بیماری رؤیاهایی چند دید که از یافتن زندگی دوباره و شروع مرحله‌ای جدید در زندگی‌اش حکایت می‌کرد. از آن‌جا که مجلسی از سال‌های نخست، عمرش را با تهذیب نفس، صفای قلب و خلوص نیت سپری کرده بود، رؤیاهای صادق بسیاری برایش رخ می‌داد و با این الهام غیبی که در بیانات ائمه علیهم‌السلام جزیی از نبوت شمرده شده، در طول زندگی خود راه می‌گشود.

مجلسی در رؤیا به دست ائمه علیهم‌السلام شفا یافت و در رؤیایی دیگر از غذا و میوه‌های بهشتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برایش فرستاده بود خورد. خودش می‌گوید: «پس از آن‌که از خواب بیدار شدم، آن را به علم تعبیر کردم. گویی به قلبم الهام شده بود که به شرح و تفسیر حدیث بپردازم؛ پس به این امر مشغول شدم.»

از آن زمان تألیف، پیرامون حدیث و کتب روایی در زندگی ملامحمد تقی مجلسی آغاز شد و تا پایان عمر هم‌چون شاخصی پر ارج در فعالیت‌های علمی‌اش، ادامه یافت.

فقیه و محدث گران‌قدر، ملامحمدتقی مجلسی در یازدهم شعبان سال ۱۰۷۰ ق. در اصفهان رحلت نمود و پیکرش در همان شهر به خاک سپرده شد.


عکس نمادین

## محقق ثانی (۸۶۵-۹۴۰ هـ . ق)

آفتاب قرن نهم از نیمه گذشته بود که در یک خانواده‌ی صمیمی در روستای «کرک» از روستاهای جبل عامل لبنان کودکی به دنیا آمد. سال ۸۶۵ یا ۸۷۰ بود که خانه‌ی ساده‌ی «عزالدین حسین» به نورجمال کودکی شیعی نورانی شد. پدرش نام وی را «علی» گذاشت و «نورالدین» لقب گرفت.

علی بن عبدالعالی اندک اندک پای به سن نوآموزی گذاشت و درس و مدرسه را شروع کرد. پس از آموزش‌های ابتدایی به حوزه‌ی علمیه‌ی کرک و در جرگه‌ی دانش پژوهان علوم اسلامی وارد شد. اندک اندک، درس و بحث و مطالعه از او طلبه‌ای جوان و دوست داشتنی ساخت.

پس از آن به روستای «میس» رفت و با تلاش پی‌گیر، از استادان آن حوزه شناخته شد. چندی نیز در «جبع» لبنان به تحصیل مشغول بود و پس از آشنایی و به دست آوردن تجارب و علوم در حوزه‌ی علمیه‌ی «جبل عامل» رهسپار حوزه‌ی «دمشق» شد. آن‌گاه از دمشق راهی «بیت‌المقدس» شد و مدتی را نیز به تحقیق و دانش اندوزی در شهر «الخلیل» گذراند و سپس بار خود را بسته، رهسپار مرکز حوزه‌ی اهل‌سنت در مصر گردید. این سفرها و دیدار حوزه‌های گوناگون از او مردی حزیم و دانشمندی خوش اندیشه ساخت و شخصیت او را چنان زیبا ترسیم کرد که عاقبت یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان قرن دهم به شمار آمد و به «محقق ثانی»، «مولای مروج»، «محقق کرکی» و «شیخ علایی» شهرت یافت.

محقق کرکی در نجف اشرف بر کرسی تدریس نشسته بود که پیکی از دربار ایران و شاه اسماعیل صفوی رسید و او را برای تلاش و کار به دربار ایران دعوت کرد. او دید از این فرصت می‌تواند برای سرفراز گردانیدن شیعیان و رساندن فرهنگ ناب تشیع به جامعه استفاده کند. این تصمیم بسیار مهم و حساس می‌توانست مسیر زندگی او و شیعیان را عوض کند. به همین دلیل آن را پذیرفته، در سال ۹۱۶ ق. در جنگ هرات به شاه اسماعیل صفوی پیوست. در این حال او در حدود ۵۰ بهار از عمر خود را گذرانده و پای به عرصه‌ی مبارزه و تلاش، آن هم در محیط بسیار حساس دربار صفوی گذاشته بود.

محقق در ایران با حمایت صفویان تلاش

زیادی کرد و به راستی از مروجان آیین توحید و تشیع بود. در آن روزگاری که ایران اوضاع نابسامانی داشت، کسانی چون محقق ثانی بودند که مردانه در میدان به تلاش می‌پرداختند.

درباره‌ی اقدامات اجتماعی و مذهبی محقق کرکی جای سخن بسیار است و ستایشی در خور از این فرزانه‌ی خطه‌ی جبل را می‌طلبد و به راستی باید به این رسول مکتب تشیع آفرین گفت و از او و اندیشه‌اش به نیکی یاد کرد. در آن زمان گفتنِ «اَشهَدُ اَنَّ عَلیّاً ولی اللّه و حیّ علی خیرالعمل» که از آمدن سلطان طغرل بیک سلجوقی در سال ۴۵۰ تا این تاریخ (۹۰۶ ق.) به مدت چهارصد و پنجاه و شش سال بود که بر طرف شده بود، در سایه‌ی اقتدار صفویان و درایت محقق به اذان ضمیمه شد و بر مأذنه‌ها گفته شد.

یکی دیگر از اقدامات محقق را حسن بیک روملو چنین آورده است: «محقق در جلوگیری از فحشا و منکرات و ریشه کن کردن اعمال نامشروع و رواج دادن واجبات الهی و دقت در وقت اقامه‌ی نماز جمعه و جماعت و بیان احکام نماز و روزه و دل‌جویی از علما و دانشمندان و رواج دادن اذان در شهرهای ایران و هم‌چنین قلع و قمع مفسدین و ستم‌گران، کوشش‌های فراوان و نظارت شدیدی را به عمل آورد.

درباره‌ی تلاش این مصلح بزرگ در احسن التواریخ آمده است:

بعد از خواجه نصیرالدین طوسی هیچ کس مانند محقق ثانی در راه اعتلای مذهب شیعه و مرام ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام سعی و کوشش به عمل نیاورده است.

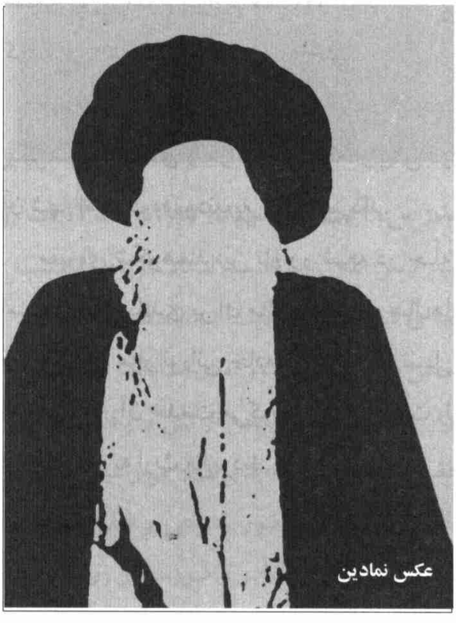
در سال ۹۲۹ ق. محقق مناصب رسمی را رها کرد و دست از کار اجتماعی شست و به درس و بحث در حوزه‌ی نجف مشغول شد. شاید یکی از دلایل کناره‌گیری او فشارهایی بود که از طرف مخالفان وی وجود داشت و البته اوضاع اجتماعی و مذهبی ایران آن روز نیز این نظر را تقویت می‌کند. او در نجف مدت شش سال به تدریس و پرورش طالبان علوم و تشنگان دانش آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداخت و حوزه‌ی نجف از آبشار اندیشه‌اش بهره‌ها برد و پس از آن در سال ۹۳۵ ق. دیگر بار به کار اجتماعی روی آورد. در این زمان شاه تهماسب پسر شاه اسماعیل اول بر تخت نشسته و موقعیت حساس جدیدی پیش آمده بود. چرا که در پی نفوذ بیش‌تر بیگانگان مخالفان داخلی تحرک زیادتری داشتند.

**شهادت**

سال ۹۴۰ ق. فرا رسید و محقق باز به نجف اشرف بازگشته بود. در این دوران او سنی نزدیک به ۷۵ سال داشت. کار و تلاش، او را فرتوت و شکسته کرده و برف سفید پیری بر رخسارش نشسته بود. تلاش ارزشمند و قابل ستایش او موجب کینه‌توزی‌های فراوانی نسبت به او گردیده بود و این حقد و حسدها هنوز ادامه داشت و هر لحظه جان پیر شیعی حوزه‌ی نجف را تهدید

می‌کرد. تا این‌که عاقبت در ۱۸ ماه ذیحجه‌ی سال ۹۴۰ هم‌زمان با عید غدیر خبری در نجف پیچید: محقق کرکی، شیخ الاسلام، به وسیله‌ی زهر عده‌ای از متعصبان اهل‌سنّت مسموم شده و شربت شهادت نوشیده است.

پیکر آن عالم الهی را در جوار مرقد امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خاک سپردند. هر چند دفتر زندگی‌اش بسته شد؛ ولی نامش، یادش و میراث ماندگارش تا ابد زنده است.



عکس نمادین

## محقق حلّی (۶۰۲ ـ ۶۷۶ ه.ق)

شیخ حسن حلّی پدر محقق حلّی یکی از عالمان بزرگ دین در شهر حلّه با کمال احترام و عظمت زندگی می‌کرد. در یکی از روزهای سال ۶۰۲ ق بود که فرزند سعادتمندش به دنیا آمد. شیخ حسن نام فرزندش را جعفر نهاد. جعفر، نام پیشوای ششم شیعیان و احیاگر مکتب توحیدی تشیّع و گسترش دهنده‌ی فرهنگ غنی اسلام است؛ بدین سبب نیز این مکتب را «جعفری» نامیده‌اند.

این کودک بعدها لقب «محقق» گرفت و آوازه‌اش به همه جای عالم رسید. جعفر از آغاز کودکی، با هوش و استعداد سرشاری شروع به فراگیری دانش و فضایل اخلاقی و معنوی نمود. مقدمات و علوم دینی را نزد پدر دانشمندش فراگرفت و از عالمان دیگر شیعه نیز بهره‌ها برد و در علوم و معارف اسلامی از جمله در فقه و اصول و کلام و پاره‌ای دانش‌های دیگر تسلط کامل یافت. در همین اوان بود که در میان عالمان نام‌آور، آوازه‌ای والا یافت.

حضور تحصیلی او منحصر به حوزه‌ی علمیه‌ی «حلّه» نبود. او با عالمان و استادان آن دیار ارتباط یافته و از آنان توشه برمی‌گرفت و با آنان به مذاکره می‌پرداخت و استفاده‌های بسیار می‌برد و با این کار بر اندوخته‌های علمی و معنوی‌اش می‌افزود.

در سال ۶۶۲ ق. خواجه نصیرالدین طوسی آن دانشمند بلند آوازه و کم نظیر شیعه به همراه هلاکوخان مغول به بغداد آمد. وی می‌خواست از علمای حلّه و حوزه‌های علمیه‌ی آن دیار دیدار کند.

محقق از آمدن خواجه به حلّه مطلع شد و اعلام استقبال کرد. چون خواجه از اعلام استقبال محقق و علمای حلّه آگاه شد، فروتنی و تواضع به او اجازه نداد که به زحمت ایشان در استقبال از او

راضی شود؛ بنابراین بدون اطلاع قبلی وارد شهر حلّه شد و قبل از هر چیز به قصد دیدن محقق به حوزه‌ی مرکزی شهر درآمد. محقق بر فراز منبر مشغول تدریس بود که ناگاه خواجه وارد جلسه شد. چون چشم محقق به خواجه افتاد، در بالای منبر به‌پاخاست و پایین آمد و به پیشواز خواجه شتافت و او را در آغوش گرفت و خوش آمد گفت. محقق خواست درس را تعطیل نماید ولی خواجه راضی نشد، بلکه بر ادامه‌ی تدریس اصرار ورزید.

آثار «محقق حلّی» هر یک ستاره‌ای تابناک در آسمان علم و معرفت است که تا ابد خواهد درخشید و کتاب‌هایش گل‌های باغ بی‌خزان جاودانی است که غبار کهنگی و افسردگی بر آن‌ها نشسته است. خداوند متعال به او ذوق و استعداد سرشاری داده بود و او نیز از این نعمت بزرگ الهی توانست به خوبی بهره‌مند شود. او علاوه بر تربیت شاگردان ممتاز، آثار مهمی در زمینه‌ی فقه، اصول، کلام، منطق و ادبیات به جامعه‌ی اسلامی عرضه کرد که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

شرائع الاسلام: یکی از کتب مهم فقه استدلالی است و قرن‌هاست که در حوزه‌های علمیه‌ی شیعه و چندی است در دانشگاه‌های کشورهای مختلف تدریس می‌شود.

المختصر النافع فی فقه الامامیه: بر این کتاب نیز ده‌ها شرح نوشته شده است.

المعتبر فی شرح مختصر النافع

المعارج فی اصول الفقه

نهج‌الوصول الی معرفة علم الاصول

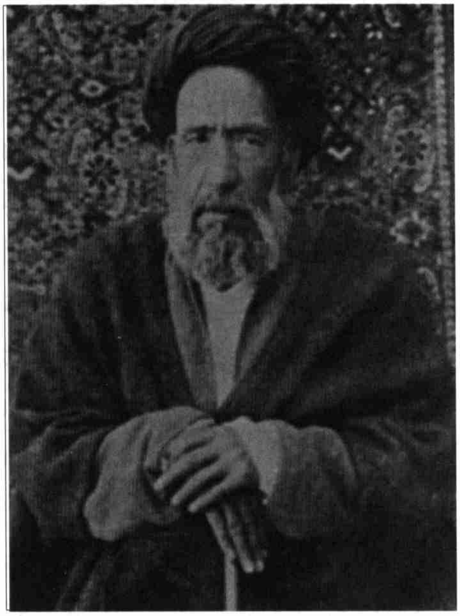
تلخیص الفهرست

محقق حلّی سرانجام پس از عمری پربار در ۱۳ جمادی الاخر روز پنجشنبه سال ۶۷۶ ق. در شهر حلّه دار فانی را وداع گفت و به جوار حق شتافت. سبب مرگ این فقیه را سقوط از پشت‌بام خانه‌اش نوشته‌اند.

پس از رحلت جان‌گداز محقق، مردم شهر همه با شنیدن این خبر ناگوار غم‌زده به طرف خانه‌ی این بزرگوار سرازیر شده، در آن‌جا اجتماع کردند و به شیون و عزاداری پرداختند.

مردم حلّه پس از برگزاری مراسم تشییع، پیکر شریف محقق را در آرام‌گاهی که از پیش در آن شهر آماده کرده بودند به خاک سپردند.

مقبره‌ی شکوهمند این نام‌آور شیعه در حلّه است و قبه‌ی بلندی بر آن مزار ساخته‌اند. سال‌ها در جوار آن مزار نورانی خادمانی بودند که نسل اندر نسل در آن خدمت می‌کردند و این خدمت را از یک‌دیگر به ارث می‌بردند.



## مدرس، آیت‌الله شهید (۱۲۸۷-۱۳۵۶ هـ . ق)

سیدحسن مدرس برحسب اسناد تاریخی و نسب نامه‌ای که حضرت آیت‌اللّه العظمی مرعشی نجفی (ره) تنظیم نموده از سادات طباطبایی زواره است که نسبش پس از سی و یک پشت به حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌رسید. پدرش غالباً در «سرابه» به امور شرعی و فقهی مردم مشغول بود ولی مادر و فرزند در زواره نزد بستگان خویش به سر می‌بردند تا آنکه حادثه‌ای موجب شد که پدر فرزندش را که شش بهار را گذرانده بود در سال ۱۲۹۳ به قمشه نزد جدش میرعبدالباقی ببرد و محله‌ی فضل‌آباد این شهر را به عنوان محل سکونت خویش برگزینند. این در حالی بود که میرعبدالباقی قبلاً از زواره به قمشه مهاجرت کرده و در این شهر به فعالیت‌های علمی و تبلیغی مشغول بود.

سیدعبدالباقی بیش‌ترین نقش را در تعلیم سیدحسن ایفا نمود و او را در مسیر علم و تقوا هدایت کرد. به هنگام مرگ و ضمن وصیت‌نامه‌ای، سیدحسن را بر ادامه‌ی تحصیل علوم دینی تشویق و سفارش نمود. زمانی که سیدعبدالباقی دارفانی را وداع گفت، مدرس چهارده ساله بود. وی در سال ۱۲۹۸ ق. به منظور ادامه‌ی تحصیل علوم دینی رهسپار اصفهان گردید و به مدت ۱۳ سال در حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر محضر بیش از سی استاد را درک کرد.

مدرس در طول این مدت در حضور آیات عظام سیدمحمد باقر درچه‌ای و شیخ مرتضی ریزی و دیگر اساتید در فقه و اصول به درجه‌ی اجتهاد رسید و در اصول، آن‌چنان مهارتی یافت که توانست تقریرات مرحوم ریزی را که حاوی ده هزار سطر بود، بنگارد. شهید مدرس چکیده‌ی زندگی‌نامه‌ی تحصیلی خود را در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان در مقدمه‌ی شرح رسایل که به زبان عربی نگاشته، آورده است. وی پس از اتمام تحصیلات در اصفهان در شعبان ۱۳۱۱ ق وارد نجف اشرف شد و پس از زیارت بارگاه مقدس نخستین فروغ امامت و تشرف به حضور آیت‌اللّه میرزای شیرازی، در مدرسه‌ی منسوب به صدر سکونت نمود و با عارف نامدار حاج آقا شیخ حسینعلی اصفهانی هم حجره گردید. مدرس در این شهر از جلسه‌ی درس آیات عظام سیدمحمد فشارکی و شریعت اصفهانی بهره برد و با

سیدابوالحسن اصفهانی، سیدمحمد صادق طباطبایی و شیخ عبدالکریم حائری، سیدهبةالدین شهرستانی و سیدمصطفی کاشانی ارتباط داشت.

مدرس به هنگام اقامت در نجف روزهای پنجشنبه و جمعه‌ی هر هفته به کار می‌پرداخت و درآمد آن را در پنج روز دیگر صرف زندگی خود می‌نمود. پس از هفت سال اقامت در نجف و تأیید مقام اجتهادش از سوی علمای این شهر به سال ۱۳۱۸ ق. (در چهل سالگی) از راه ناصریه به اهواز و منطقه‌ی چهارمحال و بختیاری راهی اصفهان گردید.

**دوران تدریس**

مدرس پس از بازگشت از نجف و اقامت کوتاه در قمشه و دیدار با فامیل و بستگان، قمشه را به قصد اقامت در اصفهان ترک و در این شهر اقامت نمود. وی صبح‌ها در مدرسه‌ی جده‌ی کوچک (مدرسه‌ی شهید مدرس) درس فقه و اصول و عصرها در مدرسه‌ی جده‌ی بزرگ درس منطق و شرح منظومه می‌گفت. در روزهای پنجشنبه، طلاب را با چشمه‌های زلال حکمت نهج‌البلاغه آشنا می‌نمود. تسلط وی هنگام تدریس در حدّی بود که از این زمان به «مدرس» مشهور گشت. وی همراه با تدریس با حربه‌ی منطق و استدلال با عوامل ظلم و اجحاف به مردم به ستیز برخاست و با اعمال و رفتار زورمداران مخالفت کرد.

آیت‌اللّه شهید سیدحسن مدرس در سنین جوانی به مقام رفیع اجتهاد رسید و از لحاظ علمی و فقهی مجتهدی جامع الشرایط، صاحب فتوا و شایسته‌ی تقلید بود. هر چند حاضر به چاپ رساله‌ی عملیه خود نشد، اما در فقه و اصول و سایر علوم دینی آثاری مفصل و عمیق از خود به یادگار نهاد. آیت‌اللّه العظمی مرعشی نجفی (ره) تألیفات فقهی او را ستوده و افزوده است که: از مدرس اجازه‌ی نقل حدیث داشته است.

آیت‌اللّه حاج سیدمحمد رضا بهاءالدینی در مصاحبه‌ای اظهار داشته است: مرحوم مدرس یک رجل علمی و دینی و سیاسی بود و این گونه فردی مهم‌تر از رجل علمی و دینی است؛ زیرا این مظهر ولایت است که اگر ولایت و سیاست مسلمین نباشد، دیگر فروع اسلامی تحقق کامل نمی‌یابد.

مدرس با ورود به تهران در اولین فرصت درس خود را در ایوان زیر ساعت در مدرسه‌ی سپهسالار (شهید مطهری کنونی) آغاز نمود و تأکید کرد که کار اصلی من تدریس است و سیاست کار دوم من است. وی در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۴ ش. که عهده‌دار تولیت این مدرسه گشت، برای این‌که طلاب علوم دینی از اوقات خود استفاده‌ی بیش‌تری نموده، و با جدیت افزون‌تری به کار درس و مباحثه بپردازند، برای اولین بار طرح امتحان طلاب را به مرحله‌ی اجرا درآورد و به منظور حسن اداره‌ی این مدرسه، نظام‌نامه‌ای

تدوین کرد و امور تحصیلی طلاب را مورد رسیدگی قرار داد و برای احیا و آبادانی روستاها و مغازه‌های موقوفه‌ی مدرسه زحمات زیادی را تحمل کرد. عصرهای پنجشنبه اغلب در گرمای شدید تابستان به روستاهای اطراف ورامین رفته و خود، قنات‌های روستاهای این منطقه را مورد بازدید قرار می‌داد و گاه به داخل چاه‌ها می‌رفت و در تعمیر آن‌ها همکاری می‌کرد و از این‌که با چرخ از چاه گل بکشد، هیچ ابایی نداشت.

## در عرصه‌ی پژوهش

مدرس در اصفهان و در سنین جوانی کتابی تحقیقی در فقه و اصول نگاشت که مقام فقهی او را به ثبوت می‌رساند. از آن شهید رساله‌ای در فقه استدلالی به جای مانده که اگر صاحبان فن و اهل نظر آن را بررسی کنند، تصدیق می‌نمایند که در صورت تکمیل، این کتاب هم‌طراز کتاب مکاسب شیخ انصاری است.

## در عرصه‌ی سیاست

در اصل دوم متمم قانون اساسی ایران پیش‌بینی شده بود که قوانین مصوبه‌ی مجلس شورای ملی باید زیرنظر هیأتی از علما و مجتهدان طراز اول باشد به موجب این اصل در هر بار باید حداقل پنج نفر از مجتهدان در مجلس حضور داشته و بر قوانین مجلس ناظر باشند و مفاد آن از نظر شرعی به تأیید و امضای آن‌ها برسد. در دوره‌ی دوم مجلس از سوی فقها و مراجع تقلید شهید مدرس به عنوان مجتهد طراز اول برگزیده شد تا به همراه چهار نفر از مجتهدان دیگر به مجلس رفته، بر قوانین مصوب آن نظارت داشته باشد. شهید مدرس پس از ۱۹۴ جلسه که از مجلس دوم گذشت، در تاریخ ۲۸ ذیحجه‌ی ۱۳۲۸ ق در مجلس حضور یافت ولی از جلسه‌ی دویستم به ایراد نطق پرداخت.

وقتی که مدرس قدم به ساحت مجلس گذاشت، بعضی فکر می‌کردند او یک روحانی معمولی است و باور نمی‌کردند که این سید لاغر اندام با عصای چوبی و لباس کرباس به‌زودی تمام امور را به دست گرفته، در بحث و استدلال کسی حریفش نشود. موقعیت حساس ایران و بی‌کفایتی زمامداران و نفوذ کامل بیگانگان شرایطی را بر ایران تحمیل ساخت که با استقامت و پایداری شهید مدرس برخی از این شرایط تحمیلی خنثی گردید. یکی از این موارد اولتیماتوم ننگین دولت روس به هم‌دستی دولت انگلیس بود. ذیحجه‌ی ۱۳۲۹ روسیه خواهان اخراج مسترشوستر (که مشغول رسیدگی به امور مالی ایران بود) گردید. شهید محمد خیابانی و شهید مدرس به مخالفت با این اولتیماتوم پرداختند. بر اثر این مخالفت و نیز تظاهرات مردم به تبعیت از روحانیون، مجلس موفق نشد برای جواب دادن به دولت روس تصمیمی اتخاذ کند.

## باتلاق استعمار

نمونه‌ی دیگری از تجلی شجاعت و شهامت

مدرس مخالفت آن فقیه بزرگوار با قرارداد استعماری وثوق الدوله است. وثوق الدوله قراردادی را که هفت ماده و یک ضمیمه داشت به صورتی کاملاً محرمانه با انگلستان منعقد نمود. او در زمان انعقاد این نامه‌ی ننگین (سال ۱۲۹۸ ش.) نخست‌وزیری را بر عهده داشت. مدرس در خصوص خطرهای این قرارداد اظهار داشت: روح این قرارداد، استقلال مالی و نظامی ایران را از بین می‌برد.

حیله‌گران انگلیس که قدرت مبارزه و نفوذ روحانیت متعهد را به طور عینی مشاهده می‌کردند، تصمیم گرفتند به منظور کاستن از فروغ این اقتدار معنوی و استمرار سلطه‌ی خویش بر ایران، نظامی را به وجود آورند تا ستیز با روحانیت و باورهای دینی را اساس کار خود قرار دهد. فردی که برای اجرای مطامع و این حیله‌ی جدید استعمار انتخاب گردید، سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه‌ی رعد بود که به انگلستان تمایل داشت و در صدد آن بود تا با کودتای ننگین سوم اسفند ۱۲۹۹ روح قرارداد وثوق الدوله را در کالبد دیگر بدمد. در همان زمان مدرس با هوش ذاتی و فراستی که داشت فهمید که حرکت وی ساخته و پرداخته‌ی انگلستان است و پس از چهل سال که اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان انتشار یافت، پیش‌بینی خود را به اثبات رسانید.

شخص دیگری که در انجام این کودتا نقش مهمی بر عهده داشت، رضاخان بود که بعدها به رضاخان پهلوی معروف شد.

یکی از حوادث اسفبار که با دوران مجلس چهارم مصادف بود، طغیان رضاخان در مقام وزارت جنگ است. وی سعی داشت امور نظمیه، بودجه و قوای نظامی را تحت اختیار خود قرار دهد. شهید مدرس بدون آنکه از تشکیلات عنکبوتی رضاخان هراسی به دل راه دهد، با قدرت معنوی فوق‌العاده‌ای مبارزه با این چهره‌ی منفور را آغاز کرد و در جلسه‌ی ۱۴۸ دوره‌ی چهارم مجلس که مصادف با ۱۲ مهر ۱۳۰۱ بود نطقی علیه رضاخان بیان کرد و اظهار داشت:

«در وضع کنونی، امنیت مملکت در دست کسی است که اغلب ما از دست او راضی نیستیم و باید بدون ترس و پرده بگوییم که ما قدرت داریم او را عزل کرده، بر کنارش کنیم.»

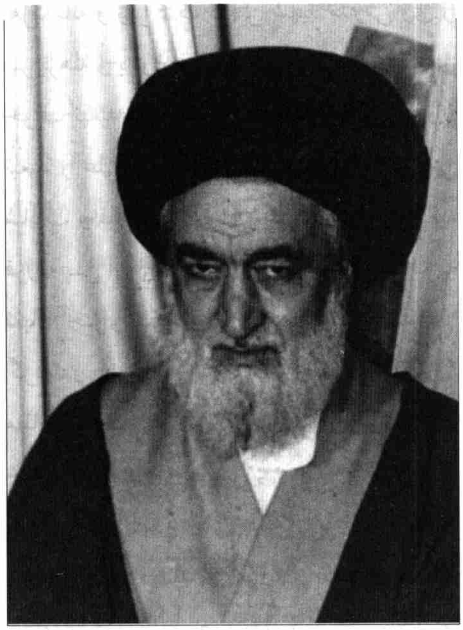
در مجلس پنجم و در حالی که مسلمانان مبارز در توقیف و تبعید بودند و از هر سو فشارهای زیادی به مدرس و یارانش وارد می‌آمد، مدرس تنها راه چاره را مطرح کردن مساله‌ی استیضاح دانست و در هفتم مرداد ۱۳۰۲ با مقدمه‌ای ماهرانه و به دور از خشونت و جدل، جنایات رضاشاه را افشا کرد و متن استیضاح را که به امضای وی و تنی چند از یاورانش رسیده بود قرائت نمود، ولی به دلیل جنجال و هیاهویی که طرفداران رضاخان و گروهی اراذل و اوباش به راه انداختند، استیضاح مطرح نشد و به وقت مناسب‌تری موکول گردید. در دوره‌ی ششم مجلس، مدرس ریاست سنی مجلس را عهده‌دار بود. در این مقطع مدرس و طرفدارانش تحت

فشار بیش‌تری بودند و آن سید وارسته کم‌تر به مجلس می‌رفت و بیش‌تر مشغول تدریس بود. وقتی مخالفان و معاندان مشاهده کردند که فریاد حق‌طلبی مدرس خاموش نخواهد شد، تصمیم به ترور او گرفتند که این حرکت آنان نافرجام ماند و تیرهای شلیک شده، بازو و کتف مدرس را مجروح کرد و مدرس پس از ۶۴ روز سلامتی خود را باز یافت و در ۱۱ دی ماه ۱۳۰۵ در مجلس حاضر شد.

با فرا رسیدن دوره‌ی هفتم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۷ رضاخان تصمیم گرفت به هر نحو ممکن از ورود مدرس و یارانش به مجلس جلوگیری کند و به همین دلیل انتخاباتی کاملاً فرمایشی برگزار کرد، به نحوی که حتی یک رأی به نام مدرس از صندوق‌ها بیرون نیامد. به همین علت مدرس در مجلس درس خود گفت: (اگر) ۲۰ هزار نفر از مردمی که در دوره‌ی گذشته به من رأی دادند همگی مرده باشند یا رأی نداده باشند، پس آن یک رأی را که خودم به خودم دادم، چه شده است؟!

### شهادت

سرتیپ درگاهی رییس شهربانی تهران که عداوتی خاص با مدرس داشت، در پی فرصتی می‌گشت تا عقرب صفت زهر خود را فرو ریزد. به همین منظور در شب دوشنبه شانزدهم مهرماه ۱۳۰۷ به همراه چند پاسبان مسلح به منزل مدرس رفته، پس از مضروب و مجروح کردن اهل خانه و زیر کتک گرفتن شهید مدرس وی را سر برهنه و بدون عبا دستگیر کردند و به قلعه‌ی خواف تبعید نمودند. آن شهید والامقام دوران تبعید را علی‌رغم اوضاع مشقت بار با روحی شاداب و قیافه‌ای ملکوتی سپری کرد. آن فقیه فرزانه پس از ۹ سال اسارت در قلعه‌ی خواف به دنبال اجرای نقشه‌ی رضاشاه روانه‌ی کاشمر گردید و در حوالی غروب ۲۷ رمضان ۱۳۵۶ ق. مطابق با دهم آذر ۱۳۱۶ ش. سه جنایتکار و خبیث به نام‌های جهانسوزی، خلج و مستوفیان نزد مدرس آمده و چای سمّی را به اجبار به او دادند و چون دیدند از اثر سم خبری نیست، عمامه‌ی سید را در حین نماز از سرش برداشته، بر گردنش انداختند و آن فقیه بزرگوار را به شهادت رساندند. مشهد این فقیه فرزانه در شهر کاشمر، زیارتگاه عاشقان معرفت و شیفتگان حقیقت می‌باشد.



**مدنی، آیت‌الله شهید(۱۲۹۲-۱۳۶۰ هـ . ش)**

یکی از روزهای سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۳۳۴ ق) در خانه‌ی با صفای آقا میرعلی از سادات محترم آذرشهر کودکی پا به عرصه‌ی زندگی گذاشت که بعدها خدمات گران‌قدری به اسلام و مسلمین کرد. عشق و ارادت پدرش به امیر مؤمنان علی علیه‌السلام او را بر آن داشت تا برای فرزندش یکی از القاب آن حضرت یعنی «اسدالله» را نام بگذارد.

اسدالله در چهار سالگی مادر خود را از دست داد و کنار پدر و در دامان نامادری پرورش یافت. روزهای سخت و حساس کودکی‌اش را در جوار پدر سپری کرد و با تربیتی اسلامی پا به دنیای نوجوانی گذاشت.

سیّد اسدالله در اوایل جوانی به سلک طالبان علم و کمال راه یافت و دروس ابتدایی را در حوزه‌ی علمیه‌ی یزد فرا گرفت. هر چند در روزهای نخستین تحصیل پدر خود را از دست داد؛ اما هم‌چنان با مشکلات ساخت و راه حوزه‌ی علمیّه‌ی قم را پیش گرفت و مدت‌ها هم‌نشین رنج و محنت غربت بود.

**ماندگار در نجف**

آیت‌الله مدنی در سال ۱۳۶۳ ق (چهل سالگی) به زیارت خانه‌ی خدا مشرف شد و پس از اتمام مراسم حجّ، بی‌درنگ به سوی نجف اشرف روانه گشت و از همان اوان ورودش به حوزه‌ی علمیه، بساط درس و بحث علمی را گسترد و در اندک زمانی رشد نمود.

نجف در آن دوران پای‌گاه بزرگ اسلام بود و اساتید بزرگی چون آیت‌الله سید محسن حکیم در آن حضور داشتند. آیت‌الله مدنی سالیان درازی در حوزه‌ی پر رونق نجف ماندگار شد و همان‌گونه که در مقابل بارگاه قدسی امام علی علیه‌السلام زانوی ادب بر زمین نهاد و روز و شب به پالایش روح و شکستن بت نفس همت گماشت، در فضای آکنده از معنویّت حوزه‌ی علمیه نیز تلاش‌گری خستگی‌ناپذیر بود.

او که از دانش و معارف بزرگانی چون آیت‌الله حکیم، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی بهره می‌برد و مدارج علمی را به سرعت پشت سر می‌نهاد، روز به روز بر درخشش شخصیت علمی و معنویش

نیز افزوده می‌شد و سرانجام مقام اجتهاد را همراه با فتح قلّه‌ی رفیع عرفان و معنویت کسب کرد. آیت‌اللّه مدنی چندین سال در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف به تدریس اشتغال داشت.

مبارزات آیت‌اللّه مدنی به دوران پیش از شکل‌گیری انقلاب اسلامی مربوط می‌شود. آیت‌اللّه مدنی پیش از نهضت سال ۱۳۴۲ در ایران با فرقه‌های گم‌راه در ستیز بود.

بذر بد فرجام بهائیت در کشورهای اسلامی که به وسیله‌ی استعمار انگلیس پاشیده شد و نهال آن در دامن کج‌اندیشان به اصطلاح روشن‌فکر پرورش یافته بود، در اندک مدّتی توسط دست‌های پنهان در ممالک اسلامی به ویژه شیعه‌نشین ترویج یافته، با ورود فرهنگ بیگانه و بازگشت روشن‌فکران غرب‌زده از پرورشگاه خود، این کیش ضد مذهب به اوج خود رسید.

آیت‌اللّه مدنی در چنین روزگاری بود که از حوزه‌ی علمیّه به زادگاهش بازگشت و مدّتی در آن جا ماندگار گردید و از آن روز دوران مبارزات وی نیز شکل گرفت. وی در کنار نواب صفوی در مقابل افکار پوچ کسروی‌ها نیز مقاومت کرد. از همین رو وقتی شهید نواب مصمم به مبارزه شد، در تهیه‌ی اسلحه وی را یاری کرد. در حوزه‌ی نجف در بین دوستان آیت‌اللّه مدنی معروف بود که «اسلحه‌ای که نواب صفوی تهیه کرد با پول کتاب‌های آیت‌اللّه مدنی بود.»

**در کنار امام خمینی‌رحمه‌الله**

پس از کوچ کردن امام خمینی‌رحمه‌الله از ترکیه به عراق و اقامت در نجف، آیت‌اللّه شهید مدنی از جمله کسانی بود که به موجب عشق و ارادت افزون به امام در سخت‌ترین روزها درکنار ایشان بود. آیت‌اللّه مدنی چه در نجف و چه در روزهایی که برای امر تبلیغ به ایران سفر می‌کرد، از امام سخن می‌گفت و رسالت و وظایف مؤمنین را در مقابل رژیم پهلوی برایشان گوشزد می‌کرد.

برای این بود که در سال‌های ۵۱ ـ ۵۰ از جانب سازمان امنیت وقت کشور (ساواک) تحت مراقبت قرار گرفت و به جرم اختلال در امنیّت منطقه تبعید گردید. مدّتی در نورآباد ممسنی (۲۲ ماه)، زمانی در گنبدکاووس (۱۱ ماه) و سرانجام به بنادر گرم جنوب و کردستان، هم‌چنان این سیّد بزرگوار زندگی‌اش در تبعیدگاه‌ها سپری گشت.

بهمن سال ۱۳۵۷ ش. هم‌زمان با فجر انقلاب اسلامی ـ که فریادگران دیروز، اکنون پرچم پیروزی را بر دوش می‌کشیدند ـ آیت‌اللّه مدنی نیز درکنار شهید آیت‌اللّه بهشتی و صدها مبارز دیگر در صف مقدم مبارزه با ایادی استکبار و عناصر سرسپرده‌ی آنان قرار گرفت و تا صبح پیروزی حق بر باطل در پی استقرار حکومت اسلامی تلاش‌گری خستگی‌ناپذیر بود.

آیت‌اللّه مدنی در اوّلین انتخابات مجلس خبرگان از طرف مردم همدان به نمایندگی در این مجلس انتخاب گردید و سپس در کوران مشکلات و آشفتگی اوضاع همدان به دستور امام

خمینی﵀ راهی این شهر شد.

آیت‌اللّه مدنی به طور رسمی پس از شهادت آیت‌اللّه قاضی طباطبایی از جانب امام به امامت جمعه‌ی شهر تبریز منصوب گردید و از طرف ایشان برای رسیدگی به سایر امور شهرها مأموریت یافت.

در آن زمان همه‌ی ماجراسازی‌های ضد انقلابی استکبار در آذربایجان به غائله‌ی «حزب خلق مسلمان» منتهی گردیده بود و عدّه‌ای در مقابل انقلاب موضع‌گیری کرده، عملاً در خدمت اهداف استکبار و فرامین دیکته شده‌ی سازمان جاسوسی سیا به منظور درهم کوبیدن انقلاب اسلامی حرکت می‌کردند. آن‌ها تبریز و شهرهای اطراف آن را ناامن ساخته، بسیاری از مراکز انتظامی و امنیتی را در اختیار خود درآوردند و در دانشگاه با نادیده گرفتن ۹۸/۲ درصد رأی مردم به حکومت اسلامی علیه اساس حکومت (ولایت فقیه) جوّسازی کردند. آن روز این امر روشن‌ترین دلیل بر حضور دست‌های استکبار در حادثه‌سازی‌های خلق مسلمان تلقی گردید و همه آشکارا دیدند که استکبار و گروهک‌های مخالف با به میان آمدن واژه‌ی مقدس «ولایت فقیه» و پافشاری امام و یارانش برای تصویب این قانون چگونه اوّلین صف‌آرایی خود را در مقابل انقلاب انجام دادند.

آیت‌اللّه مدنی در چنین روزهای سخت تنها کسی بود که پیشاپیش فرزندان انقلاب تلاش خود را برای درهم کوبیدن نقشه‌های شیطانی به کار می‌برد. او در این راه دردها و رنج‌های بی‌شماری را به جان می‌خرد. عناصر خلق مسلمان روزی به خانه‌اش می‌ریزند و روزی محراب عبادتش را به آتش می‌کشند و روز دیگر قصد جان او را می‌کنند و آب دهان به صورتش می‌اندازند، اما او در هر حادثه‌ی ناگوار با قامتی راست ایستاده، با الهام از کلام خدا (فَاسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْت) هم‌چنان قامت به بی‌نهایت می‌کشد و می‌گوید:

«من تا زنده‌ام، نماینده‌ی امام هستم و نماز جمعه را می‌خوانم.»

### شهادت در محراب

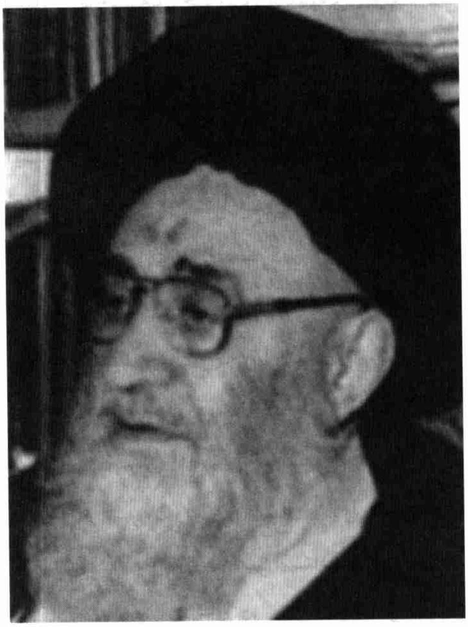
جمعه روز ۲۰ شهریور ۱۳۶۰ روز دیگر و تبریز شهر دیگری بود. در این روز در شهر تبریز حادثه‌ای به وقوع پیوست که همانند آن چهارده قرن پیش و در مسجد شهر کوفه اتفاق افتاده بود. منافقین تیره دل، سیّدی از اولاد علی بن ابی طالب﵇ را که چون جد بزرگوارش عمر خود را به خدمت دین خدا و خلق خدا سپری ساخته بود همان پاداشی را دادند که در مسجد کوفه به علی بن ابی طالب﵇ داده بودند.

در آن جمعه آیت‌اللّه مدنی پس از آن که نماز جمعه را به پایان برد، در بین نماز به عبادت مشغول می‌شود، منافقی از نسل خوارج به سویش هجوم می‌برد و پس از لحظه‌ای کوتاه آیت‌اللّه مدنی را که چون کبوتری آزاد در عالم ملکوت اوج گرفته بود، در چنگال کرکس‌گونه‌ی خود قرار داده، سپس صدای انفجاری مهیب

محراب عبادت را غرق در خون می‌کند و او در سجاده‌ی خونین غلتیده، محاسن سفیدش به خون خضاب می‌شود.

امام خمینی(ره) که با شهادت آیت‌الله مدنی یکی از بازوهای انقلاب را از دست داده بود شهادت مظلومانه‌ی این انسان وارسته و دلسوز را سند افتخار انقلاب اسلامی و رسواکننده‌ی منافقین تیره‌دل و دست‌های پنهان و آشکار استکبار خواند و فرمود:

«سید بزرگوار و عالم عادل عالی‌قدر و معلّم اخلاق و معنویات حجة‌الاسلام والمسلمین شهید عظیم‌الشأن مرحوم حاج سید آیت‌اللّه مدنی (رضوان اللّه علیه) هم‌چون جد بزرگوارش در محراب عبادت به دست منافقی به شهادت رسید. اگر با به شهادت رسیدن مولای متقیان، اسلام محو و مسلمانان نابود شدند، شهادت امثال فرزند عزیزش شهید مدنی هم آرزوی منافقان را برآورده خواهد کرد.



## مرعشی نجفی، آیت‌اللّه العظمی
## (۱۲۷۳-۱۰۷۰ هـ. ش)

ایشان در سال ۱۳۱۵ ق. ۱۲۷۳ ش. در نجف به دنیا آمده و شهاب‌الدین نام گرفت. پدرش، آیت‌اللّه سید شمس‌الدین محمود مرعشی از فقها و مدرسان علوم اسلامی نجف بود. آیت‌اللّه مرعشی نجفی دوران کودکی را در آغوش پُر مهر خانواده سپری نمود و با تربیت اسلامی بزرگ شد. مادرش زنی پاک‌دامن و با ایمان بود که هیچ‌گاه بدون وضو به او شیر نمی‌داد.

پس از یادگیری خواندن و نوشتن، در نوجوانی به کسوت روحانیت درآمد و به فرا گیری علوم اسلامی پرداخت. ادبیات عرب، فقه، اصول، حدیث، درایه، رجال و تراجم و... را نزد

استادان برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی نجف فرا گرفت و سپس در درس خارج فقه و اصول آیت‌اللّه آقا ضیاء عراقی (متوفای ۱۳۷۳ ق.)، آیت‌اللّه شیخ احمد کاشف الغطا (متوفای ۱۳۷۳ ق.) و شماری از مراجع تقلید و مدرسان برجسته‌ی حوزه‌ی نجف شرکت کرد.

تلاش شبانه‌روزی وی سرانجام در ۲۷ سالگی به ثمر نشست و به درجه‌ی اجتهاد نایل شد.

آیت‌اللّه مرعشی پس از رحلت پدر در سال ۱۳۳۸ ق، برای ادامه‌ی تحصیل به کاظمین، سامرّا و کربلا رفت و سال‌ها در حوزه‌های علمیه‌ی آن دیار، از محضر استادانی برجسته استفاده نمود و سرانجام در سال ۱۳۴۲ ق، برای زیارت مرقد مطهر امام رضاعلیه‌السلام به ایران آمد.

پس از زیارت مرقد امام رضاعلیه‌السلام به تهران رفت و در حوزه‌ی علمیه‌ی تهران، به فراگیری فقه، اصول، فلسفه و کلام پرداخت.

سال بعد برای زیارت مرقد حضرت معصومه‌علیهاالسلام به قم رفت و به دستور آیت‌اللّه العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی در این شهر ماندگار شد. ایشان مدتی در درس آیت‌اللّه حائری و شماری از استادان حوزه‌ی علمیه‌ی قم شرکت جست و از دانش آنان بهره برد.

**بر مسند تدریس**

آیت‌اللّه مرعشی به دستور آیت‌اللّه حائری به تدریس پرداخت. ایشان علوم ادبیات عرب، منطق، اصول و فقه را برای طلاب جوان تدریس می‌نمود. آیت‌اللّه مرعشی پس از رحلت آیت‌اللّه حائری (۱۳۵۵ ق.)، به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت.

در طول بیش از هفتاد سال تدریس ایشان در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، دانشمندان بسیاری تربیت شدند که شماری از ایشان اجازه‌ی اجتهاد دریافت کردند.

مرجع نستوه شیعه در طول سالیان درازی که مرجعیت تقلید شیعیان را بر عهده داشت، خدمات شایانی به جهان اسلام نمود؛ نماز جماعت با شکوه ایشان در صحن حضرت معصومه‌علیهاالسلام را همه‌ی زایران به یاد دارند. خوش‌رویی و اخلاق نیک ایشان را همگان به خاطر سپرده‌اند؛ ایشان بسیار شوخ طبع بودند و به مستضعفان عنایت ویژه‌ای داشته و به مشکلات آنان رسیدگی می‌کردند.

**گنجینه‌ی ماندگار**

آیت‌اللّه مرعشی نجفی در طول سالیان دراز، خدمت‌های شایانی به جهان اسلام نمود؛ تأسیس مدارس علمیه، یکی از فعالیت‌های درخشان وی می‌باشد. مدرسه‌ی مهدیه در سال ۱۳۷۶ ق. در قم، توسط مرحوم حاج مهدی ایرانی ساخته شد و اداره‌ی آن بر عهده‌ی آیت‌اللّه مرعشی گذاشته شد. فقیه نستوه در جهت تکمیل مدرسه سعی فراوان نمود و کتابخانه‌ی مدرسه را که در بر گیرنده‌ی دو هزار جلد کتاب است، بنا نهاد. مدرسه‌ی مؤمنیه در سال ۱۳۸۹ ق. در دو طبقه و

کتابخانه‌ی مدرسه با حدود ۳۵۰۰ جلد کتاب نیز به وسیله‌ی ایشان تأسیس شد. مدرسه‌ی شهابیه در سال ۱۴۰۰ ق. در سه طبقه و مدرسه‌ی مرعشیه نیز از مدارس علمیه‌ای است که در سه طبقه، در سال ۱۳۸۳ ق. به همت ایشان تأسیس شد و اداره‌ی آن بر عهده‌ی ایشان واگذار شد.

کتابخانه‌ی آیت‌اللّه العظمی مرعشی نجفی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های کشور و در ردیف کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی و کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است. این کتابخانه بسیاری از کتب خطی اسلامی جهان را دارا است. بسیاری از این کتب جزو نفیس‌ترین و باارزش‌ترین متون تاریخی است که قرن‌ها از عمر آن‌ها می‌گذرد.

آیت‌اللّه مرعشی در دوران جوانی که در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف مشغول تحصیل بود به گردآوری کتب خطی پرداخت. وی که شاهد به غارت رفتن منابع اسلامی و نسخ خطی بود، تاب نیاورد و با شهریه‌ی ناچیز طلبگی به خرید کتب خطی پرداخت تا این میراث فرهنگی را از دست‌بُرد بیگانگان حفظ نماید. گاه شب‌ها در یک کارگاه برنج‌کوبی کار می‌کرد؛ روزها روزه‌ی استیجاری می‌گرفت و نماز استیجاری می‌خواند، تا هزینه‌ی خرید کتب را تهیه نماید.

آیت‌اللّه مرعشی نجفی پس از مهاجرت به قم، کتب خطی را همراه خود به ایران آورد. در قم نیز به خرید نسخ خطی و کتب ارزنده اقدام کرد. پس از مدتی به دلیل کمبود جا، کتاب‌ها را از منزل به کتابخانه‌ی مدرسه‌ی مرعشیه انتقال داد. پس از چندی طبقه‌ی سوم این مدرسه به عنوان کتابخانه ساخته شد که در نیمه‌ی شعبان ۱۳۸۶ ق / ۱۳۴۵/۸/۲۸، با بیش از ده هزار جلد کتاب چاپی و دو هزار جلد کتاب خطی افتتاح گردید.

استقبال روزافزون طلاب و علما برای مطالعه، کمبود فضای مناسب برای کتابخانه و خرید کتاب‌های جدید موجب شد تا ایشان کتابخانه‌ی بسیار بزرگی (کتابخانه‌ی فعلی) را تأسیس نماید که در نیمه‌ی شعبان ۱۳۹۴ ق. ۱۳۵۳/۶/۱۲ با حدود شانزده هزار جلد کتاب چاپی و خطی افتتاح گردید.

کتابخانه‌ی آیت‌اللّه مرعشی نجفی اکنون با دارا بودن بیش از ۲۵۰۰۰۰ جلد کتاب چاپی و ۲۵۰۰۰ جلد کتب خطی[1] به مسؤولیت حجت‌الاسلام دکتر سید محمود مرعشی نجفی - فرزند ایشان - در خدمت طلاب، فضلا، دانشجویان، دانش‌آموزان، محققان و نویسندگان می‌باشد.

کتابخانه‌ی آیت‌اللّه العظمی مرعشی به خاطر نسخه‌های خطی نفیس و ارزشمند و گاه منحصر به فرد و کتب قدیمی مهم و کم‌یاب مورد توجه وافر نویسندگان، دانشمندان، مراکز علمی و تحقیقاتی سراسر جهان است. اکنون این کتابخانه شهرت جهانی دارد و با چهارصد مؤسسه، مرکز علمی و کتابخانه در سراسر جهان ارتباط دارد.

---

۱. این ارقام مربوط به سال ۱۳۷۲ ش. است.

### آثار سبز

نخستین رساله‌های عملیه ایشان به نام «نخبة الاحکام» و «سبیل النجاة» بین سال‌های ۱۳۶۶ ق. تـا ۱۳۷۳ ق. چـاپ شـد و از هـمان سـال‌ها مرجعیت تقلید ایشان آغاز شد. آیت‌اللّه مرعشی پس از رحـلت آیت‌اللّـه العـظمی بـروجردی (۱۳۴۰ ش.) به عنوان یکی از مراجع تقلید طراز اول شیعیان جهان به شمار می‌آمد.

### احیا و ترویج فرهنگ

بازسازی مرقد علامه‌ی مجلسی در اصفهان، به امر آیت‌اللّه العظمی مرعشی نـجفی صـورت پذیرفت. اهدای کـتاب‌های فـقهای شـیعه بـرای دانشمندان شیعه، سنی، مسیحی و دانشگـاه‌های جهان نیز از فعالیت‌های فرهنگی ایشان است.

ایشان بـرای نـوشتن کـتاب‌ها بـه بسیاری از کشورهای اسلامی مسافرت نمود و با دانشمندان شیعه، سنی و مسیحی به گفت‌وگو نشست.

وی برای تألیف زندگی‌نامه‌های علما، سادات و امام‌زاده‌ها گاه به قبرستان‌های کهن می‌رفت و به خواندن نبشته‌های قبر علما، ادبا، شعرا، سادات و امـام‌زاده‌هـا مـی‌پرداخت. ایشـان در سـال‌های ۱۳۵۰ـ۱۳۵۱ ق. به اصفهان رفت و یک هفته در گورستان تخت فولاد بـه ثـبت تـاریخ ولادت و فوت علمای به خاک سپرده شده در آن قبرستان پرداخت. بسیاری از گورستان‌های دیگر اصفهان را نیز مورد تحقیق قرار داد و اطلاعات سودمندی به دست آورد.

### همگام با نهضت امام

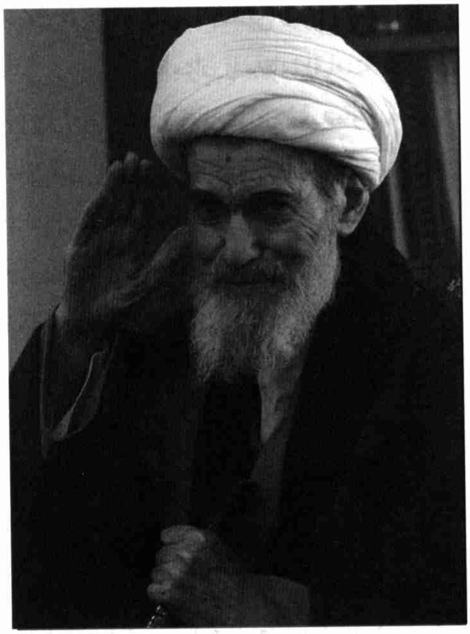
نـهضت امـام خـمینی در سـال ۱۳۴۱ بـا پشتیبانی مراجع تقلید همراه بود. آیت‌اللّه مرعشی نجفی همیشه از نهضت امام خمینی حمایت کرد؛ بارها اعلامیه داد و به افشاگری پرداخت. ایشان در پی دستگیری امام خمینی در سال ۱۳۴۲، با ارسال اعلامیه‌ی شدیداللحنی بـه رژیـم پـهلوی، خواستار آزادی امام خمینی شدند.

ایشان همراه مراجع تقلید و علمای طراز اول کشور برای آزادی امام خمینی به تهران سفر نمود و در این راه زحمت فراوانی متحمل شد.

آیت‌اللّه مرعشی در طول سال‌های تبعید امام خمینی، با ایشان در ارتباط بودند. بـا اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سـال ۱۳۵۶ هـمراه مـراجـع تقلید شـیعه بـا فـرستادن اعـلامیه‌ها بـه هـدایت نهضت می‌پردازد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ایشان از نـظام جـمهوری اسـلامی حـمایت کـرد و در مناسبت‌های مختلف با ارسال پیام‌ها بـه تـقویت نظام پرداختند.

سرانجام مرجع بـزرگ تـقلید شـیعه، در روز چهارشنبه ۱۳۶۹/۶/۷، در ۹۶ سالگی دار فانی را وداع گفت و به اجداد پاکش پیوست. پیکر پاکش با حضور انبوه مردم عزادار در جوار کـتابخانه‌ی بزرگش به خاک سپرده شد.



## مشکینی، آیت‌الله (۱۳۰۰ـ۱۳۸۶ هـ. ش)

این‌جانب علی اکبر فیض معروف به علی مشکینی در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در دهی از دهات بلوک مشکین چشم به جهان گشودم. در اوایل زمان کودکی قریب چهار سال در نجف اشرف که پدرم برای تحصیل علوم دینی در آن‌جا اقامت داشت، به مکتب رفتم و سپس همراه پدر به وطن بازگشته و مقداری از علوم دینی را نزد والد خویش تحصیل نمودم. در همان ایام پدر را از دست داده و برای توصیه‌ی اکید آن مرحوم نسبت به اشتغال به علوم دینی به شهرستان اردبیل که در حدود ده فرسخ فاصله است پیاده همراه کاروانی در دو روز سفر کردم. چند ماهی در آن‌جا مشغول فراگرفتن علم صرف و نحو شده، در آن اوان به زیارت عالمی متقی موفق شدم. وی از میان کشته شدگان و زخمیان مسجد گوهرشاد مشهد که به دست دیکتاتور ایران رضاخان پهلوی انجام شد، نجات یافته بود. همراه او با رفیق دیگری از طلاب اردبیل به سوی شهرستان قم به قصد ادامه‌ی تحصیل حرکت کردم. چند سال از حیات منحوس رضاخان را در قم درک کردم و همانند سایر طلاب در زیر فشار و اختناق و ترس از سربازی بردن و متفرق کردن طلاب در مدرسه‌ی فیضیه مشغول تحصیل شدم تا آنگاه که سایه‌ی شوم رضا پهلوی از سر ملت ایران زایل شد و چند صباحی فرجه‌ای برای تحصیل به دست آمد. در آن اوقات، مدتی به مجلس بحث مرحوم آیت‌الله کوه کمره‌ای و پس از او به درس خارج مرحوم آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله محقق داماد حاضر شدم. رفته رفته دوران قدرت و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی دوم فرا رسید. [محمدرضا شاه] تا هنگامی که مرحوم آیت‌الله بروجردی زنده بود، مبارزه با اسلام را به طور واضح و علنی جرات نمی‌کرد؛ لکن طبق دستور اربابش از هر نوع دشمنی با اصول و فروع اسلام و از بین بردن احکام و قوانین آن و به فحشا و منکر کشیدن جامعه‌ی ایرانی کوتاهی نداشت. پس از رحلت مرحوم بروجردی، حملات پهلوی بر حوزه‌ها و روحانیت به منظور ریشه کن کردن احکام اسلام و روحانیت و تبدیل ملت اسلامی ایران به ملتی بی‌مکتب و غربی شدت یافت و علنی شد و چنان خفقان و رعب در ملت مظلوم ایران و به ویژه متدینین به‌وسیله‌ی سازمان امنیت

منحوسش ایجاد کرد که احدی را یارای نفس کشیدن نبود. در چنین زمانی که سلطه‌ی یزیدی همه جا را فراگرفته بود، ندای حسین زمانه از گوشه‌ی قم بر خاست و مبارزات سرد و گاهی گرم شدت یافت. آری سخنان رسای آیت‌اللّه العظمی امام خمینی (رحمة‌اللّه علیه) و بیان و قلمش همانند تیرها و گلوله‌ها به سوی پهلوی دوم و اقمار آمریکایی‌اش شلیک شد. آن‌ها که خودشان را از طرف حوزه‌ی قم بی‌مزاحم می‌پنداشتند، ناگهان دیدند که از ناحیه‌ی روحانیت به تعبیر امام امت «چیزهایی به چشم و به گوش و به دهان می‌خورد.» این‌جانب چندین بار در زندان ساواک قم و شهربانی زندانی شدم و در پی جلسات مخفی که مرتبا در قم و به منظور تبادل نظر در زمینه‌ی به اجرا کردن منویات و یا دستورات امام امت انجام می‌شد، تحت تعقیب قرار گرفته و قریب چهار ماه در تهران متواری شدم و با اسم مستعار با دوستان تماس داشتم؛ لکن اغلب دوستان همرزم دستگیر و به زندان قصر و اوین رهسپار شدند. در آن ایام چندین بار از طرف مرحوم آیت‌اللّه طالقانی که ایشان نیز زندانی بودند پیام رسید که علنی شو تا دستگیرت کنند؛ زیرا زندان بهتر از آن حال است و اغلب دوستان و جوانان مسئول و متعهد را در زندان حداقل از دور زیارت می‌کنی؛ لکن من بر حسب علاقه‌ی شدیدی که به مطالعه و تعلیم داشتم، و می‌ترسیدم در زندان وسایل کارم فراهم نشود، علنی نشدم. بدین منظور در ایام متواری و تبعید بودن موفق به تألیف چندین کتاب شدم. عاقبت پس از چهار ماه ایران را جای اقامت ندیده و روزی در ایستگاه قطار حاضر شده و به قصد خرمشهر و سپس عراق سوار قطار شدم. یکی از برادران روحانی که مطلع از وضع من بود آن روز مرا بدرقه کرده و از وضع من که چندین ماه از بچه‌هایم اطلاع نداشتم و به سفر خارج عازم بودم متاثر شده و اشکش جاری شد، لکن من چندان متاثر نبودم؛ زیرا از دنیای بی‌مهر و پر عناد جز این را سراغ و توقع نداشتم. به هر حال در نجف اشرف قریب هفت ماه توقف کرده و از مجلس درس عده‌ای از مراجع و امام امت (رحمة‌اللّه علیه) بهره‌مند شدم؛ اما ضعف مزاج و هوای گرم نجف اجازه‌ی ماندن نداد. ناگزیر به قم برگشته در روز اول که برخی از رفقا به ملاقاتم آمده بودند، از طرف ساواک جلب شدم. آن‌جا از من التزام گرفتند که باید در مدت ۴۸ ساعت از قم بیرون بروی؛ اگر خودت رفتی، انتخاب محل در اختیار توست، وگرنه ما خواهیم فرستاد. فردای آن روز به سوی مشهد مقدس حرکت کرده و قریب ۱۵ ماه در حوزه‌ی مشهد مشغول تدریس شدم و باز به حوزه‌ی قم برگشتم و در جلسات مخفیانه که کیفیت پخش و ابلاغ اوامر و سخنان امام مورد بررسی قرار می‌گرفت، شرکت نمودم. مدتی بدین منوال گذشت و در تنظیم اعلامیه‌ها و نشریه‌هایی که علیه رژیم دیکتاتور پهلوی صادر و پخش می‌شد و در گروه دوستان متعهد حوزه شرکت داشته و با امضا و غیره کمک می‌کردم. به هر حال

پس از مدتی وجود این عده از روحانیان مسئول و متعهد در حوزه‌ی علمیه برای دستگاه قابل تحمل نشد و حکم تبعید قریب ۲۷ نفر از فضلا و مدرسین حوزه که طبق نظر ساواک عاملین تخریب و خراب‌کار معرفی می‌شدند صادر شد، من نیز محکوم به سه سال تبعید شدم. تصادفا در زمان صدور حکم، من به لحاظ تعطیلی تابستانی چند صباحی به زادگاه اصلیم مشکین شهر سفر کرده و در خانه‌ی گلینی در روستای خود به دیدار ارحام نایل بودم که جوانکی وارد اتاق شد و گفت: چند جمله‌ای در بیرون اتاق به شما عرض دارم.

از اتاق بیرون آمدن همان و خود را در محاصره‌ی عده‌ای ساواکی دیدن همان. من را در لندروری سوار کرده و با شتاب تمام به اردبیل آوردند. در ساواک اردبیل دو نفر سرباز نظامی با دست‌بند دور مرا گرفتند. رییس ساواک اجازه دست‌بند زدن نداد ولی من را به دست آن دو سپرد که به ساواک قم تحویل دهند و قبض رسید بیاورند. بلافاصله در صبح روز بعد من را سوار ماشین کرده نزدیک نیمه شب در شهر قم پیاده کرده و تحویل ساواک دادند. از آن‌جا به طرف شهربانی فرستاده شدم و پس از سؤالاتی، برگه‌ی رسمی تبعید یعنی نامه‌ی عملم را به دست چپم داده به طرف ماهان کرمان روانه نمودند. عاقبت هم من را در مدت دو روز و یک شب پس از پیمودن ۳۰۰ فرسنگ راه تحویل آخرین مشتری یعنی پاسگاه بخش ماهان دادند.

یک سال در آن‌جا تحت مراقبت بودم. در آن محیط زمینه را مقتضی دیده و بنای اقامه‌ی نماز جمعه را نهادم. رفته رفته اجتماع زیاد شد و ساواک کرمان گزارش را به مرکز رسانید. روزی نزدیک غروب بود که به پاسگاه احضار شدم و همان‌جا سوار ماشینم کرده، به سوی کرمان و از آن‌جا به سوی شهرستان گلپایگان روانه نمودند، اما بچه‌ها در ماهان ماندند. ناگفته نماند که در ماهان مشمول الطاف و محبت عده‌ی زیادی از روحانیان محترم کرمان و اطراف آن قرار گرفتم. یک سال هم در گلپایگان تحت مراقبت شدیدتر از ماهان بودم. نماز جماعتم را تعطیل کردند و به ناچار در خانه‌ای مشغول تدریس تفسیر قرآن برای معلمان و دبیران آن شهر شدم. ضمناً احسان و نیکی‌هایی که مرحوم حجت الاسلام و المسلمین محمدی گلپایگانی درباره‌ام نمودند فراموش نمی‌شود. پس از یک سال دوباره محکوم به تغییر محل شدم. ناگهان ما را سوار ماشین کرده، از اصفهان و قم و سپس مشهد مقدس به شهرستان کاشمر منتقل نمودند. یک سال هم در آن‌جا تحت مراقبت شدیدتر از قبل قرار گرفتم. این بار در هر مسجدی که چند روز شروع به نماز می‌کردم به سراغم آمده نمازم را تعطیل می‌نمودند. حتی در گوشه‌ی مدرسه‌ای که توقف داشتم اجازه‌ی نماز جماعت ندادند و گاهی در مدارس آن‌جا در تاریکی نماز جماعت می‌خواندیم. چندین بار رییس شهربانی مرا تهدید نمود که عاقبت کارت وخیم خواهد بود. ما

هم حرفش را از گوشی به گوش دیگر تحویل داده و مشغول کار بودیم و اگر مورد عنایت برخی از علمای آن‌جا قرار نگرفتم، مشمول محبت و الطاف خالصانه‌ی طلاب محترم و مردم شریف آن سامان شدم. در تمام این دوران زمینه‌ی قیام را در روحیه‌ی مردم به واسطه‌ی اظهار محبتی که از آن‌ها نسبت به یک طلبه قم صادر می‌شد امیدوار کننده می‌دیدم. بالاخره پس از تمام شدن مدت تبعید، رسماً در میدانِ مبارزه افتادیم و تا زمان پیروزی انقلاب همواره‌ی اوقات با جنگ و گریز و نبرد سرد و گرم و مبادله‌ی آتش میان مسلسل و تفنگ با کاغذ و قلم در میدان قم و پس از آن در همه‌ی شهرستان‌ها با سایر رزمندگان راه اسلام علیه کفر در حد قدرت خویش شرکت کردم، تا آن‌گاه که الطاف حق شامل حال ایرانیان شد و رهبری پیامبر گونه‌ی امام امت آن‌ها را از ذلت و اسارت ابر قدرت‌ها نجات داد و انقلاب اسلامی ملت ایران پیروز شد.

### اسوه‌ی اخلاق

شناخت عالمان ربانی تا وقتی در قید حیات هستند، توفیقی بزرگ می‌طلبد و آشنایی با گوشه‌هایی از شخصیت آنان پس از ارتحال، بر درد فراق می‌افزاید. شاید یک نوشته‌ی کوتاه مجال مناسبی برای تجلیل یا یاد کرد از یک مقام علمی و اخلاقی نباشد اما مرور چند خاطره، تنها کاری است که از سر تألم می‌توان انجام داد تا تسلی خاطری باشد برای ارادتمندان.

چند سال پیش که مرحوم آیت‌اللّه احمدی میانجی در قید حیات بودند نقل کردند: «در آن سال‌های دور با آقای مشکینی در کوچه‌ای تنگ و قدیمی در محله‌ی رهبر قم از مناطق حاشیه و مهاجرنشین قدم می‌زدیم. پسرم که کودکی بیش نبود از کنار ما عبور کرد. آقای مشکینی متوجه شد که من کفش تازه‌ای برای فرزندم خریده‌ام. رو به من کرد و فرمود: آقای احمدی! چرا این کار را کردی؟ دل بچه‌های فقیر این محله از دیدن کفش‌های نوی فرزندت به درد می‌آید!»

این مراقبت‌های اخلاقی بین دوستان خاص رواج داشت و این بزرگواران در جهاد با نفس، از خیرخواهی دریغ نمی‌کردند و خود نیز در تلاش بودند تا کوچک‌ترین غباری در کارنامه‌ی عمل و لوح دلشان ننشیند.

باز یکی از اساتید حوزه نقل می‌کرد که آیت‌اللّه مشکینی در ایام طلبگی به جهت این که هم حجره‌ای‌اش را ناراحت نکرده و از خواب بلند نکند، حتی نماز صبح را با صدای آرام می‌خواند.

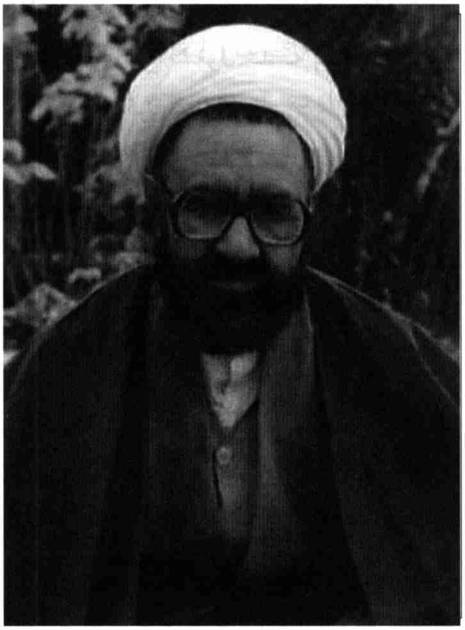
گرچه درک ظرایف اخلاقی استوانه‌های اخلاق و علم و عمل به راحتی امکان‌پذیر نیست، اما شنیدنش هم خالی از لطف نیست. یکی دیگر از دوستان نزدیک و صمیمی ایشان نقل می‌کرد در دوره‌ای که جلسه‌ی درس آیت‌اللّه مشکینی، پر جمعیت‌ترین درس حوزه بود، نعلین (کفش) ایشان چنان کهنه و مندرس شده بود که پاشنه‌ی پا روی زمین ساییده می‌شد.

بزرگوار دیگری تعریف می‌کرد: «در دورانی که گاهی یافتن یک قرص نان نسیه برای طلاب دشـوار مـی‌شد، از شـهرستان بـرایـم یـک مـرغ فرستادند. من روا ندیدم دوستانم را کـه مـدت‌ها بود غذای گـرم و چـرب نـخورده‌انـد بـی‌نصیب بگذارم؛ لذا مرغ را بار گذاشتم و دوستانم از جمله آقای مشکینی را بـرای صـرف نـاهار بـه حـجره دعوت کردم.»

مرحوم آیت‌اللّه مشکینی به وارستگی اخلاق مشهور بود؛ اما این باعث نمی‌شد از حـضور در صحنه‌ی تکلیف سرباز بزند و عرفان و تقوا را در گـوشه‌ی عـزلت بـجوید. تـلاش‌ها و مـبارزات سیاسی و انقلابی وی پیش و پس از انـقلاب در تاریخ جمهوری اسلامی مندرج است؛ اما حضور و رابطه‌ی او با بچه‌های جنگ از جنس دیگـری بود. یکی از همین‌ها می‌گفت: زمان جـنگ بـین رزمندگان مشهور شده بود هر کس پیش از اعزام، موفق بشود در جـلسه‌ی اخـلاق یـا دیـدارهـای آیت‌اللّه مشکینی، کنار وی بـنشیند حـتما شـهید می‌شود!

مردم قم موعظه‌های امام جمعه‌ی شهرشان را هنوز در گوش دارند که هر سال ماه مبارک رمضان را به سفره‌ای تشبیه می‌کرد که به قدر توان باید از نعمات آن بهره برد.

محراب نماز جمعه‌ی قم که مدت‌ها بـود بـه علت کسالت مـرحـوم آیت‌اللـه مشکـینی، نـوای قرائت سوره‌ی جمعه را نمی‌شنید، اکنون تـنهاتر مانده است. او تا توان داشت در پای ادای تکلیف ماند و در مجلس خبرگان رهبری به خـدمت بـه نظام مقدس جمهوری اسـلامی پـرداخت. عـالم وارسته مرحوم آیت‌اللّه مـیرزا عـلی اکـبر فـیض مشکینی مرجعیت و رساله را به دیگران واگـذار کردند و با این که از نظر رتبه‌ی علمی از بزرگان قم به شمار می‌آمدند، قدمی در راه جایگاه خطیر مـرجـعیت بـر نـداشـتند و کـوشیدند در دیگـر عـــرصه‌های حـــوزه خـــدمت خـــالصانه و پرهیزکارانه‌ی خود را به ساحت مقدس صاحب حوزه‌های علمیه حضرت بـقیه‌ا... (عج) تـقدیم کنند.



## مطهری، شهید مرتضی
**(۱۲۹۸ ـ ۱۳۵۸ هـ. ش)**

در روز ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ شمسی، خدای کریم به عالم ربّانی حاج شـیخ مـحمدحسین مـطهری و

همسر مؤمنش ـ سکینه ـ فرزندی هدیه کرد که مرتضی نامیده شد و برای آن خانواده‌ی پاک، بهاران را به ارمغان آورد.

مرتضی کم‌کم دوران کودکی را پشت سر گذاشت. او که علاقه‌ی عجیبی به حقیقت و معنویّت داشت، با شور و شوق فراوان، نزد پدر شروع به آموزش کرد و عاقبت این اشتیاق، وی را به مکتب کشاند و به دیدار گل‌های آن بوستان رساند.

او در دوازده سالگی عطر روح بخش گلستان بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد را احساس کرد و عاشقانه به آن‌جا روی کرد و چنان پر تلاش و منظّم به تحصیل مشغول شد که باعث شگفتی اهل بصیرت گردید.

رفته رفته افکاری بلند و سؤال‌هایی سرنوشت ساز برایش آشکار شد: جهان آفریده‌ی کیست؟ خدا چگونه صفاتی دارد؟ انسان برای چه آفریده شده است؟ و... این پرسش‌ها همه‌ی فکر او را به خود مشغول ساخته بود.

سرانجام مرتضی در سال ۱۳۱۶ شمسی در زمانی که حکومت سیاه رضاخان بیداد می‌کرد و ظلمت همه جا را فرا گرفته بود، به دنبال نور و فضیلت راهی حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد تا روح تشنه‌اش را از کوثر قرآن و زمزم عترت سیراب کند.

مطهری به دنبال یافتن گنج علم و فضیلت با شور و علاقه‌ای وصف نشدنی، به تلاش و فعالیت پرداخت. پشت‌کار و کثرت مطالعه‌ی او همه‌ی اهل علم را در مدرسه‌ی فیضیه شگفت زده کرد.

مطهری با دقت، سرعت، نظم و تلاشی ستودنی به آموختن علوم اسلامی مشغول شد. او نزد آیت‌اللّه صدوقی، کتاب «مطول» را فرا گرفت و در محضر آیت‌اللّه مرعشی نجفی، «شرح لمعه» را آموخت. او هم‌چنین از استادانی بزرگ مانند آیات سیدصدر الدین صدر، سیدمحمدرضا گلپایگانی، سیداحمد خوانساری، سید محمد تقی خوانساری، سید محمد حجّت، سید محمد محقّق یزدی ـ معروف به داماد ـ انگجی و میرزامهدی آشتیانی ـ که سلام خدا بر همگی آنان باد ـ در علوم گوناگون بهره‌مند شد.

وی بعد از ورود آیت‌اللّه بروجردی به قم، در درس فقه و اصول ایشان شرکت کرد و از بحث‌های مجتهد پرور آن عالم ربّانی بهره‌مند شد. او پیش از رسیدن به مرحله‌ی اجتهاد، از آیت‌اللّه بروجردی تقلید می‌کرد.

مطهری، درس اصول فقه را از «مباحث عقلیه» به طور خصوصی از حضرت امام خمینی فراگرفت و راز و رمز اجتهاد را از آن حکیم الهی و فقیه وارسته بیاموخت.

در سال ۱۳۲۹ ش. استاد مطهری در محضر درس استاد علامه سیدمحمد حسین طباطبایی حاضر شد و مبحث «الهیّات» از کتاب «شفا» (تألیف ابوعلی سینا) را از آن حکیم بزرگ آموخت.

علامه‌ی طباطبایی، درس دیگری ـ غیر از الهیات شفا ـ در فلسفه را شروع کرده بود که در

شب‌های پنج‌شنبه و جمعه تشکیل می‌شد. این درس خصوصی بود و در آن جمعی از فاضلان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از جمله آیت‌اللّه دکتر بهشتی، امام موسی صدر، استاد مطهری، دکتر احمد احمدی و... شرکت می‌کردند. ثمره‌ی مبارک این مجمع علمی بزرگ، شاهکاری جهانی در کلام و فلسفه است به نام کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم». سهم مطهری در آفرینش این اثر پُربار و ماندگار، اگر بیش‌تر از علامه‌ی طباطبایی نباشد، بدون شک کم‌تر نیست.

مطهری، علاوه بر مباحثه‌ی دروس اصولی، فقهی و فلسفی، خود حوزه‌ی تدریس داشت. او از جمله کتاب‌های ذیل را تدریس کرد:

«مطوّل» (در علم معانی، بیان و بدیع)

«شرح مطالع» (در علم منطق)

«کشف المراد» (در علم کلام و عقاید)

«رسائل» و «کفایه» (در علم اصول فقه)

«مکاسب» (در فقه)

«شرح منظومه» و «اسفار» (در فلسفه)

استاد مطهری در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی با دختر آیت‌اللّه روحانی (ره) ازدواج کرد و در همان سال ـ در حالی که به مدرسی مشهور بود، به تهران هجرت کرد. علت این هجرت را برخی تنگ‌دستی شمرده‌اند، اما سببش هر چه بود، باید آن را لطف خفّی الهی شمرد؛ زیرا حضور مطهری در تهران و در جمع دانشگاهیان و روشن‌فکران، سراسر خیر و برکت و مایه‌ی تربیت و هدایت شد.

استاد مطهری از ابتدای ورود به تهران، به سازندگی و نورافشانی پرداخت. او در مدرسه‌ی مروی، آموزش فلسفه‌ی اسلامی را به شکل تطبیقی و مقایسه‌ای برای جویندگان حکمت و حقیقت، آغاز کرد.

سخنرانی‌هایِ روشن‌گر و مفید استاد، هم‌زمان با تدریس در مدرسه‌ی مروی، در تهران آغاز شد. او توجه بسیاری به حل شبهات و پاسخ‌گویی به سؤال‌های موجود درباره‌ی معارف اسلامی داشت و با مطالعه، تحقیق، دقت، تلاش و اخلاص، در این راه موفق شد.

در سال ۱۳۳۳ استاد مطهری تدریس در دانشگاه تهران را شروع کرد. استاد در دانشکده‌ی معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) آن دانشگاه بیش از بیست سال به مبارزه‌ی عالمانه با جهل، مادّی‌گری و غرب‌زدگی پرداخت.

رفتار ایشان با دانشجو به قدری صمیمی بود که دانشجو به استاد عشق می‌ورزید و مُرید او بود.

استاد مطهری در آن دانشکده، دوره‌های لیسانس و دکترا، کلیات علوم اسلامی (منطق، فلسفه، کلام، عرفان، اصول فقه، فقه و حکمت عملی)، فلسفه (شرح منظومه، الهیات شفا، مقاصد الفلاسفه غزّالی و...)، تاریخ فلسفه، تاریخ مجادلاتِ اسلامی و روابط فلسفه و عرفان را تدریس می‌کرد.

**مرزبان اسلام**

**الف ـ سلاح قلم:**

استاد مطهری بعد از حدود سی سال که از

زمزم قرآن و کوثر عترت سیراب شد و دم مسیحایی تقوا به او زندگی جدیدی بخشید، قدم در سنگر نویسندگی گذارد و سلاح قلم را به دست گرفت و مرزبان حماسه‌ی جاوید شد.

این مرزبان قهرمان، فقط به حلّ مشکلات و پاسخگویی به سؤال‌های موجود درباره‌ی مسایل اسلامی می‌اندیشید و هدف نوشته‌هایش همان بود.

او معتقد بود دین مقدس اسلام یک دین ناشناخته است، حقایق این دین به طور تدریجی در نظر مردم واژگونه شده است و علّت اساسی گریز گروهی از مردم، آموزش‌های غلطی است که به نام اسلام داده می‌شود. این دین مقدّس بیش از هر چیز، از طرف برخی از کسانی که مدّعی حمایت از آن هستند ضربه و صدمه می‌بینند.

**ب ـ مجله‌ی مکتب تشیّع**

در سال ۱۳۳۶ به همّت جمعی از دانشمندان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، نشریه‌ی مکتب تشیّع شروع به فعالیت کرد. استاد مطهری هم با این مجلّه، همکاری علمی و ارشادی داشت. مقالاتی از استاد مطهری در نشریه‌ی مکتب تشیّع منتشر شد، از جمله: «اصالت روح»، «قرآن و مسأله‌ای از حیات»، «توحید و تکامل» و «حق عقل در اجتهاد».

**ج ـ چراغ انجمن**

بعد از تأسیس انجمن اسلامی پزشکان (۱۳۳۷–۱۳۳۸ ش.)، استاد مطهری، چراغ آن انجمن شد و در زمانی که سردی و تاریکی جامعه را فراگرفته بود به دل‌های سرد، گرمی بخشید و نور و روشنایی داد.

استاد یکی از مهم‌ترین سخنرانان جلسات این انجمن بود. ایشان در سخنرانی‌هایش، موضوعات حساس و سرنوشت سازی مانند توحید، نوبت، معاد، مسأله‌ی حجاب، بردگی در نگاه اسلام، صلح امام حسن علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام و مسأله‌ی خلافت، مسأله‌ی ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام، تربیت اسلامی، فطرت، ربا، بانک، بیمه و... را مورد بررسی عالمانه قرار داد و آثاری ارزشمند به یادگار نهاد.

**د ـ داستان راستان**

طرح تدوین «داستان راستان» از سوی یکی از مؤسسات علمی به آیت‌اللّه مطهری پیشنهاد شد. استاد چون این کار را پسندیده و مفید یافت، تعهد کرد که آن را انجام دهد. او در زمانی شروع به داستان نویسی کرد که استادی مشهور در دانشگاه بود و از شخصیت‌ها و عالمان مهم مذهبی در کشور شمرده می‌شد.

جلد اول داستان راستان در سال ۱۳۳۹ و جلد دوم در سال ۱۳۴۳ چاپ و منتشر شد و با توجه و استقبال کم نظیر مردم مواجه گشت.

**هـ ـ حسینیه‌ی ارشاد**

استاد مطهری سال‌ها بود که آرزوی تأسیس مؤسسه‌ای علمی ـ فرهنگی را داشت تا بتواند

جواب‌گوی نیازهای فکری جامعه باشد و به نشر و تبلیغ معارف عالی اسلامی بپردازد. سرانجام در سال ۱۳۴۶ به کمک چند تن از دوستانش، از جمله آقای محمد همایون و حجةالاسلام سید علی شاه‌چراغی، مؤسسه‌ی حسینیه‌ی ارشاد را تأسیس کرد.

بعد از تأسیس حسینیه‌ی ارشاد، به کار این مؤسسه دل بست و با شور و حرارت و آگاهی و درایت به همکاری و برنامه‌ریزی پرداخت. او دانشمندان بسیاری را به آن‌جا دعوت می‌کرد تا سخنرانی کنند و خود نیز یکی از موفق‌ترین سخنرانان آن بود...

**گلستان جاودان**

یادگارهای استاد مطهری، به حقّ گلستانی جاودان است که بوی خوش آن، عقل و جانِ هر حقیقت جویی را زنده می‌کند.

آثار منتشر شده‌ی استاد بیش از ۵۰ کتاب است که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، آشنایی با قرآن، اسلام و مقتضیات زمان، انسان کامل، پیرامون انقلاب اسلامی، پیرامون جمهوری اسلامی، تعلیم و تربیت در اسلام، توحید، نبوّت، معاد، حماسه‌ی حسینی، خدمات متقابل اسلام و ایران، عدل الهی، داستان راستان، سیری در نهج‌البلاغه، سیری در سیره‌ی نبوی، سیری در سیره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، شرح مبسوط منظومه، علل گرایش به مادّی‌گری، فطرت، فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی تاریخ، گفتارهای معنوی، مسأله‌ی حجاب، نظام حقوق زن در اسلام و قیام و انقلاب مهدی (عج).

**پیشتاز نهضت**

یکی از عالمانی که در هدایت و راهنمایی مردم در قیام ۱۵ خرداد نقشی اساسی و سازنده داشت، استاد مطهری بود. او با سخنرانی آتشین و انقلابی خود در شب عاشورا خطاب به روحانیت گفت: «باید واقعیت را بگویید و در مقابل همه نوع حادثه و گرفتاری بایستید.» بعد خطبه‌ی امام حسین علیه‌السلام (.. مَن رأیٰ سُلطاناً جائراً...) را مطرح کرد و به طور صریح و قاطع به محمد رضا پهلوی حمله کرد.

به دنبال این سخنرانی حسینی بود که استاد مطهری دستگیر و زندانی شد. این حبس، حدود دو ماه به طول انجامید.

استاد مطهری یکی از اعضای شورای رهبری حزب سیاسی اسلامی و نظامی «هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی» بود او در جمع آنان، مباحث سودمندی ایراد کرد. از جمله مسأله‌ی «انسان و سرنوشت.»

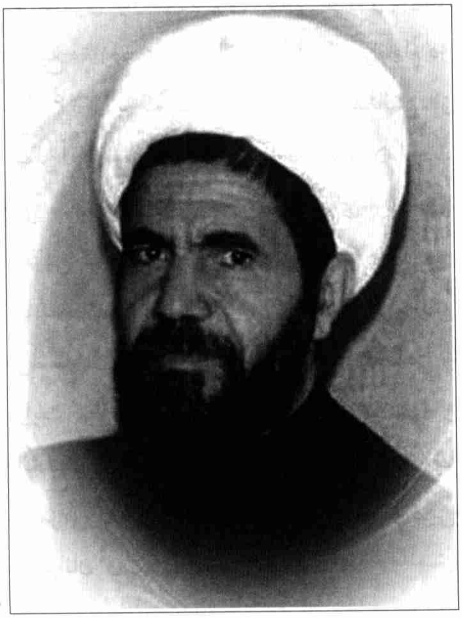
بعد از تبعید امام خمینی، مهم‌ترین عکس‌العمل اسلامی در برابر این ظلم بزرگ، ترور حسنعلی منصور ـ نخست وزیر وقت ـ بود که به دست قهرمانان هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی انجام شد و ارشاد و تأیید استاد مطهری بود که این اقدام خداپسندانه را به ثمر رساند.

آیت‌اللّـه مـطهری بـعد از پـیروزی انـقلاب اسـلامی، بـرای تـثبیت حکـومت اسـلامی، فـعالیت‌های بسـیار ارزنـده و سـرنوشت سـازی انجام داد، از آن جمله، ایشان مهم‌ترین و مـورد اعتمادترین مشاور حضرت امام خـمینی بـود و نــظرشان دربــاره‌ی مــعرفی افـراد بـرای مسئولیت‌های مختلف، پذیرفته می‌شد.

## در مسلخ عشق

استاد مطهری که آرزویش شهادت در راه خدا بود و در کتاب‌ها و گفتارهایش، مقام بلند و ارزش والای شهید را با عباراتی نغز و حکیمانه، نوشته و گفته بود، سرانجام به آرزویش رسید.

در شب چـهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸، ساعت بیست و دو و بیست دقیقه، استاد مطهری به وسیله‌ی جوانـی فـریب خـورده از اعـضای گروهک سیاسی و مـنافق «فـرقان» بـه شـهادت رسید.



## مفتح، شهید آیت‌الله (۱۳۰۷ـ۱۳۵۸ ه. ش)

روحانی فرزانه و عالم متعهد مرحوم حاج شیخ محمود مفتح از واعظان مشهور همدان بود که در نهایت اخلاص و صداقت روزگار می‌گذراند. چون وی در ادبیات عرب و فارسی تبحر داشت، اشعار زیادی در مدح و منقبت و رثای اهل‌بیت سرود، که ضمن زیبایی‌های لفظی از مضامین عـالی و تاریخ صحیح ائمه و احادیث مـعتبر سـرچشـمه گرفته بود. وی علاوه بـر سخنوری و وعـظ در حوزه‌ی علمیه‌ی همدان به تدریس مشغول بود. در سال ۱۳۰۷ ش. در خانه‌ی چنین ادیب فاضل و وارسته، فرزندی دیده به جهان گشود کـه او را محمّد نامیدند. دانش‌طلبی در سایه‌ی معنویت و تربیت و در پرتو فضیلت از همان دوران صباوت، حلاوت جان این کودک گردید.

ذوق سرشار و استعداد عالی به همراه کوشش پر جوش و وجود اساتید برجسته سبب آن گردید تا مفتح به صورت شگفت‌انگیز و شایان توجهی دروس حوزه از جمله رسائل، مکاسب و کفایه را طی سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۲ ش. فراگیرد و خود در زمره‌ی اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم قلمداد گردد.

ایشان عرفان و دروس خارج فقه و اصول را در عالی‌ترین سطح نزد، رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی فرا گرفت. مرحوم مفتح علاوه در روابط شاگردی و استادی، با امام پیوندی صمیمانه داشت و آن روح قدسی به ایشان علاقه و عنایت داشتند. در مدتی که امام امت در نجف به سر می‌بردند، وی به طریقی با رهبر و اسوه‌ی خویش ارتباط برقرار کرد. پیامی که حضرت امام به مناسبت شهادت این دانشور ارزشمند صادر نمودند مبین این رابطه است.

دکتر مفتح در آن اختناق خطرناک رژیم ستم‌شاهی چه در برنامه‌های علمی و پژوهشی و چه جلسات سخنرانی و تلاش‌های تبلیغی اصرار داشت که نام امام خمینی﷫ مطرح شود و در مسجد قبای تهران صریحاً و بدون هیچ‌گونه واهمه‌ای در سال‌های قبل از انقلاب نام آن بزرگوار را بر زبان جاری می‌ساخت. مرحوم مصطفی زمانی نوشته است که نه تنها مفتح خود چنین روشی را به‌کار می‌بست، بلکه در انجمن اسلام‌شناسی اعضا را ترغیب می‌کرد تا با کمال شهامت نه تنها مقاصد او را تقویت کنند بلکه نامش را هم در کتاب‌ها بیاورند.

**پرتو اندیشه**

دکتر مفتح پس از درک محضر اساتید وقت حوزه و کسب معارف اسلامی در سطوح عالی بعد از اندک مدتی خود به تدریس کتاب منظومه‌ی حاج ملا هادی سبزواری پرداخت و در شرح و توضیح این اثر مطالبی را تحت عنوان «روش اندیشه» به رشته‌ی تحریر درآورد که در حوزه اشتهار یافت.

وی از ابتدای تدریس در دبیرستان دین و دانش قم، به روشن نمودن اذهان دانش‌آموزان در خصوص مباحث دینی و سیاسی و اجتماعی پرداخت و با همکاری شهید مظلوم دکتر بهشتی و حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای به مناسبت تقویت پیوند دانش‌آموزان، فرهنگیان و دانشجویان با روحانیون اقدام به تأسیس کانون اسلامی دانش‌آموزان و فرهنگیان در قم نمود. این کانون اولین مجتمع اسلامی زنده بود که در آن گروه‌های مختلف جمع می‌شدند و جلوه‌ای بود از هماهنگی همه‌ی قشرهای جامعه بر محور اسلام عزیز و بینش پرجوشش اسلامی.

دبیرستان دین و دانش پای‌گاه مهمی برای تلفیق دین و سیاست و نیز مرکزی برای انس دین و دانش بود تا از این رهگذر نسل جوان با معارف دینی آشنا شده و طلاب حوزه با مسایل روز ارتباط یابند و وحدت میان روحانیت و اقشار فرهنگی تحقق یابد.

به لحاظ مقبولیت و محبوبیتی که شهید مفتح بین طلاب و دانش‌آموزان کسب کرده بود، ساواک با آن تشکیلات عریض و طویل به وحشت افتاد و برای خنثی کردن فعالیت‌های وی به کیدی ضعیف دست زد و شهید مفتح را به سال ۱۳۴۷ از آموزش اخراج کرده و به نواحی بد آب و هوای جنوبی تبعید کرد. در سال ۱۳۴۸ که زمان تبعید او به سر رسید و باید به قم باز گردد، از ورود نام‌برده به این شهر مقدس جلوگیری کردند و او ناگزیر به اقامت در تهران شد.

از تلاش‌های دیگر این شهید والا مقام می‌توان تأسیس جلسات علمی اسلام‌شناسی را نام برد. این مجمع فعالیت وسیعی را به منظور شناساندن چهره‌ی اصلی اسلام شروع کرد و طی آن فضلا و نویسندگان حوزه‌ی علمیه آثاری را که در زمینه‌های گوناگون اسلام‌شناسی نوشته بودند، مطرح کرده و پس از نقد و اصلاح‌های مورد لزوم با مقدمه‌ای که دکتر مفتح بر آن‌ها می‌نوشت، به چاپ رسانده و در اختیار عموم مشتاقان اندیشه‌های ناب اسلامی قرار می‌دادند. از آن‌جا که ساواک به نقش مؤثر این مجمع در شناساندن اسلام و معرفی حقایق تشیع پی برده بود، به تعطیل کردن آن اقدام کرد و تنها این مجمع توانست به تألیف و یا ترجمه‌ی سیزده جلد کتاب اقدام کند.

دکتر مفتح با همکاری شهید بهشتی فعالیت تحقیقی دیگری را در قم آغاز کرد و با ترتیب دادن جلسات سخنرانی در مسجد رضوی قم از اساتیدی چون شهید مطهری خواست تا در این برنامه شرکت کرده و به حاضران رهنمود بدهند. در این جلسات تحقیقی آیت‌اللّه محمدرضا مهدوی کنی و آیت‌اللّه سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی شرکت داشتند و با استفاده از منابع اصیل اسلامی به تحقیقات ارزنده و عمیقی دست زدند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بدان سبب که هر یک از این افراد در مشاغل عالی مشغول کار بودند، فرصت استمرار این کار پیش نیامد.

**آثار و تألیفات**

با وجود آنکه دکتر مفتح در سنگرهای متفاوت مشغول مبارزه با رژیم شاه بود و در سطح حوزه و دانشگاه و دبیرستان تدریس می‌نمود، از انجام کارهای پژوهشی و تألیفات غافل نبود و نگاشته‌های ارزشمندی به صورت تألیف و ترجمه از ایشان به یادگار مانده است که عبارتند از:

۱ ـ ترجمه‌ی تفسیر مجمع البیان: جلد اول و دوم این تفسیر، به قلم استاد مفتح با همکاری حضرت آیت‌اللّه حسین نوری ترجمه شده است؛ ولی جلد سوم را دکتر مفتح به تنهایی به فارسی برگردانده است. سایر مجلدات این تفسیر را دیگر دانشمندان حوزه، ترجمه نموده‌اند.

۲ ـ حاشیه بر اسفار ملاصدرا: این حاشیه را دکتر مفتح در زمان تحصیل و تدریس خود بر کتاب اسفار ملاصدرا نوشت.

۳ ـ روش اندیشه: این کتاب را دکتر مفتح به

سال ۱۳۳۶ ش. در علم منطق نوشته است.

۴ ـ حکمت الهی و نهج‌البلاغه: اثر یاد شده پایان نامه‌ی تحصیلی دوره‌ی دکترای شهید مفتح است و ضمن آنکه از ژرف نگری و وسعت معانی برخوردار است، مطالب آن برای عموم مردم قابل استفاده می‌باشد.

۵ ـ آیات اصول اعتقادی قرآن: این کتاب شامل چند بخش است که بخش اول پژوهش‌های استاد مفتح را در خصوص مباحث اعتقادی شیعه با تکیه بر آیات قرآن دربرمی‌گیرد.

۶ ـ ویژگی‌های زعامت و رهبری: در این اثر مقالات و سخنرانی‌های این شهید بزرگوار در خصوص زعامت و رهبری و مباحث حکومت اسلامی گردآوری شده است و...

**آذرخشی در کویر ستم**

شهید مفتح علاوه بر آن‌که اندیشه‌های علمی خود را در محضر مبارک حضرت امام خمینی‌(ره) صفا می‌داد، در پرتو افکار تابناک امام راحل، ستیز با ستم و نفی هرگونه سلطه را از مهم‌ترین برنامه‌های خود قرار داده و در سخنرانی‌ها، مقاله‌ها و جلسات درسی افراد را نسبت به مشکلات جهان اسلام که ارمغان استعمار است آگاه می‌نمود و فساد و تباهی استبداد را افشا می‌کرد، از این جهت وی را از سخنرانی کردن و هرگونه تبلیغ مذهبی منع کردند. شهید بزرگوار در سخنرانی ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۵۷ به این وضع اشاره کرده است.

با این حال این دانشمند مبارز آرام نمی‌گیرد و وقتی که از سوی رژیم به سنت‌های اسلامی توهین می‌شود، فریاد می‌زند و می‌گوید: اگر به افکار اسلامی ما جسارت کردید، ما آرام نمی‌توانیم بگیریم، اگر به احساسات مذهبی ما احترام قایل نشدید، ملت ایران آرام نخواهد شد.

شهید مفتح در سال‌های حدود ۱۳۴۰ ش. که هم‌زمان با آغاز قیام امت اسلامی است، اغلب به شهرهای استان خوزستان می‌رفت و به دستور امام خمینی‌(ره) به فعالیت‌های تبلیغی و افشاگری جنایات رژیم شاه می‌پرداخت. وقتی ساواک وی را به نقاط بد آب و هوا تبعید نمود و از ورودش به قم جلوگیری به عمل آورد، دکتر مفتح به منظور گشودن سنگری برای ستیز با رژیم شاه و به شوق همکاری با شهید مطهری در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد.

آن شهید بنا به دعوت مؤمنان و اهالی مسجد «الجواد» در این مکان مقدس به ایراد سخنرانی و انعقاد جلسات تفسیر پرداخت و از این طریق به روشن‌گری و ارتباط بیش‌تر بین دانشجویان و اقشار روحانی همت گمارد. در سال ۱۳۵۲ ش. برای تجمع و تشکل نیروهای مسلمان، امامت مسجد «جاوید» تهران را پذیرفت و در این مکان مبارک هسته‌ی مقاومتی تشکیل داد و طی برنامه‌های منظم و جهت‌داری از سخنران متعهد و مبارزی هم‌چون شهید مطهری دعوت به عمل آورد تا در این مکان حاضرین را با حقایق اسلامی آشنا کند.

سرانجام در سوم آذر ۱۳۵۳ ش. پس از سخنرانی یار و هم‌رزم شهید مفتح ـ آیت‌اللّه خامنه‌ای ـ و با هجوم ساواک، مسجد «جاوید» تعطیل و دکتر مفتح و مقام معظم رهبری پس از دستگیری در زندان تحت شکنجه‌های سختی قرار گرفتند و ساواک به مفتح اجازه‌ی فعالیت در آن مسجد را نداد. هنوز دو سال از آزادی وی از زندان نگذشته بود که ایشان در سال ۱۳۵۵ امامت مسجد قبا را پذیرفت که چون مسجد قبای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله محراب و میعادگاه تشنگان حق و فضیلت گردید.

در سال ۱۳۵۶ ش. شهید مفتح اعلام کرد نماز عید فطر را در زمین‌های قیطریه خواهند خواند. این حرکت با وجود برق سلاح‌ها و ماشین‌های مسلح ارتش شاهنشاهی با استقبال جمعیت نمازگزار مواجه شد. شهید مفتح در خطبه‌های نماز به افشاگری علیه طاغوت و استکبار و صهیونیست‌ها پرداخت و نام مبارک حضرت امام را در حضور هزاران نفر جمعیت مسلمان بر زبان جاری ساخت و بر اطاعت از فرامینش تأکید کرد. از این تاریخ تا رمضان سال ۱۳۵۷ ش. فعالیت‌های مسجد قبا در قالب سخنرانی‌های پرشور و کلاس‌های پرمحتوا ادامه داشت.

در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی و ورود رهبر انقلاب به کشور ایران با سازماندهی و تدبیر خردمندانه‌ی شهید مفتح کمیته‌ی استقبال از امام برای این مراسم باشکوه مهیا گردید.

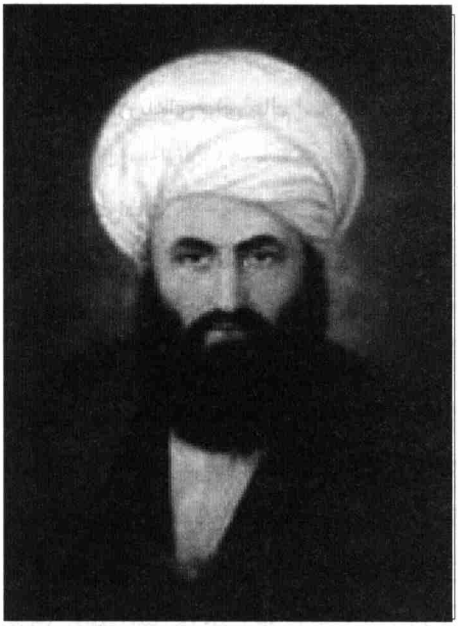
**در سنگر دانشگاه**

حکمت الهی چنین مقدر کرده بود که شهید مطهری و دکتر مفتح که از شخصیت‌های برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه بودند، به دانشگاه رفته و در دل‌ها، انگیزه‌ها و هدف‌های دو قشر دانشگاهی و روحانی وحدت ایجاد کنند و یکی از بلندترین آرزوهای امام یعنی پیوند این دو قشر را عملی سازند. شهید مفتح اقدام عملی در راه رسیدن به چنین وحدتی را تغییر نظام آموزشی دانشگاه می‌دانست و عقیده داشت دانشگاهی که هدف آن پرورش انسان‌های دانشمند، دین‌دار، متعهد و نیکوکار است، باید علم و تخصص خود را در راه اعتلای کشور و تأمین سعادت مردم به کار گیرد و در طریق استقلال، عزت و عظمت کشور از خود اهتمامی توأم با صداقت و جدیت به خرج دهد.

**شهادت**

صبح روز ۲۷ آذر ۱۳۵۸ ش. جلوی دانشگاه الهیات تهران، مارقین انقلاب یعنی گروه منحرف فرقان آن متفکر وارسته را هدف چندین گلوله قرار دادند. آری جهاد آن شهید در عرصه‌ی اندیشه، آن جاهلان از خدا بی‌خبر را از میدان به در کرده بود و راهی جز این ندیدند که قلم‌های شکسته و فرسوده‌ی خود را بر زمین نهاده و گلوله برگیرند و مغز آن اندیشمند افشاگر را نشانه گیرند. آنان بزرگ مردی را ترور کردند که اسلحه‌ای جز قلم و سخن نداشت و کسی را به شهادت

رساندند که کشتنش جز موج خشم آگین و نفرت و انزجار امت مسلمان نتیجه‌ای نداشت. اگر بدن پاکش در خاک و خون تپید، فکرش بیش‌تر تجلی نمود و از برکت خونش تحرکی تازه در اندیشه و باورهای امّت اسلام به وجود آمد.



## مقدس اردبیلی (.... ـ ۹۹۳ ه.ق)

در قرن دهم هجری قمری در شهر اردبیل کودکی سعادتمند پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. او بعد از رشد و شکوفایی و طی مراحل علمی و کسب کمالات معنوی و عرفانی به مرتبه‌ای از دانش و معرفت و زهد و تقوا رسید که پس از چهار قرن هنوز الگوی عالمان و پرهیزکاران است.

وی همواره در جست‌وجوی دانش بود و در طول عمر پربرکت خود از هیچ کوششی برای آموختن غفلت نمی‌کرد. هر جا که از وجود دانشمند و عالمی نشانی می‌یافت، به خدمتش می‌شتافت و از علم و معرفت وی بهره می‌گرفت.

### مقدس اردبیلی و دربار صفوی

شاهان صفوی بنا به دلایل مختلف دینی و سیاسی و مصالح حکومتی ضمن احترام و تقدیس علمای دین از آن‌ها در امور مختلف نظر خواهی می‌کردند. اگر چه این احترام و تقدیس‌ها بیش‌تر برای حفظ موقعیت خویش و به منظور برخورداری از حمایت و پشتیبانی جامعه‌ی شیعی بود که سر در فرمان عالمان و فقیهان داشتند. از آن سو علما نیز از این موقعیت برای گسترش و نفوذ مکتب تشیع استفاده‌ی فراوان بردند و به واقع ارتباط آنان با پادشاهان صفوی نقشی انکارناپذیر در گسترش و نفوذ تشیع داشت، به طوری که تشیع در این زمان از انزوا خارج شد و با رسمیت مذهب تشیع، نشر و تبلیغ اندیشه‌های شیعی رواج فراوان یافت. دانشمندان و بزرگانی چون محقق ثانی، شیخ بهایی و علامه‌ی بزرگوار مجلسی با جهت دادن سیاست‌های دربار صفوی به سمت ترویج و تبلیغ تشیع، خدمات بی‌نظیری را برای اسلام و تشیع به انجام رساندند، به طوری که این دوران یکی از دوران‌های اوج‌گیری اندیشه‌های شیعی است.

مقدس اردبیلی نیز از جمله عالمانی است که در پرتو رابطه با دربار صفوی در گسترش تشیع و حل مشکلات شیعیان تلاش فراوانی را به ثمر

نشاند. هر چند که او به درخـواست شـاه عـباس صفوی برای تـرک نـجف و مـهاجرت بـه ایـران پاسخ منفی داد، بـرای مـصالح تشیع و شـیعیان همواره به دربار صفوی تذکراتی می‌داد.

از جمله نوشته‌اند: زمانی یکـی از کـارگزاران دربار صفوی مورد غضب شاه عباس قرار گرفت و به مقدس اردبیلی پناه برد. او نامه‌ای به وی داد تا شاه از تقصیر او بگذرد. نامه‌ی مقدس اردبیلی به شاه عباس چنین بود:

«بانی مُلکِ عاریت عباس! بدان که اگر چه این مرد اول ظالم بود؛ اما اکـنون مـظلوم مـی‌نماید؛ چنانچه از تقصیر او بگذری، شاید حق ـ سبحانه و تعالی ـ از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد. بنده‌ی شاه ولایت؛ احمد اردبیلی»

این از شگفت نامه‌هایی است که در آن هیچ توصیف و تعریفی از شاه نشده و مقدس اردبیلی در آن، خود را از پیروان و غلامان امام علی علیه‌السلام معرفی کرده است و نه از چاکران و غلامان شاه. شاه عباس بدون تأخیر فرمان مقدس اردبـیلی را اجرا کرد و پاسخی بدین گونه نوشت: «به عرض می‌رساند؛ عباس، خدماتی که فرموده بـودید بـه جان منت داشته، به تقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنید. کلب آستانه‌ی علی؛ عباس.»

محقق اردبیلی در مدت عمر گران‌مایه‌ی خود خدمات ارزنده‌ای برای عالم تشیع انجام داد. وی پس از کسب علوم عالی بر کرسی تدریس نشست و با کمال دقت و حوصله مسایل و مباحث علمی را به شاگردان خویش تعلیم داد. او همان گونه که نفس خـویش را تـهذیب کـرده بـود، مـعتقد بـه تهذیب زواید و اضافات کتاب‌های درسی حوزه بود و از تدریس و تعلیم مطالبی که فایده‌ای بر آن مترتب نبود پرهیز می‌کرد. او با نفس قدسی خود کسانی را برای جامعه‌ی بزرگ تشیع تربیت کرد که هر یک چهره‌ای برجسته در علم و اجتهاد شدند و منشأ آثار ارزنده‌ای برای عالم اسلام گردیدند.

**در وادی کرامات**

از زندگی این فقیه عابد و عارف کامل کراماتی نقل شده است. در ذیل به یک نمونه‌ی آن اشاره می‌کنیم:

فـردی از اهـل تـفرش بـه نـام مـیر عـلام (میرفیض‌اللّه) که یکی از شـاگـردان و نـزدیکان مقدس اردبیلی و فردی دانشـمند و پـارسا بـود، می‌گوید: من در مدرسه‌ای که حـجره‌های آن در صحن مطهر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قرار داشت، سکونت کرده، به فرا گرفتن علم اشتغال داشـتم. در یکی از شب‌های تاریک پس از آن‌که از مطالعه فارغ شدم، از حجره بیرون آمدم و به اطراف نگاه می‌کردم که ناگهان دیدم مردی با سرعت به طرف قبه‌ی مبارک می‌رود. با خود گفتم شاید این مرد دزدی است که می‌خواهد به حرم دست‌بُرد بزند و قندیل‌های حرم مطهر را به یغما ببرد.

ناچار به طوری که او متوجه نشود، تعقیبش کردم. دیدم به طرف در حرم مبارک رفت و اندکی توقف کرد. بلافاصله قفل در گشـوده شـد و بـر

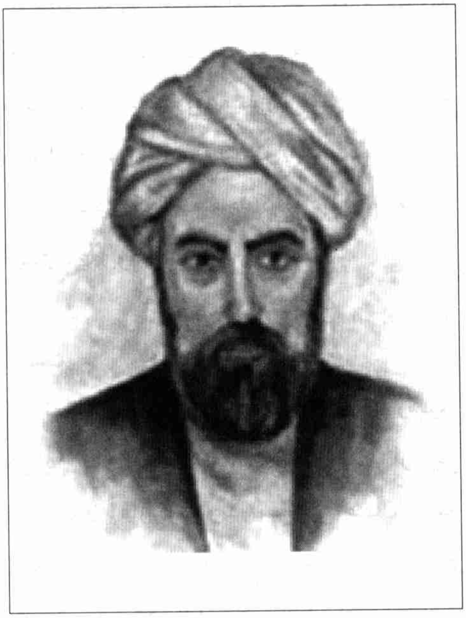
زمین افتاد و در باز شد و او وارد گردید. بعد در دوم و سوم نیز به همان صورت باز شد. دیدم آن مرد به کنار مرقد مطهر مشرف شده، سلام عرض کرد و از جانب قبر مطهر پاسخ داده شد. من صدایش را شناختم و متوجه شدم با امام علیه‌السلام درباره‌ی یکی از مسایل علمی گفت‌وگو می‌کند. سپس از حرم خارج و به جانب مسجد کوفه رهسپار شد. من هم پشت سر او به طوری که متوجه نبود حرکت کردم (تا از اسرار او سر در بیاورم.) وقتی به مسجد رسید به محراب مسجد نزدیک شد و باز شنیدم که با بزرگی درباره‌ی همان مساله‌ی علمی گفت‌وگو می‌کند. پس از آن‌که پاسخ خود را شنید، از آن‌جا بیرون آمد. من هم در تعقیب او حرکت کردم. وقتی به دروازه‌ی شهر رسید، هوا روشن شده بود. پیش از آن‌که از دروازه خارج شود، با صدای بلند او را مورد خطاب قرار داده، گفتم: ای مولای ما! من از آغاز تا انجام کار همراه شما بودم، اینک بفرمایید آن دو بزرگ که با آن‌ها درباره‌ی مسایل علمی صحبت می‌کردید، چه کسانی بودند؟

مقدس وقتی این درخواست را شنید، پس از آن‌که تعهدات لازم را گرفت که تا موقع حیاتش به کسی اطلاع ندهم، فرمود: ای فرزند من! بسیاری از اوقات مسایل مختلفی برای من گنگ و مبهم می‌ماند، پس در هنگام شب به مرقد مطهر امیرالمؤمنان علیه‌السلام می‌روم و مسأله را برای حضرت مطرح و جوابش را دریافت می‌کنم. امشب نیز بر طبق معمول به حضور ایشان شرفیاب شدم و حضرت مرا به صاحب الزمان علیه‌السلام حواله کرد و فرمود: فرزندم مهدی (عج) در مسجد کوفه است، به حضورش برس و پاسخ مسایل خود را از آن حضرت استدعا کن.

آن مردی که در مسجد کوفه دیدی، حضرت مهدی علیه‌السلام بود.

**رحلت**

سرانجام ماه رجب سال ۹۹۳ ق. فرا رسید. در این سال آفتاب فقاهت که از شهر اردبیل درخشیدن آغاز کرده و در سراسر جهان تشیع پرتوافشانی نموده بود، پس از عمری تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر در راه دین و شریعت جاودانی اسلام در نجف اشرف غروب کرد. هر چند این، غروب جسم او بود و روح مقدسش با آثار ارزشمندش همچنان پرتوافشان اسلام و تشیع است. پیکر مطهر مقدس اردبیلی را شیعیان و دوستانش در حرم مطهر مولای متقیان حضرت علی علیه‌السلام به خاک سپردند تا همان گونه که در دنیا عاشق اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، در آخرت نیز هم‌نشین آن‌ها باشد.



## ملاصدرا (۹۸۰ـ۱۰۵۰ هـ.ق)

بنا به نقلی در ظهر روز نهم جمادی الاولی سال ۹۸۰ ق مژده‌ی تولد فرزندی را به میرزا ابراهیم بن یحیی قوامی شیرازی دادند و او که سال‌های دراز انتظار چنین روزی را داشت و بارها نذر و نیاز کرده بود، از فرط خوش‌حالی سراسیمه خود را به منزل رسانید و بر طبق عهدی که نموده بود، نام مبارک «محمد» را برای فرزندش برگزید و تا زمانی که خود زنده بود، روزانه یک سکه به شکرانه‌ی این لطف الهی در راه خدا انفاق می‌نمود.

میرزا ابراهیم از کارگزاران ولایت فارس یا بازرگانی سرشناس و امین در بازار بود. وی با انتخاب معلمان و اساتید خوب و مجرب در تربیت یگانه فرزندش کوشید و در آموزش علوم متعارف زمان کوتاهی نکرد تا آن‌که در ۱۶ سالگی او را به کار تجارت به بصره فرستاد. محمد در مدت سه ماهی که آن‌جا بود به زیارت عتبات نیز مشرف شد و با شنیدن خبر مرگ پدر به شیراز برگشت و مدتی مشغول رسیدگی به امور دارایی‌های پدر شد؛ اما در همه‌ی این مدت دل در گرو تحصیل داشت تا سرانجام با سپردن مغازه و املاک پدر به دایی خود که مردی درست‌کار بود برای ادامه‌ی تحصیل راهی اصفهان شد.

همان گونه که روال عادی حوزه‌های علمیه‌ی آن زمان بوده است، به احتمال قوی صدرا علاوه بر فقه و اصول و دیگر علوم اسلامی متعارف، علوم دیگری چون ریاضیات، نجوم، طب و هیئت و... به‌خصوص منطق و فلسفه را در شیراز آغاز نموده و به مرحله‌ای رساند که مجبور شده است برای تکمیل رشته‌های مورد علاقه‌ی خود به مسافرت و حضور در محضر اساتید مشهور نواحی دیگر اقدام نماید.

### آغاز سفر

کسانی که به زندگی صدرالمتألهین پرداخته‌اند، مقصد او را از شیراز به اصفهان نوشته‌اند؛ اما به احتمال زیاد باید با ورود شاه عباس به شیراز در سال ۹۹۸ که قاعدتاً شیخ بهایی نیز همراه او بوده است، صدرالمتألهین جوان با شیخ‌بهایی آشنا شد و به همراه آنان یا مدتی پس از آنان به پایتخت که در آن تاریخ قزوین بود، آمده باشد.

صدرالدین محمد به‌تدریج در علوم متعارف زمان و به‌ویژه در فلسفه‌ی اشراق و مکتب مشاء و کلام و عرفان و تفسیر قرآن مهارت یافت. روش‌های گذشتگان را دقیقاً بررسی نمود و موارد ضعف آن‌ها را باز شناخت و مسایل مبهم مکاتب را به خوبی دانست. او اگرچه از مکتب اشراق بهره‌ها برد ولی هرگز تسلیم عقاید آنان نشد؛ گرچه شاگرد مکتب مشاء گردید؛ لیکن هرگز مقید به این روش نشد.

### آواره‌ی کوی دوست

ملاصدرا از دانشمندان کم نظیری بود که از همراهی با صاحبان قدرت و زندگی با اهل دنیا و دنیاپرستان و تعریف و تمجید شاهان صفوی بیزار بود و عظمت روحی که در او وجود داشت به او اجازه‌ی سر فرود آوردن در برابر مقامات پست دنیایی را نمی‌داد. البته دنیا طلبان نیز چنین مزاحمی را نمی‌توانستند تحمل کنند و او را از حسادت و توهین و تهمت خود در امان نمی‌گذاشتند. صدرالمتألهین پس از طی مراحل علمی در اصفهان و احتمالاً آغاز حسادت‌ها و مخالفت‌ها به زادگاه خود بازمی‌گردد تا شاید در حمایت خانواده و خویشان خود بتواند در امان باشد.

تاریخ بازگشت صدرالمتألهین به شیراز هم‌چون کوچ قبلی و بعدی او از این شهر معلوم نیست. هم‌چنان‌که از مدت اقامت و فعالیت‌های علمی و اجتماعی او در این مرحله اطلاعی نداریم. احتمالاً در همین سال‌ها که باید بین سال‌های ۱۰۱۰ تا ۱۰۲۰ باشد، اللّه‌وردی خان فرمانروای شجاع و آگاه و دلسوز فارس تصمیم می‌گیرد تا مدرسه‌ای مخصوص به نام ملاصدرا بنا کند و آن مدرسه را پایگاه علوم عقلی در منطقه قرار دهد. اما اجل او را مهلت نمی‌دهد و در سال ۱۰۲۱ قبل از اتمام مدرسه به قتل می‌رسد. مقارن همین احوال ملاصدرا نیز در اثر ناسازگاری علمای شیراز و شروع آزار و اذیت و اهانت آنان، ناگزیر به ترک شیراز و بازگشت به اصفهان می‌شود و یا به گفته‌ی آیت‌اللّه سید ابوالحسن قزوینی از همان جا به نواحی قم عزیمت می‌نماید.

این مرحله از زندگی رادمرد حکمت و شهود، سرآغاز چشم‌پوشی از مظاهر دنیوی و جاه و جلال مجازی و دل بریدن از دنیا و دنیاپرستان و رو به سوی جمال و جلال حق نمودن است که همواره با مشقت‌های فراوان و نیروی عزم و اراده‌ای آهنین تنها برای افرادی انگشت شمار حاصل می‌گردد، که در اصطلاح سالکان، سیر از خلق به سوی حق نام دارد.

### آثار ماندگار

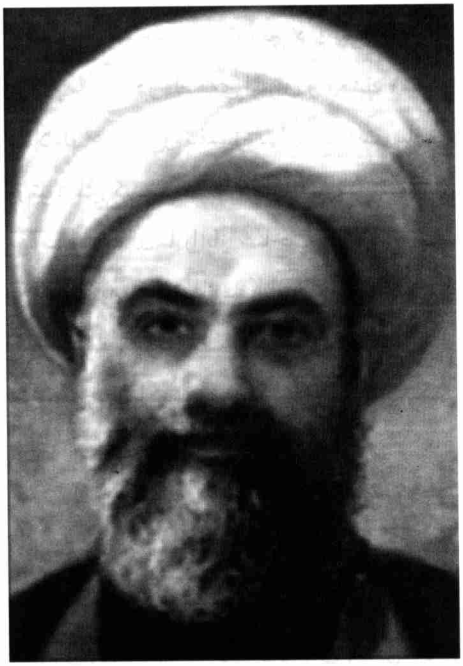
صدرالمتألهین از نویسندگان خوش قلم و پرکار در فلسفه‌ی اسلامی است و آثار قلمی او لطیف و در کمال فصاحت و بلاغت است. به تعبیر یکی از اساتید صاحب‌نظر، در تاریخ فرهنگی شیعه دو نفر در حسن تعبیر و شیوایی

قلم بی‌نظیر بوده‌اند و شاید در آینده هم نظیری نداشته باشند؛ شهید ثانی زین‌الدین جبل عاملی که در فقه، قلم شیرین و جذاب و روانی دارد و صدرالمتألهین شیرازی که فلسفه را با بیانی روان و قلمی شیوا تقریر نموده است.

تألیفات حکیم شیراز که بیش از چهل عنوان کتاب و هر یک در نوع خود شاهکاری بی‌نظیر یا کم‌نظیر می‌باشد، به جز رساله‌ی سه اصل در علم اخلاق و چند نامه، جملگی به زبان عربی (زبان رسمی مراکز علمی آن عصر) نوشته شده و دارای نثری روشن و فصیح و مسجع و برای آموزش فلسفه و عرفان، بسیار آسان و سهل است. در میان آثار فلسفی او بخشی خصلت عرفانی بارزتری دارند و بعضی دارای لحن برهانی و استدلالی‌تر هستند. هر چند که از تمامی آن‌ها بوی عرفان به مشام می‌رسد.

**غروب خورشید**

حکیم وارسته در طول عمر ۷۱ ساله‌اش، هفت بار با پای پیاده به حج مشرف شد و گِل تن را با طواف کعبه دل صفا بخشید و در آخر نیز سر بر این راه نهاد؛ به هنگام آغاز سفر هفتم یا در بازگشت از آن سفر به سال ۱۰۵۰ هـ. ق در شهر بصره تن رنجور را وداع نمود و در جوار حق قرار گرفت، و در همان‌جا به خاک سپرده شد. اگر چه امروز اثری از قبر او نیست، اما عطر دل‌نشین حکمت متعالیه از مرکب نوشته‌هایش همواره مشام جان را می‌نوازد.



**ملکی، میرزا جواد آقا (... ـ ۱۳۰۴ هـ. ش)**

خورشید قرن سیزدهم هجری رو به افول بود که تبریز لب‌ریز از شادی و سرور شد. «لطفِ» الهی پسری به خاندان «حاج میرزا شفیع» داد که «جواد»ش نام نهادند.

جواد در دامان مادری مهربان و پدری صالح مراحل رشد و ترقی را پیمود و سال‌های کودکی هر یک، دفتری نو بر دیدگان وی می‌گشود.

سال‌های هجرت و روزهای تشرّف در نجف با انبوه برکات همراه بود و تلاش بسیار در راه تحصیل و تهذیب نتایجی با ارزش در پی داشت، تا این‌که میرزا جواد آقا در سال ۱۳۲۱ قمری / ۱۲۷۰ ش. آهنگ رجعت به ایران کرد و به زادگاهش تبریز وارد شد.

جاذبه‌ی معنوی او و روشن ضمیران پاک را

مانند پروانه‌هایی عاشق گرداگردش به پرواز در آورد و از محضر پر فیض وی آنان را سیراب ساخت. دانش پژوهان از بارش دانش وی بهره می‌بردند و مردم نیز با قلبی مطمئن و روحی پرشور اطراف او حلقه می‌زدند. در این سال‌ها بود که واقعه‌ی مشروطه پدید آمد و ارتش روسیه بخشی از آذربایجان را اشغال کرد، مردم بی‌پناه آن خطه به خاک و خون کشیده شدند و شهر تبریز محاصره گردید. راهی غیر از ترک دیار باقی نماند. از این رو حاج میرزا جواد آقا دور از چشم متجاوزان رو به سوی تهران گذارد و از آن‌جا به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام شتافت. سپس به قم مهاجرت کرد و این شهر را وطن دوم خویش قرار داد.

ارمغان ارزشمند دوران تحصیل و تدریس حاج میرزا جواد آقا، ژرف‌نگری و اندیشمندی بسیار نسبت به اوضاع جهان بود. وی صاحب سیرتی سیاسی شده بود و حوادث را با دیده‌ی بصیرت و بینش می‌نگریست. حکومت زمان خود را مردود می‌دانست و صاحب‌منصبان را افرادی ناپاک و غاصب می‌شمرد. هیچ‌گاه روی خوش به آنان نشان نمی‌داد و با زبان دعا، ناخرسندی خویش را نسبت به اوضاع ابراز می‌نمود.

افرادی را که برای مشورت به حضورش می‌شتافتند، از قبول کارهای دولتی منصرف می‌ساخت و سردمداران حکومت را هم‌چون ستمگران بنی‌امیّه و بنی‌عباس قلمداد می‌کرد.

**تدریس و تهذیب در قم**

سال ۱۳۲۹ ق. قم پذیرای وجود حاج میرزا جواد آقا شد. در آن ایّام این شهر از حداقل امکانات محروم بود؛ جمعیتی اندک داشت و هنوز حوزه‌ی علمیّه‌ی مقدّس و پر برکتشان تأسیس نشده بود.

این عارف فرزانه اندکی پس از ورود، به درخواست برخی از افراد پارسا، جلسات درس و محافل اخلاق به پا کرد.

درس «فقه» که متن آن مفاتیح فیض کاشانی بود و در پی آن درس «اخلاق و عرفان» برای عموم مردم که در مدرسه‌ی فیضیه تشکیل می‌شد، درس دیگری برای بعضی از خواص و عرفان موضوع آن بود. علاوه بر این، نماز جماعت در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام نیز از سوی ایشان اقامه می‌گردید که امام خمینی و آیت‌الله بهاءالدینی از جمله افرادی بودند که در نماز حاج میرزا جواد آقا شرکت می‌کردند.

تابناکی سال‌های حضور این شخصیت علمی عرفانی، زمینه‌ساز هجرت بسیاری از علما و بزرگان به سوی این خطه گردید. در آن ایّام عوام و خواص از سرو سبز وجود ایشان بهره‌های وافر می‌بردند و منزل وی دارالشفای روان مردم زجر دیده و مصیبت زده بود. لطافت سخنان این فرزانه‌ی سخت‌کوش در مناسبت‌های مختلف، امواج مردم را لب‌ریز از شادی و نشاط در ایّام عید و سرور معصومین علیهم‌السلام می‌نمود و جرعه‌های معرفت بسیاری در ایّام رحلت و عزا در کام

وجود آنان سرازیر می‌کرد.

حوزه‌ی درسی حاج میرزا جواد آقا، سرچشمه‌ی نوری بود که حسینیه‌ی دل‌های شیفتگان را، روشن و آفتابی می‌نمود؛ و پلکان ملکوت برای ره‌پویان وارستگی محسوب می‌شد. تأثیر کلام ژرف آن استاد خود ساخته، بذر صلاح و اصلاح در گستره‌ی دل‌ها می‌افشاند؛ به طوری که هر یک از شاگردان، خود پرچم‌دار صلاح و رستگاری شدند و جمع بسیاری را به سرمنزل مقصود رهنمون ساختند.

برخی از شاگردان مرحوم ملکی (ره) عبارتند از:

۱. امام خمینی ـ قدس سره‌الشریف ـ
۲. حاج آقا حسین فاطمی قمی
۳. آخوند ملاعلی همدانی
۴. حاج شیخ عباس تهرانی
۵. سید محمود مدرسی
۶. حجةالاسلام سید محمود یزدی
۷. محمود مجتهدی
۸. شیخ اسماعیل بن حسین «تائب»
۹. حاج میرزا عبداللّه شالچی

## دستورالعمل‌های حاج میرزا جواد آقا

«دستورالعمل»، شیوه‌های تهذیب نفس و اصلاح اخلاق است که استادان اخلاق برای پیرایش روح و کمال انسان‌ها، بدان‌ها ارایه می‌کنند.

مرحوم آیت‌اللّه ملکی در طول حیات خویش دستورالعمل‌های بسیاری از خود باقی گذارده که هر یک گنجینه‌ای از گوهرهای عبودیت و بندگی است. با هم نگاهی به برخی از این سخنان می‌نماییم:

... «شناخت نفس»، راه مطلوب برای خودسازی است. برای این امر مهم باید به عالم عقلی رسید. تا انسان پای به این عالم نگذارد و از دنیاهای دیگر بیرون نرود، «معرفت نفس» حاصل نمی‌شود. از این رو در پی اتمام این معرفت، مرحوم مغفور (ملا حسینقلی همدانی) که خداوند بهترین جزای معلمان ما را به او بدهد می‌فرمود:

باید انسان مقدار زیادی از خوراک و غذایش را کم کند و از استراحت و خواب خود بکاهد تا جنبه‌ی حیوانیت در او کاسته شده، ابعاد روحانی بیش‌تری به دست آورد. میزان آن را هم چنین فرمود: انسان، روز و شب بیش از دو مرتبه غذا نخورد و از خوراکی‌ها در بین دو وعده استفاده نکند. هر وقت غذا می‌خورد، باید مثلاً یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد و آن‌قدر بخورد که تماماً سیر نشود و باز هم میل به غذا داشته باشد...

## تکبیر پرواز

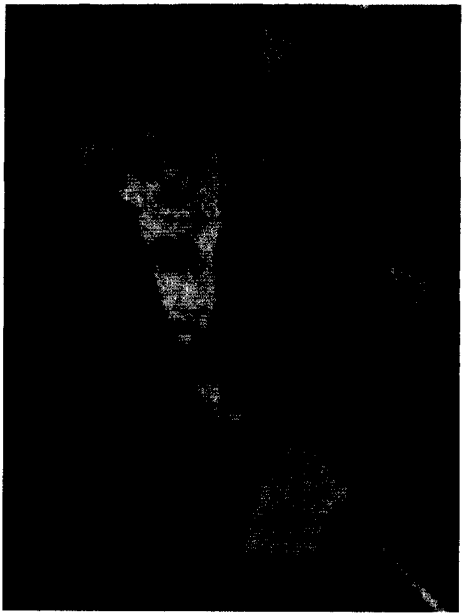
... سرانجام آخرین آفتاب از خورشید حیات و زندگانی اندیشمند عارف، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نمایان شد و روز یازدهم ذیحجه‌ی سال ۱۳۴۳ قمری فرصت دیدار و هنگام لقای رخ نشان داد.

چگونگی حضور آن عارف فرهیخته را در

ملکوت از زبان فرزانه‌ی وارسته، حاج آقا حسین فاطمی آگاه می‌شویم:

روز پنجشنبه، عید قربان بود. صبح، مسجد جمکران رفتم و قبل از ظهر به منزل برگشتم. چون وارد شدم، خبر دادند که حاج میرزا جوادآقا جویای احوال شما شده‌اند. چون از کسالت وی اطلاع داشتم، بدون هیچ معطلی به خدمتشان رفتم. ایشان به حمام رفته، خضاب بسته و پاک و مطهر در بستر نشسته بودند. در ظاهر منتظر اذان بودند؛ اما انتظار بیش از این مقدار بود. چون ظهر فرا رسید، در بستر شروع به اذان و اقامه کردند. با گفتن هر جمله‌ای بهجت بیش‌تر و آرامش فراوان‌تری سراغ او می‌آمد. پس از اذان، دعای تکبیرات افتتاحیه را ترنم کردند. سپس دو دست را بالا برده تا تکبیرةالاحرام بگویند که گویی درهای آسمان برای ورود او گشوده شد؛ لب‌هایش حرکت کرد و دست‌ها به لرزش افتاد و با آخرین کلام، اولین دیدار حاصل شد: «اللّه‌اکبر»

مرغ روحش از بدن پاکش به سوی عالم قدس پرواز کرد و به سوی یار و محبوب دیرینه‌ی خویش، پر کشید.



## میرزای شیرازی، آیت‌اللّه

**(۱۲۳۰-۱۳۱۲ هـ. ق)**

سیدمحمدحسن حسینی مشهور به «میرزای شیرازی» در پانزدهم جمادی الاول سال ۱۲۳۰ هجری قمری در خاندان مشهور و برجسته‌ای که همگی از دانشمندان دینی بودند چشم به جهان گشود.

پدر بزرگوار او میرزا محمود در زمره‌ی عالمان دینی بود و در دستگاه حکومت شیراز به کار نویسندگی اشتغال داشت. میرزا محمد حسن تازه چشم به جهان گشوده بود که سایه‌ی پر مهر پدر را از دست داد. پس از مرگ پدر، تحت تربیت دایی بزرگوارش سیدحسین موسوی مشهور به مجدالاشراف که از عالمان دینی بود قرار گرفت.

میرزا محمدحسن در چهار سالگی پای به مکتب نهاد و پس از فراغت از درس‌های اولیه در شش سالگی وارد حوزه‌ی علمیه شد و به فراگیری علم و دانش پرداخت. هوش سرشار و حافظه‌ی قوی این کودک، اساتید او را به شگفتی واداشت. هنوز کودکی هشت ساله بود که بر فراز منبر مسجد وکیل شیراز قرار گرفت و همانند واعظان با تجربه با خواندن متن کتاب اخلاقی «ابواب الجنان» مردم را به حقیقت‌طلبی و سعادت جویی و خداخواهی و خودسازی دعوت نمود.

هنوز موی بر رخسارش نروییده بود که کتاب مهم و فقهی «شرح لمعه» را در حوزه‌ی علمیه‌ی شیراز برای شاگردانی که گاه از استاد بزرگ‌سال‌تر بودند تدریس می‌کرد. حاکم شیراز به پاس خدمات پدرش (میرزا محمود) مسئولیت مهمی در حکومت شیراز به وی پیشنهاد کرد. از طرفی نیز استاد گرامی‌اش شیخ محمد تقی او را برای ادامه‌ی تحصیل، تشویق به ترک وطن و هجرت به اصفهان نمود. بالاخره میرزا محمد حسن دانش پژوهی را بر امور دیوانی و حکومتی ترجیح داد و در سال ۱۲۴۸ ق. به سوی اصفهان بار سفر بست.

### هجرت به اصفهان

حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان در آن روزگار از پر رونق‌ترین حوزه‌های علمیه‌ی جهان تشیع بود و از نظر علمی با مهم‌ترین حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه یعنی نجف برابری می‌نمود. میرزا با ورود به اصفهان در مدرسه‌ی صدر مستقر شد و آیت‌الله شیخ محمدتقی اصفهانی صاحب کتاب مشهور «هدایة المسترشدین» را به استادی برگزید.

پس از گذشت چند روز میرزای شیرازی احساس کرد درس عمومی استاد عطش فراوان دانش پژوهی او را بر طرف نمی‌کند و نمی‌تواند بدان بسنده نماید. از این‌رو به محضر استاد رفت و تقاضا کرد تا برای او و چند نفر از دوستانش تدریس خصوصی شروع کند. استاد با فراستی که داشت، قابلیت و ظرفیت فوق‌العاده‌ی این شاگرد را حدس زده، با پیشنهاد او موافقت کرد.

بدین‌سان میرزای شیرازی فرصتی یافت تا ساعتی پیش از درس عمومی استاد، به‌طور خصوصی جان عطشناک خویش را با زلال معارف و علوم اسلامی سیراب نماید ولی متأسفانه این فرصت دیری نپایید و آیت‌الله شیخ محمدتقی اصفهانی در سال ۱۲۴۸ ق به دیار ابدیت پر کشید.

میرزای شیرازی پس از درگذشت استاد در درس آیت‌الله سیدحسن بیدآبادی مشهور به مدرس حاضر شد و تا پایان عمر خاطره‌ی شیرین این درس را به یاد داشت و از این استاد با عنوان «سیدناالاستاد» نام می‌برد. در همین دوران به درس آیت‌الله حاج محمدابراهیم کلباسی نیز می‌رفت. هنوز از عمر میرزای شیرازی بیست بهار نگذشته بود که آیت‌الله سیدحسن بیدآبادی قدرت علمی او را تأیید کرد و برای او اجازه‌ی اجتهاد نگاشت.

**به سوی دیار ولایت و شهادت**

میرزای شیرازی تا بیست و نه سالگی در اصفهان ماند ولی جان عطش زده‌ی او که برای یافتن حقیقت و فراگیری دانش قراری نداشت اینک قصد دیار نجف و کربلا نموده بود. او می‌رفت تا در کنار مرقد مطهر امیرمؤمنان علیه‌السلام و در دیار عاشقان کربلای حسینی گم‌شده‌ی خویش را بجوید و اساتید دیگری بیابد و از خرمن دانش آن‌ها خوشه و توشه برگیرد. میرزا مدتی را در کربلا اقامت گزید و در این دوران از درس استادانی هم‌چون آیت‌اللّه شیخ حسن کاشف الغطا، آیت‌اللّه شیخ حسن نجفی (صاحب ضوابط) و آیت‌اللّه شیخ مشکور حولایی بهره‌ها گرفت؛ ولی چون خود را از این درس‌ها بی‌نیاز دید و قصد برگشت به اصفهان نمود، صاحب جواهر که در این دوران به عظمت مقام علمی و معنوی میرزای شیرازی پی برده بود، نامه‌ای به حاکم شیراز و مردم آن سامان نوشته و در آن میرزای شیرازی را با عظمت بسیار ستود و خواستار قدردانی و بهره‌جویی کامل از شخصیت والای او شد.

میرزای شیرازی کربلا را ترک گفته و قبل از رفتن به اصفهان وارد نجف شد و در درس‌های مهم آن روزگار شرکت جست ولی با این‌همه برای ماندن در نجف قانع نشده، دوباره قصد برگشت به اصفهان کرد، تا این‌که شیخ علی نهاوندی از شاگردان آیت‌اللّه العظمی شیخ مرتضی انصاری به ایشان خبر داد که طلبه‌ی بسیار با استعدادی به نام میرزا محمدحسن شیرازی از اصفهان به نجف آمده است ولی درس‌ها او را قانع نکرده، قصد برگشت به اصفهان را دارد. شیخ انصاری پیشنهاد کرد تا در جلسه‌ای که بعدازظهر همان روز در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام برگزار می‌شود با میرزای شیرازی ملاقات کند. شیخ علی نهاوندی به میرزای شیرازی خبر داد و هر دو به دیدار شیخ شتافتند.

بدین‌سان میرزای شیرازی به حلقه‌ی یاران خاص شیخ انصاری می‌پیوندد؛ با رابطه‌ای که تا پایان عمر شیخ استوار مانده و از رابطه‌ی استادی و شاگردی بسی فراتر می‌رود، به‌طوری که شیخ انصاری چون کتاب مهم «فوائد الاصول» خویش را می‌نگارد، با اصرار زیاد از میرزای شیرازی می‌خواهد که آن را تصحیح کند.

**شاگردان میرزا**

میرزای شیرازی در طول عمر خویش شاگردان مبرزی را تربیت کرد که هر کدام ستاره‌ای شدند و آسمانی را با نور خویش منور نمودند؛ از آن جمله به افراد زیر می‌توان اشاره کرد، آیات عظام:

۱ ـ میرزا محمدتقی شیرازی

۲ ـ شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم)

۳ ـ میرزا حسین نایینی

۴ ـ شهید شیخ فضل اللّه نوری

۵ ـ سید محمدکاظم یزدی

**مسئولیت رهبری**

در سال ۱۲۸۱ هـ . ق هنگامی که جامعه‌ی تشیع در آتش غم جان‌کاه رحلت شیخ انصاری می‌گداخت و منصب مرجعیت شخص دیگری را می‌طلبید، عده‌ای از علمای بنام حوزه‌ی نجف در خانه‌ی میرزا حبیب اللّه رشتی گرد آمدند تا برای این مهم چاره‌ای بیندیشند. آنان پس از گفت‌وگو میرزای شیرازی را برای این کار شایسته دیدند. سپس به خانه‌ی او رفته و موضوع را با او مطرح نمودند. میرزا در ابتدا به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت: فتاوا و نظریات من آماده نیست و در میان شما فقیهی هم‌چون آقا حسن نجم‌آبادی است.

آقا حسن نجم‌آبادی به سخن درآمد و گفت: به خدا سوگند که پذیرفتن مرجعیت برای من حرام است. مرجعیت محتاج شخصی فقیه و سیاست‌مدار و آشنای به مصالح زمان است و آن شخص شما هستید و فراهم کردن فتوا برای شما کار بسیار کوچکی است.

میرزای شیرازی باز هم بر سر انکار بود تا این‌که یکی از میان این جمع گفت: جناب میرزا! شما قایل به ولایت فقیه می‌باشید؟

میرزا جواب مثبت داد. گوینده ادامه داد: آیا شما این عده را که در خدمت شما هستند فقیه می‌دانید؟

میرزا بار دیگر به سخن او پاسخ مثبت داد. گوینده ادامه داد: پس این فقها حکم می‌کنند که پذیرفتن مرجعیت بر شما لازم است.

این‌جا بود که میرزای شیرازی در حالی که قطرات درشت اشک صورتش را پوشانده بود گفت: به خدا سوگند هرگز فکر نمی‌کردم این مسئولیت بزرگ را به عهده بگیرم و بار سنگین مرجعیت را به دوش کشم.

**اقدامات سیاسی**

۱ ـ دفاع از شیعیان مظلوم افغانستان: در آن روزگار پیر استعمارگر «انگلستان» در هر کجای وطن اسلامی افرادی جیره خوار و مزدور داشت، که به گونه‌ای سعی در از بین بردن وحدت مسلمانان و بر باد دادن عزت و عظمت و تباه نمودن سرمایه‌های مادی و معنوی و انسانی آنان داشت. از آن جمله در افغانستان فردی به‌نام (عبدالرحمن محمد زایی) با دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی و کشتار بی‌رحمانه و مظلومانه‌ی شیعیان سعی در پیاده کردن نقشه‌های انگلستان داشت، تا آن‌جا که در یک کشتار دسته جمعی آن‌قدر از شیعیان را کشت که از سرهای آنان تپه‌ای تشکیل شد که بعدها به نام تپه سرها معروف گشت.

میرزای شیرازی پس از اطلاع از این واقعه‌ی ناگوار دست به اقدامات مهمی زد، از جمله در تلگرافی به ملکه‌ی انگلستان خواستار قطع دست این نوکر جنایت‌کار سیاست انگلیس شد.

۲ ـ ایجاد وحدت تشیع و تسنن: از مهم‌ترین عوامل بقای عزت و عظمت جامعه‌ی اسلامی وحدت تمامی گروه‌های مسلمین است.

همان‌گونه که عامل ذلت و تباهی این امت نیز تفرقه و جدایی اقشار آن می‌باشد. میرزای شیرازی با نقشه‌ها و طرح‌های مختلف سعی در ایجاد وحدت میان برادران شیعه و سنی داشت که از آن جمله به اقدامات ذیل می‌توان اشاره کرد:

الف ـ انتقال حوزه‌ی علمیه‌ی تشیّع از شهر نجف به شهر سنی نشین سامرّا.

ب ـ پرداخت مستمری و کمک‌های مادی به طلاب و علمای سنی همانند طلاب و علمای شیعه.

ج ـ ایجاد امکانات رفاهی برای برادران اهل سنت و تشیع به صورت یکسان.

د ـ خنثی سازی نقشه‌های مختلف دشمن برای ایجاد اختلاف و تحمل کردن مشکلات این مسیر از جمله به شهادت رسیدن فرزندش.

هـ ـ برخورد با افراد ناآگاه و عالم نما که با عنوان محبت به اهل‌بیت و اظهار نفرت از دشمنانشان قصد اختلاف افکنی میان شیعه و سنی داشتند.

۳ ـ تربیت و اعزام مبلغان ویژه برای مناطق حساس و زیر سلطه‌ی انگلیس نظیر تبت و کشمیر.

۴ ـ جلوگیری از تجاوز یهودیان به مسلمانان همدان.

۵ ـ جلوگیری از خرید زمین‌های شهر طوس توسط دولت روسیه و نقش بر آب کردن توطئه‌ی روسیه در این رابطه.

۶ ـ فرستادن آیت‌اللّه سیدعبدالحسین لاری به عنوان نماینده‌ی خود به منطقه‌ی حساس جنوب ایران. این عالم بزرگوار سد محکمی در مقابل تجاوزات انگلیس بود و مبارزات آزادی خواهانه مردم جنوب علیه انگلیس را رهبری می‌کرد و برای مدتی در آن‌جا اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نمود.

**قیام پیروزمند تنباکو**

ایران در دوران حکومت سلسله‌ی قاجاریه یکی از اسفبارترین دوران‌های خود را می‌گذراند. هر روز به یکی از دشمنان این مرز و بوم امتیاز تازه‌ای واگذار می‌شد و دست آن‌ها برای سلطه بر این کشور گشوده‌تر می‌گشت. گاه این امتیازها آن‌قدر ظالمانه و نابخردانه بود که از سوی دشمنان نیز «بخشیدن ایران توسط شاه» نام می‌گرفت.

واگذاری امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو در داخل و خارج کشور به کمپانی ساختگی رژی یکی از این امتیاز بخشی‌ها بود. طرف اصلی این قرارداد دولت انگلیس بود که در پشت ماسک کمپانی رژی و شخصی به نام «ماژور تالبوت» مخفی شده بود. در آن زمان یک پنجم مردم ایران به کار کشت و زرع و خرید و فروش تنباکو مشغول بودند و واگذاری این امتیاز به منزله‌ی واگذاری حق حیات یک پنجم مردم ایران به انگلیس بود. با توجه به این‌که به انگلیسی‌ها اجازه داده شده بود که با استخدام و وارد کردن افراد مسلح تمامی راه‌ها را تحت نظر بگیرند و تمامی

کالاها را بازرسی کنند، می‌توان اهمیت این قرارداد و ذلت آفرینی آن را تصور نمود. در هنگام اجرای آن قرارداد انگلیسی‌ها با وارد کردن دختران و زنان فاسد و جلسات و برپایی مراسم سراسر فحشا سعی در متزلزل کردن پایه‌های اعتقادی مردم نیز داشتند. توجه به همه‌ی این جوانب به خوبی اهمیت این موضوع و حقیقت توطئه استعمار بر ضد ایران را روشن می‌سازد.

از اولین اقدامات سیاسی علیه این امتیاز، قیام مردم شیراز به رهبری روحانی بزرگوار فال اسیری بود که به تبعید ایشان و شهادت برخی از مردم منجر شد.

در تبریز مردم به رهبری آیت‌اللّه مجتهد تبریزی به پاخواسته و با تلگراف تندی به ناصرالدین شاه اعتراض و مخالفت خود را اعلام نمودند.

مردم خراسان به رهبری آیت‌اللّه حاج شیخ محمدتقی بجنوردی و آیت‌اللّه سیدحبیب مجتهد شهیدی و دیگر عالمان آن دیار علیه امتیاز قیام نمودند و از ورود افراد کمپانی رژی به مشهد جلوگیری نمودند.

در اصفهان آیت‌اللّه آقا نجفی و آیت‌اللّه محمد باقر فشارکی و آقا منیرالدین مردم را علیه امتیاز بسیج می‌نمودند.

در تهران آیت‌اللّه میرزا حسن آشتیانی و آیت‌اللّه شیخ فضل اللّه نوری که هر دو از شاگردان میرزای شیرازی بودند، رهبری قیام را در دست داشتند. البته سلسله جنبان همه‌ی این حرکت‌ها میرزای شیرازی بود.

ایشان در دو نوبت با تلگراف به ناصرالدین شاه اعتراض خود را نسبت به واگذاری امتیاز نشان داد و با شمردن مفاسد این گونه امتیازها، از او خواست به جای تکیه بر خارجیان به ملت خود تکیه کند و مملکت را به خارجیان نفروشد. وی مطالب و موضوعات دیگری را گوش‌زد کرد؛ ولی چون گوش شنوایی نیافت و چاره‌ی دیگر نماند این دو سطر جاودانه را نگاشت:

«الیوم استعمال توتون و تنباکو بهأیّ نحو کان در حکم محاربه با امام زمان صلوات اللّه علیه است.»

این فتوای به ظاهر ساده و کوتاه دریای آشفته‌ی ایران را به طوفان واداشت و در همه جا غوغا به پا نمود تا آن‌جا که ناصرالدین شاه در حرم‌سرای خود دستور آوردن قلیان داد، ولی کسی اعتنا نکرد و چون از اتاق خود بیرون آمد، زنان را مشغول شکستن قلیان‌های سلطنتی دید.

جلسات متعدد و تهدیدهای بسیار و پیشنهاد رشوه و هدیه از طرف دربار به علمای تهران سودی نبخشید و آنان را به شکستن فتوا وادار ننمود.

بالاخره جمعیت مردم مؤمن با اجتماع در مسجد امام (مسجد شاه آن روز) به طرف دربار حرکت کرد و عده‌ای از آنان با شلیک مزدوران دربار به شهادت رسیدند. فشار بیش از حد، دربار را وادار به لغو امتیاز نمود. میرزای شیرازی هشدار داد که مواظب باشید در هنگام لغو قرارداد

توطئه‌ی دیگری نچینند و بند دیگری بر پای مردم ننهند.

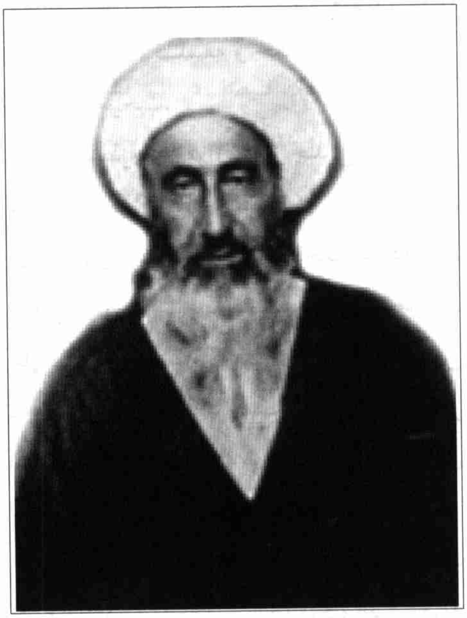
ولی گویا چنان‌که باید به این هشدار بسیار مهم میرزای شیرازی توجه نشد و دربار به صورت مخفیانه برای جبران خسارت کمپانی رژی نیم میلیون لیره (با بهره‌ی شش درصد) از بانک شاهی که در دست انگلیسیان بود وام گرفت و در عوض گمرکات بندرعباس و شیراز و بندرلنگه را به عنوان ضمانت در گروی آنان گذاشت و این همان توطئه‌ای بود که میرزای شیرازی بدان هشدار داده بود.

به هر حال نقشه‌ی بسیار گسترده‌ی انگلستان برای تسلط بر ایران و تبدیل آن به هند دیگری که زیر سلطه‌ی کمپانی شرقی قرار بگیرد، نقش بر آب شد و با فتوای مجتهدی آگاه و شجاع مملکت ایران از حلقوم خارجی‌ها نجات یافت.

### وداع یاران

میرزای شیرازی مدت ۸۲ سال با کمال افتخار زندگی کرد و بالاخره در سال ۱۳۱۲ هـ. ق یاران را وداع و جانان را لبیک گفت.

زندگانی سراسر مبارزه و جهاد میرزای شیرازی با خط سرخ و پر افتخار شهادت که میراث اجداد بزرگوار او بود به پایان آمد و در نهایت این خط پاک سر بر آستان مقدس علوی نهاد و در کنار درب طوسی که به حرم مطهر علی علیه‌السلام گشوده می‌شود، در مدرسه‌ای که خود بنا نهاده بود به خاک سپرده شد.



## میرزای نایینی، آیت‌الله

### (۱۲۴۰-۱۳۱۵ هـ. ش)

محمدحسین در سال ۱۲۴۰ ش. در شهر نایین و در خاندانی فاضل و محیطی روحانی و خانه‌ای پُر مهر و عطوفت، قدم به عرصه‌ی گیتی نهاد و با قدوم مبارک خود آن خانه را رونق و صفایی افزون بخشید.

پدر او شیخ الاسلام میرزا عبدالرحیم، از خاندان بزرگ منوچهری بود که در شهر اصفهان پدرانش - پشت در پشت - لقب شیخ‌الاسلامی داشتند.

میرزا محمد حسین تحصیلات ابتدایی حوزوی خود را در زادگاه خویش گذراند و پس از آن بار سفر بست و در هفده سالگی به شهر اصفهان هجرت کرد و در آن حوزه‌ی علمی بزرگ

تحصیل علوم دینی را ادامه داد و دروس عالی فقه، اصول، فلسفه و حکمت را از اساتید فرهیخته آموخت.

این اسطوره‌ی تقوا، بعد از چندین سال کسب علم از محضر عالمان اصفهان در سال ۱۳۰۳ ق آن حوزه را ترک گفت و راهی نجف اشرف شد. او پس از زیارت بارگاه ملکوتی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شهر سامرا رفت؛ زیرا آن دیار مقدس با حضور میرزا محمد حسن شیرازی و دیگر اساتید، رونق علمی یافته و دانش پژوهان بسیاری را به سوی خود جلب کرده بود.

میرزای نایینی هم‌چنین با سفر به نجف اشرف از درس اخلاق سالک درگاه الهی آخوند ملّا حسینقلی همدانی استفاده کرد.

او پس از رحلت میرزای شیرازی به همراه استاد دیگر خویش سیداسماعیل صدر راهی کربلا شد و در جوار مرقد امام حسین علیه‌السلام از این استاد عزیز سود جست. اقامتش در آن شهر دو سال به طول انجامید. سپس با اندوخته‌ای ارزشمند و کوله‌باری گران‌سنگ در سال ۱۳۱۶ ق راهی نجف شد و در آن‌جا اقامت گزید.

او در کنار تدریس، در جلسه‌ی علمی آخوند خراسانی حاضر می‌شد و در کم‌ترین زمان از یاران و محرمان اسرار او گردید.

**نقش میرزا در نهضت مشروطیت**

در عصر میرزا، انقلابی مردمی به منظور مهار استبداد و تحصیل استقلال و امنیت به رهبری عالمان دین در ایران انجام شد که به نهضت مشروطه معروف شده است. در این نهضت آیت‌اللّه نایینی را می‌توان از پیش‌گامانی به شمار آورد که در کنار عالمانی دیگر چون آخوند خراسانی نقش مؤثری را در پیروزی آن ایفا کرد.

اهداف علما و رهبران روحانی نهضت مشروطه‌ی ایران از این قرار بود:

۱. برپایی حکومت خدا
۲. اجرای قوانین الهی
۳. حفظ و پاسداری سنت‌های الهی
۴. حفظ جان و مال و ناموس مردم

در سال ۱۳۲۷ ق. سلطنت استبدادی محمد علی شاه با به توپ بستن مجلس به پایان عمر خود رسید و مشروطه خواهان پس از فتح تهران حکومت را به دست گرفتند؛ اما با دخالت اجانب به جای بر سر کار آمدن دانشمندان اسلامی و اجرای احکام دین، فئودال‌ها و غرب‌زدگان و ایادی استکبار رهبری نهضت را به دست گرفتند و انقلابی را که علما با اهداف بلندی دنبال می‌کردند، از مسیر اصلی‌اش منحرف ساختند و به جای آنکه دشمنان واقعی مشروطه را کیفر کنند، شیخ فضل‌اللّه نوری را بر دار کردند.

اکثر علمای بزرگ نجف اشرف به این امید که خواهند توانست به آن نهضت محتوایی اسلامی ببخشند از آن پشتیبانی کردند؛ در این میان نام آخوند خراسانی و میرزا محمدحسین نایینی نیز به چشم می‌خورد.

**مبارزه با استعمارگران**

پس از شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ م) بخش وسیعی از خاک کشور عراق به دست نیروهای انگلیسی اشغال شد. در پی این امر علمای شیعه وارد صحنه شده، علیه آنان حکم جهاد دادند. در این میان آیت‌اللّه نایینی نقش خویش را به طور فعال ایفا کرد و همگام با دیگر علما علیه قوای خارجی دست به قیام زدند.

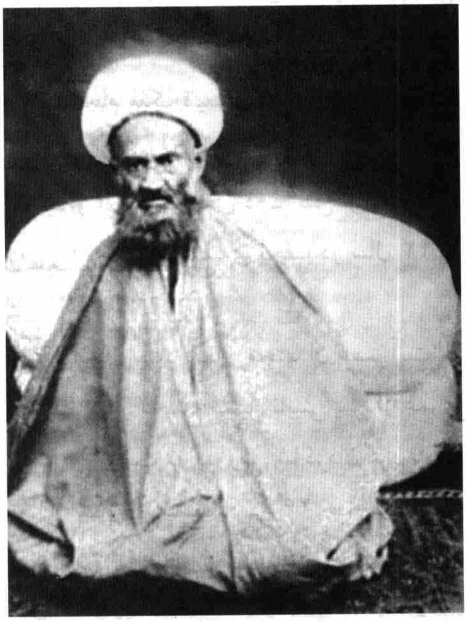
بعد از شکست دولت عثمانی، دولت انگلیس در صدد روی کار آوردن حکومتی دست نشانده و انگلیسی بر عراق برآمد و از مردم عراق دعوت شد تا در یک انتخابات عمومی برای تعیین یک حاکم انگلیسی برای خود شرکت جویند. علما و روحانیان طراز اول عراق نیز مجدداً به مخالفت با انگلستان برخاسته، با صدور فتوا، انتخاب فردی کافر را برای حکومت بر مسلمانان حرام دانستند. دولت انگلیس که خود را در مخمصه می‌دید، قراردادی با ملک فیصل بست و او را در سال ۱۳۴۰ قمری پادشاه عراق گردانید.

فتوای علما چنان تأثیری در مردم گذاشت که امکان انتخابات را در شهرهایی چون نجف و کوفه سلب کرد. بعد از این رخدادها بود که استعمار پیر زمینه‌ی تبعید مراجع دینی را تدارک دید و آیت‌اللّه نایینی و آیت‌اللّه سید ابوالحسن اصفهانی را به ایران تبعید کرد.

آن دو مرجع بزرگوار با استقبال پر شور مردم مذهبی ایران و علما و روحانیون شهرهای مختلف مخصوصاً علمای قم قرار گرفتند و سپس به برپایی جلسه‌ی درس و اقامه‌ی نماز جماعت پرداختند.

سرانجام ملک فیصل در اثر فشار مردم و علما، مجبور به عذرخواهی از مراجع تبعید شده گردید و آن دو فرزانه‌ی دهر پس از یک سال دوری از حوزه‌ی علمیه‌ی نجف در سال ۱۳۴۲ ق. بازگشتند.

سرانجام استاد فقها و مجتهدان عصر آیت‌اللّه العظمی میرزا محمد حسین نایینی پس از عمری تلاش و خدمت در پرورش شاگردان گران‌مایه و تعالی اسلام و مسلمین در ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۳۵۵ ق. ندای حق را لبیک گفت و به جوار رحمت ایزدی پیوست. پیکر مطهر او در نجف اشرف با شکوه خاصی تشیع گردید و پس از اقامه‌ی نماز به وسیله‌ی آیت‌اللّه سیدابوالحسن اصفهانی، در کنار حرم مطهر حضرت علی علیه‌السلام به خاک سپرده شد.



## نخودکی اصفهانی، حسنعلی

**(۱۲۷۹-۱۳۶۱ هـ . ق)**

عارف کامل، سالک زاهدِ صاحب کرامت، حاج شیخ حسنعلی فرزند علی‌اکبر فرزند رجبعلی مقدادی اصفهانی - رحمة‌اللّه علیه - در سال ۱۲۷۹ در نیمه‌ی ماه ذی‌القعده، در خانواده‌ای متدّین، زاهد و متّقی و دوست‌دار اهل علم، چشم به جهان گشود.

حسنعلی در خانواده‌ای متّقی و زاهد پرورش یافت. پدر وی، مرحوم ملاّعلی اکبر، مردی متقی و پرهیزگار و معاشر و دوست‌دار اهل علم و ملازم مردان حق و عارفان بزرگی چون حاج محمّدصادق تخت پولادی بود. او بر اثر مشاهده‌ی کراماتی از حاج محمّدصادق در مورد همسرش و افزایش شیر در سینه‌ی او، تا آخر عمرش از ارادتمندان ویژه‌ی مرحوم حاجی محمدصادق گردید و مدت ۲۲ سال در خدمت او بود و شب‌های دوشنبه و جمعه نزد او می‌رفت و در تخت پولاد با او به عبادت و ریاضت می‌پرداخت.

این پدر ارزنده، نیمی از آنچه، از راه کسب و کار به دست می‌آورد، در اختیار حاج محمّدصادق می‌گذاشت و به همراه او به فقرا و مستمندان کمک می‌رساند.

از دیگر افتخارات ملاّعلی اکبر - پدر مرحوم شیخ حسنعلی - که بعدها آن فرزند خلف و صالح با عشق و علاقه آن را دنبال کرد، خدمت به سادات و فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام بود.

مرحوم ملاّعلی اکبر، در تربیت و پرورش فرزندش، نهایت دقّت و تلاش را به عمل آورد.

وی فرزند دل‌بندش را از همان کودکی در هر سحرگاه که خود برای عبادت و شب زنده‌داری برمی‌خاست، بیدار می‌کرد تا او لذّت مناجات، نماز، دعا و راز و نیاز را از همان سال‌های کودکی بچشد و ذکر و یاد خدا، شیره‌ی جانش شود.

### آغاز تحصیلات

شیخ حسنعلی، تحصیل علم و دانش را همراه با سیر و سلوک معنوی و تهذیب اخلاق، از همان اوان کودکی، تحت نظارت پدر و مرحوم حاج محمّدصادق تخت پولادی شروع کرد. وی در زادگاهش، اصفهان، مقدّمات و ادبیّات عرب را فرا گرفت. فقه، اصول، منطق و فلسفه را در همان

شهر نزد استادان بزرگ آن عصر آموخت و در سال ۱۳۰۴ ق. پس از زیارت مرقد امام رضا علیه‌السلام برای ادامه‌ی تحصیلات، رهسپار نجف اشرف شد. تحصیلات عالی فقه، اصول و عرفان را در آن شهر نزد سرآمدترین استادان گذراند و در سال ۱۳۱۱ ق. دوباره از نجف اشرف راهی ایران شد و در مشهد مقدّس، در مدرسه‌ی «حاج حسین» و «فاضل خان» اقامت گزید. او در ضمن در حجره‌ای در صحن عتیق، به ریاضت و عبادت مشغول شد و بیش از یک سال، هر شب ختمی از قرآن مجید در حرم رضوی داشته است و روزها به کسب علم و تدریس و تربیت شاگردان مشغول بود.

اقامت وی در شهر مشهد، چهار سال به طول انجامید و در سال ۱۳۱۵ ق. دوباره به اصفهان بازگشت و از آن جا راهی نجف اشرف شد و تا سال ۱۳۱۸ ق. در آن جا ماند. در سال ۱۳۱۹ ق. به اصفهان و سپس به شیراز سفر کرد و در آن جا عصرها به فراگیری کتاب قانون ابوعلی سینا نزد طبیب مشهور عصر، حاج میرزا جعفر طبیب پرداخت و صبح‌ها نیز در مطب آن طبیب بزرگ به مداوای مریضان و نسخه‌نویسی مشغول بود.

شیخ حسنعلی اصفهانی بر این باور بود که بعد از علم توحید و ولایت و احکام شریعت که تحصیل آن واجب است، باید به تحصیل دانش‌های دیگر پرداخت؛ چون جهل، در هر دانشی ناپسند است و مراد از حرمت برخی از علوم و فنون، به کار گرفتن آن‌هاست و نه آموزش آن‌ها. وی فقه، تفسیر، هیئت و ریاضیات را به طلبه‌ها می‌آموخت؛ ولی فلسفه و علوم الهی را به این شرط درس می‌داد که ابتدا طلبه با اخبار معصومین علیهم‌السلام آشنا باشد و در تزکیه‌ی نفس بکوشد؛ چون به نظر وی، برخی از مشکلات حکمت و فلسفه، با مکاشفه میّسر است و اگر برخی شرایط مکاشفه در طالب علم نباشد، تحصیل آن بر وی نارواست و ممکن است او را از جاده‌ی شریعت منحرف کند.

وی در باره‌ی فراگیری علم اصول گفت: «قسمتی از این علم واجب و بسیاری از آن اتلاف عمر است.»

**استادان**

۱. مرحوم حاجی محمّدصادق تخت پولادی خاتون آبادی.

۲. آخوند ملامحمد کاشی.

۳. جهانگیرخان قشقایی.

۴. حاجی سیّد سینا، پدر مرحوم سیدجعفر کشفی (که نزد او تفسیر خوانده است.)

۵. حاج سید مرتضی کشمیری.

۶. حاجی سید محمد طباطبایی فشارکی و....

**تدریس**

با این که شیخ حسنعلی اصفهانی را از عالمان بزرگ زمان خود دانسته‌اند، بسیاری از علوم را نزد فقها و عرفای بزرگ تحصیل کرد؛ اما به دلیل توجه زیاد مردم و بیماران به او، می‌توان گفت او

خود را وقف خدمت به مردم و مداوای بیماران کرده است. یکی از شاگردان او -آیت‌اللّه مروارید - می‌گوید:

«هر روز جلوی منزل و حتی در محل تدریس او...، بیماران صف می‌کشیدند و از او دعا می‌خواستند و آن بزرگ، همیشه با روی خوش با آن‌ها برخورد می‌کرد و گاه برای پیدا کردن نوعی از گیاهان دارویی، به کوه‌ها و نواحی اطراف مشهد مقدّس می‌رفت و کم‌تر در شهر بود. همین عامل و عوامل دیگر، سبب می‌شد که نتواند به نحو دل‌خواه به تدریس علوم بپردازد؛ ولی با این حال، تا آن‌جا که فرصت داشته، به تدریس و پرورش شاگردان پرداخته است؛ اما به دلیل شهرت او در استجابت دعا و مداوای بیماران، از شاگردان و کرسی تدریس او اطلاعات کمی در اختیار می‌باشد.»

## آثار

۱. ترجمه و تصحیح کتاب صلاة فیض کاشانی. شواهد نشان می‌دهد که جناب شیخ حسنعلی به مرحوم فیض و آثار او توجه خاصی داشته است.

۲. تعلیقاتی بر تذکرة‌المتّقین شیخ محمدبهاری همدانی. زمانی که مرحوم شیخ حسنعلی در سال ۱۳۳۱ ق. در کوه پایه‌ی خارج از شهر مشهد مقدس بوده است، این تعلیقات را نوشته است.

۳. رسائلی در توحید، خداشناسی، امامت، معرفت نفس، عقل، عشق، عرفان مقامات عارفین، شرایط سلوک، صفات بندگان خدا، نماز، قرآن و ده‌ها موضوع دیگر که در کتاب نشان از بی‌نشان‌ها ذکر شده‌اند.

## سیر و سلوک

شیخ حسنعلی اصفهانی از عارفانی است که شیوه‌ی او همان روش امامان معصوم علیهم‌السلام بوده است.

وجود او سرشار از عشق به ولایت بود و هیچ‌گاه از مسیر آن‌ها جدا نشد. او بیش‌تر عمر خویش را در نجف اشرف و بعد، از آن در کنار حرم شریف رضوی گذراند و تا آخرین لحظات عمر خود، ذکر علی بر لب داشت؛ چنان‌که در هنگام مرگ، زبانش به نام مقدّس مولا گویا بود. وی شرط ورود به مباحث عرفانی و مکاشفات را آشنایی با اخبار ائمه علیهم‌السلام می‌دانست و سیر در این مسیر را بدون این مقدمه‌ی ضروری، غیر ممکن می‌دانست. مرحوم آیت‌اللّه سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی در این باره می‌نویسد:

«زندگی شیخ ما شناخته می‌شود به زهد و کناره‌گیری از دنیا و مواظبت و مراقبه‌ی تام بر تهذیب نفس و ریاضت‌های مشروع و انواع عبادات و طاعت‌هایی که در احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شده است. او شب‌های جمعه از هفت سالگی تا هنگام وفاتش به انجام نوافل و نماز، احیا برپا می‌کرد.»

## کرامات

یکی از دلایل عمده‌ی مشهور شدن حاج شیخ حسنعلی اصفهانی، کرامات بی‌شمار وی بوده است که خاص و عام به‌طور مستقیم شاهد آن بوده‌اند.

مرحوم آیت‌اللّه مرعشی نجفی در این باره می‌نویسد:

«او در بین مردم به مستجاب الدّعوة بودن شناخته شده بود و بسیاری از حاجت‌مندان و بیماران به او پناه می‌بردند؛ پس او برای آن‌ها دعا می‌کرد یا برای آن‌ها دعاها و حرزهایی می‌نوشت و به این وسیله، گرفتاری آن‌ها بر طرف می‌شد و بیماران آن‌ها شفا می‌یافتند و با این وجود، در کمال تواضع و فروتنی بود و هیچ ادعایی نداشت و نمونهٔ بارز زاهدانی بود که تنها به خدا توجه دارند و از امور دنیوی دور هستند.»

## ویژگی‌های اخلاقی

در نظر مردان الهی و عالمان ربّانی و به ویژه شیخ حسنعلی اصفهانی، خدمت به مردم و برآوردن حاجات آنان و تواضع و فروتنی در برابر آنان، از عالی‌ترین مصادیق عبادت خدا به‌شمار می‌رود. هیچ‌گاه درِ خانه‌ی شیخ حسنعلی به روی بیماران، گرفتاران و مستمندان بسته نمی‌ماند و از این که مردم وقت و بی‌وقت برای حل مشکلات خود به منزل شیخ مراجعه می‌کردند، چهره درهم نمی‌کشید و حتی غیرمسلمانان از الطاف او برخوردار بودند و برای برآورده شدن حوایج خود به او متوسل می‌شدند.

چنانچه کسی اندک آشنایی با سیره و روش آن مرد الهی داشته باشد و با حکایات و کرامات آن سالک خدا آشنا باشد، برایش آشکار و هویدا است که مهم‌ترین دغدغه‌ی او حل گرفتاری‌های مردم بوده است. فرزند وی در این باره می‌نویسد:

«مرحوم پدرم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی - اعلی اللّه مقامه - در کلیه‌ی ساعات روز و شب، برای رفع حوایج حاجت‌مندان و درماندگان، آماده بودند.

روزی عرضه داشتم: خوب است برای مراجعه‌ی مردم، وقتی مقرر بشود. فرمود: پسرم! لیس عند ربنا صباح و لامساء؛ آن کس که برای رضای خدا، به خلق خدمت می‌کند، نباید که وقتی معین کند.

پدرم در ابتدای شب‌ها پس از انجام فریضه، به نگارش پاسخ نامه‌ها و انجام خواسته‌های مراجعان مشغول و سپس مدتی به مطالعه می‌پرداختند. از نیمه‌های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و تعقیبات سرگرم بودند. پس از طلوع خورشید، اندکی استراحت می‌فرمودند و بعد از آن تا ظهر به ملاقات و گفت‌وگو با مراجعان و تهیه و ساخت دارو برای بیماران می‌نشستند و بالاخره عصرها برای تدریس به مدرسه می‌رفتند و پس از آن نیز به پاسخ‌گویی و رفع نیازمندی محتاجان و گرفتاران مشغول بودند.»

در جای دیگر می‌نویسد:

«به نوعی بیماری دچار شدم که همه‌ی طبیبان از معالجه‌ام عاجز بودند و از حیاتم قطع امید شد.

پدرم که عجز طبیبان بدید، اندکی از تربت طاهر حضرت سیدالشهدا ـ ارواح العالمین له الفداء ـ به کامم ریخت و خود از کنار بسترم دور شد. در آن حالت بیهوشی، دیدم که به سوی آسمان‌ها می‌روم و کسی که نوری سپید از او می‌تافت، بدرقه‌ام می‌کرد؛ چون مسافتی اوج گرفتم، ناگهان، دیگری از سوی بالا فرود آمد و به آن نورانی سپید که همراه من می‌آمد، گفت: دستور است که روح این شخص را به کالبدش بازگردانی؛ زیرا که به تربت حضرت سیدالشهداعليه‌السلام استشفا کرده‌اند.

در آن هنگام، دریافتم که مرده‌ام و این روح من است که به جانب آسمان در حرکت است و به هر حال، همراه آن دو شخص نورانی به زمین برگشتم و از بی‌خودی به خود آمدم و با شگفتی دیدم که در من اثری از بیماری نیست؛ لیکن همه‌ی اطرافیانم به شدّت منقلب و پریشانند.

پس از چند روز، هنگامی که در خدمت پدرم به شهری رفتیم، واقعه را حضورشان عرض کردم؛ فرمودند: «مقدّر بود که یکی از ما دو نفر از جهان برویم و اگر تو می‌رفتی، من پانزده سال دیگر عمر می‌کردم. چون مقصد و مطلوب من از حیات در این دنیا جز خدمت به خلق خدا نیست، ترجیح دادم که خود رخت بربندم و تو که جوانی و به خواست خداوند، مدتی درازتر در جهان خواهی زیست، زنده بمانی. اینک بدان که من مرگ را برای خود و حیات را برای تو خواستم تا آن که در طول زندگی، پیوسته با قصد قربت، به مردم خدمت کنی و هرگاه در این‌کار مسامحه و غفلت ورزی، سال آخر عمرت خواهد بود.»

**خدمت به سادات**

شیخ حسنعلی و پدر گرامی‌اش، خود را وقف خدمت به اهل‌بیت پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و فرزندان آنان کرده بودند؛ به طوری که از حکایات زندگی آن عالم ربانی فهمیده می‌شود، او نسبت به سادات، اهتمام ویژه‌ای داشته است؛ به طوری که در آخرین روز عمر خویش، در وصیت خود چنین فرمود:

«بدان که انجام امور مکروه، موجب تنزّل مقام بنده‌ی خدا می‌شود و به عکس انجام مستحبات، مرتبه‌ی او را ترقی می‌بخشد. بدان که در راه حق و سلوک این طریق، اگر به جایی رسیده‌ام، به برکت بیداری شب‌ها و مراقبت در امور مستحب و ترک مکروهات بوده است؛ ولی اصل و روح این اعمال، خدمت به فرزندان ارجمند رسول اکرمصلى‌الله‌عليه‌وآله است.»

سپس فرزندش را به ادای نمازهای یومیّه در اول وقت و تلاش در انجام حوایج مردم سفارش کرده، می‌گوید:

«سوم، آن که سادات را بسیار گرامی و محترم شماری و هر چه داری در راه ایشان صرف و خرج کنی و از فقر و درویشی در این‌کار پروا منمایی.»

**زهد و ساده‌زیستی**

یکی از جلوه‌های بارز شخصیت عالم فرزانه؛ شیخ حسنعلی، زهد و بی‌اعتنایی نسبت به دنیا و مظاهر دنیوی بوده است. وی از مناصب دنیوی دوری می‌کرد و پیوسته به یاران و دوستان سفارش می‌کرد که از این مناصب پرهیز کنند و از دست دادن آن را مهم ندانند.

هجرت او به شهرهای مختلف ـ به ویژه در دوران جوانی ـ حکایت از آن دارد که او از تعلقات دنیوی آزاد بوده است. او پیوسته از دنیا طلبان و شیفتگان دنیا و از آن دسته عالمانی که دین را وسیله‌ی کسب افتخارات دنیوی قرار می‌دادند و از مردمی که برای رسیدن به مقاصد خود در اطراف چنین کسانی جمع می‌شدند، گله و شکایت داشته، طریقه و مشرب خود را از آن‌ها جدا می‌دانست.

او عامل عمده‌ی سعادت و خوش‌بختی انسان را تقوا می‌دانست و می‌فرمود:

اگر آدمی یک اربعین به ریاضت بپردازد، اما یک نماز صبح از او قضا شود، نتیجه‌ی آن اربعین بی‌ارزش خواهد گردید.

**دستورالعمل‌های اخلاقی ـ عرفانی**

شیخ حسنعلی اصفهانی، با این که در کمال تواضع و فروتنی، پیوسته از دادن دستورالعمل به صورت مستقیم پرهیز می‌کرد، ولی به گفته‌ی خودش، گاهی از جهت وظیفه و نبود دیگران، آن هم برای نزدیکانی چون فرزندش و یا سادات ـ به علت احترامی که برای آن‌ها قایل بود ـ خواسته‌ی آنان را اجابت می‌کرد و توصیه‌ای می‌فرمود که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

در جواب نامه‌های یکی از سادات دزفول می‌نویسد:

«مکرر به شما عرض شد که این عرایض بنده از من نیست؛ بلکه از شخص
بزرگی است که به نیت او می‌گویم:

عمده‌ی نظر در دو مطلب است؛ یکی غذای حلال، دوم توجه به نماز و اصلاح آن. اگر این دو درست باشد، باقی درست است.

عمده تلاش حقیر، اصلاح قلب است و ذکر یا حیّ یا قیّوم سحرگاه، برای همین است.

بین الطّلوعین را به چهار قسمت تقسیم کنید؛ یکی اذکار و تسبیح، دیگری ادعیه، سوم قرائت قرآن و بالاخره فکری در اعمال روز گذشته. اگر موفق به طاعتی بوده‌اید، شکر کنید و اگر خدای ناکرده ابتلا به معصیتی یافته‌اید، استغفار کنید.

هر روز صدقه دهید ولو مختصر باشد.

شب‌ها قدری در بی‌اعتباری دنیا و انقلاب آن فکر کنید و ملاحظه کنید که دنیا با اهل دنیا چگونه سلوک می‌کند.

امر بفرمایید به تدّبر و تفکر در آیات آخر سوره‌ی مبارکه‌ی فرقان که با این آیه شروع می‌شود: «و عباد الرّحمن الّذین یمشون علی الأرض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»؛ ببینید که خداوند اشخاصی را که به خود نسبت داده است، صفاتشان را چگونه بیان می‌کند.

هر قدر بتوانید، خود را به آداب مؤدّب نمایید.

به هر نحوی که باشد، وصیّت خدا و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه‌علیهم‌السلام و مشایخ کرام را که تقوا باشد، از دست ندهید و....

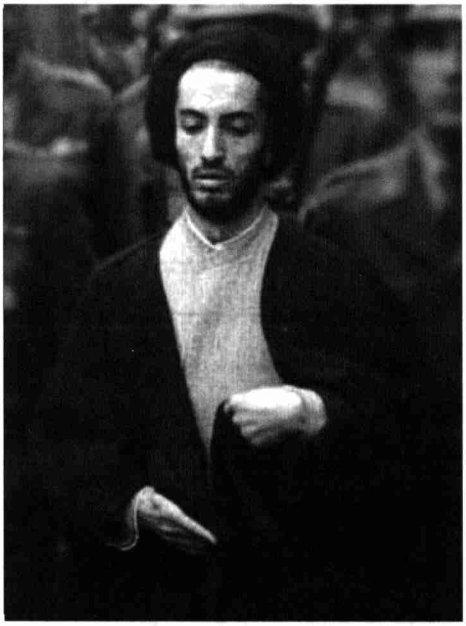
**وفات**

شیخ حسنعلی اصفهانی نخودکی، پس از عمری خدمت به مردم و کسب مراحل عالی کمال، سرانجام در هفدهم شعبان سال ۱۳۶۱ ق. جهان فانی را وداع گفت و به دریار باقی شتافت. جمعیّت زیادی از مردم ایران در شهرهای مختلف و شهر مقدس مشهد، در مرگ او به سوگ نشستند. او از جمله مردان بزرگی بود که مقام مرگ اختیاری را کسب کرده بود و دو ماه قبل از رحلتش، اطرافیان و فرزندش را از روز مرگش آگاه کرد و حتّی یک بار قبل از تاریخ فوت، روح بلندش از بدن خارج شد؛ امّا با توسل به امام علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام، برای انجام برخی وصایا، دوباره حیات ظاهری یافت. او در روزهای آخر عمر، جز سادات، کسی دیگری را بر بالین خود راه نمی‌داد.

پیکر مطهرش روی دست هزاران نفر از ارادتمندان سوگوارش تا ده سمرقند تشییع شد و در آن جابر حسب وصیتش در آب روان غسل داده شد و سپس همراه با برپایی و راه‌اندازی دسته‌های بزرگ سینه‌زن تا حرم شهر رضوی تشییع گردید و در صحن عتیق، کنار ایوان عبّاسی به خاک سپرده شد. یکی از نکات آموزنده و زیبای روزهای پایان حیات وی این بود که حتّی در زمان کسالت، همه شب تا بامداد بیدار می‌ماند و گاهی شب با خود این دو بیت را زمزمه می‌کرد:

زمانه بر سر جنگ است، یا علی مددی
کمک زغیر تو ننگ است، یا علی مددی
گشاد کار دو عالم، به یک اشاره‌ی توست
به کار ما چه درنگ است، یا علی مددی

او یک عمر عشق علی‌علیه‌السلام در سر داشت و سرانجام با ذکر یا علی مددی، جان به جان آفرین تسلیم کرد.



## نواب صفوی، شهید (۱۳۰۳ ـ ۱۳۳۴ هـ. ش)

سال ۱۳۰۳ هجری شمسی است. آفتاب در پس ابرهای سیاه ستم، آخرین نفس‌های خود را می‌کشد. نور کم سویی به زمین می‌رسد. پاها در

بند است. دست‌ها رهایی ندارند و فریادها در گلو خفه می‌شوند. ناگاه صدای کودکی در فضای خانه می‌پیچد. ستاره‌ای به خانه‌ی کوچک آقا سیدجواد قدم می‌نهد، نوای آسمانی دعا بر زبان پدر جاری می‌شود. آقا سیّد جواد میرلوحی نام فرزند را سیدمجتبی می‌گذارد تا در لحظه لحظه‌ی زندگی به یاد خاندان پیامبر باشد.

سیدمجتبی هنوز اندک سالی است که با دنیای خردسالی فاصله گرفته است. او سوره‌های کوتاه قرآن را به تشویق پدر و مادر خویش حفظ می‌کند و با پدر روحانی خود در مجالس پرنور قرائت قرآن شرکت فعال دارد.

رضاخان که به تازگی از طرف دولت استعمارگر انگلیس به سلطنت رسیده است، از مخالفان سرسخت اسلام و روحانیت است. از نخستین کارهای او منع به کارگیری تاریخ هجری قمری است و تاریخ هجری شمسی جای‌گزین تاریخ قمری می‌شود و او نام این تهاجم وسیع بر ضد فرهنگ اسلامی را طرد یک سنت عربی تحمیل شده می‌نامد.

بعد از تغییر تاریخ، بر سرگذاشتن کلاه پهلوی شبیه کلاه سربازی، برای همه اجباری می‌گردد. چیزی نمی‌گذرد که او مدارس را مختلط اعلام می‌کند و دختر و پسر را در کنار هم قرار می‌دهد. پسرها باید هنگام مدرسه رفتن، شلوار کوتاه به پا کنند و دخترها باید حجاب اسلامی را به کناری نهند.

در این حال روحانیان بیدارگر با تهاجم فرهنگی استعمار و اسلام زدایی رضاخان به مبارزه برمی‌خیزند و بر ضد وی قیام‌های اصلاحی مختلفی را بر پا می‌دارند. در چنین زمانی است که آقا سید جواد میرلوحی، پدر سیدمجتبی مجبور می‌گردد از پوشیدن لباس روحانیت صرف‌نظر کند. رضاخان دستور داده است تا مردم همه از لباس یک شکل استفاده کنند. در این زمان آقا سید جواد از فرصت استفاده نموده، برای احقاق حقوق مظلومان، در دادگستری وکیل دعاوی می‌شود.

چندی نمی‌گذرد که با داور وزیر دادگستری ـ سال ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۴ ـ درگیر می‌شود و در پی گفت‌وگوی اعتراض‌آمیز به نظام ستم‌شاهی پهلوی، گوش وزیر را با سیلی خود آشنا می‌سازد و روانه‌ی زندان می‌گردد. او سه سال در زندان رضاخانی می‌ماند و بعد از سه سال به دیدار خدا می‌شتابد.

با رحلت پدر، سیّدمحمد نواب صفوی، دایی سیّدمجتبی سرپرستی خانواده‌ی ایشان را بر عهده می‌گیرد.

### مهاجر عاشق

سیّد مجتبی تجربه‌های زیادی از زندگی آموخته و زندگی مردمان بسیاری را دیده و با شیوه‌ی زندگی آن‌ها آشنا شده است. اکنون در نجف اشرف برای انجام کاری آمده است و آن آموزش صحیح اسلام است، آن گونه که بتواند مسیر حرکت او را در این دنیای رنگارنگ

مشخص نماید.

در همین زمان که وی در نجف مشغول تحصیل است، یکی از کتاب‌های کسروی به دستش می‌رسد. نوشته‌ای که مؤلف در آن به حضرت امام صادق‌علیه‌السلام توهین نموده است. ایشان کتاب را به چند تن از اساتید و مراجع تقلید نجف اشرف عرضه می‌دارد و حضرت آیت‌اللّه العظمی حاج آقا حسین قمی با صراحت حکم ارتداد نویسنده‌ی کتاب را اعلام می‌دارد.

جناب نواب به حکم وظیفه‌ی دینی خویش با تصمیمی قاطع رو به وطن خویش می‌گذارد تا آن نابخرد را بر سر عقل آورد.

پیش از حرکت او از نجف به ایران، مردم تبریز و مراغه و سران برخی روزنامه‌ها به مقابله با احمد کسروی برخاستند و از دولت وقت درخواست نمودند تا وی را به جرم انتشار کتب گم‌راه کننده محاکمه کند.

دولت قدرت چندانی ندارد و از طرفی برنامه‌های پهلوی با کارهای کسروی چندان رو در رو نیست و در حقیقت هر دو در جهت اسلام زدایی گام برمی‌دارند و کارهای کسروی، فعالیت‌های دولت را تحت‌الشعاع قرار داده است. از این رو به مقابله با وی برنیامد.

ایرادهای وی به اسلام بیش‌تر از کتب مبلغین آمریکایی و مستشرقین اخذ شده بود و اشکال‌هایی را که متوجه مذهب تشیع می‌ساخت، از علمای متعصب سنّی مانند ابن حجر و موسی جاراللّه عالم سنی معاصر برگرفته بود.

او به طرف ایران حرکت می‌کند. در بین راه اطلاع یافته بود کسروی در آبادان است و به آبادان می‌رود. در یکی از مساجد بزرگ شهر سخنرانی می‌کند و او را به مناظره می‌خواند. ولی کسروی به تهران رفته بود. او نیز به تهران می‌آید و با تنی چند از آقایان تماس می‌گیرد و پس از مشورت به این نتیجه می‌رسد تا با وی به بحث بنشیند. آیت‌اللّه طالقانی ایشان را تشویق می‌کند و او به کلوپ کسروی می‌رود.

نواب چند روزی در مورد دین و مسایل اجتماعی با وی بحث می‌نماید، لیکن او قانع نمی‌شود.

نواب جوان در طی جلساتی دلایل و براهین لازم را برای کسروی عرضه می‌کند لیک دیگر گوش شنوایی برای وی باقی نمانده است. برای شاگرد مکتب توحید، مسأله‌ی ارتداد وی مسلم می‌شود و به فکر مقابله با این عنصر فاسد می‌افتد.

سیّد بزرگوار از حضرت آیت‌اللّه مدنی و آقا شیخ محمدحسن طالقانی برای تهیه‌ی اسلحه پول می‌گیرد و در ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه روز بیست و سوم اردیبهشت سال ۱۳۲۴ کسروی در میدان حشمت‌الدوله هدف قرار می‌گیرد. اما به علت فرسودگی اسلحه موفقیت حاصل نمی‌شود. نواب به زندان می‌افتد و علمای ایران و نجف خواستار آزادی حضرت نواب می‌گردند و ایشان بعد از دو ماه با قید کفالت آزاد می‌گردد.

### فداییان اسلام

نواب با آزادی از زندان به فکر تشکیل «فداییان اسلام» می‌افتد، تا به وسیله‌ی آن با عناصر فاسد در جامعه به مبارزه برخیزد و با انتشار اعلامیه‌ای موجودیت فداییان اسلام را اعلان می‌دارد. او درباره‌ی برپایی این سازمان اسلامی می‌گوید:

«در خواب جدّم سیّدالشهدا را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن نوشته شده بود: فداییان اسلام.»

انتشار اعلامیه‌ی مسلمانان غیور را متوجه فداییان اسلام می‌نماید و افرادی به گروه او می‌پیوندند. ساعت ۱۰ صبح روز بیستم اسفند ماه ۱۳۲۴ آیات قهرالهی آشکار می‌شود و کسروی توسط چهار تن از فداییان اسلام سید حسین و سیدعلی امامی، جواد مظفری و علی فدایی از میان برداشته می‌شود تا جامعه‌ی اسلامی به حرکت خود در مسیرالهی ادامه دهد.

فداییان اسلام با بانگ تکبیر از محوطه‌ی دادگستری دور می‌شوند و در حین پانسمان زخم‌های خود در بیمارستان سینا دستگیر می‌گردند.

در همین ایام حضرت آیت‌اللهٔ‌لعظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی وفات می‌یابد. به همین مناسبت عده‌ای از دولت‌مردان ایران برای عرض تسلیت به مراجع نجف از طرف شاه راهی نجف می‌شوند.

در یکی از مجالس که فرستادگان شاه حضور دارند، جناب نواب منبر رفته، ضمن حمله‌ی شدید به دولت «قوام‌السلطنه» (نخست‌وزیر وقت) می‌گوید:

چه‌طور شما برای فوت یک نفر روحانی بزرگ به نجف آمده و به مقامات روحانی تسلیت می‌گویید، در حالی که روحانی دیگری هم‌چون آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی را در ایران به جرم دفاع از اسلام به زندان افکنده‌اید؟

ایشان آزادی حضرت آیت‌اللّه کاشانی و فداییان اسلام را در جلسه مطرح می‌نماید و حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف آزادی زندانیان را از مقامات مسئول می‌خواهد.

پس از چندی خواسته‌شان جامه‌ی عمل می‌پوشد.

بعد از آزادی آیت‌الله کاشانی دیدارهایی با ایشان صورت می‌گیرد. جناب نواب نظرات خود را به ایشان عرضه می‌دارد و اعلام می‌کند که در صدد ایجاد حکومت اسلامی در ایران است. حضرت آیت‌الله کاشانی که از مبارزان و مجاهدان بزرگ عصر خویش است و در گذشته در جنگ انگلیس با عراق شرکت فعال داشته و در اثر همین فعالیت‌ها به ایران تبعید شده است، اینک با نواب میثاق می‌بندد تا در ایران حکومت اسلامی بنا نهند.

### نواب در زندان مصدق

تیرماه سال ۱۳۳۰ وقتی نواب از خانه‌ی یکی از افراد فداییان اسلام خارج می‌شود، از سوی

مأموران آگاهی دستگیر و زندانی می‌گردد. سیّد به خاطر سخنرانی دو سال پیش در آمل و شکستن شیشه‌ی مشروب فروشی به زندان می‌افتد. این در حالی رخ می‌دهد که مصدق نخست وزیر این دوره است.

حقیقت این است که نواب صفوی خواستار اجرای احکام اسلامی و در مراحل بعد، تأسیس نظام اسلامی است؛ لیکن مصدق و جبهه‌ی ملی موافق او نیست. پس از دستگیری نواب (رهبر فداییان اسلام) افرادی که پیش از وی دستگیر شده بودند، آزاد می‌شوند. سیّدمحمد واحدی از آن جمله است. واحدی نامه‌ای به مصدق نوشته، خواستار آزادی رهبر فداییان اسلام می‌گردد. با جواب نامساعد وی در اواخر مرداد ۱۳۳۰، فداییان اسلام اعلام برگزاری مراسم سخنرانی داده، در پی آن ۳۸ نفر از آن‌ها بازداشت و تبعید می‌شوند. نواب صفوی با شنیدن این خبر اعتصاب غذا می‌کند و آیت‌الله سیّد محمدتقی خوانساری و آیت‌اللّه صدر طی نامه‌های جداگانه‌ای به آیت‌اللّه کاشانی و دادستان وقت آزادی رهبر فداییان اسلام و تبعیدی‌ها را خواستار می‌شوند. پس از یکی دو روز تبعیدی‌ها باز می‌گردند و نواب پس از سه ماه حبس در عصر مصدق آزاد می‌گردد.

**کنگره‌ی اسلامی**

شب معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۲۷ رجب ۱۳۵۰ ق. مطابق با ۱۹۳۱ م. است. از اندیشمندان اسلامی دورترین نقاط جهان دعوت به عمل آمده تا خشم امت اسلامی را در مورد انتقال اراضی مسلمانان به یهودی‌ها به معرض نمایش گذارند و نظرات خویش را برای آزادی قدس بیان دارند.

یازدهم شهریور ۱۳۳۲ مجاهد نستوه دست به این سفر مقدس می‌زند تا با حمایت از مردم مسلمان فلسطین، سیاست صهیونیستی انگلستان را محکوم سازد. مسیر حرکت نواب از ایران به بغداد و از آن‌جا به بیروت و بیت‌المقدس است. وی در اولین جلسه از جلسات شش روزه‌ی کنگره‌ی عظیم اسلامی با نطق‌های حماسی خویش به زبان عربی، فریاد بیدارباش سر می‌دهد. زمانی که برای تماشای بخش اشغالی قدس می‌روند، با لحنی آمرانه هم‌راهان را به نماز می‌خواند؛ نماز در مسجد مخروبه‌ای که در یک کیلومتری شهر قدس قرار دارد. وی می‌گوید: «هر کس آماده‌ی شهادت است، همراه ما شود.»

تمامی اعضا به امامت آن سید مجاهد نماز می‌گزارند. سربازان اسرائیلی مسلح، دست روی ماشه‌ی مسلسل‌ها از کار سیّد در حیرت می‌مانند. سید با این حرکت یادآور می‌شود که برای آزادی قدس باید با پرچم سرخ شهادت به میدان رفت.

**دام اهریمن**

بعد از رخداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ ، سهِ پیشنهاد از طرف شاه، توسط امام جمعه به نواب داده شد. پیشنهادهای اهریمنی شاه که برای به دام انداختن

نواب چیده شده بود، عبارتند از:

۱. در یکی از کشورهای اسلامی به عنوان سفیر اعزام گردد.

۲. منزلی برای وی در نظر گرفته شود و محل جلوس ایشان باشد و ماهی ده هزار تومان حق سفره پرداخت شود.

۳. با همکاری شما یک حزب بزرگ اسلامی تشکیل شود و مخارج آن را دربار تأمین نماید.

نواب با کمال قاطعیت به امام جمعه می‌گوید: «خجالت نمی‌کشی مرا به درگاه معاویه دعوت می‌کنی؟»

امام جمعه وجه نقد را برداشته، به سرعت می‌رود. پیش از آن برای رهبر فداییان اسلام تولیت آستان قدس رضوی پیشنهاد شده و ایشان رد کرده بود.

**پیمان شیطانی**

پیمان شیطانی سنتو مسأله‌ای است که پس از آمدن نواب به ایران پیش آمده است. در این پیمان هشت ماده‌ای تلاش بر آن است تا امنیت خاورمیانه به سود امپریالیزم آمریکا و انگلیس تضمین گردد و با خطر کمونیزم مقابله شود. در واقع با وارد شدن ایران به این پیمان، ایران پایگاه نظامی آمریکا در منطقه شناخته خواهد شد. رهبر فداییان اسلام با انتشار اعلامیه‌ای مخالفت خویش را ابلاغ کرد.

نواب آشکارا در مقابل آمریکا و مهره‌های دست نشانده‌ی آن قرار گرفت و به آن‌ها اعلان جنگ داد. این زمان است که وی به همراه یارانش در این حرکت الهی یکه تاز میدان نبرد با استکبار جهانی هستند.

اعدام انقلابی حسین علا، نخست‌وزیر و طرف ایرانی در انعقاد پیمان سنتو مورد نظر رهبر فداییان اسلام بود. یاران بسیج می‌شوند تا وی را قبل از خروج از ایران اعدام کنند. ذوالقدر در مسجد شاه و سیدعبدالحسین واحدی در آبادان این مهم را بر عهده گرفتند. رهبر فداییان اسلام و یاران ایثارگرش می‌دانستند که با این اقدام مهر شهادت بر شناسنامه‌ی زندگی پربارشان خواهد خورد، از این رو مشتاقانه دست به این کار زدند.

روز پنجشنبه ۳۴/۸/۲۵ مجلس ترحیمی به مناسبت فوت مصطفی کاشانی فرزند ارشد آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه منعقد بود. ساعت ۳/۴۵ بعدازظهر حسین علا در مسجد حاضر شد. مظفر علی ذوالقدر به وی حمله برد ولی بعد از شلیک تیری، فشنگ دوم در لوله گیر کرد. وی تنها توانست علا را مجروح نماید و خودش به دست مأموران دستگیر شد.

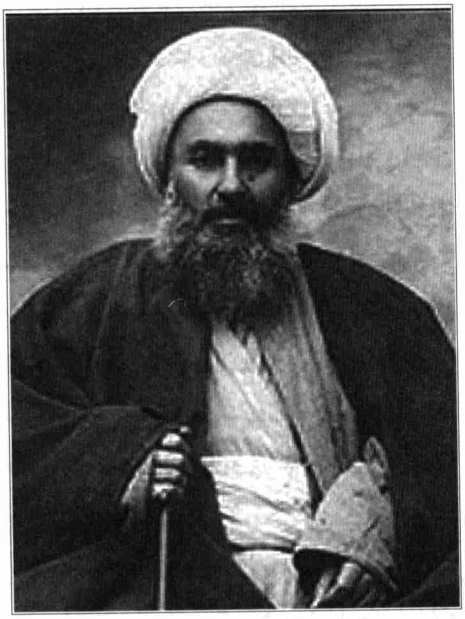
رهبر فداییان اسلام به همراه یارانش در منزل آیت‌الله طالقانی و پس از آن در خانه‌ی حمید ذوالقدر به سر می‌برند. مأموران عصر چهارشنبه ۱۳۳۴/۹/۱ به منزل ذوالقدر وارد می‌شوند و نواب صفوی و سیدمحمد واحدی را دستگیر می‌کنند. عبدالحسین واحدی در اتاق تیمور بختیار به دست وی به شهادت می‌رسد و اعدام مهره‌ی استعمار با عدم موفقیت روبه‌رو می‌شود.

هم‌زمان با دستگیری فداییان اسلام، آیت‌اللّه کاشانی نیز بازداشت می‌گردد.

### نماز عشق

به او ندایی می‌رسد که رفتنی است. وضوی عشق می‌سازد و به نماز می‌ایستد. نماز عشق، او به خون وضو می‌سازد تا نماز عشق راست آید.

۲۵ دی ماه ۱۳۳۴ بیدادگاه دژخیم به سید مجتبی نواب صفوی و سه یار فداکارش حکم اعدام می‌دهد. آنان در ۲۷ همان ماه مطابق با سالگرد شهادت صدیقه‌ی طاهره حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به خیل شهدا می‌پیوندند. وی به هنگام شهادت، در لحظه‌های آخر حیات با لحنی دل‌نواز آیاتی از قرآن کریم را تلاوت نموده، بانگ اذان سر می‌دهد و نزدیکی‌های طلوع فجر به آسمانیان می‌پیوندد. شهدا در مسگرآباد به خاک سپرده می‌شوند. وقتی تصمیم گرفته می‌شود تا آن‌جا پارک شهر شود، شبانه از تهران به قم انتقال یافته و در «وای السّلام» جای می‌گیرند.



### نوری، شهیدشیخ فضل الله(۱۰۰۳-۱۰۷۰هـ.ق)

در سال ۱۲۵۹ ق. در روستای لاشک در منطقه‌ی کجور مازندران، ملا عباس کجوری از روحانیان صالح و مورد اعتماد مردم، صاحب فرزندی شد و او را فضل اللّه نام نهاد. فضل اللّه پس از پشت سر گذاشتن دوران کودکی به تحصیل علوم اسلامی روی آورد. تحصیلات ابتدایی را در «بلده» (مرکز منطقه‌ی نور) آغاز کرد. پس از آن به تهران مهاجرت کرد و تحصیلات خویش را تا پایان دوره‌ی سطح در آن‌جا ادامه داد. سپس برای تکمیل دانش خویش به نجف هجرت کرد و نزد استادان بزرگ حوزه‌ی نجف میرزا حبیب اللّه رشتی و شیخ راضی به تحصیل پرداخت و بعد از مدتی در درس میرزای شیرازی بزرگ شرکت کرد. هیبت، وقار و تیزهوشی استاد، طلبه‌ی جوان

را آن‌چنان شیفته‌ی وی ساخت که با هجرت میرزای شیرازی به سامرا وی نیز حوزه‌ی نجف را رها کرد و راهی سامرا شد. حضور مستمر در درس میرزای بزرگ و هشت سال حضور در درس شیخ راضی و میرزا حبیب اللّه رشتی به همراه پشت‌کار و مداومت در درس و تحصیل، از شیخ فضل اللّه مجتهدی برجسته و فقیهی نامدار ساخت.

به حقیقت باید او را وارث علم میرزای رشتی و سیاست و مدیریت میرزای شیرازی دانست.

موقعیت حساس سیاسی و اجتماعی ایران موجب شد تا شیخ فضل اللّه با اشاره‌ی میرزای شیرازی و برای هدایت و پیشوایی جامعه‌ی ایران در سال ۱۳۰۳ ق. روانه‌ی تهران شود. شیخ فضل اللّه پس از مهاجرت به تهران، به اقامه‌ی جماعت و تألیف و تدریس علوم اسلامی و حوزوی پرداخت. مهارت او در فقه و اصول و سایر علوم اسلامی و شناختش از مسایل روز جامعه موجب شد تا خیلی زود مورد استقبال و توجه طلاب و روحانیان قرار گیرد. مجلس درس شیخ در تهران دارای اعتبار و اهمیّت فوق‌العاده بود و بسیاری از روحانیان به شرکت در درس او مباهات داشتند و مجتهدان بسیاری در حوزه‌ی درس او حاضر و اغلب علمای تهران از فیض علمی او بهره می‌بردند.

### در آستانه‌ی مشروطیت

با قتل ناصرالدین شاه، فرزندش مظفرالدین شاه به سلطنت رسید. وی اراده‌ای ضعیف داشت؛ ساده لوح و زود باور بود و از علم و تدبیری که لازمه‌ی فرمانروایی است بی‌بهره بود. از این رو اوضاع کشور آشفته بود. این اوضاع نابسامان ملت را تحت فشار قرار داده بود. مردم که یک بار پیروزی در نهضت تنباکو را تجربه کرده بودند، در صدد تغییر وضع موجود برآمدند. از این زمان انجمن‌هایی برای هدایت مبارزات مردم تشکیل شد که مهم‌ترین آن انجمن مخفی بود که به وسیله‌ی آیت‌اللّه طباطبایی اداره می‌شد. در محرم سال ۱۳۲۳ ق. سخن‌رانان در مجالس مذهبی به انتقاد از دولت پرداختند. در همین زمان عکسی از «مسیونوژ» بلژیکی که در اداره‌ی گمرک ایران کار می‌کرد با لباس روحانی پخش شد. عالمان و مردم مذهبی این عکس را توهین به جامعه‌ی روحانیت دانستند و همین موضوع موجب تظاهراتی در بازار شد. این وضع در تهران با روی‌دادهای سایر شهرها از جمله خشم مردم کرمان به جهت برخورد ناشایست حاکمان کرمان با رهبران روحانی آن‌جا و نیز نارضایتی مردم خراسان، قزوین و سبزوار از حاکمان محلی سبب نارضایتی عمومی در کشور گردید. مردم و بازرگانان در مسجدی در تهران متحصن شدند. آیت‌اللّه طباطبایی و آیت‌اللّه بهبهانی به آنان پیوستند و تظاهراتی صورت گرفت که مورد هجوم نیروهای دولتی قرار گرفت. رهبران روحانی به همراه مردم به حرم عبدالعظیم رحمه‌الله پناهنده شدند و در آن‌جا خواسته‌های خود را که

مهم‌ترین آن‌ها اجرای قوانین اسلامی و ایجاد عدالت‌خانه بود به اطلاع شاه رساندند. با اعلام موافقت با خواست‌های مهاجران، روحانیان و مردم به شهر بازگشتند اما عین‌الدوله که پذیرش خواسته‌ها قدرتش را محدود می‌کرد، با خواسته‌های آن‌ها مخالفت کرد و به زندان و تبعید عدالت طلبان پرداخت. مردم نیز مبارزات خود را تشدید کردند و به رهبری روحانیان دست به راه‌پیمایی و تظاهرات زدند. در این جریان یکی از همین راه‌پیمایی‌ها طلبه‌ای به نام سید عبدالحمید به شهادت رسید. مردم جسد شهید را برداشته، در شهر به راه‌پیمایی پرداختند و پس از آن در مسجد جامع متحصن شدند.

آیت‌اللّه طباطبایی و آیت‌اللّه بهبهانی که رهبری نهضت عدالت‌طلبی را به عهده داشتند، از قدرت و نفوذ شیخ فضل اللّه در جامعه آگاهی داشتند؛ از این رو با وی به گفت‌وگو پرداخته، و از او درخواست همکاری کردند. شیخ نیز برای همراهی و حمایت از نهضت عدالت‌خانه به مبارزان پیوست. او در ابتدای همکاری و همراهی گفت: من راضی به بی‌احترامی به روحانیت و توهین به شریعت نیستم و شما را تنها نمی‌گذارم. هر اقدامی که انجام دادید، من هم با شما حاضرم ولی باید مقصود اسلام و شرع باشد.

**قانون اساسی**

یکی از مهم‌ترین کارهای مجلس تدوین قانون اساسی بود. در مورد قانون اساسی دو دیدگاه متفاوت مطرح بود: روحانیان و در رأس آن‌ها شیخ فضل اللّه خواهان قانونی بودند که بر پایه‌ی اسلام و شریعت باشد. روشن‌فکران غرب‌زده و فراماسون‌ها قانونی هم‌سان قوانین کشورهای غربی می‌خواستند و این اختلاف که ناشی از دیدگاه فکری و اعتقادی آن‌ها بود، سرآغاز تفرقه بین دسته‌های مبارزان شد. روشن‌فکران وابسته و فراماسون‌ها اکثریت مجلس را تشکیل می‌دادند، به طوری که تنها در بین شانزده نماینده‌ی تهران سیزده نفر آن‌ها فراماسون بودند. فراماسون‌ها و دیگر روشن‌فکران غرب‌زده در نوشتن قانون اساسی و متمّم آن نقش مهمی داشتند. رییس هیأت تدوین کننده‌ی متمم قانون اساسی «سعدالدوله» بود که در بلژیک به عضویت لژ فراماسونی درآمده بود. از دیگر اعضای آن حاج امین الضرب، حاج سید نصراللّه سادات اخوی، سید نصراللّه تقوی و تقی‌زاده بودند که همه فراماسون بودند.

مجلس با چنین افرادی مشغول تهیه و تصویب قانون اساسی شد. شیخ فضل اللّه که از قبل به توطئه‌های فراماسون‌ها و روشن‌فکران غرب‌زده پی برده بود، به همراه آیت‌اللّه بهبهانی و آیت‌اللّه طباطبایی در جلسات مجلس شرکت کردند تا شاید از راه نصیحت و هدایت بتواند از تصویب قوانین غیراسلامی جلوگیری کنند. اما نمایندگان فراماسون به راه خویش می‌رفتند.

در این میان، روحانیان و عالمان بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی نجف شیخ عبداللّه مازندرانی و

میرزا حسین تهرانی نیز با اطلاعات نادرستی که از طرف مشروطه خواهان به آن‌ها می‌رسید، به حمایت از مشروطه برخاستند. شیخ فضل الله به تلاش خود برای اصلاح وضع موجود ادامه داد. او در مورد قانون اساسی پیشنهادهایی به مجلس داد. ذکر مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی کشور و اصل نظارت فقها بر قوانین مجلس شورای ملی از جمله‌ی این پیشنهادها بود که از هوشیاری و شمّ سیاسی او حکایت داشت. با این‌همه مجلس با نظرات وی مخالفت کرد و او به نشان اعتراض مجلس را ترک کرد.

از این زمان شیخ فضل الله مورد حملات ناجوانمردانه روشن‌فکران غرب‌گرا و فراماسون‌ها و دیگر ناآگاهان قرار گرفت. هر چند که با تلاش شیخ و حمایت عالمان نجف اصل نظارت فقها با تغییراتی به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب شد. شیخ فضل الله که شاهد توهین روزنامه‌ها به دین و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بود، دریافت که هیچ تضمینی برای اصل نظارت فقها و تطبیق قوانین با شریعت اسلام وجود ندارد و اگر اکنون فکری اساسی برای این کار نشود، فردا بسیار دیر خواهد بود. وی با حکومت مشروطه مخالفتی نداشت، بحث او در کیفیت این نوع از حکومت در جامعه‌ی اسلامی ایران بود. او معتقد بود که قانون اساسی و دیگر قوانین حقوقی و جزایی باید مطابق قوانین اسلام باشد؛ زیرا مردم ایران مسلمان و پیروان دین هستند و به همین دلیل پیشنهاد کرد تا عنوان حکومت، مشروطه‌ی مشروعه باشد.

### سقوط و ظهور دوباره مشروطیت

با مرگ مظفرالدین شاه، محمد علی شاه به سلطنت رسید. وی دارای خوی استبدادی بود و به هیچ وجه مطیع قانون نبود. علاوه بر این وی پرورش یافته‌ی روس‌ها بود و با حکومتی که بر اساس خواست و منافع انگلستان روی کار می‌آمد موافق نبود. از این رو به وسیله‌ی سربازان دولتی و قزاقان روسی به مجلس حمله کرد. عده‌ای از نمایندگان کشته شدند و برخی دستگیر و تبعید شدند و بساط مشروطه برچیده شد.

خبر حمله به مجلس و کشتن مشروطه خواهان موجب شد تا نیروهای شمال به رهبری سپهدار تنکابنی و نیروهای بختیاری به رهبری سردار اسعد بختیاری به تهران حمله کرده، شهر را به تصرف خود درآورند. با شکست نیروهای دولتی و فتح تهران محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد. فاتحان تهران مجلسی با عنوان مجلس عالی در بهارستان تشکیل دادند. این مجلس محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و احمدشاه را به پادشاهی برگزید و بقیه‌ی مناصب حکومتی را بین خود تقسیم کردند. اکثر مشروطه خواهانی که حکومت را به دست گرفتند، از عوامل روسیه و انگلستان بودند و به این ترتیب حکومت و مجلس دوم هر دو به دست فئودال‌ها و خدمت‌گزاران امپریالیسم افتاد.

مشروطه خواهان پس از برقراری حکومت به

تصفیه‌ی حساب با مخالفان مشروطه پرداختند. طرفداران استبداد یعنی شاه و درباریان وحشت زده هر کدام به جایی پناه بردند، اما مشروطه‌ی مشروعه به رهبری شیخ فضل الله چون کوه مقاوم و استوار بود.

پیشنهادهای مختلفی به شیخ فضل الله رسید تا به جایی پناهنده شود.

وی در پاسخ این‌چنین فرمود: آیا رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام، حالا بیایم و زیر پرچم بیگانه بروم!

سرانجام مشروطه طلبان برای انتقام از شیخ فضل الله به منزل وی حمله کردند و شیخ را به شهربانی بردند. شیخ فضل الله چند روزی در شهربانی بود و در روز سیزدهم رجب برای محاکمه او را به عمارت گلستان بردند.

### سربه‌داری دیگر

بساط دار و مقدمات اعدام از شب قبل در میدان توپ‌خانه فراهم شده بود. هنگامی که آقا به طرف میدان توپ‌خانه می‌رفت، نگاهی به جمعیت انداخت و بعد رو به آسمان کرد و گفت: «افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد.»

قبل از این‌که ریسمان دار را به گردن وی بیندازند، یکی از مشروطه خواهان برای او پیغام آورد که شما مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن رها سازید!

شیخ فضل الله گفت: من دیشب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و به من فرمود که فردا شب مهمان من هستی و من چنین امضایی نخواهم کرد.

بعد از چند لحظه طناب دار را به گردن او انداختند و چهار پایه را از زیر پای وی عقب راندند و طناب را بالا کشیدند.

پس از اعدام، جسد شیخ شهید را به حیاط شهربانی منتقل کردند و در وسط حیاط روی یک نیمکت قرار دادند. مشروطه طلبان و دیگر افرادی که نسبت به دین کینه و عداوت داشتند، به جسد نیز حمله کردند. نیروهای مسلح با قنداق تفنگ، دیگران با لگد و... به طوری که خونابه از جسد سرازیر شد. ابتدا از تحویل جسد به خانواده‌ی شیخ جلوگیری کردند و بعد از مدتی جسد را تحویل خانواده‌ی وی دادند. آنان نیز جسد را در خانه مخفی کرده، پس از حدود هیجده ماه آن را به قم بردند و در یکی از اتاق‌های صحن مطهر حرم حضرت معصومه علیهاالسلام به خاک سپردند.



**هاشمی نژاد، شهید (۱۳۱۱-۱۳۶۰ هـ. ش)**

وی در سال ۱۳۱۱ شمسی در خانواده‌ای مذهبی در یکی از روستاهای بهشهر چشم به جهان گشود. پدر و مادر که دوست داشتند فرزندشان با تربیت صحیح بزرگ شود، با وجود کارهای طاقت‌فرسای زندگی از رشد معنوی سید عبدالکریم غافل نبودند.

سید عبدالکریم در مسیر شناخت خویش در چهاردهمین بهار زندگی دوست داشت بداند انتهای مسیرش کجاست و در چه راهی گام برمی‌دارد. تا این که سرانجام در میدان جاذبه‌ی حوزه‌های علوم اسلامی قرار گرفت و حوزه‌ی علمیه‌ی آیت‌اللّه کوهستانی در ۲۶ کیلومتری بهشهر پذیرای این جوان با اخلاص گشت و در آن جا مشغول تحصیل و پیمودن قله‌های رفیع علم و معنویت گردید.

جوان بهشهری هر روز با جدیت مضاعف درخت علمش تنومند می‌گردید تا این که در درس مجتهدپرور بزرگانی چون امام خمینیؒ و مرحوم آیت‌اللّه بروجردی شرکت جست. درس خارج اصول فقه حضرت امام و خارج فقه حضرت آیت‌اللّه بروجردی دو چشمه‌ی زلال بود که کامش را سیراب می‌کرد.

**شروع مبارزات**

زندگی هاشمی نژاد توأم با مبارزه علیه ظلم و ستم بوده است. در ۱۴ سالگی شهامتش او وادار به سخن‌رانی علیه رژیم بیدادگر کرد. او گفت: «روزی خواهد آمد که ما این رژیم را سرنگون خواهیم کرد.» با تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و طرح انقلاب سفید شاه، مبارزه‌ی روحانیت به رهبری امام خمینیؒ اوج گرفت و هاشمی‌نژاد نیز مبارزه‌ی سیاسی‌اش را با سخنرانی‌های افشاگرانه تشدید نمود؛ تا این که در نیمه شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امام خمینیؒ این رهبر همیشه بیدار به همراه ۴۰ تن از یاران از جمله هاشمی نژاد دستگیر و روانه‌ی زندان شد.

در سال ۱۳۵۳ وقتی طلاب به یاد شهدای فاجعه‌ی نیمه‌ی خرداد ۴۲ در مدرسه‌ی فیضیه گرد آمده بودند، مورد هجوم کماندوهای ساواک قرار گرفته و عده‌ای شهید و مجروح شدند. به همین بهانه مجاهد نستوه، مبارزه‌اش را شدت بخشید و با جلب رضایت اساتید حوزه‌ی مشهد روز شنبه ۱۳۵۳/۳/۲۴ راه‌پیمایی باشکوهی در خیابان‌های مشهد به راه انداخت. رژیم، هاشمی نژاد را که مرکز ثقل مبارزه و محرک اصلی این راه‌پیمایی می‌دانست، برای چهارمین بار دستگیر و روانه‌ی زندان کرد. در سال ۱۳۵۷ که هنوز شعله‌ی انقلاب روشن نشده بود، مبارزات و خدمات بی‌شائبه و مجاهدت‌های مخلصانه‌ی آن بزرگ‌مرد مورد تقدیر و تشکر حضرت امام خمینیؒ واقع شد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به وی فرمود: «من چشمم به افرادی چون شما روشن است.»

**تألیفات**

در زمانی که در حوزه‌ها آشنایان به قلم اندک بودند، استاد هاشمی نژاد اهمیت اسلحه‌ای که قرآن به نام آن قسم یاد کرده را خوب شناخت. او معتقد بود این اسلحه باید در دست دل‌سوختگان قرار گیرد:

۱ ـ دکتر و پیر
۲ ـ مشکلات مذهبی روز
۳ ـ درسی که حسین به انسان‌ها آموخت
۴ ـ پاسخ به مشکلات جوانان
۵ ـ اصول پنج گانه‌ی اعتقادی
۷ ـ ضرورت تشکیلات

**نوبت شهادت**

با پیروزی رزمندگان و شکست حصر آبادان، در آستانه‌ی برگزاری سومین انتخابات ریاست جمهوری (۱۰ مهر ۱۳۶۰)، تضعیف روحیه‌ی مردم، مأموریت جدید منافقان بود. بدین منظور ترور شخصیت بزرگ هاشمی‌نژاد در دستور کارشان قرار گرفت. دو روز قبل از عملیات یعنی پنجم مهر ماه ۱۳۶۰ طی تماس تلفنی، او را تهدید به مرگ کردند. مجاهد عارف با این زنگ تلفن به یاد رؤیای چند روز پیش افتاد: «با نزدیک شدن شعله‌های آتش به امام خمینیؒ، تلاش سید برای خاموشی آتش فایده نبخشید و تمام لباس‌های امام سوخت؛ ولی امام سالم ماند.»

او با تعبیری عاشقانه گفت: «همه‌ی یاران امام چون لباس اویند و شهید خواهند شد. با خواست خدا من هم از شهدا خواهم بود. اما خورشید وجود امام عزیز هم‌چنان می‌تابد.»

او که عاشق شهادت بود، وعده‌ی امام خمینیؒ که «من با اجل طبیعی از دنیا می‌روم، تو به فکر خودت باش» را لحظه‌ای به یاد آورد و در انتظار شهادت روزشماری کرد.

هاشمی‌نژاد شیدای جوادالائمهعليه‌السلام بود و به آن حضرت چون دیگر امامان عشق می‌ورزید. جوان‌مرد فاضل و دانشمند در روز شهادت امام جوادعليه‌السلام رأس ساعت ۷ صبح به مکان حزب جمهوری اسلامی آمد. یکی از اعضای منافقین به بهانه‌ی خرید کتاب و پوستر با نارنجک به سالن حزب رفت و در آن جا مخفی شد. وقتی رأس ساعت ۸ صبح کلاس پایان گرفت، منافق سیه روز، خود را به جوان‌مرد فاضل رساند. او را در بغل گرفت و نارنجک را در جلوی شکم آن عاشق شهادت منفجر کرد. انفجاری که روح بلندش را از قفس تن پرواز داد و فریاد رسوایی شب‌پرستان و طلوع خورشیدی دوباره را در آسمان شهر نوید داد. فریاد رستگاری از مأذنه‌ی شهادت برخاست و هاشمی‌نژاد را به مهمانی جدش رسول خدا برد.